

جلد اول

پیترو لیندا موری / سوسن افشار

فرهنگ هنر و هنرمندان

Picasso
Andy Warhol

بیوگرافی بیش از سه هزار نقاش،
مجسمه ساز، پیکره تراش و واژگان هنری

چاپ دوم

فرهنگ هنر و هنرمندان

پیترو لیندا موری - سوسن افشار

۱

A - M

فرهنگ هنر و هنرمندان
پیتر ولیندا موری
سوسن افشار
چاپ اول ۱۳۷۲
۵۰۰۰ جلد
چاپخانه دوهزار
صحافی چکامه

انتشارات روشنگران صندوق پستی ۵۸۱۷-۱۵۸۷۵

سخنی با خواننده:

ما در این کتاب سعی بر این داشته‌ایم که شما را با بیوگرافی تعداد زیادی از هنرمندان اروپایی و آمریکایی که دارای نمایشگاه‌های متعدد هنری تا آخر سال ۱۹۸۸ میلادی بوده‌اند، آشنا کنیم. بیوگرافی تعداد زیادی از هنرمندان دیگر کشورها هم در این مجموعه آمده است. ناشر خارجی کتاب از هنرمندانی که بیشتر در بولتن‌های هنری یا جامعه هنری بین‌المللی مطرح بوده‌اند نام برده است. وارثان هنری نیز به همین روش به نگارش درآمده است.

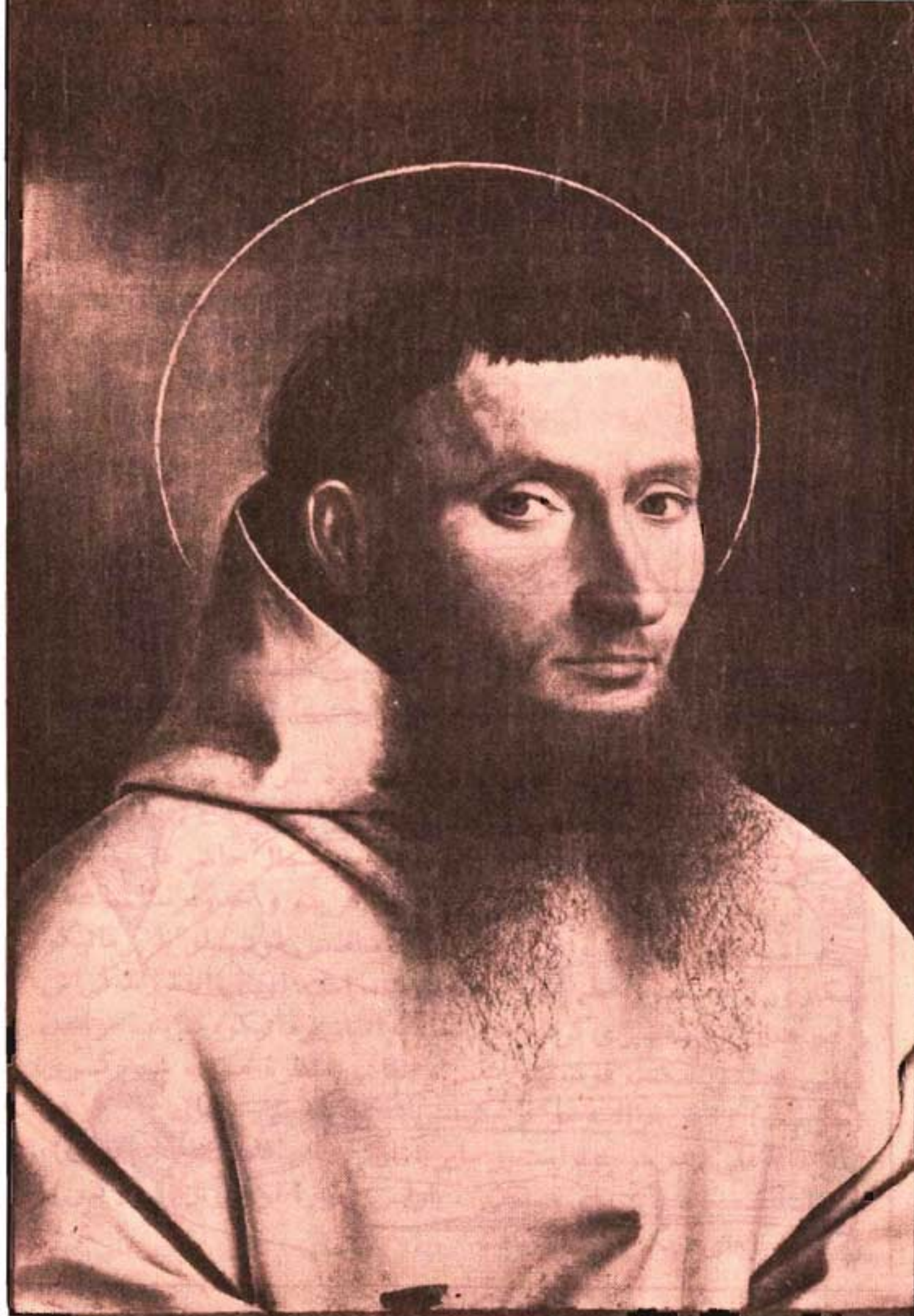
در بعضی از صفحات فقط به نام و نام خانوادگی هنرمندان اکتفا شده، و هیچ تعریف یا شرحی ندارد، دلیل آن نبودن اطلاعات کافی درباره آن هنرمند می‌باشد، ولی آثار هنری بسیاری از او بجا مانده است (تا پایان سال ۱۹۸۸ میلادی).

ترتیب کلی آثار طبق حروف لاتین طبقه‌بندی شده است. جهت

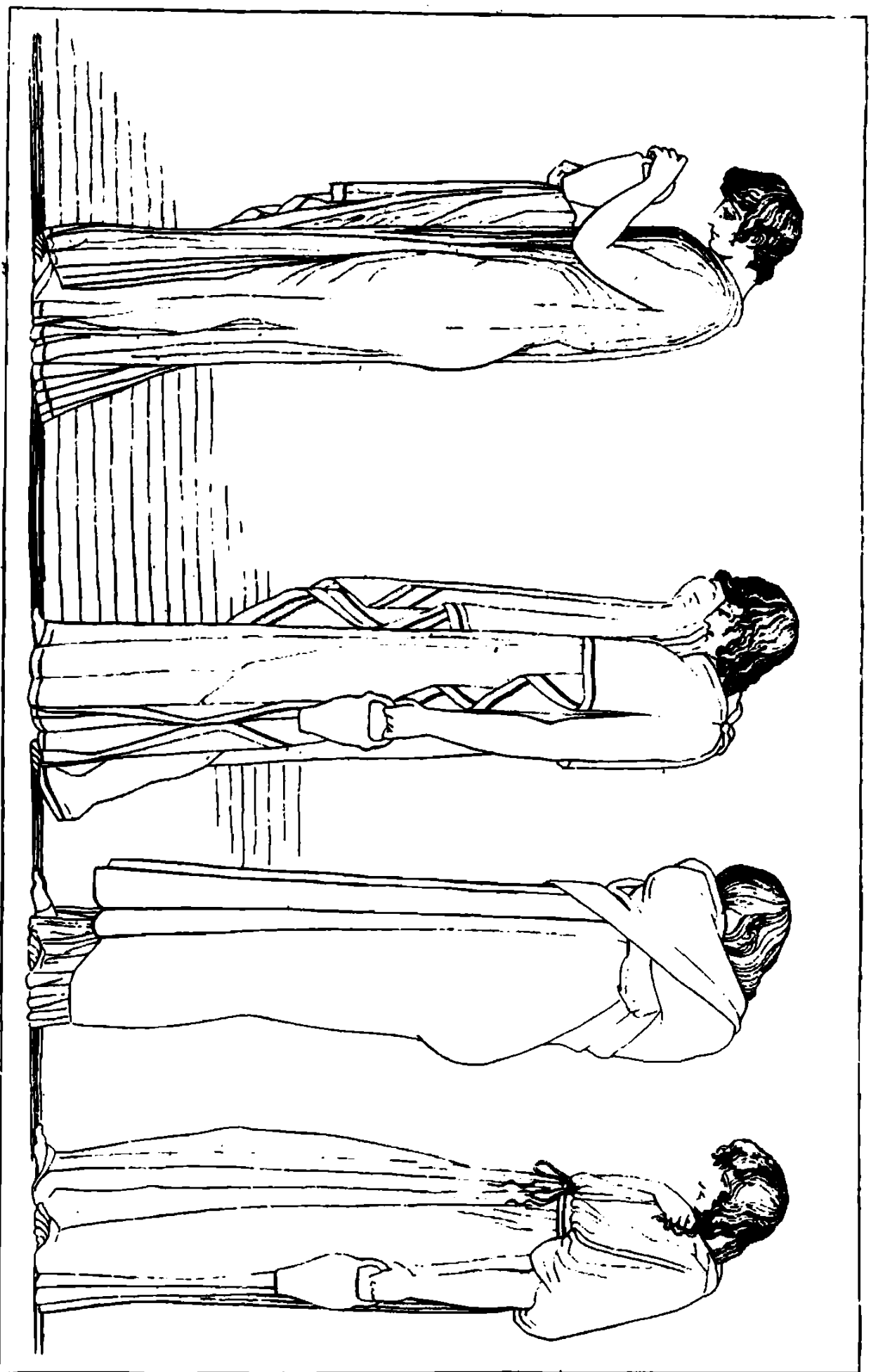
سهولت کار به فهرست اعلام فارسی و لاتین در آخر جلد دو مراجعه کنید.

بدینوسیله از زحمات بی دریغ دکتر حمید الباسی و آقای صمد مقدم که در ویرایش و بازنویسی کتاب کمک‌های فراوانی نموده‌اند صمیمانه تشکر می‌شود.

محسن رثوفی



Petrus Christus: Portrait of a Carthusian; tempera and oil on wood; 29×20cm (11½×8in); 1446.
Metropolitan Museum, New York





Abbate, Niccolo dell,

آباته، نیکولودل (حدود ۷۱ - ۱۵۱۲)،

نقاشی از اهالی شهر مودنای ایتالیا، که شیوه کار وی براساس «وهم-گرایی» (ایلو سیونیسیم) مانتنیا و به ویژه تحت تأثیر لطافت آثار کورجیو بود. در مودنا (۱۵۴۶) و بولونا (۱۵۴۷)، که در حال حاضر در دانشگاه آنجا قرار دارند) تعدادی نقاشی دیواری آفرید، و حدود سال ۱۵۵۲ در فرانسه به سر می برد و در تزئین ارگ سلطنتی فوتتینبلو با پرماتیکو همکاری کرد. بخش اعظم آثار او مفقود شده است. او باقیمانده زندگی اش را در همان فرانسه سپری کرد و در آنجا، به اتفاق پرماتیکو، نماینده مراحل پایانی نخستین مکتب فوتتینبلو شد. او نقاشی منظره مکتب شیوه گری (منریست) را در فرانسه معرفی کرد: یک نمونه بسیار زیبای کار او در نگارخانه ملی لندن موجود است، و سایر آثارش را در فلورانس (اوفیزی)، مودنا، اکسفورد (کلیسای مسیحی)، پاریس (موزه لوور)، رم (بورگس)، وین، و جاهای دیگر می توان یافت.

آبوت، لموئل فرانسیس (حدود ۱۸۰۳ - ۱۷۶۰)،

Abbott, Lemuel Francis,

نقاش چهره پرداز انگلیسی، که به خاطر اثر موسوم به «نلسون» خود مشهور است، از این اثر نسخه‌های متعددی به صورت روگرفت بدل و برداشتهای متنوع مقتبس از آن در دست است. اصل این تابلو و سایر چهره‌نگاره‌های او در لندن موجود می‌باشند (نگارخانه ملی پرتره لندن، موزه ملی دریایی، و نگارخانه تیت لندن).

Absorbent Ground,

زمینه جاذب،

زمینه گچی سفید روی پارچه کتان یا صفحه‌ای چوبی خشک و بدون روغن، که روغن موجود در رنگ را به خود جذب و آن را مات می‌کند، طوری که رنگ سریعاً روی آن خشک می‌شود.

Abstract Art,

هنر انتزاعی (آبستره)،

در این شیوه بر این اصل تاکید می‌شود که ارزشهای زیباشناختی اثر مشخصاً در قالب و رنگ نهفته است و از موضوع نقاشی یا تندیس کاملاً مفارق و مستقل است. این دیدگاه دارای قدمت بسیار است و نتیجه آن آثار هنری فراوانی با ویژگی نیمه سحرآمیز و نیز هنر تزئینی ناب بوده است؛ در کشورهای اسلامی هم، که به تصویر کشیدن پیکر انسان ممنوع است، این شیوه بسیار رواج دارد. تاثیر «رهایی بخش» دوربین به نقاش این امکان را داد که وظیفه اجتماعی خود را به مثابه ضبط کننده اشیاء و وقایع نادیده بگیرد، و همزمان با آن، در اواخر قرن نوزدهم با ظهور مکتب امپرسیونیسم (دریافتگری)، که نقطه پایانی مکتب ناتورالیسم (طبیعت گرایی) بود، تاکید بر ارزشهای صوری کار افزایش یافته و نهایتاً

به بروز مکاتبی جدید همچون کوبیسم (حجمگری)، ساختگری (کنسترو-کتویسم)، نقاشی با رنگ افشانی (تاشیسم) و غیره منجر شد. باید توجه داشت که این شیوه با شیوه هنر غیر عینی یکسان نیست. توجیه فلسفی هنر انتزاعی را در این گفته افلاطون شاید بتوان یافت: «برخلاف انتظار عامه مردم، منظور من از زیبایی شکلها، انسان که در موجودات زنده و تصاویر دیده می‌شود، نیست، بلکه... خطوط مستقیم و منحنی و سطوح یا اشکال حجیمی است که به وسیله چرخ تراش و خط کش و گونیا از اینها بوجود می‌آیند... این اشیاء مانند سایر اشیاء، به طور نسبی زیبا نیستند، بلکه همیشه و به طور طبیعی و مطلق [زیبایند]» (به نقل از رساله «فیلبوس» افلاطون).

هیجانگری انتزاعی (اکسپرسیونیسم آبستره)، Abstract Expressionism,

ترکیبی از هنر انتزاعی و هیجانگری که چیزی بیشتر از نوعی نقاشی خودجوش نیست - یعنی به ضمیر ناخودآگاه این امکان را می‌دهد که از طریق آفریدن شکل‌های غیر ارادی و چکاندن رنگ بر روی بوم خود را بروز دهد (نگرشی سوررئالیستی). امپرسیونیسم انتزاعی - که به نظر می‌رسد نام دیگری برای همان اکسپرسیونیسم انتزاعی باشد - ممکن است مشتق از شبکه درهم تنیده‌ای از رنگ باشد که سطح آخرین تصاویر مونه را شکل می‌بخشد؛ او که نیمه کور شده بود، بر آن بود تا برای ادراک بصری خود معادله‌های تصویری بیابد. ای. دوکونینگ (۱۹۵۶) امپرسیونیسم انتزاعی را چنین تعریف می‌کند: «حفظ یکنواختی و هماهنگی کامل ضربات قلم مو که بر سطح بوم جاری می‌شود بدون هیچگونه اوج یا تاکید ناموزون. پیروان این مکتب در نگرستن به یک منظره به شیوه امپرسیونیستی عمل می‌کنند ولی برخلاف امپرسیونیستها منظره مورد نظر را بعداً نادیده می‌گیرند.» همچنین رجوع کنید به «نقاشی اطواری» و «نقاشی با رنگ افشانی».

Abstraction - Creation

انتزاع - آفرینش

مجمعی ناپایدار از هنرمندان انتزاعی، که اکثر اعضای آن پناهندگانی از آلمان نازی بودند، در سال ۱۹۳۱ در پاریس تأسیس شد. آنها همچنین یک نشریه سالیانه به نام «انتزاع - آفرینش» بین سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۳۶ منتشر می کردند.

Academy,

فرهنگستان (آکادمی)،

این نام، که از آکادمی افلاطون گرفته شد، توسط گروههای انسان گرا که در ایتالیا و در قرن پانزدهم برای تبادل افکار و مباحثه گرد هم می آمدند، مورد استفاده قرار گرفت. نخستین آکادمیهای هنر در ارتباط با لئوناردو داوینچی، در دوره میلانی او و همچنین برتولدو در فلورانس شکل گرفتند. از اهداف و فعالیتهای فرهنگستانی که «آکادمی لئوناردو داوینچی» خوانده می شد، اطلاعات چندانی در دست نیست، اما آکادمی برتولدو وابسته به مدرسه مجسمه سازی و پیکرتراشی در باغ مدیچی و زیر نظر لورنزو دومدیچی «کبیر» (متوفی به سال ۱۴۹۲) بود و وجه تمایز آن با سایرین کمک و حمایت از میکلا آثر جوان بود. طی قرن شانزدهم این گروهها، اهداف رسمی و ویژگی خاص خود را پیدا کردند، و این اصطلاح به گونه ای گسترده به گروههای هنرمندانی که به طور خصوصی برای مطالعه و تبادل افکار گرد هم می آمدند اطلاق می شد. باکیو باندینلی در سال ۱۵۳۱ در محوطهای که واتیکان در اختیارش گذاشته بود، اولین آکادمی خود را تأسیس کرد و در حدود سال ۱۵۵۰ نیز آکادمی دیگری در فلورانس بنا نهاد. اولین آکادمی هنرهای زیبا، به مفهوم صحیح آن، در سال ۱۵۶۳ به وسیله وزارت در فلورانس تأسیس شد که سرپرستی آن را گراندو کوسیمو و به طور غیابی میکلا آثر هشتاد و هشت ساله بر عهده داشتند. میکلا آثر بواسطه منزلت اجتماعی خود، بیش از هر کس دیگر در ارتقاء موقعیت هنرهای زیبا از سطحی مکانیکی به مرتبهای معادل علوم

انسانی، سهم داشته است. آکادمی طراحی وازاری که بدواً به عنوان يك نهاد آموزش افتخاری مورد توجه بود، برای تحقق هدف اصلی يك آکادمی، که همانا ترفیع موقعیت اجتماعی هنرمندان بود، به تلاشی مستمر می پرداخت؛ اما از آنجا که تقریباً همه هنرمندان نامدار ایتالیایی از اعضای این آکادمی شده بودند، برنامه آموزش آن به زودی به فراموشی سپرده شد. آکادمی سن لوکا، که در سال ۱۵۹۳ در رم تاسیس شد و سرپرستی آن را فدریکو زوکارو برعهده داشت، نیز با اهداف جاه طلبانه مشابهی پایبندی شده بود که به جایی نرسید. در ایتالیا آکادمیهای دیگری هم ایجاد شدند قابل توجه ترین آنها در سال ۱۵۹۸ در بولونا بود که در ارتباط مستقیم با کاراچی بود سنت گردهمایی هنرمندان تحت حمایت يك نجیب زاده روشن فکر یا يك شخصیت خبره، برای نقاشی از پیکر برهنه که شکل گیری آکادمیهای تدریس خصوصی را در پی داشت، در اواسط قرن هفدهم بسیار رایج بود.

آکادمی فرانسه در سال ۱۶۳۴ به وسیله ریشیلو و با هدف مطالعه و حراست زبان بنیانگذاری شد: آکادمی نقاشی و مجسمه سازی که اولین بار در سال ۱۶۴۸ شکل گرفت براساس مقاصد همتای ایتالیایی خود طرح ریزی شده بود ولی تا قبل از سال ۱۶۶۱ که تحت نظر کلبر قرار گرفت به موقعیت شامخی دست نیافته بود، و برای کلبر در این آکادمی فرصتی طلایی فراهم آمد تا هنر را به جایی برساند که در جهت تجلیل و تکریم سلطنت بتواند نقش خود را به بهترین وجه ایفا کند. با فرارسیدن سال ۱۶۶۴ او موفق شده بود آیین نامه جدیدی برای آکادمی تدوین کند که به واسطه آن آکادمی بدواً به نهادهای آموزشی تبدیل می شد و مسئولیت آموزش هنرمندانی را که بعدها می توانستند برنامه های هنری مورد نظر کلبر را پیگیری کنند برعهده می گرفت. او همچنین يك آکادمی فرانسوی هم در سال ۱۶۶۶ در رم تاسیس کرد، که به عنوان يك آموزشگاه موفقترین هنرجویان (رجوع کنید به:) برای طی دوره های عالیترا به آنجا اعزام می شدند، و در نظر داشت پوسن را به ریاست آنجا بگمارد، ولی با مرگ پوسن این تصمیم عملی نشد. آکادمی فرانسوی که در سال

۱۶۸۳ تحت سرپرستی لیبرون قرار گرفت شاید به عالیت‌ترین موقعیت خود دست یافت. چنین ویژگی دوگانه این نهاد فرهیخته، همراه با سلسله‌مراتبی دقیق از اعضاء که بنابر شکل هنری که در آن تخصص داشتند تنظیم شده بود (نقاشان تاریخی در راس، چهره‌نگاران در مرتبه بعد و همینطور منظره پردازان و نقاشان صحنه‌های معمولی در آخرین رده‌ها) و نیز امتیاز برگزاری نمایشگاه‌های عمومی که صرفاً در انحصار آن قرار داشت، و در تلفیق با یک مدرسه دولتی، انگاره اکثر آکادمیهایی شد که در سده‌های هفدهم و هجدهم پایه‌گذاری شدند. با اینهمه، بیشتر آکادمیها تا اواسط قرن هجدهم، که تمام انواع آن بخشی تثبیت یافته از انگاره زندگی روشنفکری بودند، موفقیت چندانی به دست نیاوردند.

در انگلستان ساختار خودکامه حکومتی و به تبع آن نظارت دولت بر فعالیت‌های هنری منطبق با شیوه فرانسوی تاسیس آکادمی را برای مدتی طولانی به تعویق انداخت. معذک، ضرورت وجود یک آموزشگاه به‌خوبی احساس می‌شد، و آکادمیهای خصوصی متعددی نیز شکل گرفتند، از جمله دو آکادمی در کوچه سن مارتین لندن، که یکی از آنان توسط ثورنهییل و سپس به وسیله دامادش، هوگارت، اداره می‌شد.

آکادمی سلطنتی در لندن، که در سال ۱۷۶۸ با پیش‌بینی امکاناتی برای چهل عضو فرهنگستانی و (در سال ۱۷۶۹) بیست عضو وابسته، که بعداً به سی عضو افزایش یافت، تاسیس شده از جمله آکادمیهای متاخرتر بود. اما این آکادمی از آن حیث که پیامداقدامات خصوصی هنرمندان بود، یک استثنا، و مورد خاص تلقی می‌شد، و گرچه از آغاز تاسیس خود از حمایت سلطنتی بهره می‌جست (در حقیقت، موفقیت آغازینش را مرهون توجهات پر اشتیاق جورج سوم بود)، اما هرگز از هیچ گونه نظارت دولتی، کمک مالی، یا امتیاز در انحصار داشتن برگزاری نمایشگاه برخوردار نبود. کوششهای مستمر نخستین سرپرست آکادمی، رینولدز، آن را تا سطح یک آموزشگاه ارتقاء داد، و شخصیت اجتماعی و دستاوردهای روشنفکرانه او در پایگاه اجتماعی‌ای که از عضویت در آن نهاد ناشی می‌شد، بازتاب می‌یافت، و مضافاً امتیاز آزاد [بودن] نمایشگاههای سالیانه آن، جریان

شکوفایی استعدادهای جدید را تضمین می‌کرد. اولین آکادمی امریکایی که در سال ۱۸۰۵ در فیلادلفیا تأسیس شد، از یک موسسه خصوصی روئید (موزه پیل)، و آکادمی ملی طراحی نیز در سال ۱۸۲۶ تحت نظارت مرس پایه‌گذاری شد.

عمدتاً در خلال استیلای گرایش محافظه‌کارانه اواخر قرن نوزدهم بود که آکادمیها به مرکز مخالفت با تمام اندیشه‌های نوین در هنر تبدیل شدند که پیامدی جز بی‌اعتباری برای خود آنها در پی نداشت، طوری که اصطلاح «فرهنگستانی» (آکادمیک) مترادف با واژه‌های عقب‌ماندگی، سنت‌گرایی، و تعصب به شمار می‌رود. این شکاف بین نهادهای رسمی و توده هنرمندان بیرون از محدوده آکادمی، روابط بین هنرمندان و مردم را مخدوش کرده، مشوق بروز سلیقه‌های تاسف‌آور افراطی شده، و ارزیابی هنر آکادمیک را مشکل و به ویژه، نقد هنری را بی‌ثمر ساخته است. با اینهمه، اینک نشانه‌هایی حاکی از آگاهی براین نکته در دست است که این شکاف به زیان همگان تمام شده است.

Academy Figure,

پیکره آکادمی،

نوعی نقاشی، پیکر تراشی یا رسم از پیکر عریان که معمولاً در حدود نصف اندازه طبیعی انسان است که صرفاً به منظور تعلیم یا تمرین، و نه به عنوان یک کار هنری، اجرا می‌شود.

Acrylic Paint

رنگ آکریلی،

— اسم صحیح‌تر آن رنگ امولسیون وینیل‌پلیمر اکریلیک — نوعی رنگ ترکیبی کاملاً جدید که امکان بکارگیری آمیخته‌ای از رنگ‌روغن و آبرنگ سنتی را فراهم می‌سازد. این رنگ امولسیون پلاستیک و قابل حل در آب است، طوری که مانند آبرنگ کلاسیک می‌توان سطح را از لایه‌های بسیار نازک و شفاف پوشاند؛ و در عین حال، مانند رنگ‌گذاری

یکضرب با رنگ روغنی، از آن نیز برای ایجاد خمیره بسیار ضخیم استفاده کرد. همچنین نوعی واسطه پلیمری مخصوص هم وجود دارد که عملکردی مشابه روغن در نقاشی رنگ روغن دارد. گفته می‌شود مواد ترکیبی آن ثابت و تقریباً برای هر نوع سطحی قابل استفاده است، اما شاید قضاوت در این مورد هنوز زود باشد.

Action Painting,

نقاشی اطواری،

رنگ پاشی و رنگ افشانی روی بوم. در این شیوه اساساً فرض بر این است که ضمیر ناخودآگاه عمل کننده اصلی و آفریننده اثر هنری است. ادعا می‌شود که سابقه این شیوه به لئوناردو برمی‌گردد، که استفاده از رنگ بر دیوار به عنوان نقطه شروع طراحی را اولین بار توصیه کرد (مراجعه شود به: بلوت): تفاوت اساسی در اینست که لئوناردو از این روش صرفاً به عنوان ابزاری برای برانگیختن تخیلات خلاقه استفاده می‌کرد نه به مثابه هدف غایی فی‌النفسه. نقاشی اطواری را نباید با نوع روشنفکرانه هنر انتزاعی اشتباه گرفت که در آن مقداری تفکر هم لازم است، اما مدافعین آن ادعا می‌کنند که زیبایی «خطاطی» - یعنی حرکات میچ دست هنرمند همانگونه که آن را از نقاشی با رنگ پاشی (تاشیسم) متمایز می‌سازد، توجیه‌گر آن نیز هست. (نگاه کنید به: پولوک و توبی.)

آدام، لامبرت - سیگسبرت (۱۷۵۹ - ۱۷۰۰)،

Adam, Lambert - Sigisbert,

پیکر تراش فرانسوی که در سال ۱۷۲۳ عازم رم شد و در آنجا بر سر رقابت طرح «فواره تروی» برنده شد (۱۷۳۱)، هر چند این طرح را به مرحله اجرا در نیاورد. سال ۱۷۳۳ به پاریس بازگشت و به خاطر اثر موسوم به «نپتون امواج را فرو می‌نشاند» خود وارد آکادمی شد (۱۷۳۷: موزه لوور) که مستقیماً از برنینی منبعث شده است، در حالیکه «نپتون»

موجود در ورسای اونیز مشخصاً به سبک باروک است؛ معذک او مجموعه‌ای از مجسمه‌های یونانی و رومی را نیز منتشر ساخته است («مجموعه مجسمه‌های عتیقه...، پاریس ۱۷۵۴»).

Aertsen, Pieter,

ارتسن، پیتر (۱۵۷۵ - ۱۵۰۸/۹)،

نقاش هلندی که در آمستردام بدنیا آمد، و ادامه دهنده سنت ابداعی بروگل، که تصویرپردازی شیوه زندگی دهقانی بود، شد و تحت تاثیر رمانتیستها قرار نگرفت. در حدود سال ۱۵۳۵ در انتورپ اقامت گزید و در آنجا ازدواج کرد و وارد انجمن هنرمندان شد، اما در سال ۱۵۵۶، و احتمالاً به خاطر مسائل مذهبی، به آمستردام مراجعت کرد. تعداد کثیری از آثار او در اغتشاشات مذهبی سال ۱۵۶۶ از بین رفتند، اما نقاشیهای متعددی هم از او باقیمانده‌اند که عمدتاً شامل صحنه‌هایی با پیشزمینه آشپزخانه یا زندگی روزمره و پسزمینه‌ای از یک صحنه مذهبی هستند (مانند تابلوی «مسیح در خانه مارتا و مریم»). نقاشی‌ای که اواز طبیعت بیجان کشید در توسعه این شیوه از تصویرپردازی در هلند و ایتالیا نقش بسزایی داشت؛ چنین گفته شده که او هم بر کاراواجیو و هم بر ولاسکر تاثیر گذاشت، گرچه مشکل می‌توان دریافت که آنان چگونه توانستند با آثار ارتسن آشنا شوند، ولی منبعی محتملتر، حداقل برای کاراواجیو، ممکن است «باسانو» باشد. تصاویر مذهبی بجا مانده از او، با آنکه چندان تاثیر گذار نبوده‌اند، نشاندهنده سنت صریح و واقعگرایانه هنر هلندی هستند. برادرزاده همسرش یواکیم بوخلر، شاگرد او بود. از او آثاری در آمستردام، آنتورپ، (موزه؛ و موزه مایر واندن برگ)، برلین، بیرمنگهام، بروکسل، کپنهاگ، کراکو، جنوا، لنینگراد، پیزا، رتردام، روئن، استکهلم، اوپسالا (دانشگاه آنجا) و وین موجود می‌باشند.

Afro

آفرو (۱۹۷۶ - ۱۹۱۲)،

نقاش انتزاعی اهل ایتالیا، که نام واقعی‌اش آفرو باسالدلا بود. او در رم می‌زیست، اما سبک کارش منبعت از پیکاسو و براك بود؛ مقدار معتناهی در امریکا کار کرد. دیوار نگاره‌هایی (نقاشی دیواری) از او در بانک ملی دل‌لاووروی رم و ساختمان یونسکو در پاریس وجود دارند. یکی از نقاشیهای او در برلین قرار دارد و یک طراحی نیز از او درلندن (موزه تیت) هست.

Agostino di Duccio,

آگوستینو دی‌دوچیو (۱۴۸۱ - ۱۴۱۸)،

پیکرتراشی که در فلورانس بدنیا آمد. در سال ۱۴۳۳ به سربازی مزدوری مشغول شد، و تا قبل از سال ۱۴۴۲، که اجرای طرح محراب کلیسای جامع مودنا را بر عهده گرفت - به عنوان اولین کار مستقل او مورد قبول است - به فلورانس باز نگشت. پیکره‌های او با نقوش برجسته ژرف در برابر پسزمینه ساده حاکی از اینست که او احتمالاً یکی از شاگردان ژاکوپ دلاکوریچا، که از سال ۱۴۲۵ تا ۱۴۳۸ در سن‌پترو - نیوی بولونا کار می‌کرد، بوده است. سال ۱۴۴۶ به دلیل اتهام دزدی از یک کلیسا، به اتفاق برادرش، مجدداً فلورانس را ترک گفت. از حدود سال ۱۴۵۰ تا ۱۴۵۷ سرگرم پرداختن به شاهکار خویش بود - آرامگاهها و مجموعه‌ای گسترده از نقوش برجسته‌ای که تزیینات داخلی معبد مالاتستیانو در ریمینی را پدید می‌آورد؛ و بدست سیگیز موندو مالاتستا، که آلبرتی را به عنوان معمار و پیرو دلافرانچسکا را به عنوان نقاش در استخدام خود داشت، بازسازی می‌شد. آگوستینو تا سال ۱۴۶۲ روی نمای نمازخانه سن برناردینو در پروجیا کار می‌کرد و در سال ۱۴۶۳ به فلورانس مراجعت کرد و در آنجا به اتحادیه هنرمندان پیوست، و کار بر قطعه سنگ مرمری که بعدها توسط میکل آنژ برای خلق مجسمه داوود استفاده شد، را شروع کرد. سال ۱۴۷۳ به پروجیا بازگشت و تا زمان مرگش در همانجا به سربرد.

نقوش برجسته مرمری اگوستینو معمولاً از سطحی یکنواخت برخوردار دارند، و شیوه سطح، تزئینی و شدیداً خطی او حائز هیچیک از تاثیرات وهم گرایانه‌ای نبود که دوناتلو یا برادران روسلینو بکار می‌گرفتند. نمونه‌های بیشتری از آثار او در فلورانس (بارگلو)، لندن (موزه‌های ویکتوریا و آلبرت)، پاریس (موزه لوور)، و واشینگتن (نگارخانه ملی) وجود دارند.

آیکمان، ویلیام (۱۷۳۱ - ۱۶۸۴)، Aikman, William,

نقاش چهره‌پرداز اسکاتلندی و شاگرد مدینا بود، که در ادینبورگ جانشین او شد، اما بعد از مرگ نلر به لندن، که در آنجا دوستان ادیب متعددی از جمله سوئیفت و پوپ داشت، عزیمت کرد. چهره آلن رمزی، شاعر و پدر نقاش، را به تصویر کشید؛ روی تابلو این عبارت نوشته شده است: «اینجا، برای بوم کهنه و مندرس، پوزه رمزی با دستهای آیکمان نقاشی شده است.» اصلیتین نکته قابل توجه در مورد آیکمان تحصیل او در رم است (۱۷۱۰ - ۱۷۰۷)، آن هم در شرایطی که هنوز چنین مطالعاتی متداول نبود؛ سپس به ترکیه و سوریه سفر کرد. چهره‌پردازیهایی که از سیمای خود کشیده است در ادینبورگ (نگارخانه ملی شمال) و فلورانس (اوفیزی) وجود دارند. او پرداختن به مجموعه چهره‌نگاری‌های مدینا را در کالج سلطنتی پزشکی ادینبورگ ادامه داد (یکی از آنها سال ۱۷۱۵ تاریخ خورده است).

آلبانی، فرانچسکو، (۱۶۶۰ - ۱۵۷۸)، Albani, Francesco,

نقاش ایتالیایی اهل بولونا، که با گویدو رنه معاصر و اولین بار تحت نظر کالوارت شیوه‌گرا و سپس، در حدود سال ۱۵۹۵ در آکادمی کاراچی همشاگردی او بود؛ با دومنیکینو هم روابط محکمی داشت و ممکن است نقاشیهای نمازخانه سن کولومبانو در بولونا (۱۶۰۱ - ۱۶۰۰) کار مشترک

هر سه آنها باشد. در سال ۲ - ۱۶۰۱ آلبانی همراه با رنی به رم عزیمت کرد، اما وقتی که رنی تصمیم گرفت به کار فردی خود بپردازد، آلبانی به اتفاق دومینیکینو به کار برای آنیباله کاراچی پرداخت؛ که، بویژه، کار بر مجموعه‌ای از مناظر جالب توجه با تصاویری کوچک از موضوعات مقدس را شامل می‌شد (در حال حاضر در ارگ دوریای رم وجود دارد). اینها از جمله نخستین مناظری بودند که توسط هنرمندان ایتالیایی نقاشی شده‌اند، و گرچه طراح تمامی آثار این مجموعه قطعاً کاراچی بود، اما هم آلبانی و هم دومینیکینو از آنها چیزهای زیادی فرا گرفتند. بعد از مرگ کاراچی در سال ۱۶۰۹ آلبانی در رم و بولونا به فعالیتش ادامه داد؛ هر چند با مراجعت به بولونا از فعالیتش به تدریج کاسته شد، اما نسخه‌های متعددی از موضوع‌های اسطوره‌ای کوچک آفرید که بعدها بر نقاشان قرن هجدهم فرانسوی تاثیر بسزایی گذاشتند: نمونه‌های جالبی از آثار او در موزه لوور و فونتنبلو وجود دارند، اما بخش اعظم آثارش در رم و بولونا نگهداری می‌شوند.

Albers, Josef,

آلبرز، جوزف (۱۹۲۶ - ۱۸۸۸)،

در آلمان متولد شد و در برلین، اسن و مونیخ به تحصیل پرداخت؛ در مونیخ زیر نظر اف. فن استاک، که به کله و کاندینسکی آموزش داده بود، کار می‌کرد. آلبرز متعاقباً مشغول تحصیل و تدریس در باوهاوس شد و با بسته شدن این موسسه در سال ۱۹۳۳ به امریکا مهاجرت کرد، و در آنجا مدیریت مدرسه طراحی ییل را در سال ۱۹۵۰ عهده‌دار شد. هنر هندسی او به مجموعه آثارش که «تجلیل از مربع» نام دارد بالغ می‌شود (یکی از نقاشیهایش از سال ۱۹۴۹ به بعد در موزه تیت لندن نگهداری می‌شود). او همچنین کتاب جالب توجهی درباره رنگ نوشت که به «اندرکنش رنگ» (۱۹۶۳) موسوم است و در آن برای رنگ اهمیتی معادل فرم قائل شده است؛ اثر موسوم به «برغم خطوط مستقیم» وی نیز بعد از مرگش انتشار یافت. دیوار نگاره‌های عظیمی از او در مرکز فوق

لیسانس دانشگاه هاروارد (۱۹۵۰) و ساختمان موسسه تایم - لایف نیویورک (۱۹۶۱) وجود دارند.

آلبرتی، لئون بابتیستا (در حدود ۱۴۷۳ - ۱۴۰۴)،

Alberti, Leon Baptista,

انسان‌گرای فلورانسی که شهرت اصلیش در زمینه معماری است، اما گفته شده که به عنوان نقاش و پیکر تراش نیز کار کرده است. تنها اثری که در این زمینه‌های هنری می‌توان به او نسبت داد لوح تزیینی «خود - نگاره» (?) است که در نگارخانه ملی واشنگتن قرار دارد. اهمیت او در زمینه هنرهای نقاشی و پیکر تراشی بیشتر بواسطه نوشته‌های نظری او، از جمله «پیکر تراشی» و خصوصاً «درباب تصویر پردازی» است که نخستین تفسیر در دوره رنسانس را از نظریه «پرسپکتیو» و قانون ساختار و همچنین نقاشی تاریخی ارائه می‌دهد.

آلبرتینلی، ماریوتو (۱۵۱۵ - ۱۴۷۴)،

Albertinelli, Mariotto,

نقاش فلورانسی که از قبل از سال ۱۵۰۰ با فرا بارتولومئو همکاری می‌کرد و در سال ۱۵۰۸ در کارگاه سن مارکو با او مشارکت داشت. سه سال بعد کار نقاشی را رها کرد و به اداره مهمانسرا پرداخت؛ زیرا برای این باور بود که کار مهمانسرا کمتر از نقاشی طاقت‌فرسا و انتقاد برانگیز است، و آنطور که داستان حکایت می‌کند، اعلام کرد که «از این گفتگوهای پایان‌ناپذیر درباره پرسپکتیو من زجر است». بهترین اثر او تابلوی «دیدار» (۱۵۰۳) است که در موزه اوفیزی فلورانس نگهداری می‌شود، اما یک نمونه جذاب دیگر از آثار او در موسسه کورتولد لندن قرار دارد.

آلدگرور، هاینریش (۶۱ - ۱۵۵۵ - ۱۵۰۲)، Aldegrevor, Heinrich,

حكاك آلمانی موضوعهای مذهبی که به شیوه دورر کار می‌کرد و از صحنه‌های عوام پسندانه و انگاره‌های آذینی مقتبس از نقوش اسلیمی ایتالیایی بهره می‌جست. رجوع کنید به کلایمیستر.

الگاردی، الساندرو (۱۶۵۴ - ۱۵۹۸ یا ۱۵۹۵)، Algardi, Alessandro,

پیکر تراش بولونایی که در رم کار می‌کرد و شیوه کلاسیک آکادمی بولونا را در مقابل برنینی عرضه کرد. او شاگرد لودویکو کاراچی بود و قبل از عزیمت به رم در حدود سال ۱۶۲۵، در آکادمی کاراچی به کار اشتغال داشت، که در آنجا با دومینیکینو دوست شد، و به عنوان يك شاگرد بولونایی کاراچی نیز بشمار می‌رفت. آثار اولیه او - از جمله مقبره کاردینال میلینی (متوفی به سال ۱۶۲۹) در سانتاماریا دل پوپولو، و تندیس نیم تنه فرانچسپانه در سان مارچلو - نشانگر وابستگی بارز او به نمونه‌های تندیسهای باستانی است. تندیس «سن فیلیپ نری» او (سانتاماریا در والیچلا)، تصویر تخیلی يك قدیس (تقدیس: ۱۶۲۲)، نمونه دیگری از مهارت او در چهره‌پردازی انسانی است که هیچوقت او را ندیده بود؛ و تندیس «کاردینال ال. زاچکیا»ی او (برلین ۳۷ - ۱۶۲۶) توانایی او را در کار روی نمونه زنده نشان می‌دهد. نیم تنه گلی کاردینال پی. ای. زاچکیا (متوفی به سال ۱۶۰۵) از جمله آخرین آثار الگاردی است (؟ ۱۶۵۴): که اکنون در موزه ویکتوریا و آلبرت لندن نگهداری می‌شود، و تندیس مرمری ساخته شده از آن در يك مجموعه خصوصی در فلورانس قرار دارد. البته از آنجا که این هنرمند در سالهای آخر حیاتش بیش از حد چاق شده بود و به تنهایی قادر به پیکر تراشی نبود، این اثر را احتمالاً با کمک يك دستیار آفریده است. تندیس نیم تنه براچولینی، که آن نیز هم‌اکنون در موزه ویکتوریا و آلبرت لندن نگهداری می‌شود، که زمانی به الگاردی نسبت داده شد ولی حالا آن را از آثار فینلی تلقی می‌کنند و

از جمله چندین آثاری است که مشترکاً هم به الگاردی و هم به برنینی نسبت داده می‌شوند. به طور کلی، آثار الگاردی نسبت به تندیسهای شدیداً برون‌گرای برنینی، سنگین‌تر و دارای ویژگی درونگرایی بیشتری هستند. البته تردیدی نیست که الگاردی از برنینی الهام گرفته، و تندیس «اوربان هشتم» او زمینه‌ای برای خلق «اینوسان دهم» الگاردی، که در سال ۱۶۴۵ شروع شد تا همتایی برای «اوربان» برنینی در ارگ کنسرواتوری رم باشد، بوده است؛ در حالیکه مقبره «لئوی یازدهم» (میدان سن پیترو ۵۲- ۱۶۳۴) روگرفت مرمری سفید، ساده و بی‌آلایش از مقبره «اوربان هشتم» متلون و رنگارنگ برنینی است. رقابت الگاردی و برنینی در رهبری کلاسیک در سال ۱۶۴۰ بواسطه انتخاب الگاردی به عنوان رئیس آکادمی سن لوك بروز کرد، اما موفقیت واقعی او با آفریده تندیس «اینوسان دهم» در شرایطی که برنینی پایگاه خود را از دست داده بود، مسلم شد. تنها اثر نقش برجسته‌ای جالب توجه او نیز در این دوره رقم می‌خورد: «آتیلا» در میدان سن پیترو سال ۵۳ - ۱۶۴۶، که اثری است حاکی چیره‌دستی فنی، اما بیشتر به محجر محراب مرمری کاراچی می‌ماند تا يك نقش برجسته. «نمونه اصلی» (مدلو) گلی با اندازه طبیعی در سال ۱۹۵۰ در میدان سن-پیترو به نمایش گذاشته شده بود: یکی از معدود آثار از این نوع که برجا مانده است، در حال حاضر در کتابخانه والسیلیانای رم قرار دارد. آثار دیگری نیز در اماکن دیگر رم و در سن پائولو، بولونا، کلیولنداوهايو، هامبورگ، منچستر، مینیاپولیس، موزه متروپولیتن نیویورک، لوورپاریس، راونا و بیل وجود دارند.

Alla Prima,

رنگ‌گذاری یکضرب،

توصیف فن و مهارت و شیوه کار، که عموماً از قرن نوزدهم متداول شد و قبل از آن عجیب و غریب و کاری سرسری تلقی می‌شود، شامل تکمیل سطح تصویر در يك نوبت با رنگ کامل و چنان مهارتی که نه طراحی قبلی و نقاشی زیرین - اگر اصولاً وجود داشته باشند - در تاثیر نهایی نمود نمی‌کنند. با ضربه اول اصطلاح فرانسوی آن است.

Allori, Cristophano,

آلوری، کریستوفانو (۱۶۲۱ - ۱۵۷۷)،

پسر نقاش شیوه‌گرای فلورانسی، الساندرو (۱۶۰۷ - ۱۵۳۵)، و نوه برادر بروترینو بود. در سال ۱۶۱۰ در رم بسر می‌برد و همانطور که در شاهکارش «جودیث با سر هولوفرن» می‌توان دید، تحت تاثیر کاراواجیو قرار داشت؛ که در مورد این شاهکار گفته می‌شود که معشوقه نامهربان هنرمند و خود او را به شکل هولوفرن مرده به تصویر می‌کشید. نسخه اصلی آن احتمالاً تابلویی است که امضاء و تاریخ سال ۱۶۱۳ را دارد و در مجموعه سلطنتی نگهداری می‌شود، اما نسخه دیگری از آن در فلورانس (پیتی) وجود دارد که ممکن است توسط خود هنرمند روگرفت شده باشد: نسخه‌های بدل و روگرفتهای متعددی از این اثر وجود دارند. آلوری يك چهره‌پرداز بسیار خوبی نیز بشمار می‌رفت، چنانکه از تصویری که از چهره دوستش، کنت داوانساتی بوستچی، کشید و در موزه اشمولین اکسفورد، که اخیراً تابلویی هم از پدر هنرمند، الساندرو آلوری، تهیه کرده، قرار دارد، دیده می‌شود.

آلستون، واشنگتن (۱۸۴۳ - ۱۷۷۹)، Allston, Washington,

اولین نقاش منظره پرداز جالب توجه امریکایی بود. در لندن آموزش دید (۱۸۰۳ - ۱۸۰۱) و قبل از مراجعت به امریکا، در اروپا به مسافرت پرداخت. او در سال ۱۸۱۰ بار دیگر به اروپا سفر کرد و در سال ۱۸۱۸، که به امریکا بازگشت، به عنوان عضو آکادمی سلطنتی پذیرفته شده بود. آثار اولیه او شامل مناظر ایتالیایی به شیوه کلود بودند، اما دیدگاه شدیداً رمانتیک وی او را وادار به تحسین فوزلی و ترنر کرد و نهایتاً به تقلید از رمانتیسم افراطی مارتین پرداخت. بخش اعظم آثارش در امریکاست، اما تصویری که از چهره دوست دوران زندگیش، اس. تی. کالریج، کشید در نگارخانه ملی پرتره لندن قرار دارد؛ یک اثر مبالغه آمیز در زمینه منظره پردازی نیز در بیرمنگهام است که به او نسبت داده می شود. نگاه کنید به: مدرسه هادسون ریور.

آلما - تادما، سرلارنس (۱۹۱۲ - ۱۸۳۶)،

Alma - Tadema, Sir Laurence,

نقاش هلندی که از صحنه های متعارف زندگی یونان، روم و مصر باستان بهره می گرفت. در سال ۱۸۷۰ در انگلستان اقامت گزید و تابعیت آنجا را پذیرفت. آثار اولیه اش با تأسی از بارون لیز در بلژیک، شامل تصاویری از صحنه های قرون وسطایی بود، اما در پی بازدیدی که از ناپل و پمپئی در سال ۱۸۶۳ بعمل آورد موضوع آثارش به صورت کلاسیک سازی صحنه های متعارف زندگی درآمد و در این زمینه او به موفقیت و شهرت عامه دست یافت (آثار او را به کارهای حماسی هالیوود تشبیه کرده اند). در سال ۱۸۷۶ به آکادمی سلطنتی پیوست و در سال ۱۸۷۹ از اعضای دائم آن شد؛ در سال ۱۸۹۹ موفق به دریافت لقب «سر» شد. آثار وی از سال ۱۸۵۰ با اعداد رومی شماره گذاری شده بودند که به چهار صد و هشت (CCCCVIII) شماره بالغ می شد، و دارای سطحی تفصیلی و تشریح بارزمرمر،

جامه‌پردازی و بدن است که به صنایع لرد لیتون شبیه‌اند. آثار او در موزه والترز بالتیمور، بوستون، کمبریج ماساچوست (فوگ)، کاردیف، دور درخت، لاهه (موزه مسداگ)، لندن (موزه‌های تیت، ویکتوریا و آلبرت، گیلدهال)، فیلادلفیا، و واشنگتن (کورکوران) وجود دارند.

Altarpiece,

محجر محراب،

نگاه‌کننده: رف (Ancona)، نرده (Pala)، چندلته (Polyptych)، وجدار پشت محراب (Reredos)

آلتدورفر، آلبرخت (حدود ۱۵۳۸ - ۱۴۸۰)، Altdorfer, Albrecht,

نقاشی از اهالی باواریا، که در ریگنزبورگ (راتیسبون) کار می‌کرد و در زمینه شهر سازی معمار شد و به عضویت انجمن شهر درآمد. در سال ۱۵۱۱، و شاید هم زودتر، او در طول رودخانه دانوب به سیاحت پرداخت و از کوه‌های آلپ اتریش بازدید به عمل آورد؛ چنان تحت تاثیر مناظر آنجا قرار گرفت که به اولین نقاش منظره پرداز، در اصلاح نوین آن، تبدیل شد. اولین نقاشی‌های او (۱۵۰۷: برلین و برمن) نمایانگر تاثیرات کرانچ و دورر هستند، اما اهمیت منظره‌پردازی پیشاپیش در آنها مشهود است، و با فرارسیدن سال ۱۵۱۰ در آثار او پیکره اهمیت خود را کاملاً از دست می‌دهد و فضای غالب در آنها صرفاً لرزش برگ درختان در کنار دریاچه و کوهستان است. در تابلوهای او پیکره‌ها به منزله مکملی برای کاربرد رماتیک وی از مناظر است (مانند «سن جرج در جنگل»، مونیخ)، قیافه و حالت صورت آنها، همانند رنگشان، نشانگر تاثیر تاییدگی ذهنی او برای تحقق اهداف دراماتیک و عاطفی است. آلبرخت تعداد معتنا بهی کار طراحی و سیاه قلم از مناظر ناب نیز دارد، که از چنان اهمیتی برخوردار دارند که او را در راس مکتب دانوب و کلینمیستر قرار می‌دهند. آثار اصلی او عبارتند از «محراب سن فلورین» (۱۵۱۸: بخش اعظم آن هنوز

در صومعه سن فلورین، نزدیک لینتر) و «پیروزی الکساندر» (۱۵۲۹ مونیخ)؛ سایر آثار وی در شهرهای رگنבורگ، بال، کلیولند اوهایو، کلن، فلورانس (اوفیزی)، لندن (نگارخانه ملی)، نورنبرگ و وین قرار دارند.

آلتچیرو، Altichiero,

نقاشی از اهالی ورونا در اواخر قرن چهاردهم، که شیوه کارش تحت تاثیر دیوار نگاره‌های جیوتو در پدوآ شکل گرفت. با همیاری آواترو او دیوار نگاره‌هایی در پدوآ نقاشی کرد (السانتو، و بعد از ۱۳۷۷، ارتاریو دی سن جیورجیو)، و در آخر همان قرن، وی با دیوار نگاره‌هایش در سنت آناستازیا پایه گذار مکتب ورونا شد.

نقش تمام برجسته، Alto - Rilievo,

نگاه کنید به «نقش برجسته» (Relief)

آلانو دی دومنیکو، Alunno Di Domenico,

به معنی «شاگرد دومنیکو» (منظور همان دومنیکو گرلاندایو) است. نامی که برنسون برای نقاش فلورانسی ابداع کرده و معتقد است اکثر طرحهای تصاویر کتاب اواخر قرن پانزدهم در فلورانس که در چاپ چویی استفاده می‌شد، از کارهای اوست. البته این قول برنسون مورد قبول عام واقع نشده است، اما هویت شاگرد واقعی و دستیار گرلاندایو، که مورد نظر برنسون است، با نام بارتولومئو دی جیووانی تعیین شده، که نقاشی حواشی اثر گرلاندایو، - «نیایش» - در بیمارستان فوندینگ فلورانس، در سال ۱۴۸۸، بر عهده او بود.

Amannati,

آماناتی،

شکل درستتر «آمانتی» (Ammanati) است.

امبرگر، کریستوف (حدود ۶۲ - ۱۵۶۱ - ۱۵۰۰)،

Amberger, Christoph,

نقاش چهره‌پرداز آلمانی و از اهالی اوگزبورگ، که آثارش شبیه کارهای هولباین است، هر چند تاثیر قوی هنرمندان ونیزی در آنها بوضوح مشهود است، این تاثیر شاید ناشی از پاریس آوردن باشد، که احتمالاً در سال ۱۵۴۰ از اوگزبورگ بازدید کرده است. يك لوح تزیینی مربوط به سال ۱۵۶۰ در کلیسای سن آنای اوگزبورگ امضای او را دارد، اما به نظر می‌رسد تنها اثر چهره‌پردازی امضاء شده توسط او تصویر «امپراتور چارلز پنجم» (برلین) باشد. از او آثاری در اوگزبورگ، بیرمنگهام (موسسه باربر)، گلاسگو، مونیخ، ویلادلفیا (جانسون)، تولیدوی اوهایو، وین و یورک وجود دارند.

Amico Di Sandro,

آمیگودی ساندرو،

منظور دوست ساندرو، یعنی بوتچلی است و این نام را برنسون به هنرمندی داد که معتقد بود نقاش تابلوهای متعددی بود که از سبکی بین سبکهای بوتچلی و فیلیپینولیی برخوردار بودند؛ مانند دو اثر از فیلیپینو در نگارخانه ملی لندن و یکی از بوتچلی در موزه ویکتوریا و آلبرت لندن. برنسون بعداً این نظرش را رها کرد و تابلوها به نقاشان مختلف نسبت داده شدند، هر چند برخی کوشیدند عقیده برنسون را دوباره مطرح و احیاء کنند.

آمیگونی (آمیکونی)، جاکوپو (۱۷۵۲ - ۱۶۸۴؟)

Amigoni (Amiconi), Jacopo,

نقاش چهره‌پرداز و صحنه‌های تاریخی ونیزی بود، که در سراسر اروپا و با شیوه‌ای کمابیش بین‌المللی کار می‌کرد، گاه به شیوه‌رو کوکوی ونیزی، با عناصری مرکب از شیوه‌ سباستیانوریچی و روکوکوی فرانسوی، و بعد به سبک تیپولو. چند سالی برای والی باواریا کار کرد و سپس، در سال ۱۷۳۰ به لندن رفت و در آنجا نقاشیهای تزئینی متعدد (از جمله: ریکمنز-ورث نزدیک لندن، باشگاه گلف مورپارک) و چهره‌پردازیهایی کشید؛ هر چند، بنا به گفته‌ ورتو، اینها مطابق «میل واستعدادش» نبودند. در سال ۱۷۳۹ با مختصر پولی به ونیز مراجعت کرد و همو بود که کانالوتورا متقاعد به بازدید از لندن کرد (۱۷۴۶). در سال ۱۷۴۷ به عنوان نقاش دربار به مادرید رفت؛ ورتو گزارش می‌کند که خبر مرگ وی درست موقعی به لندن رسید که زیباترین اثرش - در میدان سنت جیمز - نابود شده بود. لوح تزئینی کالج امانوئل کمبریج از آثار اوست؛ کارهای دیگرش در دارمستادت، لندن (نگارخانه ملی پرتره: تصویری تمثیلی از ملکه کارولین، در موزه تیت)، مادرید، شلسهایم، شفیلد، ونیز و یورک قرار دارند.

آمانتی، بارتولومئو (۱۵۹۳ - ۱۵۱۱)،

Ammanati (Amannati), Bartolomeo

پیکر تراش فلورانسی که تحت تأثیر میکل‌آنژ و سانسو وینو قرار داشت. مشهورترین اثرش مجسمه «نپتون» روی فواره (۱۵۶۳ - ۱۵۷۵) در پیترا دلا سینوریای فلورانس است، که یکی از معاصران اودرباره‌اش گفت: "Ammanato, Ammanato, che bel marmo hai rovinato" (یعنی: «آمانوتو، چه مرمر زیبایی را از بین بردی!»). از پیکره‌های برتری اطراف فواره او احتمالاً فقط مجسمه خدای ریش‌دار دریا را اجرا کرد؛ بعضی از آنها هم ممکن است

توسط جیووانی بولونا درست شده باشند. می گویند در سنین کهولت، تحت تاثیر آداب ریاضت کشی نهضت ضد اصلاح طلبی مذهبی، برخی آثار غیر روحانی خود را نابود کرد. او همچنین يك نامه جالب توجه نیز نگاشته است (منتشر شده در سال ۱۵۸۲) و در آن عقاید خود درباره شایستگی و مسئولیت پیکرتراش در مورد کارش را بیان کرده، که به عنوان سندی پیرامون نظریه هنر شیوه گری، بعد از انجمن ترنت، تلقی می شود. اشتها اصلی او کارهایی است که به عنوان معمار انجام داد. در سال ۱۵۵۰ با لورا تاتیفری، که شاعره شناخته شده ای بود، ازدواج کرد.

آمورینو (واژه ایتالیایی، به معنی «عشق کوچک».)، Amorino,

کوپید (الهه عشق در اساطیر روم) یا پوتو (پسرك چاق و برهنه) ی كوچك.

آنامورفوز (واژه یونانی، به معنی «تحریف شکل» یا «دگرشکلی»)، Anamorphosis,

نمونه برجسته آن را می توان در پیشزمینه اثر موسوم به «سفیران» هولباين (۱۵۳۳: نگارخانه ملی لندن) مشاهده کرد؛ يك مجموعه باحالتی کشیده و معوج که تنها با تماشای آن از طریق يك لنز مخصوص یا در زاویه ای بسیار تند می توان آن را تشخیص داد. چنین بازنمایی - که بی شباهت به بازتاب تصویر در آینه ای معوج نیست - را دگر شکل یا تحریف تصویر (آنامورفوز) می نامند. این نوع نقاشی به عنوان کارهای هنری جدی نادر است، و توجیه مناسب و قابل قبولی برای این مجموعه نیز تاکنون ارائه نشده است، اما يك اثر مشابه و معاصر آن، موسوم به «ادوارد ششم»، در دست است (۱۵۶۶: نگارخانه ملی پرتره لندن).

آنکونا (رف یا سگدست، واژهای ایتالیایی)،
Ancona,

يك لوح بزرگ مرکب از اجزاء متعدد که به صورت یکپارچه در قاب قرار می‌گیرد. نگاه کنید به: Pala (نرده چوبی) و Polyptych (چندلته).

آندره دل کاستانو،
Andrea del Castagno,

نگاه کنید به : Castagno

آندره دل سارتو (۱۴۸۶ – ۱۵۳۰)،
Andrea del Sarto,

زمانی که رافائل و میکلاثر در رم فعالیت داشتند، آندره به همراه فرا بارتولومئو برجسته‌ترین نقاشانی بودند که در فلورانس کار می‌کردند. او بهترین نقاش (در مقابل نقشه‌کش) قرن شانزدهم در فلورانس به‌شمار می‌رفت و در مقایسه با معاصرینش در جنوب و نیز نسبت به رنگمایه و رنگ از احساسات بیشتری برخوردار بود. او اولین نقاش فلورانسی بود که نگرش طراحی رنگی را رها کرد و به ایجاد ترکیب با اجزاء سایه و روشن رنگی پرداخت، هر چند شیوه رسم وی اقتباسی از شیوه میکلاثر بود. او همچنین از حکاکیهای تازه باب شده سبک دورر نیز اقتباس کرد. به‌عنوان يك نقاش دیوار نگار، او با انجام مجموعه‌ای از گریساینها در صومعه اسکالتری، و به تصویر کشیدن داستان باپتیست (۱۵۱۱ – ۱۵۲۶)، و معجزه سن فیلیپ بنتیزی (۱۵۱۰ – ۱۵۰۹) در سنتر آنونسیاتا نام خود را پرآوازه ساخت. اینها به‌دنبال مشهورترین دیوارنگاره‌هایش، با بهره‌گیری از شیوه عالی رنسانسی در فلورانس، از قبیل «میلادباکره» (۱۵۱۴) و «مادونا دل ساکو» (۱۵۲۵)، هر دو در آنونسیاتا، آفریده شدند. در سال ۱۵۱۸ – ۱۹ به دعوت فرانسیس اول به فرانسه رفت و مورد استقبال گرم قرار گرفت، اما در آنجا قراردادش را فسخ کرد تا نزد همسرش، که معاصرینش او را عامل تباهی آندره می‌دانستند، برگردد. شعر براونینگ

احتمالا بهترین تبیین را از ناتوانی او در تحقق اهدافش ارائه می‌دهد، معهنا، آثار وی، به ویژه «خاندان مقدس» که اغلب به صورت نیمقد تصویر شده‌اند، در روند تطور نقاشی فلورانسی نقش به‌سزایی داشتند. اثر موسوم به «مادونا دل آری» (۱۵۱۷) وی که در موزه اوفیزی فلورانس قرار دارد يك کار کلاسیك محض و قابل مقایسه با «مادونا»ی رافائل است؛ از آنجا که شاگردان سارتو کسانی چون پونتورمو، روسو و وازاری بودند، او را باید به گونه‌ای نقطه آغازین شیوه‌گرایی تلقی کرد. در خارج از فلورانس نیز از او آثاری یافت می‌شوند، از جمله در مجموعه سلطنتی لندن و در برلین، کلیولند اوهایو، درسدن، لندن (نگارخانه ملی، کالج والاس)، مادرید، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (موزه لوور؛ شامل برخی آثاری که در فرانسه نقاشی شدند)، فیلادلفیا، وین، واشنگتن (نگارخانه ملی)، و جاهای دیگر.

آنجلیکو، فرا (حدود ۱۳۸۷ و یا شاید هم حدود ۵۵ - ۱۴۰۰)،

Angelico, Fra,

فرا جیووانی دوفیزوله، معروف به آنجلیکوی نذر کرده، راهب اهل دومینیکن که با سن‌آنتونیاس دوست و با پاپ ایوگنیوس چهارم و پاپ نیکلای پنجم نیز آشنا بود. به عنوان یکی از اعضای انجمن وعاظ، او از هنرش بیشتر در جهت تعلیم و تربیت استفاده می‌کرد تا اهداف عرفانی و شیوه‌ای که او برای کارش برگزیده کاملاً ساده و صریح بود؛ شیوه‌ای سنتی و محافظه‌کارانه، و در عین حال مبتنی بر عظمت شکل آثار جیوتو و مازاچیو، طوری که پیشرفت کلی در شیوه‌اش با کیفیت سبك گوتیک وابسته به لورنزو موناکو شروع می‌شود و در جهتی مخالف، به نقاشی فلورانسی دهه ۱۴۴۰، که نمونه آن را در آثار فرا فیلیپولپی می‌توان دید، گرایش می‌یابد؛ هر چند نظر براین است که کاربر روی اثر اسرارآمیز «توندو»، که در نگارخانه ملی واشنگتن موجود است، به وسیله آنجلیکو شروع و توسط لپی خاتمه یافت. او به صومعه فیزوله پیوست و در کورتونا

و فولینو دچار تطورات درونی و تحولات روحی ناشی از زندگی رهبانی شد؛ معه‌ذا به نظر نمی‌رسد که آنجلیکو قبل از سال ۱۴۲۸ نقاشی چندانی کرده باشد، گرچه در سال ۱۴۱۷ به احتمال زیاد هم غیر روحانی بوده و هم نقاش. در تبیین این موضوع، نظریه جدیدی که سال تولد او را حدود ۱۴۰۰ اعلام می‌دارد، قابل تأمل است. نخستین کار مشخصی که او انجام داد قطعاً اثر موسوم به «لینا ایولی مادونا» است که در سال ۱۴۳۳ به او محول شد (فلورانس، صومعه سن مارکو). صومعه سن مارکو در سال ۱۴۳۶ به انجمن آنان واگذار شد و او با مجموعه‌ای شامل تقریباً پنجاه دیوارنگاره آن را ترئین کرد، که اکثر آنها در حجره‌های راهبها و بیشتر به منظور کمک به رشد تفکر و تأمل آنها بودند تا به عنوان نماهای صرف. در همان زمان (حدود ۱۴۴۰) او لوح ترئینی برای محراب صومعه سن مارکو و دو صومعه دیگر را نقاشی کرد؛ این نقاشی مادونا (مریم مقدس) را در احاطه قدیسین نشان می‌دهد و در پیشرفت نقاشی محراب کلیساها، که به عنوان ساکارا کانورسازبونی شناخته می‌شود، نقش به سزایی داشته است. در حدود سالهای ۱۴۴۶ تا ۱۴۴۹، او از طرف پاپ ایوگنیوس چهارم، برای ترئین نمازخانه‌ای در واتیکان، به رم فراخوانده شد، که آن اثرش هنوز هم وجود دارد. در سال ۱۴۴۷ نیز دو دیوارنگاره در کلیسای جامع اوروینو نقاشی کرد که شامل قسمتی از اثر «آخرین حکم» بود، طرحی که بعداً به وسیله سیگنورلی به اتمام رسید. در ۱۴۴۹ به ریاست صومعه فیزوله برگزیده شد و احتمالاً پس از سپری شدن این دوره سه ساله‌اش، برای نقاشی نمازخانه‌ای در واتیکان، مجدداً به رم مراجعت کرد، که از این اثر امروزه آثاری بجا نمانده است. آنجلیکو در سال ۱۴۵۵ در رم دار فانی را وداع گفت. بزرگترین مجموعه از آثار وی در موزه صومعه سن مارکوی فلورانس، یعنی همان صومعه خودش، موجود است. سایر آثار وی در کورتونا، فیزوله، فلورانس (اوفیزی)، پروجیا، و واتیکان، و همچنین برلین، بوستون (موزه و گاردنر)، کمبریج ماساچوست، لندن (نگارخانه ملی)، مادرید، پاریس (موزه لوور)، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، و جاهای دیگر وجود دارند. برجسته‌ترین شاگرد وی بنوتسو گوتسولی بود.

آنگویسولا (آنگویسیولا)، زوفونیسبا

Anguissola (Anguisociola), Sofonisba,

ادعا شده زمانی که در سال ۱۶۲۴ فن دایک در پالرمو با این خانم ملاقات کرد، وی نودوشش ساله بود. فن دایک تصویری از چهره او در دفتر طراحی خود رسم کرد و خاطر نشان ساخت که گرچه وی نابینا شده بود، معذک هشیاری فکری خود را کاملاً حفظ کرده بود. او بزرگترین دختر یک نجیبزاده کرمونی بود (هر پنج خواهر او نیز نقاشی می کردند) و از تحصیلات خوبی بهره مند بود؛ نقاشی تنها یکی از دستاوردهایش به شمار می رفت. وی تحت نظر هنرمندان بومی به مطالعه و آموزش پرداخت و به عنوان تمرین چهره‌ای مبتنی بر شیوه چهره‌نگاری مورتو و موروون نقاشی کرد؛ چند نقاشی با موضوعات مذهبی نیز کشید، اما بخش اعظم آثار وی چهره‌نگاریهایی از خود و خانواده‌اش را در برمی گیرد. اولین کار مشخص وی خودنگاره‌ای از چهره خودش است که در سال ۱۵۵۴ کشید (وین)؛ در سال ۱۵۵۷ پدرش از میکلائو، به خاطر کمکها و اندرزهایش، سپاسگزاری نمود، و در سال ۱۵۵۹ به عنوان ندیمه ملکه به اسپانیا رفت، و حداقل به مدت ده سال در همانجا اقامت گزید. او دوبار ازدواج کرد. گرچه به عنوان نقاش او چندان جالب توجه نیست، اما اهمیت وی از این نظر است که او اولین زن هنرمند ایتالیایی است که به شهرت جهانی دست یافت و راه را برای نقاشان زن بعد از خود گشود، زنانی که عمدتاً دختران نقاشان بودند و در نتیجه برخوردار از پایگاه اجتماعی پایینتر. از او آثاری در برگامو، بوداپست، فلورانس (اوفیزی)، ناپل و سينا وجود دارند.

Annigoni, Pietro,

آنیگونی، پیترو (متولد ۱۹۱۰)،

نقاش ایتالیایی، که با شیوه‌ای شدیداً واقعگرایانه و دراماتیک کار می کرد، و به احیای تعمیدی روشهای سنتی رنسانسی، از قبیل به کارگیری

رنگ روغنی و لعابی، دیوارنگاری و طراحی، پرداخت، که به بهترین وجه در دو اثر چهره پردازی از تصویر علیاحضرت ملکه الیزابت دوم وی نمود می‌کند. آثار او در فلورانس (اوفیزی)، میلان (نگارخانه نقاشی مدرن)، و همچنین دیوارنگاره‌هایی نیز در فلورانس (سن‌مارتینو) و پیستوئیا (مادونای کونسیگلیو) وجود دارند.

آنونیمو (واژه ایتالیایی به معنی «گمنام»)، Anonimo

این واژه غالباً در مورد هر نقاش ناشناخته ایتالیایی بکار برده می‌شود، اما به گونه‌ای مشخص و اختصاصی یا به مورلیانوی گمنام (یعنی مارکانتون میکل)، نویسنده هنری نیمه اول قرن شانزدهم اهل ونیز و شمال ایتالیا، اطلاق می‌شود و یا به مگلیابکیانوی گمنام (یا گادیانو)، نویسنده فلورانسی همان دوره، که یکی از اسلاف وازاری بود، اشاره دارد.

آنتلامی، بندیتو، Antelami, Benedetto,

پیکر تراش برجسته ایتالیایی ما قبل پیزانی بود. در سال ۱۱۷۸ در کلیسای جامع پارما نقش برجسته‌ای از «شهادت» (دپوزیسیون) را امضاء و ثبت کرد؛ بنای تعمیدگاه در پارما، که در سال ۱۱۹۶ آغاز شد، و تندیسهایی در فیدنترا (که پیشتر بورگوسن دونینو خوانده می‌شد) به او نسبت داده می‌شوند.

آنتی - سرنه (سرنه واژه‌ای فرانسوی و به معنی زمینه و طرح کلی است)، Anti - Cerne

نوعی طرح خطی متقابل که با ترسیم يك خط سفید بر بوم بکر، بین دو یا چند ناحیه رنگ پدید می‌آید. در حقیقت، نقطه مقابل طرح سیاه است، و برای نقاشان ددگر (فایو) شیوه‌ای مطلوب تلقی می‌شود.

آنتیکو، لقب پیر جاکوپو بوناکولسی (حدود ۱۵۲۸ - ۱۴۶۰)،

Antico, (Pier Jacopo Bonacolsi),

پیکر تراش درباری در دربار گوتزگادرماتتوآ بود. او تحت تاثیر ماتتو و دوناتلو، که احتمالاً با آثار پدوآیی آنها آشنایی یافته بود، قرار داشت. نام او به عنوان یکی از برندگان نشان افتخار در سال ۱۴۷۹ به ثبت رسیده است، و در سال ۱۴۹۷ در رم به سر می برد، که ممکن است در آنجا از موقعیت های دیگری برخوردار بوده است. لقب او - آنتیکو - از تندیسهای برتری ای که او با کار مستمر و تلاشی پیگیر، و عمدتاً با زرنشانیهای طلا و نقره و زراندودی غنی، از روی مجسمه های اویل و نفیس (آنتیک) ساخته بود، مشتق می شود. وی همچنین تندیسهای نفیس ایزابلا دواسته را برای او تعمیر و ترمیم کرد. بزرگترین مجموعه از روگرفتهای خرد او در وین قرار دارد (موزه کونسیتز توریشر)؛ کارهای اویل از او بسیار نادر هستند. در سایر موزه ها نیز نمونه هایی از آثار او می توان یافت، که بوستون، فلورانس (بارگلو)، لندن (موزه ویکتوریا و آلبرت)، مودنا، نیویورک، و وینز (کادو اورو) از آن جمله اند.

Antolínez, José,

آنتولینز، خوزه (۱۶۷۵ - ۱۶۳۵)،

در سال های ۱۶۵۸ تا ۱۶۷۳ در مادرید به فعالیت اشتغال داشت، که او در آنجا همتای موریلو در سویل بود. در آثاری که از صحنه های معمولی زندگی نقاشی کرده، تاثیر ولاتر کوئز، و همچنین تاثیر موریلو، به خوبی هویداست - مانند اثری موسوم به «استودیو» (مونیخ)، اما سبک کارش منبعث از سبک نقاشان ونیزی و سبک روبنس است. تخصص او در زمینه نقاشی در استنباط مشخصاً اسپانیایی از موضوع «زایش مسیح از بانوی باکره» بود، که اقلاب بیست و پنج گونه مختلف نقاشی از این موضوع توسط او شناخته شده اند. وی همچنین به چهره پردازی هم می پرداخت. آثاری از او در ارگ برنارد (موزه باوز)، کپنهاگ، مادرید، آکسفورد

(اشمولین) و سویل موجودند.

آنتونلو دومسینا (حدود ۱۴۷۹ - ۱۴۳۰)، Antonello da Messina,

تنها نقاش مشهور جنوب ایتالیا در قرن پانزدهم بود و تنها نقاش ایتالیایی بود که شدیداً تحت تاثیر شیوه نقاشی رنگ روغنی جزیی مرتبط با شیوه آیک قرار داشت. ممکن است وی یکی از شاگردان کولاتونیوی نیمه اسطوره‌ای در ناپل بوده باشد (جایی که او نقاشیهای فلاندرزی را می‌توانست ببیند)، ولی هیچ دلیلی وجود ندارد که بتوان حکم کرد او خود واقعاً از فلاندرز بازدید به عمل آورد. شیوه رشد یافته او ترکیبی از جزئیات و شیوه فلاندرزی با گستردگی شکل شیوه نقاشی ایتالیایی است. در سال ۷۶ - ۱۴۷۵ او در ونیز به سر می‌برد و محجر محراب کلیسای سن کازیانو را در آنجا نقاشی کرد (امروزه تنها از روی نسخه‌های بدل و تکه‌های باقیمانده آن در وین می‌توان آن را شناخت)؛ نقاشی این اثر با نقاشی محجر محراب کلیسای پیرو دلا فرانچسکا (میلان، بررا) و اثری که توسط جیووانی بلینی برای کلیسای سنتر جیووانی اپائولو نقاشی شد (امروزه نابود شده) همزمان بوده است. یکی از این سه اثر، نخستین کار عظیم از موضوع «گفتگوی مقدس» است که در آن فضای تصویری به صورت ادامه فضای واقعی کشیده شده است - مانند نمازخانه‌ای که بیرون کلیسا باز می‌شود - طوری که بیننده با حضوری فعال به داخل صحنه کشیده می‌شود. شیوه هنرمندانه آنتونلو بر نقاشان ونیزی، به ویژه بر چهره پردازیه‌ای جیووانی بلینی، که نمایانگر آثار نوع فلاندرزی طراحی مطلوب آنتونلو هستند، نیز تاثیر گذاشته است. علاوه بر تکه‌های موجود در وین، آثار دیگری هم از او در دست است؛ از جمله در لندن (نگارخانه ملی، اثر موسوم به «سالواتور موندی»، ۱۹۴۵، اولین کار مشخص وی، و برخی آثار دیگر)؛ پاریس (موزه لوور) و آنتورپ، که هر دو کارهای سال ۱۴۷۵ و احتمالاً نقاشی شده در ونیز را در اختیار دارند؛ برلین، بخارست، مسینا، مونیخ، نیویورک، فیلادلفیا، رم (بورگیز)،

واشنگتن و شهرهای دیگر.

Antwerp Mannerists,

شیوه‌گرایان آنتورپی،

اصطلاحی که برای توصیف گروهی از نقاشان عمدتاً ناشناخته آنتورپی استفاده می‌شود، که در اوایل قرن شانزدهم (حدود ۱۵۳۰ - ۱۵۱۰) فعال بودند، و به صراحت می‌توان گفت کمترین ارتباطی با شیوه‌گرایی نداشتند. سبک کارشان دارای ویژگی استفاده از حالت‌های تصنعی و تزئین با گل و گیاه بود، که در آثار برخی از نقاشان ایتالیایی دیده می‌شود. ایزنبراندت به این گروه مربوط می‌شود. همچنین مراجعه کنید به: ایتالیا نایزر و رماتیست‌ها.

Appel, Karel,

آپل، کارل (متولد ۱۹۴۱)،

نقاش هلندی متولد آمستردام، که در پاریس کار می‌کند. از سال ۱۹۴۹ آثارش را با گروهی که به «کبرا» (ماخوذ از حروف اول شهرهای کپنهاگ، بروکسل، آمستردام) مشهور است، به نمایش می‌گذاشت. در سال ۱۹۵۱ برای موزه استدلیک آمستردام دیوارنگاره‌ای نقاشی کرد، و تعدادی تصاویر کتاب نیز کشیده بود، اما اکثر آثار وی به صورت لایه‌هایی بسیار ضخیم از رنگ روغنی است که به گونه‌ای نامنظم و آشفته قالب‌گیری شده‌اند؛ شیوه کارش اکسپرسیونیسم انتزاعی و مشابه آثار کونینگ آمریکایی است. نمونه‌هایی از آثار او را در آنتورپ، اوکلند، زلاندنو، بروکسل، بوفالو، کلن، کپنهاگ، لاهه، لیژ، لندن (موزه تیت)، منچستر (ویتورث)، نیویورک (گوگنهایم)، اوتاوا، پیتربورگ (کارنگی)، شفیلد و اوترخت می‌توان یافت.

Appiani, Andrea,

آپیانی، آندره (۱۸۱۷ - ۱۷۵۴)،

نقاش برجسته نئوکلاسیک لمباردی و قابل قیاس با دیوید بود. نقاشی دیواری فراگرفت و اولین کار بزرگی که به او محول شد کشیدن نقاشی-های دیواری در سن ماریا سوپراسن سلسوی میلان بود (۱۷۹۵ - ۱۷۹۲). ناپلئون او را نقاش دربار خود در ایتالیا ساخت و به گونه‌ای گسترده وی را برای کشیدن نقاشیهای دیواری (عمدتاً در سال ۱۹۴۳ نابود شدند) در کاخ ریل میلان («مدیحه ناپلئون»، ۱۸۰۸)، و نیز در ویلای ریل (اکنون موزه هنر مدرن، میلان) به کار گمارد. شاهکار وی «پارناسوز» نام دارد (۱۸۱۱) که در همان ویلای ریل کشیده شد. او چهره‌نگاره‌های متعددی هم کشید، که اکثر آنها در میلان قرار دارند، اما دوتا از باشکوه‌ترین آنها در ورسای و برخی دیگر نیز در رم می‌باشند (آکادمی و موزه هنر مدرن). او با ضربه‌ای که در سال ۱۸۱۳ به وی وارد آمد توانائیش را از دست داد و از کار افتاد.

Apt, Ulrich the Elder,

آپت، اریخ بزرگ (متوفی ۱۵۳۲)،

در سال ۱۴۸۱ در اوگزبورگ فعالیت داشت. تعداد معتناهی چهره-نگاره، عمدتاً به شیوه هانس هولباین اول، نقاشی کرد، که چندین بار با آثار هولباین کوچک اشتباه گرفته شدند. نقاشیهای او در اوگزبورگ، فلورانس (اوفیزی)، مونیخ، وین قرار دارند؛ دو نسخه بدل از اثر موسوم به «مردی با همسرش»، که در سال ۱۵۱۲ کشیده بود، نیز در مجموعه سلطنتی لندن و موزه متروپولیتن نیویورک یافت می‌شوند.

Aquatint,

آکواتینت،

رجوع شود به حکاکی (Engraving)

Arabesque,

اسلیمی،

نوعی تزئین خطی مواج. رجوع شود به صور عجایب (Grotesque)

Archipenko, Alexander,

آرچپینکو، الکساندر (۱۸۸۷ - ۱۹۶۴)،

پیکر تراش انتزاعی روسی-امریکایی، که در سال ۱۹۰۸ عازم پاریس شد و در آنجا با مودیلیانی و گودیِر-برزسکا ملاقات کرد. او شکلی از پیکر تراشی به سبک کویسم را توسعه داد که در آن تقعرها جای تحدبها، و احجام تو خالی جای احجام تو پر قرار می گرفتند. در سال ۱۹۱۲ آثارش را در بخش دی‌اور به نمایش گذاشت، اما بعد از آن بطور ناگهانی اظهار داشت که کویسم را رها کرده است. در سال ۱۹۲۳ به امریکا رفت. از او آثاری در کرا دیف، دترویت، لندن (تیت)، نیویورک (موزه هنر مدرن) استراسبورگ و جاهای دیگر یافت می‌شوند.

Architectonic,

معماری فنی،

کاربردی که این واژه در نقد هنری دارد به معنی «داشتن استقامت و استحکامی شگرف و عظمتی آرامش‌بخش از معماری اصیل» است. مترادفی مناسب برای «یادبودی و شکوهمند» [معماری] (Monumental)

Arcimboldi, Giuseppe,

آرچیمبولدی، جوزپه (۱۵۲۷ - ۱۵۹۳)،

نقاش میلانی سرهای فانتزی (خیالی) مرکب از مناظر طبیعی، گل و گیاه، که در زمان وی (وحتی امروزه) کار جدیدی بود، و از این‌رو برخی او را نیای سوررئالیستها دانسته‌اند. برای کلیسای جامع میلان کارهایی با شیوه متداول انجام داد (۱۵۸۷ - ۱۵۴۹)، و پرده‌های دیوارکوبی نیز برای کومو طراحی کرد (۱۵۵۸). به عنوان نقاش دربار در پراگ

(۱۵۸۷ - ۱۵۶۲) کارهای عجیب و غریبش مورد توجه خانواده هابسبورگ، خصوصاً رودولف دوم، که لقب کنت دربار را به او داد، قرار گرفت. از این نقاش تابلوهای متعددی که برای رودولف دوم نقاشی کرده بود، در وین وجود دارند؛ آثار دیگر او در برشیا، کرمونا، گراتز، هارتفود کانکتیکات (وادسورث اثنیوم) و اینسبروک هستند.

Aretino,

ارتینو،

نگاه کنید به «اسپنلو» (Spinello)

Armature,

آرماچور (اسکلت فلزی)،

نوعی اسکلت فلزی، که معمولاً از میله‌های انعطاف‌پذیر ساخته می‌شود و در مجسمه‌سازی برای نگهداری گل یا موم تندیس از آن استفاده می‌شود.

Armitage, Kenneth,

آرمیتاژ، کنت (متولد ۱۹۱۶)،

پیکر تراش انگلیسی، که اکنون تقریباً فقط با گچ طرح‌ریزی شده، که متعاقباً در قالب برتری قرار می‌گیرد، کار می‌کند. پیکره‌های او فوق‌العاده ظریف و نازک هستند و در آنها به تاثیر حرکت بسیار توجه شده است. در سال ۱۹۵۶ در مسابقه یاد بود جنگ در کرفلد برنده شد و در سال ۱۹۵۸ نماینده بریتانیا در بینال در ونیز بود. آثار او در آنتورپ (پارک میدلهایم)، بروکسل، بوفالو، لیدز، لندن (تیت، ویکتوریا و آلبرت)، نیویورک (بروکلین وموزه هنرهای مدرن)، پاریس، رم و شهرهای دیگر وجود دارند.

Armory Show,

نمایشگاه نظامی،

در سال ۱۹۱۳ در يك مكان نظامی در نیویورک برگزار شد، و هدف اصلی برپایی این نمایشگاه معرفی هنر مدرن - یعنی کارهای مابعد امپرسیونیستی - به هنرمندان ایالات متحده آمریکا بود.

آرنولفو دی کامبئو (احتمالاً متوفی به سال ۱۳۰۲)، Arnolfo di Cambio,

معمار و پیکر تراش ایتالیایی، طراح کلیسای جامع فلورانس (۱۳۰۰). وی شاگرد نیکولا پیزانو بود و در بولونا روی طرح استادش از معبد سن دومینیک و پولیت در سینا به کار پرداخت (۱۲۶۷ - ۱۲۶۴)، سپس در سال ۱۲۷۷ به رم عزیمت کرد و در آنجا تندیس چهره چارلز آثر و را ساخت (نگارخانه کنسرواتوری، رم)، که یکی از اولین تندیسهای چهره پردازی به سبک نوین تلقی می‌شود. مقبره‌ای که او برای کاردینال دوبری (متوفی به سال ۱۲۸۲) در سن دومینکوی اورویتو ساخته، و امروزه دستخوش تغییرات بسیاری شده است، به عنوان مقبره دیواری، برای بیشتر از يك قرن، در نوع خود اثری بی‌نظیر بود؛ این مقبره که در يك قاب دیواری معماری جاسازی شده، شامل تابوتی است که زیر تندیس حضرت مریم و فرزندش قرار گرفته و مرد مرده با شکوه تمام در آن دراز کشیده است. به عنوان بخشی از فعالیتهای تبلیغاتی پاپ در زمینه هنر، آرنولفو مقبره و مجسمه نیمتنه‌ای هم برای بونیفس هشتم ساخت و همینطور هلالیهای محراب کلیسای سن پائولو فیوری (۱۲۸۵) و کلیسای سن سیسیلیا (۱۲۹۳)، هر دوی آنها در رم، نیز از کارهای اوست. تندیس برتری معروف از سن پیتر در کلیسای سن پیتر به او نسبت داده می‌شود. بقایای تزئینات پیکر تراشی وی برای کلیسای جامع فلورانس در موزه آن کلیسا موجود است. آثار دیگر او در بارگلوئی فلورانس، بوستون و موزه ویکتوریا و آلبرت لندن قرار دارند.

آرپ، ژان (هانس)، (۱۸۸۷ - ۱۹۶۶)، Arp, Jean (Hans),

نقاش فرانسوی که در آلزاس (اشتراسبورگ) به دنیا آمد و در پاریس به تحصیل پرداخت، اما هنرمندانی چون ارنست، کله و کاندینسکی را می‌شناخت و آثار خود را در نمایشگاه دوم بلاورایتر به نمایش گذاشت. در سال ۱۹۱۶، در زوریخ، او یکی از بنیانگذاران مکتب دادا بود، و بعدها در فرانسه اقامت گزید و سوررئالیست شد، که شاید توجیهی برای نمادگرایی آشکار جنسی در شکل آثارش باشد. کارهای او در ادینبورگ، گرنوبل، لیدز، لندن (تیت)، نیویورک (موزه هنر مدرن) و اشتراسبورگ موجود هستند. کتاب وی، موسوم به «درباب شیوه من»، مجموعه مقالات و اشعار از ۴۷ - ۱۹۱۲ وی، در انگلستان به چاپ رسید. همسر سوئسی وی، سوفیا تیوبر - آرپ (۱۸۸۹ - ۱۹۴۳) که با او همکاری می‌کرد، نیز از اعضای گروه دادای زوریخ بود.

آرپینو، جوزپه سزاری (۱۶۴۰ - ۱۷۱۸)، Arpino, Giuseppe Cezari,

ملقب به شوالیه آرپینو، که در مقابله با انقلاب ناتورالیستی (طبیعت - گرایی) کارا واجیو، «آخرین قهرمان سودا زده» شیوه گری محافظه کار و بی‌رمق تلقی می‌شد (از شیوه کارا واجیو استفاده کرد و تقریباً تا سی سال بعد از او زنده بود)، و از طرف واتیکان و شاهزادگان رم مورد تشویق قرار گرفت. معرق کاریهای گنبد کلیسای سن پیترو را طراحی، و دیوار - نگاره‌هایی در کلیسای سن مارتینوی ناپل نقاشی کرد (۱۵۸۹ - ۱۵۹۱)، و از اوایل سال ۱۵۹۱ تا آخر سال ۱۶۳۶ مشغول اجرای نقاشیهای عظیم تاریخی، با رنگهایی تیره، در قصر کنسرواتور رم بود. اغلب نگارخانه‌های قدیمی از جمله گلاسگو، هال، لندن (موزه ولینگتون)، اکسفورد (اشمولین، کلیسای مسیحی)، واتیکان و وین نمونه‌هایی از آثار او را در اختیار دارند.

Arricciato (Arriccio),

آریچیاتو (آرچيو)،

نگاه کنید به «دیوارنگاره» یا «نقاشی دیواری» (Fresco)

Ars Moriendi

ارس موریندی،

واژه لاتینی است به معنای «هنر مردن». یکی از مشهورترین کتبی است که بر لوح چوبی، در حدود ۱۴۶۶ در آلمان چاپ شد. این کتاب، مانند «کتاب کدیه» (بیبلیا پائوپریوم)، اثری زاهدانه است، و احتمالاً یا براساس يك کتاب چاپ چوبی هلندی مربوط به حدود سال ۱۴۵۰ است (لندن، موزه بریتانیای کبیر) یا مجموعه‌ای از نوشته‌های کنده‌کاری (چاپ‌گود) مربوط به استاد ای. اس گمنام. به ای. اس. مراجعه شود.

Art Brut

هنر وحشی،

نگاه کنید به «دوبوفت» (Dubuffet)

Art Nouveall,

هنر نوین،

نوعی «هنر جدید» بود که در دهه ۱۸۹۰ در سرتاسر اروپا و آمریکا اشاعه یافت. هنر نوین عمدتاً شیوه‌ای در معماری و تزیینات داخلی بود (کسانی چون هورتا و فن‌دو ولد) که خصوصاً در بلژیک و بریتانیا شکوفا شد. در این شیوه انگاره‌هایی مسطح از شکلهای گیاهی پریپیچ‌وشکن بیشتر بر پایه استنباطی طبیعت‌گرایانه از گیاهان، بکار گرفته می‌شد که با شیوه متداول و رسمی تزیینات مغایرت داشت. وجود نیلوفرهای چدنی و عشقه‌های مسی، همانند اثاثیه‌ای با حفره‌های قلب شکل آنها، هنوز هم در کنار ما احساس می‌شود. انسور با پیشگامان و آفرینندگان این نهضت در بلژیک ارتباط داشت، اما کارهای او حائز ویژگیهای این سبک نیستند؛ ویژگیهایی

که مثلاً در آثار موریس، که با نهضت «هنرها و صنایع» وی، اورامی توان پدر هنرنوین دانست، یا به گونه‌ای بارزتر، در طراحیهای بیردزلی که در اولین شماره مجله «استودیو» (۱۸۹۳)، گاهنامه مروج این شیوه، منتشر شدند، به وضوح قابل مشاهده‌اند. پوسترهای موکا که با این شیوه آفریده شده بودند، با استقبال تجاری چشمگیری مواجه شدند. در آلمان و اطریش این نهضت را «یوگنشتیل» نام نهادند که از نام مجله «یوگند» (جوان) مشتق می‌شد که نخستین بار در سال ۱۸۹۶ منتشر گردید؛ در ایتالیا، که خصوصاً در تزئینات و کارهای آهنی- و به ویژه در میلان، تورن، جنوا، مانتوآ- با اقبال عظیمی مواجه گردید و به خاطر فروشگاه‌های مشهور در لندن، به «اشتیل لیبرتی» شهره گشت. مرکز این حرکت در اسپانیا، شهر بارسلون بود.

Art Unions,

اتحادیه‌های هنری،

یکی از نهادهای مسئول اشاعه عشق به هنرها و توسعه اساس حمایت از هنرمندان زنده، خصوصاً در میان طبقه متوسط، با ویژگیهای خاص سده نوزدهم است. یکی از این اتحادیه‌ها، نمایشگاههای سالیانه را سازمان می‌داد، در حالی که اعضای آن حق عضویتی را می‌پرداختند و در مقابل، از دریافت نسخه‌های حکاکی شده‌ای که اختصاصاً توسط اتحادیه سفارش داده می‌شدند، و همینطور از امتیاز احتمال برنده شدن یکی از کارهای نمایشگاه برخوردار می‌شدند که از سوی سازمان دهندگان و برگزار کنندگان نمایشگاه خریداری شده و به قید قرعه اهدا می‌شد. این اقدام گاه باعث بروز مشکل در قبال قوانین ضد قمار می‌شد و بودند کسانی که با آن به مخالفت بر می‌خاستند؛ در سال ۱۸۴۳، لیدی استلیک ملاحظه کرد که - «این اتحادیه‌های هنری نهادهایی بسیار پلید بوده- به عبارت دیگر، دسیسه‌ای برای تشویق نقاشان جنجال‌برانگیز تلقی می‌شوند. باشگاهی برای معرفی آوازه خوانان مبتذل هم می‌توانست به همین صورت پدید آید...».

اولین اتحادیه هنری، موسوم به برلین کونشتورین، در سال ۱۸۱۴ تشکیل

شد، اما نخستین نمونه در جهان انگلیسی زبان اتحادیه لندن در سال ۱۸۳۶ و در پی آن، اتحادیه ادینبورگ (۱۸۳۷)، تجدید سازمان یافته در سال ۱۸۴۲ و گلاسگو (۱۸۴۱) بود، اما این طرح در امریکا نیز با محبوبیت و استقبال مواجه شد. به نظر می‌رسد که سابقه اتحادیه هنری امریکا به سال ۱۸۳۹ می‌رسید، و در سال ۱۸۴۹، دارای نوزده هزار عضو بود، با اینهمه، به سال ۱۸۵۲، این نهاد با مسئله قوانین ضد قرعه‌کشی ایالت نیویورک مواجه شد. سایر ایالتها نیز از آن گریز برداری کردند، اما ظاهراً اتحادیه‌ها به تدریج ناپدید شدند، هر چند اتحادیه گلاسگو تا دهه ۱۹۳۰ همچنان حیات داشت. یک ماهنامه موسوم به اتحادیه‌های هنری، بین سالهای ۱۸۴۴-۸ در لندن منتشر می‌شد که در سال ۱۸۴۹ به مجله هنری تغییر نام یافت و از نفوذ وسیع و گسترده‌ای برخوردار شد.

آسام، کوسماس دامیان (۱۷۳۹ - ۱۶۸۶)، Asam, Cosmas Damian,

و

آیزید، کویرین (۱۷۵۰ - ۱۶۹۲)، Aegid Quirin,

معماران آلمانی بودند که در رم آموزش دیدند. کوسماس نقاش و آیزید مجسمه‌ساز هم بودند، بنابراین می‌توانستند تزئینات داخلی ساختمان‌های خود - مثل خانه‌ها و کلیسای محلی خود در مونیخ - را به‌طور کامل برعهده گیرند. شیوه کارشان نشان‌دهنده فاصله گرفتن از جدیت دراماتیک سبک باروک ایتالیایی و گرایش به سمت برخوردی ظریفتر و سبکتر با مضامین مذهبی است - که در هر حال، غالباً به نحوی عمیق آکنده از شور بود - و این گرایش مشخصه هنر آلمانی قرن هجدهم، و سبک روکوکو به جای باروک است.

Ascription,

استناد،

نگاه کنید به «انتساب» (Attribution)

Ashean School,

مکتب اشکان،

گروهی از نقاشان و تصویرپردازان واقع‌گرای امریکایی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم - یکی از معروفترین این نقاشان «بیلوز» بود، هر چند جزء هشت نفر از بنیانگذاران اصلی این مکتب تلقی نمی‌شد که نمایشگاهی را در ۱۹۰۸ برپا کردند، اما توجه او به جنبه‌های ناخوشایند زندگی شهری (مخصوصاً در نیویورک) اطلاق این عنوان را به او موجه جلوه می‌دهد.

Asselyn, Jan,

آسلین، یان (۱۶۵۲ - ۱۶۱۰/۱۵)،

نقاش هلندی ایتالیایی‌مآب و احتمالاً شاگرد ای. فن دو ولد بود، اما شیوه کار هنری او را منظره‌پردازیهایی طبیعی و روستایی کلود و روستاهای ایتالیایی شکل می‌دهد. بدینگونه، آثارش به نقاشیهای برخم، بسوٹ و دوژاردن شباهت دارد. معروفترین تابلوی او تمثیلی سیاسی از استقلال هلند، تابلوی موسوم به «قوی‌خشمگین» در آمستردام است، اما به گونه‌ای بارزتر تابلوی «گدایان در يك خانقاه» (۱۶۴۷، درسدن) حائز ویژگیهای کار اوست. او ده سال از زندگیش را در ایتالیا گذراند (حدود ۴۴ - ۱۶۳۴). آثاری از او در برلین، بروکسل، کمبریج، کاردیف، ادینبورگ، پاریس و چند اثر نیز در وین (آکادمی) دیده می‌شوند.

Atelier,

آتلیه (واژه فرانسوی به معنی استودیو، نگارستان)،

«آتلیه آزاد» مشخصه مشترك دنیای هنری قاره اروپاست. این يك

کارگاه هنری آزاد است، اما مجانی نیست، و برای جلسات معینی مدلی برهند، را جهت کار و تمرین در اختیار کارآموزان قرار می‌دهد، منتهی در رابطه با آموزش و نظارت مسئولیتی ندارد. معروفترین آتلیه با مدلی به نام سوئیز حوالی سالهای ۳۰ - ۱۸۲۵ در پاریس افتتاح شد و به وسیله هنرمندانی همچون دلاکروا، کوربه، مونه، مانه، پیسارو، سزان و سایر امپرسیونیست‌ها مورد استفاده قرار گرفت. آتلیه جولیان که سال ۱۸۶۰ در پاریس تاسیس شد در واقع يك آتلیه آزاد تلقی نمی‌شد، زیرا کارآموزان در آنجا زیر نظر يك مربی قرار داشتند، هر چند نسبت به مدرسه رسمی هنر از آزادی بیشتری برخوردار بود و معمولاً جایگزینی برای آن به شمار می‌رفت. اکثر هنرمندان «نسایز» مانند ماتیس، دراین ولشه دراین آتلیه به کار می‌پرداختند. «آتلیه‌های آزاد» را «آکادمی» یا فرهنگستان نیز می‌خوانند.

Attribution,

انتساب،

هنگامی که تابلویی امضاء شود و یا اینکه در سندی به ثبت برسد، در مورد آفریننده آن تردید چندانی وجود نخواهد داشت؛ لکن «انتساب» معمولاً به این معناست که تابلویی را برحسب زمینه و نوع کار آن به نقاشی که بد سبك بکار رفته، در تابلو شهرت دارد نسبت دهند. این کار، که مستلزم نقد و بررسی شیوه هنری خاصی است، بنابر عواملی چون تعداد آثار معینی که شخص ارزیاب می‌شناسد، و نیز میزان آشنایی او با آن آثار می‌تواند از ایقان اخلاقی تا حدس و گمان متغیر باشد. به همین دلیل نیز فهرستگر با وجدان لاقیل دلایل اصلی خود برای تعیین هویت اثر را ارائه می‌دهد؛ عباراتی چون «قابل استناد به...»، «منسوب به...»، «انجمن...» یا «نگارخانه...» مطلوب است. در زبان انگلیسی متداول بین واژه‌های «قابل استناد» و «نسبت داده شده» تفاوتی نیست، اما می‌توان توصیه کرد که «منسوب به...» را حاوی تردید بیشتری نسبت به «قابل استناد...» دانست. در واقع، تمایز بین «نگارخانه...» و «پیرو مکتب...»، که در فهرست

نگارخانه ملی مندرج است، به تمایز فوق بی شباهت نیست. پیرو به معنی تماس با هنرمند نمی‌باشد و پیروی کننده می‌تواند به مراتب متاخرتر از هنرمند اصلی باشد، و البته معنی اصطلاح مقلد یا تالی نیز معلوم است.

ادوبون، جان جیمز (۱۷۸۵ - ۱۸۵۱)، Audubon, John James,

سیاح و نقاش طبیعت‌گرای فرانسوی تبار امریکایی، که قبل از عزیمت به امریکا در سال ۱۸۰۳، زیر نظر دیوید در پاریس به تحصیل پرداخت. مشهورترین آثارش عبارتند از تصویر پردازی‌هایی برای مجموعه «پرندگان امریکا» (۱۸۲۷ - ۱۸۳۸)، که اصل نقاشی‌های آن در نیویورک (انجمن تاریخ) حفظ می‌شوند، و نیز «چهارپایان امریکای شمالی» (۱۸۴۸ - ۱۸۴۵).

با اولین ضربه، (واژه فرانسوی به معنی «در اولین ضربه»)،

Au Premier Coup,

نگاه کنید به «رنگ‌گذاری یکضرب» (Alla Prima)

Autograph,

دستخط،

یک نقاشی یا هر اثر هنری دیگری را هنگامی دستخط می‌نامند که تصور شود آن اثر صددرصد به دست همان هنرمندی آفریده شده که کار به او نسبت داده می‌شود. در مورد نقاشی‌های دیواری یا دیوارنگاره‌ها و سایر آثار گسترده و عظیم دشوار می‌توان انتظار داشت که تمام بخش‌های آن به وسیله خود هنرمند آفریده شده باشد، اما اصطلاح «نگارستان...» در ارتباط با کارهای کوچکتر، نشاندهنده این است که اثر مورد نظر نسخه بدل نیست. در بعضی موارد، به ویژه در مورد آثار نقاشانی مانند روبنس، شخص در می‌یابد که طرح اصلی کار خود هنرمند بوده و اجرای

نهایی و تکمیلی بوم بزرگ نقاشی با کمک دستیارانی انجام گرفته است.

Automatism, خود جنبشی، (حرکت خود به خودانه)،

طرحی فی‌البداهه و بدون هدف. چشمهای خود را ببندید و نقاشی کنید. ضمیر ناخودآگاهتان کار را تمام می‌کند؛ و این شیوه مورد توجه سوررئالیستها است.

Avanzo, Jacopo, آوانزو، جاکوپو،

نقاش ایتالیایی قرن چهاردهم، که اهل پادوآ، شاگرد و ظاهراً یار جدا نشدنی «آلتچيرو» بوده است.

Aved, Jacques, آود، ژاک (۱۷۶۶ – ۱۷۰۲)،

نقاش چهره‌پرداز فرانسوی که در آمستردام تعلیم یافت، تحت تاثیر رامبراند قرار گرفت و دوست و همکار شاردن شد که تابلوی شکوهمندی که از چهره آود نقاشی کرد، هم‌اکنون در موزه لوور پاریس نگهداری می‌شود. آثار چهره‌پردازی آود در موزه‌های لوور، ورسای و سایر موزه‌های فرانسه و همچنین در آمستردام (موزه رایکسموس)، کیولند اوهایو و لاهه قرار دارند.

Avercamp, Hendrik, آفرکمپ، هندریک (۱۶۳۴ – ۱۵۸۵)،

نقاش منظره پرداز هلندی، که در آمستردام به دنیا آمد، اما تحت تاثیر «بروگل ارشد» و کونینگسلو قرار گرفت و حرکت به سوی منظره پردازی طبیعت‌گرای هلند در قرن هفدهم را تحقق بخشید. او لال بود و زندگی خود را در شهر دور افتاده کامپن سپری کرد. او در پرداختن منظره‌هایی از یخ و برف تخصص داشت و آثاری از وی در آمستردام

(موزه رایکسموس)، ادینبورگ (نگارخانه ملی اسکاتلند)، لندن (نگاره خانه ملی)، منچستر، رتردام، سن لوئیز، تولیدوی اوهایو و وین وجود دارد. بارنت آفرکمپ (۱۶۷۹ - ۱۶۱۲) برادر زاده، شاگرد و تالی او بود.



بابورن، دركوان (حدود ۱۶۲۴ – ۱۵۹۵)، Baburen, Dirck van,

یکی از سه نقاش اصلی «مکتب اوترخت» به شمار می‌رود. در حدود سالهای ۱۶۲۰ – ۱۶۱۲ در رم به سرمی‌برد و در آنجا تابلوی «دیوزیسیون» (پایین آوردن پیکر مسیح از فراز صلیب) را نقاشی کرد (کلیسای سن پیترو در مونتوریو) که از اثر «کاراواجیو» (امروزه در واتیکان قرار دارد) تاثیر پذیرفته بود. طول دوره کار هنری او کوتاه بود و تنها چند اثر محدود از وی به جا مانده است؛ سایر آثار او در آمستردام، بوستون، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اسلو، اوترخت، وین و یورک وجود دارند.

باچیچیو (باچیچیا)، جیووانی باتیستا گائولی (حدود ۱۷۰۹ – ۱۶۳۹)، Bacciccio (Bacciccia), Giovanni Battista Gaulli,

نقاش ایتالیایی اهل جنوا، که نخستین برخورد او با کارهای روبنس

و وان دایک تأثیری ژرف بر او نهاد. پس از آن که خانواده او در اثر ابتلا به طاعون از بین رفتند، او بهرم رفت و در آنجا با یک فرانسوی به نام «گاسپار پوسن» به مطالعه پرداخت. در پی ملاقات و آشنایی با برنینی سریعاً پیشرفت کرد و به شهرت رسید. چهره پردازیهای او به همان اندازه ترئینات وی ارزشمند تلقی می شدند (او چهره هفت پاپ را نقاشی کرد)؛ مسافرت به مودنا در سال ۱۶۶۹، که این امکان را به او داد تا به مطالعه آثار کورجیو در پارما بپردازد، باعث شد تا در هنر ترئینات بیشتر به توهمگرایی روی آورد و بر لطافت احساسات در تابلوهایش بیفزاید. مشهورترین اثر ترئینی او ترئین سقف ژسو در رم است (۱۶۸۳ - ۱۶۷۲)، که سرشار از حرارت روبنسی رنگها و توهمگرایی بارز، به مراتب بیش از پیترو دا کورتونا و تنها در حدی که بعدها «پوزو» به آن نزدیک شد، پیکرهای نقاشی شده را با گچهای رنگی درهم می آمیزد به نحوی که همگی از محدوده دید ناظر به بیرون می تراود. طرح ترئین سقف ژسو در کلیولند اوهایو و رم (قصر اسپادا) نگهداری می شوند. تعداد کثیری از کارهایش در کلیساها، موزه ها و کاخهای رم، و نیز در فرمو (کارمین)، فلورانس (اوفیزی)، جنوا (دوریا)، منچستر، نیویورک (موزه مترو پولیتن)، اوپرین اوهایو، و سائو پائولو وجود دارند.

باکر، جاکوب آدریانر (۱۶۵۱ - ۱۶۰۸)، Backer, Jacob Adriaenoz,

از شاگردان رامبراند بود و در حدود سال ۱۶۳۲ در آمستردام به چهره پردازی اشتغال داشت. به ویژه در کاربرد رنگهای روشن، به جای رامبراند، گاه تحت تأثیر هالس قرار می گرفت. در آمستردام و لاهه نمونه های جالبی از آثار او وجود دارند.

باخیوسن، لودولف (۱۷۰۸ - ۱۶۳۱)، Backuysen, Ludolf,

نقاش هلندی مناظر دریایی، که شاگرد ا. فن اوردینگن بود. از آثار

او که در نگارخانه ملی و موزه ملی دریایی لندن وجود دارند و همچنین از تابلوی وی موسوم به «زورقها در طوفان» (لندن، دولویچ) به خوبی می‌توان به هنرش پی‌برد؛ احتمالاً این تابلو یکی از نقاشیهای دریایی‌ای است که ترنر را تحت تأثیر قرار داد.

بیکن، فرانسیس (متولد ۱۹۰۹)، **Bacon, Francis,**

نقاش خود آموخته‌ای که بخش اعظم آثار خود را نابود کرد، طوری که تقریباً هیچ نمونه‌ای از کارهای اولیه‌اش در دست نیست. از طریق موضوعهای عمیقاً شخصی خویش، که عمدتاً بر سگها، اجساد و فراخوانی انسانها، از جمله اغنیا و «پاپ انوسان دهم» اثر ولازکر، که در قفسهای شیشه‌ای محصور مانده و در دنیای خاموش دهشت، امحا و بیم فریاد می‌کشید، او درجاتی از احساسات را، از ترحم و اترجار گرفته تا تهدید و التهاب، ضرباب نفرت‌انگیز و عدم توازن اضطراب را بیان می‌دارد. کار او که می‌توان آن را تلاشی برای برانگیختن نوعی تطهیر ناقص و لذا اساساً جزیی دانست، به شدیدترین شکل مسئله رابطه بین هنر و التناذ را در آن ایجاد می‌کند. تابلوهایی از او در ابردین، بتلی، بلفاست، برمینگهام، بوفالوی نیویورک، شیکاگو، دیترویت، لندن (تیت)، منچستر (ویتورث)، نیویورک (موزه هنرهای معاصر)، اوتاوا، و ییل نگهداری می‌شوند.

بیکن، جان (۱۷۹۹ - ۱۷۴۰)، **Bacon, John,**

کار خود را با پیکر بندی تندیسهای چینی آغاز کرد. همچنین باسنگ مصنوعی کواید کار کرد، و در کارخانجات چینی‌سازی وجود و داربی به خدمت گرفته شد. در سال ۱۷۷۰ به فرهنگستان سلطنتی بریتانیا پیوست. او پیکر تراشی باب روز و پر طرفدار بود و اجرای طرح مقابر متعددی را بر عهده گرفت، که بنای یادبود عظیم چاتهام در صومعه وستمینستر (۱۷۷۹) و مجسمه آرامگاه دکتر ساموئل جانسون در کلیسای سن پل

(۱۷۹۶) از آن جمله‌اند. او در عصر خود بهترین پیکر تراش و مجسمه ساز برای آرامگاهها به شمار می‌رفت، چنانکه بنکس را برای مجسمه‌های تاریخی و نولکیس را برای پیکره‌های نیمتنه بهترین می‌دانستند. او به احساسات مسیحی خویش افتخار می‌کرد؛ مردی «پرهیزکار و پر شور از فرقه متدیست بود... و در عین حال انسانی دنیا دیده و سرد و گرم چشیده... و در میان دلالان سهام نیز مردی خوش ذوق و زرنگ بود.» پسرش جان (۱۸۵۹ - ۱۷۷۷) شاگرد او بود و مجسمه ویلیام سوم سوار بر اسب را در میدان سنت جیمز لندن ساخت، و تعداد معتابهی مقبره نیز درست کرد.

باگلیونی، جیووانی (۱۶۴۴ - ۱۵۷۱)، Baglione, Giovanni,

فعالیت عمده‌اش در رم بود، اما در سالهای ۱۰ - ۱۶۰۹ در ناپل به سر می‌برد. او به انجمن آرپینو تعلق داشت و بیش از آنکه برای نقاشیهای متوسط دیواری در کتابخانه واتیکان، یا حتی برای تزیینات نیمه تمام کار آمد اما بی حالت خود در محرابهای کلیساهای رم شهرت داشته باشد، به خاطر ارتباطش با کارا واجیو معروف است، کسی که تحت تاثیر وی به طور گنرا و ناپایدار به سطحی دیگر ارتقاء یافت. در سال ۱۶۰۳، او کارا واجیو را به خاطر ایراد تهمت تحت تعقیب قرارداد، و به عنوان اولین (وتنها) زندگینامه نویس او، انتقام کامل خود را از او گرفت. کتاب او موسوم به «زندگی پیتوری» (رم، ۱۶۴۲)، حاوی زندگینامه خود او نیز هست که ناشر بر آن افزوده است. شاهکار او تایینا (قبلا در کلیسای سن پیترو) است که مفقود شده است. جدا از آثارش در رم، برخی دیگر از کارهای او در مجموعه سلطنتی و برلین وجود دارند.

بالدینوچی، فیلیپو (حدود ۱۶۹۶ - ۱۶۲۴)، Baldinucci, Filippo,

به عنوان مورخ هنر فلورانسی جانشین وزارت بود و در سالهای ۱۷۲۸ - ۱۶۸۱ کتاب موسوم به دیدگاه استاد از وی، در چندین

مجلد، عرضه شد. او بیش از اسلاف خود از اسناد و مدارك بهره می‌جست و مجموعه غنی نقاشی در موزه اوفیزی فلورانس نشانگر درك عمیق او از اهمیت آنها در مطالعه نقاشی است.

بالدو ونتی، آلسو (حدود ۱۴۹۹ - ۱۴۳۶)، Baldovinetti, Alesso,

نقاش ایتالیایی اهل فلورانس که در زمینه کاشیکاری و ساخت‌شیشه‌های رنگی منقوش مهارت داشت. مساعی او در کشیدن نقاشی دیواری موفقیت‌آمیز نبود؛ نمونه بارز این مدعا دیوارنگاره‌هایی در کلیساهای سنت انونسیاتا (۱۴۶۲ - ۱۴۶۰) و سنت مینیاتو (۱۴۶۶) در فلورانس است. بر درهای گنجه نقره‌ای کلیسای سنت انونسیاتا سه نقاشی روی تخته‌ای کشید (اکنون در موزه کلیسای سن‌مارکوی فلورانس قرار دارند) که به وسیله فرا انجلیکو شروع شده بودند. سایر آثار او در فلورانس و همچنین در لندن، پاریس و جاهای دیگر وجود دارند.

بالدونگ، هانس (۱۵۴۵ - ۱۴۸۴/۵)، Baldung, Hans,

ملقب به گراین، نقاش و طراح چاپ چوبی و شیشه رنگی، اهل استراسبورگ بود. خصوصاً طراحی‌های روی لوح چوبی (چاپ چوبی) وی به خوبی نمایانگر تاثیر دورر بر اوست، و ممکن است قبل از سال ۱۵۰۵ در فروشگاه او کار کرده باشد (نگاه کنید به کلایمیستر). تابلوی اصلی او لوح تزئینی محراب کلیسای جامع فرایبورگ است (۱۵۱۶ - ۱۵۱۲)، اما موضوع مورد علاقه‌اش اندام عریان زنانه، و اغلب با تصاویر استعاری وحشتناک است، چنانکه در اثر وی موسوم به «مرگ وزن» دیده می‌شود (۱۵۱۷، بال). در خارج از آلمان و اطریش نیز تابلوهایی از او وجود دارند، که مجموعه سلطنتی، و کلیولند اوهایو، لاهه، لیورپول، و نگارخانه ملی لندن از آن جمله‌اند.

Balla, Giacomo,

بالامو، جیاکومو (۱۹۰۸ - ۱۸۷۱)،

در ناحیه کمپینای رم به نقاشی مناظری پرداخت و چهره‌پردازیهایی هم آفرید. در سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۰۱ در پاریس به سر می‌برد، و عمیقاً تحت تأثیر شیوه پرداز رنگ یا نقطه‌چین رنگ (دیویونیسم) قرار داشت (که قبلاً در رم تجربه شده بود). در سال ۱۹۱۰ بیانیه مکتب آینده‌گری را امضاء کرد، و همراه گروه در سال ۱۹۱۲ آثارش را به نمایش می‌گذاشت، در حالیکه تحت تأثیر آن نهضت ملال‌انگیز تنها به کشیدن نقاشیهای سرگرم کننده می‌پرداخت. «سگی زنجیر بسته» - قبل از رجعت به کار برد سنتیتر شیوه پرداز رنگ آزاد برای موضوعهای حائز تعبیر اجتماعی. از او آثاری بدشیوه آینده‌گری در لندن (تیت) و نیویورک (موزه هنرهای معاصر)، و به شیوه پرداز رنگ در رم (نگارخانه ملی هنرهای معاصر) وجود دارند.

بالتوس (بالتازار کلوزوسکی دورولا، متولد ۱۹۰۸)

Balthus (Balthazar Klossowski de Rola),

نقاش فرانسوی، و پسر يك نقاش و نویسنده لهستانی، که مورد تشویق درن و بونارد بود، می‌باشد. در سال ۱۹۶۱ به ریاست فرهنگستان فرانسوی واقع در رم منصوب شد. کارهای اولیه او عمدتاً شامل صحنه‌هایی از خیابانها و درون ساختمانهاست که شدیداً از تأثیر کسانی که مشوق او بودند حکایت دارد و با رنگهای سنگین و خاکی تکمیل شده است. کارهای بعدی او، پس از رم، به نحوی خودآگاه شاعرانه و متلون بوده و نوای عاشقانه دختران جوان در میان گلها را بر آنها طنین افکنده است. از آثار او نمونه‌هایی در شیکاگو، مینیاپولیس و پاریس (موزه هنرهای معاصر) وجود دارند.

Bambino,

بامبینو،

واژه‌ای ایتالیایی به معنی کودک، که معمولاً به طور اخص به مسیح کودک اطلاق می‌گردد.

Bambocciata,

بامبوچیاتا،

واژه‌ای ایتالیایی، و نامی برای شیوه نقاشی چند هنرمند هلندی و فلاندرزی در قرن هفدهم و در ایتالیا، که موضوعهایی، عموماً جزئی، از زندگی طبقات پایین و دهقانان، با تصاویری کوچک، بکار گرفته می‌شدند. این هنرمندان حتی در ایتالیا از محبوبیت عام برخوردار بودند، هر چند سبکشان برای نظریه‌پردازان «شیوه عالی» (گرانداستایل) و همچنین در شمال خوشایند واقع نشد. این نام ممکن است از بامبوچیو مشتق شده باشد، گرچه آن به معنی «استهزاء، ابتذال» است. معادل فرانسوی «بامبوشاد» نیز گاه به کار می‌رود.

Bamboccio,

بامبوچیو،

واژه‌ای ایتالیایی، به معنی «عروسک»، اسمی که به پیتر و ن لار (حدود ۱۵۹۲ تا ۱۶۴۲ یا دیرتر)، به خاطر نقص بدنی وی، داده بودند؛ نقاش هلندی اهل هارلم که در حدود سالهای ۱۶۳۸-۱۶۲۵ در رم به سر می‌برد، و در آنجا با پوسن، کلود و ساندرات دوستی داشت. در سال ۱۶۳۸ به هارلم مراجعت کرد و در همانجا درگذشت. تابلوهایی که از زندگی روزمره دهقانان، سربازان و راهزنان کشید، در ایتالیا با استقبال عامه مواجه شدند (گرچه رسماً از طرف نظریه پردازان هنر آرمانی طرد شدند)، و به وسیله سایر هنرمندان شمالی که به ایتالیا سفر کرده بودند شدیداً مورد تقلید قرار گرفتند. متأسفانه، تعداد بسیاری از تابلوهای او امروزه تیره شده‌اند، معدک، نمونه‌هایی از آثار او در مجموعه سلطنتی، و در آمستردام،

بوداپست، درسدن، فلورانس (اوفیزی)، گاتشید، ایالت هارتفورد، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اکسفورد (کلیسای مسیحی)، پاریس (موزه لوور)، رم (نگارخانه ملی واسپادا)، وین (فرهنگستان) و جاهای دیگر وجود دارند.

Banquet (Banquet) Piece,

نمایش میهمانی،

نوعی نقاشی از طبیعت بیجان، که از نقاشی «نمایش ناشتایی» بسط یافت و میزی را نشان می‌دهد که با یک فرش یا پارچه کتان زیبایی پوشانده شده و غذاهای عالی، ظروف طلایی و نقره‌ای، قرابه‌ها یا جامهای شراب بر آن چیده شده‌اند. ون بیرن و کالف نمونه‌های برجسته‌ای از این دست کشیده‌اند.

Bandinelli, Baccio,

باندینلی، باچو (۱۵۶۰ - ۱۴۹۳)،

پیکر تراش، زرگر و نقاش فلورانسی، که مساعی مداومش برای سبقت جویی از میکلاثر عموماً به ناکامی کشیده شدند. او رقیب چلینی بود و چلینی هم به خاطر خودش و هم از بابت میکلاثر، از او سخت متنفر بود؛ ولی مورد عنایت خاندان مدیچی واقع شد و هم از جانب آنان به‌ساختن تندیس «هرکولس و کاکوس» خود گماشته شد (۱۵۳۴)، فلورانس، پیترا دلا سینوریا)، و رقابت و هم‌چشمی او با تندیس «داود» اثر میکلاثر به وضوح در آن مشهود است و چندان مورد توجه قرار نگرفت و چلینی و باندینلی بر سر آن اختلاف کلی شدیدی داشتند. بهترین آثار او نقشهای برجسته در جایگاه همسرایان کلیسای جامع فلورانس می‌باشند، اما ارزنده‌ترین اهمیت او، نقش او در توسعه فرهنگستانهاست. از کارهای او نمونه‌هایی در لندن (ویکتوریا و آلبرت)، اکسفورد (اشمولین)، و پاریس (لوور) یافت می‌شوند.

Banks, Thomas,

بنکس، توماس (۱۸۰۵ - ۱۷۳۵)،

یکی از نخستین پیکر تراشان بریتانیایی است که تحت تاثیر آرمانهای نئوکلاسیکها قرار گرفت. در سال ۱۷۷۲ با استفاده از کمک هزینه فرهنگستان سلطنتی به رم عزیمت کرد و هفت سال در آنجا اقامت گزید؛ و در همین دوران تندیس «تیس» را در آنجا تراشید (لندن، موزه ویکتوریا و آلبرت). سالهای ۱۷۸۱ و ۱۷۸۲ را در سن پترزبورگ گذراند، اما در سال ۱۷۸۶ به عضویت فرهنگستان سلطنتی برگزیده شد و باقی عمرش را به ساختن مجسمه‌های نیمتنه و بناهای یادبود پرداخت، که مشهورترین آنها «کودک مرده»، پینلوپه بوئی (اشبورن، داریشایر) بود که ملکه شارلوت را وادار به گریستن کرد. کارهای او در لندن (نگارخانه ملی پرتره، موزه سوان، وستمنسترابی، و کلیسای سنت پاول)، استراتفورد-آن-آوون (نقش برجسته‌ای که قبلاً در نگارخانه شکسپیر بود، ۱۷۸۹) و جاهای دیگر وجود دارند.

Baptiste,

باپتیست،

نگاه کنید به «مونویر» (Monnoyer)

Barbari, Jacopo de, (متوفی در حدود ۱۵۱۵/۱۶)،

گفته شده که نقاشی ونیزی بوده است، اما از سال ۱۵۰۰ در آلمان و هلند کار می‌کرد؛ حدود سال ۱۵۰۱ نامه شگفت‌انگیزی تحت عنوان «در باب شرع نقاشی» به والی ساکسونی نوشت. او هم خود تحت تاثیر دورر قرار گرفت و هم براو تاثیر گذاشت؛ کننده کاریهای (چاپ‌گود) او یقیناً در رشد و توسعه هنر گرافیک (هنرهای چاپ دستی) آلمان بسیار موثر بوده است. مهمتر اینکه، شاید او الهامبخش تحصیلات نظری دورر بوده باشد («کسی را نمی‌توانم بیابم که به تدوین احکامی در رابطه با

نسبت‌های انسانی پرداخته باشد، مگر شخصی به نام جاکوپو، متولد ونیز و نقاشی سحرانگیز...». تابلویی با تاریخ ۱۴۹۵ و امضای او از چهره پاجیولی ریاضیدان و شاگرد پیرو دلا فرانچسکا، و یک مرد دیگر درناپل وجود دارد، اما گاه آن را اثر نقاشی دیگر قلمداد می‌کنند؛ از طرفی، جای تردید نیست که او در سال ۱۵۰۴، در مونیخ، نخستین اثر در زمینه طبیعت بیجان، تابلویی به نام «پرندۀ مرده»، را نقاشی کرد. علت وجود شبهه در انتساب تصویر پاجیولی این است که امضای روی آن به این صورت است "Jaco. Bar vegennis P 1495" - یعنی نقاش در آن زمان بیست ساله، و لذا متولد حدود ۱۴۷۵ بوده است، که به نظر می‌رسد درست نباشد، زیرا وی در حدود ۱۲ - ۱۵۱۱ تقاضا نامه‌ای برای دریافت مقرری بازنشستگی نوشته و در آن خود را «پیر و ضعیف» توصیف کرده است. شاید هم هر دو سند کاملاً موثق باشند. آثاری از او در برلین، درسدن، لندن (نگارخانه ملی)، پاریس، فیلادلفیا (جانسون)، ورونا و ویمار نیز یافت می‌شوند.

Barbizon School,

مکتب باریزون،

گروهی از نقاشان منظره‌پرداز، که در اواسط قرن نوزدهم در دهکده‌ای به نام باریزون در جنگلهای فونتینبلو متمرکز شده بودند. اعضای اصلی آن عبارت بودند از میل، تئودور روسو و دیاز، و هدفشان به تصویر کشیدن دقیق و بی‌پیرایه زندگی و مناظر روستایی در مکان بود. ویژگی اخیر - یعنی نقاشی در مکان - آنان را به پیشگامان مکتب امپرسیونیسم مبدل می‌سازد، گرچه تأثیر عمده بر آنان از جانب کوروت، مایکل، نقاشان منظره‌پرداز قرن هفدهم هلندی مانند هوبما و رویزیدیل، و با شدت کمتر، کونستابل و بونینگتون بود. به نظر می‌رسد در این گروه تنها میل، در نقاشیهای خود از مناظر دهقانی، به نحوی آگاهانه، مقاصد اجتماعی را دنبال می‌کرده است. از آثار آنان مجموعه‌های جالبی در بوستون و لندن (ویکتوریا و آلبرت)، و همینطور لوور و سایر موزه‌های فرانسه وجود دارند.

Barisanus,

باريسانوس،

برترگر و پیکر تراش اهل ترانی، که در ربع آخر قرن دوازدهم در جنوب ایتالیا کار می‌کرد. سه جفت از درهای بزرگ برتری ساخته او در کلیسای جامع ترانی، راولو و مونرآل قرار دارند. درهای موجود در کلیسای ترانی تصویری از چهره خود استاد و امضای او را نیز دربردارند و تصور می‌شود تاریخ ساخت آنها حدود سال ۱۱۷۵ باشد. درهای کلیسای جامع راولو تاریخ سال ۱۱۷۹ خورده‌اند، ولی فاقد امضاء هستند. درهای کلیسای مونرآل امضاء شده‌اند و گمان می‌رود با مجموعه درهای دیگری که به وسیله پیزان بونانوس، در سال ۱۱۸۵، برای همان کلیسای جامع ساخته شدند، همزمان باشد. تفاوت و تمایز در شیوه او قابل ملاحظه و موید وابستگی بسیار شدید وی به طرحهای بیزانسی است - در برخی موارد او حتی نقوش یونانی را هم حفظ کرده است - مانند توجه و علاقه بسیار وی به اشکال تزئینی. بسیاری از طرحهای باريسانوس، حتی روی يك درواحد، تکرار شده‌اند و می‌توان نتیجه گرفت که يك قالب واحد مورد استفاده بوده است. درهای او از صفحه‌های برتر ساخته شده‌اند که چهار چوبی از چوب بلوط آنها را در برمی‌گیرد، هرچند در قرن دوازدهم اسلوب قالب‌گیری برتر در مقایسه با بعدها هنوز بسیار ابتدایی و تکمیل نشده بود.

Barlach, Ernst,

بارلخ، ارنست (۱۸۷۰ - ۱۹۳۸)،

پیکر تراش و تصویرساز اکسپرسیونیست آلمانی، که در آفرینش آثار حزن‌انگیز (وترائیک) از قدرت بسیار برخوردار بود. هنر بدبینانه او از سوی نازیها محکوم شد و بسیاری از آثارش را منهدم ساختند؛ کارهای باقیمانده‌اش در موزه‌های آلمان وجود دارند و موزه کوچکی نیز به نام وی در نزدیکی لونبرگ می‌باشد. شاید بتوان گفت بهترین آثار این هنرمند کننده کاریهای روی چوب از تصاویر منفرد دهقانان، گدایان و موضوعهایی مشابه آنها هستند، که بسیاری از آنها ملهم از بازدیدی از روسیه می‌باشند.

(رجوع کنید به: کولوتیز). اسلوب کنده کاری روی چوب او تقریباً براساس آثار پسینه گوتیک آلمانی است، و کنده کاریهای او حائز بیشترین مشخصات و ویژگیهای ممیزه کارهای او هستند؛ از جمله اسلوبهای دیگری که او مورد استفاده قرار داد سفالگری است (که دو نمونه آن را در دانشگاه هاروارد و موزه بوش - ریزاینر می‌توان یافت).

Barna,

بارنا،

نقاش ایتالیایی اهل سینا، در حدود سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ کار می‌کرد، و از برجسته‌ترین پیروان سیمون مارتینی بود. در کلیسای سن جیمینانوی کولیگاتا «زندگی مسیح» را به تصویر کشید. گفته شد که وی در اثر سقوط از داربست جان سپرد و دیوارنگاره‌هایش را ناتمام گذاشت. اثر موسوم به «مسیح صلیب بردوش» (نیویورک، مجموعه فریک) به او نسبت داده می‌شود.

Barnaba de Modena, (فعال در سالهای ۱۳۸۳ - ۱۳۶۲)،

نقاشی از اهالی شمال ایتالیا که ستنی تقریباً بیزانسی محض را با عناصر جیوتسک درهم آمیخت. از او آثاری با ذکر تاریخ آنها در برلین (۱۳۶۹)، تورین (۱۳۷۰، نگارخانه سابایودا)، لندن، (۱۳۷۴) و جاهای دیگر یافت می‌شوند.

Borocci, Federico,

باروچی، فدریکو (حدود ۱۶۱۲ - ۱۵۳۵)،

پس از رافائل، مهمترین نقاش اربینو بود. هنر لطیف، متلون و احساسی او بیان کاملی از جنبه‌ای از نهضت ضد اصلاح طلبی است و تعجب آور نیست که سن فیلیپ نری بر او بسیار ارج می‌نهاد. او یک نقاش چهره پرداز حساس نیز بود. باروچی در اواسط دهه ۱۵۵۰ در رم به سر می‌برد، و گفته

می‌شود در این دوره مورد تشویق میکلاثر قرار گرفت، و زمانی که در سال ۱۵۶۰ مراجعت کرد، با انجام تزئیناتی در قصر پیوس چهارم (۳-۱۵۶۱: واتیکان) نام خود را بر آوازه ساخت. وی بخش اعظم بقیه عمر خود را در ارینو سپری کرد، و در آنجا به خاطر ضعف جسمانی تنها دو ساعت در روز به کار می‌پرداخت (معذلك تا سالیان درازی زیست). در سال ۱۵۶۶ او راهب ثالث فرقه رهبانی سن فرانسیس شد و بزرگترین حامی او دوک پارسا و پرهیزکار ارینو بود، گرچه به خاطر روابطش با سن فیلیپ مشهورتر است. بسیاری از طراحی‌های وی که به عنوان طرح‌های تمرینی برای نقاشی‌های به دقت پرداخته شده‌اش صورت گرفتند باقی مانده‌اند مانند پیش طرح کاملی که برای تابلوی «مادونا با تسبیح» کشید و در آکسفورد (اشمولین) موجود است (حدود ۹۳ - ۱۵۸۹، سنیگالیا، قصر بیشاپ)، و حداقل بیست و هفت طراحی و طرح تمرینی دیگر برای آن مورد شناسایی قرار گرفتند. علاوه بر آثار بیشتر موجود در ارینو، از او کارهای دیگری نیز در بروکسل، کپنهاگ، فلورانس (اوفیزی: از جمله «مادونا دل پوپولو» ی بزرگ، ۹-۱۵۷۵)، لندن (نگارخانه ملی)، مادرید، میلان (بررا)، مونیخ، پاریس (لوور)، کلیسای جامع پراگ (۱۵۶۷)، تابلوی «پایین آوردن از صلیب»، نمایانگر تاثیر پوتنورمو و کورجیو)، رم (بورگز و کلیساها)، واتیکان، وین و ویمار وجود دارند.

Baronzio, Giovanni,

بارونزیو، جیووانی،

نقاش اهل ریمینی، که در سال ۱۳۴۵ و پیش از آن کار می‌کرد و شدیداً تحت تاثیر کاوالینی و جیوتو قرار داشت. او در سال ۱۳۶۲ درگذشت. بارونزیو بهترین گواه برای فعالیت جیوتو در ریمینی، آنطور که منابع قدیمی حکایت از آن دارند، می‌باشد. دو تابلوی تاریخ خورده از او (۱۳۴۵) در ارینو و مرکاتلو، نزدیک ارینو، (که در انتساب دومی تردید وجود دارد)، و دیوارنگاره‌هایی نیز در راونا و تولنتیو موجود هستند. سایر آثار وی در بالتیمور، برلین، بیرمنگهام (موسسه باربر)، مونیخ،

نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (جکمارت - آندره)، ریمینی، رم، ونیز و جاهای دیگر وجود دارند.

Baroque,

باروک،

سبکی که جای مکتب شیوه‌گری را گرفت و در پی تحولاتی اساسی، تا قرن هجدهم ادامه یافت. ویژگی این سبک در نابترین شکل خود، که «باروک عالی» نامیده می‌شود، مشهود است، که در واقع به ایتالیا (و حتی به رم) و در دوره‌ای بین حدود سالهای ۱۶۳۰ تا ۱۶۸۰ محدود می‌شد، یعنی در اوج موفقیت هنری برجسته‌ترین نماینده این سبک برنینی. باروک عالی، در بهترین و کاملترین موقعیت خود، اتحادی از هنرهای معماری، نقاشی و پیکر تراشی است که با هماهنگی خود احساسات بیننده را تحت الشعاع قرار داده، او را وادار می‌سازد تا به عنوان مثال، با درد و رنج و وجد و جذبه قدیسین همدلی کند. با درهم آمیختن شگردهای دید، فریب و توهم‌زا، نور و رنگ، و حرکت باعث می‌شود که بیننده بواسطه جاذبه احساسی مستقیم تحت تاثیر قرار گیرد. به خاطر پیوند ماهویش با کاتولیک‌های ضد اصلاح طلبی، دوره کفرآلود باستان و به‌طور کلی هنر مدیترانه‌ای، بسیاری از اهالی اروپای شمالی نظر مثبتی نسبت به سبک باروک - یا لااقل تا این اواخر چنین بود - از خود نشان نمی‌دهند. در آغاز قرن هفدهم نهضتی نشأت گرفته از اعتقادات روحانی و گرایشی جدید در هنر مذهبی، که با نگرشی نوین به هنر کلاسیک درهم آمیخته بود، برای پدید آوردن شیوه‌ای نو شکل گرفت. شکل‌های آشفته و ناپایدار مکتب شیوه‌گری قبلی فضایی برای طرح موضوعات ساده، طبیعت‌گرایی غیر تخیلی، شمایل‌سازی ساده و سیاه قلم‌های قوی کارا واجیو پدید آورد؛ وضوح ترکیب، احیای توازن و هماهنگی رافائل، ولطافت بیان کورجیو، اصالت شکل، صراحت معنا و شبیه‌سازی انیبال کاراچی، دومینیکینو، کویدو رنی و گوئزچینو از پیامدهای آنست. از نقاشان سبک باروک عالی لانفرانکو، پیترو دو کورتونا، باچیچیو و در اواخر قرن، پدره پوزو، که در سه بعد نمایی فیاض

و متصنع، یکی از ویژگیهای این سبک، تخصص یافت، می توان نام برد، در حالی که برنینی تأثیرات نقاشانه را در مجسمه سازی، خط اصلی حل نشده، ارائه حرکت از طریق لرزش نور، بیان احساسات عمیقترین و مهیجترین عواطف مذهبی تا دورترین مرزهای آن اشاعه می داد. بعضی از هنرمندان رمی مانند ساکی، ماراتا والگاردی همیشه محدودتر بودند؛ پوسن، که بخش اعظم زندگی و فعالیتش در رم بود، در رشد جنبه های کلاسیک و روشنفکری سبک باروک، منهای جنبه احساسی آن، بسیار کوشید. در خارج از ایتالیا، سیاستمدان زیر کی مانند کلبر، وزیر اعظم لوئی چهاردهم، سریعاً دریافتند که سبک مذهبی را، به واسطه تجلیل از سلطنت و پادشاه، به آسانی می توان در جهت منافع نظامهای خود کامه قرار داد، اما در این فرایند ادعاهای متظاهرانۀ بسیاری بر شور مذهبی اصلی آن تحمیل می شد؛ و در نوع فرانسوی سبک باروک، مثلاً در لبرون و گروه وی، کیفیات احساسی آن جایگزین کاربرد آگاهانه اما بیروح سبک باستانی شد. حتی روبنس، بزرگترین هنرمند سبک باروک شمالی نیز گاه به خود اجازه می داد از این روش استفاده کند. سبک باروک بیشتر از هر جا در کشورهای کاتولیک مذهب آلمان و اطریش دوام آورد، و کمترین تأثیر را در کشورهای پروتستان، مانند بریتانیا، هلند و کشورهای اسکاندیناوی گذاشت، گرچه در آثار رامبراند هم جنبه هایی وجود دارند که به واسطه آنها وی در میان بزرگترین هنرمندان سبک باروک جای می گیرد، و مطمئناً وجود چیزی با عنوان باروک انگلیسی را نیز نمی توان نادیده انگاشت. در شمال اروپا هنوز هم ممکن است که این اصطلاح به عنوان يك اهانت ساده تلقی گردد (یعنی، غیر گوتیک، غیر روسکینی)، ولی امروزه آن را صرفاً سبکی بسیار قدیمی و پیش پا افتاده قلمداد می کنند. سوء تعبیری وحشتناکتر این است که برخی آن را مترادف با هنر قرن هفدهم می انگارند. باروک پسینی تقریباً به نحوی نامحسوس با سبک روکو کو و عصر خرد تلفیق شد ولی سرانجام هر دو سبک را طرد کرد و نئوکلاسیک را پدید آورد.

Barry, James,

باری جیمز (۱۸۰۶ - ۱۷۴۱)،

نقاش ایرلندی که در سال ۱۷۶۴ با کمک ادموند برک به لندن آمد. رینولدز او را تشویق کرد تا به شیوه شکوهمند نقاشی تاریخی بپردازد، و برک هزینه اعزام او به ایتالیا در سالهای ۷۱ - ۱۷۶۶ را تقبل کرد؛ وی در آنجا با اشتیاق فراوان و بی هیچ ملاحظه، به مطالعه آثار رافائل و میکلاثر پرداخت. در سال ۱۷۷۳ عضو فرهنگستان سلطنتی شد، و از سال ۱۷۷۷ تا ۱۷۸۳ اجرای تزییناتی گسترده در سالن بزرگ «انجمن هنر» به اومحول شد که شش تابلو (دوتا از آنها چهل و دو پا طول دارند) از دستاوردهای فعالیت این دوره و نمایانگر «ارتقاء فرهنگ بشری» هستند. وقتی در سال ۱۷۸۳ این تابلوها در معرض نمایش قرار گرفتند دکتر جانسون درباره آنها چنین گفت: «همانقدر که دست می توانسته است انجام دهد، فکر نیز مشارکت داشته است. آنجا نوعی دریافت ذهنی وجود دارد که آن را در هیچ جای دیگر نمی توان یافت.» باری در سال ۱۷۸۲ استاد نقاشی فرهنگستان سلطنتی شد، اما در سال ۱۷۹۹ به خاطر برخورد ناخوشایندش با سایر اعضای فرهنگستان و در رابطه با بزرگداشت رینولدز از آنجا اخراج شد. شعر فرافکنانه بلیک با عنوان «باری» که تنها جزئی از آن موجود است، هجویه ای است علیه رینولدز. جیمز باری در نهایت فقر و فلاکت در گذشت. آثار او در دوبلین (نگارخانه ملی)، کرک، لندن (تیت)، منچستر، و ییل (مرکز آثار هنری بریتانیایی) وجود دارند. او در هنر خود، همراه با فوزلی و هیدن، نمونه ای دیگر است از ناکامی هواداران انگلیسی ارجگذاری به نقاشیهای تاریخی با مقیاس بسیار بزرگ، بر زمینه ای قهرمانانه، مبتنی بر اقتباسی پر شور از شیوه شکوهمند ایتالیایی. چهره نگاره های او بسیار زیبا هستند، ولی بندرت حاضر می شد به این نوع نقاشی بپردازد؛ شاید تصویرهای چاپی او امروز بهترین یادگارهای باقی مانده از او باشند.

Bartolo di Fredi,

بارتولودی فردی

نقاش سینا که به سبك لورنترتی و بارنا کار می کرد، و در سال ۱۴۱۰ درگذشت.

Bartolommeo di Giovanni,

بارتولومئودی جیووانی،

نگاه کنید به «آلانو دی دومنیکو» (Alunno Di Domenico)

بارتولومئو دلا پورتا، فرا (حدود ۱۴۷۴ تا احتمالاً ۱۵۱۷)،

Bartolommeo della Porta, Fra,

در فلورانس متولد شد و در سال ۱۴۸۴ نزد کوزیمو روزلی به کار آموزی پرداخت. هنگامی که در سال ۱۴۹۸ صومعه سن مارکو مورد یورش قرار گرفت، و سرپرست آن، ساوونارولا، به زندان انداخته شد، بارتولومئو در آنجا به سر می برد، و گفته می شود در آن زمان با خود عهد بست به کسوت رهبانیت درآید، که در سال ۱۵۰۰ به عهد خود جامه عمل پوشاند. نخستین اثر باقیمانده از او (تابلوی «آخرین حکم»، ۱۴۹۹، موزه سن مارکو) اکنون دارای وضعیتی بسیار نامطلوب است، معهنا تاثیر ژرف بر رافائل جوان را به خوبی نشان می دهد. در سال ۱۵۰۴، وی به ریاست کارگاه صومعه، که زمانی بر عهده فرا آنجلیکو بود، برگزیده شد. در سال ۱۵۰۸ از ونیز بازدید کرد و پس از مراجعت از آنجا ماریتوآلبر تینلی را به عنوان شريك خود برگزید؛ او در سال ۱۵۱۴ یا ۱۵۱۵ در رم به سر می برد، که هر دو بازدید در توسعه و ارتقاء آرمانهای وی حائز اهمیت بسیار بودند، آرمانهایی چون سادگی و توازن در ترکیب، ظرافت و تناسب در ارائه، کاربرد حالت های گویا و بیان های گیرا، حذف جزئیات شگرف بصری، و استفاده از صحنه پردازی های متین و کمابیش عمومیت یافته. قرار دادن پیکره ها در حالت استقرار نامتقارن نیرومند، صرفاً به

خاطر کیفیات مشهود آنان بود؛ وی از جمله نخستین کسانی بود که به جای جامه‌های معمول همان دوره، در تابلوهایش از جامه‌های نامعین برای پیکره‌های مذهبی استفاده می‌کرد و این کار را به منظور تاکید نهادن بر فاصله مفروض بین موجودیتهای الهی و زمینی تعمداً انجام می‌داد. تمام این تلاشها و نوآوریها نشاندهنده بروز تغییر و تحول در سبك قرن پانزدهم و حرکت به سمت سبك قرن شانزدهم است و در این زمینه او یکی از مهمترین پیشگامان تحول و تطور در فعالیتهای هنری به شمار می‌رود؛ تاثیر او از طریق آثار برجسته طراحی وی شیوع یافت. بعد از مرگ او کارگاه سن‌مارکو نیز از بین رفت. آثار وی در برلین، بسانکون (کلیسای جامع)، کمبریج ماساچوست (موزه فوگ)، فلورانس (فرهنگستان، پیتی، اوفیزی، موزه کلیسای سن‌مارکو)، لندن (نگارخانه ملی)، لوس‌آنجلس، لوکا (موزه و کلیسای جامع)، پاریس (موزه لوور)، فیلادلفیا (جانسون)، رم (نگارخانه ملی)، اشتوتگارت، واتیکان، وین و واشنگتن (نگارخانه ملی) موجود هستند.

باری، آنتوان - لوئی (۱۷۹۶ - ۱۸۷۵)، Barye, Antoine - Louis,

پیکر تراش فرانسوی، که پسر يك زرگر پاریسی بود و در سالهای ۱۸۱۲ تا ۱۸۱۴ در ارتش ناپلئون خدمت می‌کرد؛ وی تنها در سال ۱۸۱۶ مطالعه و آموزش مجسمه سازی و پیکر تراشی را آغاز کرد. از سال ۱۸۲۳ تا ۱۸۳۱ در ژاردین دیپلاتته برای يك زرگر کار می‌کرد و به اجرای طرحهایی از حیوانات در زرگری می‌پرداخت؛ از آن پس تمام وقت خود را منحصراً وقف ساختن تندیس حیوانات کرد. در سال ۱۸۴۸ کارش باشکست مواجه شد، اما به سمت مسئول حفاظت شمشهای موزه لوور منصوب (۱۸۵۰ - ۱۸۴۸) و سپس به عنوان مربی آموزش طراحی حیوانات در موزه تاریخ طبیعی پاریس برگزیده شد. اولین اثر قابل توجه وی در زمینه‌ای خارج از موضوع حیوانات عبارتست از «ناپلئون چیره بر تاریخ و هنر» (۱۸۵۷ - ۱۸۵۵)، که در سردر سنتوری کلاه فرنگی ساعت (پاویون دولورلوژ)

در غمارت لوور قرار دارد، و در سال ۱۸۶۰ نیز مجسمه «نپلئون» سوار بر اسب را برای زادگاه نپلئون، یعنی آژاکیو، ساخت. باری یکی از هنرمندان برجسته رماتیک قرن نوزدهم به شمار می‌رود و گزینش موضوع‌های خشن - حتی بیرحم - توسط او، از قبیل بیرها، یوز پلنگها، و سایر جانوران درنده و گوشتخوار، که اغلب در حال دریدن و بلعیدن حیوانات دیگر و حتی انسان هستند شباهت و قرابت خاصی با آثار دلاکروا را به کارهایش می‌دهد، گرچه باری هرگز قادر نبود که هاله معنایی رماتیک را در پیکر انسانی حفظ کند. برخی از مجموعه تندیسهای کوچک او، از جمله «شیوس»، تأثیر نیرومند سبک کهنه مجسمه‌سازی یونانی را به نمایش می‌گذارد و به همین دلیل نیز در آن زمان، وی در معرض انتقاداتی قرار گرفت. مجموعه‌ای عظیم از آثار او در موزه لوور و بالغ بر صدوچهل اثر نیز در واشنگتن (کورکوران) قرار دارند. همچنین او به منظره‌پردازی، به شیوه باریزون، نیز پرداخت (نمونه‌هایی در نگارخانه ملی لندن یافت می‌شوند).

بازایتی، مارکو (حدود ۱۵۳۰ - ۱۶۷۰)، Basalti, Marco,

نقاش ونیزی که شدیداً تحت تأثیر جیووانی بلینی (حدود ۱۵۱۰ - ۱۵۰۰) و سپس جیورجیونه قرار داشت. تابلوی «مادونا»، که امضای او را در بردارد، در لندن موجود است (نگارخانه ملی) که نشاندهنده به کارگیری شیوه بلینی توسط اوست.

باشنيس، اواريستو (حدود ۱۶۷۷ - ۱۶۱۷)، Baschenis, Evaristo,

کشیشی در برگامو بود که به نقاشی طبیعت بیجان از آلات موسیقی می‌پرداخت، که در قرن هفدهم در نوع خود بی‌همتا بود. جزئیات آثارش یادآور کارهای يك نقاش معاصر طبیعت بیجان هلندی است، اما نوعی تأثیر دراماتیک نور، همچنین تمرکز هندسی در آنها وجود دارد که بازتاب

تاثیر کارا واجیو و مقدمه‌چینی ظهور سزان است. اکثر آثار وی در برگامو قرار دارند.

Bas - Relief,

نقش برجسته ،

نگاه کنید به "Relief" (نقش برجسته) .

Bassano,

باسانو،

نام يك خانواده نقاش ونیزی است که دارای چهار عضو برجسته بود. فرانچسکو داپونتۀ ارشد (حدود ۱۵۳۹ - ۱۴۷۵) در باسانو کار می‌کرد و یکی از پیروان فروتن و روستایی بلینی بود. پسر وی جاکوپو (حدود ۱۵۹۲ - ۱۵۱۰/۱۸) قابل توجه‌ترین هنرمند این خانواده تلقی می‌شد. در ونیز او شاگرد بونیفازیو دی‌پیتاتی بود و در اوایل دهه ۱۵۳۰ به‌طور مستقل به فعالیت پرداخت. گرچه او تقریباً همه کارهای هنری‌اش را در باسانو انجام داد، اما به هیچوجه نمی‌توان او را يك نقاش روستایی تلقی کرد، و امواج پی‌درپی تاثیراتی را که از تماس دائم و احساسی او با ونیز نشأت می‌گرفتند، در آثارش به خوبی می‌توان مشاهده کرد. او دارای سبکی بسیار شخصی، مؤثر، پر تحرك با پیکره‌هایی پر و تنومند و دارای سایه‌های نیرومند و رنگ بسیار ضخیم بود که لااقل یکی از پیکره‌ها زانو زده و کف پایش به طرف ناظر است و این تقریباً نشاندهنده فصلها یا حرفه‌ها بود که در آنها تعداد کثیری حیوانات، غالباً درمنظرۀ کوهستانی و طوفانی قرار داشتند. همچنین، به موضوعات مذهبی علاقه داشت که به او اجازه می‌دادند دهقانان و حیوانات (این یکی از اولین علاقمندان به این زمینه به شمار می‌رود) و توده‌های اشیاء طبیعت‌بیجان چون میوه، حیوانات شکار شده، سبزیجات و وسایل آشپزی را وارد تابلو سازد (مقایسه کنید با ارتن، بوکلائر). جاکوپو دارای سه پسر نقاش بود. فرانچسکوی کوچک (۱۵۹۲ - ۱۵۴۹) شعبۀ ونیزی کارگاه را اداره می‌کرد. نقاشیهای او اغلب مبتنی

بر طراحیهای پدرش هستند و در سبك نیز دقیقاً دنباله‌روی شیوه پدر، هر چند به گونه‌ای ضعیفتر از او، بود. او چند ماه بعد از مرگ پدرش دست به خودکشی زد. لیندرو (۱۶۲۲ - ۱۵۵۷) در کارگاه ونیزی زیر نظر فرانچسکو کار می‌کرد و پس از مرگ او کارگاه را در اختیار خود گرفت. او برجسته‌ترین نقاش چهره‌پرداز خانواده بود و چهره‌نگاریهای وی دقیقاً شبیه چهره‌نگاریهای تینتورتو است. جرولامو (۱۶۲۱-۱۵۶۶) نیز زیر نظر لیندرو در کارگاه مشغول شد. از این خانواده آثاری در موزه‌ها و کلیساهای باسانو و ونیز، و در مجموعه سلطنتی، برگامو، برلین، بوداپست، کمبریج (فیتروم)، کمبریج ماساچوست (فوگ)، شیکاگو، کلیولند اوهایو، کپنهاگ، دترویت، درسدن، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، فلورانس (اوفیزی، پیتی)، گرینوایل سن کارولینا، گرنوبل، لندن (نگارخانه ملی، ویکتوریا و آلبرت)، مادرید (فرهنگستان، پرادو)، منچستر، ماتتوا، میلان (برا، امبروسیان، کاستلو)، مونیخ، ناپل، نیویورک (موزه متروپولیتن، مجموعه فریک)، پاریس (لوور)، فیلادلفیا (جانسون)، پراگ، رم (نگارخانه ملی، بورگس، کاپیتولاین)، روئن، استکهلم، تورونتو، تورین، وین، و سایر جاها وجود دارند.

باستین - لپاژ، ژول (۱۸۸۴ - ۱۸۴۸)، Bastien - Lepage, Jules,

آثارش از سال ۱۸۷۰ تا پایان زندگی کوتاه مدتش در سالون به نمایش گذاشته شدند که اکثر آنها چهره‌نگاره بودند، اما امروزه از او به عنوان نقاش مناظر متعارف روستایی یاد می‌شود. شاهکار وی به نام «علف خشک کنها»، که در سال ۱۸۷۷ آفریده شد، در موزه لوور قرار دارد و صداقت وی نسبت به بیلاقات لوراین بسیار بحث برانگیز بود. در مقایسه با واقعگرایی میله، او نقاشی احساساتی به نظر می‌رسید، که شاید به همین دلیل تابلوهایش در اسکاتلند با اقبال عامه مواجه شدند (آبردین، ادینبورگ و گلاسگو)، و ممکن است بر مکتب گلاسگو نیز تاثیر گذاشته باشد. زولا نوع تابلوهای او را به مصابه کار امپرسیونیستی‌ای که در نظر عامه مردم

مطبوع و محبوب واقع شده‌اند، تعریف کرد. آثار او در دابلین، لاهه، مسکو، نیویورک (موزه متروپولیتن)، و موزه‌های ایالتی فرانسه وجود دارند.

Batoni (Battoni), Pompeo,

باتونی، پمپئو (۱۷۸۷ – ۱۷۰۸)،

رقیب اصلی منگس در رم تلقی می‌شد، و گرچه به رافائل و آثار نفیس باستانی علاقه بسیار داشت، اما، نمی‌توان او را يك هنرمند نئو کلاسیک صد درصد و مصمم دانست. ظرافت و ریزه کاریهای آثار او هواداران خارجی بسیاری را به خود جلب کرد و بخش اعظم فعالیت‌های او شامل نقاشی چهره شاهزادگان و جهانگردان برجسته‌ای که در رم به سر می‌بردند، می‌شد. او چهره سه پاپ و اکثر شاهزادگان اروپا را به تصویر کشید؛ اما به نظر می‌رسد که اندیشه پرداختن به چهره يك مردم‌شناس، درحالی‌که درمقابل پسزمینه‌ای از آثار باستانی (مانند کلوسیوم) ایستاده، از ویژگیها و تخصص باتونی باشد و برای مسافران انگلیسی بسیار جالب توجه بود. بسیاری از این قبیل آثار او در مجموعه‌های خصوصی وجود دارند، و حتی تابلویی از چهره ژنرال گوردون (۱۷۶۶؛ ارگ فایوی، آبردینشایر) در دست است، که او را در لباس کوهستانی مجهز با شمشیر بسته، نشسته درمقابل کلوسیوم، نشان می‌دهد. رینولدز بیش از آنچه که اعتراف می‌کرد تحت تأثیر این آثار قرار داشت، و در چهاردهمین مقاله خود، از این هم فراتر رفته و به ستایش از گینزبورگ پرداخت تا از وجهه منگز و باتونی بکاهد. از سال ۱۷۳۵ کشیدن نقاشیهایی متعدد برای تزئین محراب کلیساها و همچنین تابلوهای تاریخی واسطوره‌ای به او محول شد؛ در سالهای ۱۷۶۰ و ۱۷۶۱ برای محراب کلیسای سنت پیترو نقاشی‌ای کشید که چندان موفقیت‌آمیز نبود و هم‌اکنون در کلیسای ساتتاماریا د گلی انجلی رم قرار دارد. آثار متعددی از او در کلیساها و نگارخانه‌های رم و در برلین، بیرمنگهام، کاردیف، درسدن، دوبلین (نگارخانه ملی)، ادینبورگ (نگارخانه ملی، نگارستان ملی پرتره)، فلورانس (اوفیزی و پیتی)،

فرانکفورت (استادل)، گرینویل کارولینای جنوبی، هارتفورد کانکتیکات، لیدز، لندن (نگارخانه ملی، ویکتوریا و آلبرت، نگارستان ملی پرتره)، مادرید (فرهنگستان ویرادو)، میلان (بدرا)، مینیاپولیس، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، آکسفورد، پاریس، (موزه لوور)، سنت لوئیس، تولدو اوهایو، و وین.

Battistello

باتیستلو،

نگاه کنید به کارا چیولو.

Bauhaus, The.

باوهاوس،

مشهورترین مدرسه معماری، طراحی و تربیت استادکار در دوره نوین بود و بر آموزش مکتبی هنر در سراسر جهان تاثیر بی حد و حصری گذاشته است. این مدرسه در سال ۱۹۱۹ در شهر ویمار آلمان توسط معمار دبلیو گروپیوس تاسیس شد. در سال ۱۹۲۵ به دساو نقل مکان کرد و سپس به برلین منتقل شد و در آنجا در سال ۱۹۳۳ بوسیله نازیها تعطیل شد. اهمیت اساسی این آموزشگاه برخورداری از مربیان مجربی چون آلبرز، فنینگر، کلد و کاندینسکی، و تلاش آن در جهت مقابله با مسئله تولید ماشینی بود، که موریس از آن اجتناب می ورزید. تاثیر دوزبرگ، دستیرل و شلمر را در این مدرسه می توان یافت. در سال ۱۹۳۷ باوهاوس جدیدی در شیکاگو توسط موهولی - ناگی گشوده شد.

Baumeister, Willi,

باومایستر، ویلی (۱۸۸۹ - ۱۹۵۵)،

نقاش انتزاعی آلمانی، که در آغاز تحت تاثیر مکتب ساختگری (ساختارگرایی) کار می کرد. وی در سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۴ در پاریس بسر می برد و در ابتدا از لوترک، گوگن و سزان تاثیر پذیرفته بود، اما

بعداً بطور قاطع تحت تاثیر شکل‌های مکانیکی لژه قرار گرفت. در سال ۱۹۳۳ به‌خاطر «انحطاط اخلاقی» حرفه معلمی خود را از دست داد، اما، برخلاف سایرین، در آلمان باقی ماند و در موقعیت مقتضی، مجدداً مقام خود را بازیافت. از حدود ۱۹۳۶ آثار وی کاملاً انتزاعی شدند؛ نمونه‌هایی از کارهای او در کلن و فرانکفورت (اشتادل) وجود دارند.

بایو، فرانچسکو (۱۷۹۵ - ۱۷۳۴)، Bayeu, Francisco,

نقاش اسپانیایی که زیر نظر منگس به تزئین کاخ سلطنتی پرداخت، اما بیشتر به عنوان استاد گویا (از سال ۱۷۶۶ تا حدود ۱۷۷۱) و برادر زن او شهرت دارد. تصویری از چهره او، که توسط گویا کشیده شد، در پرادوی مادرید است، که برخی از آثار خود وی نیز در آنجا قرار دارند؛ سایر کارهای او در کاسترز هستند. برادر او رامون (۱۷۴۶ - ۱۷۹۳) نیز نقاش بود و با گویا کار می‌کرد.

چاپ باکستر، Baxter Prints

چاپ رنگی برای تکثیر نقاشیهای رنگ و روغن، به روشی که توسط جرج باکستر ابداع شد (۱۸۷۶ - ۱۸۰۴) و در سال ۱۸۳۵ بوسیله او به ثبت رسید. از زمینه‌ای کنده کاری یا قلم زده شده به عنوان کلید استفاده می‌شد و قالبی چوبی یا فلزی روی آن قرار می‌گرفت و با رنگ روغنی به چاپ می‌پرداختند. این روش در حدود سال ۱۸۶۵ کاربرد خود را از دست داد و هیچگاه ارزش هنری نیافت. همچنین نگاه کنید به «بویز» (Boys)

بازن، ژان (متولد ۱۹۰۴)، Bazaine Jean,

نقاش انتزاعی بودن خود را نمی‌پذیرد، اما از سال ۱۹۴۵ به خلق

تابلوهای غیر تصویری و همینطور شیشه‌بندی منقوش و معرقکاری پرداخته است [کلیساهایی در اسی (۱۹۵۰)، اودینکورت (۱۹۵۱)]، و برای عمارت یونسکو در پاریس]. در سال ۱۹۴۸ وی کتابی تحت عنوان «ملاحظات درباره نقاشی فعلی» منتشر ساخت که در سال ۱۹۵۳ به چاپ دوم رسید. در سالهای ۴ - ۱۹۵۳ وی در اسپانیا بسر می‌برد. يك اثر نقاشی او در پاریس (موزه هنرهای معاصر) و يك کار شیشه‌ای وی نیز در سن سورین پاریس قرار دارد.

بازیل، فردریک (۱۸۴۱ - ۱۸۷۱)، Bazille, Frederic,

همزمان با رنوآر شاگرد گلایر، عضو فرهنگستان، بود و از طریق رنوآر با اکثر امپرسیونیستها و مانه در ارتباط نزدیک قرار گرفت. هدف اصلی او مطالعه پیکرهای نقاشی شده در فضای آزاد بود، تا بتواند رنگهای بدن را با رنگهای منظره مرتبط سازد. وی درست در زمانی که هنوز در عنوان فعالیت هنری خود بود، در جنگ بین فرانسه و پروس به هلاکت رسید. اکثر تابلوهای او در پاریس (موزه امپرسیونیسم) و در زادگاهش، مونپلیه، قرار دارند.

بیل، مری (۱۶۹۹ - ۱۶۳۳)، Beale, Mary,

دختر يك روحانی بود و با چارلز بیل ازدواج کرد، که فروشنده رنگ نقاشی بود و للی نیز یکی از مشتریانش بود. للی به مری در زمینه نقاشی کمکهایی کرد و پس از مرگ او در سال ۱۶۸۰ مری نسخه‌های متعددی از آثار او بوجود آورد. حدود ۱۶۵۴ او يك نقاش چهره‌پرداز حرفه‌ای شد و «تعداد معتدلی از اشخاص سرشناس، بویژه بخش اعظم روحانیون عالی مقام زمان وی» به او مراجعه می‌کردند، اما تا قبل از سال ۱۶۷۱ اطلاعات قطعی اندکی از او در دست است، یعنی زمانی که همسر وی اقدام به ثبت و ضبط آثار «قلب محبوب» خود نمود و در عرض ده

سال در حدود یکصد و چهل چهره‌نگاره به سبک للی را فهرست کرد. نمونه‌هایی از آثار او در لندن قرار دارند (نگارخانه ملی پرتره، یک چهره‌نگاره از خود وی؛ موزه جفری، خانواده خود وی، حدود ۴ - ۱۶۶۳؛ و دولویچ).

Beardsley, Aubrey,

بیردزلی، اوبری (۱۸۷۳ - ۱۸۹۸)،

تصویرگر انگلیسی که طراحی‌های ماهرانه پرداخته شده سیاه و سفید او با سبکی خاص خود وی، باعث بروز فضایی برای پایان یک دوره هنری شد و بیانگر کامل هنر جدیدی، که این طراحی‌ها از اجزای تشکیل دهنده آن بشمار می‌رفت، بود. او بخاطر کارش روی «کتاب زرد»، و تصویرهای کتاب «سالومه» اثر وایلد و تصویرگری منظومه «تجاوز به گیسوان» بسیار شهره است. طراحی‌هایی از او در لندن وجود دارند (ویکتوریا و آلبرت، تیت).

Beccafumi, Domenico,

بکافومی، دومینیکو (۱۴۸۴/۶ - ۱۵۵۱)،

همراه با پارمیگیا‌نینو، جالبترین نقاش شیوه‌گرای غیر فلورانسی، و آخرین بازمانده از نقاشان بزرگ اهل سینا به شمار می‌رود. عضوی از نسل شکوفائی رنسانس، که در سالهای اقامتش در رم (۱۲ - ۱۵۱۰) نقاشیهای اتاقهای واتیکان توسط رافائل و سقف نمازخانه سیستمین توسط میکلاثر را از نزدیک مشاهده کرد و تحت تاثیر آنها قرار گرفت. در آثاری از قبیل «کاترین مقدس در حال دریافت زخمهای صلیب» (حدود ۱۵۱۴، سینا، فرهنگستان) به نظر می‌رسد او تحت تاثیر فرا بارتولومئو، که کارش در سینا شناخته شده بود، نیز قرار گرفته باشد. بزودی پس از مراجعت به سینا در سال ۱۵۱۳، اسلوب دقیقاً شخصی وی نمایانگر ویژگی‌هایی معمولاً مرتبط با شیوه‌گری دهه بعدی بود؛ استفاده از تاثیرات قوی دورنما و ایستادگی نامتقارن، شدت احساسات وی، و بهره‌گیری از رنگ نازک

و روغنی تابناک و همچنین تاثیرات رنگ تیره از ویژگیهای اسلوب نقاشی ایتالیای مرکزی در دهه‌های ۱۵۳۰ و ۱۵۴۰ هستند، که وی احتمالاً در نتیجهٔ پراکندگی هنرمندان رمی بعد از غارت ۱۵۲۷ از آنها مطلع شد. بخش اعظم بهترین آثار وی در سینا قرار دارد، اما در بالتیمور، برلین، بیرمنگهام (موسسهٔ باربر)، بوستون، کمبریج (فیتروم)، دترویت، درسدن، دوبلین، فلورانس (اوفیزی، پیتی، و موزهٔ هورن)، هال، لیستر، لندن (نگارخانهٔ ملی، وبکتوریا و آلبرت، مجموعهٔ والاس)، مونیخ، ناپل، پاریس، پیترا (کلیسای جامع)، رم (نگارخانهٔ ملی، بورگس، ساتتاماریا مگیور)، ساراسوتا فلوریدا، واشنگتن (نگارخانهٔ ملی)، ییل، یورک، و شهرهای دیگر نیز برخی آثار او موجود هستند.

Becker, Paula Modersohn,

بکر، پائولا مدرسون،

نگاه کنید به مدرسون.

Beckmann, Max,

بکمان، ماکس (۱۸۸۴ - ۱۹۵۰)،

یکی از پیشگامان آلمانی نقاشان امپرسیونیست بود. در سال ۱۹۰۶ با موش ملاقات کرد، و به اتفاق دیکس و گروتس و سایر نقاشان نو واقعگرا نمایشگاهی برگزار کرد؛ تا سال ۱۹۳۳ در فرانکفورت به تدریس پرداخت و سپس به خاطر «انحطاط اخلاقی» از کار بر کنار شد. درست قبل از افتتاح نمایشگاه هنر منحنی که در سال ۱۹۳۷ توسط نازیها برگزار شد، او به هلند مهاجرت کرد و در سال ۱۹۴۷ به امریکافرت و در همانجا درگذشت. نه اثر سه‌لوحی وی که از سال ۱۹۳۲ به بعد نقاشی کرد، نشان می‌دهند که بوش و نقاشان اولیهٔ آلمانی، به استثنای معاصرین او، عمده‌ترین تاثیرات را بر وی نهاده‌اند. آثار او در موزه‌های امریکا در معرض‌نمایش قرار دارند (از جمله در دانشگاه هاروارد) و امروزه در آلمان هم دیده می‌شوند. در لندن (تیت) نیز يك اثر از او موجود است.

Beechey, Sir William,

بیچی، سر ویلیام (۱۸۳۹ - ۱۷۵۳)،

نقاش چهره‌پرداز انگلیسی که از سر توماس لارنس مهارت کمتری داشت، اما احتمالاً دیدگان وی صادقانه‌تر و در برخورد قطعاً از متانت بیشتری برخوردار بوده است. در سال ۱۷۹۳ به عضویت فرهنگستان سلطنتی درآمد و به عنوان نقاش چهره‌پرداز ملکه منصوب شد؛ در سال ۱۷۹۸ او اثر عظیم خود موسوم به «جرج سوم» و «شاهزاده ویلز در حال بازدید از قشون» (کالج سلطنتی)، که به خاطر آن به دریافت لقب مفتخر و به عضویت فرهنگستان سلطنتی انتخاب گردید، را به نمایش گذاشت. وی استادکاری بسیار دقیق بود و برای حصول اطمینان نسبت به دوام تابلوها هایش بیشترین حساسیت را از خود بروز می‌داد. نمونه‌هایی از این تابلوها در لندن (تیت، نگارخانه ملی پرتره، دولویچ، موزه سوان، مؤسسه کورتالد)، اوتاوا و بسیاری از موزه‌های امریکا وجود دارند.

Before All Letters,

قبل از بازدید حروف

نگاه کنید به "Proof"

Beggarstaff Brothers,

برادران بگارا斯塔ف،

نگاه کنید به «نیکلسون، ویلیام».

Beham, Hans Sebald,

بهام، هانس سبالد (۱۵۵۰ - ۱۵۰۰)،

and Bartel,

و بارتل (۱۵۴۰ - ۱۵۰۲)،

برادرانی بودند که در نورنبرگ متولد شده و عمدتاً تحت تاثیر دورر قرار داشتند (ممکن است بارتل شاگرد او بوده باشد). بعد از سال

۱۵۲۷ بارتل در مونیخ و لندشات کار می کرد، اما در ایتالیا در گذشت. کنده کاریهای او نشاندهنده تلاشی برای ایجاد نوعی پیوند بین آراء رنسانس ایتالیایی و سنت دورر است. او همچنین چهره نگاره هایی نیز نقاشی کرد (اشلایزهایم). هانس سبالد بویژه به عنوان طراح چاپ چوبی فعالیت داشت (بالغ بر هزار طرح)، و هر دو برادر کلاینمایستر برجسته بودند.

Bell, Vanessa,

بل، وانسا (۱۸۷۹ - ۱۹۶۱)،

نقاش بریتانیایی و خواهر ویرجینیا ولف بود. وی در فرهنگستان سلطنتی و زیر نظر سارجنت به تحصیل پرداخت، و با ویرجینیا و دو برادرش در عمارتی در میدان گوردون لندن، که هسته مرکزی محفل بلومزبری، شامل گروهی از نویسندگان و نقاشان شد، زندگی می کرد. در سال ۱۹۰۷ با منقد هنری، کلایوبل، ازدواج کرد، و بین سالهای ۱۹۱۳ و ۱۹۱۹ با راجر فرای در کارگاههای امگا به کار اشتغال داشت. سبک او منعکس کننده تاثیر سزان، نقاشان مکتب ددگری و عصر آبی پیکاسو است. بعدها و احتمالاً در نتیجه کارهای طراحی و روابط پنجاه ساله اش با دونکان گرانت، آثار وی بیشتر شکل انتزاعی به خود گرفتند. نمونه هایی از کارهایش در لندن (تیت، ویکتوریا و آلبرت، موسسه کورتالد) موجود هستند.

Bellange, Jacques,

بلاثر، ژاک (فعال در سالهای ۱۶۱۷ - ۱۶۰۲)،

نقاش شیوه گرای فرانسوی که در لوراین کار می کرد و اسمش به عنوان نقاش چهره پردازها و ترین کاریهای دو کها ثبت شده است. امروزه به استثنای کنده کاریها، و طراحیها و برخی سیاه قلمهای باسماه خارق العاده وی، از سایر فعالیتها و اطلاعاتی در دست نیست؛ آثار او چنان از نظر احساسی به کارهای پارمیگیانینو نزدیک هستند که پنداشته می شود وی در اواخر قرن شانزدهم به ایتالیا رفته و در آثارش احساسات جذاب

مذهبی زمان را در سبکی شبیه به پارمیگیانینو از یکطرف و هنرمندان شمالی مانند گولتریوس از طرف دیگر ارائه کرده است. اوبر کالوت تاثیر گذاشت.

Bellechose, Henri,

بلشوز، هنری،

نگاه کنید به «مالوئل».

Bellini,

بلینی،

در این خانواده ونیزی سه نقاش وجود داشتند: جاکوپو، و پسرانش جنتایل، و جیووانی.

جاکوپو (حدود ۷۰/۱ - ۱۴۰۰) شاگرد جنتایل دافابریانو بود و با او در فلورانس به سر می برد؛ در سال ۱۴۲۳ در نتیجه درگیری با جوانی که بداخل حیاط کارگاه وی سنگ پرتاب می کرد با مسئله پیگرد قانونی مواجه بود. تنها چهار تابلوی مشخص از او شناخته شده اند، که تقریباً همه آنها خشک و دارای حالت و رفتار کاهنانه می باشند. در سال ۱۴۴۱ در مسابقه به تصویر کشیدن چهره لیونلو دواسته فرارایی بر پیزانلو برتری یافت، اما این تابلو را نمی توان با اطمینان باز شناخت. آثار اصلی باقیمانده از او عبارتند از دو کتاب حاوی مجموعه طرحهای وی (موزه بریتانیا و لوور) که منبع بسیاری از آرا و طرحهایی هستند که توسط پسران و دامادش منتگنا مورد استفاده قرار گرفتند. چهار اثر امضاء شده وی در لوره (نزدیک برگامو)، میلان (بررا)، ونیز (فرهنگستان)، و ورونا قرار دارند؛ سایر آثار منسوب به وی در فلورانس (اوفیزی)، میلان (پولد-پیزولی)، پادوا، ورونا و شهرهای دیگر موجودند.

جنتایل (حدود ۱۵۰۷ - ۱۴۲۹/۳۰) احتمالاً تا قبل از مرگ پدرش در کارگاه خانوادگی کار می کرد (گزارش شده نقاشی محجر یک محراب با تاریخ ۱۴۶۰ و امضاء هر سه تن آنها موجود است)؛ به هر حال او شهرت بسیار کسب کرده بود، تا جایی که در سال ۱۴۶۹ مورد تشویق امپراطور

قرار گرفته و در زمره اشراف قرار داده شد، گرچه از کاری که باعث کسب افتخار وی شد هیچ اطلاعی در دست نیست. در سال ۸۱ - ۱۴۷۹ برای نقاشی کردن چهره سلطان محمد دوم وی در قسطنطنیه به سر می برد. در سال ۱۴۷۴ و مجدداً پس از مراجعتش از ترکیه، در ارگ صدارت عظمای ونیز روی يك سری از تابلوهای تاریخی به کار پرداخت، اما همه آنها در سال ۱۵۷۷ دچار حریق شدند و از بین رفتند. مجموعه کارهای نمایانگر راهپیماییها و جشنهای مربوط به دو بنیاد خیریه معروف در ونیز، نمونه بارز و مورد توجه عامه از این نوع نقاشی شدند که مملو از چهره‌ها و مناظر شهر بودند. تابلوی عظیم «موعظه سن مارک در اسکندریه» (میلان، بررا) در زمان مرگش به اتمام نرسیده بود، و به ناچار او یکی از کتابهای طراحی پدرش را به برادر خود داد تا در آراء آن این تابلو را به انجام رساند. همچنین کتابی از طرحهای رمی خود را نیز به دو تن از شاگردان خود داد (اینک مفقود است)، که می‌تواند به عنوان گواهی دال بر بازدید وی از رم تلقی شود. آثار او در برلین، بیرمنگهام، بوستون، (گاردنر)، بوداپست، شیکاگو، استانبول (کتابخانه دانشگاه)، لندن (نگارخانه ملی)، میلان (بررا)، نیویورک (مجموعه فریک)، سان فرانسیسکو، ونیز (فرهنگستان، کورر و موزه سن مارکو)، و شهرهای دیگر وجود دارند. جیووانی (حدود ۱۵۱۶-۱۴۳۰) معمولاً او را پسر کوچکتر می‌دانند، اما تاریخ تولد وی صرفاً از روی حدس و گمان است. شواهدی در دست هستند که نشان می‌دهند او از سال ۱۴۵۹ مستقل بود، اما به احتمال زیاد تا قبل از مرگ جاکوپو وی با کارگاه خانوادگی در ارتباط بود. کارهای اولیه وی تا حد زیادی از پدرش منبث می‌شوند، اما، او نیز مانند جنتایل، شدیداً تحت تاثیر منتگنا، که در سال ۱۴۵۴ باخواهرشان نیکولزیا ازدواج کرد، قرار داشت. زمانبندی آثار او دشوار است، زیرا علاوه بر اینکه او مربی اصلی نسل خویش و منشأ اساسی آراء و اشکال جدید بشمار می‌رفت، دارای کارگاهی بزرگ با شاگردان و دستیاران متعدد نیز بود، طوری که "Op. IoH. Bell." صرفاً امضاء وی تلقی نمی‌شد، بلکه نوعی علامت تجارتي، و بیشتر نشان کارگاه بود تا امضای يك هنرمند. شاگردان وی عبارت

بودند از جیورجیونده، تیتیان، پالما و کچیو، و سباستیانو دل پیومبو، و او مستقیماً یا بطور غیر مستقیم بر تمام نقاشان معاصر و نسل بعد از خود، حتی آنان که شاگردان برادر وی یا از شاگردان خانواده ویوارینی بودند تاثیر گذاشت؛ سیما، کاتنا، باسائیتی، موتاگنا و کارپاچیو نمونه‌هایی از این دست بشمار می‌روند. دورر در نامه‌ای که در سال ۱۵۰۶ از ونیز به موطن خود ارسال داشت نوشت که او «بسیار پیر، ولی در نقاشی هنوز بهترین بود». او به بزرگترین نقاش مادونیری ونیزی، یا نقاش تصویر حضرت مریم، مبدل شد و به تکمیل سلسله‌ای از طرح‌ها و گونه‌هایی از کارهای تخیلی بی‌مانند و ایجاد تنوع برای سفارشات رسمی، نظیر هدایای نذری صدر اعظم‌ها، نقاشیهای عظیم محجر محراب‌ها، و کارهای مذهبی کوچک پرداخت. او تحت تاثیر آنتونلو قرار داشت، و از نقاشی محجر محراب کلیسای سن کازیانو و یکی از کارهای خود وی، که برای کلیسای سنتر جووانی اپائولو نقاشی کرده بود (و در سال ۱۸۶۷ طعمه حریق شد)، تابلوی عظیم «محوه مقدس»، که برای کلیسای سن جیوبه (حدود ۱۴۸۳؛ که اکنون در فرهنگستان قرار دارد)، کشیده شد و سنزکریا (۱۵۰۵؛ در کلیسا) و تکاملهای بعدی شکل، مشخصاً آنهایی که توسط جیورجیونده و تیتیان صورت گرفتند، منبعث گردیدند. ترکیبهای او از تابلوهای پیکره مسیح (پیتا)، بویژه آنهایی که مسیح مرده را در مقبره و در احاطه فرشتگان یا در کنار بانوی باکره و سنجان نشان می‌دهند، نهایتاً از دوناتلو و جاکوپو بلینی اقتباس شده‌اند، و بیشتر به عنوان کارهای مذهبی خصوصی تلقی می‌شدند تا آثاری برای کلیساها. او معمولاً از مناظر به عنوان پس زمینه استفاده می‌کرد، و در تابلوی «رنج درباغ»، که در رقابت با اثر مشابه منتگنا آن را کشیده بود. (هر دو در نگارخانه ملی لندن)، وی دریافت عینی از طبیعت را با نوعی احساس شاعرانه نادر درهم می‌آمیزد، اما ریزه کاریهای طبیعت گرایانه آن به هیچ وجه پیکره‌ها را تحت الشعاع قرار نمی‌دهند. هنگامی که در سال ۱۴۷۹ جنتایل به ترکیه رفت، جیووانی کارهای نقاشی ارگ صدر اعظم را بر عهده گرفت و سرانجام تا مقام نقاش اصلی حکومتی ارتقاء یافت، موقعیتی که علیرغم تلاشهای

تیتیان برای بر کناری وی، تا زمان مرگش آن را حفظ کرد. با فقدان این نقاشیهای تاریخی (همراه با آثاری از پیزانلو و جنتایل دوفابریانو) که در حریق سال ۱۵۷۷ نابود شدند، کسب اطلاعات از اسلوب اولیه نقاشی تاریخی ونیزی تنها با توسل به حدس و گمان میسر است. از جمله کارهایی که در سمت نقاش حکومتی انجام داد نقاشی چهره صدر اعظمها بود که چهره نگاره صدر اعظم لوردانو (حدود ۱۵۰۱، نگارخانه ملی لندن) زیباترین آنهاست و چهره پردازیهای او، که بسیاری از آنها مانند تابلوهای فلاندرزی با دورنمایی سه ربعی در مقابل پسزمینه يك منظره ساده، حساس و جناب هستند. آخرین آثار او پیدایش زمینه‌ای جدید در نقاشی را در پی داشتند. نقاشی او از چهره سن جروم (۱۵۱۳؛ ونیز، سن جیووانی کریسوستمو)، با شیوه خاص خود، که در آن عالیجناب در يك منظره به حالت نشسته و از میان طاقی دیده می‌شود که پیکره‌های دیگر با اندازه طبیعی در برابر آن ایستاده‌اند، يك ابتکار کاملاً جدید است. او قبلاً حکایت‌های مذهبی و کلاسیک را به تصویر کشیده بود، ولی هرگز به يك اثر اسطوره‌ای با مقیاس تابلوی «بزم خدایان» را که در سال ۱۵۱۴ برای دوک فررا نقاشی شد (اکنون در واشنگتن) و صحنه يك گردش جمعی روستائیان المپی را در حالتی عاشقانه، روحانی و مهربان نشان می‌دهد، نپرداخته بود. تیتیان بعداً پسزمینه منظره‌ای را برای ایجاد تناسب با آثار اسطوره‌ای خود وی، که برای همان اطاق کشیده بود، مجدداً نقاشی کرد. در تابلوی بانویی در کنار میز آرایش خود (۱۵۱۵، وین)، موضوعی نیمه اسطوره‌ای، که احتمالاً به صورت چهره نگاره آغاز شده بود، ترکیب استفاده شده در تصاویر آخرین حضرت مریم را با ریزه کاریهای صحنه‌ای معمولی و يك پیکر برهنه درهم می‌آمیزد. این سه اثر نشان می‌دهند که بلینی بزرگ خود را با قرن جدید سازگاری داده بود. از نظر فنی او شاگرد آتئونلو و از نظر شیوه خلاصه منتگنا بود، معه‌ها هنوز هم به عنوان يك شخصیت مستقل باقی ماند؛ در زمینه شمایل سازی، او نوآورترین نقاش شمال ایتالیا بشمار می‌رفت. از او آثاری در مجموعه سلطنتی، بالتیمور (والترز)، برگامو، برلین، بیرمنگهام (موزه باربر)، بوستون (گاردنر)،

بريستول، کمبریج ماساچوست (فوگ)، دترویت، درسدن، فلورانس (افیزی)، گلاسگو، هوستون تگزاس، کانزاس سیتی، لندن (نگارخانه ملی، موسسه کورتالد)، میلان (بررا، پولدی-پزولی)، ناپل، نیواورلئان، نیویورک (بروکلین، کالج فریک، موزه متروپولیتن، کتابخانه مورگان)، اوتاوا، آکسفورد (اشمولین)، پادوآ، پاریس (موزه لوور، ژاکمارت-آندره)، پاسادنا کالیفرنیا (سیمون)، پزارو، فیلادلفیا (جانسون)، ریمینی، رم (بورگس، موزه کاپیتولاین)، سان دیاگو کالیفرنیا، سان مارینو کالیفرنیا (هوتیگنتون)، استاتگارت، تولیدو اوهایو، واتیکان، ونیز (فرهنگستان، کورر، کاد اورو، ارگ صدراعظم، کوئرینی - استامپالیا، و کلیساها)، ورونا، وین، واشنگتن (نگارخانه ملی)، و شهرهای دیگر وجود دارند.

بلوتو، برناردو (۱۷۴۱ [به ونیزی ۱۷۴۰] - ۱۷۸۰)، Bellotto, Bernardo,

خواهرزاده و شاگرد کانالتو بود، و گاه اشتباهاً چنین خوانده می‌شد؛ عادت اشتباهی که او خود به جریان انداخته بود، بدون شك به این دلیل که برایش فوایدی در پی داشت. به نظر می‌رسد آنها در حدود سال ۱۷۴۶ و احتمالاً بعد از يك مشاجره لفظی، از یکدیگر جدا شده‌اند، زیرا کانالتو به لندن آمد و بلوتو نیز قبل از عزیمت به درسدن در سال ۱۷۴۷، به مسافرت در شمال ایتالیا پرداخت. البته قبلاً او به رم (احتمالاً در سال ۱۷۴۲) و فلورانس، لوکا، لومباردی (۱۷۴۴)، وتورین (۱۷۴۵) سفر کرده بود. در سال ۱۷۴۸ نقاش مخصوص فردریک اگوستوس دوم شد و مناظر متعددی از درسدن، پیرنا، و کونیگشتاین برای او نقاشی کرد. قبل از عزیمت به لهستان در سال ۱۷۶۷، او بازدید از وین و مونیخ نیز به عمل آورد. گرچه در سر راه خود به روسیه او در ورشو اقامت گزید، اما در آنجا به خدمت پادشاه استانیسلاس پونیا توسکی درآمد و تا پایان عمرش در همان لهستان به سربرد. طرح او از شهر ورشو از دیدگاه نقشه‌برداری حائز دقت بسیار است (و برای بازسازی شهر بعد از جنگ جهانی دوم مورد

استفاده قرار گرفت)، و در کل شیوه کارش بسیار شبیه به شیوه کار دایی اوست؛ معهدا رنگهای او سردتر و مناظر او از احساسی خاص برخوردار دارند و در گروه پیکره‌های آثار او نوعی هزل مشخص دیده می‌شود که در کارهای کانالتو به چشم نمی‌خورند. تقریباً تمام آثار خوب او در درسدن و ورشو قرار دارند، اما نمونه‌هایی هم در بوستون، کمبریج (فیتز ویلیام)، گلاسگو، لندن (نگارخانه ملی)، نیویورک (موزه متروپولیتن) ارگ پوئیس در ویلز، وین و جاهای دیگر یافت می‌شوند.

Bellows, George,

بیلاوز، جرج (۱۸۸۲ – ۱۹۲۵)،

تصویرگر و نقاش امریکایی، که زندگی شهری موضوع اصلی کارهای او بود. او تحت تاثیر مکتب اشکان قرار داشت و یکی از سازماندهندگان نمایشگاه آرموری بود. همچنین او تعدادی چهره‌نگاره زیبا هم نقاشی کرد که از شیوه‌ای جسورانه برخوردارند مانند تابلوی «خانم ت، شماره دو» (مینیاپولیس).

Benedetto da Malano,

بندتو دامائانو (۱۴۹۷ – ۱۴۴۳)،

پیکر تراش فلورانسی که به نسل بعد از دوناتلو تعلق داشت. کار اصلی او منبر کلیسای سانتا کروز در فلورانس است (حدود ۱۴۷۵)، که صحنه‌هایی از زندگی سن فرانسیس رانیز در برمی‌گیرد، و سه پیش‌طرح از آن در لندن موجود هستند (ویکتوریا و آلبرت). همچنین او چندین تندیس چهره نیم‌تنه هم‌ساخت، که نمونه‌هایی از آنها در فلورانس (بارگلو)، لندن (ویکتوریا و آلبرت)، پاریس (لوور)، و واشنگتن (نگارخانه ملی) وجود دارند. شخصی به نام جیووانی دامائانو نیز در انگلستان برای کاردینال ولزی کار می‌کرد (دربار هامپتون، پنجره‌های گرد سفالی، ۱۵۲۱) که احتمالاً به همان خانواده تعلق داشت.

Bentname (Dutch),

بنتنیم (هلندی)،

لقبی که به اعضای هلندی، و فلاندرزی شیلدرزبنت، یا گروه نقاشان در رم، داده شده بود. آنها همچنین بنتو و گهلِس (پرندگان يك دهه) نیز خوانده می‌شدند زیرا در سال ۱۶۲۳ گروهی تشکیل دادند، که تا حدودی بر علیه هنرمندان ایتالیایی و در مقابله با مضایق قانونی با هم متحد شوند؛ آنها علناً از پرداخت عوارض وضع شده توسط فرهنگستان رومی سن لوك خودداری می‌کردند. بنیانگذاران اصلی آن بابورن و بور بودند، اما اکثر اعضای آن بانام بامبوچیات (بامبوچیو اسم مستعار پیتر فن لیر بود) نقاشی می‌کردند. با سرازیر شدن هرچه بیشتر شمالیها به رم بنتو و گهلِسها ضرورت ر شده و مجالس مشروبخواری عظیمی بر پا می‌داشتند که به ساتتاکوستاترا منتهی می‌شدند، جایی که هنوز هم بسیاری از نامهای آنها حکاکی شده بر دیوارهای آنجا به چشم می‌خورند. لجام گسیختگی آنها و مورد تمسخر قرار دادن بایتیستها سبب شدند که پاپ در سال ۱۷۲۰ اقدام به سرکوب آنها کند.

برخم، نیکولاس (کلانتر)، (۸۳ - ۱۶۴۰)، Berchem, Nicolaes (Claesz),

در هارلم بدنیا آمد، پسر پیتر کلانتر بود، و زیر نظر گروهی از اساتید به آموزش پرداخت، اما شیوه کارش در واقع در ایتالیا شکل گرفت، که به اتفاق ج. ب. وینکس در سال ۵ - ۱۶۴۲ بدانجا رفته بود. او معدودی موضوعهای مذهبی نقاشی کرد (مانند «ظاهر شدن فرشته بر شبانان»، ۱۶۵۶، بریستول) و چند حکایت تمثیلی و چهره‌نگاره، و همینطور تعدادی مناظر واقعگرایانه هلندی نیز به تصویر کشید (مانند «منظره زمستان، هارلم ۱۶۴۷»؛ آمستردام، موزه ریترکز)؛ اما اکثر آثار وی شامل مناظری با شکل ایتالیایی هستند، که از میان مه طلایی مردمی به صورت کاروانهایی با قاطرهایشان یا شبانهای آرکادیایی و گله‌هایشان دیده می‌شوند. ویرانه‌ها و میخانه‌ها با نوعی ظرافت با گذشته کلاسیک و روح بامبوچیو درهم

آمیخته می‌شوند، و این چندان شگفت‌انگیز نیست که او، ورقیش، بوت، عمده‌ترین مروجین سبک ایتالیایی در میان مردم بودند، منظره‌پردازانی که تحت تاثیر کلودو، مهمتر از همه، تحت تاثیر نوعی اشتیاق غریب به هنرمندان جنوبی قرار داشتند. احتمالاً او در سال ۱۶۵۳-۶ به ایتالیا بازگشته بود. نه تنها او تابلوهای متعددی از شخص خود نقاشی کرد بلکه همچنین پیکره‌هایی از سایرین، از جمله هوبما و رویسدایل، را نیز به تصویر کشید؛ علاوه بر اینها او شماری سیاه‌قلم باسماه‌ای نیز ساخت. نمونه‌هایی شاخص از آثار او در لندن (نگارخانه ملی، مجموعه والاس، دولویچ) یافت می‌شوند. هوخ و دوژاردین از شاگردان او بودند.

Berckheyde, Gerrit,

برکهاید، گریت (۱۶۳۸ - ۱۶۹۸)،

نقاش هلندی، اهل هارلم، که موضوع کارهایش پیرامون نماهای شهر بود. او شاگرد هالس و برادر خود یوب (۱۶۹۳ - ۱۶۳۰) بود و تحت تاثیر نقاش هارلمی معاصرش، نقاش برجسته تریئات ساختمانی سردام قرار داشت. بعد از سال ۱۶۶۰ به آلمان رفت و از نمای شهرهای کان، هاید-لبرگ و بن نقاشی کرد؛ در راه بازگشت خود نمای شهرهای آمستردام و لاهه را نیز به تصویر کشید، اما در مواردی متعدد او ترتیب عمارتها را برای تثبیت ترکیب تغییر می‌داد- بدین معنی که او مدتها پیش از ایتالیاییها طراح و نقاش نمای شهرها (ودیوته) بود. به همین دلیل، و همچنین به خاطر شباهت در اسم، او به سادگی می‌تواند با «ج. وان درهایدن» اشتباه گرفته شود.

Bergognone,

برگوگون،

نگاه کنید به «بورگوگون» (Borgognone)

Berlinghiero

برلینگیرو،

از حدود ۱۲۱۵ در لوکا فعال بود و در سال ۱۲۴۲ یا زودتر درگذشت. تابلوی مسیح مصلوب در لوکا که امضای او را در بردارد نوع قدیمتر نقاشیهای «پیروزی مسیح» است که قرار بود نقاشیهایی با این موضوع که توسط جیوتتا پیزانو کشیده شده بودند جایگزین آن گردد. سه تن از پسران برلینگیرو کلاً نقاش بودند و یکی از آنان، یعنی بوناوتتورا، محراب کلیسای سن فرانسیس (۱۲۳۵، پزچیا) را نقاشی کرد که یکی از قدیمیترین الواح ترئینی محراب است که به قدیمی اهدا شد. آثار منسوب به او در کلیولند اوهایو و تولدو اوهایو قرار دارند. خانواده برلینگیرو تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر نقاشی فلورانسی قبل از چمبوآرو داشتند.

برمیو، بارتولومه (فعال در سالهای ۹۵ - ۱۴۷۴ یا بعدتر)،

Bermejo, Bartolomé,

نقاش اسپانیایی که شدیداً تحت تأثیر نقاشان فلاندرزی بود و یکی از اولین کسانی بود که رنگ روغنی را در اسپانیا بکار گرفت. در سال ۱۴۷۴ او تابلوی «سن دومینیک سیلوسی» (مادرید، پرادو) را نقاشی کرد، که بسیار نزدیک به کار ژان وان آیک است. در قراردادهایی که از سال ۱۴۷۵ منعقد می‌کرد استفاده از رنگ روغنی تصریح شده است، اما در تابلویی که از مسیح مرده در آغوش مادرش در سال ۱۴۹۰ در کلیسای جامع بارسلون نقاشی کرد تأثیر شیوه آیکی کمتر محسوس است و بیانگر نوعی تأثیرپذیری از فلاندرزیهای متأخر، و حتی یحتمل از نقاشی فرانسوی است. سایر آثار او در برلین، بوستون (موزه گاردنر) و لوتون هو (مجموعه ورنر) قرار دارند.

Bernard, Emile,

بارنارد، امیل (۱۸۶۸-۱۹۴۱)،

از دوستان وان گوگ، گوگین و سزان بود. در حدود ۱۸۸۶ «نقطه-چین رنگ» (پوئینتلیزم) سیناک را با او تجربه کرد، اما در پی مشاجره‌ای با سیناک از او جدا شد و تمام کارهای از این دست را نابود ساخت. سپس به پونت-آون رفت و در آنجا در سال ۱۸۸۶ به ملاقات با گوگین نایل آمد، و به ارائه سبکی موسوم به «کلوزونیزم» پرداخت، که این عنوان از شباهتش به «کلوزون اینمل» (میناکاری مفتولی) منبعث گشته بود؛ این شیوه از رنگکاری قوی و سخت، شکل‌های مسطح محکم، رنگ‌های مسطح همراه با خطوط ممیزه آبی یا سیاه که تکران‌ها را جدا می‌کردند، ترکیب می‌شد. سرانجام بر سر این شیوه ابداعی بین او و گوگین جدالی در گرفت و تمام اشتهار و اعتبار آن نصیب گوگین شد. متعاقباً بارنارد رهسپار مصر، اسپانیا و ایتالیا شد (۱۹۰۰-۱۸۹۳)؛ کارهای بعدی او از نظر شیوه ارتجاعی و غالباً آلوده به نوعی قشری‌گری احساساتی مذهبی هستند. یکی از تابلوهای خوب اولیه او در پاریس (موزه هنرهای معاصر) موجود است. (همچنین نگاه کنید به «سمبولیزم» [یا «رمزی‌گری»]).

Bernini, Gianlorenzo,

برنینی، جیانلورنتزو (۱۶۸۰-۱۵۹۸)،

در ناپل بدنیا آمد، و پسر پیترو برنینی، پیکر تراش توسکانی که به سبک شیوه‌گری متاخر کار می‌کرد، بود و حدود ۱۶۰۵ به منظور کار کردن برای پاپ پل پنجم به رم عزیمت کرد. برنینی جوان سریعاً حمایت برادرزاده پاپ، کاردینال اسکپیون بورگس را جلب کرد. اولین اثر شناخته شده‌اش موسوم به «بز آمالثیا» (حدود ۱۶۱۵، رم، بورگس)، تا مدت‌های مدید به مصابه یک کار نفیس و عتیقه تلقی می‌شد، و اثر دیگرش به نام «آنیاس و آنخیسس» (۱۶۱۹-۱۶۱۸، بورگس) نشان‌دهنده کار او-احتمالاً با کمک پدرش- به سنت شیوه‌گری است؛ این مجموعه نقطه دید ثابتی ندارد و تماشاگر وادار می‌شود در اطراف آن بچرخد، از این‌رو

تصویر سایدنمای متغیری، آمیخته با حرکت آرام و تاکید شدید بر عضلات، رگها و مفاصل، بدست می‌آید که نوعی حالت بی‌اعتمادی و تنش را القا می‌کند. اثر دیگری موسوم به «نپتون و تریتون» (۱۶۲۰)، لندن، ویکتوریا و آلبرت) نشان می‌دهد که این بی‌اعتمادی در قدرت و حرکت به تحلیل می‌رود، گرچه سنت وجود نقطه دیدهای متعدد در آن هم ادامه می‌یابد، اما در مجموعه کارهایی که برای کاردینال انجام داد («تعدی پروسرپینا»، ۲ - ۱۶۲۱؛ «داود»، ۱۶۲۳؛ «آپولو و دافن» ۴ - ۱۶۲۲، تماماً در بورگس) برنینی از يك نقطه دید جلویی واحد استفاده می‌کند و تردیدها و بی‌اعتمادیها در حالتی صریح از قدرت متعالی، آمیخته با بینشی روان-شناسانه و ظرافت پرداخت کار حل می‌شوند، تا جایی که او تا سطح بزرگترین پیکر تراش بعد از میکلاثر ارتقاء می‌یابد.

ریشه‌های شیوه کار برنینی نه تنها منبعث از سبک میکلاثر و هنرمندان کهن است، بلکه همچنین ملهم از نقاشی معاصر وی نیز می‌باشد، زیرا گرایش او به آثار کهن بخاطر تحسین و ستایش او نسبت به آثار آنیبال کاراچی بوده، طبیعت گرایبی وی تحت تأثیر کاراواجیو، و حالت‌ها و نمودهای صوری آثارش متأثر از گویسدورنی هستند. او استنباط میکلاثری درباره الصاق پیکره به گونه‌ای نزدیک به قالب سنگ را نپذیرفت، چنان‌که تصویر سایه نمای متکثر مورد نظر شیوه گرایان را نیز مردود می‌دانست، و مفهوم جدید پیکره با کنش و نقطه دید منفرد رها از محدوده قالبسنگ و گذشتن از حدود فضای خود آن بخاطر ورود به فضای تماشاگری که بدینگونه وارد عمل می‌شود، را تکامل بخشید. این مفهوم جدید ریشه در سبک باروک دارد، که خالق واقعی و برجسته‌ترین معرف آن برنینی بود. کاوش او برای یافتن ابزاری جهت ارائه مضامین مختلف، در زمینه‌های الهی، عرفانی، و دنیوی او را به استفاده از ترکیبهای تخیلی مرمر سفید و رنگی، برنز، گچ، سنگ، رنگ و حتی نور رنگی متشعشع از میان شیشه رنگی واداشت، و در هم آمیختن این مواد گوناگون، اغلب از جانب منقدین ناوارد، به مصابه تزیینات بیش از اندازه و مبتذل، محکوم می‌شده‌اند. زیباترین نمونه‌های این نوع کاربرد

مواد مختلط در نمازخانه کورنارو (۱۶۵۲ - ۱۶۶۵؛ رم، سن-ساریا دلا ویتوریا) همراه با تندیس «خلسه سن ترزا» و آرامگاههای «اوربن هشتم» و «الکساندر هفتم» در کلیسای سن پیترو قرار دارند، که اثر اخیر دارای تصویری دراماتیک، بامرمرهای سفید و رنگی و پیکره‌ای برتری از مرگ در حال ثبت اسم پاپ در دفتر خود است. تندیسهای نیمتنه او نشاندهنده ژرفنگری او در باره شخصیتهاست، و تندیسهای مذهبی و گروه پیکره‌هایش از اشتیاق و نسبت به بیان حالتهای ذهن و روح حکایت می‌کنند، در حالیکه احساس او در رابطه با یگانگی پیکره و فضای آن باعث شد او به معماری مبدل شود که به کاملترین شکل خیزش اعتقاد مذهبی و ایمان ستیزه‌جویی را که ویژگی نهضت ضد اصلاح‌طلبی است، را بیان دارد. او مردی بود با شخصیتی تندخو و سختگیر - پسرش، دومینیکو، او را با عبارت "Terribile nell'isa" ولی با عطوفتی ژرف که بطور منظم «مناسک روحانی یسوعیان» را اجرا می‌کرد.

حمایت پاپ از او سبب شد سفارشات معماری متعددی به او محول گردد (در داخل و اطراف کلیسای سن پیترو و در واتیکان، آرامگاهها، فواره‌ها، کلیساها) که مستلزم مشارکت و همکاری دستیاران متعددی بود، و در این زمینه موخی، بولگی، راجی و کافا بهترین یاری دهندگان مستمر وی بشمار می‌رفتند، در حالیکه دو کسنوی بگونه‌ای دوستانه و الگاردی بگونه‌ای کین‌توزانه با او به رقابت می‌پرداختند. تمرینات او شامل ساختن مدل‌های متعدد سفالی به عنوان پیش‌طرح بود که دستیاران مجرب وی از روی آنها طرح اصلی را اجرا و تکمیل می‌کردند. (در کمبریج ماساچوست [فوگ] چندین نمونه از این مدل‌های او موجود هستند.) در سال ۱۶۶۵ لوئی چهاردهم او را به منظور اجرای طرح دیگری برای موزه لوور به پاریس دعوت کرد؛ ولی در این سفر کار قابل توجهی صورت نگرفت و تنها مجسمه نیمتنه با شکوهی از شاه (ورسای)، و بعد از آن تندیس دیگری از لویی سوار بر اسب (۱۶۷۷ - ۱۶۶۹) ساخت، که اثر اخیر وقتی در سال ۱۶۸۵ به ورسای آورده شد، چنان نفرتی در شاه برانگیخت که ژیراردون را برای تبدیل آن به تندیس برای تزیین باغ

بکار گرفت. این ماجرا پیش‌بینی برنینی که بعد از مرگش شهرت وی مضمحل می‌گردد را به حقیقت بدل ساخت. یافتن اثری شایسته از او در خارج از رم غیر ممکن است، و در هیچ شهری کسی مانند او نتوانسته است تأثیری چنین قوی از بینش و شخصیت خود بر جای گذارد. در بیرمنگهام، بولونا (موزه چویچو)، بوردا (سن برونو)، کپنهاگ، دترویت، فلورانس (بارگلو، مجموعه کوتینی)، لندن (ویکتوریا و آلبرت)، مودنا، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور، ژاکمارت، آندره)، واشنگتن (نگارخانه ملی) نیز آثاری از او وجود دارند. نقاشیهای متعددی نیز به او نسبت داده می‌شوند، که تصویری از چهره خود وی در فلورانس (اوفیزی)، تابلوی «دوقدیس» (لندن، نگارخانه ملی)، و تابلوهای دیگر در گلاسگو (دانشگاه) و اکسفورد از آن جمله‌اند.

Berrettini,

برنینی،

نگاه کنید به «پیترو دا کورتونا».

Berruguete, Alonso,

بروگت، آلونزو (حدود ۱۵۶۱ – ۱۶۸۹؟)،

پسر پدرو بروگت بود و به پیکر تراش اصلی اسپانیایی در قرن شانزدهم تبدیل شد. او در ایتالیا آموزش دید و عقاید شیوه گرایان ایتالیایی را در پیکر تراشی و نقاشی با خود به اسپانیا آورد. در حدود سال ۱۵۰۴ به فلورانس رفت و در آنجا زیر طرح (کارتون) اثر مفقوده میکلائنژ موسوم به «نبرد» را دیده و روگرفتی از آن تهیه کرد (حتی در نامه‌های میکلائنژ هم از او یاد شده است). احتمالاً او قبل از مراجعت به فلورانس و حدود پنج سال قبل از بازگشت نهایی خود به اسپانیا در سال ۱۵۱۷ در رم، بسر می‌برده است. بنابراین با آثار اولیه پوتتورمو و روسو در مراحل آغازین اسلوب شیوه‌گری نیز آشنایی یافته بود. کار خود وی به عنوان يك نقاش به آثار روسو نزدیک است و احتمالاً تابلوی «تاجگذاری بانوی

با کره» را که توسط فیلیپینو لیبی ناتمام مانده بود او تکمیل کرد. در اسپانیا او اصولاً به عنوان پیکر تراش فعالیت داشت و به کارهایی از قبیل محراب کالج ایرلندی در سالامانکا (۳۲ - ۱۵۲۹) و خصوصاً جایگاه ویژه همسرایان در کلیسای جامع تولدو (در طرف محل ادعیه)، که در ۴۳ - ۱۵۳۹ اجرا شد، می‌پرداخت. این آثار نیز مانند نقاشیهای او، آمیزه‌ای از تاثیرات لئوناردو داوینچی، آندره دل سارتو، ورافائل را نشان می‌دادند. منصوب شدن به عنوان نقاش پادشاه در زمان مراجعت از ایتالیا و دریافت لقب نجیب‌زادگی در سال ۱۵۵۹، نقطه اوج موفقیت هنری در دوران زندگی او بودند. سایر آثار منسوب به او در آرتزو، بوداپست، فلورانس (اوفیزی)، مونیخ و رم (بورگس) قرار دارند. يك لوح کهنه کاری، احتمالاً بینظیر، از او در موزه بریتانیا موجود است.

بروگت، پدرو (حدود ۱۵۰۳/۴ - ۱۴۵۰)، Berruguete, Pedro,

نقاش اسپانیایی دربار فردیناند و ایزابلا بود و از اهالی کاستیل که از سال ۱۴۸۳ در آویلا و کلیسای جامع تولدو کار می‌کرد. احتمالاً قبل از این تاریخ او در ایتالیا بسر می‌برده است، زیرا اغلب اعتقاد بر اینست که برخی از تابلوهای قصر اوربینورا، که معمولاً به جوسوان ژنت فلاندرزی نسبت داده می‌شوند، او نقاشی کرد. این مسئله با سندی که بنظر می‌رسد به سال ۱۴۷۷ مربوط می‌شود، و در آن ادعا شده است که «پیتر واسپا گنولو» - پیتر اسپانیایی - در اوربینو کار می‌کرد، غامضتر می‌گردد. متأسفانه از سال ۱۸۲۲ کسی این مدرک را ندیده است. از طرف دیگر، يك نویسنده قرن شانزدهمی اسپانیایی قائل به این است که نقاشی «انسانهای شهیر» در اوربینو توسط يك نقاش ناشناخته اسپانیایی کشیده شدند. شواهد بیشتر در رابطه با این انتصاب را می‌توان در کارهای بروگت در آویلا و روستای زادگاهش، پاردس دناوا، و در این حقیقت که پسرش آلوترو نیز در ایتالیا تحصیل کرده بود، بدست آورد. سایر آثار پدرو در مادرید (پرادو) و پاریس (لوور) قرار دارند، که مورد اخیر شامل بخشی از مجموعه مورد

بحث قصر اوربینو است.

برتولدو دی جیووانی (متوفی به سال ۱۴۹۱)، Bertoldo di Giovanni،

شاگرد و دستیار دوناتلو بود (که منبرهای کلیسای سن لورنزوی دوناتلو را او تمام کرد) و از آنجا که به عنوان متصدی باغ مجسمه‌های لورنزو دومدیچی، که یکی از قدیمیترین تمام فرهنگستانها بود، به‌استخدام او درآمد، استاد میکلائو بشمار می‌آمد. در آنجا او تندیس «نبرد» را بر مبنای یک مقبره سنگی باستانی بوجود آورد، و احتمالاً تندیسهای برتری کوچکی از موضوعات کهن نیز ساخت (مانند «بلروفون»؛ وین). این موضوع به دهه ۱۴۸۰ مربوط می‌شود و گفته می‌شد برتولدو «پیر» بود، ولی برای اولین بار از او (به عنوان دستیار دوناتلو) در سال ۱۴۶۰ نام برده می‌شود، بنابراین تاریخ تولد او احتمالاً باید بعد از حدود ۱۴۲۰ باشد، که حدس رایج است. (شاید او فرزند نامشروع مدیچی بوده باشد). آثاری از او در فلورانس (بارگلو)، مودنا، و پاریس (لوور) وجود دارند.

برترام میندنی، استاد، Bertram of Minden, Master،

نقاش آلمانی که از سال ۱۳۶۷ تا حدود ۱۴۱۵ در هامبورگ کار می‌کرد. مهمترین اثر منصوب به او «محراب گرابو» است (حدود ۱۳۷۹/۸۳؛ هامبورگ، کونستهل). سایر آثار او در سانوور، پاریس (موزه هنرهای تزئینی)، و لندن (ویکتوریا و آلبرت) قرار دارند. او یکی از پیشگامان نگرش واقعگرایانه فلاندرزی قرن پانزدهم و همچنین از طلایه‌داران اسلوب ملایم بود، و احتمالاً با تئودوریک فراگی و با فرانسه هم ارتباط داشت.

Beuckelaer,

بیوکلیر،

نگاه کنید به «بوئیکلیر» (Bueckelaer)

Bewick, Thomas,

بیویک، توماس (۱۸۲۸ - ۱۷۵۳)،

پدر کننده کاری چوبی جدید است، که روش حکاکی قطعه چوب در مسیر رگه‌ها را کنار گذاشت و استفاده از گره‌های انتهایی چوب شمشاد پرداخت تا به کار خود ظرافت، دقت، و درجه‌بندی سایه بیشتری ببخشد. او نزدیک شهر نیوکاسل بدینا آمد و در چهارده سالگی برای خانواده بیلبی، که فروشنده لوحهای کنده‌کاری و جواهرات بودند، شاگردی می‌کرد و در آنجا بود که او هم کننده کاری روی چوب و هم روی فلز را آموخت. در سال ۱۷۷۶ به لندن رفت، اما مجدداً به نیوکاسل بازگشت و با رالف بیلبی وارد مشارکت شد که تا سال ۱۷۹۷ ادامه یافت. موفقیت کتاب «تاریخ عمومی چهارپایان» (۱۷۹۰) او را بر آن داشت تا نگارش کتابهای «تاریخ پرندگان بریتانیایی» (۱۸۰۴ - ۱۷۹۷) و «افسانه‌های ایزوپ» (۱۸۱۸) را نیز آغاز کند، که همه آنها با مینیاتورهای عالی از پرندگان و جانوران و عنایات تصاویر انسان مصور هستند. او کتابهای دیگری را هم به تصویر کشیده و چند کنده کاری بزرگتر، مانند «گاو-کیلینگهام» (۱۷۸۹) و اسب‌حزن‌انگیز در حال موت، «در انتظار مرگ»، که در این اثر انگار او بر روی مرگ خودش کار می‌کرد، نیز پدید آورده است. چند طرح مقدماتی از او در لندن (موزه بریتانیا، موسسه کورتالد) و نیوکاسل (انجمن تاریخ طبیعی) وجود دارند. زندگینامه او به قلم خودش اولین بار (بطور ناقص) در سال ۱۸۶۲ چاپ شده بود و در سال ۱۹۷۵ بصورت کاملتر تجدید چاپ شد.

بیرن، آبراهام وان (۱۶۹۰ - ۱۶۳۰/۲۱)، Beyeren, Abraham Van,

گرچه در زمان حیاتش موفقیتی نداشت اما امروزه بعنوان یکی از بهترین نقاشان طبیعت بیجان هلندی قرن هفدهم مورد توجه قرار دارد، و با دهیم، که الهامبخش او بود، برابر تلقی می‌گردد. او در لاهه بدنیا آمد و در سال ۱۶۴۰ وارد اتحادیه صنفی آنجا شد. و کارش را با کشیدن نقاشی از ماهیها آغاز کرد، اما بعداً به شکلهای دیگر طبیعت بیجان، خصوصاً تکه‌های بانکت (ضیافت) و وانیتاس، و همینطور گلها روی آورد. نمونه‌های متعددی از آثار او، از جمله «يك قطعه ماهی»، در اکسفورد (اشمولین)، و همینطور در آمستردام و لاهه و چندین موزه امریکایی وجود دارند.

یبینا، Biblena,

خانواده‌ای بولونایی، که طراح صحنه و معمار بودند و از دهه ۱۶۷۰ تا دهه ۱۷۸۰ در اکثر کشورهای اروپایی فعالیت داشتند. عمده‌ترین شهرت آنها در زمینه آفرینش منظره‌های استادانه و تنظیم صحنه‌هایی که برای تولیدات نمایشی و مراسم دولتی تهیه می‌شدند، بود. سالن اپرای بیروت کار آنها بود و از آثار آنان همچنین در حدود دویست لوح کنده‌کاری شده نیز وجود دارند، که برخی از آنها بر پیرانسی تاثیر گذاشتند.

بیدرمایر اشتیل، Biedermeierstil,

نامی است برای سبک مبلمان و تزئینات در آلمان دوره ۴۸ - ۱۸۱۵، که تا حدودی شبیه روش کار هنرمندان اولیه عصر ویکتوریاست. این سبکی غیر اشرافی، صریح و ساده است و گاه به نقاشی و پیکر تراشی همان دوره نیز اطلاق می‌گردد (مقایسه شود با «اشپیتزوگ»). این نام مشتق از دو شخصیت مجعول بایدرمان و بوملمایر است، که نمایندگان اصلی

آدمهای بی‌فرهنگ آلمانی تلقی می‌شدند.

Eierstadt, Albert, بیراشتادت، آلبرت (۱۸۳۰ - ۱۹۰۲)،

در آلمان متولد شد، ولی در سال ۱۸۳۲ به همراه خانواده‌اش به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرد. در سال ۱۸۵۳ برای تحصیل در دوسلدورف به آلمان برگشت و سال ۱۸۵۷ مجدداً به آمریکا مراجعت کرد و در آنجا در زمینه مناظر غرب دور، با منظره‌های سرخپوستی یا بدون آن، از قبیل «کوههای صخره‌ای» (۱۸۶۳؛ نیویورک، موزه متروپولیتن) تخصص یافت. سایر آثار او در مونت هولیوئک و کالجهای اسمیت ماساچوست و در واشنگتن (کورکوران و نگارخانه ملی) قرار دارند.

Bijlert, بیجلرت،

نگاه کنید به «بایلرت» (Bylert)

Bill, Max بیل، ماکس (متولد ۱۹۰۸)،

مجسمه ساز انتزاعی سوئیسی که بعنوان نقاش، معمار و نویسنده هم فعالیت دارد. او در زوریخ و در باوهاوس دیساو آموزش دیده (۲۹ - ۱۹۲۷) و یکی از اعضای انجمن «آفرینش - انتزاعی» بود. در سال ۱۹۵۱ بمدت شش سال برای تدریس به اولم رفت، و بر هنرمندان جوان آلمانی تاثیر قابل ملاحظه‌ای گذاشت. نوشته‌های او شامل مقالاتی پیرامون عناصر ریاضی در هنر معاصر و درباره کاندینسکی هستند.

Bingham, George Caleb, بینگهام، جرج کالب (۱۸۱۱ - ۱۸۷۹)،

نقاش آمریکایی مهاجرنشینهای غرب دور در قرن نوزدهم بود.

بینگهام از مهمترین نقاشان به اصطلاح مرزی تلقی می‌شد، معه‌ها، به استثنای چند ماهی در ۸ - ۱۸۳۷ در فیلادلفیا، او از آموزش واقعی بر-خوردار نبود. برای يك دوره در واشنگتن به کار پرداخت، اما در حدود ۱۸۴۴ به میسوری بازگشت و از صحنه‌های زندگی روزمره که بطور گسترده‌ای کنده‌کاری شده بودند، نقاشی کرد؛ مشهورترین آنها که ضمناً از نخستین آثار او نیز بود «سوداگران خز بر رودخانه میسوری» نام داشت (۱۸۴۵؛ نیویورک، موزه متروپولیتن). در سال ۱۸۵۶ به دوسلدورف رفت (رجوع کنید به: بیراشتادت) و شدیداً تحت تاثیر هنر احساساتی آن دوره آلمان قرار گرفت، اما در سال ۱۸۵۹ به امریکا مراجعت و بخش اعظم باقیمانده زندگی خود را صرف سیاست کرد. تعدادی از آثار او در سن لوئیس میسوری قرار دارند.

Biomorphic Art,

هنر اشکال آلی

شکلی از هنر انتزاعی است که شکل‌های انتزاعی آن بیشتر از موجودات زنده گرفته می‌شود و مانند شیوه ساختگری، اینگونه حرکت‌های انتزاعی اساس هندسی ندارند. میرو و کاندینسکی تاثیر گذاران عمده این شیوه بودند.

Bird, Francis,

بیرد، فرانسیس (۱۷۳۱ - ۱۶۶۷)،

در لندن بدنیا آمد، اما در سن یازده سالگی به بروکسل رفت، و سپس از آنجا عازم رم شد. هنگامی که در حدود سال ۱۶۸۹ به لندن بازگشت، به‌سختی می‌توانست انگلیسی صحبت کند. او زیر نظر کیپر و گیووتر به کار پرداخت و سپس برای نه‌ماه به رم مراجعت کرد. پس از بازگشتش، در حدود ۱۷۰۰، او تندیس «هنری هشتم» را برای بیمارستان بارت لندن ساخت (۳-۱۷۰۲)، و سپس، از قبل از سال ۱۷۰۶ تا ۱۷۲۱ به ساختن اکثر مجسمه‌های کلیسای جامع سنت پل پرداخت (از جمله نقش برجسته سنتوری از «محاورات

سنت‌پل)، که در سال ۱۷۰۶ برای آن ششصد ویست پوند دریافت داشت). همچنین او بیرون از آنجا تندیس «ملکه ان» را نیز ساخت، که يك «روگرفت» بد عصر ویکتوریا جای آن را گرفته است. آثار دیگری از او در آکسفورد و بناهای یادبودی نیز در وست‌مینستر ابی قرار دارند.

قهوه‌ای دوده (فرانسوی)، Bistre, (Fr.),

رنگدانه قهوه‌ای که از دوده چوب تهیه می‌شد، و بجای مرکب، یا گچ، ویا - عمدتاً در قرن هفدهم - بعنوان آبرنگ رقیق مورد استفاده قرار می‌گرفت. طراحی‌های رامبراند عمدتاً با این ماده کار شدند.

قیر، Bitumen,

رنگدانه قهوه‌ای سیر که از ماده اسفالت ساخته می‌شود. کاربرد آن گرچه خوشایند است، اما بسیار خطرناک نیز می‌باشد، زیرا هرگز کاملاً خشک نمی‌شود. استفاده از آن در طول قرن هجدهم و نوزدهم بویژه در انگلستان متداول بود، و باعث ضایعات شدید بسیاری از نقاشی‌های آن دوران شده است.

بلیک، ویلیام (۱۸۴۷ - ۱۷۵۷)، Blake, William,

با کار حکاکی برای ناشران، و معمولاً با استفاده از طرح‌های دیگران، درآمد ناچیزی کسب می‌کرد اما در کنار فعالیت‌هایی که برای امرار معاش می‌کرد، اشعار خود را هم بصورت کتابهایی گردآوری و شخصاً به انتشار آنها می‌پرداخت و اغلب در حاشیه و متن کتابها تصاویری حکاکی و با دست رنگ آمیزی می‌کرد. به این ترتیب، مجموعه «سروده‌های معصومیت» (۱۷۸۹) و «سروده‌های تجربه» (۱۷۹۴) و نیز «کتابهای نبوت» مختلف (۱۸۰۴ - ۱۷۸۳) خود را منتشر ساخت. برترین آثار او عبارتند از بیست

ويك تصوير آبرنگ برای صحیفه ایوب که از سال ۱۸۲۰ نقاشی و در سال ۱۸۲۶ حکاکی شدند، یکصد و دو تصویر برای ذاته که هفت تصویر آن در سال ۱۸۲۷ انتشار یافتند، و نقاشیهای چاپ رنگی او که بخت النصر، هکیت و «الیاس در گردونه آتش» را شامل می‌شوند. این تصاویر با چاپ از روی طرح‌کنده کاری شده بر لوح چوبی ورزیده به دست می‌آمدند و به‌طور انفرادی پردازش می‌شدند. اکثر طرحهای او با روش معمولی آبرنگ صورت می‌گرفتند، اما به اصطلاح «دیوارنگاره» هایش به شکل رنگ لعابی بسیار غیر سنتی تهیه شده‌اند که به نحوی چشمگیر آسیب دیده‌اند. کارهای اولیه او به محدوده سبک متداول نئوکلاسیک تعلق داشتند، اما همچنانکه شعر و فلسفه‌اش کیفیتی درون‌گرایانه می‌یافت، او به شکلهای و تصوراتی گرایید که از نمونه‌های قرون وسطایی و شیوه‌گری الهام می‌گرفت، در نتیجه ترتیب فضایی منطقی را کنار گذاشت و کاربرد منحصر‌آذهنی رنگ، نور و شکل را تکامل بخشید تا به‌بینش تخیلی خویش عینیت بخشد. منبع کار او هرچه که بود، همواره همه چیز را با قدرت تخیل خویش استحال می‌بخشید؛ و این بارزترین مشخصه کیفی اوست که علنیترین واکنش علیه عصر خود و طلایه رومانتیسم را بروز می‌دهد.

در سال ۱۸۰۰ به فلپهام، نزدیک بوگنورنقل مکان کرد و سه سال ناگوار را در محفل هایلی شاعر گذراند که فلاکسمن ورامنی نیز در آن عضویت داشتند. مسائلی که بین او و کرومک حكاك بر سر کنده‌کاری کتاب «گور» اثر بلیر (۱۸۰۸) و نیز نقاشی و حکاکی «زیارت کانتربوری» پیش آمد در هجونامه‌ای باگزندگی خاص او انعکاس یافت که: «دسیسه پردازی موزی و حقیر که می‌شناختم/ آه! آقای کرومک، بسیار خوشوقتم.» نفرت او از نظریه رینولدز در تحشیه‌ای بر «مباحثات» بروز کرد که: «این مرد اجیر شد تا هنر را سرکوب کند.» نظر او این بود که تمام بخشهای «مباحثات» رینولدز که با آنها خود را موافق می‌یافت کلاً اثر باری یا فوزلی بودند. در آخرین سالهای حیاتش از کمکهای لینل و محفل دوستان او از جمله وارلی، ریچموند، کالورت، پالمر و فوزلی برخوردار شد، و فوزلی بود که بلیک را «خوبتر از آن» می‌یافت که

«بتوان چیزی از او به سرقت برد.» نگارخانه تیت لندن مجموعه زیبایی از آثار او را در اختیار دارد، و همچنین نمونه‌هایی دیگر نیز در ابردین، بوستون (موزه)، برایتون، کمبریج (فیتز ویلیام)، کمبریج ماساچوست (فوگ)، لندن (موزه بریتانیا، ویکتوریا و آلبرت)، منچستر (نگارخانه شهر هنر، و ویتورث)، ملبورن، نیویورک (موزه متروپولیتن، کتابخانه مورگان، بروکلین)، سان‌مارینو کالیفرنیا (هوتینگتون)، پیل (مرکز هنر بریتانیایی) و سایر شهرها موجود هستند.

Blanchard, Jacques,

بلانشار، ژاک (۱۶۰۰ - ۳۸)،

در پاریس بدنیا آمد، اما بین سالهای ۵ - ۱۶۲۴ در رم بسر می‌برد و در ۱۶۲۶ به ونیز رفت و در آنجا کارهای لیس را از تردیک مشاهده کرد. سپس به تورین رفت و تا بازگشت به فرانسه در سال ۱۶۲۸ در آنجا به کار برای دوکهای ساووی پرداخت. عمده‌ترین تاثیر را ورونیز بر او گذاشت، که رنگهای طلایی و نقره‌ای و نور شفاف آثارش را بطور موثری در موضوعات کوچک مذهبی و افسانه‌ای خویش به کار گرفت. نسخه‌های متعددی که از «عطوفت» نقاشی کرد و این مفهوم را به صورت زنی جوان با دو یا سه کودک به تصویر در آورد، نمونه‌هایی عالی از لطافت در کاربرد رنگ و نوعی رقت احساس است که به سبک قرن هجدهم نزدیکتر است تا به قرن هفدهم. همچنین، او یک چهره پرداز حساس هم بشمار می‌رفت و نقش رهبر و پیشتاز را در نقاشی دهه ۱۶۳۰ فرانسه ایفا کرد. نمونه‌هایی از آثارش را در لندن (موسسه کورتالد)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور و نوتردام)، تولیدو اوهایو، ونیز (فرهنگستان)، و در موزم‌های ایالتی فرانسه می‌توان یافت.

Blaue Reiter, Der (The Blue Rider),

سوار آبی،

نامی است که در سال ۱۹۱۱ دو نفر از مهمترین اعضای گروهی از

هنرمندان مونیخی، یعنی کاندینسکی و مارك به آن گروه دادند. به گفته کاندینسکی، دلیل انتخاب این عنوان این بود که هر دو نفر به رنگ آبی علاقه داشتند. مارك اسبها را دوست داشت و کاندینسکی سوارکارها را. از دیگر اعضا گروه ماك و کامپندوك را نیز می‌توان نام برد. بعدها کلی هم به آن پیوست و این گروه، همراه با دای بروك، مهمترین نمود هنر مدرن آلمان در سالهای پیش از ۱۹۱۴ تلقی می‌شود. در حال حاضر مونیخ دارای بزرگترین مجموعه از آثار این نقاشان است.

Blauen Vier, Die (The Blue Four)

چهار آبی،

نگاه کنید به «یاولنسکی» (Jawlensky).

Blechen, Karl,

بلخن، کارل (۱۸۴۰ - ۱۷۹۸)،

نقاش رمانتیک آلمانی که تحت تاثیر فردريك قرار گرفت که احتمالاً با او در سال ۱۸۲۳ در برلن آشنا شده بود. بلخن در تئاتر برلن کار می‌کرد و بین سالهای ۲۹ - ۱۸۲۸ به ایتالیا رفت. پس از مراجعت به استادی نقاشی منظره در فرهنگستان برلن منصوب شد (۱۸۳۱). به سال ۱۸۳۵ از پاریس دیدن کرد. کارهای بعدی او بیشتر واقعگرایانه بوده و او را در حال دور شدن از رمانتیسم اولیه وی نشان می‌دهند. اکثر تابلوهای او در برلن قرار دارند، اما برخی دیگر از کارهایش در هانوفر، کارلسروهه، و وین نیز یافت می‌شوند.

Block, Book,

کتاب لوحی،

شکل ابتدایی کتابهای مصور با ماهیت مذهبی عامه پسند که متن و تصویرها همراه با هم روی يك لوح حکاکی می‌شدند. عجیب اینکه به نظر می‌رسد سابقه قدیمیترین کتابهای لوحی به حدود سال ۱۴۶۰ و پس از

اختراع چاپ متحرك باز می‌گردد و معاصر کتابهای چاپ شده با قالبهای متحرك هستند که تصاویر روی قالبهای جداگانه حکاکی می‌شدند. معذلك، پژوهشهای جدید ظاهراً نشان می‌دهند که تاریخ کتاب «اپو کالیپس یکم» [مکاشفات] (منچستر، کتابخانه ریلندز) سالهای ۱۶۵۱/۲ یعنی کمی پیش از گوتنبرگ بوده است. به نظر می‌رسد که تأثیرات راجر وان در ویدن و مملینک تاریخ دهه ۱۶۶۰ را مورد تأیید قرار می‌دهند. از نمونه‌های ابتدایی این نوع کتاب می‌توان «کتاب کاغذی» (بیلیا پوپریوم، ۱۶۶۵)، غزل غزلها (۱۶۶۶)، و «آرس موریندی» (۱۶۶۶) را نام برد.

بلومرت، آبراهام (۱۶۵۱ – ۱۷۶۴)، Bloemaert, Abraham,

نقاش شیوه‌گرای اهل اوترخت، که بین سالهای ۸۳ – ۱۵۸۰ در پاریس بسر می‌برد و سپس به اوترخت بازگشت تا موضوعهای زندگی روزمره و مذهبی و تاریخی متعددی نقاشی کند که رنگ درخشان و سبك اغراق‌آمیز پیکره در آنها یادآور آثار وتوایل بود. در شکل‌گیری مکتب اوترخت نقش بسزایی داشت، زیرا استاد تعداد کثیری از نقاشان دیگر، از جمله بوث، ج. جی. کوپ، جرارد هونتورست، تربروگهن، وینکس، و سایرین بشمار می‌رفت. در اوایل دهه ۱۶۲۰ او خود شدیداً از کارا واجیو تأثیر پذیرفت (گرچه هرگز از ایتالیا دیدن نکرده بود) و این درست‌زمانی بود که شاگردش هونتورست با افکار جدید از ایتالیا مراجعت کرد. پسرش هندریک (حدود ۷۲ – ۱۶۰۱) نیز نقاش و از جمله شاگردان او بود. از آبراهام آثاری در مجموعه سلطنتی و در آمستردام، قصر بارنارد (موزه باوز)، برلین، بروترویک، بروکسل، کیپ تاون، کپنهاگ، دوبلین، فرانکفورت، گرنوبل، هارلم، لاهه، هامبورگ، لیمینگتون اسپانیا، لیدن، لندن (ویکتوریا و آلبرت [هام هاوس]، بلکهیث)، نوتینگهام، اوتاوا، پاریس (لوور)، استکهلم، تولدو اوهایو، اوترخت، و وین (موزه کونسرتوریشه) وجود دارند.

Blot Drawing,

طراحی لکه‌ای،

نامی که الکساندر کوزنس به شیوه‌ای داد که در آن يك تركيب از شکلهایی تکامل می‌یافت که با چکاندن چند لکه جوهر یا رنگ بر يك صفحه کاغذ به صورت حساب نشده و تصادفی به ذهن متبادر می‌شد در حالیکه در صورت لزوم گاه کاغذ را تا می‌کردند تا لکه‌های دیگری ایجاد شوند، ظاهراً این شیوه برای لئوناردو آشنا بود زیرا وی توصیه می‌کرد لکه‌های روی دیوار یا اشکال موجود در شعله آتش به عنوان محرك تخیلات خلاقه مورد توجه قرار گیرند. اشاعه این روش توسط کوزنس به عنوان شیوه‌ای برای تعلیم شاگردان متعدّدش باعث گردید لقب «استاد لکه شهر» را به او بدهند؛ در اواخر زندگی، او نظام تعلیم خود را با عنوان «روشی نوین برای کمک به ابتکار در ترسیم ترکیبهای منظره اصیل» منتشر ساخت (حدود ۱۷۸۵). این رساله به سال ۱۹۵۲ تجدید چاپ شد.

Blue Four, The,

چهار آبی،

نگاه کنید به : «یاولنسکی» (Jawlensky)

Blue Rider, The,

سوار آبی،

نگاه کنید به : "Blaue Reiter, Der"

Boast,

قلمدرز،

یعنی دادن شکل کلی به مجسمه؛ در نتیجه قلمدرزگیر قلمی پهن یا چکشی نوک تیز است که برای خارج کردن حجم مجسمه از يك قالب سنگی به کار می‌رود.

Boccioni, Umberto,

باچیونی، امبرتو، (۱۸۸۲ - ۱۹۱۶)،

پس از ۱۹۰۱، شدیداً تحت تاثیر شیوه پرداز رنگ بلا قرار گرفت، و با فرارسیدن سالهای ۱۹۰۷/۸ بسوی نمادگرایی کشیده شد و در ۱۹۱۰ به یکی از بنیانگذاران مکتب آینده‌نگری مبدل گردید و بیانیه آن را امضاء و بیانیه پیکر تراشی آینده‌گری را در سال ۱۹۱۲ صادر کرد. او کتابی هم در این باره نوشت (۱۹۱۴). در سال ۱۹۱۵ داوطلبانه عازم جنگ شد و پس از مجروح شدن در اثر حادثه‌ای کشته شد. او یکی از فعالترین آینده‌گران بود و این گروه هرگز نتوانست ضایعه مرگ او را جبران کند. در تلاش عینیت بخشیدن به این نهضت، کارهایش دو هدف از مفاد بیانیه را تحقق بخشیدند: «پویایی کلی باید به صورت احساس پویایی در نقاشی ارائه شود... حرکت و نور مادیت اجسام را نابود می‌کنند.» اثر او به نام «شکلهای منحصر بفرد تداوم در فضا» در لندن (تیت) قرار دارد.

Bocklin, Arnold,

بوکلین، آرنولد (۱۸۲۷ - ۱۹۰۱)،

همراه با هودلر، نقاش اصلی قرن نوزدهم سوئیس بود، و با عظمت بخشیدن به رمانتیسیم و بیان شاعرانه‌اش در نقاشی، تاثیری نافذ بر کشورهای آلمانی زبان گذاشت. او در آلمان، فلاندرز و پاریس آموزش دید، و هفت سال در رم بسر برد (۵۷ - ۱۸۵۰)، و در آنجا او منظره‌پردازی طبیعت - گرایانه قبلی خود را، که کمابیش به شیوه کوروت بود، به موضوعاتی نمادین با پیکره‌هایی تمرکز یافته در نمای منظره تغییر داد. در دهه ۱۸۶۰ از پومپئی دیدن کرد و دیوارنگاره‌های آنجا باعث شدند تا در صدد برآید موضوعات تاریخی را به سبک کلاسیک تصویر کند که غالباً رنگی خشن داشتند. بین سالهای ۴ - ۱۸۷۱ در مونیخ اقامت داشت و در آن شهر با توما ملاقات کرد، اما مانند دیگر نقاشان آلمانی آن دوره، از جمله دوستان وی فوئر باخ و ماریس بیشتر باقیمانده عمرش را در ایتالیا گذراند و در همانجا درگذشت. اثری که به خاطر آن بیشترین شهرت را کسب کرد

«جزیره مردگان» است که نخستین بار هنگام زندگی در فلورانس (۱۴۸۵-۱۸۷۴) نقاشی شد و بعدها نسخه‌های متعددی از آن ساخته شدند. این اثر کیفیتی عجیب و فرار دارد، ویژگی‌ای که وقتی بیننده برای نخستین بار با آن مواجه می‌شود، حتی در نسخه‌های آن در کتابهای ابتدایی گرامر آلمانی کاملاً محسوس است. همین کیفیت در اثر دیگر او به نام «پان» (که باز هم چندین نسخه از آن موجود است) و چند منظره دیگر نیز دیده می‌شود. اکثر آثار او در زادگاهش بال نگهداری می‌شوند، پلکانی با دیوار نگاره‌های او در موزه همان شهر قرار دارد. دیگر آثارش در مونیخ و دیگر موزه‌های آلمانی وجود دارند در نیویورک (موزه متروپولیتن) یک نسخه عالی از «جزیره مردگان» موجود است، درواشنگتن نیز (نگارخانه ملی) یک نمونه از کار او هست.

بودگن (اسپانیایی میخانه)، Bodegon,

صحنه‌های آشپزخانه که طبیعت بیجان در آنها نقش اساسی را دارد. نمونه‌های بارز آن عبارتند از یک جفت تابلو اثر ولاسکز در ادینبورگ و لندن، اما حتی در زبان اسپانیولی غالباً کلمه مترادف طبیعت بیجان تلقی می‌شود.

رنگ بدنه، Body Colour

آبرنگی است که با سفید مخلوط می‌شود تا آن را مات کند؛ بنابراین با گواش یکسان است. رنگ بدنه غالباً در طراحی‌های روی کاغذ سایه رنگ یا روی آبرنگ استفاده می‌شود، تا تاثیر برجستگیها را بارزتر جلوه دهد و یا بر زمینه‌های نیرومند رنگ موضعی تاکید نهد.

بول، فردیناند (۱۶۱۶-۸۰)، Bol, Ferdinand,

نقاش هلندی که تا پیش از سال ۱۶۴۰ شاگرد رامبراند بود، وسالیان

متمادی چنان به تقلید از روش کار استاد خود پرداخت که بسیاری از آثارش را اشتباهاً کار استاد تلقی می‌کنند (مانند «بانو»، لندن، کنوود). حدود سال ۱۶۶۰ هنگامی که چهره‌پردازی به سبک رامبراند از رونق افتاد، بول سبک خود را با شیوه‌ای فرانسوی‌تر منطبق ساخت که روشنتر و درباری‌تر بود. او چندین مجموعه‌ی چهره‌نگاری در ابعاد بزرگ آفرید که از میان آنها می‌توان به «مدیران جذامخانه» (۱۶۴۹، آمستردام، ریکسموس) اشاره کرد. در سال ۱۶۶۹ بول با یک بیوه ثروتمند ازدواج کرد و نقاشی را کنار گذاشت.

بولدینی، جیووانی (۱۸۴۰ – ۱۹۳۱)، Boldini, Giovanni,

نقاش چهره‌پرداز مشهور عصر خود و همتای ایتالیایی سارجنت بود که ضمناً با او آشنایی هم داشت. بولدینی در فرارا متولد شد اما به پاریس رفت و مسحور مانه شد و عملاً به تقلید از او پرداخت بی‌آنکه از سلیقه بی‌تقص او برخوردار باشد. قبل از اقامت مجدد در پاریس در حدود ۱۸۷۲، که تا پایان عمرش به طول انجامید به لندن نیز سفر کرد. ویستلر و امپرسیونیست‌ها نیز بر او تاثیر نهادند اما او بیشتر به خاطر ثبت پاریس در «عصر زیبایی» به خاطر‌ها مانده است. در شهر زادگاهش یک موزه بولدینی تاسیس شده و آثاری از او در پاریس و نیز فلورانس، لندن و نیویورک (موزه بروکلین، ویستلر) به نمایش گذاشته شده‌اند.

بولجی، آندره (۱۶۰۵ – ۵۶)، Bolgi, Andrea,

پیکر تراش ایتالیایی و یکی از شاگردان برنینی بود. معروفترین اثر او «سن هلنا»، یکی از چهار تندیس بزرگی است که در چهار راه سن پیترو رم قرار دارند. سایر تندیس‌ها کار برنینی، مسوچی، و دوکزنوی هستند. نیمتنه‌ای از لورا فرانگیپانه به تاریخ ۱۶۳۷ توسط او امضاء شده است (رم، سن فرانچسکو اریپا). در سال ۱۶۴۵ بولجی در ناپل بود، و یادبود دو

کارو (سن لورتزو مگیور) از آخرین آثار او در آنجاست، که احتمالاً از شاهکارهای او تلقی می‌شود.

بولونا، جیووانی (۱۶۰۸ – ۱۵۲۹)،

Bologna, Giovanni (da), (Giambologna, Jean de Boulogne),

پس از مرگ میکلاثر، مشهورترین پیکر تراش در فلورانس بود که در دوئی متولد شد و قبل از ورود به ایتالیا در حدود ۱۵۵۵، همانجا تعلیم گرفت. پس از مدتی اقامت در رم، در فلورانس سکنی گزید و در آنجا برای ساختن فوارهٔ پیازا دل‌اسینیوریا به رقابت با آماناتی و چلینی پرداخت. آماناتی در این رقابت برنده شد، اما جیامبولونا به او کمک کرد و بعدها فوارهٔ نپتون را در بولونا ساخت (۷ – ۱۵۶۳). اثر او به نام «تجاوز به سبائیه‌ها» (۸۳ – ۱۵۷۹؛ لوگیا دولاتری، فلورانس) نمایانگر اصل تکامل یافتهٔ شیوه‌گری در مجسمه‌سازی است که باید پیکره در تمام جوانب و با قدم زدن در اطراف آن مشاهده شود و نه صرفاً با نگرستن به آن از یک نقطه نظر. تمام پیکره‌های مرمر او به استثنای «سامسون در حال کشتار فلسطینیان» (لندن، ویکتوریا و آلبرت، شروع کار حدود ۱۵۶۵) در فلورانس قرار دارند. بهترین آثار برتری او عبارتند از «مرکوری» (فلورانس، بارگلو، ۱۵۶۴؛ وین، و بسیاری از نسخه‌های دیگر مانند نسخهٔ اکسفورد، کلیسای مسیحی) و مجسمهٔ گراندووک کوزیموی اول (۱۵۹۴؛ فلورانس، پیازا دل‌اسینیوریا) و مجسمهٔ فردیناندو (پیازا دل‌انونتریاتا). از کارهای او تعداد بسیاری نمونه‌های برتری کوچک در کارگاه او ساخته شدند. چهار مدل مومی (لندن، ویکتوریا و آلبرت، و بریسبن) برای ساختن نقش برجسته‌های برتری در نمازخانهٔ دانشگاه جنوا در دست هستند (حدود ۱۵۸۰).

بولترافو، جیووانی آنتونیو (۱۵۱۶ - ۱۴۶۷)،

Boltrafflo, Giovanni, Antonio,

بهترین پیرو میلانی لئوناردو بود. اکثر آثارش در میلان به نمایش گذاشته شده، اما آثار دیگری از او در برلین، بوداپست، کمبریج، ماساچوست (فوگ)، فلورانس (اوفیزی)، لندن (نگارخانه ملی)، نیو بورك (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور، ژاکمار-آندره) و ویلادلفیا (جانسون) قرار دارند. يك نمونه جالب از چهره‌نگاری او در چتسورث، داریشایر، و نمونه‌ای دیگر در واشنگتن (نگارخانه ملی) به نمایش گذاشته شده است که ممکن است لئوناردو روی آن کار کرده باشد.

Bolus Ground,

صفحه بلوس،

بوم یا تخته نقاشی که با رنگ قهوه‌ای سیر یا خاک سرخ (Bole) بر زمینه آن کار شده است. رنگ زمینه در نهایت از پشت رنگ تابلو نمود کرده و بر آن تاثیر می‌نهد. این شیوه خصوصاً در تابلوهای قرون هفده و هجدهم، مثلاً در آثار پیازتا قابل توجه است.

Bonacolsi, Piers,

بونا کولسی، پیرو،

نگاه کنید به «آنتیکو» ("Antico")

Bonanus,

بونانوس،

در سال ۱۱۷۹ درهای برتری کلیسای جامع پیزا را ساخت که در سال ۱۵۹۵ از بین رفت. در جانبی (در سن رانیری) نیز به او نسبت داده شده، زیرا از نظر سبك با در کلیسای جامع مونرال که به تاریخ ۱۱۸۵ به وسیله او ساخته و امضاء شد شبیه است (سبك جدید). سایر درهای برنزی در

مونرال توسط باریسانوس ساخته شد.

مقدس‌نمایی (فرانسوی، به معنی «تقدیس نیک»)، Bondicuserie,

امروزه اصطلاحی کلی است که به آن نوع هنر مذهبی اطلاق می‌شود که به نحوی تنوعاً و احساساتی است و معمولاً به شکل تجاری در فرانسه و بلژیک تولید می‌شد. مسئولیت موریلو در ایجاد مبانی مقدس‌نماییانه در اینگونه آثار انکارناپذیر است.

بون، سر مویرهد (۱۸۷۶ - ۱۹۵۳)، Bone, Sir Muirhead,

طراح معماری و سیاه‌قلم بود، که تابلوی «تخریب تالار سنت جیمز» اولین کار بزرگ او در زمینه‌ای بود که خاص او محسوب می‌شود. طراحی‌ها و سیاه‌قلم‌های متعددی از او درباره جنگ جهانی اول در موزه سلطنتی جنگ در لندن وجود دارد، در حالیکه جنگ جهانی دوم به آفرینش «ویرانه‌های لندن از سنت براید» منجر گردید که انهدام شهر در سال ۱۹۴۰ را به نمایش می‌گذارد.

بونور، رزا (۹۹ - ۱۸۴۲)، Bonheur, Rosa,

در کنار لندسیر، مشهورترین نقاش حیوانات قرن نوزدهم بود، ولی آثارش عاری از احساسات انسان‌پندارانه است. تابلوی عظیم «بازار اسب»، که به سال ۱۸۵۳ در سالن به نمایش گذاشته شد معروفیت او را تضمین کرد. او در بازار اسب فروشان پاریس به طراحی پرداخت، لباس مردانه پوشید و توانست مجوز رسمی لباس مبدل را از پلیس دریافت دارد. نسخه اصلی، که برای فروش به زادگاهش بوردو تقدیم اما رد شد، توسط یک دلال انگلیسی خریداری شد و اینک در نیویورک (موزه متروپولیتن) قرار دارد. به منظور تسهیل کار حکاکی (توسط توماس، برادر لندسیر) او یک

نسخه کوچکتز نیز ارائه کرد (که هنوز بیش از هشت فوت عرض داشت). ناتالی میکاس روی این نسخه کار کرد اما بونور خودش آن را تکمیل نمود. در حال حاضر این اثر در لندن (نگارخانه ملی) است. در بریتانیا، او از محبوبیتی به سزا برخوردار بود و پس از سفر به منطقه کوهستانی اسکاتلند (هایلندز) در دهه ۱۸۵۰، شیفته آنجا شد. در سال ۱۸۹۴، بونور به عنوان نخستین زن به دریافت نشان لژیون دونور نایل آمد. در لوور اثری از او موجود نیست، اما يك موزه بونور در فونتین بلو ایجاد شده است. مجموعه والاس، لندن، دارای نمونه‌های جالبی از کارهای اوست و يك تك چهره از خود او نیز در مجموعه فلورانس، اوفیزی قرار دارد.

بونیفازيو دى پیتاتى (بونیفازیوی ورونایی)، (۱۵۵۳ – ۱۴۸۷)،

Bonifazio de'Pitati,

نقاش ایتالیایی که در ورونا به دنیا آمد، و تحت نظر پالما و کیو آموزش دید و اداره کارگاه بزرگی را در ونیز بر عهده گرفت. سبك او شدیداً تحت تاثیر جیورجیونه و تیتیان قرار داشت، و غالباً از اسم او به عنوان پوششی برای آثاری استفاده می‌شود که صاحبان آنها جرأت نمی‌کنند آنها را به طور کامل به یکی از آن دو نسبت دهند.

بونینگتون، ریچارد پارکس (۴۸ – ۱۸۰۱/۴)،

Bonington, Richard Parkes,

نقاش منظره پرداز انگلیسی که در کودکی به فرانسه رفت و در آنجا تعلیم گرفت. او از دوستان دلاکروا و همچنین شاگرد گروس بود. در سال ۱۸۲۲ شروع به برگزاری نمایشگاه آثارش کرد. در سالهای ۱۸۲۵ و ۱۸۲۷ به انگلستان بازگشت و در ۱۸۲۶ به ایتالیا رفت. تابلوهای تاریخی او شدیداً تحت تاثیر هنرمندان ونیزی قرار دارند، اما اظهار نظر دلاکروا حاکی از اینکه او مجذوب مهارت خویش شده بود بیش از منظره‌های وی

در مورد این آثار مصداق دارد. آثاری از او در زادگاهش شهر ناتینگهام، و در اتاوا، پاریس (لوور)، لندن (تیت، والاس، ویکتوریا و آلبرت، موزه بریتانیا، و موسسه کورتالد)، مونیخ (ایندیانا (ونیز، ۱۸۲۷) و بیل (مرکز هنرهای بریتانیایی) موجود هستند.

Bonnard, Pierre,

بونارد، پیر (۱۸۶۷ - ۱۹۴۷)،

با فروش پوستری به يك تولید کننده شامپاین در سال ۱۸۸۹، به نقاشی روی آورد. در ۱۸۹۰ با ویلارد و دنیس در يك کارگاه نقاشی شریک شد که به محلی برای گردهمایی گروه نایس مبدل گردید. بونارد برای مدتی با گروه همکاری داشت اما این ارتباط در سال ۱۸۹۹ گسسته شد. تا آن زمان، کار او عمیقاً تحت تاثیر نقاشی چاپی ژاپنی قرار داشت که بر ترکیبات مسطح و ترکیب نامتقارن مبتنی بود. در آنها رنگ خفیف، و حتی تیره به کار می‌رفت. پس از ۱۹۰۰، تخته رنگ او غنیتر شده و بونارد رنگ خمیرسان و شکلهایی با انگاره نیرومندتر را مورد استفاده قرار دارد. بدینگونه، روش امپرسیونیستی‌تر او - و وویار - و موضوعهای انتخاب شده به اینتیمیم (نزدیک گری) شهرت یافت. موضوعهای او تنوع چندانی نداشتند؛ فضای درونی آرام، در بسیاری از موارد همراه با زنی در حال استحمام، لباس پوشیدن یا خواب، منظره خانوادگی در اطراف میز غذا، منظره‌هایی زیر نور آفتاب، که با گذشت سالها بر تلؤلو چشمگیر نور و رنگ در آنها افزوده می‌شد، کیفیتی که چنان بر نقاشان بعدی تاثیر نهاد. او تعداد کثیری لیتوگراف، چه رنگی و چه سیاه و سفید، هم کار کرد. در اکثر موزه‌های هنر معاصر آثاری از او وجود دارد.

Bonnat, Leon,

بونات، لئون (۱۸۴۳ - ۱۹۲۲)،

در بایون فرانسه به دنیا آمد، در اسپانیا بزرگ شد و تحصیل و آموزش مقدماتی را در مادرید سپری کرد. طی اقامت در ایتالیا (۶۰ - ۱۸۵۸)،

نفوذ و تاثیر اولیه روبرو و کاراواجیو بر او جای خود را به مکتب بولونی داد. برخی از طرحهایش شباهتهایی مشخص به آثار کوتور را نشان می‌دهند، اما به نظر نمی‌رسد که او در علایق اسپانیولی مانده سهم بوده باشد. در مراحل بعدی کار خود، او به چهره‌پردازی بسیار موفق تبدیل شد (با کشیدن تصاویری از روسای جمهوری سوم فرانسه، ویکتور هوگو و تعداد کثیری از میلیونرهای آمریکایی). او همچنین در هتل دو ویل، پاله دو ژوستیس (کاخ دادگستری)، بنای پانتئون و بسیاری از کلیساهای پاریسی دیوارنگاره‌هایی از خود به یادگار گذاشت. اما بهترین یادواره او موزه بونات در بایون است که مجموعه شکوهمند متعلق به خود او را نگهداری می‌کند. نمونه‌های متعددی از آثارش در لوور، و همچنین در بوستون، لایل، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پواتیه و عمارتهای دولتی و موزه‌های فرانسه وجود دارند.

بور، پائولو (حدود ۶۹ - ۱۶۰۰)، Bor, Paulus,

در آمرسفورت هلند به دنیا آمد، و در حدود ۱۶۲۰/۲۳ به رم رفت، که در آنجا جزء یکی از پایه گذاران بنت قرار گرفت. در حدود ۱۶۲۸ به آمرسفورت بازگشت؛ در نخستین مراحل کارش به شیوه رامبراند جوان نقاشی می‌کرد، اما تأثیر کاراواجیو که ظاهراً آثارش را در رم مشاهده کرده بود، چنان در کارهایش فزونی یافت که به عضویت مکتب اوترخت درآمد. از او آثاری در آمرسفورت، آمستردام (ریکسموس)، لیورپول، و لندن (موسسه کورتالد)، نیویورک (موزه متروپولیتن) و اوترخت موجود هستند:

بورخ، جرارد تر، Borch, Gerald der

نگاه کنید به «تر بورخ» ("Ter Borch")

Bordone, Paris,

بوردونه، پاریس (۷۱ - ۱۵۰۰)،

نقاش اهل ترویز که بیشتر عمر خود را در ونیز گذراند، اما احتمالاً از فرانسه (در ۱۵۳۸؟) و او گربورک نیز دیدن کرد. در لوورتک چهره‌ای بتاریخ ۱۵۴۰ با امضای «اگوستا» وجود دارد و بنابراین در آن سال او در او گربورک بوده و چه بسا تاثیر ونیزی امبرگر از این بازدید ناشی شده باشد. واساری می‌گوید که، او شاگرد تیتیان بود، اما از جیورجیونه تقلید می‌کرد. از او آثاری در مجموعه سلطنتی، و در او گربورگ، بالتیمور، برگامو، بوستون (موزه بوستون و موزه گاردنر)، کلن، دابلین، ادینبورگ، فلورانس (اوفیزی، پیتی)، جنوا، گلاسگو، لندن (نگارخانه ملی)، میلان (بررا)، مونیخ، پاریس، فیلادلفیا (جانسون)، رم (بورگس)، تورنتو، ترویزو، واتیکان، ونیز، وین و واشنگتن وجود دارند.

بورگونونه، امبروجیو (حدود ۱۵۲۳ - ۱۴۵۰/۶۰)،

Borgognone, Ambrogio,

نقاش میلانی، که تحت تاثیر فوپا، ونه لئوناردو، قرار داشت. بهترین آثار او در کرتوزای پاویا هستند، که برخی دیوارنگاره‌های سه بعدی که در آنها راهبان از پنجره به بیرون نگاه می‌کنند، از آن جمله‌اند. سایر آثار او در برگامو، بیرمینگهام، لندن (نگارخانه ملی)، و میلان (بررا) وجود دارند.

Bosboom, Johannes,

بوسبوم، یوهانس (۹۱ - ۱۸۱۷)،

نقاشی هلندی و متخصص تزئینات داخلی کلیسا، که کلیساهای سبک گوتیک را برای کار ترجیح می‌داد. سبک او در پردازش بسیار دقیق جزئیات به تدریج رها تر شد، اما رنگهایش معمولاً درونمایه‌ای گرم و درخشان دارد که، همانگونه که خود می‌گفت از رامبراند نشئت می‌گرفت.

برای یافتن موضوعهای مناسب به طور گسترده در فرانسه، آلمان، هلند سفر کرد. و غالباً پیکرهایی در جامهٔ سبك قرن هفدهم را در ترکیبهای خود ادغام می‌کرد. کارهایی از او در آمستردام (ریکسموس، استدلیك)، گلاسگو، گرونینگن، لاهه (که در آنجا زیست و درگذشت)، لندن (نگارخانهٔ ملی)، مونترال، مونیخ، پاریس (لوور) و روتردام قرار دارند.

بوش، هیرونیموس (حدود ۱۵۱۶ – ۱۴۵۰)، Bosch, Hieronymus,

از او، که شاید بزرگترین استاد نقاشی تخیلی باشد که تا کنون وجود داشته، برای نخستین بار در هرتوگنبوش به سال ۱۴۸۰/۱ یاد شده است. ممکن است در آنجا به دنیا آمده باشد و احتمالاً نامش نیز از آن شهر ریشه می‌گیرد، اما قطعاً در آنجا زندگی می‌کرد و در همانجا هم درگذشت. جهان دل مشغولی و مملو از اشباح او شامگاه عصر گوتیک و بهترین بیان بازمانده از برخی جنبه‌های سده‌های میانی رو به افول است هرچند امروزه این جهان چندان قابل درك جلوه نمی‌کند. سوررئالیستها به عنوان نوعی پیشتاز تفکر فرویدی او را از خود می‌دانند، اما بدیهی است تابلوهایش اهمیتی بسیار مشخص داشته و از بیان ضمیر ناخودآگاه عاری نیستند. به عنوان مثال، ارابهٔ کاه (مادرید، پرادو) زمانی به شاه اسپانیا، فیلیپ دوم تعلق داشت و به وضوح کنایه‌ای از این مضمون عمومی است که «جسم تماماً گیاه هرز است»، همانطور که تابلوی کشتی ابلهان (پاریس، لوور) از کنایات مشهور اواخر سدهٔ میانی است. حدود سال ۱۶۰۰، يك نویسندهٔ اسپانیایی صلاح دید از خاطرهٔ بوش در برابر يك نفر دفاع کند که ظاهراً نشان می‌دهد در آن زمان معنای واقعی تابلوها از یاد رفته بود. در سالهای اخیر تلاشی گسترده در زمینهٔ «تبیین» بسیاری از تابلوها از جمله بهشت زمینی (مادرید، پرادو) – به عمل آمده با این نظر که برای تزیین محرابه‌های فرقه‌ای ملحد و معتاد به مناسك عشرت‌آلود نقاشی شده‌اند. نه تنها گواهی برای این ادعا وجود ندارد بلکه از توجیه این واقعیت فرو

می‌ماند که چرا تعداد کثیری از تابلوهای بوش به افرادی با عقاید سنتی انکارناپذیر، مانند فیلیپ دوم، تعلق داشتند. مسأله حامیان بوش به همین مسأله در مورد بروگل شباهت دارد و وجوه مشترك این دو تن بسیار است گرچه خیالپردازی بوش همواره مبتکرانه‌تر بوده و به نظر می‌رسد حتی در آنچه که به ظاهر صحنه‌های صرفاً شهوانی تلقی می‌شوند واجد نمادگرایی در سطوح عمیق‌تر است. همچنین قابل توجه است که، به گفته همان نویسنده اسپانیولی نیمه دوم قرن شانزدهم، همواره تابلوهایی جعلی و ظاهراً با امضاء بوش در کار بوده‌اند و از تابلوی هفت گناه مرگبار (مادرید، پرادو) به عنوان يك نمونه یاد می‌کند، هر چند امروزه این اثر عموماً واقعی دانسته می‌شود. تاریخ‌نگاری آثار بوش روشن نیست، اما شاید بتوان با اطمینان حدس زد که تصلیب (بروکس) از اولین آثار شناخته شده اوست به این دلیل که سبك آن بیش از هر مرحله دیگری در حیات هنری بوش به سبك باوتس یا راجرون در ویدن - یعنی سبکهای مستولی برهاند در حوالی ۱۴۸۰ - نزدیکتر است. استاد او شناسایی نشده و منشأ سبکش بسیار مبهم است اما شاید بتوان آن را در حکاکیهای چوب و طرحهای مذهبی چاپی جستجو کرد. سایر آثار اولیه او احتمالاً عبارتند از ریشخند مسیح (لندن، نگارخانه ملی)، درمان جنون (مادرید، پرادو) و هفت گناه مرگبار؛ آثار بعدی به ظاهر همانهایی هستند که از تعداد بیشتری پیکرهای مقیاس کوچک بهره می‌برند که با رنگهای پریده، روشن و شفاف بر زمینه‌ای بسیار سفید نقاشی شده‌اند. نمونه‌هایی از آثار او در آنتورپ، برلین، بوستون (موزه)، شیکاگو، کلن (موزه والراف - ریچارتز)، کالج‌دنور، اسکوریال، فرانکفورت (اشتادل)، گنت، لیسبون، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، فیلادلفیا (جانسون)، پرینستون نیوجرسی، روتردام (موزه بویمنز)، سان دیاگو کالیفرنیا، والنسینز، ونیز (کاخ صدارت)، وین (فرهنگستان و موزه کی - اچ)، واشنگتن (نگارخانه ملی)، ییل و شهرهای دیگر وجود دارند.

بوٿ، اندریاس (حدود ۴۱ - ۱۶۱۴) ویان (حدود ۵۴ - ۱۶۱۸)،

Both, Andries, & Jan,

نقاشان اوترختی، که بنا به گفتهٔ ساندراټ، با یکدیگر کار می‌کردند، به‌این ترتیب که اندریاس پیکرهای مناظر یان را نقاشی می‌کرد، و یان صرفاً به نقاشی منظره می‌پرداخت، تا اینکه سرانجام، یک روز، هنگام بازگشت از یک مهمانی در ونیز، اندریاس به داخل کانالی سقوط کرد. احتمالاً اندریاس و همین‌طور یان حدود ۱۶۳۵ در رم بسر می‌بردند؛ اما هر دو قطعاً در سالهای ۴۱ - ۱۶۳۹ در آن شهر بودند. یان پس از مرگ برادرش به اوترخت بازگشت. هیچ تابلویی شناسایی نشده که بتوان در آن پیکره‌های اندریاس را تشخیص داد و تعیین تاریخ منظره‌های یان که قبل از ۱۶۴۱ ترسیم شده نیز دشوار است. کارهای امضاء شدهٔ اندریاس مانند «عیاشی دهاتیها» (۱۶۳۴، اوترخت) یا «ورق‌بازان» (آمستردام، ریکسموس) او را نقاشی علاقمند به روستائیان با سبکی نزدیکتر به برادر نشان می‌دهد تا همساز با مناظر جانپرو برادرش. در دورهٔ ۴۱ - ۱۶۳۸ یان احتمالاً تحت تأثیر عمیق کلود قرار گرفت. او به یکی از رهبران اشاعهٔ سبک ایتالیایی مبدل شد و مانند رقیب اصلی خود، برخم، به تصویر منظره‌های سبک کلود پرداخت که در آنها نور زرین بر روستائیان خوش منظر می‌تابید. کاربرد نور در کارهای کوپ دین بسیار به او دارد. هر دو برادر شاگردان نقاش شیوه‌گر اوترخت، بلومائر بوده و در جنبه‌هایی متعدد جهات نوینی را که نقاشی سدهٔ هفدهم هلند در پیش گرفت نمایان می‌سازند. از آثار یان در نگارخانه‌های قدیمی‌تر دیده می‌شوند، و نمونه‌هایی در آمستردام، لندن (نگارخانهٔ ملی، مجموعهٔ والاس، دولویچ)، دترویت، ایندیانا پولیس، تولدو اوهایو، و ورچستر ماساچوست موجود هستند.

بوتگا (واژهٔ ایتالیایی به معنی «کارگاه»)، Bottega,

کارگاه یا نگارخانهٔ یک هنرمند و مشخصاً آن قسمتی که شاگردان و

دستیاران استادی روی آثاری که او سفارش می‌دهد کار می‌کنند و توسط او امضا می‌شود.

بوتیچلی، ساندرو (حدود ۱۵۱۰ - ۱۴۴۵)، Botticelli, Sandro.

اگر نه متنفذترین، ولی از فرد گراترین نقاشان فلورانس در اواخر قرن پانزدهم بود. احتمالاً نزد فرافیلیپولی تعلیم گرفت و برای مدت کوتاهی در حوالی سال ۱۴۷۰ تحت تاثیر پولائیولی قرار داشت، و همان زمان يك تابلو از «استقامت» کشید تا با شش تصویر از سایر «فضیلتها» اثر پیرو پولائیولو (که امروزه تمام آنها در اوفیزی قرار دارند) تشکیل يك مجموعه را بدهد. تعیین ترتیب تاریخی آثار او دشوار است، زیرا آثار او دامنه‌ای گسترده از واقعگرایی نیرومند مشهود در تابلوی «استقامت» سال ۱۴۷۰ تا خلعجان رخوت‌آلود و ضد واقعگرایانه آخرین و تنها اثر امضاء شده‌اش، «ولادت عرفانی» (۱۵۰۰، لندن، نگارخانه ملی) را شامل می‌شود. به نظر قطعی می‌رسد که تفسیر عصر ویکتوریا از آثار او که آنها را به نحوی فزاینده طبیعتگرا (و بیشتر ماقبل رافائلی) قلمداد می‌کرده نادرست است. ما از این واقعیت آگاهیم که این نقاش روان‌ترند بوده و بحران مذهبی اواخر قرن چهاردهم او را رنجور می‌ساخته است، و اینکه نسبت به ساونا رولا نظری مبهم داشته و نیز بهر حال اتهام لواط به او وارد شده است (گرچه ظاهراً ایراد این اتهام در فلورانس قرن پانزدهم به همان سهولت اتهام کمونیزم در امریکای امروز رواج داشته و برای آن شواهدی به همین اندازه سست کفایت می‌کرده است). اتکای شدید او به خطوط اصلی به عنوان وسیله بیان احساسات ماحصل گرایشهای فلورانس در قرن پانزدهم است، معذالك به نظر می‌رسد او عامداً سبکی کهنه و قدیمی را به کار می‌گرفته است؛ و به همان نحو نیز مشهورترین نقاشی‌های اساطیری وی - «پریماورا» و «میلاد ونوس» (هر دو در اوفیزی) - دارای معانی بسیار پیچیده کنایی هستند. احتمالاً این آثار برای یکی از اعضای خاندان مدیچی حاکم بر فلورانس نقاشی شد اما دربارهٔ نحوه

سفارش یا روابط او با مدیچی‌ها و محفل انسانگرایان اطلاعی در دست نداریم. در سالهای ۲ - ۱۴۸۱، بوتیچلی در رم سکونت داشت و در کنار گیرلاندايو، روسلی، سیگنورلی، و پروچینو به دیوارنگاری نمازخانه سیستین مشغول بود، اما به نظر نمی‌رسد این آثارش موفقیت چندانی کسب کرده باشند. در خلال بیست سال آخر سده پانزدهم، او کارگاه بزرگی را برای تولید «مادونا»هایی با ماهیت مذهبی و ملایم اداره می‌کرد که با فضای زاهدانه عصر همساز بودند؛ این حرفه او را ثروتمند کرد و بسیاری از آن آثار دارای نسخه‌های متعددی هستند که به دست دیگران از روی کارتونهای او تهیه شدند. در قرن نوزدهم این آثار به شکل وسیعی جعل شدند اما امروزه به گونه‌ای غریب متعلق به عصر ویکتوریا به نظر می‌رسند. با فرارسیدن سال ۱۵۰۰، سبک او چنان آشکارا با عقاید نوین لئوناردو داوینچی و میکلائز مغایرت داشت که در سالیان آخر عمر از محبوبیتش کاسته شد و ده سال آخر زندگی مبهم باقی مانده است. احتمال می‌رود که سبک ناپخته و تقریباً دیوانه‌وار تابلوهایی چون «پیتا» در مونیخ و میلان (پولدی - پترولی)، تابلوی آسیب دیده «تصلیب» در کمبریج ماساچوست (فوگ) یا مجموعه سن زنوبیوس در لندن (نگارخانه ملی)، درسدن و نیویورک (موزه متروپولیتن) بیشتر به این آخرین دوره تعلق دارند، یعنی دوره پس از «ولادت عرفانی» سال ۱۵۰۰، تا اینکه آثار جوانی او باشند. احتمالاً در دهه ۱۴۹۰ يك مجموعه از طراحیهای شکوهمندی را ترسیم کرد که نوشته‌های دانتی مصور می‌ساختند (برلین و واتیکان)، و این آثار رقت احساسات او در مورد خطوط کناره‌نما در عمیق‌ترین وجه آن را نشان می‌دهند. از او تابلوهایی در برگامو، برلین، بوستون (موزه بوستون و موزه گاردنر)، شیکاگو، دترویت، درسدن، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، فلورانس (فرهنگستان، اوفیزی، پیتی و اگینسانتی و سایر کلیساها)، فرانکفورت، گلاسگو، لندن (نگارخانه ملی، ویکتوریا و آلبرت، و موسسه کورتالد)، میلان (امبروسیانا، پولدی - پترولی)، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اتاوا، پاریس (لوور، ژاکمارت - آندره)، فیلادلفیا، رم (بورگس)، واتیکان، واشنگتن (نگارخانه ملی)، و جاهای دیگر وجود

دارند. فیلیپینولییی شاگرد او بود. به «آمیکو دی ساندرو» نیز نگاه کنید.

بوتیچینی، فرانچسکو (حدود ۹۷ - ۱۴۴۶)، Botticini, Francesco,

نقاش فلورانسی که از بسیاری نقاشان دیگر، از جمله بوتیچلی تقلید می کرد. جالبترین اثری که به او نسبت داده شده «عروج مریم» (حدود ۱۴۷۴ - ۶، لندن، نگارخانه ملی) است که ظاهراً تنها تابلوهای شناخته شده قرن چهاردهم است که برای نمایاندن تفکری کفرآمیز به تصویر درآمده است. ماتئوپالمیری، صاحب این طرز تفکر، بر آن بود که ارواح آدمیان فرشتگانی هستند که هنگام سرپیچی ابلیس بی طرف ماندند.

بوشارد، Boucharde,

نگاه کنید به «استون کاروینگ» (Stone Carving حکاکی سنگی)،

بوشاردون، ادمه (۱۷۶۲ - ۱۶۹۸)، Bouchardon, Edmé,

بیکر تراش فرانسوی که زیر نظر جی. کوستوی اول کار کرد و سپس به سال ۱۷۲۳ به رم رفت و به مدت نه سال در آن شهر اقامت گزید و از شهرتی بسزا برخوردار شد. او در قصر ورسای کار کرد اما بهترین آثار به جا مانده از او عبارتند از: «فواره گرونل» در پاریس (۴۵ - ۱۷۳۹)؛ «کوپید» (۱۷۵۰، لوور)؛ و تندیس «لویی پانزدهم سوار بر اسب»، که به عنوان قطعه اصلی میدان کونکورد پاریس طراحی شده بود و در جریان انقلاب از میان رفت. بر این قطعه کلمات قصاری از پیگال نقش بسته بود که طنز زیر را منعکس می ساخت:

آه، مجسمه زیبا!، آه، پایه های زیبای (مجسمه)!
خصایل نیکت پیاده و رذائلت سوار بر اسب اند!

Boucher, Francois,

بوشه، فرانسوا (۷۰ - ۱۷۰۳)،

برجسته‌ترین نمایندهٔ سبک تریینی روکو کو و دوست و تحت‌الحمایهٔ مادام پمپادور بود. یکی از بهترین تک چهره‌های او از سیمای مادام کشیده شده است (۱۷۵۸)، لندن، ویکتوریا و آلبرت - بقیه در مجموعهٔ والاس و نگارخانهٔ ملی ادینبورگ قرار دارند). کار خود را به عنوان یکی از بهترین حکاکان واتو آغاز کرد و در سال ۱۷۲۳ جایزهٔ رم اهدایی فرهنگستان را برد، تا ۱۷۲۷ به رم رفت. در رم جز تیوپولو، بزرگ‌ترین ترین کار دوره، کسی را چندان قابل تحسین نیافت. در ۱۷۳۱ به فرانسه بازگشت، در ۱۷۳۴ به عضویت و در سال ۱۷۶۵ به مدیریت فرهنگستان آنجا رسید. بوشه طرح‌های متعددی برای سوزن‌دوزی رسم کرد و صحنه‌های جذاب اما نه چندان ظریفی با مضامین اساطیری خلق کرد که در نهایت تحت تأثیر ورونیز، روبنس و واتو قرار داشتند. دیدرو او را به دلیل فساد اخلاقی تقبیح کرد. رینولدز که از کارگاه او دیدن می‌کرد از اینکه بوشه بدون مدل به کار می‌پرداخت منجر شد و پاسخ شنید که «در دروان جوانی و در حین مطالعهٔ هنری خویش، استفاده از مدل را ضروری می‌یافته، اما سالهاست آنها را کنار گذاشته است». بهترین مجموعهٔ آثار او در مجموعهٔ والاس لندن وجود دارد (مخصوصاً طرح‌های سوزن‌دوزی بزرگ «طلوع و افول خورشید»، ۱۷۵۳). دیگر آثار او را می‌توان در کمبریج (فیتز ویلیام)، لندن (نگارخانهٔ ملی، کنوود)، منچستر، نیویورک، پاریس، وادسدون باکینگهام (موقوفات ملی) و واشنگتن یافت.

Boudin, Eugene,

بودن، اوژن (۹۸ - ۱۸۴۴)،

از پیشگامان بلا فصل امپرسیونیزم بود. در هونفلور بدنیای آمد و پدرش ناخدای کشتی بود. او به نقاشی مناظر دریا و چشم‌انداز بندرها با آسمان آفتابی درخشان پرداخت، که بیشترین سطح تابلوهایش را می‌پوشاند. این آسمانها حلقهٔ رابط بین دوستش کورو و دوستان جواتترش در میان

امپرسیونیستها هستند. او اولین نمایشگاه امپرسیونیستی را در سال ۱۸۷۴ برگزار کرد.

بوگرو، آدولف، ویلیام (۱۸۴۵ – ۱۹۰۵)، Bouguereau, Adolphe William,

در سال ۱۸۵۰ برندهٔ جایزهٔ رم شد و چهار سال را در ایتالیا گذراند. پیکرهای برهنه‌ای از «نوع رنسانسی»، موضوعات مذهبی کمابیش پر آب و تاب، و تکیه‌های چهره‌هایی با صداقت دوربین عکاسی تصویر کرد. این واقعیت توجیه‌گر این است که چرا رنوار، پس از اینکه برای درمان نزدیک‌بینی خود عینک به چشم زد، آنها را روی زمین انداخت و فریاد زد: «خدای بزرگ، مانند بوگرو می‌بینم.» آثاری از او در لوور، بوردو، دیژون، لاروشل و بسیاری از موزه‌های ایالات متحده، به‌ویژه ویلیامستون ماساچوست قرار دارند و در آنجاست که وجود پیکرهای برهنه‌او و رنوار در کنار هم مقایسه‌ای آموزنده را امکان‌پذیر می‌سازد.

بوردل، امیل آنتوان (۱۸۶۱ – ۱۹۴۹)، Bourdelle, Emile Antoine

پیکر تراش فرانسوی و شاگرد رودن، که به زودی در برابر مدل-پردازی امپرسیونیستی بی‌بندوبار او واکنش نشان داد و برای شکل‌های استیلزده‌تر مجسمه‌سازی یونانی و گوتیک به مطالعهٔ آنها روی آورد. برای سالن تئاتر الیزه در پاریس نقاشیهای تریینی و تندیسهایی خلق کرد، اما کار برجستهٔ او، «باکرهٔ آلزاس» مجسمه‌ای عظیم بر فراز کوهی در ووژ است؛ طرح این اثر در موزهٔ ادینبورگ قرار دارد. در پاریس موزه‌ای به نام بوردل تأسیس شده است.

بوردون، سباستین (۱۶۱۶ – ۷۱)، Bourdon, Sebastien,

در مونپلیه بدنیا آمد و سالهای نخست‌زندگیش را در پاریس و بوردو

گنراند. در سال ۱۶۳۴ به رم رفت و به تقلید از سبک رایج آن زمان، یعنی منظره‌های کلود، موضوعهای معمولی زندگی روزمره کاستیگلیون، و صحنه‌های کوچک زندگی روستایی پرداخت که در تخصص نقاشان هلندی و فلاندرزی ساکن ایتالیا قرار داشتند. در سال ۱۶۳۷ در مراجعت به پاریس از ونیز هم دیدن کرد. برای مدتی همان شیوه متداول را ادامه داد و سپس به نقاشی موضوعهای بزرگ مذهبی و کلاسیک به روش باروک، همراه با غنای پردازش ونیزی، روی آورد، هر چند تاثیر پوسن سرانجام به کاستن از جلای آنها منجر گردید. در سال ۱۶۵۲ با عنوان نقاش ویژه ملکه کریستینا به دربار سوئد رفت و در پی کناره‌گیری ملکه، در ۱۶۵۴ به پاریس بازگشت و با موفقیت بسیار به چهره‌نگاری ادامه داد. سالهای ۶۳ - ۱۶۵۹ را در مونپلیه گذراند، اما سرانجام به دلیل حسادت نقاشان محلی مجبور به ترك آن دیار شده و باقیمانده زندگی خویش را در پاریس سپری کرد. کارهای اواخر زندگی او تاثیر نیرومند پوسن را، همراه با لطافت، جذابیت و رنگ سرد به نمایش می‌گذارند. آثاری از او در آمستردام (ریکسموس)، کمبریج (فیتز ویلیام)، گرینویل کارولینای جنوبی، (دانشگاه باب جوتر)، لاهه، هارتفورد کانکتیکات (وادسوورث)، لندن (نگارخانه ملی، دولویچ)، مادرید (پرادو)، مونپلیه، مونترال، مونیخ، پاریس (لوور)، فرهنگستان سلطنتی ایالات، ساراسوتا فلوریدا (رینگلینگ)، استکهلم، و جاهای دیگر قرار دارند.

Bouts, Dieric,

بوتس، دیریک (حدود ۷۵ - ۱۴۱۵)،

نقاش هلندی مآب و متولد هارلم که در ۱۴۵۷ و احتمالاً قبل از ۱۴۴۸ در لوواین فعالیت داشت (و در همانجا درگذشت). پیکرهایش خشک و بی‌احساس هستند اما برخورد او با نور و منظره دارای زیبایی و ظرافتی عظیم، مخصوصاً در رنگ آمیزی است. در کنار راجرون در ویدن، که تاثیر نیرومند بر او نهاد، بیشترین نفوذ را بر نقاشی قرن پانزدهم آلمان داشت. تنها کارهایی که قطعاً از آن اوست عبارتند از: «اغذیه عرفانی»

(۸ - ۱۴۶۴، سن پیر، لوواین)، و یک جفت تابلوی بزرگ «صحنه‌های عدالت» (بروکسل)، که یکی از آنها هنگام مرگ نقاش ناتمام باقی ماند و احتمالاً به دست هوگوون درگوس تکمیل شد. همانند نقاشان هموطن هلندی خود او واتر و «استاد باکره در باکره‌ها» بوتس بر سر آغاز تصویرگری با قالب چوبی برای کتاب تأثیری عظیم داشت. در نقاشی تك چهره نیز استادی او در تابلوی «مرد» (۱۴۶۲، لندن، نگارخانه ملی) تبلور می‌یابد. سایر کارهای او در لایل، مادرید، مالیبو کالیفرنیا (موزه گتی)، نیویورک، پاسادنا کالیفرنیا (سیمون)، فیلادلفیا و جاهای دیگر موجود هستند. پسران او، دیریک دوم (حدود ۱/۹۰ - ۱۴۴۸) و آلبرخت (متوفی به سال ۱۵۴۹) نیز هر دو نقاش بودند. هیچ اثر شخصی از دیریک در دست نیست؛ کار اصلی آلبرخت تابلویی با نام «عروج مریم مقدس» در بروکسل است.

Boyd, Arthur,

بوید، آرتور (متولد ۱۹۴۰)،

نقاش اکسپرسیونیست معاصر استرالیایی است. در استرالیا بدنیا آمد و تا سال ۱۹۵۹ به کار با خانواده خود، از جمله در مدیریت یک کارگاه تولید تندیسهای سرامیکی مشغول شد و سپس در انگلستان سکونت گزید. چندین نگارخانه در استرالیا نمونه کارهای او را در اختیار دارند.

Boys, Thomas Shotter,

بویز، توماس شاتر (۷۴ - ۱۸۰۳)،

طراح نقشه‌بردار و نخستین نقاشی است که از کرومولیتوگرافی (لیتوگرافی سنگی رنگی) استفاده کرد. در لندن متولد شد ولی در سال ۱۸۲۳ به پاریس رفت و در آنجا با بونینگتون دوست شد که او در زمینه ساختن نقشه‌های توپوگرافیک با آبرنگ از او تأثیر گرفت. در حالیکه هر دو نفر از «منظره‌های چشم نواز در پاریس» اثر گریتین که پس از مرگ او در سال ۱۸۰۳ انتشار یافت عمیقاً تحت تأثیر واقع شدند. در دهه

۱۸۳۰، بویز شیوه جدید لیتوگرافی را در پاریس فرا گرفت و در ۱۸۳۷ به لندن بازگشت. او تعداد کثیری لیتوگراف از ساختمانها تهیه کرد که در کتب مصور راهنمای سفر به چاپ رسیدند، اما دستاورد عمده او «معماری چشم‌نواز در پاریس، گنت و...» (۱۸۳۹) است که در آن لیتوگرافها با رنگ روغن و از روی سنگهای متعدد باروشی موسوم به کرومولیتوگرافی به چاپ می‌رسیدند (رجوع شود به چاپهای باکستر)، و همچنین «لندن، آنگونه که هست» (۱۸۴۲) که در آن بویز به لیتوگرافی تک رنگ بازگشت و فقط چند نمونه رنگی توسط دست را شامل می‌شود. نمونه آثار او در کمبریج (فیتز ویلیام)، لیورپول، لندن (موزه بریتانیا، تیت، ویکتوریا و آلبرت، موسسه کورتالد)، پاریس (کارناواله) و سایر جاها وجود دارند.

بوزتو (واژه ایتالیایی به معنی «پیش‌طرح»)، Bozzetto,

پیش‌طرح یا ماکت. معمولاً در مورد مدلهای پیکر تراشی‌بکار می‌رود، اما برای پیش‌طرحهای رنگ شده، که اغلب مدلی خوانده می‌شوند، نیز می‌توان استفاده کرد.

برامانتی (۱۵۱۴ - ۱۴۴۴؟)، Bramante,

بزرگترین معمار دوران اوج رنسانس در رم و رقیب میکلاثرورافائل، که کار خود را به عنوان یک نقاش آغاز نمود. زیر نظر پیرو دلا فرانچسکا و ماتنگنا تعلیم گرفت، و آثار اولیه او شامل یک دیوارنگاره آسیب‌دیده در برگامو (۱۴۷۷)، یک کنده‌کاری از سال ۱۴۸۱، و قطعات باقیمانده از دیوارنگاره‌هایش در میلان (بررا) بازتاب این تاثیرات هستند. اثری به نام «مسیح در کنار ستون» (میلان، پررا) نیز به او منسوب است.

برامانتینو، بارتولومئوساردی (حدود ۱۵۳۰ - ۱۴۶۵)،

Bramantino, Bartolomeo Suardi,

نقاش اهل میلان که در سال ۱۵۰۴ با زنی ثروتمند ازدواج کرد (و این واقعه در بسیاری از اوراق مالی ثبت شده)، اما سوابق اوایل زندگی او مبهم است. ظاهراً قبل از ورود رافائل به واتیکان در سال ۱۵۰۸ سرگرم اجرای طرحی در آنجا بود و در میلان نیز برای خاندانهای تریولزیو و اسفورزا کار می‌کرد. در سال ۱۵۲۵ برای مدتی کوتاه توسط فرانسویان تبعید شد، اما پس از اخراج آنان به خدمت خاندان اسفورزا بازگشت. شباهت لقب او با برامانتی احتمالاً بیانگر نوعی همبستگی در سبک آنهاست و در واقع، بقایای آثار برامانتی و ارتباط آنها با منتگنا در هنر بسیار فردی برامانتینو انعکاس می‌یابد، هنری عامداً ضد لئونارد و نتیجتاً، در میلان سده شانزدهم منحصر بفرد. آثاری از او در کلیساهای میلان و لومبارد، و همینطور در بوستون ماساچوست، کلن، لندن (نگارخانه ملی)، و جاهای دیگر موجود هستند.

برانکوزی، کنستانتین (۱۸۷۶ - ۱۹۵۷)،

Brancusi, Constantin,

پیکر تراش اهل رومانی که موفقترین کارهایش غالباً شامل شکلهای ساده با پرداخت دقیق است به سال ۱۹۰۴ در پاریس سکونت گزید و تحت تاثیر رودن قرار گرفت، اما با فرارسیدن ۱۹۰۷ بیشتر به شکلهای انتزاعی نظر داشت؛ او از دوستان مودیگلیانی بود و او را به مجسمه‌سازی تشویق کرد. آثارش در نمایشگاه آرموری واقع در نیویورک (۱۹۱۳) در معرض نمایش قرار داده شدند و در سالهای ۸ - ۱۹۲۶، هنگامی که گمرکات ایالات متحده از پذیرش کارهای او به عنوان مجسمه خودداری ورزیده و به عنوان اشیاء فلزی آنها را مشمول عوارض گمرکی تشخیص دادند، این هنرمند درگیر پرونده‌ای رسوایی برانگیز شد. در سال ۱۹۳۷ به ساختن ستونی با ارتفاع حدود نود فوت در تیرگوگیو، نزدیک زادگاهش در

رومانی مشغول شد و بعدها سه یادبود دیگر نیز در همان محل بنا کرد. گفته می‌شود این مجموعه شاهکار اوست. نمونه کارهایش در لندن (تیت) و موزه هنرهای معاصر نیویورک نگهداری می‌شوند، اما بزرگترین مجموعه آثارش در فیلادلفیا قرار دارد. این هنرمند آثار متعددی از کارهای خود را وقف کشور فرانسه کرد با این شرط که کارگاهش دست نخورده باقی بماند. این محل در موزه هنرهای معاصر پاریس بازسازی شده است.

برانگوین، سرفرانک (۱۸۶۷ - ۱۹۵۶)، Brangwyn, Sir Frank,

نقاش اهل ویلز و متخصص دیوارنگاره‌های بزرگ که معمولاً با پیکرهای متعدد و رنگهای درخشان تصویر شده‌اند. در سال ۱۹۱۹ به عضویت فرهنگستان سلطنتی درآمد و در سال ۱۹۴۱ به دریافت عنوان «سر» مفتخر شد. نمونه‌هایی از آثارش در تالار اسکینر، بازارچه سلطنتی و دفتر بیمه لویدز لندن دیده می‌شوند؛ در امریکا نیز تالاردادگاه کلیولند اوهایو، بنای مجلس ایالتی میسوری، مرکز را کفلر نیویورک (که جای دیوارنگاره ریورا را گرفت) کارهای او را در اختیار دارند. در پی مشکلات متعدد، طرحی که برای تزئین مجلس اعیان انگلیس داشت در تالار گیلدهال سوانتری به اجرا درآمد. موزه‌های اکثر شهرهای انگلستان نقاشیها یا سیاه‌قلمهای بزرگ و جالب او را دارند و بسیاری دیگر در سراسر جهان پراکنده‌اند. شهرهای بروگز (زادگاهش) و اورینج در جنوب فرانسه موزه‌هایی را به آثار او تخصیص داده‌اند.

براک، جرج (۱۸۸۲ - ۱۹۶۳)، Braque, Georges,

نقاشی را هنگام شاگردی نزد یک نفر دکوراتور فراگرفت که نتیجه آن تکنیک عالی اوست. مدتی را در مدرسه هنرهای زیبای لوهاور و بعدها در پاریس گذراند اما ترجیح می‌داد به‌تنهایی کار کند. او با دوفی و فریز (هر دو اهل لوهاور) دوست بود و با فرارسیدن سال ۱۹۰۶، به محفل

فایو هم راه یافت. در سال ۱۹۰۹ او پیکاسو را به خوبی می‌شناخت و همراه او به کار بر مبنای نگرشی نوین نسبت به نقاشی پرداخت که به ظهور کویسیم منجر شد. با شروع جنگ ۱۹۱۴، این همکاری نزدیک خاتمه یافته بود. وقتی که در سال ۱۹۱۷، براك مجدداً به کار پرداخت کوشید کویسیم ترکیبی را از همانجا که آن را ترك کرده بود ادامه دهد اما با فرارسیدن سالهای ۲۱ - ۱۹۲۰ شناسایی موجودیت آن بواسطه يك تركيب فضایی نه چندان اختیاری به جای بازگشت به واقعیت به خلق ترکیبهای حجیم، نیرومند و عالی از طبیعت بیجان و پیکرها منجر شد که باروك، همراه با تکمیل توازن و هماهنگی بین رنگ و طرح، بقیه زندگی خویش را وقف تکامل آن کرد.

تعدادی مجسمه قلمکاری روی لوحهای گچی، و نقش برجسته‌های گچی نیز توسط او کار شده است. مجموعه کوچکی از کارهای گرافیکی نیز از او در دست است - شامل چهل تا پنجاه لیتوگراف، تعدادی حکاکی روی چوب برای کتابهای مصور، و چند سیاه قلم که بدو در سال ۱۹۳۱ برای تصویر کتاب خدایان هزیود تهیه شده بودند. آثاری از او در بال، بوفالو، شیکاگو، کلیولند و هاوای، کوپنهاگ، دترویت، ادینبورگ فرانکفورت (اشتادل)، گلاسگو، لی‌هاور، لندن (تیت)، نیویورک (موزه هنرهای معاصر، موزه گوگنهایم)، اوتاوا، آکسفورد، پاریس (موزه هنرهای معاصر، قصر پتی)، فیلادلفیا، پراگ، سان‌فرانسیسکو، استکهلم، تولدود و هاوای، واشنگتن (نگارخانه ملی و فیلیپس)، و جاهای دیگر از جمله چندین موزه فرانسوی وجود دارند.

بری، یان دو (حدود ۱۶۹۷ - ۱۶۴۶/۷)، Bray, Jan de,

نقاش هلندی، که پسر و شاگرد سالومون بود. در هارلم کار می‌کرد و شدیداً تحت تاثیر هلست و همینطور هالس قرار داشت. بهترین آثارش چهره‌پردازیهای انفرادی و گروهی مانند «هیئت مدیره بیمارستان کودکان» (۱۶۶۳، هارلم)، بود که تاثیرپذیری از چهره‌نگاریهای گروهی

رامبراند (مثل: استال میستر، ۱۶۶۲) و هالس را نشان می‌دهد، هر چند دستش بسیار کمتر از دستهای آنان آزادانه بکار گرفته می‌شود. او همچنین چند اثر با کیفیتی آگاهانه‌تر و شعرگونه نیز نقاشی کرد که از آن جمله می‌توان به «آنتونی و کلئوپاترا» به سال ۱۶۶۹ اشاره کرد (که نسخه‌هایی از آن در مجموعه سلطنتی و نورنبرگ موجود است). این آثار نشان می‌دهند که او نیز مانند لیوتر و مائس، به تقلید کورکورانه از نقاشی تاریخی فرانسه معاصر خود می‌پرداخته است. سایر آثار او در آمستردام (موزه ریکس)، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، لندن (نگارخانه ملی)، و ورچستر ماساچوست قرار دارند.

بری، سالومون دو (۱۶۶۴ - ۱۵۹۷)، Bray, Salomon de,

نقاش، شاعر و معمار اهل آمستردام، که حدود ۱۶۲۵ در هارلم اقامت گزید. او شاگرد گولتریوس بود و گاه از شیوه او پیروی می‌کرد، اما چهره‌نگاریهایش، چون تصویری از پسرش یان، غالباً به سبک هالس نزدیکتر هستند. آثاری از او در بریستول، درسدن، لاهه (۱۶۵۱)؛ تزئینات چوبی برای تالار (، و لندن (ویکتوریا و آلبرت) موجود هستند.

صبحانه صحنه Breakfast Piece,

شکلی از نقاشی طبیعت بیجان هلندی که عمدتاً در هارلم و در دهه ۱۶۲۰ توسعه یافت. این نوع نقاشی میزی را نشان می‌دهد که روی آن نان، پنیر، آبجو، جام شراب و دیگر غذاهای ساده چیده شده‌اند. این شیوه بوسیله کلینر و هدا رشد یافت؛ بعدها غذاهای مفصلتری با صدفهای دریایی و خرچنگهای خوراکی در ظروف نقره‌ای در تابلوها مورد استفاده قرار گرفت که به عنوان آثار هنری ضیافتی شناخته شده‌اند. سطح عالی خود-نمایی و شکوفایی این گونه نقاشی را «نقاشی طبیعت بیجان نمایشی» می‌خوانند.

برینبرگ، بارتولومئوس (۱۶۵۷ - ۱۶۰۰/۱۵۹۹)،

Breenbergh, Bartholomeus,

نقاش منظره‌پرداز هلندی که حدود سالهای ۱۶۱۹/۲۰ به ایتالیا رفت و چند سال را در رم سپری کرد و در آنجا با پل بریل آشنا شد و تحت تاثیر الزهایمر قرار گرفت. او همچنین از ویرانه‌های شهر رم نیز سیاه قلمهایی نقاشی کرد و حوالی سال ۱۶۳۳ به هلند بازگشت. آثاری از او در آمستردام، آنتورپ، لاهه، لندن (نگارخانه ملی، دولویچ)، مونیخ، پاریس و شهرهای دیگر موجود هستند.

برگنو، آندریا (۱۵۰۶ - ۱۴۲۱)،

Bregno, Andrea,

مجسمه‌ساز و پیکر تراشی از اهالی شمال ایتالیا، که نزدیک کومو به دنیا آمد. او از دهه ۱۴۶۰ به بعد محبوبترین مجسمه‌ساز رومی در دوران خود شد، گرچه کارگاه بزرگش (که مینو دافیزوله را هم در استخدام داشت) عمدتاً سنگ قبرهای دیواری تولید می‌کرد، که کیفیت اجرای آنها جبران طرحهای یکنواختشان را می‌کند. بارزترین نمونه‌ها در کلیساهای سانتاماریا در آراکوئلی، سانتاماریا سوپرا مینروا، سانتاماریا دل پوپولو و سانتاس اپوستولی، همگی در رم، یافت می‌شوند.

آنتونیو برگنو (فعال در سال ۱۴۲۵ تا بعد از ۱۴۵۷) نیز در نزدیکی کومو متولد شد و پس از انجام مجسمه‌هایی در کا «د» اورو در ونیز در خلال سالهای ۲۶ - ۱۴۲۵، ظاهراً به کارگاه بوان پیوست. اجرای طاق فوسکاری در کاخ صدارت، و نیز مقبره فوسکاری (کلیسای سانتاماریا دوفراری)، کار مشترک او و آنتونیوریزو است (حدود ۱۴۵۷).

برتون، آندره (۱۸۹۶ - ۱۹۶۶)،

Breton, André,

در رشته پزشکی تحصیل کرد و هنگام درمان بیماران روانی در طول

جنگ جهانی اول با نظریه‌های فروید درباره‌ی ضمیر ناخودآگاه آشنا شد. وی نظریه‌ای درباره‌ی هنر و ادبیات ابداع کرد که براساس روانکاوی شکل گرفته بود و با درج آن در بیانیه‌ی سوررئالیستها در سال ۱۹۲۴، ۱۹۳۰ و ۱۹۴۲ تاثیر بسزائی از خود باقی نهاد. نگاه کنید به «سوررئالیزم».

برو، یورگ (حدود ۱۵۳۷ – ۱۴۷۵)، **Breu, Jörg,**

نقاش و طراح کنده‌کاری روی چوب، که در سالهای ۱۵۰۲ – ۱۴۹۶ در اطریش فعالیت داشت، اما در سال ۱۵۰۲ در اوگربورگ اقامت گزید و تحت تاثیر هولبیان بزرگ و بورگکمایر قرار گرفت. آثار او در اوگربورگ، بال، برلین، مونیخ، هرزوگنبورگ، لندن (موسسه کورتالد)، ملک، سان‌دیاگو کالیفرنیا و وین قرار دارند.

بروگهل، **Breughel,**

نگاه کنید به «بروگل».

بریل، ماتیوس (۸۳ – ۱۵۵۰)، و **Bril (Brill), Mattheus, &**

بریل، پل (۱۶۳۶ – ۱۵۵۴)، **Bril (Brill), Paul,**

دو برادر نقاش که در آنتورپ بدنیا آمدند، اما هر دو در رم فعالیت داشتند و به نقاشی از مناظر می‌پرداختند، که حد واسط مناظر تمام‌نمای (پانورامیک) پاتنیر یا بروگل و مناظر آرمانی توسعه یافته توسط پوسین و کلود بود. ماتیوس در حوالی سال ۱۵۷۰ در رم بسر می‌برد و چند دیوارنگاره‌ی عظیم در آنجا نقاشی کرد که «فصلها» در واتیکان از آن جمله است، اما در جوانی درگذشت و اکثر کارهایش توسط برادر او، پل که

در دربار پاپ جانشین او شده بود، به اتمام رسیدند. به نظر می‌رسد که در سال ۱۵۷۴ پل بدنبال برادرش به ایتالیا آمد و مطمئناً در سال ۱۵۸۲ در رم بسر می‌برد. او نیز دیوارنگاره‌هایی نقاشی کرد، که مناظری در کازینوی روسپیگلیوسی واقع در رم، که در کنار «ارورا» اثر گیدورنی قرار دارد، نمونه‌ای از آنهاست. اما اشتهار بیشتر به خاطر تصویرهای کوچک روی مس است که بسیاری از آنها تحت تأثیر الزهایمر کار شده‌اند. احتمالاً گوستینوتاسی، که بعدها استاد کلود شد، شاگرد او بود. حکاکیها و کنده‌کاریهای او باعث گسترش نفوذ و تأثیر او شدند. از میان تابلوهای او (که برخی «برایل» امضاء شده‌اند) نمونه‌هایی در آمستردام، آنتورپ، بال، برلین، بروکسل، درسدن، دوندین‌زلاندنو، ادینبورگ، فلورانس (اوفیزی، پیتی)، گلاسگو، لیدز، لندن (نگارخانه ملی، موزه ولینگتون)، میلان، مونیخ، پاریس (لوور)، رم (نگارخانه ملی وبروگس)، استکهلم، واتیکان، و وین قرار دارند.

Broad Manner,

شیوه گسترده،

نگاه کنید به «شیوه جالب»، (Fine Manner)

برودرلم، ملشیور (فعال در ۱۳۸۱ - متوفی در ۱۴۰۹ یا بعد از آن)،

Broederlam, Melchior,

نقاشی در ایپرس (غرب فلاندرز) بود که به سال ۱۳۸۵ به سمت نقاش مخصوص فیلیپ دلیر، والی بورگاندی منصوب شد و در سال ۱۳۹۰/۳ در پاریس بسر می‌برد. در سال ۱۳۹۲ نقاشی دوبالۀ يك محراب به او محول شد که این وظیفه را در سال ۱۳۹۹ به اتمام رساند؛ احتمالاً این اثر قدیمیترین نمونه «گوتیک بین‌المللی» است.

Bronze,

مفرغ،

در یونان و روم باستان، و همچنین در افریقا و چین، به عنوان مادهٔ اولیهٔ مجسمه سازی مورد استفاده قرار می گرفت، اما بنظر می رسد که کاربرد آن در قرون وسطی، که پیکرهای برنزی بوسیلهٔ ورقه های نازک مفرغ روی قالب چوبی ساخته می شدند متوقف شد. تندیس «سن پیترو» منسوب به آرنولفودی کامبئو، یکی از نخستین قالبهای برنزی جدید در مقیاس بزرگ است، اما در اوایل قرن پانزدهم استادانی مانند گیرتی این شیوه را ماهرانه توسعه بخشیدند. برنرهای جدید یا بوسیلهٔ قالب شنی یا با روش «مومی» ساخته می شدند، که هر دو روش بسیار قدیمی هستند. برای قالب ریزی با روش شنی، یک قالب از شن مخصوص از اصل مدل گچی ساخته و مفرغ مذاب درون آن ریخته می شود. قالب ریزی مومی از نظر میزان مصرف برتر با صرفه تر است، زیرا مدل آن از تمام جهات چند میلیمتر کوچکتر از قالب داخلی ساخته و فضای میانی با موم پر می شود و منافذی هم در بالا و پایین آن تعبیه می گردند. قسمت خارجی موم کاملاً به شکل دلخواه برتر است و مفرغ ذوب شده از طریق دریچهٔ بالایی به داخل مدل ریخته شده و جای موم را می گیرد. مقدار موم به هدر رفته نشانگر مقدار مفرغ مورد نیاز است. در دوران رنسانس سوهان کاری وصیقلی کردن قالب رایج بود، اما امروزه سطح ناهموار را حفظ می کنند زیرا با خود آن می توان مدل گلی اولیه را بازسازی کرد. در حال حاضر زنگ مفرغ که رنگ سبز زیبایی دارد و نیز حالت فلز کهنه که ناشی از تاثیرات شیمیایی است که به مرور زمان روی تندیسهای برنزی یونانی پدید آمدند، را به طور مصنوعی توسط مواد شیمیایی در آزمایشگاه تولید می کنند.

Bronzino, Agnolo,

برونزینو، اگنولو (۷۲ - ۱۵۰۳)،

نقاش فلورانسی که شاگرد پوتتورمو بود و ضمناً تحت تأثیر میکلائو نیز قرار داشت. او نقاش دربار کاسیموی اول از خاندان مدیچی، اولین

دوك بزرگ توسكانی، و نیز یکی از مهمترین چهره‌پردازان شیوه‌گرای زمان خود بود که بر بیان نوعی ظرافت و متانت غیر بشری در مدلهایش تمرکز می‌کرد که با حساسیت عصبی پونتورمو کاملاً مغایرت داشت. او از میکلائژ جز ترفند «کوتاه‌نمایی اجزاء تصویر» چیز زیادی نیاموخت. محدود کارهای مذهبی او شدیداً خشک و فاقد احساسات هستند، در حالی که تابلوهای «ونوس»، «کیوپید»، «زمان» و «بلاغت» (لندن، نگارخانه ملی) نوعی وقاحت سرد را نشان می‌دهد. اکثر کارهای او در فلورانس بوده اما در نگارخانه‌های زیر هم نمونه‌هایی یافت می‌شوند: آنتورپ (مایر وان دن برگ)، برلن، بوستون (گاردنر)، بوداپست، شیکاگو، سینسیناتی، کلیولند اوهایو، دیترویت، لندن، مادرید، میلان، نیویورک (موزه متروپولیتن و مجموعه فریک)، اوتاوا، اکسفورد، پاریس، پیزا (سن استفانو)، رم (باربرینی، بورگس)، تولیدو اوهایو، وین، واشنگتن (نگارخانه ملی) و ووستر ماساچوست.

Brooking, Charles,

بروکنینگ، چارلز (۱۷۴۴؟ - ۵۹)

نخستین نقاش انگلیسی منظره‌های دریایی به شیوه هلندیها، مانند دبلیو. وان دی ولد اول و دوم، بود که بر او تأثیر نهادند. تابلوهای بزرگی که از کشتیهای نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا (۱۷۵۴) کشیده در لندن (بنیاد کورام)، و تعدادی دیگر در گلاسگو، هال و لندن (تیت، موزه ملی دریایی) قرار دارند.

Brouwer (Brauer), Adiaen,

براور، آدریان (۱۶۰۵/۶ - ۴۸)

حلقه‌رابطی بین نقاشی روستایی فلاندرزی و هلندی تلقی می‌شود. در فلاندرز زاده شد و مدتی را در هلند سپری کرد و شاید شاگرد فرانس هالس هم بوده است. تابلوهایش، مگر چند منظره، نشاندهنده صحنه‌های مبتذل میخانه‌هستند که معمولاً روستائیان در آنها به تراع مشغول‌اند. او خود

زندگی آن شیوه رامی پسندید و در تأثیر خود با ویلون مقایسه شده است. کارهای اولیه او ممکن است از صحنه‌های روستایی بروگل نشئت گرفته باشد، و چه بسا قبل از عزیمت به آمستردام در ۱۶۲۵ و سپس به هارلم و ملاقات هالس، با یکی از پسران بروگل آشنایی داشته است، در ۱۶۳۱ در اتحادیه هنری آنتورپ عضو بود و تحت تأثیر روبنس قرار گرفته که به نوبه خود او را می‌ستود. فعالیت‌های سیاسی بر او در ۱۶۳۳ به زندانی شدن وی منجر گردید، ناوای زندان یوسوان کراسبک بود که شاگرد و مقلد او شد. کارهای عالیترا او با آثار استین و دیوید تنیرز دوم (که هر دو از او تأثیر پذیرفتند) قابل مقایسه هستند و در آنها نوعی لطافت رنگ و گستردگی کاربرد آن دیده می‌شود که انتخاب موضوع را جبران می‌کنند. علاقمندان پرشورتر او در این آثار رقت احساسات رامبراندی رامی‌یابند. بهترین مجموعه آثارش در مونیخ حفظ می‌شود، سایر مجموعه‌ها در آمستردام، آنتورپ، برلین، بروکسل، درسدن، فرانکفورت (اشتادل)، هارلم، لاهه، لایپزیک، لندن (نگارخانه ملی، ویکتوریا و آلبرت، ولینگتون، مجموعه والاس، دولویچ)، مادرید (پرادو)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور، ارك پتی)، فیلادلفیا (جانسون)، روتردام، وین (فرهنگستان) و یورک در معرض نمایش قرار دارند.

براون، فورد مادوکس (۱۸۴۱ - ۹۳)، Brown, Ford Madox,

در کالی متولد شد و در بلژیک، پاریس (۴۴ - ۱۸۴۰)، ورم (۶-۱۸۴۵) تحصیل کرد و در آنجا با اوربک و سایر نقاشان نازارین آشنا شده و عمیقاً تحت تأثیر کار برد شفاف رنگ و موضوعهای قرون وسطایی آنان قرار گرفت و این به نوبه خود آنچه را که در بلژیک قرار گرفته بود تقویت کرد. در سال ۱۸۴۶ به انگلستان بازگشت و اثر او بنام «ویکلیف» (براد-فورد، همراه با پیش‌طرح‌های اولیه) متعلق به سالهای ۸-۱۸۴۷ چنان بر روستی اثر نهاد که از او خواست به شاگردی او درآید. این تحول براون را به مدار اخوت قبل از رافائلی وارد ساخت، هر چند او هرگز به عضویت

این اخوت در نیامد اما با اعضای آن وجوه مشترك بسیار داشت که از جمله بارزترین اینها می‌توان به نقاشی در فضای باز و رشد علاقه به موضوع‌های روزمره زندگی عادی معاصر خود، مثلاً در «پایان انگلستان»، ۱۸۵۲-۵ (بیرمنگهام) منجر شد. در ۶۵-۱۸۵۲ تابلوی بزرگ «کار» را برای تالار شهرداری منچستر انجام داد. آثار دیگری از او در لیورپول، لندن (تیت، ویکتوریا و آلبرت)، ملبورن، سیدنی (چوسر در حال قرائت اشعار خود برای ادوارد سوم، یکی از نسخ متعدد صحنه‌ای که از سال ۱۸۴۸ به بعد برای مجلس عوام تهیه می‌کرد) و ییل (مرکز هنرهای بریتانیایی) دیده می‌شوند.

براون، مائر (۱۸۳۱-۱۷۶۱)، **Brown, Mather,**

در بوستون متولد شد و در طول دیدار استوارت از امریکا در سال ۱۷۷۳ از او تعلیم گرفت. در ۱۷۸۱ به لندن آمد و نزد وست آموزش دید و در سال ۱۸۳۱-۱۷۸۲ در فرهنگستان سلطنتی نمایشگاهی ترتیب داد. از جرج سوم و ملکه شارلوت تابلوهایی به تصویر کشید، اما به دلیل محبوبیت وست و کویلی هرگز توفیق چشمگیر نیافت. از کارهای او نمونه‌هایی در لندن (نگارخانه ملی پرتره)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، و سایر موزه‌های ایالات متحده وجود دارند.

بروکه، دای (پل)، **Brücke, Die, (The Bridge),**

نام گروهی است که در سال ۱۹۰۵ توسط ای. ال. کیرشنر، کی. اشمیت - روتلوف، اریش هکل، واف. بلیل در درسدن پایه‌گذاری شد. این گروه برنامه خاصی را پیگیری نمی‌کرد و انتخاب این نام در واقع برای نشان دادن علاقه اعضای آن به پیوند فکری بین هنرمندان بود. روش کار این گروه شبیه به شیوه اکسپرسیونیستی و از نظر شکل به فاویسم نزدیک بود، زیرا آنان ستایشگر آثار گوگن، وان گوگ و مونک و ماتیس

بودند. گروه در سال ۱۹۱۳ از هم پاشید، اما تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر ذوق مردم باقی گذاشت؛ کار آنان بویژه به دلیل احیای چاپ چوبی و دیگر هنرهای گرافیک اهمیت بسیار دارد. همچنین نگاه کنید به «بلورایتر، در».

Bruegel, Jan I,

بروگل، یان اول (۱۶۲۵ - ۱۵۶۸)،

موسوم به «بروگل مخملی» پسر کوچکتر پیتر اول و برادر پیتر دوم بود. در تصویر طبیعت بیجان و منظره‌پردازی به شیوه‌ای بسیار دقیق توفیق یافت و مورد تحسین معاصران قرار گرفت. بهترین عامل شهرت او این واقعیت است که روبنس با او همکاری داشت و تابلویی از او و خانواده‌اش کشید (لندن، موسسه کورتالد). تابلوهایی از او در لندن (نگارخانه ملی)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، آکسفورد و بسیاری از موزه‌های دیگر وجود دارند. پسرش یان دوم (۱۶۰۱ - ۷۸) نیز نقاش بود.

بروگل (بروگهل)، پیتر اول (حدود ۶۹ - ۱۵۴۵/۳۰)،

(Brueghel, Breughel) Pieter I,

گاه او را «بروگل روستایی» نیز می‌نامیدند، بعد از بوش مهمترین طنزپرداز هلند و یکی از بزرگترین نقاشان منظره‌پرداز بشمار می‌رفت. تاریخ تولد او معلوم نیست، اما با توجه به این واقعیت که در سال ۱۵۵۱ استاد نقاشی انجمن آنتورپ بود می‌توان تاریخ تولد او را بگونه‌ای تقریبی حدس زد؛ درست بعد از این مسئولیت او رهسپار فرانسه و ایتالیا شد (حدود ۱۵۵۲)، و به سمت جنوب تا سیسیل پیش رفت. در سال ۱۵۵۳ در رم بسر می‌برد، و هنگام مراجعت احتمالاً از سلسله جبال آلپ عبور کرد. سلسله جبال آلپ، و تا حدودی کمتر، مناظر ایتالیا، اثر شگرفی بر او باقی نهادند و نتیجه این تاثیر را می‌توان در نقاشیهایی که در حین سفر کشیده و همچنین از پیشرفت کلی سبک او در نقاشی مناظر حس کرد. به نظر می‌رسد که هنر ایتالیایی تقریباً هیچ اثری بر او نگذاشت. پس از بازگشت

از سفر ترسیم طرحهایی برای حکاکان را آغاز کرد که از نظر سبك و موضوع به کارهای بوش شباهت داشتند. اولین کار او به سال ۱۵۵۳ پدید آمده و در ده یا دوازده سال آخر زندگیش، تابلوهایی از صحنه‌های روزمره زندگی و موضوعات مذهبی آفرید که در مناظر وسیعی ترسیم شده‌اند که از جمله بهترین آثار این هنرمند بشمار می‌روند. لقب قدیمی او «بروگل روستایی»، اگر به معنی خلق و خوی و منش روستایی او تلقی شود گمراه کننده است. بر عکس او مردی بسیار با فرهنگ و برخوردار از کمکهای بشر دوستانه و حمایت نماینده امپراطور، کاردینال گرانول بود. بعداً بسیاری از تابلوهای او به رودلف دوم تعلق یافتند. رویکرد هنری بروگل و حامیانش را مشکل می‌توان بیان کرد، زیرا صرفاً حاوی تصویری از زندگی طبقه دهقان نیست، بلکه نشانگر علاقه واقعی به رسوم روستایی و آمیخته با بازگویی طنزآمیز میخوارگی، پرخوری و دیگر معاصی جسمانی است. بعضی آثار او - مانند تابلوی «کشتار بی گناهان»، اشاره‌ای کنایی به خشونت اسپانیا و استعمار هلند به طور کلی است. همچنین، اعتقاد بر اینست که خروج او از آنتورپ به مقصد بروکسل در سال ۱۵۶۳ به دلیل عضویتش در يك فرقه غیر سنتی و ترس از آزار و شکنجه بوده است؛ با اینهمه، او از حمایت کاردینال گرانول برخوردار می‌شد در حالیکه بروکسل مرکز ارتدکسی و حکومت محسوب می‌شد. مجموعه آثار با ارزش «ماهها» (یا فصلها) که شامل پنج تابلوست اکنون در وین، پراگ و نیویورک نگهداری می‌شود و جز یکی از آنها، بقیه تاریخ ۱۵۶۵ را بر خود دارند. در مقایسه با کارهای اولیه او مانند «سقوط فرشته‌های سرکش» یا داله کریت، این آثار هیچ نوع پیام اخلاقی در بر ندارند، اما در میان برجسته‌ترین نقاشیهای مناظر این عصر جای داشته و تاثیر پاتیر و تیتیان را آشکار می‌سازند هر چند از نظر احساس طبیعت دوستی و یگانگی انسان با محیط از هر دونفر پیشی گرفته‌اند. بهترین مجموعه آثار او در وین قرار دارد و آثار دیگرش در مجموعه سلطنتی، و در آنتورپ (موزه مایرون دن برگ)، بانبری (آپتون هاوس)، برلین، بوستون (موزه)، بروکسل، بوداپست، دارمشتادت،

دیترویت، لندن (نگارخانه ملی، موسسه کورتالد)، مادرید (پرادو)، مونیخ، ناپل، نیویورک (مجموعه فریک)، پاریس (لوور)، فیلادلفیا، رم (دوریا)، رتردام، و واشنگتن (نگارخانه ملی) موجود هستند.

بروگل، پیتر دوم (حدود ۱۶۳۸ – ۱۵۶۴)، **Bruegel, Pieter II,**

ملقب به «بروگل جهنمی»، پسر پیتر اول بود، و از آثار پدرش نسخه‌های متعددی کشید. او استاد فرانس اسنیدرز و احتمالاً پسر خودش، پیتر سوم، بود.

برونلسکی، فیلیپو (۱۴۴۶ – ۱۴۷۷)، **Brunelleschi, Filippo,**

به عنوان زرگر و پیکر تراش در فلورانس آموزش دید، و پیکرها و نقش برجسته‌های متعددی ساخت («محراب نقره‌ای»، حدود ۱۳۹۹، کلیسای جامع پیستوئیا، به او نسبت داده می‌شود). او به ژرفانمایی و منظره‌پردازی (پرسپکتیو) علاقه بسیار داشت و ابداع شیوه اولیه این نوع هنر (موسوم به «کوستروزیون لگیتیم») نیز منسوب به اوست. در سال ۱۴۰۱ او در رقابت برای ساختن دومین در تعمیدگاه فلورانس شرکت جست، اما انجام این کار به گیبرتی محول شد. اثری که او در این رقابت ارائه داد لوح تزئینی «قربانی اسحاق» بود و اعتقاد براینست که این همان لوحی است که در بارگلو (فلورانس) قرار دارد. بعد از این ماجرا او از رم دیدن کرد (احتمالاً با دوناتلوی جوان)، و تصمیم گرفت به معماری روی آورد، که بعداً به برجسته‌ترین معمار اوایل رنسانس در فلورانس تبدیل شد.

Brushwork.

کار قلم‌مو،

با گسترش فن رنگ و روغن در نقاشی به زودی آشکار شد که کار-

برد قلم با موی زبر و خشن که به رنگ روغنی آغشته و بر سطحی ناهموار مانند بوم کشیده می‌شود بافت و طرز کاری پدید می‌آورد که، مستقل از عملکردی که نماینده آن است، خود واجد کیفیتی زیباشناسانه است. کار قلم يك نقاش مانند دستخط خود يك ویژگی شخصی (و گاه به عنوان دستخط از آن یاد می‌شود) و تقلید از آن حتی دشوارتر است. نحوه رنگ گذاری رامبراند، ماجرای آشفته ضربه‌های قلم موی وان گوگ، لایه باریك رنگ در آثار گیتزبورو، درخشندگی جواهر گونه لکه‌های رنگ ورمیر: تمام اینها در چارچوب يك واسطه واحد امکانپذیر می‌گردد و بدینگونه کار قلم مو و یکی از نیرومندترین ابزار هنرمند در آفرینش جهان اوست. در بعضی موارد کار قلم مو به جای وسیله خود به يك هدف تبدیل می‌شود، از جمله در برخی اشکال اکسپرسیونیسم که این واژه را بهتر است به عنوان چکاندن رنگ بر بوم تلقی کرد تا استفاده از قلم مو برای پخش کردن رنگ.

بروستولون، آندریا (۱۷۳۲ - ۱۶۶۲)، **Brustolon, Andrea,**

یکی از پیشگامان ونیزی کنده کاری چوب در قرن هجدهم بود. اکثر لوحهای تزئینی محراب ساخته اودر کلیسای زادگاهش، بلونو، و کلیساهای اطراف آن قرار دارند، اما يك محجر محراب کامل با پیش طرح سفالی ابتدایی آن در لندن (ویکتوریا و آلبرت) موجود است.

بروین، بارتل (۱۵۰۰ - ۱۴۹۴/۳)، **Bruyn, Barthel,**

نقاش اهل کلن که عمدتاً در زمینه چهره نگاری فعالیت داشت. کارهای مذهبی او تحت تاثیر نقاشان هلندی اواخر سده پانزدهم، و چهره نگاری هایش، که تصاویری واقعگرایانه و دلمرده از مدلهای غیر اشرافی را نمایش می‌دهند، به کارهای یوس وان کلو در این زمینه شباهت بسیار دارند. اسناد باقیمانده از سال ۱۶ - ۱۵۱۵ از او به عنوان نقاش تزئینات محراب یاد

می‌کند، و محراب گزانتن در ۱۵۲۹ به او سفارش داده شد. دورهٔ فعالیت او بین ۵۵ - ۱۵۱۵ باعث مقایسه او با هولباین ولوکاس وان‌لیدن شده، هر چند يك تابلوی زیبا به نام «ولادت» که به سال ۱۵۱۶ ترسیم کرده (فرانکفورت) به آثار گزانتن نزدیکتر است. نمونهٔ کارهایش در کلن (موزه و کلیساها)، کلیساهای اسن و گزانتن، و نیز در آنتورپ، بال، برلین، بروکسل، کمبریج ماساچوست (بوش - رایزینگر)، کپنهاک، درسدن، لندن (نگارخانه ملی و موسسهٔ کورتالد)، گوتا، لاهه، هانوور، لایپزیک، مونیخ، نیویورک (موزهٔ متروپولیتن)، اوبرلین اوهایو، اوتاوا، پاریس (لوور)، پراگ، سینا، تورنتو، وین، یورک و چندین موزهٔ دیگر آلمان وجود دارند.

Brzeska,

برزسکا

مراجعه شود، به «گودیر» (Gaudier)

بوکلیر، یواخیم (حدود ۱۵۷۳/۴ - ۱۵۳۰/۳۵)،

Bueckelaer (Beuckelaer), Joachim,

نقاش هلندی و برادرزادهٔ همسر و شاگرد ارتسن بود و از طبیعت بیجان با موضوعهایی صریحاً مذهبی شبیه به استاد نقاشی می‌کرد. اغلب به عنوان دستیار برای دیگر هنرمندان کار می‌کرد، اما در سال ۱۵۶۰ به مقام استادی انجمن هنرمندان آنتورپ نایل آمد. آثاری از او در آمستردام، آنتورپ (موزهٔ آنتورپ و مایرون‌دن برگ)، بروکسل، فلورانس (اوفیزی)، جنوا، هال، پاریس (لوور)، استکهلم، وین و یورک (خزانۀ داری) وجود دارند.

Buffet, Bernard,

بوفه، برنارد (متولد، ۱۹۲۸)،

نقاش فرانسوی و هنرمندی شدیداً پیش‌رس، که به سرعت، حتی در

سال ۱۹۴۸، به خوبی مشهور شده بود. در دهه ۱۹۵۰ به عنوان نقاش تمثیلی در پاریس شناخته شده و در دهه ۱۹۴۰ تحت تاثیر نهضت موسوم به «فلاکت گرایی» قرار داشت، نهضتی که گروبر نیز از مروجین آن بود. رنگهای خاکستری محزون، شکلهای باریک و تیغه‌ای، وامضایی با زاویه بسته و برجسته سبک او را تشکیل می‌دهند. در سالیان بعد مناظری از لندن، پاریس و نیویورک و همچنین مجموعه‌ای از توریدورز و ژاندارک ترسیم کرد. کارهایی از او در سینسیناتی، نیویورک (بروکلین)، و تورتو و همچنین لندن (تیت) و پاریس (موزه هنرهای معاصر) به نمایش گذاشته شده‌اند.

بون، بارتولومئو (حدود ۱۴۶۴/۷ - ۱۴۷۴)، Buon, Bartolomeo,

پسر پیکر سازی به نام جیوانی (متوفی ۱۴۴۳) بود. با مشارکت یکدیگر برجسته‌ترین کارگاه مجسمه‌سازی ونیز را در نیمه اول قرن پانزدهم اداره می‌کردند. او در کاداورو به سال ۱۴۲۲/۳۴ کار می‌کرد و «سینه سنتوری» کلیسای اسکولادی سن مارکو را به سال ۱۴۳۷ انجام داد. کارهای او شدیداً تحت تأثیر مجسمه‌سازی جنوب آلمان قرار داشته و اکثر آنها در ونیز حفظ می‌شود (مانند پورتا دلا کارتا، ارگ صدر اعظم) اما مجسمه مادونا دلا میسری کوردیا (۵ - ۱۴۴۱) از آثار او در لندن (ویکتوریا و آلبرت) در معرض نمایش است.

بورکمایر، هانس (۱۵۳۱ - ۱۴۷۳)، Burgkmaier, Hans,

نقاش آلمانی اهل اوگربورگ، که گرچه تحت تاثیر دورر قرار نگرفت، اما مانند او شیوه کار خود را در پیوند با هنر ونیزی جان بخشید. بزودی از هولباین بزرگ پیشی گرفت؛ در زمینه طراحی چاپ چوبی (نگاه کنید به: «کلاینماستر») نیز با ناشران رابطه خوبی داشت. او مورد حمایت امپراتور ماکسیمیلیان قرار گرفت. از او آثاری در اوگربورگ،

کلن، مونیخ، نورنبرگ، وین و جاهای دیگر موجود است.

Burin or Graver,

قلم حکاکی، یا مغار،

ابزار اصلی که در کنده کاری روی چوب یا فلز به کار می‌رود تا خطوط را از سطح صفحه یا قالب بیرون بکشند.

Burne - Jones, Sir Edward, برن - جونز، سر ادوارد (۱۸۳۳ - ۹۸)،

یکی از نقاشان انجمن ویلیام موریس و روستی بود، و عمیقاً تحت تاثیر آن قرار گرفت. در سال ۱۸۵۹ به ایتالیا سفر کرد و در سال ۱۸۶۲ همراه با راسکین در میلان و ونیز بسر می‌برد و چند نمونه از آثار تینتورتو را برای او کپی کرد. برن - جونز چندین پرده سوزن‌دوزی و وبترای برای شرکت ویلیام موریس طراحی کرد. این آثار و تابلوهای او جهان رویایی، عاشقانه و نامحتمل ادبی بوتیچلی و منتگنا را به یاد می‌آورند که به روشی مسطح و بارنگهایی ترسیم شده که عبارت «سبز - ناملموس، نگارخانه گروسونور» به خوبی توصیف کننده آن است. در سال ۱۸۹۴ به دریافت لقب بارونت مفتخر شد. بزرگترین مجموعه آثارش در نگارخانه هنری شهر بیرمنگهام (زادگاه او) به نمایش گذاشته شده، و نمونه‌هایی در تیت لندن، کاردیف و موزه‌های محلی انگلستان، و همچنین اشتوتگارت و ویل (مرکز هنرهای بریتانیایی) دیده می‌شوند.

Burr,

حکاکی

نگاه کنید به «کنده کاری» (Engraving)

Burri, Alberto,

بوری، آلبرتو (متولد ۱۹۱۵)،

نقاش آستره ایتالیایی که ابتدا به طب پرداخت و نقاشی را در

بازداشتگاه اسرای جنگی در تگزاس به سال ۱۹۴۴ آغاز کرد. در سال ۱۹۴۵ در رم اقامت گزید و در سال ۱۹۵۴ در نمایشگاهی در نیویورک شرکت جست. بوری جایزه بینال سال ۱۹۶۰ را کسب کرد. آثار او کمتر جنبه نقاشی داشته و بیشتر ترکیبی از تکه کاری رنگی روی گونی و افزودن اتفاقی چند لکه رنگ بود. نمونه‌هایی از این آثار در لندن (تیت) و نیویورک (موزه کوگنهایم) وجود دارند.

Bushnell, John,

بوشنل، جان (متوفی ۱۷۰۱)،

هنرمند انگلیسی که به دلیل مشکلات زناشویی از انگلستان به رم گریخت. پیش از آنکه در ونیز اقامت گیرند، در فرانسه، فلاندرز و دیگر شهرهای ایتالیا به کار پرداخت. در ونیز بنای یادبود عظیمی در کلیسای سن لازارو دی مندیچنتی ساخت. پس از بیست و دو سال به انگلستان بازگشت، اما خودبینی و غرور بسیارش باعث شد که او را از نظر فکری نامتعادل تلقی کنند. بوشنل آرامگاههای بسیاری ساخت، که دو مقبره در صومعه وست مینستر و یکی هم در کلیسای میدلوات، ساسکس نمونه‌هایی از آنها هستند، همچنین تندیس نیم تنه‌ای هم از خانم پیپس (سنت الیو در شهر لندن) درست کرد، اما کارهای او از نظر کیفی با یکدیگر تفاوت بسیار دارند. يك مجسمه نیم تنه گلی از چارلز دوم در کمبریج (فیتز-ویلیام) به او نسبت داده شده است.

Butler, Reg,

باتلر، رگ (۸۱ - ۱۹۱۳)،

یکی از پیکرترانشان برجسته انگلیسی در قرن بیستم بشمار می‌رود، که در ابتدا معمار بود و زمانی هم به آهنگری اشتغال داشت. اکثر کارهای او چه بصورت ریخته گری و چه با قالب از فلز ساخته شده‌اند. در سال ۱۹۵۳ در رقابت برای ساختن مجسمه یادبود «زندانی سیاسی گمنام» برنده شد و در ۱۹۵۷ نیز نمونه دیگری از روی آن ساخت. اولین نمایشگاه انفرادی

او در سال ۱۹۴۹ بر گزار شد، گرچه کارهای این دوره عموماً ماهیتی ساختارگرایانه دارند اما در اواخر دهه ۱۹۵۰، باتلر به کارهای تجسمی بازگشت و تندیسهایی با کیفیت لطیف و عالی از دختران ساخت. کتابی نیز درباره فرآیندهای خلاقیت هنری نوشت. از آثار او نمونه‌هایی در ابردین، کلن، لندن (تیت)، نیویورک (موزه هنرهای معاصر)، و اوتاوا یافت می‌شوند.

بایلرت (بیلرت)، یان وان (۱۶۷۱ - ۱۵۹۷/۸؟)،

Bylert (Bijlert), Jan van,

نقاش هلندی اهل اوترخت که شاگرد بلومارت بود و بعداً به فرانسه و ایتالیا عزیمت کرد (در سال ۱۶۲۱ او در رم بسر می‌برد)، و در حدود ۱۶۲۵ به اوترخت مراجعت کرد. آثارش در فاصله سالهای ۱۶۲۰ و ۱۶۳۰ براساس شیوه کارواجیو با تقلید از موضوع و شیوه کار او شکل گرفت؛ پس از سال ۱۶۳۰ از رنگهای روشنتر و درخشانتر استفاده کرد و موضوع‌هایش نوعی زیبایی خاص روستایی به خود گرفتند. بایلرت به چهره‌پردازی هم می‌پرداخت. از این هنرمند آثاری در آمستردام (ریکسموس)، بلفاست، برلین، بروترویک، بوداپست، کاردیف، کاسل، گرینویل کارولینای جنوبی، لندن (نگارخانه ملی)، لیونز، اسلو، رتردام، سیدنی، اوترخت (موزه اوترخت و سایر موزه‌ها) وجود دارند.



Cabinet Picture,

تابلوی گنجهای،

نقاشی بر بوم کوچک که عرض آنها از سه یا چهار فوت تجاوز نمی‌کند و اغلب بسیار کمتر از این اندازه است. استادان گمنام هلندی خالقان اصلی این نوع تابلوهای اثاثیه‌ای به بهترین شکل آن محسوب می‌گردند.

Caffa, Melchiorre,

کافا، ملچیر (۶۷ - ۱۶۳۵)،

درمالتا بدنیا آمد (که در آنجا با نام‌های مختلف «کافا» یا «گافا» شناخته می‌شود). قبل از عزیمت به رم او شاگرد و دستیار ارکول فراتا، پیکر تراش سبک باروک بود که در ناپل و اکیلا کار می‌کرد. احتمالاً کافا به هنگامی که بسیار جوان بود با این پیکر تراش همراهی می‌کرد. او هیچگاه شاگرد یا همکار برنینی نبود اما روش کار وی به سبک برنینی

بسیار شباهت دارد و حاوی ابتکاری حیرت‌آور در بیان حالات وجد است. نقوش برجسته کافا بر روی مرمر و پیکرهای گروهی‌اش بیانگر حساسیت و درك رفیعی است که حتی بیش از بیان برنینی حساس می‌باشد. شاهکار او موسوم به «وجد سنت کاترین سینایی» (رم، سانتا کاترینا آمونته ماگناناپولی) به وضوح با محراب سن‌ترازای برنینی مطابقت می‌کند. عمر بسیار کوتاه او - فقط با ده سال فعالیت - به این معناست که بسیاری از کارهای او بوسیله هنرمندان دیگر تکمیل شد. دیگر آثار او در کلیساهای رمی (سن‌اگوستینو، سن‌اگنس در پیترا ناوونا)، در لیمای پرو، و در مالتا دیده می‌شوند، و يك تندیس برتری از الکساندر هفتم نیز در نیویورک (موزه متروپولیتن) موجود است.

Caillebotte, Gustave,

کالبوته، گوستاو (۹۴ - ۱۸۴۸)،

مهندس و نقاش آماتوری که به سال ۱۸۷۴ در آرژنتوی با مونه و رنوار آشنا شد. او در کارهایش از ایده‌های امپرسیونیستی استفاده می‌برد، و با خریدن تابلوها، از نظر مادی به آنان کمک می‌کرد و به هنگام مرگ، مجموعه خود متشکل از شصت و پنج اثر را به دولت واگذار کرد. رنوار مجری این وصیتنامه بود و با وجود آنکه گوستاو در وصیتنامه‌اش قید کرده بود که دولت باید تمام آثار را بپذیرد، اما برای پرهیز از رد کلی آثار، رنوار مجبور شد به پذیرش بخشی از آنها رضایت دهد. هشت اثر از شازده اثر مونه، هفت اثر از هجده اثر پیسارو، شش اثر از هشت اثر رنوار، شش اثر از نه اثر سیسلی، دو اثر از سه اثر مانه و دو اثر از چهار اثر سزان، و تمام هفت اثر دگاس را انجام مورد قبول قرار گرفتند. این اولین باری بود که آثار امپرسیونیستها وارد موزه دولتی می‌شد، آن هم زمانی که نقاشیهای امپرسیونیستی هنوز مورد پذیرش عام نبودند و حتی در این زمان يك نقاش فرهنگستانی هنوز تابلوهای امپرسیونیستی را کثافت می‌خواند. اکنون چهار اثر از نقاشیهای گوستاو در موزه لوور قرار دارند.

Calder, Alexander,

کالدر، الکساندر (۱۹۲۶ - ۱۸۹۸)،

مجسمه ساز امریکایی که به نقاشی آبستره و تصویرگری کتاب کودکان نیز می پرداخت. در ابتدا به کار مهندسی اشتغال داشت و اختراعات اصلی او - «ساکنها» (نامی که آرپ به آن داد) و «متحرکها» (نامی که دو چامپ بر آن نهاد) هر دو به تاریخ ۱۹۳۲، - را می توان به عنوان واسطه های بین مهندسی و پیکر تراشی تلقی کرد. نقاشی او تحت تاثیر میرو قرار داشت. او می گفت دوست دارد «موندریانهای متحرک» بسازد. اکثر کارهایش در امریکا حفظ می شوند، اما يك نمونه بزرگ در عمارت یونسکوی پاریس (۱۹۴۵) و نمونه ای از «ساکنها» نیز که در سال ۱۹۶۷ برای نمایشگاه مونتreal ساخته شده بود در کانادا قرار دارند. دو اثر بزرگ نیز در ایالات متحده در فرودگاه کندی و موزه ملی واشنگتن دیده می شوند. يك نمونه از «متحرکها» در لیدز (۱۹۵۹)، و نمونه هایی دیگر در لندن (تیت) و ادینبورگ (نگارخانه ملی هنرهای معاصر) قرار دارند.

کالكوت، سراگستوس وال (۱۸۴۴ - ۱۷۷۹)،

Calcott, Sir Augustus Wall,

درست چهار سال بعد از ترنر متولد شد و خصوصاً در منظره پردازی و مناظر دریایی منبعث از هلندیان، پیرو و مقلد اصلی ترنر بود (همچنین مراجعه شود به «استانفیلد»). در سال ۱۷۹۷ دانشجوی فرهنگستان سلطنتی، در سال ۱۸۰۶ عضو آن فرهنگستان و در سال ۱۸۱۰ استاد آن شد. در ۱۸۱۵ در پاریس به سر می برد، در سالهای ۱۸۱۸ و ۱۸۲۴ از کشورهای اروپایی دیدن کرد و سالهای ۸ - ۱۸۲۷ را همراه همسرش، ماریا گراهام، مولف اولین كتاب نگاری انگلیسی درباره پوسن (۱۸۲۰)، در آلمان و ایتالیا گذراند. این زن و شوهر اوقات خود را به مطالعه آثار هنری و ملاقات با هنرمندانی که در قید حیات بودند اختصاص می دادند، که از آن میان می توان به کرنلیوس فردریخ و اوربك اشاره کرد. او از دوستان دایس

و عضو هیئت مدیره مدارس طراحی بود، اما لقب سر دریافت کرد و در سال ۱۸۴۳ به مقام مهندس طراح کالج سلطنتی منصوب شد. در اواخر زندگی به نقاشی موضوعهای تاریخی و زندگی روزمره روی آورد، اما بهترین کارهایش همان مناظر سبك ترنر است. نمونه‌هایی از آثار او در کاوتتری، هامبورگ، لیدز، لندن (تیت، ویکتوریا و آلبرت، موزه سوان)، منچستر، ناتینگهام، ییل (مرکز هنرهای بریتانیایی) و یورک وجود دارند.

خوشنویسی، خوشنگاری، Calligraphic,

صنعتی است که برای نحوه استفاده نقاش از قلم به کار می‌رود. در طراحی به معنی «حرکت آزاد و موزون قلم، مانند دستنویس» و در نقاشی به معنی «روانی و آزادی کار قلم‌مو» است.

کالو، زاک (۱۶۳۵ - ۱۵۹۲/۳)، Callot, Jacques,

یکی از بزرگترین هنرمندان سیاه قلم کار بود و در حدود هزار و پانصد لوح فلزی حک شده ساخت. در لورن ناسی به دنیا آمد و در زمانی بین سالهای ۱۶۰۸ و ۱۶۱۱ به رم و سپس به فلورانس رفت و در آنجا آثار سیاه قلم بسیاری از بازار مکاره و جشنواره‌ها و همچنین از وابستگان دربار، گدایان و گوژپشته‌ها کشید، که اکثر آنها مبتنی بر انواع شیوه‌های هنر طنزآمیز هستند. در سال ۱۶۲۱ به ناسی بازگشت و کارش جنبه‌ای جدیتر به خود گرفته و به خلق شاهکارش «بدبختیهای بزرگ جنگ» (۱۶۶۳) منجر شد که حداقل بخشی از آن از تهاجم ریشیلو به لورن الهام گرفته است. این اثر سندی هولناک از وحشیگری جنگهای سی ساله و قابل مقایسه با مجموعه آثار بعدی گویا موسوم به «فجایع» است.

کالراثت، ابراهام ون (۱۷۲۴ - ۱۶۴۲)، Calraet, Abraham Van,

نقاش هلندی اهل دورددرخت، که احتمالاً شاگرد کوپ بود. شباهت

تابلوهای كوچك كالرائت با آثار كوپ باعث شده كه نقاشیهایش را گاه به عمد به او نسبت دهند. هر دو هنرمند کارهای خود را با حروف «ای. سی» امضا می کردند، اما نقاشیهای طبیعت بیجان یا این امضاء قطعاً به او تعلق دارند و ممکن است تعدادی از صحنه‌های اسطبل نیز کار او باشند. نقاشیهایی با امضای «ای. سی.» در نگارخانه ملی لندن موجود است که همگی به کویپ نسبت داده شده‌اند.

کالوارت، دیونیزیو (دنیس)، (حدود ۱۶۱۹ – ۱۵۴۵)،

Calvaert, Dionisio (Denis),

نقاشی از اهالی آنتورپ که حوالی سال ۱۵۶۲ به ایتالیا رفت. سرانجام در بولونا فرهنگستانی تاسیس نمود و به نخستین استاد رنه، آلبانی و دومینکینو مبدل شد؛ به نظر می‌رسد فرهنگستان او بر فرهنگستان کراچی تاثیر داشته است. از او آثاری در بولونا، و سایر موزه‌های ایتالیا و درهال، وین، و ورچستر ماساچوست وجود دارند.

Calvert, Edward,

کالورت، ادوارد (۱۸۸۳ – ۱۷۹۹)

نقاش انگلیسی که در جوانی به نیروی دریایی پیوست و در سال ۱۸۲۵ اولین نمایشگاه خود را در فرهنگستان سلطنتی بر پا کرد. در ۱۸۲۶ در فرهنگستان با پالمر ملاقات کرد و پالمر در توصیف او گفت «یک مالک نجیبزاده موفق و با جرأت... با رایحه‌ای از دریا و شلواری سفید»؛ بین سالهای ۱۸۲۷، و ۱۸۳۱ عمیقاً تحت تاثیر بلیک و پالمر قرار گرفته بود، اما بعداً بینش بی‌پیرایه خود را از دست داد و جذب تفکر اساطیری ضد مسیحی شد و بقیه عمر طولانی خود را در این راه سپری کرد. آثاری از او در نگارخانه تیت، لندن و ییل (مرکز هنرهای بریتانیایی) قرار دارند.

Camaïeu,

کامائیو (فرانسوی)،

برای نقاشیهای «کامائیو» به گریسیل (Grisaille)، و برای کنده-کاریهای آن به چیاروسکورو (Chiaroscuro) مراجعه شود.

Cambio, Arnolfo di,

کامبیو، آرنولفو دی،

نگاه کنید به «آرنولفو».

Camden Town Group,

گروه شهر کامدن،

انشعاب کوچکی از «باشگاه هنر نوین انگلیسی» که بعداً به گروه لندن توسعه یافت. گیلمن و گور از اعضای برجسته این گروه محسوب می شدند و سیکرت الهامبخش اصلی آن به شمار می رفت. اغلب گفته می شود، که این گروه امپرسیونیسم پسین را وارد هنر انگلستان کرده است.

Camera Obscura, Lucida

دوربین مات، روشن،

ابزاری مکانیکی برای تامین دقت در طراحی، به ویژه در ثبت جزئیات نقشه برداری. دوربین مات در قرن شانزدهم اختراع شد و عبارت بود از قرار گذاشتن عدسی و آئینه هایی در يك جعبه یا چادر تاریک؛ منظره ای که از طریق لنزها دیده می شد از طریق آئینه ها روی يك ورقه کاغذ منعکس می شد، لذا تنها کاری که نقشه کش می بایست انجام دهد ترسیم لبه های آن بود. مشهور است که کانالتو برای مطالعه بر روی منظره شهر از این دستگاه استفاده می کرد و بدون شك استفاده از آن کاملاً رواج داشت. کارلواریس نیز آن را به کار می برد. بعضی اوقات طراحی هایی که به این وسیله انجام گرفته اند قابل شناسایی می باشند زیرا به دلیل استفاده از عدسیهای ابتدایی، خطوط اطراف تصویر کج و معوج هستند. دوربین

روشن دستگاهی پیشرفته‌تر و مجهز به يك منشور است.

کامپندونک، هنریخ (۱۸۸۹ - ۱۹۵۷)، Campendonk, Heinrich,

نقاش آلمانی و جوانترین عضو گروه «سوارکار آبی» به‌شمار می‌رفت، که به دعوت مارك و کاندینسکی در سال ۱۹۱۱ به عضویت آن درآمد. در سال ۱۹۳۳ به هلند مهاجرت کرد و در آمستردام به تدریس پرداخت اکثر کارهای او شامل کنده کاری روی چوب است، اما نقاشیهای او از رنگهای غنی مایه گرفته و همراه با پیکره‌های کوچکی همچون عروسک خیمه شب‌بازی شاگال و روسها را به خاطر می‌آورند.

کامپیگلی، ماسیمو (۱۸۹۵ - ۱۹۷۱)، Campigli, Massimo,

نقاش اهل فلورانس که در پاریس تحصیل کرد (۲۳ - ۱۹۱۹) و در آنجا تحت تاثیر نقاشیهای سورا، پیکاسو و لژه قرار گرفت. نقاشیهای باستانی - کرتی، اتروسی و یمپئی - و هنر نقاشی یونانی - رومی و نقاشی رنسانس ابتدایی نیز بر او تاثیر نهادند. نفوذ نقاشی اتروسی سبك او را متحول ساخته و باعث شد هنر پرسپکتیو و نمایش حجم را رها کند و پیکره‌های سایه‌نما را در ردیفهای کنار و روی هم قرار دهد بی‌آنکه از نور و سایه بهره گیرد. چهره‌پردازی و تصاویر صحنه‌های روزمره زندگی با رنگهایی پریده و بافت سطحی و خشك مانند دیوارنگاه ترئین یافته‌اند. در میلان (۴۹ - ۱۹۳۹) در زمینه معرق کاری، دیوارنگاری و چاپ سنگی کار کرد. آثار او در رم (نگارستان هنرهای معاصر) و سایر موزه‌های ایتالیا وجود دارند.

کامپین، رابرت (حدود ۱۴۴۴ - ۱۳۷۵)، Campin, Robert,

نقاش فلاندرزی که گفته می‌شود در سال ۱۴۰۶ در تورنایی فعالیت

داشت. هیچ تابلویی مشخص وجود ندارد که بتوان با اطمینان به او نسبت داد اما ژاک دارت و (احتمالاً) راجرون در دیدن دو تن از شاگردان او بودند؛ بنابراین ممکن است کامپین همان استاد فلمال باشد.

Campionesi, Maestri,

کامپیونری، ماستری،

هنرمندانی که تحت این عنوان دسته‌بندی می‌شوند عبارتند از پیکر تراشان، بناها و سنگتراشان لمباردی قرن دوازدهم تا اواخر قرن چهاردهم. این گروه اساتیدی از خانواده‌های مختلف را در برمی‌گرفت که ظاهراً ابتدا در کارگاههای آرس (سن تروفایم) و سن گیلز دوگارد تعلیم گرفته و سپس در شمال ایتالیا، و حتی سوئیس و اطریش پراکنده شدند و در جنوب نیز تا توسکانی پیش رفتند. سبک آنان شدیداً واقعگرایانه و منسجم، با نشانه‌هایی از هنر متاخر رومی و اوایل عصر مسیحیت که عمدتاً از تابوت تراشی نشئت می‌گرفت. گرچه بعضی از اعضا در فیدنزا کار می‌کردند، اما از آنتلامی مستقل بودند. سایرین در توسکانی فعالیت داشته و شکلهایی را به طور ناقص از آرنولفو تقلید می‌کردند. در اواخر قرن چهاردهم، مهمترین هنرمند این گروه بونینودا کامپیونه بود که حدود ۱۳۷۶ مقبره کانگراند دلا اسکالا در ورونا را ساخت.

کانالتو، (جیوانی) آنتونیو (۱۷۶۸ - ۱۶۹۷)،

Canaletto, (Giovanni) Antonio,

نقاش ونیزی و متخصص به تصویر کشیدن مناظر شهری بود. حدود سال ۱۷۱۹ به رم رفت (و احتمالاً مجدداً در حدود سال ۱۷۴۰) و به گونه‌ای نه چندان روشن تحت تاثیر پائینی قرار گرفت. پیش از این او به عنوان نقاش صحنه با پدرش کار کرده بود و در سال ۱۷۲۰ به ونیز بازگشت؛ در اسناد اتحادیه صنفی ونیز از فعالیت او بین سالهای ۶۷ - ۱۷۲۰ نام برده شده است. از جمله کارهای اولیه او با تاریخ مشخص چهار منظره از ونیز

است که در سالهای ۶ - ۱۷۲۵ برای استفانو کوتتی حاکم لوکا کشیده بود. (این آثار در حال حاضر در يك مجموعه خصوصی در مونتريال قرار دارند)؛ این نمونه‌ها نشان دهنده تضاد قوی نور و سایه است که به ضرر کارلواریس (که شاید استاد او بوده باشد، گرچه این قول چندان موثق نیست) به شهرت این هنرمند انجامید. بدیهی است که چنین تصاویری از مناظر شهری بسیار غیر معمول و نامتداول بودند زیرا به جای استفاده از طرح، آنها را در محل نقاشی می‌کرد، هر چند کاناتو بعدها این شیوه را کنار گذاشت و به روش مرسوم کار از روی طرح اولیه مبادرت ورزید و بعضی از آنها را با استفاده از دوربین مات و گاه از روی سیاه‌قلمهای کارلواریس به انجام رساند. در سال ۱۷۲۶ برای بازار انگلستان کار می‌کرد و در حدود سال ۱۷۳۰ با ژوزف اسمیت که بعداً کنسول انگلستان در ونیز شد قراردادی منعقد ساخت تا کارهایش را برگزیده و ترتیب فروش آنها را بدهد و احتمالاً سفر خود به انگلستان را جلو انداخت. این سفر جز برای مدت کوتاهی که به‌ونیز مراجعت کرد از سال ۱۷۴۶ تا حدوداً سال ۱۷۵۶ به درازا کشیده شد. در این دوره او چند منظره انگلیسی و چند اثر تخیلی پدید آورد، گرچه در بدو ورودش به آنجا با مشکلاتی در جهت تثبیت کار خود مواجه گردیده بود و همانطور که تاریخ‌نویس هنری انگلیسی مشاهده کرد: «روی هم‌رفته چیزی درباره او مبهم و عجیب به‌نظر می‌رسد. او آثاری به خوبی نقاشیهای ونیزی یا دیگر مناطق ایتالیا به وجود نیاورد، خصوصاً آثاری که در اینجا کشیده دارای پیکرهای بمراتب پستتر از آنهایی است که در خارج نقاشی کرده است، آثاری که شگفت‌آور و با آزادی و تنوع بیشتر ساخته و پرداخته شده‌اند. معذک منظره آب و آسمان او هیچگاه عالی و با همان آزادی طبیعی نقاشی نشده است و در کارهایی که در اینجا انجام داده، منظره درختان جنگل با آن مهارتی که از او انتظار می‌رفت کار نشده و حتی در این مورد که او همان کاناتوی ونیزی است شك و تردید ایجاد شده است.» در مقابله با این شایعات، نقاش اطلاعیه‌ای در يك روزنامه لندن مورخ ژوئیه ۱۷۴۹ به شرح زیر درج کرد: «سینیور کاناتلو از تمام آقایان... دعوت می‌کند تا تابلوی

انجام شده توسط او را مشاهده کنند که منظرهٔ پارک سنت جیمز نام دارد و امید است شایستهٔ تحسین ایشان باشد.» این موضوع به خاطر استفادهٔ نام او توسط خواهرزاده‌اش بلوتو بروز کرد. طبق نظر ورتو سبک کانالتو در اواخر دوره‌ای که او در انگلستان سپری کرد آزادمنشی و وسعت نظر اولیهٔ خود را از دست داد. نقاشان انگلیسی از قبیل اسکات و مارلو از همین آثار متاخر او بسیار تاثیر پذیرفته و بارها آنها را مورد تقلید قرار دادند (و به نظر می‌رسد مارلو چندین اثر از بلوتوس را نیز نسخه‌برداری و جعل کرد). با اینهمه باید اعتراف کرد که شش تابلویی که حوالی ۱۷۴۵ برای توماس هولیس کشید (نگارخانهٔ ملی و دولویچ لندن) همگی از کیفیت عالی برخوردارند.

مجموعهٔ سلطنتی عظیمترین و بهترین آثار کانالتو را در اختیار دارد که بیش از پنجاه اثر طراحی از مجموعهٔ اسمیت را در برمی‌گیرد. اکثر نگارخانه‌های دیگر نیز نمونه‌هایی از آثار او را دارند. حدود ۱۷۴۱/۴ او سیاه قلمی از مناظر شهری را ترسیم... و به اسمیت تقدیم کرد.

Cano, Alonso,

کانو، آلوئزو (۱۶۰۱ - ۶۷)،

یکی از نقاشان و پیکر تراشان پیشتاز اهل سویل، که پسر يك پیکر-تراش متخصص در ساخت آرامگاههای با شکوه و مجلل بود و آلوئزو راه پدر را ادامه داد (از ۱۶۲۰ تا ۱۶۲۵ برای مونتانه کار کرد) ولی در سال ۱۶۲۶ استاد نقاشی شد. کارهای اولیهٔ او تحت تاثیر زورباران قرار داشتند، اما بعداً شیوهٔ لطیف‌تری را برای کار برگزید. در سال ۱۶۳۶ به خاطر بدهکاری به زندان افتاد و در سال بعد به خاطر يك دوئل بامشکلاتی مواجه گردید. در سال ۱۶۳۸ زادگاهش سویل را، احتمالاً به دعوت ولاسکوز همشاگردی وی نزد پاچکو، ترك کرد و عازم دربار شد. در سال ۱۶۴۴ همسر دوم و جوان او را در حالی که در اثر ضربات چاقو به قتل رسیده بود، یافتند؛ به دنبال این حادثه کانو بازداشت و زندانی شد اما بعداً او را آزاد کردند. به سال ۱۶۴۵ به مادرید بازگشت و کلیسای جامع

گرانادا او را به کسوت روحانیت پذیرفت، گرچه به نظر نمی‌رسد که زعمای کلیسا از این تصمیم چندان رضایت داشتند. حدود سال ۱۶۶۴، روبنای کلیسای گرانادا را طراحی کرد. یک شخصیت معاصر اظهار داشت که استفاده او از چاپ، و حتی تصنیفهای مبتذل بازاری وسیله‌ای برای برانگیختن تخیلات است. اکثر تندیسهای او در گرانادا است، اما آثار نقاشی و چند کنده کاری روی چوب نیز از او در برلین، بوداپست، درسدن، کاتراس سیتی، لندن (مجموعه والاس)، لوس آنجلس، مادرید (پرادو و فرهنگستان)، مونیخ، نیویورک (انجمن هیسپانیک)، پاریس (لوور)، سویل، استکهلم، ورچستر ماساچوست و یورک وجود دارند.

Canova, Antonio,

کانووا، آنتونیو (۱۸۲۲ - ۱۷۵۷)،

آموزش بنایی دیده بود و قبلاً، در حدود ۱۷۷۴ در شهر ونیز کارگاهی برای خود داشت؛ اما بعدها به مشهورترین پیکرتراش نئوکلاسیک مبدل شد و شهرت جهانی وی از هنرمندانی مانند فلاکسمن، توروالدسن و گیبسون فراتر رفت. کارهای اولیه او عمیقاً تحت تأثیر سنتهای قرن هجدهم و پیکرتراشان چهره‌پرداز فرانسوی قرار داشت اما در سال ۱۷۷۹ به سمت نظریه نئوکلاسیک تغییر جهت داد و با سفری که در سال ۱۷۸۰ به رم و ناپل داشت و در پی اقامت در رم از سال ۱۷۸۱، این حرکت و دگرگونی وی شدت یافت. گفته شده که او تحت تأثیر کاوین هامیلتون قرار داشته است. در سال ۱۷۸۲ اولین آثار برجسته خود را پدید آورد که عبارت بودند از بنای یادبودی برای پاپ کلمنت چهاردهم (رم-ساتاب-آپوستولی: ۷ - ۱۷۸۲) و به دنبال آن بنای یادبود دیگری برای پاپ کلمنت سیزدهم (کلیسای سن پیترو؛ ۹۲ - ۱۷۸۷). تهاجم فرانسه باعث شد در سال ۱۷۹۷ به وین هجرت کند و در آنجا ماموریت یافت بنای یادبودی برای ماریا کریستینا بسازد (در کلیسای سن اگوستین). در سال ۱۸۰۲ به اصرار واتیکان دعوت ناپلئون را برای سفر به پاریس پذیرفت و گرچه به یغما بردن آثار هنری ایتالیا توسط فرانسویان را نمی‌پسندید، اما به یکی

از علاقمندان ناپلئون تبدیل شد و مجسمه نیمتنه‌ای از او ساخت. بعد از این اثر تندیسهای دیگری نیز پدید آورد که از جمله می‌توان از تندیس برنزی امپراطور سوار بر اسب و دو مجسمه غول پیکر از امپراطور کاملاً برهنه نام برد. یکی از این تندیسهای برنزی در میلان (بررا) قرار دارد. مجسمه مرمری دیگر نیز به‌چنگ ولینگتون افتاد که اینک در موزه ولینگتون لندن نگهداری می‌شود. بوربون‌ها که آن را جالب نمی‌یافتند مجسمه را ارزان به دولت انگلیس دادند. در سال ۱۸۰۷ ساختن بنای یادبود نلسون را آغاز کرد (گرچه نیمه تمام ماند). از مشهورترین آثار او تندیس پائولین بناپارت بورگس در نقش ونوس (۱۸۰۸؛ رم، بورگس) است که یکی از چندین مجسمه‌هایی تلقی می‌شود که از خانواده ناپلئون ساخته بود. پس از سقوط ناپلئون در سال ۱۸۱۵ از سوی پاپ به پاریس اعزام شد تا آثاری را که فرانسویها غارت کرده بودند به ایتالیا بازگرداند. کانووا با کمک انگلیسیها به موفقیتی عالی دست یافت و بر سر راه بازگشت خود به لندن رفت و به مطالعه بر روی مرمرهای الگین پرداخت (که در سال ۱۸۱۶ و پس از مجادله بسیار برای موزه بریتانیا خریداری شد)، اما در این مرحله از کارش، آثار فوق تاثیر چندانی بر مبنای اساساً رومی (ونه یونانی) سبك او باقی نهندند. برای نقشی که در اعاده گنجینه‌های ایتالیایی ایفا کرد از پاپ لقب مارچس دیسچیا دریافت کرد. در ۱۸۱۷، پیکره سوار بر اسب ناپلئون سوم را که برای ناپل طراحی کرده بود به پیکره شارل دوم پادشاه بوربون تبدیل کرد و در همان سال پیکره عظیم موسوم به «مذهب» رابه پیکره‌ای کوچکتر برای یاد بود براونلو در بلتون، ایالت لنکشاير تغییر داد و گفته می‌شد که این کار نمادی از «کیش پروتستان» است. دو سال بعد و به هزینه جرج سوم، بنای یادبود استوارت را که اینک در کلیسای سن پیترو قرار دارد ساخت و در ۱۸۲۰، پیکره‌ای از جرج واشنگتن برای ایالت کارولینای شمالی تهیه کرد (که از بین رفته است). به نظر می‌رسد او مردی بسیار مهربان و سخاوتمند بوده و ثروت کلان خود را بی‌دغدغه برای کمک به دانشجویان و تدارك حمایت از مجسمه‌سازان تازه کار خرج می‌کرده است. مانند بیکن، ظاهراً در ابزار کننده کاری

ابداعاتی داشت، اما اتکا به این وسایل مکانیکی کار او را بی‌احساس جلوه می‌دهد، برای جبران این نقص، او زمانی طولانی را به پرداخت اثرش اختصاص می‌داد. مجموعه‌ای از قالب کارهای او در دهکده زادگاهش پوساگنو نزدیک ترویسو، قرار دارد. سایر آثارش در باسانو، برگامو، برلین، فلورانس (پیتی و سانتا کروس)، فورلی، جنوآ (ارگ بیانکو)، لیورپول (چهره‌ای از خودش)، لندن (ویکتوریا و آلبرت)، میلان (امبروسیان)، مونیخ، ناپل (موزه ملی و فیلانگری)، اوتاوا، پادوآ، پاریس (لسور)، پارما، رم (موزه کاپیتولینو و ناپلئونیکو، سن آنتونیو دی پورتوگسی، سن لوکا، مارتینا، مارکو)، ترویسو، تورین، واتیکان، ونیز (فرهنگستان، موزه دل ارسنال، کوئرینی استامپالیا، سمیناریو ارچیو سکوییل)، و وین (کونستهایستوریک) وجود دارند.

کاپل، یان وان دو (حدود ۷۹ – ۱۶۲۴/۵)، Cappelle, Jan Van de.

نقاش هلندی که از مناظر دریاها و آرام با ابرهای نرم و سفیدنقاشی می‌کرد. او همچنین چند تابلو از مناظر زمستان را نیز به تصویر کشیده است. سبک کار او بر اساس سبک سیمون دو ولایگر مبتنی بود، که نه‌تابلوی نقاشی و یک‌هزار و سیصد طراحی از او را در مالکیت خود داشت. کاپل ثروتمند بود و مجموعه خصوصی‌اش پانصد اثر از رامبراند، هالس، و ایکهاوت را در برمی‌گرفت. نمونه‌هایی از آثار او در بسیاری از موزه‌های هلند، و در آنتورپ، برلین، بیرمینگهام (موسسه باربر)، بروکسل، شیکاگو، دترویت، دوبلین، گلاسکو، لندن (نگارخانه ملی و کنوود)، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن، مجموعه فریک)، اوتاوا، تولیدوی اوهایو، وین، واشنگتن (نگارخانه ملی) و شهرهای دیگر قرار دارند.

بوالهوسی، Capriccio (Ital. Caprice),

اصطلاحی برای هر طرح تخیلی، اما معمولاً در مورد موضوعهای شبه

نقشه‌برداری و مناظر شهری به کار می‌رود، از نمونه‌های بارز آن به «سنت پل»، «لندن»، «با دهلیز بزرگ»، «ونیز» از آثار مارلو می‌توان اشاره کرد (لندن، نگارستان تیت). «بوالهوسیها» به یک مجموعه از آثار شدیداً تخیلی و قلم سیاه گویا اتلاق می‌گردد.

کاراچیولو، جیووانی باتیستا (۱۶۳۵ - ۱۵۷۸)،

Caracciolo, Giovanni Battista,

مشهور به «باتیستلو»، از نخستین نقاشان ناپلی که تحت تاثیر کارا واجیو قرار گرفت. قبل از ظهور کارا واجیو در ناپل به سال ۱۶۰۶ نمی‌توان به اطلاعات دقیق و قطعی درباره‌ی این هنرمند دست یافت، اما احتمالاً قبل از حوالی سال ۱۶۱۵ به رم رفته و آثار کارا واجیو را در آنجا دیده بود. در سال ۱۶۱۸ در فلورانس به سر می‌برد، و بعدها در اواخر همان سال و اوایل ۱۶۱۹ مجدداً در رم اقامت داشت، اما در هر حال تاریخچه‌ی زندگی او تا سال ۱۶۲۲ که شاهکار خود به نام «مسیح در حال شستشوی پای حواریون» را نقاشی کرد (ناپل، سن‌مارتینو) مبهم و نامکشوف مانده است. کارهای بعدی او بیشتر به سبک کلاسیک بولونا گرایش دارد و در اواخر دهه ۱۶۲۰ و اوایل دهه ۱۶۳۰ هر نوع نفوذ کارا واجیو را کنار گذاشته بود. در هر صورت، در خلال سالیان اول قرن، تاثیر قاطعی بر هدایت هنرمندان ناپل به سوی سبک کارا واجیو گذاشته است.

کارهایی از او در برلین، کمبریج ماساچوست (فوگ)، داندی، فلورانس (اوفیزی، پیتی)، هارتفورد کانکتیکات (واسورث)، لوزان، لنینگراد (هرمیتاژ)، لوس‌آنجلس، میلان (بررا)، ناپل (کلیساهای متعدد، موزه کاپودیمونته و سایر موزه‌ها)، نیومارکت (کلیسای سن‌مری)، نیویورک (موزه متروپولیتن، دانشگاه کلمبیا)، پالمو، پراتو، رم (نگارخانه ملی)، ساراسوتا فلا، ورسای، وین (موزه کونستهیستوریک) و شهرهای دیگر وجود دارند.

کاراواجیو، میکلائولو مریزی دا (۱۶۱۰ - ۱۵۷۱)،

Caravaggio, Michelangelo Merisi da.

نقاش ایتالیایی واز بنیانگذاران سبک باروک، که وجه تسمیه او مسقط الرأس خانواده اش در شهر برگاماسک، نزدیک میلان است. از مدارک تاریخی ای که اخیراً به دست آمده اند چنین برمی آید که برخلاف تصور قبلی، او در سال ۱۵۷۱ و نه ۱۵۷۳ به دنیا آمد. در سال ۱۵۸۴ و به مدت چهار سال نزد سیمون پترزانو، شخصی از هالی برگاماسک و شاغل در میلان که مدعی شاگردی تیتیان بوده است، کارآموزی کرد. بعد از کارآموزی علی الظاهر عازم رم شد، اما این سالهای اوایل زندگی مبهم است و شواهدی دال بر عزیمت به ونیز از خلال آثارش استنباط می شود زیرا با وجود تولد وی در برگاماسک، تابعیت ونیز را نیز دارا بود. مشخص نیست در چه سالی وارد رم شد یا دقیقاً در چه زمانی برای کاوالید دوآرینو کار کرد. آثار اولیه اش عبارت بودند از نقاشی موضوعهایی از طبیعت بیجان و خودنگاره های کوچک نمایشی که با جزئیات و نورپردازی دقیق به تصویر کشیده می شدند. در دهه ۱۵۹۰ برای کاردینال دل مونتیه کار می کرد که چندین نقاشی از صحنه معمولی زندگی روزمره را به او سفارش داده بود و احتمالاً او بود که سفارش تزیینات نمازخانه کوئترالی در سن لویجی دی فرانچسی، کلیسای فرانسوی در رم، را دریافت کرد که شامل سه صحنه از زندگی سن ماتیو بود. این اولین کار عمومی او با مشکلات متعددی به پایان رسید که رد تزیینات اولیه سن ماتیو و فرشته به دلیل بی تناسبی آن با محراب و همچنین مقبول واقع نشدن شمایل «شهادت» قدیس بریکی از دیوارهای کناری که احتمالاً از ناآشنایی او با کاربربومی چنین بزرگ و مشکلات ناشی از مقیاس پیکرها در مقایسه با پیکره های «وحی» قدیس بردیوار مقابل ناشی می شد از جمله این مشکلات بودند. محجر محراب فعلی جایگزین محجر اولیه شد (که در سال ۱۹۴۵ در برلین نابود شد). با نقاشیهای مکرر، احتمالاً این کار تا سال ۱۶۰۳ به طول انجامید گرچه نمازخانه در سال ۱۶۰۱ افتتاح شده بود.

در خلال این سالها او تابلوی «شهادت سن پیترو» و «ایمان آوردن سن پاول» را برای نمازخانه کرازی در کلیسای سانتاماریا دل پوپولو (۱۶۰۱ - ۱۶۰۰) نقاشی کرد، که هر دو اثر بدو از طرف زعمای کلیسا طرد شدند و سپس با تغییراتی در متن تابلوها مقبول و ارائه شدند. این آثار در مقیاسی کوچکتر از کلیسای سن لوئیجی نقاشی شدند، ولی سایه روشنهای آنها به مراتب زیباتر از آثار قبلی بودند. سه محجر محراب دیگر شدیداً مورد انتقاد واقع شدند که عبارت بودند از «مادونای لورتو»، «باکره و کودک همراه با آن قدیسه» و «مرگ باکره». اساساً، اعتراضات وارده در مورد زمیندهای بی نزاکت آثار بودند دستار عرق کرده و پاهای کثیف زائران در «مادونای لورتو»، برهنگی کودک و فضای روستایی در «باکره و آن قدیس»، و صورتهای خشن روستایی و پیکره باد کرده مرده، که گفته می‌شد از جسد یک زن بد نام غرق شده در رودخانه تیبر نقاشی شده بود. این قبیل اتهامات، و مخالفت با آثار او از سوی شیوه‌گران متاخر آکادمیک مانند زو کارو، مبتنی بودند بر واقعگرایی روشن وزنده او، کاربرد آداب و حالات معاصر، طرد ایده‌آل سازی و کمال بخشی اثر از جانب او، نگرش ساده و مستقیم او، و تازگی کاربرد سایه روشنهای قوی با جزئیات بسیار دقیق که گرچه ظاهراً به عقاید نوین نظریه هنری نهضت ضد اصلاح طلبی گرایش داشت، ولی در اصل مخالف شکلها و عقایدی بود که توسط کاراچی ابراز می‌شدند. از آنجا که تمام آثار مطرود او خریداران مشتاقی در میان کاردینالها و نجبا داشت، ایراد اتهام عدم صمیمیت و شهوت گرایی به آنان بی‌معنی و عبث بود. اشتها او به عنوان انسانی عصبی و تندخو احتمالاً به واسطه شکایت با گلیون بر علیه او به دلیل افتراء در سال ۱۶۰۳ (زندگینامه نویس او که تصویری ناخوشایند از او ارائه داد) با این مضمون که کارا واجیو بر علیه او به نشر هجویات پرداخته بود و همچنین به خاطر برخوردهای متعددی که به خاطر تندخویی با پلیس داشت افزایش یافت. اقامت او در رم به گونه‌ای فضاحت بار در سال ۱۶۰۶ به پایان رسید زیرا هنگام بازی تنیس در اثر خشم ناگهانی با حریف خود به نزاع پرداخت و او را زخمی کرد؛ به این دلیل نخست به زاکارولو و سپس

به ناپل گریخت و در آنجا چند تابلوی نقاشی به تصویر کشید و در سال ۱۶۰۷ عازم مالتا شد و از سوی رئیس عالی فرقه سن جان مورد استقبال قرار گرفت و چند تابلوی تمام قد از او ترسیم کرد که اکنون در موزه لوور قرار دارند. به خاطر این خدمات به او لقب شوالیه داده شد و کشیدن دو تابلوی نقاشی به او محول شد که هنوز در مالتا حفظ می‌شوند. پس از ایراد اهانت به رهبر فرقه بازداشت و زندانی شد اما از آنجا فرار کرد و به سال ۱۶۰۸ به سیسیل عزیمت کرد. او از فرقه اخراج گشت و به چند شهر دیگر گریخت. گرچه معمولاً گفته می‌شود تحت تعقیب ماموران آن قرار داشت اما این ادعا را نمی‌توان قبول کرد زیرا خانقاه‌های فرقه در سیراکیوز و مسینا مستقر بوده و مقر نایب‌السلطنه در پالمرو واقع بود. بنابراین حکمران فرقه به سادگی می‌توانست او را دستگیر و تحویل مقامات مالت بدهد اما اقدامی در این زمینه صورت نگرفت. حتی شواهدی دال بر ادامه کار برای فرقه در مسینا در دست است. و بالاخره در سال ۱۶۰۹ به ناپل بازگشت و در آنجا در يك میخانه پستی در ترائی با عده‌ای از سربازان مزدور آلمانی به شدت مجروح شد و حتی مرگ او را در آنجا گزارش کردند. در این حین کوششهایی در رم برای عفو او در جریان بود اما کارا واجیو تا کسب اطمینان کامل از عفو شدن جرأت رفتن به رم را نداشت، در نتیجه از طریق دریا ناپل را ترك کرد و به پورت ارکول، ناحیه‌ای تحت تصرف اسپانیا در ساحل توسکان رفت و در آنجا به اشتباه زندانی و سپس درست به موقع آزاد شد تا بتواند دریابد که قایقی که تصور می‌کرد هنوز تمام کالاهای او را در بردارد آنجا را ترك گفته است. تلاشهای او برای باز پس‌گیری اموالش باعث شد تا او از شدت خشم تب کند و چند روز بعد در يك میخانه درگذشت. پس از مرگش، فرمانروای کل اسپانیایی ناحیه برای دریافت اموالش کشتی را به پورت ارکول اعزام داشت و آنها را در گمرک بندر یافت.

آخرین آثار موجود او در مالتا و سیسیل بسیار تیره و تا حدی آسیب دیده‌اند، اما تصویر گرایی صریح، سادگی الهامبخش و جذابیت آنها در بردارنده نوعی احساس دراماتیک تند، جدید و تاثر برانگیز است. روشهای

فنی او انقلابی بودند و وی را وادار به وارد شدن در مباحث پایان‌ناپذیر می‌ساختند. بنابر گزارشهایی که از نحوه فعالیت او به ثبت رسیده، به جای این که ابتدا بر روی طرحهای مقدماتی کار کند و سپس کار اصلی را آماده کند، او مستقیماً از روی مدل بر روی بوم نقاشی می‌کرده است. به غیر از ناپل، روشها و عقاید او برایتالیا تأثیر ناچیز و ناپایداری نهاد، جایی که خاستگاه پیروان برجسته او، یعنی، اوراتزیو جنتیلسکی و دخترش آرتمیسیا، مانفردی، بورگیانی، ساراچنی (کسی که جایگزین تابلوی پذیرفته نشده «مرگ باکره» را نقاشی کرد)، و تعدادی نقاشان کم‌اهمیتتری بودند که بدون در نظر گرفتن واقعگرایی او و تأثیرات نور-پردازی به تقلید روش او می‌پرداختند. او برگویدورنی و گوئرسینو نیز تأثیری موقتی و گذرا گذاشت، ولی تأثیرش بر مکتب اوترخت و در ناپل چشمگیر و پایدار بود. روبنس یکی از تحسین‌کنندگان کارا واجیو بود و بسیاری از آثار رامبراند از آثار این هنرمند الهام گرفته‌اند.

کارهای او در برلین، کلیولند، اوهایو، کرمونا، اسکوریال، فلورانس (اوفیزی، پیتی)، هارتفورد کانکتیکات، کاتراس سیتی، لنینگراد، لندن (نگارخانه ملی)، مادرید (پرادو)، مسینا، میلان (امبروزیانا، بررا)، ناپل (سن دومینیکو مگیور، میزریکوردیا)، نانس، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور)، رم (نگارخانه ملی، بورگس، کاپیتولین، کورسینی، نگارخانه‌ها و کلیساهای دوریا)، روئن، والتامالتا، واتیکان، و وین قرار دارند. تابلوی «زایش» در نمایشگاه سن لورنزو، پالمو، که در سال ۱۹۶۹ به سرقت رفته بود کماکان مفقود است.

گاریانی، جیوانی بوسی، (فعال بعد از ۱۵۷۴ - ۱۵۰۹)،

Cariani, Giovanni Busi,

از اهالی برگاماسک که بیشتر در ونیز فعالیت داشت احتمالاً او شاگرد جیووانی بلینی و پالما وکیو بود، اما تحت تأثیر جیورجیونه، تیتیان و لوتو نیز قرار گرفت. آثاری از او در مجموعه سلطنتی انگلستان، برگامو، لندن

(نگارخانه ملی)، میلان (بررا)، نیویورک (موزه متروپولیتن) اوتاوا، رم (نگارخانه ملی، بورگس، قصر ونیز)، ونیز، وین واشنگتن (نگارخانه ملی) وجود دارند.

کاریکاتور (از کاریکاره به معنی بار کردن در ایتالیایی) Caricature

واژه ایتالیایی از ریشه بارزدن؛ این واژه نخستین بار در انگلستان در سال ۱۷۴۸ در زمان هوگارت مورد استفاده قرار گرفت که خود از حامیان اصلی آن بشمار می‌رفت. ایده چهره‌سازی طنزآلود با بیانی مبالغه‌آمیز بسیار قدیمی است و شاید از نقاشی چهره جدا نشدنی باشد. اختراع کاریکاتور به شیوه معمول را شاید بتوان به انیبال کاراچی نسبت داد که طراحی‌هایش را حدود سال ۱۶۰۰ کاریکاتور تشخیص داده‌اند. او همچنین به دفاع از کار خود در مقایسه با آرمانهای کلاسیسم پرداخت. پی. ال. گتری (۱۷۵۵ - ۱۶۷۴) شاید اولین هنرمندی بود که از راه طراحی کاریکاتور امرار معاش می‌کرد و کارهایش حاوی چهره‌نگاری‌های مبالغه‌آمیز بود. برنینی و گیامباتیستا ودومینیکوتیولو هر دو نیز به طراحی‌هایی از این نوع می‌پرداختند. شاید دومیر بزرگترین کاریکاتوریست سیاسی تلقی شود.

کارلواریس، لوکا (۱۷۳۱ - ۱۶۶۵)، Carlevaris, Luca,

او نقاشی ونیزی، منادی کانالتو محسوب می‌شود و صدوسه کار سیاه قلم او از مناظر شهری به سال ۱۷۰۳ منتشر شدند. یک کتاب طراحی از او با طراحی‌های مقدماتی‌اش در موزه بریتانیا است؛ یک کتاب با پنجاه و سه طراحی رنگ و روغنی نیز در موزه ویکتوریا و آلبرت نگهداری می‌شود و در مجموعه سلطنتی انگلستان، دیترویت، درسدن، نیویورک (موزه متروپولیتن)، ونیز، و دیگر شهرها نمونه‌هایی از آثار او را در اختیار دارند. تابلوی بزرگ سفارت لرد منچستر در ونیز ۱۷۰۷ (برنینگهام)

احتمالاً دلیل حمایت انگلیسیها از اوست.

کارو، آنتونی (متولد ۱۹۲۴)، Caro, Anthony,

پیکره‌ساز انگلیسی که در سالهای ۵۳ - ۱۹۵۱ دستیار هنری مور بود، در سال ۱۹۵۹ به ایالات متحده سفر کرد و در پی آن کار خود را در زمینه فولاد جوش داده آغاز کرد که دارای حالتی ساخته‌گرایانه بود و به گونه‌ای روشن رنگ‌آمیزی شده و امکان می‌یافت به تدریج رنگ بزنند. این آثار غالباً بسیار بزرگ، اما از حدود ۱۹۶۶ به ساختن مجسمه‌های «رومیزی» پرداخت که می‌بایست از بالا به آنها نگریسته شود. در ۱۹۷۸ سفارش ساختن مجسمه‌ای برای گالری ملی در واشنگتن را دریافت کرد. نگارخانه تیت دارای یکی از آثار اولیه اوست (۱۹۵۵).

کارولسفلد، شنور Crolsfeld, Schnorr,

نگاه کنید به «شنور» (Schnorr)

کارون، آنتوان (۱۵۹۹ حدود - ۱۵۴۰ حدود) Caron, Antoine,

در دهه ۱۵۴۰ در فوتتن بلو فعالیت داشت و در آنجا زیر نظر پریما-تیکو کار می‌کرد و عمیقاً تحت تاثیر ابات قرار گرفت. در سال ۱۵۵۹ نقاش دربار کاترین دومدیچی شد. او از مروجین شیوه‌گری درباری تلقی می‌شد که بسیار اغراق‌آمیز و رسمی بود و کارهایی را براساس باله‌ها و فستیوالهای درباری نقاشی می‌کرد که به او سفارش داده می‌شد. او از رنگهای خاصی بخصوص زرد، نارنجی و صورتی و آسمانهای تیره استفاده می‌کرد و بناهای خیالی او از پیکره‌های باکشیدگی خارق‌العاده و ژستهای غیر عادی به‌ویژه با تصویرپردازی او از نبردها و قتل عام جنگهای مذهبی درهم می‌آمیزند. آثاری از او در بووه، بلوا و پاریس و طراحی‌هایی در

ادینبورگ و فلورانس موجوداند.

کارپاچو، ویتوره (۱۵۲۳/۶ - ۱۴۶۰/۵ حدود) **Carpaccio, Vittore**

نقاش ونیزی و احتمالاً شاگرد و مطمئناً پیرو جنتایل بلینی بود. همچنین تحت تأثیر جیووانی بلینی هم قرار گرفت که در ۱۵۰۷ سمت دستیارش را داشت و از جیوجیونی هم تأثیر پذیرفت. بهترین کار او یک دوره تابلوهای بزرگ از افسانۀ سنت اورسلا در ونیز است (فرهنگستان) که اولین آنها تاریخ ۱۴۹۰ را دارد. در سال ۱۵۱۱، یک اثر خود را به نام منظرۀ اورشلیم در معرض فروش گذاشت و این اثر نشان می‌دهد که به آنجا نیز سفر کرده است. تابلوی «شوالیه در منظرۀ (لوگانو، مجموعه تیسن) تاریخ ۱۵۱۰ را بر خود دارد و ممکن است یکی از اولین چهره-نگاریهای تمام قد باشد که نسبت به آثار کراناک و مورتو متقدم‌تر است. اگر چنین باشد، این اثر قطعاً از تصاویر قدیسین، مانند سن‌لیبراله در «مادونا کاستلفرانکو» کارجیورجیونی تأثیر پذیرفته است. آثار دیگری از او در برلین، لندن (نگارخانه ملی)، میلان (بررا)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور، ژاکمارت - آندره)، فیلادلفیا (جانسون)، رم (بورگس) و واشنگتن حفظ می‌شوند.

کارپو، ژان باتیست (۷۵ - ۱۸۲۷) **Carpeaux, Jean Baptiste**

پیکره‌ساز پیشرو فرانسوی عصر خود که از لحاظی شبیه دلاکروا تلقی می‌شود. او شاگرد رود بود و تأثیر او را بارماتتیسیم باری درهم آمیخت. اهمیتی که برای سایه روشن در پیکره‌سازی قائل بود، منادی رودن و روسو نیز محسوب می‌شود. در سال ۱۸۵۴ به ایتالیا رفت و قبل از بازگشت به پاریس در ۱۸۶۲، ساختن یک تندیس دراماتیک او گولینو را از خود به یادگار گذاشت. مشهورترین اثر او سنتوری پاولون گل در مسوزۀ لوور (آغاز کار به سال ۱۸۶۳) و تندیس «رقص» است که آن را در سال

۱۸۶۵ برای محل جدید اپرا در پاریس آغاز کرد. این اثر از نظر اخلاقی مورد حمله قرار گرفت و حتی پیشنهاد برداشتن آنرا نیز دادند ولی بعزت جنگهای فرانسه و پروس در ۱۸۷۰ اقدامی صورت نگرفت. اکنون تندیس اصلی در لوور و یک نسخه از آن در اپرا قرار دارند. در سال ۱۸۷۱ کاریو در انگلستان مشغول بکار بود. سالهای آخر زندگی او در رنچ و تالم گذشت و در ۴۸ سالگی بر اثر سرطان درگذشت. او نقاشی هم می کرد و در زادگاهش والنسینز موزه ای از آثارش وجود دارد، دیگر آثارش در پاریس (لوور و پتی پاله)، در بیرمنگهام، کاردیف، کپنهاگ، گلاسگو، لندن (تیت)، منچستر، نیویورک، رودزایلند، و واشنگتن در معرض نمایش هستند.

Carr, Emily,

کار، امیلی (۱۸۷۱ - ۱۹۴۵)

او مشهورترین هنرمند زن کانادایی بود. او تحت تأثیر نقشایه هایی از هنر بومی سرخپوستان قرار گرفت. در سال ۱۱ - ۱۹۱۰ او احتمالاً در فرانسه با هنرمند نیوزلندی معاصرش هاکینز آشنا شد. زندگینامه اش پس از مرگش منتشر شد (۱۹۴۶). او تاوا (نگارخانه ملی)، تورنتو و دیگر نگارخانه های کانادا نمونه هایی از آثار او را دارند.

Carra, Carlo,

کارا، کارلو (۱۸۸۱ - ۱۹۶۶)،

نقاش ایتالیایی و یکی از بنیان گذاران مکتب «آینده نگری» در نقاشی بود، اما تحقیقاتی که در ۱۹۱۵ درباره جیوتو به عمل آورد به او اثبات کرد که سنت ایتالیایی هنوز از توان نیفتاده است. در ۱۹۱۷ و هنگام فوت در ارتش، با چیریکو در فرارا آشنا شد و با همکاری او بیانیه آینده نگران را تدوین کرد. در جستجوی واقعگرایی متعالی با موراندی همکاری کرد و بدینگونه کاملاً از آینده نگری اولیه خود فاصله گرفت.

Carracci,

کاراچی .

سد نقاش با اسم کاراچی وجود داشتند که همگی اهل بلونا بودند: لودویکو و پسر عموهای ری آگوستینو و آنیبال که با هم برادر بودند. لودویکو (۱۶۱۹ - ۱۵۵۵)، بد عنوان بزرگتر این خانواده هنرمند، احتمالاً رهبری توسعه کارگاه و شیوه خاندان را بر عهده داشت. به نظر می‌رسد که او در سال ۱۵۷۸ وارد اتحادیه بولونا شده باشد، اما در پارما و ونیز به سر می‌برد و در این دو شهر بود که تحت تاثیر کورجیو و تینتورتو قرار گرفت. نخستین اثر باقیمانده از او که تاریخ و امضای او را در بردارد، به سال ۱۵۸۸ مربوط می‌شود (بولونا، پیناکوتکا)، اما در حدود سالهای ۱۵۸۵/۶ او همراه با پسر عموهای خود فرهنگستانی جهت تدریس در بولونا تأسیس کرد که به یکی از مشهورترین فرهنگستانها تبدیل شد و تعلیم اکثر نقاشان برجسته بولونا در نسل بعدی را بعهده داشت، افرادی چون دومینیکینو، رنه و گوئراچینو. پس از آن پسر عموهای لودویکو بولونا را ترک کردند، او اداره فرهنگستان را به تنهایی عهده‌دار شد، اما در کارش تنزل قابل ملاحظه‌ای بوجود آمد و به یک نقاش تعلیم دهنده سبک ترین محرابها مبدل شد بی‌آنکه از ابتکارات پسر عموهایش به‌ویژه آنیبال در کار او اثری باشد. نمونه‌ای از این لوحهای تزئینی محرابها، که بیشتر جنبه احساسی و آموزشی ضد نهضت اصلاح‌طلبی داشتند، به تاریخ ۱۶۱۹، یک بار در کلیسای نوتردام پاریس اجرا شد.

آگوستینو (۱۶۰۲ - ۱۵۵۷)، او در اصل یک حکاک بود و به سبک هنرمندان ونیزی اوج رنسانس به حکاکی الواح اشتغال داشت. به سال ۱۵۸۰ - ۱ به ونیز و شمال ایتالیا سفر کرد و حوالی سال ۱۵۸۵ به همراه برادرش آنیبال در پارما بود. اطلاعات وسیع او درباره نقاشی شمال ایتالیا در جدایی از سبک شیوه گری منحنی رومی به سوی ارزیابی نوینی از نقشی که قرار بود اوج رنسانس و سنت کلاسیک در آفرینش نقاشی پر تحرک منجر به باروک اهمیت بسیار داشت. در سالهای ۹ - ۱۵۹۷ در رم به سر می‌برد و به همراه آنیبال روی تالار فارنس کار می‌کرد، اما به سال ۱۶۰۰،

به پارما نقل مکان نمود و در آنجا تا هنگام مرگ به کار برای خانواده فرانس مشغول بود. مشهورترین کار او در لوح تزیینی محراب «آخرین عشاء ربانی سنت جروم» (بولونا) است که بسیار تحت تأثیر سبک دومینیکینو است.

آنیبال (۱۶۰۹ - ۱۵۶۰)، شاگرد لودویکو و برجسته‌ترین هنرمند فامیل بشمار می‌رود. احتمالاً به سال ۴ - ۱۵۸۳ به توسکانی سفر کرد و همراه اگوستینو در پارما اقامت داشت. به همراه لودویکو و اگوستینو در فرهنگستان شرکت می‌کرد و آنان با همکاری یکدیگر به تزیین قصرهای فاوا (۱۵۸۴) و مگنانی (۹۱ - ۱۵۸۸) در بولونا مشغول شدند. در سال ۱۵۹۵ به رم رفت تا به کار بر قصر کاردینال فرانس مشغول شود. گالری بعدی محل فعالیت او تالاری به طول شصت و شش فوت و عرض بیست و دوفوت بود و برای هلال طاق سقف یک تصویر خیالی بدیع از افسانه‌های اساطیری طرح کرد که بوسیله پیکر پایه‌هایی در مقابل یک ردیف ستون تقویت می‌شد، باشکلهایی از مردان عریان در بالای قرنیز، به سقف سیستمین اثر میکل‌آنژ شباهت دارد که هر دو از برجسته‌ترین طرحهای تزیینی بشمار می‌روند. مفهوم خیالی و توهمی اثر احساسی ملایم، سیلانی از طنز و تازگی اندیشه و خیال را به همراه دارد و از دیگر آثار او برتر است. آنیبال تا سال ۱۵۹۹ به همکاری اگوستینو در این گالری کار می‌کرد و همچنین از همکاری دومینیکینو و آلبانی (مخصوصاً در مناظر) بهره می‌جست. در سال ۱۶۰۴ عمر گالری به پایان رسید و در سال ۱۶۰۵ آنیبال بیمار شد و دیگر نتوانست به کار ادامه دهد، کمی بعد او درگذشت.

نمونه‌هایی از این خانواده در مجموعه سلطنتی انگلستان، آمستردام (موزه ریکس)، برلین، بیرمنگهام (موزه شهر)، بولونا (موزه و کلیساها)، بوستون (موزه)، بروکسل، کمبریج (فیتز ویلیام) درسدن، فلورانس (اوفیزی)، لندن (نگارخانه ملی، ویکتوریا و آلبرت)، میلان (بررا)، مادونا، مونیخ، ناپل، آکسفورد (کلیسای مسیحی)، پاریس (لوور)، پارما، رم (بورگس، کاپیتولین، مجموعه‌های کولونا، اسپادا و دوریا)، شفیلد، واتیکان، ونیز (فرهنگستان)، وین و شهرهای دیگر وجود دارند.

آنتونیو (۱۶۱۸ - ۱۵۸۳ حدود)، پسر نامشروع اگوستینو و فرانچسکو، برادر نامشروع اگوستینو و آنیبال نیز نقاش بودند و به عنوان دستیار آنان کار می کردند.

اصطلاح التقاطی که اکنون دیگر استفاده نمی شود، قبلاً در مورد فامیل کاراچی بکار می رفت و دلیل آن استفاده این فامیل از سنن اوج رنسانس و کلاسیک همراه با یک روش بدیع انتخاب و ترکیب شکلها و مفهوما بود که اغلب با خصوصیت سبک پیشینیان آنان تفاوت داشت. هیچ مدرکی در مورد یک چنین برنامه خاصی که زیربنای تدریس آنها در فرهنگستان خودشان یا در آثار هنری شان باشد در دست نیست و کار آنها نشانگر این حقیقت است که هنر تماماً از سنتها تغذیه می کند.

کارنو دو میراندا، خوان (۸۵ - ۱۶۱۴) Carreno de Miranda, Juan.

عضو یک خانواده اصیل اسپانیایی بود که تحصیلاتش در کالج سلطنتی مادرید باعث شد تحت تاثیر روبنس و تیتان قرار گیرد. در سال ۱۶۶۹ نقاش مخصوص پادشاه و در سال ۱۶۷۱ نقاش دربار اسپانیا بود. او چند تابلوی مذهبی نیز خلق کرد، اما عمدتاً یک چهره نگار بشمار می رفت که از سبکهای ولاسکرو وان دایک استفاده می کرد. نمونه آثارش در قصر بارنارد (موزه پاوژ)، مادرید (موزه های پرادو و گالدیانو)، پاریس (لوور) و سایر نقاط موجوداند.

کاریرا، رزالبا (۱۷۵۷ - ۱۶۷۵) Carriera, Rosalba,

زنی نقاش و اهل ونیز بود که با مداد رنگی کار می کرد که در ونیز، عمدتاً در میان توریستهای انگلیسی، در پاریس (۲۱ - ۱۷۲۰) و وین (۱۷۳۰) محبوبیتی بسیار داشت. او در حدود ۱۷۰۰ انفیهدانهای کوچک از عاج برای جهانگردان می ساخت و قدیمی ترین کار مدادرنگی او متعلق به حدود سال ۱۷۰۳ است. ظاهراً این سبک در برابر طراحی روی صفحه

ابتکاری جدید تلقی می‌شد. در سال ۱۷۰۵ فرهنگستان سنت كوك در رم عنوان شایستگی، فرهنگستان را به او داد که خاص افراد غیر رمی بود، به محبوبیت عظیمی دست یافت، از شخصیت‌های سرتاسر اروپا چهره‌نگاری‌هایی بامداد رنگی کشید. تصاویر دمی‌ویگر تقریباً شهوانی او نیز شهرت بسیار یافتند و این نمونه‌های به مراتب ابتدایی‌تر تابلوهای روزمره گروئر بود. در اواخر عمر نابینا شد که به جنون منجر گردید. صدوپنجاه وهفت نمونه از مداد رنگی او در درسدن و بقیه در مجموعه سلطنتی، لندن (ویکتوریا، و آلبرت) و سایر نقاط موجود است.

Carriere, Eugene,

کاریر، اوژن (۱۸۴۹ - ۱۹۰۶)

در جنگ ۱۸۷۰ اسیر شد و فرصت مشاهده آثار روبنی در درسدن را یافت و این بر کارهای اولیداش تاثیر بسیار گذاشت. حالت مه‌آلود کارهایش (که بدبسیاری از آنها کیفیت چرك‌آلودی دادند) به سالهای بعدی کار او تعلق دارند. چهره‌نگاری مشهور او از دوده (نویسنده معاصرش) و دخترش ورلاین (هر دو به سال ۱۸۹۱) وادموند دوگونکور در بستر مرگ (۱۸۹۶) همراه آثار دیگر او، همگی در موزه لوور حفظ می‌شوند. تصویر دیگری از ورلاین در بوستون و کارهایی دیگر در آونینون و تولون وجود دارند.

کارستنس، آسموس (اراسموس) یاکوب (۹۸ - ۱۷۵۴)،

Carstens. Asmus (Erasmus) Jakob,

نقاش متولد دانمارك که از جدی‌ترین هنرمندان نئو کلاسیك آلمانی بود. تندخویی او مانع از کسب شهرتی شد که استحقاق داشت. اولین بار سفر ایتالیا را در ۱۷۸۳ در پیش گرفت، اما به علت تمام شدن پول مجبور به بازگشت شد. برای اقامت در برلین به سال ۱۷۸۵ کمک‌هایی به او شد و در ۱۷۹۰ به استادی آکادمی رسید. اما در ۱۷۹۲ توانایی آن را یافت به

رم باز گردد، و در همانجا درگذشت.

در سال ۱۷۹۶ نامه‌ای به صدر اعظم پروس نوشت و با نفی وظایف خود، اظهار داشت که وظیفه هنرمند برآورده ساختن سرنوشت خویش است. تقریباً تابلویی نکشید و کارهایش شامل کارتونهای بزرگ با گچ سیاه و سفید است که عمیقاً تحت تأثیر میکلانژ قرار دارند به نحوی که مقررات نئوکلاسیک همراه با سبک شیوه‌گری به گونه‌ای عجیب باری و بلیک را به خاطر می‌آورند. نمونه‌هایی در برلین، کپنهاگ و مخصوصاً وایمار وجود دارند. شهرت او حاصل انتشار حکاکی‌هایش در ۸۴ - ۱۸۶۴ است.

Cartellino,

کارتلینو (به ایتالیایی: کاغذ کوچک)

یک طومار یا قطعه کاغذ کوچک که بر روی یک تصویر نقاشی می‌شود تا همچون یک طومار واقعی به نظر برسد که به زمینه ضمیمه می‌شود یا پیش‌زمینه کوچکی تلقی می‌شود که اغلب برای محدود نمودن پیش‌زمینه ساده مورد استفاده قرار گرفته و محلی را برای الصاق این تکه کاغذ ایجاد می‌کند.

رایج‌ترین مورد استفاده یک کارتلینو محل امضاء نقاش است که در آثار جیووانی بلینی و آنتونلو دامسینا دیده می‌شود و گاه نیز برای تحریر یک دعای مذهبی یا شعار و اندرز مورد استفاده قرار می‌گیرد. کارتلینی در حکاکیها و دیوارنگاره‌ها هم یافت می‌شود.

Cartoon,

کارتون

این روزها کارتون به معنی نقاشی‌هایی طنز یا هجو است، اما معنی اصلی آن (در زبان ایتالیایی کارتون به معنی یک ورقه بزرگ کاغذ است) کاملاً متفاوت بود. کارتون عبارتست از طرحی به اندازه کامل برای یک اثر نقاشی و معمولاً دارای جزئیات کامل بوده و برای انتقال به دیوار، بوم یا چوب آماده است. پشت صفحه کارتون با گچ پوشانده می‌شد و خطوط

اصلی با قلم بر روی زمینه مورد نظر منتقل می‌شد. گاه خطوط اصلی سوراخ می‌شدند و طرح با استفاده از گرد ذغال نرم روی صفحه شکل می‌گرفت یا از اسپولورو (کارتون اضافی) استفاده می‌شد تا کارتون اصلی سالم بماند. شیوه کار برای دیوارنگاره پیچیده‌تر، اما اساساً مشابه بالاست. چندین کارتون هنوز هم باقی مانده و از وجود سوراخها یا بریدگی خطوط اصلی به صورت دندان‌می‌توان تشخیص داد که کدامیک عملاً به کار گرفته شده‌اند. مشهورترین کارتونها، یعنی آثار رافائل، برای سوزن‌دوزی به کاررفته‌اند که البته به شیوه فوق منتقل نمی‌شد.

Cassatt, Mary,

کاسات، ماری (۱۸۴۴ – ۱۹۲۶)

در پیتربورگ دنیا آمد؛ پدرش بانکدار بود و تمایل دخترش به پیگیری هنر نقاشی را تشویق نمی‌کرد. پس از مسافرتهاى بسیار در اروپا، در سال ۱۸۶۸ در پاریس اقامت گزید تا زیر نظر چاپلین که يك نقاش با گرایش آکادمیک بود به تحصیل پردازد، اما علاقه بیشتری به کوربه و مانه و امپرسیونیستها پیدا کرد. در سال ۱۸۷۷، با دگا آشنا شد و دگا از او دعوت کرد تا در نمایشگاه امپرسیونیستها شرکت نماید و او در سالهای ۱۸۷۹، ۱۸۸۰، ۱۸۸۱ و ۱۸۸۶ در نمایشگاههای امپرسیونیستها شرکت داشت. کاسات به خرید نقاشی‌هایی از هنرمندان امپرسیونیست برای خود و اعضای خانواده‌اش مبادرت ورزیده و کوشید سایر آمریکائیان را نیز به خرید آنها ترغیب کند و در موارد دشواری، به عامل فروش خود، دوراندروئل کمک کرد. در سال ۱۹۱۲ بینائی خود را تا حدودی از دست داد و هنگام مرگ کاملاً نابینا شده بود. در سال ۱۹۱۴ از فرهنگستان پنسیلوانیا، که سالهای ۶ – ۱۸۶۱ را به تحصیل در آن اشتغال داشت، به کسب مدال طلای افتخار نایل آمد. دگاس یکی از دوستان نزدیک او بود و در چندین مورد تصاویری از او نقش کرد که بارزترین آنها سیاه‌قلمهایی از چهره او در لوور است. کاسات چندین طرح رنگی نیز تهیه کرد که منظور از آنها عرضه کارهای اصلی به بهای مناسب بود. موضوع اینها

اکثراً صحنه‌های خانگی بوده و ترکیبی از شیوه‌های چاپ رنگی ژاپنی و بینش دگاس و رنوار است. این آثار خدمتی منحصر بفرد و قابل ملاحظه (هر چند شناخته نشده) به امپرسیونیسم بوده و احتمالاً بر بونارو و یولار تأثیر نهادند. همچنین، آثار فوق نشاندهنده این واقعیت هستند که چگونه این زن نقاش قادر بود مضمون مادر و فرزند را با لطافت، اما بدون اینکه احساساتی جلوه کند، به تصویر کشد. آثاری از او در بوستون، نیویورک (موزه متروپولیتن)، واشنگتن (نگارخانه ملی) و سایر موزه‌های ایالات متحده و نیز تك چهره‌ای زیبا در برمنگهام وجود دارند.

Cassone,

کاسن

يك واژه ایتالیایی برای يك نوع خاصی صندوق است که بعنوان یخدان عروسی و برای نگهداری لباسهای شخصی عروس مورد استفاده قرار می‌گرفت و محل پارچه‌های عروس بود. این صندوقها غالباً تزئیناتی متصل داشتند و روی آنها با کنده کاری و گل میخهای زرانمود و قابهای نقاشی در جلو و طرفین و گاه داخل و خارج در پوش زینت می‌یافتند. دوره رواج کاسونی قرن چهاردهم تا شانزدهم بود و موضوع تزیینات معمولاً حکایات اسطوره‌ای، از نوع تجاوز به هلن، یا اساطیر کهن تشکیل می‌یافت. بسیاری از این قبیل نقاشیهای روچوب جلوی صندوقها را اکنون بعنوان آثار استادان کهن قاب کرده‌اند، هر چند اکثر نقاشان اصلی در نظر معاصران خویش بیش از افراد صنعتگر تلقی نمی‌شد. غالباً يك اثر جلوی صندوق از روی شکل و اندازه‌های آن، چهار تا شش فوت پهنا و حدوداً يك فوت یا هجده اینچ طول، قابل تشخیص است.

Castagno, Andrea del,

کاستاگنو، آندریا دل (۱۴۱۹/۲۱ - ۵۷)

یکی از مشهورترین نقاشان فلورانسی نسل پس از ماساچو بشمار می‌رفت. امروزه تصور می‌شود که تاریخ تولد او حدود سال ۱۴۱۹/۲۱

بوده اما سابقاً آنرا سال ۱۴۱۲ و حتی قرن چهاردهم می‌دانستند. بنظر می‌رسد که او نقاشی زودرس بود؛ به طور سنتی گفته می‌شود حدود ۱۴۴۰، او چند تصویر از یاغیانی را که از پا به‌دار آویخته شده بودند نقاشی کرد و از آنجا لقب آندرئینو دل‌گی ایمپیکاتی (دارآویز) را بدست آورد. در سال ۱۴۴۲، در ونیز به سر می‌برد و در آنجا چند دیوارنگاره در زکریای قدیس با تاریخ و امضاء او وجود دارند؛ اما این نقاشی‌ها تصویری روشن از سبک کار کاستانیو را در جوانی نشان نمی‌دهد زیرا با کمک نقاشی گمنام بنام فرانچسکو دافنزا انجام گرفته‌اند. در ۱۴۴۴، اوقعاً در فلورانس حضور داشت به طراحی شیشه‌ای منقوش برای کلیسای جامع فلورانس مشغول بود. (هنوز در آنجاست) و قاعدتاً می‌بایست بزودی پس از این کار (حدود ۱۴۴۷) دیوارنگاره‌های «صحنه‌های تغزیه مسلح» و شام آخر را نقاشی کرده باشد (فلورانس، سان آپولونیا، فعلا در موزه کاستانو). این دو نقاشی از جمله اولین آثار مشهور او واقع‌گرایی ماساچیو را به نمایش می‌گذارند. در سالهای ۵۰ - ۱۴۴۹ او «صعود» را برای کلیسای سنت مینیاتو فرالتوری نقاشی کرد (اکنون در برلین است) که به‌مراتب به سبک گوئیک بین‌المللی نزدیکتر است. و در هفت سال آخر عمر کوتاهش سبک ماساچیو را بخاطر سبک خطی و احساسی دوناتلو (که زنده و بسیار مشهور بود) رها کرد. در حقیقت کاستاکنو به ترجمان پیکره‌سازی دوناتلو در قالب نقاشی برآمد و بدین‌گونه تمام نقاشان فلورانسی قرن پانزدهم را تحت تأثیر قرار داد. مشهورترین نمونه‌های کار او در سبک دوناتلو «مردان و زنان مشهور» نام دارد که برای یک ویلا در نزدیکی فلورانس نقاشی کرد (اکنون در موزه کاستاگنو است). آخرین کارتاریخ دار کاستاگنو به سال ۱۴۵۶ انجام شده و تصویر سوار بر اسب نیکولو دا-تولنیو در کلیسای جامع است، که سقف آویز «شاهین» اثر اوچلو است. این اثر به ۱۴۵۶ تعلق دارد و سبکی به مراتب پویاتر از سبک اوچلو را نشان می‌دهد که تا حدودی بر گوتاملا تا اثر دوناتلو مبتنی است. در سالهای اخیر تعدادی از طرحهای او یافته شده‌اند که ستایشی بی‌شائبه معاصرانش از او به عنوان طراح را موجه جلوه می‌دهند. کارهای دیگرش در فلورانس

(ساتناآناتریاتا) و ادینبورگ (نگارخانه ملی)، لندن (نگارخانه ملی)، نیویورک (موزۀ متروپولیتن و مجموعه فریک)، ونیز (سن مارکو) و واشنگتن (نگارخانه ملی) در معرض نمایش‌اند.

کاستیگلیونه، جیووانی بندتو (۶۳/۵ - ۱۶۱۰ حدود)،

Castiglione, Giovanni Benedetto,

از اهالی جنوا و شاگرد وان‌دایک بود و از ۱۶۲۱ در نگارخانه او در جنوا کار می‌کرد، عمیقاً تحت تأثیر هنرمندان خارجی قرار گرفت زیرا سبک کار او را نقاشان فلاندرز و سیاه قلم‌های رامبراند و بعدها آتاریوسن و روبنس شکل داده‌اند. مانند باسانو، او نقاش برجسته حیوانات محسوب می‌شد. در ۱۶۳۴ در رم به سر می‌برد و در فرهنگستان سن کوك کار می‌کرد و حداقل تا سال ۱۶۵۰ آنجا ماند؛ هر چند به ناپل و جنوا سفرهایی کرد. در این زمان بود که تحت تأثیر پوسن قرار گرفت. حدود سالهای ۵۰-۱۶۴۸ به کار در دربار مانتوا پرداخت که احتمالاً توجیه کننده تأثیرپذیری از روبنس است. کارهای آخر او نوعی شوق عمیق عرفانی را متجلی می‌سازند اما این هنرمند نیز به عنوان مخترع نوعی نقاشی با رنگ روغن رقیق و مهمتر از آن، مبتکر مونوتایپ، شهرت دارد. ممکن است حکاکی سطح نرم (به حکاکی مراجعه شود) نیز توسط او اختراع شده باشد و بهر حال او از اولین مروجین آن بود. آثار قابل توجهی از او، هم رسم و هم مونو-تایپ، در مجموعه سلطنتی (ویندسور) جای گرفته و دیگر آثارش در برگامو، برمنگهام، کمبریج (فیتز ویلیام)، درسدن، دوبلین، جنوا، هارتفورد کانکتیکات، مونیخ، مادرید، مونپلیه، اوتاوا، پاریس (لوور)، رم (دوریا)، روئن و تورن وجود دارند.

Castillo, Antonio del,

کاستیلو، آنتونیو دل (۶۸ - ۱۶۱۶)

نقاش اسپانیایی که در کوردوبا فعالیت داشت و شاگرد عمویش خوان

(۱۶۴۰ - ۱۵۸۴) بود که او نیز خود از شاگردان زورباران و همچنین استاد موریلو به شمار می‌رود. بنابراین آنتونیو سخت تحت تأثیر سبک عمیق و نمایشی زورباران و همچنین گراوریستهای هلندی، مانند بلومرت قرار گرفت که روش برخورد او با موضوعات مذهبی زندگی روزمره کاستیلو را تحت تأثیر قرار داد. قدیمی‌ترین کار او سنت جروم (مادرید، پرادو) متعلق به سال ۱۶۳۵ است. او به چهره‌نگاری و نقاشی منظره هم مبادرت ورزید و استاد والدس ئال بود. آثاری از او در کوردوبا، مادرید (پرادو و آکادمی) و مونیخ وجود دارند.

ریخته‌گری، Casting,

به «گچکاری» (پلاستر) و «مفرغ» (برنز) مراجعه شود.

فهرست مدلل، Catalogue Raisonne,

نگاه کنید به «کار» (اووره [Œuvre]).

کاتنا، وینسنزی (۱۵۳۱ - ۱۴۸۰ حدود) Catena, Vincenzo,

نقاش ونیزی که کار خود را با تقلید از جیووانی بلینی و چیمبا آغاز کرد اما در ۱۵۰۶ (بنابر عبارت حکاک‌های شده بر لور اثر جیورجیونی در وین) با جیورجیونی در کارها شریک بود. معذک تأثیر جیورجیونی بر او تا ۱۵۱۰، سال مرگ جیورجیونی، به منصف ظهور نرسید. در بیست سال آخر زندگی خود کاتنا تحت تأثیر پالما و چیو وتیتان و دیگران قرار گرفت. آثاری از او در برلین، بوستون (گاردنر)، بوداپست، درسدن، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، فرانکفورت (اشتادل)، گلاسگو، لیورپول، لندن (نگارخانه ملی)، مادرید، میلان، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اوتاوا، پاریس، ونیز، وین، واشنگتن و دیگر شهرها وجود دارند.

کاتانو، دانر (۲۳/۳ - ۱۵۰۹ حدود)، Cattaneo, Donese,

پیکر ساز اهل توسکان و شاگرد جاکوپو سانسو وینو در رم بود و پس از شورش ۱۵۲۷ آن شهر استادش را تا وینز همراهی کرد و در آنجا روی چند آرامگاه، چند پیکره در کتابخانه و قاب سمت راست لوگتا کار کرد. اولین کارهای وینزی او مجسمه سن جروم در سن سالواتوره (حدود ۱۵۳۰). او چهره‌نگاری چیره‌دست بود گرچه سبک ملایم و شکننده او فاقد تحرك است. پیکره‌های آرامگاهی او عبارتند از نیم تنه‌هایی از بمبو (۱۵۴۷) و الساندرو کوتتارینی (۱۵۵۵)، - هر دو اثر در پادوآ، سانتو-محراب فرگوسو (۱۵۶۵: ورونا، سنت آناستازیا)؛ بنای یادبود لوردان (حدود ۱۵۷۲، وینز، سانتاس جیووانی ا پائولو با همکاری کامپانا) تندیس او از گیرولامو فراکاسترو (۱۵۵۹) اینک در طاق ارگ کونسلیو در ورونا قرار دارد. بهترین تندیس نیم تنه برتری او لازارو بنامیکو (متوفی به سال ۱۵۵۲؛ اینک در موزه بوسانو)، و پیکره‌های برتری دیگری در کاردیف، فلورانس (بارگلو)، نیویورک (موزه متروپولیتن) و وین قرار دارند.

کاوالینی، پیترو (فعال ۱۳۰۸ - ۱۲۷۳) Cavallini, Pietro

نقاش ایتالیایی و برجسته‌ترین نماینده مکتب رومی قبل از جیوتو؛ او مجموعه دیوارنگاریهایی ترسیم می‌کرد و همچنین به معرقکاری در سبک خالص کلاسیک می‌پرداخت که بین نقاشی کهن و طراح‌های احیاء حلقه‌ای برقرار می‌ساخت که عمدتاً توسط جیوتو معرفی شده بود. امضاء او بر اثر معرقکاری وی در سانتاماریا در تراستوره رم تاریخ ۱۲۹۱ را دارد (گرچه شواهد موجود رضایتبخش نیستند)؛ قطعاتی از دیوارنگاره‌ای به نام «آخرین داور» در کلیسای سانتاسیلا در رم باقی است و تاریخ ۱۲۹۳ را دارد. کاوالینی به سال ۱۳۰۸ در ناپل حضور داشته و دیوارنگاره سانتاماریا دونا جینا احتمالاً از آثار اوست.

Cavallino, Bernardo,

کاوالینو، برناردو (۵۶ - ۱۶۱۸)

نقاشی از اهالی ناپل که عمری کوتاه داشت و در نقاشی پیکرهای کوچک بر زمینه کدر و تیره مهارت داشت. در دهه ۱۶۴۰ و اوایل ۱۶۵۰ تا زمان مرگ، که در دروه طاعون بزرگ ۱۶۵۶ روی داد، کاوالینو نقاش برجسته ناپل محسوب می‌شد. از معدود آثار او نمونه‌هایی در مولفتا (آپولیا)، مسکو، رم، استکهلم، وجود دارند و تابلوی سن سیسلا به تاریخ ۱۶۴۵ (تنها اثر امضاء شده او) به دست هیتلر افتاد اما اینک در پلازا و چپو فلورانس حفظ می‌شود. همچنین، طرح آن در کنار سایر کارها در ناپل است. برنارد کاسل (موسسه باربر)، بوستون، بروکزویک، کلیولند اهایو، دیترویت، هارتفورد کانکتیکات (آتینوم وادزورت)، هوستون تکزاس، لیورپول، لندن (نگارخانه ملی)، ملبورن، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، ساراسوتا فلوریدا، استکهلم، ورونا، وین (موزه ک - ه) و نیویورک هم نمونه‌هایی در اختیار دارند.

Carvo - Rilievo,

حکاکی نقش برجسته

نگاه کنید به «نقش برجسته» (Relief)

Cecco del Caravaggio,

چکو دل کاراواجیو

در کتاب خود به نام «ملاحظات در باب نقاشی» منتشر شده در حدود سال ۱۶۲۰، ماتچینی از فردی به نام «فرانچسکو دتو دل کارا واجیو» به عنوان ستایشگر و مقلد کارا واجیو یاد می‌کند. در سندی متعلق به ۱۶۱۹، نام فردی به نام چکو (مخفف فرانچسکو) در میان نقاشان فرانسوی ثبت شده که بین ۱۵ - ۱۶۱۳ همراه تاسی در باگانیا کار می‌کرده است. بنابراین نظر بر این است که وی فرانسوی، یا لاقلا شمالی، و این نکته را سبک خشن و واقعگرایانه ناپخته‌ای تأیید می‌کند که در آن حالات مبالغه‌آمیز چهره و

خصوصیات مفصل طبیعت بیجان، شبیه به فینسون، در آن مشهود است. احتمالاً «مسیح در حالت راندن صرافان از معبد» (برلین) از آثار او است. «بازخیز» (شیکاگو)، «فرشته نگهبان با دو تن از قدیسان» (کانزاس سیتی) «نوازنده» (لندن، موزه ولینگتون، که فینسون هم خوانده می‌شود)، همه به حدود ۱۶۱۰ تعلق دارند. یک تابلو «نوازنده» دیگر (آکسفورد، اشمولیان) منتسب به فینسون نیز ممکن است کار او باشد.

Cellini, Benvenuto,

چلینی بنونتو (۷۱ - ۱۵۰۰)

پیکره‌ساز، زرگر و عاشق پیشه فلورانسی که به خاطر زندگینامه‌اش شهرت دارد. (۶۲ - ۱۵۵۸، چندین نسخه انگلیسی در دست است). این اثر یکی از با ارزش‌ترین کتابهای خاطرات بشمار می‌رود و در کی‌اجمالی از فرآیند آفرینش و همچنین شرایط آشوب زده ایتالیا در سالهای پس از اشغال رم در ۱۵۲۷ در اختیار می‌گذارد. زندگی عشقی چلینی نیز با جزئیات دقیق بیان شده هر چند تمامی آن باور کردنی نیست. در سال ۱۵۱۹، چلینی دعوت به انگلستان در معیت توریگیانو را رد کرد زیرا نمی‌خواست با مردی که بینی میکلاثر الهی را شکسته بود کاری داشته باشد. در عوض او به رم رفت و بنابه گفته‌های خود، در دفاع از شهر به هنگام محاصره قهرمانیها کرد. او مدعی است که شارل دو بوربون، یکی از فرماندهان امپراطوری در زمان محاصره، را نیز کشته است.

به عنوان یک هنرمند، چلینی در ابتدا تحت تأثیر شاگردان رافائل و سپس عمیقاً زیر نفوذ میکلاثر، قرار گرفت و مجسمه پرسیوس او (۵۴ - ۱۵۴۵، فلورانس، لوجیادی لاتری) به نحوی مناسب نزدیک «داوود» میکلاثر و «جودیت» اثر دوناتلو، یعنی مرشد اصلی دیگر او قرار داده شد. در ۱۵۳۷ و مجدداً ۴۵ - ۱۵۴۰، وی به فرانسه رفت تا برای فرانسیس اول کار کند و یک نمکدان (۴۳ - ۱۵۴۰، اینک در وین) و الهه‌های فوتتن بلو» (۴ - ۱۵۴۳: پاریس، لوور) را برای او ساخت که ظرافت و زیبایی پیچیده و شکلهای کشیده شیوه گرایانه آنها عصاره دومین مکتب فوتتن بلو است.

در سال ۱۵۵۶ ظاهراً به جرم فحشا به زندان افتاد و در سال ۱۵۵۸ تصمیم گرفت به کسوت روحانی درآید اما در سال ۱۵۶۰ اجازه ترك این منصب را دریافت کرد. او به طراحی سکه‌ها و مدالها نیز دست زد و کارهایی از او در بوستون (موزه گاردنر)، اسکوریال، فلورانس (بارگلو) و اکسفورد حفظ می‌شوند.

Cennini, Cennino,

چنینی، چنینو

حدود ۱۳۹۰ یا کمی دیرتر اولین رساله ایتالیایی درباره نقاشی را به نام «کتاب هنر» نوشت که منبع عمده آگاهی ما درباره فن لعابگری است. در این رساله او اظهار می‌دارد شاگرد گادی است و در نتیجه توانست پیشینه هنری خود را تا جیوتو ترسیم کند اما نمونه‌ای از آثار او در دست نیست.

Cerano,

چرانو

نگاه کنید به «کرسپی» (Crespi, G.B.)

Ceruti, Giacomo,

چروتی جیاکومو (۱۶۹۸ - ۱۷۶۷)

مانند سپر، از اعضای گروه به اصطلاح «نقاشان واقعیت لمبارد» (یعنی تصویرگران زندگی طبقات پایین) بود. دانسته شده که در میلان تولد یافت و همانجا در گذشت. اما در حوالی ۱۷۲۱ در برسیا بود و از اولین کارهایش تك چهره‌ای از یکی از نجبای برسیاست. دیوارنگاره پلکان قصر گراسی در ونیز را حدود ۱۷۴۰ انجام داد و در ۱۷۵۷ در میلان بود. شهرت او امروزه بر تابلوهایی نقاشی شده از مدلهای گروهی کارگران مبتنی است که از تورباف تا ولگردهای مستمند در میانشان دیده می‌شوند، و این آثار در سبکی نقاشی شده که یادآور گیزلاندی است اما موضوع آنها به لائین نزدیکتر است و در نهایت از رئالیسم کارا واجیو نشئت می‌گیرد. از کارهایش

تنها معدودی در موزه‌ها قرار دارند، با این همه نمونه‌هایی در بلفاست، برگامو، برسیا، لندن (نگارخانه ملی)، نیویورک (موزه متروپولیتن) و میلان (بررا) یافت می‌شوند.

Cesar,

سزار (متولد ۱۹۴۱)

با اسم سزار بالاپینی در ماری به دنیا آمد اما از ۱۹۴۳ ساکن پاریس بوده است. او پیکره‌سازی است که با مواد ویژه قرن بیستم کار می‌کند عمدتاً اتومبیل‌های خرد شده و زباله‌های صنعتی مشابه. او دارای سه کارگاه است که در یک کارخانه ریخته‌گری قرار دارد زیرا مواد مورد نیاز در دسترس او قرار گرفته و در آنجا می‌تواند قراضه‌های آهن را به یکدیگر جوش داده و قطعاتی از آنها بسازد که غالباً نام محل ساخت را بر خود دارند، مانند «مرد سن‌دنی» (لندن، تیت).

Cezanne, Paul,

سزان، پل (۱۸۳۹ - ۱۹۰۶)

احتمالاً بزرگترین نقاش یکصد سال گذشته است. سزان در ازان پروانس بدنیا آمد، پدرش یک بانکدار و تاجر ثروتمند بود، او در کالج بوربون تحصیل کرد و در آنجا با امیل زولا دوست شد. این دوستی برای سزان ارزش زیادی داشت و تا زمان انتشار کتاب امیل زولا به نام «کار» در سال ۱۸۸۶ ادامه یافت. شخصیت کلود لاتییه در این اثر نه فقط برای سزان، بلکه از نظر سایرین تصویری طنزآلود از نقاش به نظر می‌رسید. در سال ۱۸۶۱ و پس از رها کردن رشته حقوق، سزان به پاریس رفت و در آنجا با پیزارو آشنا شد و از سال ۱۸۶۲ به بعد، تمام وقت خود را به نقاشی اختصاص داد و تا ۱۸۷۰ در پاریس زندگی کرد. جنگ پروس و فرانسه او را راهی لوسناک ساخت و در سال ۱۸۷۲ در پونتوا به پیزارو پیوست. در دهه ۱۸۶۰ خلق و خوی آتشین او در یک رشته تابلوهای کم و بیش شهوانی و ملودراماتیک به منصفه ظهور رسید - مخصوصاً اثر او «تجاوز» به تاریخ

۱۸۶۷ یا «قتل» (لیورپول) که در همان سال نقاشی شد که طبیعتاً با استقبال مواجه نشدند. در حالیکه همکاری نزدیک او با پیزارو ادامه داشت، سزان نقاشی مناظر به شیوه امپرسیونیستی را آغاز کرد و در اولین نمایشگاه امپرسیونیستها به سال ۱۸۷۴ آثاری را به نمایش گذاشت. یکی از آثار او در میان چند تابلویی بود که باعث بیشترین نارضایتی عمومی شد. این اثر که یکی از خارق العاده ترین خیالپردازی های شهوانی او محسوب می شود، «المپای مدرن» (اینک در موزه لوور) نام داشته و ابراز محبتی مشکوک نسبت به مانه تلقی می شود زنی چاق را نشان می دهد که يك زن سیاه پوست او را برهنه می کند در حالیکه يك مرد (احتمالاً خود سزان) با اشتیاق ناظر صحنه است. بر صحنه بکر امپرسیونیستی، تأثیر تابلو باید تکان دهنده باشد، مخصوصاً به این دلیل که چنین تابلوهایی معمولاً با خشونت بسیار تصویر شده و غالباً رنگ با کاردك روی آن قرار می گیرد. در دهه ۱۸۷۰، سزان بر نظریه های رنگ و نور که امپرسیونیستها در آن هنگام مشغول تکمیل آنها بودند احاطه یافت؛ در سومین نمایشگاه امپرسیونیستها به سال ۱۸۷۷، سزان شاترده اثر به نمایش گذاشت و مورد ستایش بسیار یکی از منتقدان قرار گرفت. وی بتدریج خوی زماتتیک پرشور خود را ملایم تر نمود و تکنیک دلاکروا را که واقعاً مناسب او نبود، رها کرد. دستاورد بزرگ سزان در جهت تجزیه و تحلیل هر چه عمیق تر رنگ و رنگمایه بود که با تحلیل امپرسیونیستها از این نظر تفاوت داشت که آنان می کوشیدند سطح و احساس را ضبط کرده و در نتیجه به سرعت نقاشی می کردند. تحلیل سزان به مراتب کاربرتر و طولانی تر بود زیرا می کوشید رنگ را به عنوان وسیله ای برای برگیری مدل و بیان نهایی شکل درونی اشیاء مشهود به کار گیرد. در این روش او از الگوی اصلی کلاسیک پیروی می کرد و برخی از گفته های ثبت شده او اهمیت بسیار دارند، او گفته است که «قصد دارد کارپوسن را دوباره از روی طبیعت انجام دهد» و اینکه «از امپرسیونیسم چیزی محکم و ماندنی، مانند هنر موزه ها، خلق کند.» این موضوع روشن بود زیرا امپرسیونیسم فاقد کیفیت صوری است، اما «وقتی رنگ دارای بیشترین غنای خود باشد می تواند محتوای خود را ارائه دهد»: در واقع،

ادعا شده که تعالیم او تلویحاً به ایده‌های اساسی کویسم اشاره دارند و اینکه نقاش باید در طبیعت به دنبال مخروط، کره و استوانه باشد. هنگامیکه پدر او در ۱۸۸۶ درگذشت، سزان خود را ثروتمند یافت و توانست در پروانس و غالباً در ژادو بوفان نزدیک ایز، خاندای که پدرش خریداری کرده و حاوی برخی از آثار اولیه سزان بود، در اتر و زندگی کند. سزان يك نظریه پرداز نبود و ناسزاهای مداوم مردم و منتقدان باعث می شد از حضور در مجامع اکراه داشته باشد. در سال ۱۸۹۰، از او دعوت شد در نمایشگاهی توسط گروه بیست در بروکسل شرکت جوید و در سال ۱۸۹۵، اولین نمایشگاه بزرگ خود را بر پا کرد و از سال ۱۹۰۰ به بعد نبوغ او به نحوی وسیع مورد شناسایی قرار گرفت. در سالهای پایانی زندگی، سزان به بعضی از موضوعات اولیه و مورد علاقه خود بازگشت - مخصوصاً ترکیبهای بزرگ زنانه در حال استحمام که پیکره‌ها در منظره نقش گرفته‌اند. خدمت بزرگ او نشان دادن این نکته بود که ارزشهای رنگ و رنگمایه را باید يك چیز واحد، و نه دو مقوله جداگانه تلقی کرد؛ و به این ترتیب، مانند پوسن، امپرسیونیسم را به پدیده‌ای منسجم تبدیل نمود. به این دلیل که تحلیل او با وسواسی جانکاه پیگیری می شد، بسیاری از تابلوهایش ناتمام مانده‌اند - گفته می شود بعد از بیش از یکصد بار که فروشنده‌ای به نام والار برای يك تك چهره نشست، سزان ادامه کار را با این گفته که از طرح جلوی پیراهن ناراضی نیست رها کرد. بالطبع، طبیعت جامد و منظره بیشترین آزادی را در این زمینه ارائه می داد و نقاشی او از گل احتمالاً از روی گلهای مصنوعی تهیه می شد. معدود تك چهره‌هایش از سیمای خود و کسانی نقاشی شده‌اند که می توانستند به مدتی نامعلوم در برابر نقاش بنشینند. تابلوهایی از او در آمستردام (موزه استدلجیک)، بال، برلین، برن، بوستون، بوداپست، کمبریج (فیتز ویلیام)، کمبریج ماساچوست، کاردیف، شیکاگو، کیولند اوهایو، کلمبوس اوهایو، ادینبورگ، اسن (موزه فولکوانگ)، گلاسکو، هلسینکی، کانزاس سیتی، لیننگراد، لندن (نگارخانه ملی، تیت و موسسه کورتلو)، لوس آنجلس، مانهایم، مریون پنسیلوانیا (بنیاد بارتر)، منیاپولیس، مونترال، مسکو، مونیخ، نیویورک

(موزه متروپولیتن، موزه هنرهای مدرن، موزه بروکلین، و موزه کوگنهایم)، نورثامپتون ماساچوست (مجموعه اسمیت)، اسلو، اوتاوا، پاریس (لوور)، فیلادلفیا، پراگ، پرویدانس رودزایلند، سانفرانسیسکو، سن لوئی سائوپائولو، استکهلم، تولیدو اوهایو، واشنگتن (نگارخانه ملی و فیلیپس)، و زوریخ حفظ می‌شوند.

Chadwick, Lynn,

چادویک، لین (متولد ۱۹۱۴)

پیکره ساز آستره انگلیسی که با آهن و فولاد جوش داده، مس، برنز، گچ و شیشه کار می‌کند. همچون هنرمند معاصرش باتلر، او نیز بعنوان یک آرشیستکت تحصیل کرد. پس از خدمت در جنگ، به پیکره‌سازی روی آورد و تحت تأثیر کالدور چند تندیس متحرک ساخت (برای فستیوال انگلستان در ۱۹۵۱ سه تندیس متحرک ساخت)، اما بعداً، «تندیس‌های متوازن» را خلق کرد که در صدد بهره‌برداری از کیفیت حرکت بر نمی‌آمد. در سال ۱۹۵۶ جایزه‌ای از بینال ونیز دریافت کرد. اکنون آثارش در موزه‌هایی در آدلید، برایتون، بریستول، بروکسل، بوفالو، شیکاگو، لندن (تیت و ویکتوریا و آلبرت)، منچستر (ویتورث)، مونتال، نیویورک (موزه هنرهای مدرن)، اوتاوا، پاریس (موزه هنرهای مدرن)، پیتزبورگ، رم، روتردام و تورن به نمایش درآمده‌اند.

Chagall, Marc,

شاگال، مارک (۱۸۸۷ - ۱۹۸۵)

در ویتبسک متولد شد و در سنت پترزبورگ تحصیل کرده و همانجا از باکست و باله تأثیر پذیرفت. بین ۱۴ - ۱۹۱۰ در پاریس بسر می‌برد و تحت تأثیر کویسم قرار گرفت؛ در سال ۱۹۱۷، او کمیسر هنرهای زیبا در منطقه ویتبسک شد و فرهنگستانی را در آنجا پایه نهاد. پس از اختلافاتی با مالویچ استعفا داد و در مسکو به طراحی صحنه و لباس تئاتر مشغول شد، و در ۱۹۲۳ به پاریس بازگشت. در این زمان سبک بسیار تخیلی او کاملاً

شکل گرفته و او کمابیش به تصویر اشیاء قابل شناسائی در تقابلهای غیر عادی پرداخت که تا حدودی به گونه‌ای نااستوار در فضا معلق بود. رنگهایی که به کار می‌گرفت بسیار غنی بوده و اکثر موضوعهای او حاوی پردازش زندگی یهودیان روسیه بود، اما بتدریج به نقاشی مضامین روی آورد. خیالپردازی‌های او تأثیری عظیم بر سوررئالیست‌ها داشته است. در ۱۹۲۹، شاگال زندگینامه خود را با عنوان «زندگی من» منتشر ساخت. در ۱۹۴۱، موزه هنرهای مدرن در نیویورک او را به آمریکا دعوت کرد و شاگال تا ۱۹۴۸ در آنجا ماند. بازدید از شارتر به خلق تعدادی نقاشی روی شیشه منجر گردید: آسی ۱۹۵۷، کلیساهای جامع متر و رنس دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۴، اورشلیم «دوازده سبط اسرائیل» و سایر آثار ۶۹ - ۱۹۶۰؛ پنج پنجره برای کلیسای قصبه تادلی، کنت ۷۸ - ۱۹۶۶. در سال ۱۹۶۴، او به نقاشی سقف تالار اپرای پاریس پرداخت و در ۱۹۶۶، تزئینات اپرای متروپولیتن، نیویورک را انجام داد. در سیمیه، نیس موزه‌ای به نام شاگال تأسیس شده است.

Champaign, Philippe de,

شامپین، فیلیپ دو (۷۴ - ۱۶۰۲)

در بروکسل به دنیا آمد و اولین آموزش خود را در نقاشی منظره در آنجا تحصیل کرد. در سال ۱۶۲۱ به پاریس رفت و با پوسن در تزئین نگارخانه قصر لوکزامبورگ کار کرد، محلی که بعدها به مکان مجموعه تابلوهای «زندگی ماری دو مدیچی» اثر روبنس تبدیل شد. در سال ۱۶۲۸، شامپین نقاش ملکه مادر، ماری دو مدیچی شد و نیز برای لویی سیزدهم وریشیلو نیز آثاری بوجود آورد و گنبد کلیسای سوربون، تك چهره‌ای تمام قد و مجموعه‌ای سه‌گانه از چهره‌نگاری، شبیه یکی از تابلوهای وان دایک از چارلز اول را که به همان منظور خلق شده بود پدید آورد. جهت ارسال برای برنینی به عنوان مدلی برای يك تابلوی نیم تنه. حوالی ۱۶۴۳، کار برای یانسنیست‌های پرت رویال را شروع کرد، فلسفه ریاضت کاتولیک تأثیری عمیق بر او گذاشت، گرایش او را تشدید

کرد، تحولی که حتی در اوایل دهه ۱۶۳۰ نیز مشهود بوده و به سوی يك شكل كلاسيك همطراز آنچه که پوسن مستقلاً در رم تکامل می‌داد سوق یافت. تك چهره‌های اولیه او نشان دهنده پیوندش با روبنس و وان دايك است، اما در کارهای بعدی او هیچ نوع احساس نیرومند باروك دیده نمی‌شود. هیچ اثری از وجد مذهبی، تشعشع و بینش دینی در این آثار مشهود نیست. در آنها همد چیز روشن و واضح بوده و به جای احساسات بیشتر به تعقل روی آورد و آثاری خشك و غالباً از نوع افریزهای تزئینی مورد استفاده پوسن، رنگ‌های سرد، تند و ناتورالیسمی هرچندنه مبالغه‌آمیز، اما قالبی خلق کرد. چهره‌نگاری و کلای دعاوی، تاجران، و تابلوی گروهی کلاتران پاریس نمایانگر درکی انسانی از شخصیت بوده و همانند مدلهایش موقر و بی‌احساس هستند. عالیت‌ترین چهره‌نگاری‌های وی همان تابلوهای نذری هستند که به خاطر شفای دخترش، راهب‌دای در درگاه سلطنتی، ترسیم کرد زیرا دختر به فلج مبتلا بود و در سال ۱۶۶۱ در پی دعای جمعی اعضای فرقه بهبود یافت. آثارش در کالج سلطنتی و آلنسون، آمستردام، قصر بارنارد (موزه باوئز)، برلین، بیرمنگهام (موسسه باربر)، بوستون، بروکسل، دی‌ترویت، فلورانس (پیتی‌اوفیزی)، گریفویل کارو-لینای جنوبی، لاهه، هال، لومان، لندن (نگارخانه ملی، مجموعه والاس)، لیون، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور)، رم (نگارخانه ملی)، روئن، سائوپائولو، تولیدو اوهایو، تولوز، ورسای، وین و واشنگتن به نمایش گذاشته شده‌اند.

چانتري، سرفرانسیس (۱۷۸۱ – ۱۸۴۱) Chantrey, Sir Francis,

پیکره ساز انگلیسی که در نزدیکی شفیلد بدنیا آمد و به ساختن نیم تنه و یادبودها شهرت دارد. او آموزش رسمی مختصری داشت و فقط مدتی به عنوان کارآموز ترديك حكاك چوب کار می‌کرد و سپس آزمایش طبع خود در نقاشی چهره به پیکره‌سازی روی آورد. در سال ۱۸۰۲ او در لندن بود و به طور نامنظم در فرهنگستان سلطنتی تحصیل می‌کرد. اما بیشتر در

شفیلد کار می‌کرد و در آنجا بود که در ۱۸۰۵ اولین سفارش مهم خود را به دست آورد: یک نیم تنه از کشیش جی. ویلکینسون که نخستین کار او با مرمر تلقی می‌شد. در سال ۱۸۰۹ با همسر ثروتمندش در لندن اقامت گزید و پس از نمایش نیم تنه «هورن توك» (کمبریج، فیتز ویلیام) در ۱۸۱۱ کار او رونق گرفت. در ۱۸۱۵ به فرانسه و در سال ۱۸۱۹ به ایتالیا سفر کرد. اما نسبت به هنر ایتالیایی علاقه چندانی نشان نداد. به نظر او «مادونا» کار نیمه تمام میکلاثر در فلورانس «کاری با امکانات خارق‌العاده» بود. اما در آن زمان سبک خود او کاملاً شکل گرفته بود. در سال ۱۸۱۶ به عضویت فرهنگستان سلطنتی هنر و در سال ۱۸۱۷ عضو فرهنگستان شد و در سال ۱۸۳۷ عنوان سر به او اعطا شد. ثروت هنگفت او جهت خرید «آثار هنری با ارزش والا که... در بریتانیا انجام شده» وقف فرهنگستان سلطنتی شد، هر چند برخی از قطعات انتخاب شده مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. سبک شانتري طبیعت‌گرا و واجد توصیف نیرومند شخصیت‌ها بود. بعضی یادبودهایش، چون «فرزندان رایینسون» (۱۸۱۷)، کلیسای جامع لیچفیلد) عمیقاً مؤثراند و برخی دیگر (مانند یادبود پایک واتس، ایدام، استفورد شایر ۲۵ - ۱۸۱۷) تا حد احساساتی بودن تنزل می‌یابند. او از اطاق روشن برای انجام طرح مقدماتی استفاده کرده و غالباً از دهان مدل خود قالبی تهیه می‌نمود. آنگاه دستیارش با استفاده از ماشین حکاکی سنگ مرمر را آماده می‌ساخت تا شانتري مجسمه را در جلسه آخر تکمیل کند.

از او بیش از یکصد نیم تنه باقی مانده که بسیاری از آنها در نسخه‌های متعدد ساخته شده‌اند: «والتر اسکات» (ابوتسفورد، ۱۸۲۰) در چهل و پنج نسخه و نیز تعداد بیشماری نسخه‌های جعلی. تعداد کثیری بنای یادبود در سرتاسر انگلستان، و همچنین در مجموعه سلطنتی، بیرمنگهام (نگارخانه و هندز ورث)، ادینبورگ (نگارخانه ملی پرتره، ساختمان پارلمان)، لندن (نگارخانه ملی پرتره، ویکتوریا و آلبرت، موزه سوان، فرهنگستان سلطنتی، عمارات مجلسین، صومعه و ستمینستر، کلیسای سنت پل)، آکسفورد (اشمولین؛ مجموعه بزرگی از مدلهایی که از کارگاهش به دست آمده)،

سالیسبوری (کلیسای جامع) و ییل (مرکز هنرهای بریتانیایی) یادگارهای او هستند.

Chapus,

شاپو

نگاه کنید به «بشارت استاد ازن پروانس»

(Master of the Aix Annunciation)

Charcoal,

زغال

از ترکه‌های درخت بید یا مو که بدون وجود هوا گداخته شده‌اند ساخته می‌شود. هر ترکه بید علامت سیاه رنگی بر روی کاغذ می‌گذارد که در صورت لزوم به سادگی پاک می‌شود. گاه از زغال برای طراحی روی کاغذ استفاده می‌شود اما استفاده عمده آن طراحی روی دیوار یا بوم نقاشی در مرحله اول کار است.

شاردن، ژان باتیست سیمون (۱۷۷۹ - ۱۶۹۹)،

Chardin, Jean Baptiste Simeon,

بهترین نقاش قرن هجدهم فرانسه در تصویر موضوعات روزمره و طبیعت بیجان بود. در سال ۱۷۲۸ به عضویت فرهنگستان درآمد، مقام خزانه‌داری آن را بر عهده گرفت و به مدت بیست سال نمایشگاه‌های آن را ترتیب داد. کارهای اولیه او به آن اندازه‌ای که تحت تأثیر نقاشی‌های روی کمد به سبک هلندی قرار دارند که در فرانسه قرن هجدهم بسیار مورد توجه بود. از نقاشی‌های مشابه هلندی الهام نمی‌گیرند: این تابلوها اندازه متوسط و موضوعاتی محدود دارند که با سلیقه و احساسات فرانسویان انطباق داده شده‌اند. تابلوهای طبیعت بیجان او، متشکل از ساده‌ترین عناصر - ظروف آشپزخانه، سبزیجات، پرندگان شکار شده، سبدهای میوه،

ماهی و اشیاء مشابه - به خاطر رنگ، تکنیک منسجم و رنگ آمیزی محکم قابل توجه هستند و در آنها عمق رنگمایه به واسطه ظرافت کار و کاربرد رنگهای کشیده و پوشیده با رنگ رقیق مشهود است. این آثار دارای نوعی صراحت لهجه و واقعیت بیان است که از شباهت دقیق به موضوع آسیب نمی بیند. تابلوهایی که از زندگی روزمره ترسیم کرده قطع کوچک دارند و در آنها پیکره هایی کوچک در محفل گرم داخل خانه دیده می شوند که جریان روزانه زندگی خانواده بورژوا را، بدون به خرج دادن احساسات و ترفیع ادراک، به نمایش می گذارند که از طریق راه دادن جنبه های زندگی افراد فرودست یا جلب توجه به واسطه ورود به جامعه باب روز چشمگیر نمی شوند؛ در سال ۱۷۷۵ او دو تکه چهره از خود و تکه چهره ای از همسرش را با مداد رنگی در سالن به نمایش گذاشت (هر سه اثر در لوور) که شاهکارهایی از تجزیه و تحلیل و وسعت دید و تکنیک محسوب شده و به مراتب از پرتره های مداد رنگی لاتور، که بیشتر مورد علاقه بودند، عالیتراست. فراگونار برای مدتی کوتاه شاگرد او بود.

آثارش در آمین، آتره، برلین، بوستون، کمبریج ماساچوست (موزه فوگ)، شیکاگو، دیترویت، دوبلین، ادینبورگ، گلاسگو (موزه هاتریان و مجموعه بورل) لاهه، هارتفورد کانکتیکات، ایندیانا پولیس، کاتراس سیتی، لیننگراد، لندن، مریون پنسیلوانیا (بنیاد بارتر)، مینیا پولیس، نیویورک (مجموعه فریک و موزه متروپولیتن)، اوبرلین، اوتاوا، پاریس (لوور و ژاکمار آندره)، پوتسدام، پرینستون، روتردام، سن لوئی، اسپرینگ فیلد ماساچوست، استکهلم، وادوز (مجموعه لیختن اشتاین)، واشنگتن (نگارخانه ملی و فیلیپس)، وویلیامز تاون ماساچوست موجوداند.

Chassériau, Theodore,

شاسریو، تئودور (۱۸۱۹ - ۵۶)

نقاش فرانسوی از شاگردان اینگرس بود و در رم زیر نظر او تحصیل می کرد، اما بعداً تحت تأثیر دلاکروا قرار گرفت - تنها هنرمند زمان خود که این ترکیب دشوار را ممکن ساخت. موضوعات مورد استفاده در نقاشی های او از گنجینه آثار این دو هنرمند ملهم از: تصاویر داستانهای شکسپیر و انجیل، صحنه هایی از زندگی در شمال آفریقا، بازسازی زندگی کلاسیک، موضوعات مذهبی و تزئینات تمثیلی و چهره نگاری هایی که اغلب شبیه به سبک اینگرس با قلم سربی است. آثار او در لوور و دیگر موزه های محلی فرانسه وجود دارد.

Chavannes, Puvis de,

شاون، پوودی

نگاه کنید به «پووی» (Puvis)

Chiaroscuro,

چیاروسکورو (تاریک روشن)

از ترکیب دو واژه ایتالیایی به معنی سایه و روشن بوجود آمده است و به معنی توازن نور و سایه در یک تابلو و مهارت نقاش در نشان دادن آنهاست. این واژه معمولاً برای تقاشانی چون رامبراند و کارا واجیو به کار می رود که رنگمایه تابلوهایشان معمولاً تیره است (به کویپ هم مراجعه شود). یک حکاکی روی چوب چیاروسکورو عبارتست از حکاکی چوبی، کنده کاری خطی یا کنده کاری مشابه که از چندین قالب، و دقیقاً به صورت چاپ رنگی، ایجاد می شود و از نقاشی در چندین رنگ مونوکروم تقلید می کند که هر رنگ روی یک قالب جداگانه حک شده است. رنگمایه های میانی با چاپ دقیق روی هم توسط دو یا چند قالب بدست می آید. اولین نقاشی که در این فن تخصص یافت اوگو داکاریپی (حدود ۱۵۲۵-۱۴۸۰ حدود) است و بسیاری از طرحهای مربوط به اینگونه حکاکی ها به

پارمیچیا نینو باز می‌گردد.

چیریکو، جیورجیو دو (۱۸۸۸ - ۱۹۷۸) **Chirico, Giorgio de,**

نقاش ایتالیائی متولد یونان از والدین ایتالیایی، که تا ۱۹۰۸ در آتن و مونیخ، و سپس در ایتالیا آموزش دید و در سال ۱۹۱۱ به پاریس رفته و در آنجا با پیکاسو و آپولینر آشنا شد. در ۱۹۱۵ به ایتالیا بازگشت و در طول جنگ اول جهانی در ارتش خدمت کرد. در بیمارستانی در فررا نهضت شبه سوررئالیستی پیتورا متافیزیکا (نقاشی متافیزیکی) را با همکاری کارا در ۱۹۱۷ پایه نهاد و منظره‌های توهمی از «شهرهای» متروکه را با تأثیر احساسی شدید خلق کرد که با رنگهای تیره و رنگمایه خاکی نقاشی شده بودند. در دهه ۱۹۳۰ ناگهان آرمانهای «مدرن» خود را کنار گذاشت و به نوعی تقلید از اساتید قدیمی روی آورد، کارهایی از او - و عمدتاً متعلق به دوره معتبر قبل از اصلاح طلبی - در رم (نگارخانه هنرهای مدرن)، شیکاگو، دیترویت، لندن (تیت)، نیویورک (موزه هنرهای مدرن) و جاهای دیگر وجود دارند. ترجمه‌ای از زندگینامه‌اش به زبان انگلیسی در ۱۹۷۲ منتشر شد.

کریستوس پاتینس و کریستوس تریومفانس

Christus Patiens and Christus Triumphans,

عناوین دو نوع نقاشی صلیب با اندازه‌های بزرگ که معمولاً در شبستان کلیساهای قرون وسطی دیده می‌شد. معدودی از این نوع صلیبها در مکانهای اصلی خود به جا مانده‌اند و نمونه‌های باقی مانده غالباً از نظر اندازه بریده و به نمازخانه‌های جنبی یا محل حوض مطهر انتقال یافته‌اند. تعزیه مسیح، مسیح مرده بر صلیب را نشان می‌دهد و پیروزی مسیح، او را با چشمان باز و دستان گشوده به طرفین مجسم می‌سازد که به جای آویختن از صلیب بر آن ایستاده است. تاکید نمایشی تعزیه را قطعاً باید با نفوذ

فرانسیس قدیس ارتباط داد. کار گوئینتا پیزانو یکی از نمونه‌های اولیه آن است.

کریستوس، پتروس (متوفی ۱۴۷۳/۳)، Christus (Cristus), Petrus.

پس از مرگ یان آیک (۱۴۴۱) استاد اصلی بروگس شد. در سال ۱۴۴۴ در آنجا اقامت گزید اما گفته می‌شود شاگرد یان بوده است. ادعا شده است که دو تابلو - از «سن جروم» (۱۴۴۲: دیترویت) و «مادونا» (احتمالاً خاتمه یافته در ۱۴۴۳: نیویورک، مجموعه فریک) - کارهای یان بوده و کریستوس آنها را تکمیل کرده است. تاریخ آثار خود او بین ۱۴۴۶ تا ۱۴۵۲ (یا ۱۴۵۷) متغیر است، که تاریخ اخیر به تابلوی «مادونا» در فرانکفورت (اشتادل) مربوط می‌شود که حاوی برخی از ویژگیهای «گفتگوی مقدس» به سبک ایتالیایی است. این تابلو امضاء شده اما تاریخ آن واضح نیست؛ تکه چهره‌ای نیز در لوس آنجلس وجود دارد که از نظر سبک به آنتونلو دامسینا شباهت دارد اما امضاء نشده و شاید کار او نباشد. این دو تابلو با توجه به متن یک سند میلانی متعلق به سال ۱۴۵۷ بررسی شده است که به «پیرودی بورگس» اشاره دارد و نتیجه گرفته شده که کریستوس دوره‌ای را در ایتالیا گذراند و از آنتونلو تأثیر پذیرفت. در واقع، سبک کریستوس تعبیری ساده‌تر از سبک آیک بوده و دارای شکلهای نرم و مدور است؛ اما او دو نسخه از «ندبه» (بروکسل و نیویورک موزه متروپولیتن) نیز ساخته که کمابیش از «شهادت» راجر وان در وایدن تأثیر پذیرفته است. نسخه نیویورک ساده‌تر بوده و آنها نمایانگر ابتدا و انتهای دوره کار کریستوس تلقی می‌شوند؛ اینکه کدامیک متقدم یا متأخر است به تشخیص فرد در مورد زمان و بیشترین نفوذ وان آیک بستگی دارد. تابلوهای دیگری از او در برلین، کپنهاگ، دسو، کاتراس سیتی، لندن (نگارخانه ملی)، مادرید و پرادوا و واشنگتن (نگارخانه ملی) وجود دارند.

Chromo - Lithography,

کرمو - لیتوگرافی

نگاه کنید به «حکاکی یا گراور» (Engraving)

Cibber, Calus Gabriel,

سیبر، کایوس گابریل (۱۷۰۰ - ۱۶۳۰)

پیکره ساز که در خدمت ویلیام سوم کار می کرد. در سالهای ۵ - ۱۶۷۳ و هنگام حبس به دلیل بدهکاری به کنده کاری نقوش برجسته پایه بنای یادبود در لندن مشغول شد. سیبر در دربار هامپتون (۴ - ۱۶۹۲) و همچنین کلیسای جامع سنت پل (۱۷۰۰ - ۱۶۹۸) کار کرد اما مشهورترین آثار او «سودازدگی» و «غوغای دیوانگی» (ملهم از مقابر مدیچی کار میکلاوتر) هستند که بدو بر سر در بیمارستان بدلم قرار داشتند و اینک در بیمارستان سلطنتی بیت اللحم در کنت هستند.

چیمادا کونگلیانو، جیووانی باتیستا (۱۵۱۷/۱۸ - ۱۴۵۹/۶۰)

Cima da Conegliano, Giovanni Battista

نقاش ونیزی که تحت تأثیر جیووانی بلینی و نیز آنتونلو قرار داشت. حدود ۱۴۹۲ در ونیز بود و بیشتر زندگی خود را در آنجا گذراند و عمدتاً به نقاشی کپی هایی از بلینی، و مخصوصاً از مادونا های او (از جمله آثار امضا شده در گالری های ملی لندن و واشنگتن) مشغول بود. بعدها تحت تأثیر جیورجیونی قرار گرفت. تابلو هایی از او در آمستردام، بالتیمور (والترز)، برلین، بیرمنگهام، بلونا، بوستون (موزه و گاردنر)، کمبریج (فیتز ویلیام)، کلیولند اوهایو، کانگلیانو نزدیک ترویزو (کلیسای جامع و کلیسای سنت فیور)، دیترویت، درسدن، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، فلورانس (اوفیزی)، فرانکفورت (اشتادل)، لندن (نگارخانه ملی، مجموعه والاس، مؤسسه کورتالد)، میلان (بررا، پدی - پیزولی، آمبروسیان)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور)، پارما،

فیلا دلفیا (جانسون)، ویستزا، واشنگتن (نگارخانه ملی)، یورک، و تعداد بسیاری در و نیز وجود دارد.

Cimabue

چیمابو (۱۳۰۴؟ - ۱۲۴۰ حدود)

به عنوان استاد جیوتو در سر آغاز هنر نوین از او یاد می‌شود (و ممکن است واقعاً استاد او نیز بوده باشد). اساس شهرت چیمابو بخاطر انتخاب نامش بوسیله دانتته بعنوان نمونه‌ای از ماهیت گذرای شکوه دنیوی است: «چیمابو می‌اندیشید قلمروی هنر را در دست دارد، لیک اینک جیوتو شهره گشته و شهرت او مکتوم شده است». شارحان اولیه از این موعظه نتیجه گرفتند که جیوتو شاگرد چیمابو بود و در نتیجه او را عامل معرفی سبکی طبیعت‌گرایانه‌تر در شیوهٔ بیزانسی رایج در نقاشی توسکان دو جنتو قلمداد کرده‌اند. در واقع می‌دانیم در سال ۱۲۷۲ در رم اقامت داشت و شاید در آنجا تحت تأثیر جریان کلاسیک قرار گرفت که کاوالین نماینده آن بود؛ اما تنها اثر کاملاً مستند چیمابو تابلوی سن جان، بخشی از معرقلاری مدخل کلیسای جامع پیزاست که در سال ۱۳۰۲ مشغول به کار بر آن بود. این تنها مبنایی بسیار سست را برای عمومیت سبک او ایجاد می‌کند، اما چندین کار منتسب به او بر مبنای روایت مستند به نظر می‌رسد. اینها عبارتند از دیوار نگارهٔ محل همسرایان کلیسای علیا در آسیسی که آسیب بسیار دیده و «مادونای سن فرانسیس» در کلیسای سفلی و نیز یک «مادونای سانتاس ترینیتا» (فلورانس، اوفیزی) که می‌توان آنها را منطقاً با «اگنیسانی مادونا» اثر جیوتو یا «مادونا روچلایی» منتسب به دوچیو (هر دو در فلورانس؛ که اثر دوم قبلاً به چیمابو نسبت داده می‌شد). سایر آثار منسوب در آرزو (سن دومینیکو)، بلونا (ساتتاماریادی سروی)، فلورانس (بایستری، سانتا کروزه - طرح صلیب که در جریان سیل ۱۹۶۶ سخت آسیب دید - ساتتاماریا نوولا)، پاریس (لوور) و واشنگتن (نگارخانه ملی).

Cinquecento,

سینکو سنتو

(ایتالیائی: پنج صد) قرن شانزدهم یعنی سده ۱۵۰۰،

Cione, Nardo and Jacopo di,

سیونه، ناردو و یاکوپو دی

نگاه کنید به «ارکاگنا» (Orcagna)

چیپر، جیاکومو فرانچسکو (حدود ۱۷۳۶ - فعال حدود ۱۷۰۵)

Cipper, Giacomo Francesco,

همچنین مشهور به تودچینی، احتمالاً آلمانی‌الاصل بود مانند چروتی یکی از پیشروان گروه نقاشان واقع‌نگار لمبارد تلقی می‌شود؛ ظاهراً او و چروتی بر یکدیگر تأثیر متقابل گذاشتند هر چند بنابه مدارك چیپر بیشتر به کار پرداخته بود زیرا تابلویی از يك صحنه خانگی کار او تاریخ ۱۷۰۵ را دارد. مجموعه‌ای که گفته می‌شود زمانی يك چهره‌نگاری از خود مورخ ۱۷۳۶ را هم شامل می‌شد، در مجموعه سلطنتی حفظ می‌شود. موزه ویکتوریا و آلبرت دارای تابلویی از يك صحنه خانگی است.

Cire Perdue,

سیره پردو

نگاه کنید به «برنز» (Bronze)

Claesz, Pieter,

کلائسز، پیتر (۱۶۶۰ - ۱۵۹۷ حدود)

در آلمان متولد شد اما به سال ۱۶۱۷ در هارلم ازدواج کرد و بقیه عمر خود را در آنجا به کارپرداخت (نخستین تابلوی تاریخ‌دار او متعلق به ۱۶۲۱ است). در کنار هدا او بزرگترین اشاعه دهنده سبك به اصطلاح

تابلوهای صبحانه‌ای تکرنگ (منو کرومیک) تلقی می‌شود که عبارتست از نوعی طبیعت بیجان که از دهه ۱۶۲۰ کمابیش به هارلم محدود می‌شد. اگر دقیقتر بگوییم، آنها تکرنگ نیستند بلکه غالباً با خاکستری‌ها، قهوه‌ای‌ها و سبزهای خفیف نقش می‌گیرند که معمولاً یک تکه لیموی پوست کنده به آن تنوع رنگ می‌بخشد؛ همچنین یک رومیزی سفید یا دستمال مچاله شده فرصت ابراز مهارت در کاربرد نیمتایها را در اختیار نقاش می‌گذارد. او همچنین چند طبیعت بیجان وانتیاس نیز خلق کرد (نیویورک موزه متروپولیتن مورخ ۱۶۲۳، اکسفورد، آشمولیان). او پدر برخن بود. آثار دیگری از او در نمایشگاه‌های زیر یافت می‌شود: آمستردام، بوستون، کمبریج (فیتز ویلیام)، شیکاگو، دوبلین، هارلم، لاهه، لندن (نگارخانه ملی)، پاریس (لوور)، تولیدو اوهایو و وین (موزه کونستهایستوریک).

Classic, Classleal, Romantle,

کلاسیک، کلاسیکال، رمانتیک

علاوه بر معنی‌هایی که در هر فرهنگ متداول انگلیسی داده شده، چند معنی دیگر هم در نوشته‌های هنری متداول است. کلاسیک معمولاً معنی یک کیفیت ارزشمند و برتر دارد و کلاسیسم (کلاسیک‌گری) حاکی از یک شکل هنری است که از مطالعه نمونه‌های کهن ناشی می‌شود (یا تصور براین است) که خود با تعریف کلاسیک انطباق دارد، این تعریف که عقیده‌ای ثابت و استوار در اواسط قرن هجدهم بودند از قرن شانزدهم و یا شاید پیش از آن رواج داشت. قرن هجدهم را دوره نئوکلاسیک‌گرایی می‌نامند که عصر بازگشت به شکلهای معماری و هنری دوره رنسانس و اشتیاق برای قواعد و آکادمی‌ها بود و به زودی با واکنشی شدید مواجه گردید. از وقایع حیرت‌آور تاریخ این است که انقلاب فرانسه هر دو آرمان را همزمان پرورش داد. اما نهضت رمانتیک با بیان لجام گسیخته احساسات تند و شدید و علاقه به چیزهای عجیب و گهگاه پوچی خود حدود سال ۱۸۳۰ در فرانسه، انگلستان و آلمان به اوج خود رسید و چون

واکنشی علیه اصول مقرر و قالب رسمی مکتب کلاسیک قیام کرد. در فرانسه حضور اینگرس و دلاکروا تجسم زنده هر دو نگرش درباره زندگی و هنر بود و این دوگانگی درواقع همچنان در کوبیسم و سوررئالیسم، تعارض بین شکل و محتوا (یا موضوع) متجلی است. هنر قرن نوزدهم را می‌توان تا حدودی در آثار سزان مشاهده کرد که کار خود را به عنوان یکی از پیروان دلاکروا با احساسات مهار شده آغاز کرد و آن را به عنوان یکی از بزرگترین کلاسیک کاران فرانسه، چون پوسن، خاتمه داد.

کلود، ژله (کلود لورن) (۸۲ - ۱۶۰۰)

Claude, Gellée (Claude Lorraine)

تزدیک ناسی به دنیا آمد و به گفته ساندرارت درابتدا شاگرد شیرینی پزی بود. حوالی ۱۶۱۳ در ایتالیا به سر می‌برد و کارآموز نقاش مناظر اگوستینو تاسی بود. از سال ۱۶۱۸ تا ۱۶۲۰، احتمالاً در ناپل زندگی کرد و سپس به عنوان شاگرد و دستیار تاسی در رم اقامت گزید. در ۱۶۲۵ به ناسی بازگشت اما در ۱۶۲۷ باز هم در رم بود. تا قبل از ۱۶۳۰ کاری معین از او در دست نیست. اما شهرت بسیار یافت، شهرتی که همچنان باقی است. صدونودوپنج طرح او در کتاب طبیعت بیجان مذهبی (اینک در موزه بریتانیا) حدود ۱۶۳۵ آغاز شد و حاوی مدارك نقاشی‌های خود او بود که به منظور جلوگیری از جعل آنها تدوین کرد. مقایسه او با پوسن طبیعی است، اما در حالیکه پوسن مناظر قهرمانی خود را از تیتیان و آنبال کاراچی به دست می‌آورد، منابع اصلی کلود در مناظر شاعرانه و رمانتیک شیوه گران متاخری چون تاسی، و نقاشان شمالی نظیر الشایمر و بریلس ریشه دارد. مانند آنان، کلود از سنت شیوه گران متاخر شامل تقسیم تابلو به نواحی پیش زمینه به رنگ قهوه‌ای مایل به سبز تیره، سبز روشن برای ناحیه میانی و آبی برای نواحی دور دست استفاده می‌کرد در حالیکه در ترکیب تابلو از کولیس استفاده می‌شد تا احساس مسافت نامتناهی را ایجاد نماید و شکل درختان به صورت سایه‌های ظریف ترسیم می‌شود، او همچنین

ترسیم منظره به شیوه احساسی الشایمر را تکامل داد و برای این منظور از تأثیرات شاعرانه نور استفاده برد اما البته از سایه روشن به اندازه نگریستن به خورشید در پرتوی از نور طلایی رنگ بهره نمی برد. ترکیب کارهایش تقریباً ثابت می ماند: توده عظیم درختان در یک طرف که توده کوچکتری در طرف دیگر آن را متوازن می سازد. سپس فاصله میانی با قطعاتی کوچک چون یک پل یا مزرعه و فاصله دور دست با کوهها، رودخانه ها یا کامپانیا در ظرفترین فضای نقاشی پر می شوند. در مناظر دریا، صحنه های بندر، همراه با جزییات اضافی کشتی، ابنیه، حمل بار، محموله هایی روی اسکله، در واقع ترتیب فوق را برهم نمی زنند و به او اجازه می دهد بر معجزه نور خورشید که بر سطح آب می درخشد تمرکز کند. او همچنین پیکره هایی کوچک (احتمالاً گاه کار سایر نقاشان) نه به خاطر خود آنها، که به صورت بخشی از طبیعت به کار می گیرد به نحوی که نمایش کنش آنها در عظمت نور و فضا محو می شود. طرحهای کاری او، که به طریقی آزاد و بی قید و بند ترسیم شده، نمونه نگرش او نسبت به منظره هستند و نشان می دهند که به جای درجات رنگ، از درجات رنگمایه بهره می برده و نظر او بیشتر شاعرانه بود تا صوری. ساندرا ت شیوه کار کلود را توصیف و ادعای کند (هر چند شاید به اشتباه) که او را قانع کرده است در فضای باز هم در کنار استفاده از طرح کار کند. او همچنین مدعی است که همراه کلود به طراحی گروهی رفته که در آنها پوسن و بامپوچیو هم شرکت داشتند. بیشتر موزه های قدیمی تر آثاری از او در دست دارند و در ایالات متحده هم نمونه هایی یافت می شود.

Claw Chisel,

قلم پنجه

نگاه کنید به «حکاکی سنگی» (Stone Carving)

Cleve, Joos van,

کلو، یوس وان

نگاه کنید به «یوس» (Joos)

Cliche - Verre,

کلیشه - ور

نگاه کنید به «گراور» (Engraving)

کلودیون، کلود میشل موسوم به کلودیون (۱۷۳۸ - ۱۸۱۴)،

Clodion, Claude Michel,

پیکره‌ساز فرانسوی مشهور به کلودین که در سال ۱۷۵۹ جایزه رم را به دست آورد و به سال ۱۷۶۲ به ایتالیا رفت. در سال ۱۷۶۷، او فرهنگستان فرانسوی در رم را ترک نمود اما در شهر باقی ماند تا برای کاترین دوم روسیه و دیگر حامیان خود کار کند اما سرانجام به تندی به او یادآور شدند که او برای عظمت فرانسه به خرج پادشاه به رم فرستاده شده است. در سال ۱۷۷۱، به فرانسه بازگشت ولی تا سال ۱۷۹۳ با فرهنگستان ارتباط نداشت و هرگز عضو دائمی فرهنگستان نشد و بجز تندیس منتسکیو که برای پادشاه ساخت (۸۳ - ۱۷۷۹). از مرمر، اینک در انستیتو پاریس)، هیچ سفارش رسمی به دست نیاورد. تقریباً تمام آثار او پیکره‌های کوچک حوریان، با پیکره‌های رب النوعهای یونانی و موضوعات مشابه بودند که به نحوی شهوانی پرداخته می‌شدند؛ درحقیقت، او با انقلاب و دگرگونیهای اخلاقی ناشی از برقراری نظام جمهوری نابود شد؛ اما مجدداً همت به خرج داد و کار خود را با سلیقه یونانی وفق داد بطوریکه توانست در میدان کلون دو لاگرانژ آرمه (۱۰ - ۱۸۰۶) و طاق پیروزی، (۹ - ۱۸۰۶) به کار پردازد. آثاری از او در لوور پاریس، لندن (موزه ویکتوریا و آلبرت و مجموعه والاس)، ورسای و دیگر موزه‌های فرانسوی وجود دارد.

Cloisonnisme,

کلویسونیسم

نگاه کنید به «برنارد و نمادگرایی (سمبولیسم) (Symbolism)

Clouet, Francois

کلوئه، فرانسوا (متوفی ۱۵۷۲)

پسر ژان کلوئه دوم بود و در سال ۱۵۴۱ به عنوان نقاش دربار جانشین پدر شد. مانند پدرش گاه او را ژانه خوانده‌اند و رونسار، ملك الشعراى معاصر او، گفته «ژانه، افتخار فرانسه ماست...» به عنوان چهره‌نگار و کارهای تزیینی معمول در میان نقاشان درباری کار می‌کرد که از آن جمله می‌توان به تابلوی مراسم تدفین فرانسیس اول (۱۵۴۷) اشاره کرد. قدیمی‌ترین اثر امضاء شده‌اش «پیر کوث» مورخ ۱۵۶۲ (پاریس، لوور) است که نشان می‌دهد به ایتالیا سفر کرده زیرا این اثر نمایانگر آشنایی با چهره‌نگاری ایتالیایی از نوع بروترینو است. گفته می‌شود تابلوی فرانسیس اول (لوور) را پرأساس طرح پدر خود نقاشی کرده، و تابلوی تمام قد شارل نهم (وین، موزه کونستهیستوریک) که با گونه‌های ردسای خاص شیوه‌گران درباری انطباق دارد، شیوه‌ای رایج در اواخر سده شانزدهم، نیز کار اوست. تابلوی «بانویی در حمام» (واشنگتن، نگارخانه ملی، نسخه در آژه دوریدو) نیز کار اوست و یکی از معشوقه‌های درباریان را نشان داده و موضوع با تابلوهای شهوانی مشابه در سنت شیوه‌گران ونیزی-فلورانسی انطباق دارد و احتمالاً با «ونوس، کیوپید، زمان و عشرت» کار بروترینو (لندن، نگارخانه ملی) مرتبط است. این اثر اخیر ظاهراً همان تابلویی است که به گفته واساری برای فرانسیس اول ارسال شد. کلوئه يك مجموعه طرح چهره نیز تدوین کرد که اکثر آنها اینك در شانتی (موزه کنده) قرار دارند. تابلوهایی از او در مجموعه سلطنتی و در فلورانس (اوفیزی، پیتی)، روئن، ورسای، و وورستر ماساچوست حفظ می‌شوند.

کلوئه ژان دوم («ژانت») (متوفی ۱۵۴۰/۴۱)، Clouet, Jean II.

احتمالاً پسر نقاش فلاندرز ژان کلوئه بود که برای دوک بورگاندی نقاشی می‌کرد. اولین سند حاوی نام او شعری مورخ ۱۵۰۹ است که از کلوئه در کنار لئوناردو و سایرین یاد می‌کند. بعدها نقاش سلطنتی شد و در ۱۵۴۱ پسرش جانشین او شد. تعدادی چهره (اکثراً در موزه‌کنده، شاتلی) خلق کرد که به عنوان ثبت وقایع دربار به کارهای هولباین شباهت دارند، هر چند سبک این دو متفاوت است. تابلوهای منتسب به او در مجموعه سلطنتی و در آنتورپ، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، نیویورک (موزه متروپولیتن) و سایر جاها وجود دارند.

Cobra,

کبرا

نگاه کنید به «آپل» (Appel)

Coello, Claudio,

کوللو، کلودیو (۹۳ - ۱۶۴۳)،

او از تبار پرتغالی بود و آخرین نقاش عمدهٔ مکتب مادرید شد. روبنس، وان دایک و تیتان نفوذ عمده‌ای بر کار او داشتند به این معنی که او از هر فرصتی برای مطالعهٔ مجموعه سلطنتی اسپانیا بهره می‌برد. بین سالهای ۱۶۵۶/۶۴ به ایتالیا سفر کرد و تحت تأثیر هنرمندان معاصر مانند دولچی قرار گرفت. در سال ۱۶۸۳ نقاش پادشاه شد و در ۱۶۸۶ به مقام نقاش حضور ارتقا یافت. آثار او تا حدی پر از دحام و یادآور سبک روکوکوی ناپل است. شاهکار او «چارلز دوم در حال نیایش مراسم عشاء ربانی» (۹۰ - ۱۶۸۵، حوضخانهٔ اسکوریال) که در آن حوضخانه به فضای تابلو تسمی یافته و چهره‌های درباریان و روحانیون متعدد در آن دیده می‌شوند. کارهای دیگری از او در کاسترس، فرانکفورت، لندن (موزه ولینگتون)، مادرید (پرادو، فرهنگستان و کلیساها)، مونیخ و

تولید و اوهایو وجود دارند.

Coello, Sanchez,

کوئلو، سانچز

نگاه کنید به «سانچز» (Sanchez)

رنگ، رنگمایه سرد: رنگ، رنگمایه خنک

Cold Colour, Tone: Cool Colour, Tone.

رنگ‌ها و رنگمایه‌هایی با تأثیرات آبی، آبی سبز یا آبی - بنفش که
مخالف رنگهای گرم یا داغ هستند.

Cole, Thomas,

کول، توماس (۱۸۰۱ - ۴۸)

نقاش برجسته آمریکایی که از اعضاء اصلی مکتب هودسن ریور، در
نقاشی منظره آمریکا به شمار می‌رود. در انگلستان به دنیا آمد و قبل از
مهاجرت به آمریکا در سال ۱۸۱۸ به عنوان گراورساز کار می‌کرد. در
۱۸۱۹ به جزایر آنتیل رفت و تحت تأثیر زیبایی طبیعت قرار گرفت. در
ابتدا کوشش او به عنوان نقاش منظره در آمریکا با موفقیت چندانی روبرو
نشد تا اینکه به سال ۱۸۲۵ در نیویورک اقامت کرد و از آنجا آثار او
شناخته شد (از جمله دونلاپ و دوراند). در سال ۱۸۲۶ او یکی از
مؤسسين فرهنگستان ملی طراحی بود. در سال ۱۸۲۹ به انگلستان بازگشت
و در ۱۸۳۱ به ایتالیا رفت و در استودیویی که بنا به روایت قبلاً متعلق
به کلود بود به کار پرداخت: او کلود (و در نتیجه ترنر را) بیش از هر
نقاش دیگر تحسین می‌کرد، اما کارش بسیار رمانتیک‌تر از آثار آنهاست.
وسعت بیابانهای آمریکا به بسیاری از کارهایش - مخصوصاً مجموعه
«سفر زندگی» کیفیتی بینشگر می‌بخشد. در سال ۱۸۳۲ به آمریکا بازگشت
ولی دوباره در سال ۱۸۴۱ به اروپا سفر دیگری نمود. آثار او در کلیولند،

هار تفورد کانکتیکات، مینیاپولیس، نیویورک (موزه متروپولیتن)، تولیدو اوهایو (دارای فانتزی خارق‌العاده «رویای معمار ۱۸۴۰») و دیگر موزه‌های آمریکایی قرار دارند.

کلاژ (از واژه Coller فرانسوی به معنی چسباندن) Collage,

شاخه‌ای از نقاشی نوین که مبتنی بر چسباندن یا نصب بریده روزنامه، پارچه یا چیزی دیگر بر بوم نقاشی یا سطوح دیگر است. این شیوه در ابتدا بوسیله کویستها مورد استفاده قرار می‌گرفت که يك قطعه روزنامه را بر روی تابلویی می‌چسباندند که از لحاظ دیگر کاملاً عادی بود. همچنین ددائیستها از جمله شوتیر، نیز از این شیوه استفاده کرده‌اند. ماتیس در سالهای آخر عمرش از تکه‌های کاغذ رنگی به عنوان جانشین کامل نقاشی استفاده می‌کرد. همچنین به فروتاژ مراجعه شود.

کولانتس، فرانچسکو (۱۶۵۶ - ۱۵۹۹)، Callantes, Francisco.

نقاش منظره‌پرداز پیشرو و برجسته اسپانیایی در قرن هفدهم بود، که در مادرید به دنیا آمد، اما تحت تأثیر ریبرا و هنرمندان ناپلی و همچنین نقاشان ونیزی قرن شانزدهم قرار گرفت، که این تأثیرات بدویژه در مناظری که با استفاده از موضوعهای توراتی به تصویر کشیده به خوبی مشهود است. آثار او در بن، مادرید (پرادو، فرهنگستان)، نیویورک (جامعه هیسپانیک)، پاریس (لوور) و ایالت رودزایلند وجود دارند.

رنگ مکمل، Complementary Colour,

هر رنگ اصلی - قرمز، آبی، زرد - دارای مکملی است که از ترکیب دو رنگ دیگر بوجود می‌آید و بخشی از نظریه امپرسیونیست این است که هر رنگ اصلی در سایه‌ای که از خود ایجاد می‌کند رنگ مکمل خود را

پدید می‌آورد. بدین ترتیب يك شیی زرد دارای سایهٔ بنفش است.

Composition,

ترکیب‌بندی، ترکیب هنری،

هنر ترکیب عناصر يك تابلو یا سایر کارهای هنری در يك کل بصری رضایتبخش را ترکیب‌بندی می‌نامند؛ در يك کار هنری کلی یا ترکیب‌کلی چیزی بیش از مجموع اجزاء است. يك تابلوی نقاشی در صورتی از ترکیب‌بندی خوبی برخوردار است که - چه پیکره‌ها یا سیبها یا صرفاً شکل‌ها - وقتی به عنوان اشکال دو بعدی بر روی زمینه‌ای مسطح در نظر گرفته می‌شوند حائز هماهنگی لازم بوده و چشم‌نواز باشند. این هدف منحصر به فرد اکثر نقاشان انتزاعی است، اما در شکل‌های سنتی این کار بسیار دشوارتر است و نیاز به طراحی و چیدن منظم برای ایجاد عمق خیالی یا فضای تابلو، بدون زایل ساختن تأثیرات آن، به عنوان يك انگاره دارد. همچنین این واژه اغلب در مورد يك کار هنری، يك گروه هنری و غیره نیز به صورت متداول به کار می‌رود.

Conca, Sebastiano,

کونکا، سباستیانو (۱۷۶۴ - ۱۶۸۰)،

یکی از ترینگران متأخر سبک باروک بود. نزدیک ناپل به دنیا آمد و قبل از عزیمت به رم در سال ۱۷۰۶، زیر نظر سولیمنا تعلیم دید. معمولاً برای تزئین کلیساها به او مراجعه می‌شد و به عنوان مربی و معلم از اشتهاار عالی برخوردار بود. در سال ۱۷۵۱ تزئین کلیسای سانتاچیارا در ناپل به او واگذار شد (در سالهای بین ۱۹۳۹ و ۱۹۴۵ کاملاً منهدم گشت) و او نیز بقیهٔ دوران حیاتش را در همانجا گذراند. آثار او در اگزبورگ، برایتون، درسدن، لندن (نگارخانهٔ ملی)، پارما، رم (فرهنگستان، بورگس، نگارخانهٔ ملی، و کلیساها)، ساراسوتا فلوریدا و سایر جاها وجود دارند.

Concrete Art,

هنر انضمامی (مجسم و ملموس)،

صورتی انعطاف‌ناپذیر از هنر انتزاعی (آبستره)، که در آثار کاندینسکی، کوپکا، مالویچ و موندریان می‌توان نمونه‌های بارز آن را یافت و در بیانیه هنر انضمامی در سال ۱۹۰۳ توسط دوسبرگ صورت‌بندی و تدوین شد. بعدها با نام گروه انتزاع - آفرینش و ییل پیوند خورد. شکل‌های به کار رفته در آنها دارای منشأ صرفاً غیر طبیعی هستند.

Conegliano,

کانگلیانو،

نگاه کنید به «چیم» (Cima)

Coninxloo, Gillis van,

کونینگسلو، جلیس وان (۱۶۰۷ - ۱۵۴۴)،

نقاش منظره‌پرداز فلاندرزی که در ایجاد پیوند بین منظره پردازانی مثل بروگل و نقاشان واقع‌گرای اوایل قرن هفدهم هلندی مانند ای. وان دو فلدی، وان گوین، یسا اس. وان دویزدل نقش برجسته‌ای داشت. کونینگسلو در فرانسه و آلمان و همچنین در زادگاهش فلاندرز به گشت و گذار پرداخت و سپس در آمستردام اقامت گزید و در همانجا نیز درگذشت. منظره‌هایی که او به تصویر کشید، به ویژه در مورد درختان و شاخ و برگ‌شان، بسیار واقع‌گرایانه هستند، اما آمیزه‌ای از شکل‌ها و صحنه‌های تخیلی نیز در آنها دیده و غالباً از سه رنگمایه استفاده می‌شود - در جلوی زمینه قهوه‌ای گرم، در وسط رنگ سبز و در پس‌زمینه دورتر رنگ آبی. کارهای او در بروکسل، درسدن، گراتز، روئن، و وین وجود دارند.

Constable, John,

کنستابل، جان (۱۸۳۷ - ۱۷۷۶)،

همراه با ترنر، نقاش منظره‌پرداز برجسته قرن نوزدهم انگلستان است.

اولین نمایشگاه خود را در سال ۱۸۰۲ بر پا کرد. ولی با موفقیت چندانی همراه نبود. در سال ۱۸۱۹ به عضویت انجمن فرهنگستان سلطنتی درآمد و در ۱۸۲۹ از اعضای رسمی فرهنگستان سلطنتی شد. اظهار نظر او درباره روستاهای ایالت سافوک «این صحنه‌ها از من نقاش آفریدند» چندان بازگو کننده مهارت او در ترکیب بندی و کاربرد درختان سایه روشن به عنوان عاملی وحدتبخش نیست. در ۱۸۰۶ به لیک دیستریکت (ناحیه دریاچه‌ها) سفر کرد اما بیشتر به مرغزارهای سبز و درخشنده مزارع آبی و آسیابها در زیر آسمان پر طراوت و طوفانی علاقه داشت و دانش عمیق او در این موارد نه تنها مرهون دوران طفولیت نقاش به عنوان پسر یک آسیابان، که مدیون مطالعه آسمان تحت تأثیر اثر لوک‌هوارد به نام «آب و هوای لندن» (۲۰ - ۱۸۱۸) بود. در ۱۸۲۴ تابلوی «گاری کاه» (که در ۱۸۲۱ در فرهنگستان به نمایش گذاشته شد و اینک در نگارخانه ملی لندن) و «منظره‌ای بر استار» مدال طلای سالن پاریس را ربودند. توفیق عظیم این دو کار و آثار دیگر او که به فرانسه وارد شده بودند تأثیری عمیق بر شکل‌گیری مکتب باریزون باقی نهاد و نیز آثار نهضت رماتیک - مثلاً دلاکروا - تحت نفوذ شدید آن فراز گرفتند.

او معدود جانشینانی از خود باقی گذاشت. عظمت کار او در این است که به نظر می‌رسید هر تابلو ترجمان فوری و خودانگیز صحنه‌ها پیش‌روی نقاش است، چه این صحنه به سافوک، ساحل دورست، سالیسبوری یا همپستد هیث تعلق داشته باشد. اما در واقع، تابلو حاوی بازسازی فکورانه طبیعت است که مطالعه او پیرامون آثار کلود و سنت موروئی منظره‌پردازان هلند سده هفدهم و همچنین ستایش نقاش از دیدگاه گینزبارو درباره طبیعت آن را تعدیل کرده است و اینها هر دو در قالب الهامگیری از هنر اولیه هلندی به روال دوره کرنارد وود و عرابه بازار، یعنی سبکی متاخر و شاعرانه‌تر شکل گرفته‌اند. او آخرین استاد بزرگ در این سنت بود. پس از او، ترنر با «بینش اثیری و تصویرگری با بخار ملون» - یعنی جملاتی که کنستابل خود به کار می‌گیرد - و نگرش دقیق و توصیفی ماقبل رافائلی، جنبه‌های متفاوت و متعارضی از طبیعت را مورد بهره‌برداری قرار دادند.

دو تن از پسرانش، جان و لیونل (۸۷ - ۱۸۲۵) نیز نقاش بودند و برخی آثارشان با تابلوهای او اشتباه شده‌اند. جرج کنستابل اهل اروندل، يك نقاش آماتور، گاه از شباهت تصادفی اسامی سود می‌برد. مجموعه بزرگی از آثار او توسط دخترش وقف موزه ویکتوریا و آلبرت شد. نمونه‌هایی در بوستون (موزه)، کمبریج (فیتز ویلیام) و کمبریج (فاگ)، شیکاگو، سینسیناتی، دیترویت، دابلین (نگارخانه ملی)، داندین زلاندنو، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، هارتفورد کانکتیکات، لیدز، لومن، لندن (گالری ملی، موزه بریتانیا، آکادمی ملی، تیت، گیلد هال، کورتولد)، منچستر، مونترال، نیویورک (موزه متروپولیتن، فریک)، اتاوا، آکسفورد (اشمولین) فیلادلفیا (موزه)، سان مارینو کالیفرنیا، تولیدو اوهایو، تورنتو، واشنگتن (نگارخانه ملی، کورکوران، فیلیپس)، ورستر ماساچوست، و ییل (دانشگاه) حفظ می‌شوند.

Constructivism,

ساختگری،

نهضت ساختگری اصولاً يك حرکت روسی بود که از کلاژ (نقاشی چسباندنی) رشد یافت. ولادیمیر تاتلین در مسکو این سبک را در ساختارهای آویزان و نقش برجسته‌ای، با مفهومی انتزاعی، و ساخته شده از مواد گوناگون مثل، سیم، شیشه و ورقه‌های فلزی توسعه بخشید. او سپس به طراحی نقشه‌های معماری و مهندسی روی آورد که بنای یادبودی که يك مارپیچ متمایل در حدود یک‌هزار و سیصد پا ارتفاع با گردش متقابل در بخشهای مرکزی است، از جمله آنها محسوب می‌شود. پوسنر و برادرش گابو که به سبک کوبیسم کار می‌کردند پس از بازگشت به مسکو در سال ۱۹۱۷ به سبک ساختگری انتزاعی روی آوردند و در سال ۱۹۲۰ - سال برپایی نمایشگاه بزرگ ساختگری - «بیانیه واقعگرایانه» خود را انتشار دادند، که در این بیانیه عقاید ارچپینکو و بوچیونی ذکر شده با این مضمون که در هنر حرکت در فضا و نه حجم حائز اهمیت است. در حدود ۱۹۲۱ این نهضت به دلایل سیاسی در روسیه از بین رفت

و افرادی که در این رشته کار می‌کردند به طراحی مبلمان، صحنه، چاپ و در واقع هر کاری جز نقاشی و مجسمه‌سازی روی آوردند. در سال ۱۹۲۳، پوسنر به پاریس رفت و گابو تا سال ۱۹۳۲ در آلمان کار می‌کرد. آراء ساختگری اثر قابل ملاحظه‌ای بر روی معماری و تزئینات باقی نهاد و نموده‌ها و مظاهر آنها شامل پیکر تراشی انتزاعی با استفاده از مواد غیر سنتی از قبیل پرسپکس، یا شیوه‌های صنعتی مانند جوشکاری متداول شد.

نقاشی دولته کنسولی، Consular Diptych,

نگاه کنید به «نقاشی دولته» (Diptych)

کونته، Conte,

نام تجارتي برای گچ مصنوعی سیاه، قرمز یا قهوه‌ای می‌باشد. نیکلا کونته مداد سربی جدید را در سال ۱۷۹۰ اختراع کرد.

بازنمایی [شبه سازی] مداوم، Continuous Representatio,

در بسیاری از تابلوهای قرون وسطی و اوایل رنسانس - و برخی از آثار شیوه گران - چند حادثه پی‌درپی در داستان بروز می‌کند و حوادث در بخشهای مختلف تابلو ترسیم می‌شوند. برای مثال در يك نقاشی از شهادت قدیسین، تمام معجزات او در پسزمینه ترسیم می‌شوند. این روش را نمایش مداوم می‌نامند.

خط پیرامونی، Contour,

خط پیرامونی که در طراحی یا نقاشی مرز يك، شکل را در رابطه با شکل دیگر، تشکیل می‌دهد به نحوی که خط پیرامون يك سر در مقابل

يك ديوار، همزمان الگوئی است از سر که در موقعیت خاص مقابل ديوار ساخته می‌شود. معنای خط کناره‌نما کمی بیشتر از خط پیرامون است، زیرا يك مطالعه دقیق از هر طراحی خوب- بویژه مطالعه اینگرس- آشکار می‌سازد که نوسانات خط کناره‌نما که از حرکت قلم ایجاد می‌شود می‌تواند به بیان تورفتگی یا پری شکلها و انواع بافت و سطح‌مابین ساختار استخوانی و بافت فربه پردازد در حالیکه خط پیرامونی چیزی بیش از يك خط مرزی شکلها یا محیط مرئی نیست. (به آنتی سر نه نیز مراجعه شود.)

Contrapposto,

قامت خمیده

يك واژه ایتالیایی است و به معنای حالت ایستادن انسان با اندك انحنای کمر و اتکای طبیعی بدن بر يك پا می‌باشد، معمولاً کفها و ساق پاها به يك سو و سینه و شانه‌ها در چرخشی در محور مخالف قرار می‌گیرند. استعداد بی‌نظیر میکلا آثر در این شیوه در قرن شانزدهم شور و شوقی بوجود آورد و همگان می‌خواستند ببینند چه کسی می‌تواند بدیع‌ترین و غیر محتمل‌ترین حالت ایستادگی نامتقارن را برای پیکری در حال انجام يك حرکت ساده بوجود آورد.

Conversation Piece,

صحنه محاوره

يك نوع خاص از نقاشی زندگی روزمره که شامل يك یا دو چهره- نگاری كوچك در محیطی مناسب، معمولاً محیط، منزل است. این نوع تابلو چهره‌نگاری گروهی غیر رسمی و معمولاً اعضای خانواده را شامل می‌شود. هوگارت، دیویس، زوفانی از مشهورترین نقاشان زندگی روزمره و مرسیه از مروجین اولیه آن بودند.

Cool Colour,

رنگ خنک

نگاه کنید به «رنگ سرد» (Cold)

Cooper, Samuel,

کوپر، ساموئل (۷۲ - ۱۶۰۹)

مینیاتوریست انگلیسی مشهور در سرتاسر اروپا، اوبری اورا «شهزاده تذهیبکاران» نامیده و بهای کارهایش کم از آثار للی نبود. برخلاف هیلارد، او مینیاتور را نوعی نقاشی و نه کار زرگری می‌دانست و سرها را با سایه روشن می‌کشید. والپول گفته است: «اگر ذره بینی بتواند کار کوپر را به اندازه تابلوی وان دایک بزرگ کند، آشکار می‌شود که در آن مقیاس رسم شده است. اگر پرتره کرامول چینی بزرگ شود، تصور می‌کنم کار وان دایک کم عظمت‌تر به نظر برسد... تابلوی «کرامول» بهترین تصویر از اوست (مجموعه دوک بوکلك، نسخده مجموعه سلطنتی). دفتر یادداشت اولین (۱۰ ژانویه ۱۶۶۲) یادآور می‌شود که «به حجره اعلیحضرت وارد شدم که آقای کوپر (تذهیبکار نادرالوجود) سرگرم طراحی صورت و سر او بود. تا برای ضرب سکه جدید به کار رود، و در آن کار من افتخار داشتم شمع را نگه دارم،... چون ترجیح می‌داد کار را در شب و با نور شمع انجام دهد برای یافتن خطوط و سایه‌ها...» چند روز جلوتر، امید پیپس برای ملاقات با کوپر برآورده شده بود، اما بعداً (۳۰ مارس ۱۶۶۸)، به خانه او رفت و کارهایش را دید «که همه کوچک، اما عالی است گرچه اعتراف می‌کنم رنگ پوست کمی غیر عادی است، اما نقاشی خارق‌العاده است و کمتر نظیرش را دیده‌ام... و بسی خوشنود شده تصمیم گرفتم از چهره همسرم نقاشی کند...» در واقع این مینیاتور خانم پیپس سی‌پوند هزینه برداشت و بیشتر از هشت پوند خرج قاب طلای آن شد، که در آن روزگار پول کلانی بود. برادر ارشد ساموئل، الکساندر (متوفی ۱۶۶۰) مینیاتورریست بود و در هلند، سوئد و دانمارک کار می‌کرد. هر دو نفر شاگردان عمویشان جان هاسکینس بودند که احتمالاً مربی آنان در تلقی

مینیاتور به عنوان تابلوی رنگ و روغن بود. آثاری از او در مجموعه سلطنتی، لاهه، لندن (ویکتوریا و آلبرت) و بیل (مرکز هنرهای بریتانیایی) وجود دارند.

کپلی جان سینگرتون (۱۷۳۸ - ۱۸۱۵) Copley, John Singleton,

نقاش آمریکایی اهل بوستون که هنرمندی خود آموخته بود و در چهره‌نگاری سبکی برجسته و صریح برای مشتریان نیواینگلندی خود بوجود آورد. در سال ۱۷۷۴، آمریکا را برای همیشه ترک گفت و به ایتالیا و دیگر کشورهای اروپایی سفر کرد و سپس در لندن مأوی گزید و در آنجا رقابت با رینولدز و وست عمیقاً سبک او را تغییر داد. هر چند فرزندانش نوعی سرزندگی جذاب را حفظ کردند. آثار او بروک واتسون و شارک (واشنگتن: ۱۷۷۸ [نگارخانه ملی]، بیمارستان مسیح و بوستون)، مرگ چاتهام (لندن: ۱۷۸۰ [تیت]) و مرگ سرگرد پیرسون (تیت: ۱۷۸۳)، از اهمیت خاصی برخوردارند زیرا از جمله اولین نقاشی‌های بزرگ درباره تاریخ نوین و موضوعات زندگی روزمره می‌باشند و به سبکی که در فرانسه دوره ناپلئون و نهضت رمانتیک رواج داشته است شباهت دارند. نمونه‌هایی از آثار او در مجموعه سلطنتی، کمبریج ماساچوست، (فوک، هاروارد)، کلیولند اوهایو، داندی، لندن (گیلدهال، موزه آثار طبیعی دریایی، نگارخانه ملی پرتره و فرهنگستان سلطنتی)، نیویورک (موزه متروپولیتن، بروکلین)، کارولینای شمالی، فیلادلفیا (انجمن تاریخ)، ایالت رودزایلند، واشنگتن (نگارخانه ملی، کورکوران) و بیل وجود دارد. موزه‌های آمریکایی اکثر چهره‌نگاری‌های اولیه او را دارند که بسیاری از این آثار در بوستون (موزه و بناهای عمومی) قرار دارند.

کوکس، گونزالس (۸۴ - ۱۶۱۸ یا ۱۶۱۴) Coques, Gonzales,

در آنتورپ متولد شد و کار کرد. نامش ظاهراً کوکس بوده، اما

احتمالا به دلیل کسب اعتبار، تلفظ اسپانیولی را برگزید. تا سال ۱۶۴۰/۴۱ استاد اتحادیه آنتورپ نشد، و ممکن است قبل از آن به انگلستان هم سفر و برای چارلز اول کار کرده باشد. بهر حال، از آثار وان دایک مطلع بود و از آنها برای قطعات خانواده‌های بورژوا، معمولا در محیطی مرفه، استفاده کرد که بر آثار نقاشان بعدی هلند اثر بسیار نهاد. کارهایی از او در مجموعه سلطنتی و آنتورپ، بارترلی، برلین، بروکسل، بوداپست، دوبلین، لندن (نگارخانه ملی، ویکتوریا و آلبرت، مجموعه والاس) و سایر جاها حفظ می‌شود.

Corinth, Lovis,

کورینث، لوئیس (۱۸۵۸ - ۱۹۲۵)

نقاش آلمانی که همچون لیبرمان یکی از رهبران مکتب امپرسیونیسم آلمان بود. در سالهای ۷ - ۱۸۸۴، در پاریس کار می‌کرد و تا سال ۱۹۱۱ که دچار سکتة قلبی شد، به سبک امپرسیونیسم نقاشی می‌کرد. به خاطر این سکتة بدنش فلج شد ولی دست خود را وادار به کار کرد و از آن زمان به بعد، به شیوهای بدبینانه و خشن نقاشی می‌کرد: برخی از کارهای بعدی او حاکی از اکسپرسیسم زننده و خشن است. نمونه‌ای از آثار او در تاپیو در زادگاهش ترتیب یافته و در بسیاری از موزه‌های آلمانی آثار او به نمایش گذاشته شده‌اند و همچنین در بال، بلگراد، لندن (تیت)، نیویورک (موزه هنرهای مدرن)، پیتزبورگ، وین، زوریخ آثاری از او وجود دارند.

Corneille de Lyon

کورنی دولیون (۷۴ - ۱۵۳۳/۴ فعال)

نقاش تك چهره‌های كوچك كه در لاهه بدنيا آمد، ولی در لیون اقامت گزید و در ۱۵۴۷ تابعیت آنجا را پذیرفت و در ۱۵۶۹، همراه خانواده‌اش که هوگنو بودند کاتولیک شد. از ۱۵۴۰ نقاش هنری دوم و چارلز نهم فرانسه بود. بعد از مرگ هنری دوم به کار برای دربار ادامه داد و در سال ۱۵۵۱ سفیر و نیز از استودیوی او دیدن کرد و پرتره‌هایش

را دید. يك گروه از چهره‌نگاری‌های كوچك شبیه به آثار كوئته به او نسبت داده شده است. اما هیچ اثری را نمی‌توان قاطعانه از آن اودانست. این چهره‌نگاری‌ها نشان دهندهٔ شکلهایی به رنگ سیاه در مقابل زمینه‌ای سبز یا آبی هستند: نمونه‌هایی در آمستردام، بوستون، کلیولند و هاپو، ادینبورگ (نگارخانه ملی اسکاتلند)، لندن (نگارخانه ملی و کلکسیون والاس)، پاریس (لوور)، و نیویورک (موزه متروپولیتن) وجود دارد.

کورنلیز، کرنلیس، وان هارلم (۱۶۳۸ - ۱۵۶۲)

Cornelisz, Cornelis, van Haarlem,

به فرانسه و بلژیک و اما ظاهراً نه به ایتالیا سفر کرد و سپس در سال ۱۵۸۳ به هارلم بازگشت و مابقی عمر خود را در آنجا گذراند. همراه با دیگر نقاشان «شیوه گر هارلم»، وان ماندر و گولتریوس فرهنگستان هارلم را بنیان نهاد که مدرسه‌ای بود برای طراحی از پیکر عریان و مواد لازم برای نقاشی‌های مذهبی و اساطیری او را فراهم می‌کرد. تحت تأثیر اسپرانگر به یکی از آخرین شیوه‌گران هلند مبدل شد. در آغاز کار او دو چهره‌نگاری بزرگ گروهی از نظامیان هارلم را نقاشی کرد که بر هالس تأثیر نهاد. او به چهره‌نگاری ادامه داد. به جز در هارلم آثاری از او در آمستردام، آنتورپ، بالتیمور، بروترویک، بوداپست، کمبریج، درسدن، هارتفورد کانکتیک، کارلسروهه، لندن (نگارخانه ملی)، اوتاوا، اکسفورد، فیلادلفیا، اوترخت، والنسینا، وین و دیگر شهرها موجوداند.

Cornelius, Peter von,

کرنلیوس، پیتر فن (۱۸۶۷ - ۱۷۸۳)

نقاش آلمانی که، سال ۱۸۱۱ به رم رفت و در آنجا با اووربک و نازارنر تا سال ۱۸۱۹ کار کرد. سپس به مونیخ بازگشت و رئیس مدرسه هنری مونیخ شد که برای احیای نقاشیهای یادبود بر روی دیوار تلاش می‌کرد. اکثر آثار او در مونیخ است اما مانند دایس، او نیز به عنوان يك معلم و

مدیر شهرت دارد.

کورو، ژان باتیست کامیل (۱۸۷۵ - ۱۷۹۶)

Corot, Jean Baptiste Camille,

نقاش فرانسوی که در پاریس به دنیا آمد. شهرت او به خاطر نقاشی مناظر است، او با مکتب باریزون ناتورالیسم (طبیعت‌گری) پیوستگی داشت، اما تحصیلات کلاسیک او به شیوه فرهنگی صحنه‌های آثار او را کاملاً متفاوت با نقاشان باریزون جلوه می‌دهد آثار کورو به خاطر ترکیب کلاسیسم، رومانتیسم و ناتورالیسم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. او پیشگام برجسته مکتب امپرسیونیسم بشمار می‌رود و تأثیر مستقیمی بر بسیاری از نقاشان معروف امپرسیونیسم داشت. در ۱۸۲۵ از طریق سوئیس به ایتالیا رفت و مدت دو سال را در رم و اطراف این شهر گذراند و در آنجا با نقاشی در محل اصلی کار خود با استفاده نور لطیف، شکل و فاصله برحسب ارزشهای رنگمایه در طراحی و رنگ پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در کارش پدید آمد. در سالهای ۳۴ - ۱۸۲۷ در فرانسه به شعر پرداخت و برای چند ماه نیز مجدداً به ایتالیا سفر کرد. شناسایی کورو به کندی صورت گرفت و در اوایل دهه ۱۸۵۰ بود که مورد توجه مردم و حکومت قرار گرفت، احتمالاً به این دلیل که برای نمایشگاه خود سبکی نه چندان روشن، درهم و شاعرانه برمی‌گزید که با کیفیت مستقیم و دقت دید در طرحهایش تفاوت داشت. این سبک تیره منظره و درختان درمابه سبز خاکستری ملایم بسیار مورد توجه قرار گرفت و باعث وفور آثار پس از مرگ او شد (گفته می‌شود هزار تابلو نقاشی کرد که هزاروپانصد آنها در آمریکاست). چهره‌نگاری‌های سالهای آخر زندگی کورو و مطالعاتش بر روی شکلها کاملاً به دور از سبک محو و تیره و بدون فرم سبک عامد پسند اوست و نشان می‌دهد که در سن هفتاد سالگی قادر به جذب عقاید مردان جوانتر مانند کوربه و مانه بوده است، اعتبار او میان نسل جوانتر بسیار بود و او کوشید سلیقه سالنها را به سوی نقاشان نه چندان علمی تغییر دهد. او مردی

بسیار سخاوتمند و حامی هنرمندان بشمار می‌رفت که در حمایتش ازدومیه هنگام نابینایی، بیوهٔ میله و کمک‌هایش در جنگ فرانسه و پروس متجلی شد. نمونه‌هایی از آثارش - با امضاء یا منتسب - در تمام موزه‌ها وجود دارند. آثار کارول دالینی وادوارد برتن که در ۷-۱۸۲۵ در رم همراهش بودند کراراً با آثار او اشتباه گرفته می‌شوند.

کورجیو، آنتونیو (۱۵۳۴ - ۱۴۸۹ یا ۱۴۹۴)، Correggio, Antonio,

نقاش ایتالیایی که بیشتر عمر کوتاه و خلاق خود را در پارما گذراند و سبک آثارش پیش‌تاز باروک یا حتی لطافت نقاشی قرن هجدهم فرانسه بود. کارهای اولیه او نشانگر ترکیبی نامتوازن از تأثیر دو هنرمند ماتگنا و لئوناردو بود (این دو هنرمند بر روی تمام نقاشان اوایل قرن شانزدهم شمال ایتالیا تأثیر گذاشتند) و گفته می‌شود او شاگرد ماتگنا بود. کورجیو با الهام از لئوناردو، سبکی از نقاشی بسیار لطیف را بوجود آورد که در منتقدین قرن هجدهم چون موریندزا یا کورجیو مآبی تجلی کرد. این لطافت در آثاری مانند «پلاسید و فلاویا» (پارما) با احساس واقعی باروک تجانس دارد که خصوصیت تمام نقاشیهای رنگ و روغنی اوست. احتمالاً در زمانی بین سالهای ۱۵۱۷ و ۱۵۲۰ کورجیو به رم سفر کرد؛ زیرا مشاهدهٔ آثار رافائل و میکل‌آنژ تنها دلیل پیدایش بیان طبیعت‌گرایی (ناتورالیسم) و وسعت کار بر دیوارنگاره‌ها از این زمان به بعد می‌باشد. اولین مجموعه دیوارنگاره‌هایش در حدود سال ۱۵۱۸ انجام گرفته: تزیینات کامرادی سان پائولو در پارما بخشی مایه گرفته از پرسپکتیو (ژرفانما) ماتگنا، و بخشی تحت تأثیر لئوناردو است. یکی از آثار او به نام «شب مقدس» (۱۵۳۰) گرچه نشانگر آنست که وی مطالعاتی دربارهٔ لئوناردو و میکل‌آنژ و رافائل انجام داده، اما درعین حال آشکار می‌سازد که کار او به آثار هیچیک از آنان شباهتی ندارد. او در این تابلو تولد مسیح را در نظر بیننده چون معجزه‌ای جلوه‌گر می‌سازد اما سعی دارد که آنرا بسیار طبیعی و واقعی روی صحنه تجسم بخشد. کورجیو در زمان حیاتش

چندان عظمت و شهرتی نیافت ولی يك قرن بعد، بسیاری از نقاشان سبك پر شور او را تقلید کردند و در نتیجه در این زمان ناگهان شهرت و عظمتی نظیر استادان رم و ونیز کسب نمود. بجز در پارما، در شهر دیگری دیوار-نگاره‌های کورجیو وجود ندارند، اما نقاشی‌های رنگ و روغن او در مجموعه سلطنتی (نگارخانه ملی)، برلین، بوداپست، شیکاگو، دیترویت، درسدن، فلورانس (اوفیزی)، فرانکفورت (اشتادل)، لندن (نگارخانه ملی، موزه ولینگتون)، مادرید (فرهنگستان پرادو)، میلان (بررا، موزه چویو، موزیکو)، مدونا، مونیخ، ناپل، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور)، فیلادلفیا (جانسون)، پائو، رم (برگس)، وین و واشنگتن در معرض نمایش هستند.

Cortona, Pietro da,

کورتونا، پیترو دا

نگاه کنید به «پیترو» (Pietro)

Cosmati,

کوسماتی

عنوانی اطلاق شده به کارگران معرقکار و مرمرکار که از قرن دوازدهم تا چهاردهم در رم کار می‌کردند. بسیاری از آنان به يك خانواده تعلق داشتند. آنان آرامگاه‌ها، منبرها و پیاده‌روهای بسیاری ساختند و در تزیینات مرمرین کلیسا، همراه با سنگهای رنگی و شیشه، موزائیک و زرنگاری کار کردند. در اواخر قرن چهاردهم آنان به ساختن تندیس نیز می‌پرداختند. کار کوسماتی اصطلاح عمومی برای کار با سنگ رنگی است.

Cossa, Francesco del, (۷۷ احتمالاً - ۱۴۳۵/۶)

نقاش ایتالیایی که از سال ۱۴۵۶ به عنوان مقلد تورا، در فرارا کار می‌کرد، اما احتمالاً سبك او ابتدا در فلورانس شکل گرفت و اثر او

«صلیب عیسی» (واشنگتن، نگارخانه ملی) نشان دهنده تأثیری صریح از سبک کاستانیو می‌باشد. او نیز همچون دیگر نقاشان فرارا در قرن پانزدهم تحت تأثیر ماتتگنا و پیرو دلا فرانچسکو قرار گرفت و دیوارنگاره‌هایش به نام «ماه‌ها» در قصر شیفانو یا از جمله بهترین آثار این هنرمند بشمار می‌روند. از این دو نقاش تأثیر پذیرفته است. این اثر در ۱۴۷۰ به اتمام رسید و کوسا که تمام دوره‌ها را نقاشی نکرده و از دستمزدش ناراضی بود شهر را ترک گفت و بقیه عمر خود را در بولونا گذراند. گرچه دیوارنگاره‌های قصر شیفانو یا جذاب و زیبا هستند اما به سختی می‌توان آنها در ردیف آثار ماتتگنا که زندگی روزانه دربار را کشیده قرارداد، بخشی از این نقاشی‌ها از میان رفته و بخشی دیگر نیز بوسیله شاگردان کوسا تکمیل شده‌اند و یک ماه آن، ماه سپتامبر، احتمالاً از کارهای اولیه رابرتی می‌باشد. آثاری از این هنرمند در برلین (موزه شلوس)، بولونا (پیناکتکا و کلیساها)، درسدن، فورلی، لندن (نگارخانه ملی)، میلان (بررا)، پاریس (ژاکما آندره)، و واشنگتن (نگارخانه ملی) وجود دارند.

Costa, Lorenzo,

کوستا، لورنزو (۱۵۳۵ - ۱۴۶۰ حدود)

نقاش ایتالیایی که در فرارا در سبک تورا، کوسا و رابرتی تعلیم گرفت. در ۱۴۸۳ به بولونا رفت و برای دربار بنتیوولیو به کار پرداخت و همکار فرانچسکو فرانسیا شد و به تلفیقی از سبک خشک فرارا و سبک لطیف ایتالیایی فرانسیا دست زد. در سال ۱۵۰۶ به سمت نقاش دربار ماتتوا به جانشینی ماتتگنا برگزیده شد و دو تمثیل برای ایزابلا داشته ترسیم کرد (اکنون در موزه لوور پاریس) در سالهای آخر عمر بیماری باعث شد شهرتش زیر سایه نام گیولیو رومانو قرار گیرد. در مجموعه سلطنتی و آمستردام، برلین، بولونا (پیناکتکا، سانچیا کومو ماجیوره و سایر کلیساها)، بوستون، درسدن، دوبلین، فلورانس (اوفیزی)، لندن (نگارخانه ملی)، لئون، ماتتوا (سن آندره)، میلان (بررا)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور، ژاکما آندره)، تولیدو اوهایو، واندوز (مجموعه لیختن

اشتاین)، و واشنگتن (نگارخانه ملی) وجود دارند.

کوستا، نینو (جیووانی) (۱۸۴۶ - ۱۹۰۳) Costa, Nino (i.e. Giovanni),

نقاش ایتالیایی که منظره‌پردازی واقع‌گرایانه را وارد هنر ایتالیایی قرن نوزدهم کرد و یکی از متقدمان مآچیاولی‌ها (مخصوصاً فاتور) شد، البته در دوره‌ای که به دلایل سیاسی در فلورانس اقامت داشت (۷۰ - ۱۸۵۹). برای همه عمر دوست لیتون بود و بوکلین را می‌شناخت و با آثار کورو و نقاشان باریزون آشنائی داشت. کراراً به پاریس و لندن سفر می‌کرد و در رم نمایشگاههایی بر پا می‌کرد که آثار لیتون، آلمان - تادما، برن - جوتز و سایر خارجیان را شامل می‌شدند، کارهایی از او در میلان (گالری هنرهای مدرن) و رم (نگارخانه ملی هنرهای مدرن) حفظ می‌شوند.

Costruzione Legittima,

کوسروزیون لجیتیمما،

روش ابتدایی پرسپکتیو (ژرفانمایی) که در مقاله‌هایی درباره نقاشی بوسیله لئون بابتیستا آلبرتی، معمار، انسان‌گرا و تئوریسین مباحث هنرهای زیبا در سال ۱۴۳۵ و منبعث از سیستمهای مطرح شده توسط معماربرونلچی توصیف شده است. این روش براساس فضای هندسی تابلو بنا می‌شود و در آن ارتفاع شکلهایی که جلوترین بخش تصویر قرار می‌گیرند واحد سنجش قاعده تصویر و همچنین تنظیم و تناسب ارتفاع و خط افقی تلقی می‌شود. نقطه‌ای تقریباً در مرکز خط افق کانون مرکزی قرار می‌گیرد و تمام خطوط به آن منتهی می‌گردند: خطوطی که به موازات سطح رسم شده، نقطه مشترکی ندارند و با یکدیگر تلاقی نمی‌کنند بلکه موازی باقی می‌مانند، به این ترتیب یک عامل تحریف نمایان می‌گردد. مثلاً، به نظر می‌رسد که یک طرف خانه‌ای در تابلو تحت تأثیر پرسپکتیو قرار گرفته، در حالیکه طرف دیگر چنین تأثیری را نشان نمی‌دهد و به شکل یک چهار ضلعی در

توازی با سطح تابلو حفظ می‌شود، نمونه‌هایی از این نوع را می‌توان در آثار اوچلو دید.

کازوی، ریچارد (۱۸۲۱ - ۱۷۴۲)، Cosway, Richard,

نقاش و مینیاتوریست انگلیسی، که کار خود را با نقاشی مینیاتور بر روی انفیددان آغاز کرد. در سال ۱۷۷۱ به عضویت فرهنگستان سلطنتی نایل گشت، او به جمع‌آوری آثار نقاشی قدیمی علاقمند بود و به عنوان کار فرعی در معامله نقاشی هم شرکت می‌کرد. او آثار اساتید قدیمی را جمع می‌کرد، به شیک‌پوشی شهرت داشت و دوست شاهزاده ویلز (بعدها جورج چهارم) بود و با حمایت پرنس ولز مشهورترین نقاش لندن و پاریس شد. در سال ۱۷۸۱ با ماریا هادفیلد نقاش، مینیاتوریست و موزیسین که در فلورانس بزرگ شده بود آشنا شد و با او ازدواج کرد. پس از مرگ کازوی همسرش به ایتالیا بازگشت و تا هنگام مرگ به سال ۱۸۳۷ به اداره يك مدرسه دخترانه سرگرم بود. نمونه‌هایی از مینیاتورهای کازوی در مجموعه والاس در موزه بریتانیا و در موزه ویکتوریا و آلبرت و همچنین در مجموعه‌های خصوصی وجود دارند.

کتان، Cotan,

نگاه کنید به «سانچز - کتان» (Sanchez - Cotan)

کتس، فرانسیس (۱۷۲۶ - ۷۰)، Cotes, Francis,

به سال ۱۷۴۸ به عنوان نقاش مداد رنگی کار خود را آغاز کرد. او شاگرد ناپتون بود، اما در مقایسه با استادش بیشتر از رنگهای روشنتر استفاده می‌کرد و آثارش نشان دهنده تأثیر روزالبا کاریرا و لویتارد است. در دهه ۱۷۶۰ بیشتر با رنگ و روغن و به اقتباس از سبک چهره‌نگاری

رینولدز کار می کرد که در مقابل سبک محافظه کارانه ناپتون قرار داشت. پیش از ورود گینزبورو به لندن او رقیب جدی رینولدز تلقی می شد (و این با مرگ زودرس کتس همزمان بود)، اما چهره نگاری های او نه حاوی ابتکارات رینولدز و نه جنایت کار گینز بورو هستند، هر چند در زبده ترین آثارش - مثلاً در چهره نگاری سندبی (لندن، تیت) - کار او واقعاً گیراست. او از پایه گزاران فرهنگستان سلطنتی بود (۱۷۶۸). خانه و کارگاه او در میدان کاوندیش بعدها مورد استفاده رامنی قرار گرفت. نمونه هایی در مجموعه سلطنتی، کاردیف، ادینبورگ (نگارخانه ملی پرتره)، لیدز، لستر (پاستلی مورخ ۱۷۴۷) و لندن (نگارخانه ملی چهره، تیت، فرهنگستان سلطنتی، بنیاد کورام)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اکسفورد (کرایست چرچ)، ییل (مرکز هنرهای بریتانیا) و جاهای دیگر قرار دارند.

Cotman, John Sell,

کوتمن، جان سل (۱۷۸۲ - ۱۸۴۳)

نقاش انگلیسی که با آبرنگ و رنگ و روغن کار می کرد طرحهای منسجم او پاردای از زیباترین نقاشیهای منظره انگلیسی در اوایل قرن نوزدهم را پدید آورد. او در نوروچ بدنیا آمد، ولی در لندن کار می کرد و مدتی همکار دکتر مونرو بود؛ در سالهای ۱۸۰۶ - ۱۸۰۰ در نمایشگاه فرهنگستان سلطنتی شرکت کرد. سپس به نوروچ بازگشت و در سال ۱۸۰۷، اولین نمایشگاه خود را در آنجا برگزار نمود و از اعضای برجسته مکتب نوروچ محسوب می گردد. در زمان اقامت در ایست انگلیا در سالهای ۱۸ - ۱۸۱۷ و ۱۸۲۰ به نورماندی سفر کرد و طرحهایی را برای «تور نورماندی» (۱۸۲۰) دواسون ترنر و مهمتر از آن، برای مجموعه «آثار معماری قدیم نورماندی» (۱۸۲۲) برای کتس کشید. در ۱۸۳۴ به لندن برگشت. از ۱۸۳۱ به استفاده از آبرنگ و خمیر آرد برنج روی آورد و سطوحی ضخیم را خلق کرد که (برای سلیقه امروزی) تا حدودی نامطلوب و کاملاً با کارهای اولیه او متفاوت است، کارهایی که در آنها منحصراً از

رنگ مسطح و سطوح معلوم و تا حدودی هندسی استفاده شده است. کارهای او در نورویچ، لندن (موزه بریتانیا، نگارخانه ملی، ویکتوریا و آلبرت، تیت و موسسه کورتولد) وجود دارند. و در بیرمنگهام، هال، لیدز، پورت سانلایت (نگارخانه لیدی لیور) و ییل دارای آثاری از او هستند. پسرانش میلز، ادموند (۵۸ - ۱۸۱۰) و جان جوزف (۷۸ - ۱۸۱۴) نقاش بوده و آثار متعددی از آنان در نورویچ حفظ شده‌اند.

Coulisse (Fr.).

کولیس

واژه‌ای فرانسوی به معنی راهروهایی در دو طرف صحنه که برای ورود و خروج از آن استفاده می‌شود، از این واژه برای توصیف یک نوع ترکیب بندی در نقاشی استفاده می‌شود که در آن اثر تو رفتگی در فضا بوسیله هدایت چشم به عمق صورت می‌گیرد که معمولاً بوسیله روی هم‌قرار دادن متناوب تپه‌ها، رودخانه و شکل‌هایی مشابه در چپ و راست ایجاد می‌شود. به ریوسوا هم مراجعه شود.

Counterproof,

چاپ معکوس

نسخه مقابل عکس آینه‌وار که بوسیله مرطوب کردن طراحی یا حکاکی اصلی، قرار دادن یک ورق کاغذ مرطوب تمیز روی آن و سپس تحت فشار قرار دادن هر دو به دست می‌آید. گاه خود هنرمند به این امر مبادرت می‌ورزد تا با نظری جدید به کار خود در حالت معکوس نگاه کند اما این کار رایج‌ترین و ساده‌ترین راه برای جعل آثار اصلی است، اینگونه نقاشیهای تقلبی به سادگی کشف می‌شوند زیرا سمت راست آن در سمت چپ قرار می‌گیرد. و قطره‌های تصویر نیز معکوس هستند. در افست هم به همین صورت عمل می‌شود، اما در چاپ معنی گسترده‌تری دارد.

Courbet, Gustave,

کوربت، گوستاو (۱۸۱۹ - ۷۷)

در اورنان در تردیکی مرز فرانسه و سوئیس بدنیا آمد. حوالی ۱۸۳۹ در پاریس زیر نظر يك نقاش جزء در به اصطلاح اتلیه آزاد کار می کرد و در لوور به کپی کردن تابلوهای هلندی، فلاندرزی، ونیزی، اسپانیولی، و آثار دلاکروا و ژریکو مشغول بود. بعدها ادعا کرد که نقاشی خود آموخته بوده است. تنها بعد از اینکه دولت تابلوی او به نام «بعد از شام در اورنان» را خرید به برگزاری نمایشگاههای مرتب در سالن مبادرت ورزید (لیل ۱۸۴۹). همان سال بود که دریافت مدال او را از نظام ژوری معاف کرد و این امتیاز تا هنگام لغو آن در ۱۸۵۷ در اختیار او بود، غالباً در شهرستانها که مانند پاریس منتقدانه نبودند نمایشگاه می گذاشت. به بلژیک، هلند و آلمان نیز سفر کرد (۶۸ - ۱۸۴۶) و با موفقیت بیشتر از فرانسه آثارش را به نمایش گذاشت. او نوعی طبیعتگرایی نیرومند را ابداع و تکمیل کرد که از کارا واجیو و ونیزی ها تأثیر پذیرفته بود و به نقاشی صحنه های زندگی روزمره، چهره نگاری (مخصوصاً خودنگاره)، پیکرهای برهنه، طبیعت بیجان، گلها و مناظر زمینی و دریا پرداخت. مناظر او معمولاً از اورنان و حوالی آن بود و صحنه شکار یا آهوهایی در میان برف را نشان می دهند. تابلوهایی که از زندگی روزمره کشیده، موضوعات گوناگون از فقر و محرومیت (مثلاً در «سنگ شکنان» ۱۸۵۰، قبلاً در درسدن، نابود شده در ۱۹۴۵)، نقد اجتماعی («زنان جوان ده» ۱۸۵۱، لیدز، یا «زنان جوان کنار رود سن» ۷ - ۱۸۵۶، پاریس، پتی پاله)، تا نمایانند تدفین روستایی با بیش از پنجاه پیکره به اندازه طبیعی در «تدفین در اورنان» (لوور ۱۸۵۰). او يك بیانیه شبه فلسفی را هم در تابلوی عظیم «نقاش در کارگاه خود» (لوور ۱۸۵۵) خلق کرد.

در ۱۸۵۳، آلفرد برویاس، کلکسیونری ثروتمند، تابلوهای «استحمام کنندگان» و «ریسنده» را خرید و چهره خود را سفارش داد. دوستی نامحتمل آنان تا مرگ کوربت ادامه یافت و برویاس وفادارترین حامی، میزبان و ستایشگر او بود که در تابلوهای «روز بخیر موسیو کوربت»

مورخ ۱۸۵۴ نقش شده است (تمام تابلوهای برویاس فعلا در موزه فابر، مونپلیه قرار دارد). در ۱۸۵۵ و ۱۸۶۷ و هنگام برگزاری نمایشگاه بین‌المللی پاریس، او يك نمایشگاه خصوصی بزرگ از آثارش ترتیب داد و کوشید بی‌اعتنایی دولتی را جبران کند. هر دو نمایشگاه به جای تمجید، نقد منفی در پی داشتند اما سنت برپایی نمایشگاه‌های خصوصی را بنیاد نهاد که بعدها کسانی چون مانه و امپرسیونیست‌ها آن را دنبال کردند. کوربت دارای عقاید سیاسی سختگیر، جمهوریخواهانه و ضد استعماری بود، با فیلسوف سوسیالیست پرودن دوستی داشت و دیوانه‌وار با روحانیون ضدیت می‌ورزید. تابلوی «بازگشت از کنفرانس» (۱۸۶۲) که روحانیون مست را به تصویر می‌کشد از سوی سالن رد شد و این طرد شدن باعث توهین عمومی گردید. يك کاتولیک متعصب آن را خرید و از بین برد. بعد از بازگشت حکومت جمهوری در پی فاجعه جنگ پروس - فرانسه، پیشنهاد کرد «ستون وندوم» را که یادبود پیروزیهای ناپلئون بود ویران کنند، گرچه به نظر نمی‌رسد در ویرانی آن در آوریل ۱۸۷۱ دست داشته باشد. پس از سرنگونی کمون، دستگیر و به شش ماه زندان محکوم شد؛ جرم او مشارکت در تخریب ستون بود، اما در ۱۸۷۳ مجدداً محاکمه و به پرداخت غرامت، بیش از سیصد و بیست و سه هزار فرانک محکوم شد. در برابر ورشکستگی کامل، به سوئیس گریخت. يك کارخانه تابلوسازی بنا کرد و دستیارانی را برای «تولید» مناظر سوئیس به استخدام درآورد و شهرتش را لکه دار کرد. روش او ناقص بود. دوباره کاری و کاربرد قیر کارهایش را خراب کرده و ضربه قلم مو و کاربرد کاردک گاه به همان اندازه رنگ آمیزی بی‌احساس است، هر چند کارهای بهتر او می‌تواند بسیار غنی بوده و سایه روشن و نگرش صریح و غیر سنتی او بسی صحیح باشد. بسیاری از تابلوهای عریان او به طور متعادل یا شدیداً شهوانی است، اما پوست بدن او عالی نقاشی شده است. او تأثیری خاص بر ویستلر داشت گرچه این نقاش آمریکائی منکر چنین تأثیری شده است. او مردی بسیار مغرور، با زبانی گزنده بود که زندگی بی‌بندوباری را می‌گذراند. سرانجام به لقوه دچار شد و در آخرین روز ۱۸۷۷ درگذشت، آثارش در بالتیمور، بال، برن، برمنگهام

(موزه)، بوستون (موزه، گاردنر)، بریستول، بوداپست، کمبریج (فیتز ویلیام)، کمبریج ماساچوست (فوگ)، شیکاگو، سینسیناتی، کلیولند اوهایو، کلن (موزه)، کلمبوس اوهایو، دیترویت، دوبلین (نگارخانه ملی)، گلاسگو (موزه، مجموعه بورل)، هارتفورد کانکتیکات، کاتزاس سیتی، لیورپول، لندن (نگارخانه ملی، تیت، ویکتوریا و آلبرت)، منچستر، مانهایم، مینیاپولیس، مونترال، نیویورک (موزه متروپولیتن، بروکلین)، نورثامپتون ماساچوست (مجموعه اسمیت)، اورنان، اوتاوا، پاریس (لوور، پتی پاله)، فیلادلفیا (موزه، فرهنگستان)، پورتلند ارگون، پرویدانس رودزایلند، روچستر نیویورک، سن لوئی، تولیدو اوهایو، تورنتو، واشنگتن (نگارخانه ملی، کور کوران، فیلیپس)، ییل (دانشگاه)، و بسیاری موزه‌های محلی فرانسه.

Coustou, Guillaume I,

کوستو، گیوم اول (۱۷۴۶ - ۱۶۷۷)

از يك فامیل پیکره ساز فرانسوی بود. او شاگرد عمویش کویزو بود، به رم سفر کرد و در آنجا خواهرش با لگروس ازدواج کرد. او به مقام مدیریت فرهنگستان رسید و از سال ۱۷۰۷ برای دربار به کار پرداخت. شاهکارهای او عبارتند از تندیس «اسبهای مارلی»، که در ۴۵ - ۱۷۴۰ برای پارک سلطنتی مارلی و از روی الگوهای قدیمی ساخت. این تندیسها اکنون در مدخل شاترالیزه در پاریس قرار دارند، نیم تنه‌ای که از برادرش نیکولاس (۱۷۳۳ - ۱۶۵۸) ساخته اینک در لیورپول است. پسر او گیوم دوم (۱۷۷۷ - ۱۷۱۶) در سال ۱۷۴۲ به عضویت فرهنگستان درآمد و پیکره‌های بسیاری برای کلیساها و ساختمانهای دولتی ساخت. تندیس نیم تنه‌ای از آثار او در لندن (موزه ویکتوریا و آلبرت) حفظ می‌شود و تندیس ولکان که برای فرهنگستان ساخت در پاریس (لوور) است.

Couture, Thomas,

کوتور، توماس (۷۹ - ۱۸۱۵)

نقاش فرانسوی که در زمینه موضوعهای تاریخی و چهره‌نگاری به کار می‌پرداخت؛ مشهورترین اثر او «رومیان منحنی» (لوور: ۱۸۴۷) نام دارد که در آن رنگ ملایم رایج در قرن هجدهم کلاسیسم دقیق آن عنصر درهم آمیخته، اما در واقع تصویری از عشرتکده‌هایی است که در قرن نوزدهم شهرت داشتند. او شاگرد گروه چهره‌نگاری خوب با نگرش صریح بود که امروزه به عنوان معلم برجسته با شاگردانی همچون فویر باخ و مانه به خاطره‌ها مانده است. تابلوی اتکس (بیرمنگهام) این تأثیر را به خوبی نشان می‌دهد و بخش اعظم نفوذ به اصطلاح اسپانیولی بر آثار اولیه مانه از روانی قلم کوتور و تقابلهای خاص رنگمایه در آثارش ناشی می‌شود. بیرون از فرانسه، آثاری از او در بوستون، بریستول، بوداپست، کمبریج (موزه فیتز ویلیام)، کمبریج ماساچوست (موزه فوگ، طرحی برای منحنی)، کیولند، ادینبورگ، گلاسگو، لندن (نگارخانه ملی، مجموعه والاس و طرح اولیه منحنی مورخ ۱۸۴۳)، فیلادلفیا و تولیدو اوهایو، نیویورک (موزه متروپولیتن)، جزیره رودز و واشنگتن (کورکوران) حفظ می‌شوند.

Cox, David,

کاکس، دیوید (۱۷۸۳ - ۱۸۵۹)

نقاش انگلیسی که با آبرنگ بر روی منظره کار می‌کرد و مدتی زیر نظر وارلی به تحصیل پرداخت، (۱۸۰۴). اولین نمایشگاه خود را در فرهنگستان سلطنتی به سال ۱۸۰۵ برگزار کرد. زندگی او از تدریس تأمین می‌شد و چند کتاب منتشر کرد که مشهورترین آنها «رساله‌ای درباره نقاشی منظره و تأثیر آبرنگ» که به سال ۱۸۱۳ چاپ شد (تجدید چاپ ۱۹۲۲). زمینه مورد علاقه او برای نقاشی مناظر شمال ویلز بود؛ در سال ۱۸۲۶ به هلند و بلژیک و در سالهای ۱۸۲۹ و ۱۸۳۲ به فرانسه سفر کرد. تحصیلات او بسیار وسیع و با کاربرد نیرومند قلم مو همراه است که

گاه، گویی برای نمایش دادن، تصنعی به نظر می‌رسد. در سال ۱۸۳۶، برحسب اتفاق به يك نوع کاغذ ارزان بسته‌بندی که در داندی ساخته می‌شد برخورد کرد که بر سبك او کاملاً مناسب بود زیرا جنس زیر این کاغذ آبرنگ را به سرعت جذب می‌کرد. يك نوع مشابه از این نوع کاغذ امروزه به نام کاغذ کاکس در بازار به فروش می‌رسد. در سال ۱۸۴۰، در زمینه نقاشی رنگ و روغن به فراگیری از مولر پرداخت، اما نقاشیهای آبرنگ او همیشه تحسین برانگیزتر بوده‌اند، بهترین مجموعه از آثار او در زادگاهش بیرمنگهام است، اما دیگر آثار او در کاردیف، لندن (موزه بریتانیا، تیت، ویکتوریا و آلبرت و انستیتوی کورت اولد)، منچستر (نگارخانه شهر، ویتورث)، بیل (مرکز هنرهای بریتانیا) و در دیگر موزه‌ها وجود دارند. پسر او دیوید (۸۵ - ۱۸۰۹) نیز يك نقاش بود.

Coytel,

کویل

نام خاندانی از نقاشان فرانسوی که در قرن هفدهم و هجدهم فعالیت داشته‌اند. اولین نقاش این خانواده نوئل (۱۷۰۷ - ۱۶۲۸) نام داشت که کار خود را از سال ۱۶۴۶ آغاز کرد و به سبکی منبعث از پوسن نقاشی می‌کرد. نوئل در ترین انوالید (۱۷۰۷ - ۱۷۰۰) مشارکت داشت و از سال ۱۶۷۴ برای کارخانه سوزن دوزی گوبلن به طراحی نقوش پارچه می‌پرداخت و در فرهنگستان هم از موقعیتی ممتاز برخوردار بود. در سال ۱۶۶۳ عضو فرهنگستان و در سال ۱۶۶۴ استاد و در سال ۱۶۹۵ مدیر فرهنگستان شد، به خاطر نفوذ لبرون به سمت مدیر فرهنگستان فرانسوی رم نیز انتخاب شد ۴ - ۱۶۷۲. برخی از نوشته‌های نوئل پس از مرگش انتشار یافتند. نقاشیهای او در پاریس (لوور)، مادرید و در بسیاری از موزه‌های محلی فرانسه وجود دارد.

پسر او آنتوان (۱۷۲۲ - ۱۶۶۱) مشهورترین عضو خانواده بود. او کارآموزی خود را در سال ۱۶۷۲ در رم نزد پدرش آغاز کرد و در سال ۱۶۸۱ عضو فرهنگستان در پاریس و سپس ریاست فرهنگستان را عهده‌دار

گشت. در سال ۱۷۱۷، لقب اشرافی گرفت. آثار او در دهه ۱۶۹۰ نشان دهنده پیروزی مکتب روبنس هستند، اما نقاشی عظیم او بر روی سقف کلیسا در ورسای (۱۷۰۸) بیشتر شبیه به باروک مرفقی رم به شیوه باسیچیو در گسو است. آثاری از او در برلین، فلورانس، مادرید، پاریس (لوور) و بسیاری از موزه‌های محلی فرانسه وجود دارد.

برادر ناتنی آنتوان، نوئل نیکلاس (۱۷۳۴ - ۱۶۹۰) نیز يك نقاش پاستیل کار بود و در سال ۱۷۲۰ عضو فرهنگستان شد. پسر آنتوان، شارل آنتوان (۱۷۵۲ - ۱۶۹۴) نیز سابقه آکادمیک برجسته‌ای داشت و در سال ۱۷۴۳ نقاش ارشد پادشاه و در سال ۱۷۴۷ مدیر فرهنگستان شد. او دارای مطالعات گسترده‌ای بود و خود نیز چهل نمایشنامه برای اپرا در صحنه نوشت؛ ولتر در رثای او نوشته که در زمان خود هم‌تا نداشت. از جمله آثار متعدد او نقاشی کتب و طراحی بر روی پارچه و همچنین نقاشیهای مذهبی، چهره‌نگاری و نوشته‌هایی درباره هنر می‌باشد. او بنیان‌گذار طرح «مدرسه شاگردان حمایت شده» بود، مدرسه‌ای برای دانشجویان آینده فرهنگستان که مقرری دولتی دریافت می‌کردند و تحصیلاتشان آنان را برای ادامه کارآموزی در فرهنگستان فرانسوی در رم و متعاقب آن عضویت در فرهنگستان آماده می‌کرد. برنامه مدرسه شامل مطالعات حرفه‌ای در نقاشی و پیکره‌سازی و دوره‌هایی در ادبیات مدرن و باستانی و تاریخ، اساطیری و تمام موضوعات مناسب برای نقاشی در قرن هجدهم بود. آثاری از او در پاریس و دیگر موزه‌های فرانسوی، برلین، کلیولند اوهایو، هارتفورد کانکتیکات، مینیاپولیس، نیویورک (موزه متروپولیتن)، فیلادلفیا، و سارا-سوتا فیلادلفیا حفظ می‌شوند.

Coysevox, Antoine,

کویسوو، آنتوان (۱۷۲۰ - ۱۶۴۰)

پیکره‌ساز فرانسوی که در سال ۱۶۷۶ به عضویت فرهنگستان برگزیده شد و متعاقب آن به سال ۱۶۷۸ سفارش مهمی از لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه برای ساختن تندیسهایی در باغ ورسای به دست آورد. تندیسهای او

به سبك باروك مآلا تحت تأثير برنینی ساخته شده‌اند و این تأثیر را می‌توان در آثاری مانند شارل لبرون (لندن، مجموعه والاس نسخه سفالی اصلی) یا ماتیو رئیس صومعه (وست مینسترابی) مشاهده کرد. آثار او در لسوور پاریس و در ورسای وجود دارد. کوستو خواهرزاده و شاگرد او بود.

Cozens, Alexander,

کوزنس، الکساندر (۸۶ - ۱۷۱۷)

در روسیه بدنیآ آمد (داستان خیالی که پدرش پتر کبیر بوده اکنون بی‌اعتبار است). این نقاش هنرمند در سال ۱۷۴۶ در رم بود و ظاهراً در ۱۷۶۴ به سایر نقاط اروپا سفر کرد اما بیشتر اوقات خود را به تدریس طراحی گذراند. به خاطر روش «نقاشی لکه‌ای» بسیار معروف است - در ۱۷۸۱ بکفورد درباره او گفت «همانند کیهان نظام‌های متعدد دارد». این روش در واقع تکمیل نظریه‌ای از سوی لئوناردو داوینچی بود. لکه یا نقطه‌ای تصادفاً روی کاغذ چکانده می‌شود و طرح منظره یا ترکیبی را ایجاد می‌کند که بعداً تکمیل می‌گردد. این روش در کتاب «روش جدید برای کمک به طرح منظره یا ترکیب بندی اصیل» عنوان شده است (۱۷۸۵/۶). کوزنس چند کتاب دیگر هم در زمینه نقاشی نگاشته است. چند طرح و لکه کاری از او در لندن (موزه بریتانیا، ویکتوریا و آلبرت، تیت و موسه کورتولد)، بدفورد، بیرمنگهام و منچستر و ییل (مرکز هنرهای بریتانیا) وجود دارند.

Cozens, John Robert,

کوزنس، جان روبرت (۹۷ - ۱۷۵۲)

پسر الکساندر کوزنس، نقاش و استاد برجسته در لندن به دنیا آمد. کنستابل درباره جان رابرت کوزنس می‌گوید، بزرگترین نابغه‌ای که تا کنون دست به منظره زده... «و کوزنس تماماً لطف شاعرانه است». کلیه آثار او شامل نقاشیهای منظره با آبرنگ و تنها يك اثر با رنگ و روغن است که به سال ۱۷۹۱ کشیده شد (در يك مجموعه خصوصی). يك تابلوی دیگر در ۱۷۷۶ در آکادمی سلطنتی نمایش داده شد مفقود شده است. در

سالهای ۹ - ۱۷۷۶، او همراه يك متخصص مشهور هنری بنام نایت بدسوئیس و ایتالیا رفت و سالهای ۹ - ۱۷۷۸ را در رم به سر برد و همان زمان بود که به خاطر تماس با هنرمندان سوئسی، مخصوصاً دو کرو، که گفته می شد دارای تکنیک ابتکاری ست سبك کار او تغییر کرد. در ۳ - ۱۷۸۲ باردیگر به سوئیس و ایتالیا بازگشت و در جنوب ناپل پیشرفت و این بار در ترن ویلیام بکفورد، نویسنده عجیب «واتك» سفر می کرد، در این مسافرتها، کوزنس به عظمت آلپ سوئیس و زیبایی کلاسیك مناظر ایتالیایی را کشف کرد، مناظر شاعرانه و دلپذیر او در رنگمایه های کمرنگ و نوری لطیف که بیشتر در مایه های آبی سبز یا آبی خاکستری نقش بسته اند. در خلال سال ۱۷۹۳، کوزنس دچار بیماری روانی شد و زیر نظر دکتر مونرو قرار گرفت که بیماری او را درمان ناپذیر تشخیص داد. و به سال ۱۷۹۷ از همان مرض درگذشت. آثار آبرنگ او در مجموعه سلطنتی و در آبردین، بیرمنگهام کمبریج (فیتز ویلیام)، لیدز، لندن (موزه بریتانیا، ویکتوریا و آلبرت، تیت، موزه سون)، منچستر (ویتورث)، اکسفورد (آشمولین)، ییل (مرکز هنرهای بریتانیایی) و جاهای دیگر وجود دارند. او تأثیر عظیمی در نسل بعدی گذاشت زیرا هم ترنر و هم گیرتین برای دکتر مونرو کار می کردند و به تقلید از کارهای او می پرداختند.

Cranach, Lucas I,

کراناک، لوکاس اول (۱۴۷۲ - ۱۵۵۳)

نقاش رسام و طراح چاپ چوبی که در سال ۱۵۰۳ در وین بسر می برد و احتمالاً از سال ۱۵۰۰ در این شهر اقامت داشته است. در سال ۱۵۰۵، به ویتنبورگ رفت تا نقاش دربار امیر ساکسونی شود و در آنجا با لوتر ملاقات کرد، دوست او شد و برای تبلیغ نظراتش به طراحی چاپ چوبی پرداخت. کارهای اولیه او در زمینه موضوعات مذهبی است که در آن منظره نقش مهمی دارد و از این نظر با عقاید مکتب دانوب مربوط است، در ویتنبورگ سبك او به طور قابل ملاحظه ای تغییر کرد که تا حدودی به دلیل کارگاه بزرگی بود که در آنجا برپا کرد. ظاهراً او مبتکر نقاشیهای

تمام قد به عنوان يك كار مستقل هنری است زیرا دو تابلوی پرشکوه «هنری پارسای ساکسونی» و «دوشش» (۱۵۱۴: هر دو اثر در درسدن است و احتمالاً در اصل بر روی يك قاب بوده) از کارهای کراناک مسلماً نسبت به نمونه‌های ایتالیایی کار مورتو تقدم داشته و احتمالاً متاخر بر آثار آلمانی است؛ تنها تابلوی «شوالیه» کار کارپاچو ممکن است قدیمی‌تر باشد. در تمام مدت زندگی، وی به چهره‌نگاریهای با شکوه ادامه داد، و تصاویر بسیاری از لوثر آفرید، در همین دوره نوع جدیدی از تصویر زن را نقاشی کرد که معمولاً به صورت تمام قد، عریان، براق و شفاف همچون پرداخت لعابی ساخته شده و حاوی استعاره‌ای از ونوس و یا دیگر شخصیتهاست. از حدود سالهای ۹-۱۵۰۵ به ساخت اثر چاپ چوبی مبادرت ورزید که عمیقاً تحت تأثیر دوور قرار داشتند و از حدود سال ۱۵۲۰، کارهای بسیاری را طراحی کرد که اغلب در زمینه تصاویر کتاب مقدس یا نوشته‌های اصلاح-طلبانه دینی بودند. اکثر تابلوهای او با يك مار بالدار و حروف ال-سی امضاء شده، اما مشکل می‌توان آثار او را از کارهایی که در کارگاهش یا به وسیله پسرانش، هانس (مرگ: ۱۵۳۷) و لوکاس دوم (۸۶-۱۵۱۵) پدید می‌آمد تشخیص داد. آثاری از او در مجموعه سلطنتی و در اوگزبورگ، بال، برلین، بوستون، بریستول، بروکسل، بوداپست، سینسیناتی، کلن (والراف ریچاردز)، دارشتات، دیترویت، درسدن، فلورانس (اوفیزی)، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، فرانکفورت (اشتادل)، گلاسگو (بورل)، کاتزاس سیتی، لایپزیگ، لنینگراد، لیسبون، لیورپول، لندن (نگارخانه ملی، مؤسسه کورتولد)، میلواکی، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، نورنبرگ، اوسلو، اوتاوا، پاریس (لوور)، فیلادلفیا، ساراسوتا، استکهلم، تولیدو اوهایو، وادوز (لیختنشتاین)، وین (کونسهیستوریک موزه)، وایمار، روکلاو (موزه و کلیسا)، ییل و بسیاری از موزه‌های دیگر وجود دارند.

کراکلور (فرانسوی: ترک خوردن) Craquelure (Fr. cracking),

شبکه شکافهای ظریفی که سطح هر نقاشی قدیمی را می‌پوشاند و نتیجه انقباض و حرکت زمینه و روکش رنگ و جلد است. برای هر نوع زمینه و روکش رنگ خاص شکل ترکها معلوم است و همچنین سن و مهارت نقاش نیز در آن تأثیر دارد. این ترکها یکی از وسایل اصلی در اثبات آثار جعلی است، گرچه در بعضی آثار جعلی دقیق از وسایل شیمیایی و الکتریکی خاصی جهت ایجاد ترک به عنوان نشانه قدمت اثر استفاده می‌شود.

مداد Crayon.

(۱) در اصطلاح روزمره عبارتست از مخلوطی از گرد رنگ و موم که اثر آن شبیه پاستل است اما چربتر بوده و پاک کردن آن دشوارتر است. کودکان در نقاشی‌های خود از آن استفاده می‌کنند. (۲) در زبان فرانسه، کریون نام مداد سربی معلومی است؛ (۳) کریون الکتریک (یا دقیقتر بگوییم، مداد کاربون لامپ الکتریک) نوعی المنت لامپ قوسی است که می‌تواند به عنوان نقطه خشک‌مورد استفاده قرار گیرد. دگاس تنهاحکاکی بود که این وسیله را به کار می‌برد. به‌تروا کریون نیز مراجعه شود.

کردی، لورنزو دی (۱۵۳۷ - ۱۶۰۸ حدود) Credi, Lorenzo di,

نقاش ایتالیائی از اهالی فلورانس که همشاگردی لئوناردو داوینچی بود و زیر نظر وارچیو کار می‌کرد و ظاهراً دستیار اصلی او در نقاشی شد. در سال ۱۴۸۰/۱ در کارگاه وروکیو بود و هنگامی که این هنرمند در سال ۱۴۸۸ درگذشت هنوز در آنجا کار می‌کرد. سبک کار لورنزو از نظر تکنیکی قابل ستایش است اما چنان‌از نزدیک سبک لئوناردو را دنبال می‌کند که بعضی از نسخه‌های او را دشوار می‌توان از آثار اصلی لئوناردو تمیز داد. چند اثر از او در فلورانس وجود دارند و دیگر آثار در اگبررگ،

بال، برلین، بوستون (گاردنر)، بریستول، برانزویک، بوداپست، سینسیناتی، کلن (والروف ریجارتز)، دارشتاد، کمبریج ماساچوست، کلیولند، درسدن، لیورپول، لندن (نگارخانه ملی)، ناپل، نیویورک، اکسفورد، پاریس، فیلادلفیا، پرینستون نیوجرسی، سان مارینو کالیفرنیا، واتیکان، ییل، بورک و دیگر موزه‌ها به نمایش گذاشته شده‌اند.

کرسپی، دانیل (۱۶۳۰ - ۱۵۹۸ حدود) **Crespi, Daniele,**

نقاش ایتالیایی و احتمالاً از اقوام جیووانی باتیستا کرسپی بود و بسیار تحت تأثیر این هنرمند قرار گرفت. عمر او به خاطر طاعون سال ۱۶۳۰ کوتاه گشت اما مانند، چرانو آثار او با تقوای ضد اصلاح طلبی آغشته است و معروفترین اثر او «افطاریه سن چارلز برومئو» (حدود سال ۱۶۲۸) در سائنا ماریا دل پاسیون در کنار برخی آثار دیگر او حفظ می‌شود. تابلوهای او از سنت برونو به صورت سیکل (دوره) تکمیل شده در میلان به سال ۱۶۲۹ تأثیر روبنز و وان‌دایک را نشان می‌دهد. آثاری از او در موزه‌ها و کلیساهای میلان وجود دارند و همچنین در برلین، بوداپست، فلورانس (اوفیزی)، مادرید، مونیخ، وین و ولزلی کالج ماساچوست حفظ می‌شوند.

کرسپی، جیووانی باتیستا «ایل چرانو» (۱۶۳۲ - ۱۵۷۵ حدود)،
Crespi, Giovanni Battista 'Il Cerano'.

شیوه گر معتبر لمباردی اوایل سده هفدهم بود. او در چرانو نزدیک ناوارا به دنیا آمد و به رم و ونیز سفر کرد؛ در نتیجه سبک اولیه او تحت تأثیر گدینزیو فرازی قرار دارد که تأثیرات باروچی، تینتورتو و ورونیز در آن مشهود است. حدود سال ۱۵۹۸ در میلان مآوی گزید و برای کاردینال فدریکو بورومئو به نقاشی صحنه‌هایی از زندگی سنت چارلز بورومئو در کلیسای جامع میلان پرداخت که از ۱۶۰۲ تا زمان تقدیس سن چارلز در ۱۶۱۰ به طول انجامید. در ۱۶۲۰ به مدیریت بخش نقاشی

فرهنگستان جدیدالتأسیس کاردینال انتخاب شد و در سال ۱۶۲۹ به ریاست کارگاه پیکره سازی کلیسای جامع منصوب گردید (طراحیهای او برای پیکره سازی در موزه کلیسا است). تابلوهای او بازتاب تقوی زمان سنت چارلز (متوفی ۱۵۸۴) بوده و اساساً به سبک شیوه گری پرداخته شده اند و دارای کیفیت احساسی و رنگمایه شفاف با رنگهای لیمویی، خاکستری و صورتی پریده رنگ هستند. همراه با مورا زونه و پروکاچینی، او را باید نقاش برجسته اوایل قرن هفدهم میلان دانست و تابلوی عجیب «شهادت» (میلان، بررا) که قبل از ۱۶۲۵ تصویر شده و به سالهای قبل از ۱۶۲۵ تعلق دارد همکاری این سه نفر را در يك «تابلوی سه دسته» نشان می دهد. آثاری از او در بسیاری از کلیساهای میلان، و در موزه های آمبروزیانا، بررا و کاستلو حفظ می شوند، و همچنین در بریستول، دیترویت، فلورانس (اوفیزی)، پاویا (سرتوسا)، پرینستون، تورن، وارز (سن ویتوره)، و وین تابلوهایی از او وجود دارند؛ نیویورک (موزه متروپولیتن) دارای اتودی است برای مجسمه هفتاد فوتی سن چارلز بورومو که بريك پایه چهل و دو فوتی قرار داشته و در زادگاهش آروتا در لاگو ماجیوره نصب است. این مجسمه توسط کرسی طرح شد اما تا سال ۱۶۹۷ به اجرا درنیامد.

کرسی، جیوزپه ماریا (۱۷۴۷ - ۱۶۶۵) Crepi, Giuseppe Maria,

نقاش ایتالیایی از اهالی بولونا که طبق رسوم فرهنگستان تعلیم دید اما بعداً از او متنفر شد. هنگام جوانی جیوزپه، بولونا هنوز قبله گاه خارجیان برای مطالعه در ایتالیا محسوب می شد، اما او پیش بینی کرد که بولونا به عنوان يك مکتب به پایان راه خود رسیده و آنقدر زنده ماند تا ببیند رم جایگزین آن شده است. در نقاشی از زندگی روزمره سبکی صریح و زنده داشت: سایه های تیره و نورهای بسیار پر رنگ که با گذشت زمان بارزتر شد و علاقه شدید به تأثیر نور که غالباً حاوی نکته پردازی بوده و جزئیات زمینه ای که گرچه به سبک هلندی شبیه است اما از سنت کاراوجیو نشأت گرفته است. او برپيازتا نیز تأثیر نهاد که از رنگمایه های سنگین،

خاکستری‌های غنی و تأثیرات نور او استفاده کرد. لونگی شاگرد او بود. هنگام مرگ کرسپی نابینا شده بود. بیرمنگهام، بولونیا، بوستون (موزه)، کمبریج ماساچوست (فوگ)، شیکاگو، درسدن (دارای ساکرامنت‌ها یعنی مشهورترین آثار او)، فلورانس (اوفیزی، پیتی)، لندن (نگارخانه ملی)، مونیخ، پاریس (لوور)، سن‌لوئی، واتیکان، وین، واشنگتن (نگارخانه ملی) و سایر موزه‌ها از او آثاری دارند.

Cristus, Petrus,

کریستوس، پتروس

نگاه کنید به «کریستوس» (Christus)

Critz

کریتر

نگاه کنید به «گیراثرز» (Gheeraerts)

Crivelli, Carlo,

کریولی، کارلو (متوفی ۱۴۹۵/۱۵۰۰)،

نقاش ونیزی که سبکی بسیار بدیع را پدید آورد که تا حدی ساده به نظر می‌رسید و می‌توان آن را سبکی خاص دانست که عناصر هنر گوتیک را با انواع خصوصیات رنسانس با یکدیگر تلفیق می‌کند. آثار او یکدست و با جزئیات کامل نقاشی شده‌اند، شکلها اغلب به طرز حیرت‌آوری ترکیبی از هیکل‌های ظریف با صورتهایی هستند که مرارت ورنج را نشان می‌دهند، رنگها درخشان بوده و انتخاب آنها با دقت صورت گرفته است. او در ونیز و یا تردیکی آن به دنیا آمد و در کارگاه ویوارنی به نقاشی پرداخت، در سال ۱۴۵۷ در برابر دادگاه ونیز متهم به زنا محصنه شد و احتمالاً به‌خاطر همین موضوع ونیز را ترك کرد و بقیه عمر خود را در شهر کوچکی به نام مارکز گذراند. سبك او تأثیر بسیاری بر روی مکتبهای محلی در مارکز داشت. اکثر کلیساهای این ناحیه نقاشیهایی از این هنرمند در محراب خود

دارند و او در اکثر آثارش در مرکز صحنه حضرت مریم و فرزندش را نشان می‌دهد که به وسیله مقدمین احاطه شده‌اند. تمام نقاشی‌های او از موضوعات مذهبی با سبکی قدیمی است. بجز آثار نقاشی او در کلیساها، دوازده تابلوی او اکنون در لندن (نگارخانه ملی) و همچنین در میلان حفظ می‌شوند.

Crome, John,

کروم، جان (۱۷۶۸ - ۱۸۲۱)

در کنار کوتمن، هنرمند برجستهٔ مکتب نورویچ بود. کارش را با یادویی آغاز کرد و سپس کارآموز یک نقاش تابلوساز شد و گفته می‌شود آموزش خود را به وسیله کسب اجازهٔ کپی برداری از آثار گیتزبارو و هوبما در مجموعهٔ توماس هاروی اهل کاتون ادامه داد؛ هاروی از ۱۷۹۰ حامی او بود. قطعاً هنر هلندی قرن هفدهم تأثیر اصلی بر کار او تلقی می‌شود و گرچه آثار ویلسون نیز بر او مؤثر بودند. مشاهداتش از مناظر طبیعی نورفوک همان طراوت هوبما و روئیز دائل، را در خود دارد، در حالی که کویپ و ویلسون بر طراحی و نورپردازی او اثر نهادند. در سال ۱۸۰۳، انجمن نقاشان نورویچ را پایه نهاد و در آنجا به نمایش مرتب تابلوهایش مبادرت ورزید. در ۱۸۱۴ و همراه تعدادی از نقاشان انگلیسی به پاریس رفت تا تابلوهای غارت شده توسط ناپلئون را مشاهده کند و سر راه از بلژیک دیدن کرد. او رسامی برجسته بود و آثار متعددی از او در نورویچ و بوستون، ادینبورگ، لندن (نگارخانه ملی، تیت، کنوود، مؤسسه کورتولد)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اوتاوا، ییل (مرکز هنرهای بریتانیا) و جاهای دیگر وجود دارد. او را غالباً «کروم پیر» می‌نامیدند تا او را از جان برنی کروم (۱۷۹۳ - ۱۸۴۲)، که از او تقلید می‌کرد متمایز سازند. «آب شادان» (کنوود، لندن) احتمالاً یک کار مشترک است؛ کارهای دیگر پسرش در نورویچ قرار دارند.

Croquis,

کروکی

نگاه کنید به «طرح» (Sketch)

Cross - Hatching,

خط‌پردازی

نگاه کنید به «هاشور» (Hatching)

Cubism,

کوبیسم

پدر تمام اشکال هنری آبستره (انتزاعی) است گرچه خود به واقعگرایی متعهد است. کوبیسم در اثر کوشش پیکاسو و براك برای جایگزین کردن تأثیرات صرفاً بصری توجه امپرسیونیستها به سطح اشیاء به وسیله ادراک ذهنی تر شکل و رنگ تگون یافت. نقطه آغاز این نهضت سزان بود که همان هدف را در پیش داشت، اما کوبیسم تصورات وحدت سطح دو بعدی در نقاشی و تحلیل شکلها و اندرکنش آنها را به مراتب فراتر برد زیرا کوبیستها تماماً به عرضه اشیاء به همان گونه که دیده می‌شوند می‌پردازند تا نمودی از تمامی ساختار يك شیئی معین و وضعیت آن در فضا را ارائه دهند، بنابراین در عمل آنان چند وجه از شیئی را ترکیب نموده و کم و بیش روی هم قرار می‌دهند بجای اینکه يك وجه را ترسیم کنند. اولین نمایشگاه از چنین آثاری در سال ۱۹۰۷ در پاریس بر پا شد. نام کوبیسم جنبه تمسخر آمیز داشت و به همان اندازه امپرسیونیسم یا فوویسم که آن زمان مکتبی نوپا بود مورد تمسخر قرار گرفت. کوبیسم شدیداً تحت تأثیر هنر سیاه پوستان و علاقه پیکاسو به هنر اسپانیولی قرار گرفت. همچنین واکنش نسبت به تشکیل انگاره به شیوه فوویسم بر آن اثر نهاد. گریس، لژه، داونه و درن در میان پیروان اولیه آن بودند و زیباشناسی جدید به زودی از طرف نقاشان فعال کوبیست چون گلایز و مترینگر موعظه شد که کتاب آنان به نام «درباب کوبیسم» در ۱۹۱۲ منتشر و بعداً به انگلیسی ترجمه شد. در

سال ۱۹۱۳ شاعر اپولینه کتاب «نقاشان کویست» را چاپ کرد. مرحله اول تحت تأثیر سزان از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ به طول انجامید؛ دومین مرحله که بعضی اوقات آن را اوج کویسم یا کویسم تحلیلی می‌نامند، از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۲ ادامه یافت و توجه خاص به رنگ یا روش قلم‌گیری را حذف کرد در حالیکه بر تجزیه اشکال توجه داشت. سرانجام کویسم متأخر یا ترکیبی از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۴ ادامه یافت و به کیفیات بساوایی، رنگ و نحوه قلم‌گیری اجازه ظهور مجدد داد. کویسم ارفیک شعبه‌ای از آن است.

Currier, Nathaniel,

کوریه، ناتانیل

در سال ۱۸۴۰ و سه روز بعد از فاجعه آتش‌سوزی کشتی لگزینگتون در لانگ ایلند، تصویر آن را با رنگ کامل چاپ کرد. این نسخه سریعاً به فروش رسید و شهرت او را به عنوان مهمترین ناشر «چاپ رنگی برای مردم» تثبیت نمود. در سال ۱۸۵۲ جیمزایوز به شرکت ملحق شد و در ۱۸۵۷ نام شرکت به کوریه و ایوز تبدیل شد. نسخه‌های چاپی لیتوگرافی می‌شدند، و با نظام تولید انبوه هر یک نفر دختر کارگر یک رنگ معینی را روی تصویر پیاده می‌کرد و به این ترتیب بود که برای پنجاه و چند سال آنان هر هفته سه تصویر جدید درباره جنبه‌های مختلف زندگی آمریکایی چاپ می‌کردند: منظره، پرتره شخصیت‌ها، غرب وحشی، سرخپوستان، صحنه‌های ورزشی و کوه‌نوردی، آتش‌سوزی‌ها (آتش‌سوزی بزرگ شیکاگو، ۱۸۷۱) و سایر فاجعه‌ها، جنگ داخلی، جزوه‌های اخلاقی و سیاسی. این نسخه‌ها به دور دست‌ترین نقاط کشور ارسال می‌شدند و در خارج نیز فروش بسیار خوبی داشتند. بزرگترین مجموعه موجود در موزه شهر نیویورک حفظ می‌شوند.

Cuyp, Aelbert,

کویپ، آلبرت (۹۱ - ۱۶۲۰)

نقاش اهل دوردخت و عمدتاً متخصص نقاشی منظره و حیوانات، و همچنین مناظر دریا، طبیعت بیجان و چهره‌نگاری به نحوی که چنین تنوع کار در میان نقاشان مکتب هلند بسیار نادر بوده است (یک تک چهره بسیار زیبا به تاریخ ۱۶۴۹ در نگارخانه ملی لندن و در طبیعت بیجان امضاء شده در آکسفورد قرار دارد). او پسر و شاگرد یا کوب گریتس کویپ (۱۵۹۴ - بعد از ۱۶۵۱)، چهره‌نگار و منظره پرداز بود. در کارهای اولیه خود، آلبرت تحت تأثیر وان گوین و وان رویزدال قرار گرفت و با همان وفاداری به طبیعت، به منظره‌پردازی پرداخت (بزانشان ۱۶۳۹)، اولین کار تاریخ‌دار؛ دالویچ حدود ۱۶۴۰) اما پس از اینکه یان بوث به سال ۱۶۴۱ از ایتالیا بازگشت، کویپ به نورپردازی علاقمندتر شد. از اواسط دهه ۱۶۴۰ او به تجربه‌اندوزی با اشعه طلایی دست زد که منظره‌پردازان هلندی ایتالیایی‌مآب از کلود آموخته بودند، اما شخصاً هرگز به ایتالیا سفر نکرد. در ۱۶۵۸ با یک بیوه ثروتمند ازدواج کرد و زمیندار شد و از ۸۲ - ۱۶۸۰ شغل قضاوت داشت. با اینهمه، در بیست و پنج سال آخر عمر خود آزادانه می‌توانست خود را وقف کار هنری کند، چندان به نقاشی نپرداخت. نور تابلوهایش همیشه با احساسی شاعرانه همراه است. کنستابل درباره او گفته است: «سایه روشن به هیچوجه منحصر به تابلوهای تاریک نیست. کارهای کویپ، هر چند معمولاً روشن هستند، سرشار از سایه روشن‌ها هستند. ممکن است آن را به عنوان نیروی سازنده فضا توصیف کرد.» تقریباً تمام کارهای خوب او توسط کلکسیونرهای بریتانیایی خریداری شدند و او تأثیری بیرون از حساب بر هنر قرون هجدهم و نوزدهم بریتانیا باقی نهاد. بهترین مجموعه کارهایش در لندن (دولویچ) است، و تابلوهای دیگری در مجموعه سلطنتی، ادینبورگ (نگارخانه ملی، مجموعه والاس، کنوود) و همچنین در آمستردام، آنتورپ، برلین، بروکسل، کمبریج (فیتز ویلیام)، کیپ تاون، کاردیف، دوردخت، دوبلین، فرانکفورت (اشتادل) لاهه، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن) پاریس (لوور)، فیلادلفیا، روتردام،

تولیدو اوهایو، تورنتو، وین (موزه کونسهیستوریخ)، وادستون با کینگهام (موقوفه ملی) و واشنگتن (نگارخانه ملی) وجود دارند. بسیاری از تابلوها با حروف AC امضاء شده و زمانی تصور می‌رفت کار اوست، امروزه اثر ابراهام کالرائت تلقی می‌شوند. بنجامین گریٹس کوپ (۵۲ - ۱۶۱۲) برادر ناتنی پدر آلبرت بود و به نقاشی صحنه‌های روزمره به شیوه اوستاد می‌پرداخت و تأثیر رامبراند جوان نیز تا حدودی بر او مشهود است. نمونه‌هایی در کاردیف، دسو، گاتسهد و گلاسگو وجود دارند.



Dada,

دادا،

این مکتب پیشروی عقاید نهیلیستی سوررئالیسم بود که در خلال جنگ جهانی اول در زوریخ ابداع شد، فرآوردهٔ خروش و ضربات روانی بود و از ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۲ به درازا کشید. این حرکت تعمداً ضد احساس و منظور از آن به خشم آوردن و آزریدن هنجارهای رایج بود، مانند تکثیر مونا لیزا با اضافه کردن سیل و افزودن جمله‌ای توهین‌آمیز زیر آن. از دیگر آثار این مکتب کلارهای آرپ حاوی کاغذهای رنگی است که به طور تصادفی کنار هم چیده شده‌اند و نیز اشیاء ساخته شده مانند چرخ دوچرخه و شیشه پاك كن که به وسیله دوشان امضاء شده‌اند. یا طرحهای پیکایا از قطعات ماشین آلات با اسامی نامتجانس، اشعار نامفهوم، يك جلسه سخنرانی که در آن سی و هشت نفر همزمان سخنرانی می‌کردند، و نمایشگاهی در کلن که در کنار دستشویی يك کافه بر پا شد و تبری هم در اختیار تماشاگران قرار داده شد تا با آن آثار موجود را خرد کنند که البته چنین هم کردند.

دادی، برناردو (حدود ۱۳۴۹/۵۱ - ۱۳۹۰)، Daddi, Bernardo,

شاگرد جیوتو بود، اما تحت تأثیر لورنزی قرار گرفت، به این معنی که می‌کوشید تا کیفیتهای انعطاف‌پذیر جیوتو را با چند جنبه از هنر سینا تلفیق کند و در این کار مبتکر و ارائه‌دهنده جهت‌گیری نو پس از جیوتو در فلورانس و سینا تلقی می‌شود. نقاشی سه لتهای او در اوفیزی فلورانس ساخته شده به سال ۱۳۲۸ يك کار نمونه و استثنایی است؛ دیگر آثار او در مجموعه سلطنتی، بالتیمور، برلین، بوستون (موزه و گاردنر)، کمبریج، ماساچوست (فوگ)، ادینبورگ، لندن (والاس، کورتولد)، نیویورک (موزه متروپولیتن، موزه تاریخی)، پاریس (لوور، موزه هنرهای تزئینی)، فیلادلفیا، اوترخت، واتیکان، واشنگتن و یورک نگهداری می‌شوند.

دال، میشل (۱۷۴۳ - ۱۶۵۹؟)، Dahl, Michael,

نقاش سوئدی که تنها رقیب جدی نلر بشمار می‌رفت. احتمالاً حدود سال ۱۶۸۲ به لندن سفر کرد و در سال ۱۶۸۵ به مسافرت بزرگ در اروپا دست زد و از پاریس به رم رفت و مدت طولانی در آنجا اقامت کرد، از ونیز و ناپل بازدید به عمل آورد و سپس از طریق فرانکفورت به لندن بازگشت و در سال ۱۶۸۹ در آن شهر مقیم شد. دوره کار او طولانی و موفقیت‌آمیز بود. سبك او ملایمتر و گرمتر از سبك نلر است اما شاید شخصیت منحصر به فرد و بارز او را نداشته باشد. کارهایی از او در لندن (نگارخانه ملی پرتره، موزه ملی دریایی، دالویچ)، موزه‌های شهرستانهای انگلستان، استکهلم، نیویورک (موزه متروپولیتن) و ویل (مرکز هنرهای بریتانیایی) وجود دارند.

دالی، سالوادور (متولد ۱۹۰۴)، Dali, Salvador,

بدوآ کویست بود، اما در سال ۱۹۲۹ سوررئالیست شد. برتون در گروه

خود از او استقبال به عمل آورد، اما او را در سال ۱۹۳۸ اخراج کرد. او مفهوم ضمنی مارکسیسم در سوررئالیسم رسمی را کنار گذاشت اما به کاربرد تخیلات فرویدی ادامه داد. دنیای او را جهانی از کابوسها به صورت مورچه‌هایی به اندازه انسان و ساعت‌های جیبی سیال تشکیل می‌دهد که با وسواس در پرداخت جزئیات واقعگرایانه و تماس فراگیر و گریزناپذیر با وحشت همراه است، او حتی در کارهای مذهبی خود، در آثاری مثل «مصلوب شدن» گلاسکو، هم نمی‌تواند از حساسیت ناپخته شوک عمدی اجتناب ورزد. شاید بهترین آثار او، در آمیزه خارق‌العاده خیالپردازی و دقت در اجرای آنها، قطعات جواهر او باشند که در آنها جهان تخیلی با فلزات قیمتی درهم می‌آمیزند. بین سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۵۵ در آمریکا بود و سپس به اسپانیا بازگشت. آثار متعددی از او در موزه‌های آمریکا هستند. دالی مطالب بسیاری در رابطه با زندگی و شخصیت خود به رشته تحریر درآورده است.

Dalmau, Luls,

دالوا، لوئیس (فعال در ۶۰ - ۱۴۲۸)،

نقاش اسپانیایی که اولین بار نامش در والنسیا، ثبت شده است. او نقاش آلفونسو فرمانروای آراگون شد که در سال ۱۴۳۱ او را به فلاندرز فرستاد. حدود ۱۴۳۷، او به والنسیا بازگشت و تنها اثر قطعی او، تابلوی «باکره راینان» (موزه بارسلونا) است که به تاریخ ۱۴۴۵ امضاء شده است. این اثر تقریباً تقلیدی واقعی از وان آیک است و از این نظر مهم تلقی می‌شود که نه تنها حاکی از اهمیت فلاندرزی‌ها برای نقاشان اسپانیایی قرن پانزدهم است، بلکه مشخصاً نفوذ وان آیک (ونه راجر وان در وایدان) را خارج از فلاندرز نشان می‌دهد.

Dance of Death,

رقص مرگ،

نوعی نقاشی مهیب و ترسناک مربوط به اواخر قرون وسطی است که در

آن پاپها، امپراطوران، اشراف و غیره تا ردهٔ صنعتگران دیده می‌شوند که با اسکلت پاپها، امپراطوران و دیگران در حال چرخش ورقص هستند و هیچ لذتی هم از این کار نمی‌برند. مشهورترین نمونه از این قبیل (که بعضی اوقات در مقبره‌ها دیوارنگاری می‌شدند، مثلاً پاریس ۱۴۲۶/۵) حکاکی‌های روی چوب اثر هولباین است.

دانتی، وینکنزو (۷۶ - ۱۵۳۰)، Danti, Vincenzo,

پیکره ساز پروژی که بسیار تحت تأثیر میکل‌آثر قرار داشت. اولین کار او تندیس برتری جولوس سوم (۱۵۵۵: پروژا) است، اما بعدها اغلب در فلورانس کار می‌کرد و در آن شهر به خاطر تکمیل «تعمید مسیح» کار برتری سانسو وینو در تعمیدگاه، و گروه تندیسهای برتری خود به نام «شهادت سنجان تعمیدگر» که آن هم در تعمیدگاه است، شهرت یافت. دیگر کارهایش در بارچلو و سایر جاها یافت می‌شوند.

مکتب دانوب، Danub School,

در واقع این تنها عنوانی برای موقعیت و نقش رهبری ناحیهٔ دانوب در شکل‌گیری منظره‌پردازی نوین است. اثرات رماتیک و همدردی عاطفی بین منظره و کنش انسانی در نقاشیهای آلتدورفر نمونه‌های بارز این مکتب تلقی می‌شوند، اما سایر نقاشان برجستهٔ آن عبارتند از کراناک جوان و وولف هوبر.

دارت، جاکوبز (متوفی بعد از ۱۴۶۸)، Daret, Jacques,

نقاش فلاندرزی از اهالی تورنه که در سال ۱۴۲۷ شاگرد کامپین بود. او طی سالهای ۵ - ۱۴۳۳ یک پیکرهٔ تزینی برای محراب کلیسای سن واسات، آراس، نقاشی کرد (اکنون برلین، لوگانو [مجموعه تیسن] و

پاریس پتی پاله قرارداد) که به طور مستند منسوب به اوست. این آثار تأثیر بسیار نیرومند استاد فلماں را نشان داده و در نتیجه امکان اینکه دارت همان شخص باشد تا حدودی مسجل می گردد و از این طریق، اطلاعاتی درباره راجر و اندر و ایدن هم کسب می شود.

دایینی، چارلز فرانسوا (۷۸ - ۱۸۱۷)، Daubigny, Charles Francois,

نقاش مناظر فرانسوی که تحت تأثیر مکتب باریزون قرار گرفت. اغلب در نزدیکی پاریس کار می کرد اما به سال ۱۸۳۶ به ایتالیا رفت و همچنین از انگلستان، اسپانیا و هلند نیز دیدن کرد. او از دوستان کورو بود و مورد تحسین مانه قرار داشت. همینگونه، وی حلقه رابط بین امپرسیونیستها و پیشینیان آنها و مکتب باریزون تلقی می شود. آثاری از او در آیردین، بوستون، بوداپست، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، گلاسکو، لندن (تیت و نگارخانه ملی)، مونترال، نیویورک (موزه متروپولیتن)، واشنگتن و همچنین بسیاری از موزه های فرانسوی وجود دارند.

دامیه، اونوره (۷۹ - ۱۸۰۸)، Daumier, Honore.

به عنوان کاریکاتوریست در مجله کاریکاتور که در سال ۱۸۳۰ تأسیس شد کار می کرد و در ۱۸۳۲ به خاطر ترسیم کاریکاتوری از پادشاه لویی فیلیپ، که او را مردی شکمباره معرفی می کرد، زندانی شد، پس از توقیف مجله کاریکاتور در ۱۸۳۵، به «شاریواری» رفت و حدود چهار هزار لیتوگراف اکثراً در زمینه های سیاسی و اجتماعی برای این نشریه و سایر جراید ترسیم کرد. در نقاشیهای آبرنگ او صحنه هایی از دادگستری، و زندگی روزمره بدون بروز هیچ احساس رمانتیکی برای ایجاد جذابیت بصری فقر به تصویر کشیده می شوند و تابلوهای بزرگ رنگ و روغن او، که بسیاری از آنها حول مضمون دن کیشون دور می زنند، به سادگی، با ضربه قلم موی کالیگرافیک و نور شدید نقاشی شده اند. در سنین بالا نابینا

شد و با كك كورو بود که از چنگال فقر رهایی یافت. تندیسهای نیز ساخت که تمامی مجموعه سی و شش تایی آن بر نری و متعلق به نگارخانه ملی واشنگتن است. آثاری از او در بالتیمور، بوستون، کمبریج ماساچوست، کاردیف، گلاسکو، لندن (نگارخانه ملی، موزه بریتانیا، ویکتوریا و آلبرت، تیت، انستیتوی کورتولد)، مونترال، نیویورک، اوتاوا، پاریس، فیلادلفیا، واشنگتن و دیگر شهرها وجود دارند.

دیوید، جرارد (متوفی ۱۵۲۳)، David, Gerard,

در اودواتر هلند متولد شد اما حدود سال ۱۴۸۴ در پروژ بود. او آخرین استاد مکتب پروژ تلقی می‌شود که تابلوهای ملایم مذهبی را به سبک قرن پانزدهم ترسیم کرد. این شیوه در طول زندگی خود او توسط سبک جدید ایتالیایی مآب آنتورپ پشت سر گذاشته شد و این بافترت تجاری پروژ در برابر رونق آنتورپ همزمان بود. احتمالاً دیوید در سال ۱۵۱۵ به آنتورپ رفت و عضو انجمن هنرمندان آنجا شد اما در سال ۱۵۲۱ قطعاً به پروژ بازگشته بود و در همانجا نیز درگذشت. تنها اثری را که می‌توان به یقین به او نسبت داد «مجاورۀ مقدس» (۱۵۰۹: روآن) است. دو تابلوی «صحنه‌های عدالت» قطعاً کار او هستند (پروژ). تعداد متعددی از کارهای منتسب به او در آمسترام، آنتورپ، برلین، شیکاگو، کلیولند، دنسور، دیترویت، دوبلین، ادینبورگ، فلورانس (اوفیزی)، فرانکفورت، گرانا، گرین ویل، لندن (نگارخانه ملی)، مادرید، مونیخ، نیویورک، پاریس (لوور)، فیلادلفیا، سنت لوئیس، استکهلم، تولیدو اوهایو، وین، واشنگتن، و دیگر شهرها وجود دارند.

داوید، جاکوبز لویی (۱۷۴۵ - ۱۷۴۸)، David, Jacques Louis,

نسبت دوری با بوشه داشت و به توصیه او در سال ۱۷۶۵ زیر نظر وین قرار گرفت. در ۱۷۷۴ جایزه رم را برد و در ۱۷۷۵ همراه وین به آن شهر

رفت و تا ۱۷۸۱ آنجا ماند (به سووه مراجعه شود). او به طور ناگهانی سبك روکوکوی بوشه را کنار گذاشت و به نئوکلاسیسم جدید روی آورد. همزمان، سایه روشن تند سبك کاراواجیو را پذیرفت. در سال ۱۷۸۲ عضو فرهنگستان شد و در ۱۷۸۴ به رم بازگشت تا «سوگندهوراتی» (۱۷۸۵، پاریس، لوور) را نقاشی کند. این تابلو در رم و بعدها در سالن ۱۷۸۵ پاریس با تحسین بسیار مواجه گردید. این اثر احتمالاً مهمترین تابلوی نئوکلاسیك فرانسه است که در تسلط طرح به رنگ ساده، نیرومند و سازش-ناپذیر است. این اثر دارای گرایش جمهوریخواهانه نیز هست. در پی آن، تابلوهایی در ستایش از خصایل کلاسیك و جمهوریخواهانه نقاشی شدند. در خلال انقلاب، وی به عضویت مجلس درآمد و به نفع اعدام لوئی شانزدهم رأی داد. داوید به مقام دیکتاتور هنر منصوب شد، تابلوهای عظیم تبلیغاتی نقاشی کرد. از جمله جشن خرد در ۱۷۹۳ فرهنگستان را منحل ساخت و به جای آن، به تأسیس انستیتو كمك کرد. وی به نقاشی شهدای انقلاب فرانسه، لویلتیه دوسن فارژو و مارا مبادرت ورزید. بعد از سقوط روبسپیر، زندانی شد و آزادی خود را به دلیل شفاعت همسر و شاگردانش کسب کرد؛ همسرش که به خاطر فعالیت‌های انقلابی از او طلاق گرفته بود اینك مجدداً با او ازدواج کرد و سی‌ویك سال دیگر زندگی مشترك خود را با او ادامه داد. تابلوی «زنان ساییان» در سال ۱۷۹۸ آغاز شد و تا حدودی نشانگر قدردانی از وفاداری همسر و تا حدودی بیانگر عشق او به آثار کهن بود. همان سال با ناپلئون ملاقات کرد و از طرفداران جدی او شد. ناپلئون براهمیت استفاده از يك نقاش بزرگ در امر تبلیغات و قوف کامل داشت و داوید در بخشی از مجموعه تابلوهای ماجراهای ناپلئون، تابلوی «ناپلئون هنگام گنر از آلپ» را خلق کرد و در سالهای ۷ - ۱۸۰۵ به کار بر روی تابلوی عظیم «تاجگذاری» پرداخت که شامل بیش از یکصدچهره بود. به دنبال این اثر تابلوی «امپراطور هنگام توزیع عقاب» را کشید. بعد از واقعه ناپلئون، داوید به سوئیس گریخت و سرانجام در ۱۸۱۶ به بروكسل بازگشت، دست از کار کشید و همانجا درگذشت.

هنر داوید شامل ریشه‌های متعدد و متعارض است از نئوکلاسیسم

خشك دوره جوانی بعد تابلوهای ناپلئونی، و از آنجا به کاربرد رنگ و نور به سبك ونیزی روی آورد در حالیکه تابلوهای بعدی او با موضوعات کلاسیك نشانگر رجعت به سبك خشك کهن و متفاوت با پیامدهای سبك ونیزی است. چهره نگاریهایش همیشه به نحوی عالی طراحی شده و از واقعگرایی سرشاراند، اما آثار کلاسیك بعدی او نوعی جنایت فزاینده در سبك را نشان می‌دهد که شاید نتیجه مرارت تبعید خود خواسته باشد که از تعارض محرك ناشی از صعود روماتیسم بری است. او معلمی بزرگ بود و در میان شاگردان متعدد او با نام ژرار، ژیروده، گروس، ناوه و اینگرس مواجه می‌شویم. اکثر تابلوهای بزرگ او در پاریس (لوور، پتی پاله، ژاکمار آندره، مدرسه هنرهای زیبا) حفظ می‌شوند. آثار دیگر او در محل‌های زیر دیده می‌شوند: ازان پروانس، الجزیره، آتره، اوینیون، برلین، بزانشان، بولون، بوفالو، کمبریج ماساچوست، چربورگ، شیکاگو، سینسیناتی، کلیولند اوهایو، دیترویت، دوبلین، هارتفورد، کاتراس سیتی، لوهان، لیل، لندن (نگارخانه ملی)، لیون، موتتوبان، مونپلیه، نیویورک (موزه متروپولیتن، موسسه تحقیقات پزشکی راکفلر)، نورثامپتون ماساچوست (مجموعه اسمیت)، رم (موزه ناپلئون)، روئن، اسپرینگفیلد ماساچوست، تولیدو اوهایو (نسخه‌ای از هوراتی شاید توسط ژیروده)، تروی، ورسای، وین (بلودر) و واشنگتن (نگارخانه ملی).

دیوید دو آتره، پیر-ژان (۱۸۵۶ - ۱۷۸۸)،

David d'Angers, Pierre - Jean,

تندیس ساز فرانسوی که برای تمایز از نقاش ل. داوید او را «داتر» می‌نامند. پسر يك مجسمه‌ساز بود و در ۱۸۱۱ جایزه رم را برد و تا ۱۸۱۶ در رم بود. او عمیقاً تحت تأثیر کانونوا قرار داشت و قالب‌های مرمر الگین را مطالعه کرد و به این ترتیب کلاسیسم بیروح او به واسطه مهارت فنی عظیمش جبران شد. یادبودهای بورك و فوی (۱۸۲۱ و ۱۸۲۵، هر دو در گورستان پرلاشه پاریس)، راسین بدون خونریزی (۱۸۲۷، لافرته میون،

زادگاه راسین) و اثر پرشور فیلیپومن (۱۸۳۷، لوور) نمونه‌هایی از سبک «پمپیه» هستند که نقاشان (هر چند نه مجسمه‌سازان) جوان آن زمان علیه آن در طغیان بودند. پس از انقلاب ۱۸۴۸ زندانی شد و سپس به تبعید بروکسل رفت. در ۱۸۵۲ از یونان دیدن کرد اما از بی‌اعتنایی به‌ابنیه کهن، فقدان کامل هر نوع انگیزه هنری سرزنده و همچنین تخریب اثرش به نام «دختر عزادار یونانی» (۱۸۲۷) متزجر شد، اثری که به عنوان یادبود به پوتراریس میهن پرست اهدا کرد که در کنار بایرون در میسولونگی مرده بود. در ۱۸۵۳ اجازه بازگشت به پاریس را یافت اما بیماری مانع از ادامه کارش شد. مهمترین آثارش بیش از پانصد چهره مدال است که تقریباً از تمام افراد سرشناس زمان تهیه شده‌اند. او قالب تمام تصویرها را همراه قالب‌سایر کارهایش به زادگاه خود آثرو اهدا نمود. بسیاری از موزه‌های فرانسوی آثار او را دارند و نیم تنه‌ای از جرمی بنتام در ساختمان سنای دانشگاه لندن حفظ می‌شود.

Davies, Arthur, B,

دیویس، ارتوری (۱۹۲۸ - ۱۸۶۲)،

نقاشی امریکایی بود که در سال ۱۸۹۳ از اروپا دیدن کرد و تحت تأثیر دیوارنگاره‌های موجود در پمپئی قرار گرفت و در عین حال نقاشان معاصر او مانند بوکلین، پوویس دوشاوان، و احتمالاً ردون نیز بر او تأثیر گذاشتند. آثار شخصی دیویس از نظر شیوه بسیار رمانتیک و ساده هستند، معه‌ذا در سال ۱۹۰۸ او نیز در برگزاری نمایشگاه گروه هشت را همراهی می‌کرد. مکتب اشکان-ویکی از بنیانگزاران نمایشگاه آرموری در سال ۱۹۱۳ بود که بعد از آن او تحت تأثیر کویسم دوره خود قرار گرفت. از ۱۹۲۵ او پرده‌های منقشی برای گوبلین‌ها طراحی کرد. از او تابلوهایی در دترویت، نیویورک (موزه متروپولیتن، ویتنی) و سایر موزه‌های ایالات متحده موجود است.

Davis Stuart,

دیویس، استوارت (۱۸۹۴ – ۱۹۶۴)،

نقاش امریکایی که در نمایشگاه آرموری شرکت داشت. از کویسم تأثیر پذیرفت اما بعدها از نقاشی منظره‌های مسطح بارنگهای خفیف (عمدتاً از مناظر پاریس) به انگاره‌های ساده، با رنگهای درخشان روی آورد که حروف و کلمات عناصر اصلی آن را تشکیل می‌دهند. نقاشی آثار تجاری و طرحهای روی بسته‌بندی کار او (از جمله سیگار استرایک ۱۹۲۱، وادول ۱۹۲۴) را باید چیزهایی فراتر از نمونه‌های اولیه هنر پاپ دانست، آنها در واقع ماهیت پیش‌تاز هنر پاپ را دارا هستند. آثاری از او در نیویورک (موزه هنرهای مدرن، ویتنی) وجود دارند.

Dead Colour,

رنگ مرده،

نگاه کنید به «زیر پرداخت» (Lay - in)

Deesis,

دیسس (یونانی)،

تصویر گروهی حضرت مسیح بر عرش جبروت در حالیکه مریم و یوحنا در دو طرف او قرار گرفته‌اند. این سبک از سبک بیزانسی منبث بوده و بهترین آن را ایک در محراب گنت آفریده است. اغلب از این تصویر به عنوان گروه مرکزی در تصویر دآوری قیامت استفاده می‌شود.

Degas, Edgar,

دگاس، ادگار (۱۸۳۴ – ۱۹۱۷)،

نقاش فرانسوی که در خانواده‌ای ثروتمند در پاریس به دنیا آمد. در مدرسه هنرهای زیبا زیر نظر یکی از شاگردان اینگرس به تحصیل پرداخت و خود از ستایشگران او بود و با او آشنایی داشت. کارهای اولیه او شامل چند چهره‌نگاری خانوادگی و چند اثر تاریخی نمایانگر آن است که او

می‌بایست به نقاش فرهنگستانی در سبك اینگرس تبدیل شود. اما در اواخر دهه ۱۸۶۰ نقاشیهایی با ترکیب غیر رسمی را آغاز کرد که احتمالاً تحت تأثیر مانه و ویسلر و قطعاً عکسبرداری دوربینی قرار داشتند. مانه و همچنین بازیل، برته موریسو و تیسو را خوب می‌شناخت و از اعضای دائمی محفل پیرامون مانه بود که در آن با فانتن-لاتور، رنوا، کنستانتین گی، سزان، مونه، سیسلی و پیسارو آشنا شده و در خلال جنگ فرانسه و پروس در پاریس ماند و در ۳ - ۱۸۷۲ از خویشان خود در اورلئان دیدن کرد. در آنجا تنها چند تابلو کشید اما این آثار - و آنهایی که پس از مراجعت به پاریس پدید آورد - نشان می‌دهند که دیدگاهی غیر معمول و موضوعاتی منحصرأ معاصر را به کار می‌گیرد. در ۱۸۷۰ از نمایش در سالن سرباز زد و در ۱۸۷۴ در اولین نمایشگاه امپرسیونیستها شرکت جست و در شش نمایشگاه از هفت نمایشگاه بعدی آنان هم مشارکت داشت. تنها در این نمایشگاهها بود که کارهایش در معرض دید عموم قرار می‌گرفت (و با خشونت و تمسخر همراه می‌شد) و همچنین در مغازه تابلو فروش دوراندروئل نیز کارهایش را به نمایش می‌گذاشت. این دلال هنری بود که اعتقاد مستمر و عمیقش به امپرسیونیسم او را تقریباً به ورشکستگی کشید. دگا از يك ممر درآمد مستقل برخوردار بود و به فروش تابلو اتکا نداشت و برای او این واقعیت که هنرمندان دیگر از شرکت در نمایشگاه امپرسیونیستی می‌گریختند و کارهایشان را برای فروش به سالن می‌فرستادند قابل درك نبود.

نخستین تابلوی او از رقصندگان حدود ۱۸۷۳ خلق شد و پس از آن تابلوهای بالرینها، دختران کارگر، مدلها در حال لباس پوشیدن و استحمام و هنرمندان کاباره موضوعات اصلی کارش بودند. او مشاهدات خود از رفتار و حرکت اجتماعی را ثبت می‌کرد که گویی چون فردی از جهان دیگر به آن می‌نگریست، و این پیکرها را همانند رنگ و مدادرنگی برای مطالعه نور، رنگ و شکلهای به کار می‌گرفت. از نظر فنی، او یکی از بزرگترین نقاشان تجربی و مبتکر بود، دانش دقیق او از فنون سنتی رنگ و روغن او را قادر می‌ساخت به آزمایشهای پایان‌ناپذیر واسطه‌ها و مخلوطهای مختلف چون رنگ و روغن رقیق شده با تریپانتین مبادرت ورزد

در حالیکه روغن تا حدودی توسط مرکب خشک کن جمع شده بود؛ یا بتواند به کاربرد مداد رنگی در لایه‌های رویهم، آبرنگ و رنگ ورقیق شده با الکل، یا آب، کواش، مخلوط رنگ و زرده تخم مرغ، حکاکی، رنگ خشک، تک تیپ، لیتوگرافی، چاپ تیزابی و طراحی با انواع واسطه‌ها مبادرت ورزد. در اواخر عمر، مداد رنگی را بیش از سایر واسطه‌ها به کار می‌برد و با کم شدن نورچشمانش طرز کار او پراکنده‌تر و آزادانه‌تر می‌شد. همچنین هفتاد و چهار قطعه مجسمه - کارهای بعدی - از جمله بالرینها و پیکره‌هایی در حرکت وجود دارند که بدو با موم کار شده اما اینک عموماً با برتر قالب‌گیری شده‌اند. غیر عادی‌ترین آنها پیکره بزرگ دخترک بالرین است که يك تن پوش توری واقعی بر تن دارد (لندن، تیت)، کارهایی از او در بالتیمور (والترز)، برلن، بیرمنگهام، بوستون (موزه، گاردنر)، کمبریج ماساچوست (فوگ)، شیکاگو، کیولند اوهایو، کلمبوس اوهایو، کپنهاگ، دیترویت، دامبارتون آکس، ادینبورگ، فرانکفورت (اشتادل)، گلاسگو (مجموعه بارل)، هارتفورد کانکتیکات، لیچستر، لیورپول، لندن (نگارخانه ملی، تیت، ویکتوریا و آلبرت، موسسه کارتالد)، لوس آنجلس، لیون، مینیاپولیس، مسکو، نیویورک (موزه متروپولیتن، موزه هنرهای معاصر، بروکلین، مجموعه فريك)، نورثامپتون ماساچوست، اوتاوا، پاو، موزه ویلادلفیا، پاریس (لوور، موزه امپرسیونیسم، موزه گوستاو موریو)، روچستر نیویورک، سائوپولو، سن لوئیس، استکهلم، تولید اوهایو، تورنتو، وین، واشنگتن، و جاهای دیگر وجود دارند. مجموعه‌های جالبی از پیکره‌های او در لندن (تیت) و نیویورک (موزه متروپولیتن) نگهداری می‌شوند.

De Heem,

دو هیم،

نگاه کنید به «هیم» (Heem)

دل، دِلین. (واژه لاتین به معنی «او آن را رسم کرد»)، Del., Delin,

از عبارت لاتینی «او رسم کرد» برای نامیدن نوعی حکاکی یا نقاشی به عنوان تأیید مؤلف کار مورد استفاده قرار می‌گیرد.

دلاکروا، اوژین (۱۸۶۳ - ۱۷۹۸)، Delacroix, Eugene,

دلاکروا نقاش برجسته نهضت رمانتیک فرانسه بود. او نزد بارون گورین (همچنین استاد گریکول) آموزش دید هرچند فقدان اعتبار استاد کارگاهش را به عمل عقاید جدید وامی‌داشت. دلاکروا بیشتر ستایشگر گریکول بود تا دوست صمیمی او، اما در سالهای تیره قبل از مرگ هنرمند به استودیوی او رفت و آمد دایم داشت. احتمالاً علاقه دلاکروا به هنر انگلیسی و نقاشی حیوانات ناشی از نفوذ گریکول است و مضافاً طغیان او علیه کلاسیزه کردن موضوعات ادبی کلاسیک که در نقاشی فرانسه اوایل قرن نوزدهم هنوز حالتی نهفته داشت منبث از این تأثیر است. دلاکروا ستایشگر گروس، پژوهشگر روبنس و ورونیز بود. در ۱۸۲۵ در انگلستان سکونت داشت و رنگ‌آمیزی و طراوت کار نقاشان انگلیسی، مخصوصاً در نقاشی منظره او را مسحور کرد و رواج کامل تابلوهایی درباره موضوعات قرون وسطائی و نکته‌پردازیهایشان او را جذب نمود.

نخستین نمایشگاه او در سالن (داتته و ویرژیل در حال گذر از رود استیکس ۱۸۲۲، پاریس، لوور) با استقبال مواجه شد و تابلوهای بعدی (قتل عام در شوا، ۱۸۲۴؛ سردانا پولوس ۱۸۲۹؛ هر دو در لوور) به دلیل کاربرد رنگ درخشان، موضوعات معاصر و غیر عادی ادبی و آزادی در کاربرد قلم با حمله شدید مواجه شد و در این آثار تأثیر گریکول و هنر انگلیسی و نفی کلاسیسم سنتی فرانسوی مشهود است. در ۱۸۳۲ به آفریقای شمالی سفر کرد و این سفر جهانی از موضوعات جدید را در برابرش گشود: صحنه‌هایی از زندگی اعراب و یهودیان، حیوانات، ترکیبات بیشمار از تصویرهای اشعار بایرون تا استعاراتی به نبردهای یونانیان علیه ترکها در

کار عظیم او پس از این سفر جلوه می‌کنند، و در کنار اسکات و شکسپیر در افتخار ظهور به عنوان منبع دایمی الهام‌سهم است. از اواسط دهه ۱۸۳۰ از حسن نظر مقامات برخوردار بود و سفارش کارهای تریینی را دریافت کرد که رقیب عمده و مخالف اصلی او، اینگرس، نتوانسته بود به دست آورد. کارهای تریینی عمده او عبارتند از «عدالت ترایان» در تالار شهرداری روئن (۱۸۴۰، حالا در موزه روئن)، سقف سالن دلایپولن در لوور (۱۸۴۹)، و کارهایی در کتابخانه مجلس نمایندگان و سنا (۴۷ - ۱۸۳۷)، سن سولپیس (۶۰ - ۱۸۵۷) و هتل دو ویل (در ۱۸۷۰ ویران شد). اما کارهایی که در آنها بیشتر احساس خوشنودی می‌کرد آثار کوچک و ساده‌تری از موضوعات رنگارنگ بود - نبردها، شکارگاه، حیوانات در حال جدال، چهره‌نگاری دوستان صمیمی چون شوپن (۱۸۳۷، لوور). دفتر خاطراتش در سالهای ۱۸۲۲ تا ۱۸۲۴ و مجدداً در ۱۸۴۷ تا ۱۸۶۳ منبع ارزشمند شناخت زندگی و کار او و تفسیری بردنیای اجتماعی، روشنفکری و هنری پاریس است. دلاکروا ندرتاً شاگردانی می‌پذیرفت و هرگز مانند اینگرس به تعلیم روی نیاورد هر چند برای تریینهای بزرگ دستیارانی داشت. هیچ میراث هنری از خود برجای نهاد زیرا عصاره رماتیسیم کیفیت شخصی آثار اوست - خدمتش به مبارزه هنرمندان غیر سنتی علیه کلاسیسم رایج همانا در انتظار طولانی نقاش برای انتخاب به عضویت انستیتو (۱۸۵۷)، جدال مداوم او برای کسب اجازه ورود کارهایش به سالن و احترامی که نسل جوانتر هنرمندان برایش قایل بود انعکاس می‌یابد.

کارهای او را می‌توان در نگارخانه‌های زیر مشاهده کرد: بالتیمور (موزه والترز)، بوردو، بوستون (موزه گاردنر)، بریستول، بوداپست، بوفالو، کمبریج ماساچوست (فوگ)، چانتیلی، شیکاگو، سینسیناتی، کلوند اوهایو، دوبلین، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، گلاسگو، هارتفورد کانکتیکات (وادزورث)، لایل، لندن (نگارخانه ملی، مجموعه والاس)، لوس آنجلس، متر، مینیاپولیس، موتپلیر، نیویورک (موزه متروپولیتن، بروکلین)، نورثامپتون ماساچوست (اسمیت)، کارولینای شمالی (دانشگاه)،

اوتاوا، پاریس (کارناوال)، فیلادلفیا، دانشگاه پرینستون، ریمس، سائوپائولو، سن لوئیس، تولید و اوهایو، تورنتو، تولوز، ورسای، ویکتوریا NSW، واشنگتن (نگارخانه ملی، کورکوران، فیلیپس) و جاهای دیگر.

Delaroche, Paul,

دلاروشه، پاول (۱۸۵۶ – ۱۷۹۷)،

نقاش فرانسوی موضوعات تاریخی که در زمان حیات خود به شهرت رسید اما انتخاب ملودراماتیک موضوعات توسط او نشاندۀ تنزل نقاشی تاریخی به مرتبۀ صحنه پردازیهایی است که در قرن نوزدهم در انگلستان و آلمان و همچنین فرانسه بروز کرد. در سال ۱۸۱۸ از گروس آموزش گرفت و در ۱۸۳۲ به عضویت انستیتو درآمد (در مقایسه با نقاش بزرگتر معاصر خود دلاکروا)، در ۱۸۳۳ به استادی مدرسۀ هنرهای زیبا منصوب شد و پس از خودکشی گروس در ۱۸۳۳ استودیوی او را در اختیار گرفت. در ۵ – ۱۸۳۴ به ایتالیا سفر و با خواهر هوراس ورنت ازدواج کرد؛ در سالهای ۱۸۳۸ و ۱۸۴۳ مجدداً در ایتالیا بود. بین ۱۸۳۷ و ۱۸۴۱ نیم‌هلالی را در مدرسۀ هنرهای زیبای پاریس نقاشی کرد که حاوی تصویر تاریخ هنر از عصر باستان تا قرن هجدهم بوده و گروه عظیمی از نقاشان را، بر مبنای تصاویری که از خود پرداخته بودند (یا تصاویر به وضوح تخیلی) نشان می‌داد. شهرت اولیه او ناشی از یک مجموعه نقاشی از موضوعات تاریخی فرانسه و بریتانیا است – که مرگ ملکه الیزابت ۱۸۲۷، شاهزادگان کوچک در برج ۱۸۳۱، که هر دو در لوور هستند؛ اعدام لیدی جین گری، ۱۸۳۳، لندن (نگارخانه ملی)؛ قتل دوک دو گیز، ۱۸۳۵، شاتلی؛ ونسخت هایی در لندن (مجموعه والاس) از آن جمله‌اند – بخش اعظم موفقیت او از فروش سودآور نسخه‌های چاپی این آثار حاصل آمد. کارهای او در بالتیمور (والترس)، کمبریج ماساچوست (فوگ)، ورسای و سایر موزه‌های فرانسوی در معرض دید قرار دارند.

Delaunay, Robert and Sonia, Robert.

دلانه، روبرت و سونیا.

روبرت (۱۸۸۵ - ۱۹۴۱)، نقاش فرانسوی و مبتکر کوبیسم اورفیک بود. بیشتر به تأثیرات عاطفی رنگ ناب توجه داشت که شاید از اشتغال اولیه او به امپرسیونیسم حاصل آمده باشد. در سال ۱۹۱۱ آثارش را همراه کار نقاشان مستقل در اتاق کویست شرکت داد و از سوی کاندینسکی دعوت شد تا با گروه سوارکاران آبی به نمایش آثار خود بپردازد. در سال‌های ۱۲ - ۱۹۱۰ نقاشی از يك مجموعه مناظر شهر پاریس و برج ایفل را آغاز کرد، پس از هفت سال اقامت در اسپانیا و پرتغال (۲۱ - ۱۹۱۴) در ۱۹۴۲ بار دیگر به این زمینه‌ها بازگشت. در ۱۹۱۲ مجموعه‌ای از دیسکها و شکل‌های مدور کیهانی را آغاز کرد که در واقع نخستین نمونه از نقاشیهای غیر شیئی تلقی می‌شوند. در سال ۱۹۳۷ سفارش نقاشیهای دیواری بزرگی را دریافت کرد که یکی از آنها ۹۰۰۰ فوت مربع وسعت داشت و در نمایشگاه جهانی پاریس قرار گرفتند. آثاری از این هنرمند در آمستردام (استدلیک)، دیترون، گرنوبل، لندن (تیت)، مینیاپولیس، مونپلیه، نیویورک، پاریس (موزه هنرهای مدرن) و تولیدو اوهایو قرار دارد.

همسر او سونیاترک (۱۸۸۴ - ۱۹۷۹) يك زن نقاش روسی بود که در ۱۹۰۵ به پاریس رفت و در آنجا تحت تأثیر گوگن قرار گرفت. در سال ۱۹۱۰ با دلونی ازدواج کرد که دومین ازدواج او پس از زندگی با منقذ هنری آلمانی، اوهده، بود. به نظر می‌رسد قبل از شوهرش به خلق آثار آبستره ناب اشتغال داشته، اما بسیاری از کارهایش مدتها پس از مرگ شوهرش خلق شدند. مانند شوهر خود، سونیا نیز يك نقاشی دیواری عظیم برای نمایشگاه ۱۹۳۷ پاریس نقاشی کرد. ۵۲۳ نمونه از طرحهایش در موزه دتیسوس در لیون، و کارهای دیگری در گرنوبل و لیل حفظ می‌شوند. نوشته‌های این زن و شوهر به زبان انگلیسی در نیویورک چاپ شده‌اند.

Delvaux, Laufent,

دلواکس، لورن (۱۷۷۸ - ۱۶۹۶)،

پیکره‌ساز اهل فلاندرز که در سال ۱۷۱۷ به لندن آمد تا همراه شیمیکر به کار بپردازد. در سال ۱۷۲۸ دو هنرمند با یکدیگر به ایتالیا رفتند، و دلوو چندین سال را کمابیش در آنجا گذراند و در ۱۷۳۳ به بروکسل رفت تا مقامی درباری را کسب کند. در بروکسل او تندیسهای بسیاری برای کلیساهای، چندین منبر مهم (مثلاً کلیسای گنت ۱۷۳۳) و آرامگاه ساخت. همراه با شیمیکر در ساختن دو آرامگاه در صومعه وستمینستر همکاری داشت. کارهایی از آثار او (از جمله مدلهای سفالی) در لندن (ویکتوریا و آلبرت) و بروکسل وجود دارند.

Delvaux, Paul,

دلواکس، پاول (متولد ۱۸۹۷)،

نقاش بلژیکی که در بروکسل به تحصیل پرداخت و در ابتدا تحت تأثیر اکسپرسیونیسم پرمک و اسمت قرار گرفت، اما در دهه ۱۹۳۰ متأثر از آثار ماگريت و چیریکو به سوررئالیسم روی آورد. در سال ۱۹۳۹ به ایتالیا سفر کرد و عمیقاً تحت تأثیر معماری رمی قرار گرفت که در آثارش بروز می‌کند. به این ترتیب، یک اثر خالص دلوو شامل تصویر دقیق برهنه‌درشت پستانی به سبک روبنس است که در کنار مردی با کلاه بولر به بررسی فکورانه معماری رمی سرگرم شده است. آثار متعددی از او در بروکسل و تابلوی «ونوس خفته» در لندن (تیت) حفظ می‌شوند.

Denis, Maurice,

دنیس، موریس (۱۹۴۳ - ۱۸۷۰)،

نقاش فرانسوی که از پایه‌گذاران و تئوریسینهای گروه نابی‌ها بود. در سال ۱۸۸۸ در پاریس با بونار، برنار، و وبار و سروژیه ملاقات کرد که با گوگن آشنا بودند. سبک نخستین دنی، به عنوان واکنشی در برابر امپرسیونیسم کاملاً تریینی و بسیار تحت تأثیر پووی دوشاوان و گوگن قرار

داشت. در ۱۹۰۰ مجموعه چهره‌نگاری مشهور خود به نام «درستایش‌سزان» را آفرید (پاریس، موزه هنرهای مدرن). این نقاش بارها به ایتالیا سفر کرد و در آنجا به مطالعه سبک تریینی جیوتو، فرآنجلیکو و پیرو دلا فرانچسکا پرداخت. در سال ۱۹۰۳ دنی همراه سروژی به بوپرون، صومعه بندیکت آلمانی که مرکز هنر مذهبی بود سفر کرد و از سال ۱۹۱۰ به نقاشی چند اثر مذهبی پرداخت که شامل تابلوی «سن‌پل»، ژنو (۱۹۱۴) است. در ۱۹۱۹ آتلیه هنر مقدس را پایه نهاد. ظاهراً علاقه او به موضوعات با گفته‌اش (۱۸۹۰) تعارض دارد که یک تابلو ماهیتاً سطحی صاف است که بر آن رنگها با نظم خاصی قرار دارند. اما این تعارض بیشتر صوری است تا واقعی. دنی نویسنده‌ای پرکار در زمینه هنری به شمار می‌رود و مشهورترین آثارش «تئوریها» و «تئوریهای جدید» است. آثاری از او در پاریس (موزه هنرهای تریینی و موزه هنرهای مدرن) به نمایش گذاشته شده‌اند.

Derain, Andre,

دراین، آندره (۱۸۸۰ - ۱۹۵۴)،

نقاش فرانسوی که یکی از پایه‌گذاران مکتب ددگری (فاویسم) به شمار می‌رود. بسیار تحت تأثیر ولامینک و ماتیس و سزان قرار داشت. پیش از ۱۹۱۴ با رنگهای بسیار روشن و شیوه نقطه‌چین رنگ‌نقاشی می‌کرد اما پس از ۱۹۱۹ به شیوه سنتی بازگشت و بیشتر از رنگهای قهوه‌ای و سبز زیتونی استفاده می‌کرد. آثاری از او در پاریس (موزه هنرهای مدرن)، در آوینیون، کاله، شیکاگو، کیولند، دیترویت، گلاسگو، گرنوبل، لیدز، لیورپول، لندن (تیت) منچستر () نانس، نیویورک (موزه هنر مدرن)، اکسفورد، واشنگتن (نگارخانه ملی) و دیگر جاها.

Desco da Parto, (واژه ایتالیایی به معنی «سینی ولادت»)،

در قرون وسطی در ایتالیا رسمی جالب وجود داشت و آن دیدار از زن تازه‌زا همراه با هدیه‌ای شامل شیرینی و سایر هدایای کوچک بود که

روی يك سینی كوچك حمل می‌شد. این «سینی‌های ولادت» غالباً به نقاشیهای مناسب مزین می‌شدند: مانند صحنه عیادت از مادر تازه فارغ شده که بر سینی مشهود دسکو در برلین نقش بسته و با ماساکیو منسوب است.

دسیدریو، داستیگنانو (۶۴ - ۱۴۲۸/۳۰)، Desiderio da Settignano,

پیکره ساز ایتالیایی که می‌توان او را مستعدترین پیرو دوناتلودانست. از سبك دیوارنگاره بسیار کم عمق ابداعی دوناتلو استفاده می‌کرد اما آن را با ظرافت تأثیر بسیار به کار می‌برد که با سبك حماسی دوناتلو تفاوت بسیار داشت. نحوه حساس تصویر زنان و کودکان در نیم تنه‌هایش کاملاً مشهود است. نمونه‌هایی در برلین، فلورانس (بارگلو)، لندن (ویکتوریا و آلبرت)، پاریس (لوور)، فیلادلفیا، تولیدو اوهایو، واشنگتن (نگارخانه ملی) وجود دارند. اثر یادبود معتبر او آرامگاه کارلو مارسوپینی (متوفی ۱۴۵۳) در سانتا کروس، فلورانس، است که از آثار دوناتلو و روسلینی الهام گرفته است.

طرح، Design,

در کاربرد معمولی، می‌توان آن را تقریباً مشابه ترکیب هنری دانست. طرح هنری ممکن است به معنی يك بخش ترکیب‌بندی به صورت مجزا باشد، مثلاً «طرح گروه سمت چپ پایین ترکیب‌بندی آقای بلنک...». طراحی به هنرهای تجسمی ارتباط می‌یابد اما امروزه از آن به عنوان عنوانی مؤدبانه برای آنچه که باید هنر تجاری و طراحی صنعتی نامید استفاده می‌شود. برای تفاوت بین طرح و طراحی به طراحی مراجعه شود.

دواسمت، De Smet,

نگاه کنید به «اسمت» (Smet)

Despiau, Charles

دسپو، شارل (۱۸۷۴ - ۱۹۴۶)،

پیکر‌ساز فرانسوی که از سال ۱۹۰۳ تحت تأثیر رودن قرار گرفت و در سالهای ۱۴ - ۱۹۰۷ برای او کار کرد. تندیس پائولت در ۱۹۰۷ (پاریس موزه هنرهای مدرن) از کارهای برجسته اولیه دسپو بود که توجه رودن را جلب کرد. اما بعدها دسپو لطافت و ابهام اشکال رودن را مردود دانسته و مانند مایلولی به سادگی و انضباط رسمی پیکر‌سازی قدیم و مخصوصاً آثار باستانی، بازگشت. تنها کار مقیاس بزرگ او بنای یادبود جنگ برای زادگاهش مونت دو مارسان (لاندس) متعلق به ۲۲ - ۱۹۲۰ است. اما وی چهره‌نگاری مشهور و حساس بود. آثاری از او در بوفالو، دیترویت، لندن (تیت)، نیویورک (هنر مدرن)، فیلادلفیا، و روتردام و چندین اثر در موزه هنرهای مدرن پاریس قرار دارند.

داپورت، الکساندر فرانسوا (۱۷۴۳ - ۱۶۶۱)،

Desportes, Alexander Francois,

نقاش فرانسوی که به رسم هنرمندان فلاندرز و زیر نظر شاگردان اسنیدرز تعلیم یافت. در سالهای ۶ - ۱۶۹۵ در لهستان بود و از اعضای خانواده سلطنتی نقاشی می‌کرد و هنگام بازگشت به فرانسه، نقاش رسمی صحنه‌های شکار لویی چهاردهم و لویی پانزدهم شد و همچنین از سگها و حیواناتی که در باغ وحش سلطنتی نگهداری می‌شدند و از انواع موضوعات طبیعت بیجان نقاشی می‌کرد. در تزیین کاخهای سلطنتی فعالیت داشت و مانند اودری تصاویری برای قطعات سوزن‌دوزی طراحی کرد. مناظر کوچکی که برای پشت زمینه تابلوهای شکار نقاشی می‌کرد نمونه‌های اولیه از نقاشی مستقیم از طبیعت است. آثار غنی او در زمینه طبیعت بیجان و تصاویر حیوانات به تغییر سلیقه فرانسویان از تمرکز به هنر ایتالیایی به سوی علاقه بیشتر به هنر فلاندرز کمک کرد. حدود ۱۷۱۲/۱۳ داپورت در انگلستان بود. نمونه‌هایی از آثار او در کمپین، لندن (مجموعه والاس)،

مونپنخ، پاریس (لوور) و سایر نقاط حفظ می‌شوند.

De Stijl,

دواستیل،

نگاه کنید به «استیل» (Stijl)

Detroy,

دتروی،

نگاه کنید به «تروی» (Troy)

Devis, Arthur,

دویس، آرتور (۱۷۱۱ – ۸۷)،

نقاش موفق انگلیسی با آثار جذابی در چهره نگاریهای کوچک و قطعات محاوره جذاب، از رنگهای لطیف و ملایم و پرداخت عالی استفاده می‌کرد. طرفداران پرو پاقرص طبقه متوسط که معمولاً در باغها، پارکها یا داخل بنا بدون اثاثیه زیاد که با همان دقت تصویر شخصیتها ترسیم شده معمولاً در برابر نقاش گردآمده‌اند تا گروهبندی شده باشند. برادرش آرتور (۱۸۱۶ – ۱۷۲۹) یک نقاش درجه دوم منظره و پسرش آرتور ویلیام (۱۸۲۲ – ۱۷۶۳) نیز یک نقاش و نقشه‌کش در خدمت کمپانی هند شرقی بودند. آثاری از دویس در هال، لیورپول، لندن (تیت، ویکتوریا و آلبرت)، منچستر، پرستون (زادگاهش)، بیل، و دیگر جاها حفظ می‌شوند.

De Wint, Peter,

دو وینت، پتر (۱۸۴۹ – ۱۷۸۴)،

نقاش هلندی تبار آمریکایی، در استون، استافورد متولد شد. در لندن تحصیل کرد و از طریق دکتر مونرو تحت تأثیر گریتین قرار گرفت. وارلی نیز به او کمک کرد. جز یک سفر به فرانسه در ۱۸۲۸ و به ویلز شمالی در ۱۸۲۹، دو وینت تنها از مناظر انگلیسی، و عمدتاً دشتهای روستایی

لینکلن نقاشی می‌کرد که با ابعاد تابلوهایش، که عریض و کم ارتفاع است، انطباق داشت. از نظر وسعت اداره کارگاهی به کاکس نزدیک می‌شد. اما رنگ صاف و یکدست او ساده‌تر و رقیق‌تر و فضای آن آرام‌تر است. نمونه‌هایی از آثار او در بیرمنگهام، کمبریج (فیتز ویلیام)، دوبلین، ادینبورگ، لیدز، لینکلن، لندن (موزه بریتانیا، تیت و ویکتوریا و آلبرت)، منچستر، و بیل (موزه متروپولیتن) و دیگر جاها وجود دارد.

دیز دو لا پِنیا، ناریسس ویرژیل (۷۶ - ۱۸۰۷/۸)،

Diaz de la Pena, Narcisse Virgile,

نقاش منظره‌پرداز فرانسوی در مکتب باریزون بود، گرچه آثار اولیه‌اش از ترکیب‌بندیهای رمانتیک به سبک دلاکروآ تبعیت می‌کردند. آثاری از او در بوستون، گلاسگو، لندن (نگارخانه ملی، تیت) نیویورک (موزه متروپولیتن) و موزه‌های فرانسوی حفظ می‌شوند.

Diderot, Denis,

دیدرو، دنی (۸۴ - ۱۷۱۳)،

فیلسوف و نویسنده شهیر فرانسوی قرن هجدهم و از پیشروان نقد مدرن بوده گزارشهایی نافذ و دقیق از سالنهای ۷۱ - ۱۷۵۹ و ۱۷۷۵ و ۱۷۷۱ نوشت که در نشریه «نوشته‌های ادبی» گریم در اختیار مشتریان خصوصی قرار می‌گرفت. نمایشنامه‌هایش اولین نمونه از «کمدی اشک‌آور» هستند که بر صحنه و واقعیه بیش از شخصیت تأکید داشتند و بیانگر احترام او برای تکمیل پدیده‌روایی بورژوا توسط گروتر هستند.

Diptych,

نقاشی دو لته،

یک تصویر که از دو قسمت تشکیل و معمولاً مانند دو صفحه کتاب به هم لولا شده‌اند و در واقع یک کار چند لته‌ای در دو قسمت تلقی می‌شود.

دولته کنسولی يك جفت نقاشی برجسته بر روی عاج به یادگار از نوعی کنسول امپراطوری روم و بیشتر متعلق به قرن پنجم و بعد از آن است. چندین نمونه موجود متعلق به قرن پانزدهم شامل تصویر صاحب کار در حالت عبادت روی يك لته، و مریم و مسیح روی لته دیگر است و برای کاربرد هنگام عبادت خصوصی یا یادبود ساخته می‌شوند.

Disegno,

طراحی،

يك واژه ایتالیایی است که معانی بسیاری را در بردارد و ساده‌ترین معنی آن رسم و سپس طرح‌ریزی است. هنر طراحی‌دار، هنری بصری، و نه صرفاً نقاشی را شامل می‌شود و کاربرد قرن شانزدهمی این اصطلاح با نظریه‌های شیوه گران پیچیده‌تر می‌شود که در شعار «طراحی دستورالعمل خداوند است» به اوج خود رسید. ممکن است این مبالغه‌آمیز باشد. در این نظریه پیچیده، طراحی درونی نقشی مهم ایفا می‌کند. فرض بر این بود که هنرمند نوعی تصور افلاطونی از شیئی در ذهن خود دارد که به دست خداوند در آن کاشته شده است. پس وظیفه او کشف تصور کامل يك پیکر انسانی است که در ذهن او وجود دارد و نباید فقط خود را به گرت‌برداری از پیکری که تصادفاً در برابر اوست قانع کند. این نظریه که در کار شیوه گرانی چون فدریکو زوکارو تجلی می‌یابد تلویحاً در تمام نظریه‌های هنر ایده‌آل و ذهن تمام هنرمندان مدرن ضد طبیعت‌گرا وجود دارد. در نابترین نوع خود در قرن شانزدهم، دارای وجوه مشترك بسیاری با ضد اصلاحگری است. در ۱۵۴۸ و در پاسخ به سئوالی در باب اهمیت نسبی نقاشی و پیکرسازی، پونتورمو به بندیتو وارچی نوشت که اصالت هر دو هنر منبعث از طراحی است که برای هر دو جنبه اساسی دارد. این نظر شبیه، اما نه کاملاً منطبق با تعریف اینگرس از رسم است که: «طرح همانا کنکاش هنر است.»

Distemper,

رنگ لعابی،

يك تكنيك نقاشی که در آن پودر رنگ با یکی از مواد چسبنده ترکیب می‌شود. هر کس که تا به حال به نقاشی ساختمان پرداخته می‌داند که استفاده از این روش ساده و ارزان اما بسیار بی‌ثبات است و به این دلیل نباید آن را با لعاب اشتباه کرد.

Divisionism,

دیویزیونیسم،

نگاه کنید به «آمیزه‌های نوری» (Optical Mixtures)

Dix, Otto,

دیکس، اوتو (۱۸۹۱ – ۱۹۶۹)،

هنرمند آلمانی که نقاشی را در درسدن یاد گرفت. تجربیات او در سالهای ۱۸ – ۱۹۱۴ و تورم پس از جنگ، او را به سوی واقع‌گرایی بیرحمانه‌ای سوق داد که حتی در چهره‌نگاریهایش دیده می‌شود، گرچه سبک او مانند گئورگ گروز کاریکاتوروار نبود. طبیعتاً او به سوی گروه «عینیت جدید» جلب شد. در ۱۹۳۳، نقاشی بزرگ سه لته‌ای او از گالری درسدن ناپدید و سپس خود دیکس به وسیله گشتاپو دستگیر شد. در دوران حکومت نازیها او حق برگزاری نمایشگاه را نداشت. از ۱۹۴۶ به بعد عمدتاً موضوعات دینی را نقاشی می‌کرد و در آثار او اواخر عمر او تأثیر اساتید قدیمی آلمان چون آلتدورفر و بلادونگ محسوس است.

Dobell, William,

دوبل، ویلیام (۱۸۹۷ – ۱۹۷۰)،

نقاش استرالیایی که قبل از بازگشت به استرالیا در ۱۹۳۹ در لندن و هلند تعلیم یافت. در ۱۹۴۳ جایزه‌ای در چهره‌نگاری نصیب او شد اما به این دلیل که کارهایش از حدود چهره‌نگاری فراتر رفته و به کاریکاتور نزدیک

شده‌اند، مخالفت‌هایی با آن صورت گرفت. دو بل سرانجام در دادگاه پیروز شد. در ۱۹۵۴ در بی‌نال وین همراه دریس‌لال و نولان نمایشگاهی ترتیب داد. تمام نگارخانه‌های ایالتی استرالیا نمونه‌ای از کارهای او دارند.

Dobson, William,

دابسون، ویلیام (۱۶۱۱ - ۴۶)،

نقاش انگلیسی متولد لندن. اوبری معاصر دابسون او را چنین توصیف کرد: «عالیترین نقاشی که انگلستان تا کنون پرورده است» و با این عنوان در ۱۶۴۲ به عنوان نقاش دربار جانشین وان دایک شد که شاید مدتی هم دستیار او را برعهده داشت. معذک سبک قدرتمند و رنگ آمیزی غلیظ او بیشتر به شیوه ایتالیایی نزدیک بود تا به سبک وان دایک و احتمالاً از مطالعه نقاشیهای ممتاز ونیزی در مجموعه چارلز اول الهام گرفته است. در ۱۶۴۲ در اکسفورد به سر می‌برد زیرا جنگهای داخلی دربار چارلز اول را به این شهر رانده بودند. از آن زمان تا هنگام مرگ چهره بسیاری از افراد خانواده سلطنتی و سلطنت‌طلبان و فرزندان شان را بجز خود پادشاه، نقاشی کرد. در ۱۶۴۶ به خاطر قرض زندانی شد و شاید «عادات بی‌پروا و نامنظم او» به مرگش کمک کرده باشد. آثاری از او در مجموعه سلطنتی، بیرمنگهام، دوندین (زلاندنو)، ادینبورگ (نگارخانه ملی چهره‌نگاری)، لیورپول، هال، لندن (تیت، نگارخانه ملی چهره‌نگاری، کورتولد)، بیل و سایر نقاط وجود دارند.

Doelenstuk, Schutterstuk,

چهره‌نگاری گروهی از گارد شهری،

واژه‌ای هلندی به معنی چهره‌نگاری گروهی از گاردهای شهری که در زمان جنگهای استقلال در شهرهای هلند تشکیل شدند. هالس ورامبرانت نمونه‌های بسیار زیبایی از این نوع نقاشی خلق کرده‌اند، اما اکثر نقاشان چهره‌نگار اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم برای کشیدن این آثار سفارش دریافت کرده‌اند.

Doesburg, Theo van,

دسبورگ، تئووان (۱۸۸۳ - ۱۹۳۱)،

هنرمند هلندی که در اوترخت به دنیا آمد و کار خود را به عنوان نقاش آغاز کرد. اما در سال ۱۹۱۷ همراه با موندریان مجله‌ای تأسیس کرد به نام «شیوه» و بقیه عمر خود را به عنوان یک ناشر گذراند. او بر عقاید بوهوس تأثیر گذاشت. درست پیش از مرگ خود، «بیانیه هنر ملموس» را انتشار داد (۱۹۳۰).

Dolci, Carlo,

دولچی، کارلو (۸۶ - ۱۶۱۶)،

نقاش برجسته فلورانس در اواسط قرن هفدهم و نماینده سبک متأخر با کیفیت محدودتر از آثار رمی ساچی است. دولچی هنرمندی بسیار پیش رس بود و یکی از بهترین تابلوهای او یک چهره‌نگاری است که در شاترده سالگی از فرا آینولفوباردی نقاشی کرده است (۱۶۳۲: فلورانس). با این وصف او شخصیتی روان‌ترند بود و حس می‌کرد در حرفه‌اش شایستگی لازم را ندارد. دولچی مردی مذهبی بود و بیشتر نقاشیهایش به موضوعات مذهبی می‌پردازد. او غالباً به شیوه‌ای شامل کوچکترین جزئیات بر روی مس نقاشی می‌کرد. وقتی جوردانو در ۱۶۸۲ در فلورانس اقامت داشت به شوخی می‌گفت که سبک ماهرانه او ثروتی در حدود یکصد و پنجاه هزار سکه طلا به همراه داشته، اما اگر دولچی این همه وقت را صرف پرداخت کار خود بکند از گرسنگی خواهد مرد، و این فکر دولچی را عذاب می‌داد، یکی از بهترین کارهای دولچی «شهادت سنت آندرو» ۱۶۴۶ (فلورانس) است که طرحی از آن متعلق به سال ۱۶۴۳ در بیرمنگهام حفظ می‌شود. همچنین دو چهره‌نگاری عالی از او در کمبریج (فیتز ویلیام) وجود دارند. سایر آثارش در گلاسگو، لندن (نگارخانه ملی، ویکتوریا و آلبرت، مجموعه والاس، دولویج) و اکسفورد وجود دارند.

Domenichino,

دومینیچینو (۱۶۴۱ - ۱۵۸۱)،

نقاش ایتالیایی و یکی از برجسته‌ترین شاگردان کاراچی و دستیار لودویکو در بولونا بود و در ۱۶۰۲ در رم به آنیبال ملحق شد و به کار بر قصر فرانس پرداخت. دومینیچینو تجسم تعالیم کاراچی در مورد بازگشت به سبک کهن و رافائل، و در کنار آنیبال کاراچی و دو نقاش شمالی، یعنی الزهایمر و بریلز، از پیشگامان نقاشی منظره به شمار می‌رود.

در سال ۱۶۲۱ از بولونا - که از ۱۶۱۹ در آن ساکن بود - به رم مراجعت کرد تا در مقام معمار پاپ جدید گریگوری پاتر دهم به کار پردازد، اما وظیفه اصلی او در این دوره ترین مکان همسرایان و گلدسته‌های کلیسای سن آندریا دلا واله (۸ - ۱۶۲۴) بود در حالیکه گنبد اصلی به لانفرانکو سفارش داده شده بود. اختلاف تلخ دو هنرمند با خلق و خوی تند و مینیچینو و حسادت او به خاطر شراکت در این سفارش شدت می‌گرفت. در ۱۶۳۱ نقاش به ناپل رفت تا نمازخانه سن گنارو در کلیسای جامع را تزئین کند. برای انجام این سفارش مدتی جستجو شده بود زیرا می‌بایست يك نقاش مهم رمی یافته شود که بتواند با خصومت نقاشان ناپلی مقابله کند آنهم در حالیکه کاوالیه دارپینو در برابرشان کناره‌گیری کرده و گیدورنی هم بعد از قتل یکی از دستیارانش گریخته بود. علت اشتیاق دومینیچینو برای قبول سفارش این بود که سبک او در رم به تدریج با عدم استقبال مواجه می‌شد زیرا اینک در آنجا سبک پر هیجان‌تر باروک کار پیوترادو کورتونا محبوبیت می‌یافت. دومینیچینو هم با مشکلاتی که ناپلیها فراهم می‌آوردند مواجه شد و با بی‌میلی، اما نه عدم موفقیت، همراه با فرارهای مکرر و رقابت تلخ با لانفرانکو تا هنگام مرگ در آن شهر باقی ماند. مشهورترین قطعه محراب او «آخرین عشاء سن جروم» (۱۶۱۶ واتیکان) است. بیرون از رم و ناپل (که آثار متعدد او در آنها بیرون از شمار است) نمونه‌های دیگری را می‌توان در مجموعه سلطنتی، در برلین، بزیر، بولونا، بریستول، کمبریج (فیتز ویلیام) چتسورث، دارمشادت (چهره خود ۱۶۰۳)، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، فلورانس (پیتی، اوفیزی)، جنوا (قصر روسو)، گلاسگو

(دانشگاه)، گروتافراتا، هارتفورد، ایندیانا، لیدز، لنینگراد، لندن (نگارخانه ملی)، مادرید (پرادو)، میلان (بررا)، مونپلیه، مونیخ، نیوکاسل (مجموعه کینگز)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اکسفورد (آشمولیان، کلیسای مسیح)، پاریس (لوور)، ویسز او یورک یافت.

دومینیکو، ونزیانو (متوفی: ۱۴۶۱)، Domenico Veneziano,

نقاش ایتالیایی، که احتمالاً از اهالی فلورانس بود اگر چه ممکن است نامش دال بر اصالت ونیزی او باشد. تاریخ ولادتش معلوم نیست اما اولین آگاهی ما از او به سال ۱۴۳۸، پروگیا، باز می‌گردد که با نامه‌از مدیچیها تقاضای شغل کرد. احتمالاً تقاضا نامه او با موفقیت مواجه شد زیرا در ۱۴۵۰-۱۴۳۹ در سانتا گیدیو (سانتاماریا نووا)، فلورانس سرگرم دیوارنگاره‌هایی بود که اینک از میان رفته است. یکی از دستیاران او پیرو دلا فرانچسکا بود و بیشترین نفوذ آینده دومینیکو از طریق وی صورت گرفت تا کار خود او در فلورانس. آنچه که توجه او را به خود جلب می‌کرد تطور رنگ در دست نور بود، موضوعی که فلورانسی‌های مقید به طراحی آن را جالب نمی‌یافتند. در سالهای اخیر تلاش بسیار شده تا دومینیکو را بد عنوان مؤثرترین هنرمند بعد از ماساچیو معرفی کنند، اما از این هنرمند فقط دو تابلوی امضا شده و نیم‌جین آثار مشکوک در دسترس هستند. احتمالاً قدیمیترین کار باقیمانده از او «مادونا کارنسچی» و دو تصویر «قدیسین» در یک عبادتگاه خیابانی است (لندن، نگارخانه ملی): بقایای این دو دیوارنگاره در شرایط بدی قرار دارند، اما مادونای او امضا دارد. سایر آثار امضا شده یکی شاهکار او «محراب نگاره سن لوسی» برای کلیسایی در فلورانس است که اینک پراکنده شده است. بخش اصلی در فلورانس (اوفیزی) حفظ می‌شود و مریم و قدیسین را در یکی از اولین «محاورات مقدس» نشان می‌دهد، بقیه اینک در برلین، ماساچوست (فیتز ویلیام) و واشنگتن (نگارخانه ملی) قرار دارند.

گفته شده که قبل از این اثر، او نیمه پایین «تاجگذاری باکره» کار

انجلیکو (پاریس، لوور) را نقاشی کرد و بعد از محراب سن لوسی او به اندازه کافی تحت تأثیر کاستاگنو قرار گرفت که دیوارنگاره سن جان و فرانسس (فلورانس، سانتا کروسه) را نقش کند. اجباری برای پذیرفتن هیچ یک از این نظریه‌ها وجود ندارد. یکی از محدود حقایقی که درباره او دانسته شده این است که در ۱۴۶۱ در گذشت و بنابراین نمی‌توانسته توسط کاستاگنو (متوفی ۱۴۵۷) به قتل رسیده باشد. معذک، این داستان در اواخر قرن پانزدهم رواج داشت. سایر کارهای منسوب به او در برلین، بوستون (گاردنر)، نیویورک (موزه متروپولیتن) و واشنگتن (نگارخانه ملی) قرار دارند.

Donatello,

دوناتلو (حدود ۱۳۶۸ – ۱۴۶۶)،

نه تنها بزرگترین پیکر ساز فلورانس قبل از میکلائو بلکه متنفذترین فرد هنرمند قرن پانزدهم بود. بسیاری از نقاشیهای اواخر قرن پانزدهم فلورانس متأثر از اوست همانطور که تمامی مکتب پادوان نیز در او ریشه دارد و از طریق ماتتگنا و بلینی، تأثیر او حتی در ونیز هم احساس می‌شود. عملاً تمام پیکر سازان بعدی، از جمله میکلائو، عمیقاً مدیون او هستند در حالیکه سنخ حماسی اختراعی او استنباط ما از فلورانس قرن پانزدهم را شکل می‌دهد. او نزد گیرتی بر روی «باب‌های اولی» به سال ۱۴۰۳ کار کرد و در ۱۴۰۶، که برای نانی دوبانکو در کلیسای جامع مشغول بود، گیرتی را ترك کرد و این سفارش به طور متناوب برای سی سال بعد ادامه یافت. در ۹ – ۱۴۰۸ پیکره مرمرین داوود را تراشید (۱۴۱۶ مجدداً روی آن کار شد؛ فلورانس، بارگلو). این اثر نشان می‌دهد که دوناتلو عمیقاً تحت تأثیر تصورات صوری گوتیک قرار داشته، اما سبک حماسی خاص او را در «سن مارك» (۱۲ – ۱۴۱۱، فلورانس، اورسانمیشل) و «سن جان کاتب» (۱۵ – ۱۴۱۳، کلیسای جامع) تبلور می‌یابد که شهرت او را تثبیت کردند. در هر دو این آثار، نقاش نوع خاصی از بشریت را خلق کرد، کمی بزرگتر از حالت طبیعی و تجسم کیفیات اراده که رنسانس اولیه چنان

ارج می‌نهاد. در ۱۴۱۵، مجموعه تندیسهای خود را برای کامپانیل آغاز کرد و از ۱۴۱۶ تا حدود ۱۴۲۰ بد کار بر اثر خودش جرج را برای اورسانمیشل آغاز کرد (اینک در باگلو). تصویر قدیس عملا نمایشی از قهرمان مسیحی است، اما شاید نقش برجسته زیرین (هنوز در اورسانمیشل) که «سن جرج در حال کشتن اژدها» را نشان می‌دهد مهمتر باشد. این قدیمی‌ترین نمونه تاریخ‌دار (حدود ۱۴۱۷) از دانش پرسپکتیو جدید است که برای ایجاد فضایی مشخص و قابل اندازه‌گیری جهت جا دادن پیکر به کار می‌رود. احتمالاً خلق این اثر با مطالعات نظری برونلسچی همزمان بود که با دوناتلو رفاقت داشت، اما حدود یک سال جلوتر از کار ماساچیو انجام گرفته است. حدود ۱۴۲۵، دوناتلو با مجسمه ساز و معمار میکلوژو شریک شد و با همکاری او یک مجموعه تندیس، از جمله مقبره مدعی پاپ آنجلو آنیلو، ناپل) تهیه کرد و در سال ۱۴۲۷، که مجسمه «سالومد» را برای حوض تعمیدگاه، سینا تکمیل می‌کرد، مشغول کار بر آن بود. مقبره جان بیست‌وسوم نوعی قبر دیواری را پدید آورد که مرده روی تابوت دراز کشیده است. گرچه این سبک متأثر از آثار قبلی (مثلاً کار آرنولفودی کامبیو) است اما بر نمونه‌های فلورانسی بعدی تأثیری قاطع گذاشت (مثلاً آثار روسلینی یا دسیدریو). هر دو نقش برجسته مرمرین مقبره برانچاکی و برنزی سالومه نشان می‌دهند چگونه دوناتلو امکانات دراماتیک ترکیبی از نقش برجسته سطحی را با تأثیرات پرسپکتیو به کار می‌گیرد و اینها نمایانگر بلوغ او به عنوان یک هنرمند تراژیک هستند. «عروج» درموزه ویکتوریا و آلبرت لندن نمونه دیگری از حدود همان تاریخ است. در ۳ - ۱۴۳۱ هنرمند احتمالاً همراه برونلچی در رم بود و به نظر می‌رسد در آنجا کار چندانی تولید نکرده شاید به این دلیل که به مطالعه آثار باستانی مشغول بود. قطعاً آثار بعدی او از روح هنر باستانی اشباع شده، هنری که او بیش از هر هنرمند قرن پانزدهم، به استثنای ماتتگنا، آن را درک می‌کرد. دقیقتر بگوییم، هنر مسیحیت اولیه به همان اندازه هنر روم مشرک بر او تأثیر نهاده بود. احتمالاً بعد از بازگشت به فلورانس بود که پیکره عمیقاً کلاسیک داوود

را از برتر ساخت (بار گلو) که یکی از قدیمی‌ترین تئ پیکره‌های عریان رنسانسی است. به او سفارش ساختن «کانتوریا» (تالار آواز) در کلیسای جامع نیز داده شد (۹ - ۱۴۳۳، موزه کلیسا) تا در کنار نمونه دیگری که لوکا دلارویا قبلاً ساخته بود قرار گیرد. در خلال این سالها او منبر کلیسای جامع پراتو را ساخت و تزیینات مفصل رادخانه قدیمی سن لورتزو، فلورانس، شامل درهای برتری را انجام داد که با وجود محدودیت هدف آن نسبت به کار گیرتی، از لحاظ تعبیر شخصیت بشر به مراتب مؤثرتر است. از ۱۴۴۳ تا ۱۴۵۳، دوناتلو پرادوا بر محراب اعظم سانتو کارمی کرد (اینک تغییر یافته) و یادبود سواره گاتاملاتا را می‌ساخت که اولین نمونه عصر جدید از سنج رومی است و به وضوح مدیون اثر مشهور باستانی، تندیس سواره «مارکوس ارلیوس» در رم است. آثار او در رم الگوی تمامی ایتالیای شمالی محسوب می‌شود. در بازگشت به فلورانس، دوناتلو به تجربه امکانات جدید تعریف رماتیک و عواطف دینی در تندیس چوبی «ماگدالین» (حدود ۱۴۵۵، تعمیدگاه) مبادرت ورزید که تأثیر دراماتیک نهایت زشتی را تصویر می‌کند. این مجسمه در تکامل نقاشی فلورانس اهمیت بسیار داشت زیرا همان کیفیات خطوط بیانگر و شدت دراماتیک را نشان می‌دهد که نقاشانی چون کاستاگنویا، بعدها، بوتیچلی در پی آن بودند. هنگام مرگ خود، دوناتلو دو منبر نیمه تمام در سن لورتزو از خود باقی نهاد که نشان می‌دهند در سنین کهولت حاضر بود تا چه اندازه به تحریف خطوط دست بزنند؛ این دواثر توسط شاگردش برتولدو تکمیل شدند. گذشته از آثار فوق‌الذکر، کارهای او، یا منتسب به او، در برلین، بوستون، فائزا، فلورانس (موزه سانتا گروسه و پیازا دل‌اسینیورا)، لیل، پیزا، رم (سن پیترو، آرا کوئلی)، سینا (کلیسای جامع)، ونیز (ساتاماریا دفرارای) و واشنگتن (نگارخانه ملی) حفظ می‌شوند.

Dongen, Kees van,

دونگن کیس وان (۱۸۷۷ - ۱۹۶۸)،

نقاش هلندی که از سال ۱۸۹۷ در پاریس زندگی می‌کرد. از سال

۱۹۰۵ تحت تأثیر گروه فووها (خصوصاً ماتیس ودفی) قرار گرفت و از ساده‌گری صوری آنها سبکی را بوجود آورد که همراه با تجربیاتش در طراحی فکاهی روزنامه‌ها، او را به نقاش موفق در زمینه تصویر «بیرحمانه» ثروتمندان و افراد سرشناس تبدیل کرد. نمونه‌هایی از آثار او درشیکاگو، نیویورک و پاریس (موزه هنرهای مدرن) وجود دارد.

دونر، جرج رافائل (۱۷۴۱ - ۱۶۹۳)، Donner, George Raphael,

پیکر‌ساز اطریشی و پیشگام باروک اطریشی و شاگرد پرموسر. احتمالاً قبل از ۱۷۱۵ به ایتالیا سفر کرد هر چند نشانه‌های این سفر منحصرأ از و همچنین آثار روی تحول در سبك او اثبات می‌شود. تأثیر میکلائنژ معاصران او در کارهایش کاملاً مشخص است. در ۱۷۲۵-۸ در سالزبورگ، در ۱۷۲۸-۳۸ در پرسبورگ (اینک موسوم به براتیسلاوا یا پوزسونی) و سپس در وین به کار پرداخت. بیشتر آثار او با سرب ریخته شده (مثلاً پیکره سن‌مارتین در کلیسای جامع پرسبورگ مورخ ۱۷۳۵)، اما پیکره‌های سربی حوض مهلمارکت، وین (اینک در موزه باروک) مورخ ۹ - ۱۷۳۷ به ناچار توسط نسخه‌های برتری تعویض شدند. این اثر شاهکار او بوده و به اعتقاد منتقدان حاکی از دور شدن از زرق‌وبرق باروکی است.

دوره، گوستاو (۸۳ - ۱۸۳۲)، Dore, Gustave,

هنرمند فرانسوی که برجسته‌ترین و پرکارترین طراح باسمه چوبی کتاب قرن نوزدهم بود. کار خود را باتهییه لیتوگرافهایی برای يك هفته نامه پاریسی آغاز کرد اما به زودی به طراحی روی آورد و آنها را به دست يك تیم ماهر از حکاکان تولید می‌کرد. به این ترتیب وی سریعاً به شهرت جهانی دست یافت (حتی يك گالری دوره هم در لندن بود). کتابهای او شامل آثاری از رابله، بالزاک، دوزخ دانتیه و «انجیل دوره» است و گراورهای او از فلاکت اجتماعی لندن هنوز مورد استفاده مورخان است.

در سالهای آخر چند اثر نقاشی و چند تندیس ساخت، گرنوبل اثر موسوم به «دریاچه اسکاتلندی تحت طوفان»، یک منظره عظیم در بوستون، نورثامپتون ماساچوست (اسمیت) «روبینی در بستر مرگ»، و مجموعه ولزلی (تردیک بوستون) دارای مجسمه است. نمونه‌هایی از آثار او در بریتانیا و آمریکا و کارهایی در پاریس (موزه‌های مدرن)، در پایون، مونپلیه، رنس، روئن، تروی، ورسای، و سایر موزه‌های فرانسوی وجود دارند.

Dossi, Dosso,

دوسی، دوسو (۱۵۴۲ – ۱۴۷۹/۹۰)،

آخرین نقاش فرانس بود که شدیداً تحت تأثیر جیورجیون و تیتیان و همچنین رافائل قرار داشت. گزارش شده که در ۱۵۱۲ در مانتوآ و احتمالاً قبلاً در ونیز بوده است. مشهورترین کار او «سیرسه» (رم، بورگز) نشاندهنده نور غیرطبیعی است که منظره‌های تخیلی او را که پر از پیکرهای ملبس به جامه‌های پر زرق و برق است روشن می‌کند. استنباط او از «سیرسه» لااقل به همان اندازه مدیون کار هنرمند فرارسی معاصر او، اریوستو به نام «اورلاندو فور یوسو» که متأثر از هومر است. تأثیر جیورجیون بر مناظر روستایی شاعرانه اینک نماینده کامل رماتیسم در منظره‌پردازی است. آثاری از او در مجموعه سلطنتی، بالتیمور، بیرمنگهام (موسسه باربر)، کلیولند اوهایو، دیترویت، درسدن، فررا، فلورانس (اوفیزی، پیتی)، گلاسگو، هارتفورد کانکتیکات، لندن (نگارخانه ملی)، مالیبو کالیفرنیا، مودنا، ناپل، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اوتاوا، اکسفورد، پارما، فیلادلفیا (جانسون)، رم (بورگز، کاپیتولین)، ترنت، وین (موزه کونستیتوریشس)، واشنگتن (نگارخانه ملی)، ووستر ماساچوست و نقاط دیگر وجود دارند.

برادرش باتیستا دوسو (متوفی ۱۵۴۸) دستیار او بود ولی احتمالاً فقط تابلوهای او در مودنا و درسدن کار او هستند.

Dotted Print.,

چاپ نقطه‌چین،

چاپ نقطه‌چین از جمله ابتدایی‌ترین روشهای حکاکی است که از لوح فلزی به عنوان قالب برجسته استفاده می‌شود و خطوط سفید روی فلز کنده می‌شوند. سطح فلز به طور گسترده با نقطه‌هایی تریپن می‌شوند که با پانچ ایجاد شده‌اند و صرفاً به خاطر تأثیرات تریپنی و بدون توجه به کلیت طرح انجام می‌شوند.

Dou, Gerard,

دو، جرارد (۷۵ - ۱۶۱۳)،

نگارگر صحنه‌های روزمره و چهره اهل لندن که از سال ۱۶۲۸ تا زمانی که رامبراند جوان لندن را به سال ۱۶۳۱/۲ ترك گفت، شاگرد او بود هر چند دشوار بتوان تأثیر تکنیک (یا نیروی فکری) رامبراند را در تابلوهای دو دید که به نحوی مفصل از زندگی روزمره ترسیم کرده و او را به گرانقیمت‌ترین نقاش هلندی و محبوب‌ترین آنان در سده‌های هجدهم و نوزدهم تبدیل کرد به نحوی که هر نگارخانه مهم دارای يك انر از اوست. با اینهمه، تابلوی «مثل خزانه» (بوداپست) و تابلوی «توبیت» (لندن، نگارخانه ملی) به نحوی موجه به کار مشترک رامبراند و دو مشهور است. او با دیگران هم همکاری داشت، مثلاً «گروه چهره‌نگاری» (آمستردام، ریکسموس) توسط او و برکم (نقاش منظره‌پرداز) امضاء شده است. این نقاش پایه‌گذاری مکتب «پرتره ظریف» در لندن است و ظرافت خارق‌العاده کار او ممکن است ناشی از وحشت او از گرد و غبار بوده باشد قبل از شروع به کار مدتی بی‌حرکت می‌نشست تا گرد و غبار فرونشیند. هنگامی که ساندراوت همراه بامبوچیو از کارگاه او بازدید کرده و ظرافت کار روی يك دسته جارو را ستود، دو جواب داد که هنوز سه روز کار دارد. بسیاری از جزئیات تابلوهای طبیعت‌بیجان او حاوی نمادهای وائیتاسی هستند و تابلوی «بانویی کنار کلاویکورد» (لندن، دالویچ) شاید الهامبخش متسو در تابلوی «بانویی در کنار اسپینت (نوعی کلاویکورد)» بوده باشد

(لندن، نگارخانه ملی).

Downman, John

دانمن، جان (۱۸۲۴ - ۱۷۵۰)،

جان دانمن نقاش انگلیسی در سالهای ۱۷۷۳-۵ همراه رایت آو داربی در ایتالیا سفر می کرد و چندین منظره را به تصویر کشید، اما پس از مراجعت به لندن به سوی چهره نگاریهای کوچک (اغلب بر روی مس) گرایش پیدا کرد، این هنرمند بویژه در نقاشی مداد و زغال روی کاغذ که با آبرنگ به لطافت تمام تکمیل می شود توفیق داشت. لندن (تیت، نگارخانه ملی پرتره، مجموعه والاس) و بسیاری از طراحی های پرتره ای او در کمبریج (فیتز ویلیام) حفظ می شوند.

Draperyman,

جامه پرداز

عضو ضروری هر کارگاه پرتره سازی در قرون هجده و نوزدهم بود. تخصص او عبارت بود از لباس، پرده و این قبیل ملزومات و غالباً دفترچه های طرح را در دست داشت که نقاش یا مدل می توانستند الگوی مورد نظر خود را از آن انتخاب کنند. دفترچه طرح کارگاه رمزی (ادینبورگ، نگارخانه ملی) نمونه خوبی از این نوع مجموعه ها را نشان می دهد. گفته می شود که هوگارت یک طرح طنز آلود از تشییع جنازه جوزف واناکن (۱۷۴۹) تهیه کرده بود که در آن تمام چهره پردازان لندن تابوت این جامه پرداز را با اندوه عمیق تشییع می کردند. زیرا واناکن برای هادسون، رمزی، رینولدز و بسیاری دیگر کار می کرد، البته به استثنای گینز بارو که نقاشی منحصر به فرد بود زیرا تمامی تابلوهایش را شخصاً تکمیل می کرد. ورتو می گوید: «آقای واناکن که دارای شیوه ای عالی، آزاد، ملایم و مجلل در قلم زدن ابریشم، ساتن، مخمل، یراق، طلا و غیره است برای چندین نقاش به سختی کار کرد... که بدون مهارت او فقط پیکرهایی بی ارزش را می پرداختند... کار او عظیم به کار اینهاست و فی الواقع آنان را در سطحی

قرار می‌دهد که دشوار بتوان یکی را از دیگری تشخیص داد.»

دریل، Drill,

نگاه کنید به «سنگتراشی یا کنده کاری روی سنگ» (Stone Carving)

درویه، فرانسوا هوبه (۷۵ - ۱۷۲۷)، Drouais, Francois Hubert,

نقاش چهره‌نگار فرانسوی که زیر نظر پدرش و بوشه و سایرین به تحصیل پرداخت. پدرش و خود او از هنرپیشه‌های زن نقاشی می‌کرد. اثر او به نام مادام فاوار (نیویورک، موزه متروپولیتن: ۱۷۵۷) نمونه خوبی است. او رقیب جدی ناتیه شد و برای مادام دوباری و خانواده سلطنتی نقاشی می‌کرد، در زمینه نقاشی از بچه‌ها موفقیت خاصی داشت. آثاری از او در پاریس (لوور)، لندن (نگارخانه ملی) و نیویورک (متروپولیتن و مجموعه فریک) وجود دارند.

قلم حکاکی (چاپ مسی)، Drypoint,

نگاه کنید به «کنده کاری» (Engraving)

دریزدل، سر راسل (۸۱ - ۱۹۱۲)، Drysdale, Sir Russel,

در انگلستان به دنیا آمد اما در کودکی به استرالیا رفت. در ۱۹۳۸ به لندن بازگشت تا به مطالعه نقاشی فرانسوی و بریتانیایی بپردازد. در ۱۹۴۰ در سیدنی اقامت گزید و مناطق بکر استرالیا را نقاشی کرد در حالیکه تحت تأثیر نیم سوررئالیسم ناش و مادرلند قرار داشت. در بینال ۱۹۵۴ ونیز، در کنار نولان و دوبل نماینده استرالیا بود. آثاری از او در لندن

(تیت)، نیویورک (موزه متروپولیتن) و بسیاری از موزه‌های استرالیا وجود دارند.

Dubuffet, Jean

دوبوفه، ژان (۸۵ - ۱۹۰۱)،

هنرمند فرانسوی که از تصاویر روی دیوار (هنر مردمی) الهام گرفت و کارهایی را بوجود آورد که پاته نامیده می‌شود. این آثار رنگ‌آمیزی نمی‌شوند بلکه با استفاده از مواد بی‌ارزش - چون قیر، ماسه، شیشه و غیره - پدید می‌آیند. این مواد خراشیده و رنگ‌آمیزی شده و به شکل انسان‌شکل می‌گیرند مثلاً زنان بسیار مهاجم، او خود جوشی آماتور را به مهارت حرفه‌ای ترجیح می‌دهد و دارای مجموعه از آثار است که آنها را «هنر خشن» می‌نامد که بعضی توسط بیماران روانی خلق شده‌اند. سالها به تجارت شراب اشتغال داشت و اصطلاح فوق احتمالاً یادآور شامپانی شیرین نشده است. در اروپا و آمریکا بسیار سفر کرد (که در آنجا پاروی بام را خلق کرد). نمونه کارهای او در آمستردام، بلفاست، ادینبورگ (نگارخانه ملی هنرهای مدرن)، لندن (تیت)، نیویورک (هنر مدرن) و پاریس حفظ می‌شوند.

دوچو دو بوئینزیا (۱۳۱۵/۱۸ - ۱۴۵۵/۶۰: حدود)،

Duccio di Buoninsegna,

نقاش ایتالیایی که اولین هنرمند بزرگ سینا بود و رابطه او با مکتب سینا همانند جیوتو با مکتب فلورانس است. البته بدون طبیعت‌گرایی پر قدرتی که هنر جیوتو را انقلابی جلوه می‌داد زیرا دوچو در واقع زیبایی متین و خشک سنت بیزانسی را گردآورده و در آن روح انسانیت جدیدی را می‌دهد که از فرقه‌های سن فرانسیس و سن دومینیک متجاعد می‌شد. نام او اولین بار در ۱۲۷۸ و ۱۲۷۹ که برای صومعه کار می‌کرد و سپس در ۱۲۸۰ که به خاطر جرمی نامعین و شاید سیاسی جریمه شده ثبت گردیده

است. در ۱۲۸۵ يك تابلوی بزرگ مادونا برای کلیسای ساتاماریانوولا فلورانس سفارش شد و این قطعاً همان مادونای روچلایی است (اینك در اوفیزی، فلورانس).

البته این اثر گاه کار استاد مادونا روچلایی هم معرفی شده و واساری، در تبعیت از شور ملی خود، آن را به چیمبو هم نسبت داده است. احتمالاً این اثر در سینا ترسیم شد زیرا حضور دوچو در فواصل ۹۹ - ۱۲۸۵ که مجدداً به دلیل خودداری از سوگند خوردن به کاپیتانو دل پوپولو، از مقامات شهری، جریمه شد در تاریخ ثبت است. در ۱۳۰۲ باز هم جریمه شد احتمالاً به خاطر بدهکاری مکرر و سفارش نقاشی مائستا برای تالار شهرداری سینا را هم دریافت کرد، اما این اثر از میان رفته است. مجدداً به خاطر امتناع از انجام خدمت سربازی و همچنین فعالیتهای مربوط به جادوگری ظاهراً جریمه شد. این اتهام اخیر چندان جدی نبود زیرا در ۱۳۰۸، وی به اوج کار خود رسید و مائستای عظیم محراب اعظم کلیسای جامع را سفارش گرفت.

این اثر در سال ۱۳۱۱ به اتمام رسید و با تشریفات رسمی از کارگاه او به کلیسا حمل شد. بخش اعظم این اثر اینك در موزه کلیسای سینا حفظ می شود اما قطعاتی از آن مفقود شده و تکه هایی هم (که همگی از پردل است) در فورت ورث تکزاس، لندن (نگارخانه ملی، مجموعه خصوصی تیسن لوگانو، نیویورک (مجموعه فریک) و واشنگتن (نگارخانه ملی) قرار دارند و یکی از فرشته ها در کالج هولیوک ماساچوست است. در شکل اولیه این مائستا (مریم و مسیح بر تخت جبروت) که مریم و مسیح را در احاطه قدیسین و ملائک نشان می داده تمامی دیوار رو به جماعت را می پوشاند. بالا و پایین قطعه اصلی صحنه هایی از حیات عیسی و باکره و پیکره های کوچک قدیسین دیده می شود. بسیاری از این صحنه های کوچک فقط برای پیشنهاد قابل رویت بودند. تمامی قسمت پشت بخش اصلی را بیست و شش صحنه از شهادت پوشانده بودند و در بخشهای پایین و جلو تابلوهای کوچکتری از زندگی مسیح دیده می شدند. در حالیکه قسمت جلو عمدتاً حاوی شمایل مناسب برای عبادت است، جریان روایی تابلو احتمالاً فقط توسط کسانی که

در محراب و احتمالاً زاویه‌ها بودند دیده می‌شد. به این دلیل تصاویر روایی نوعی تفسیر بر کتاب مقدس تلقی می‌شده است. از دیدگاه هنری، هر دو طرف نمایانگر دوچپو به عنوان هنرمندی مبتکر هستند، زیرا بخش جلویی حاوی پیکرهایی با وزن و متانت و شخصیت پردازی بیشتری نسبت به کارهای قبلی در سیناست، حال آنکه قسمت پشت او را به عنوان استاد روایت با مهارتی مانند جیوتو در افسانه‌گویی آشکار می‌سازد هر چند شاید از نظر شمایل‌سازی واجد آن درجه از ابتکار تلقی نشود. زیرا دوچپو به اینکه الگوهای قدیمی بیزانسی را برای (گرچه نه تمام) صحنه‌های خود از متون انجیل به کار برد راضی بود. صنعتگری خارق‌العاده، کاربرد طلا برای تزیین ویژگیهای ترکیبی همزمان، رنگ‌آمیزی غنی و متین به نحوی ترکیب شده‌اند که فی‌النفسه زیبا باشند در حالیکه کارهای جیوتو این ابزار را برای توصیف شکل به کار می‌گرفت. تمام این عناصر مشخصه مکتب سينا در دو قرن بعد از او هستند. در نسل بعد، هنرمندانی عمیقاً متفاوت باهم چون سیمونه مارتینی و لورنرتی کار خود را از جنبه‌هایی از ابتکارات دوچپو آغاز کردند هر چند تأثیر مجسمه‌های جیووانی پیسانو بر خود دوچپو نیز عاملی نافذ در تکامل لورنرتی به شمار می‌رود.

سایر آثار منتسب به دوچپو در مجموعه سلطنتی، و در بادیا آ ایزولا نزدیک سينا (يك مدونا که غالباً به استاد بادیا آ ایزولا نسبت می‌دهند تا به شخص دوچپو)، برن، بوستون، بوداپست، کمبریج ماساچوست (فوگ)، لندن (نگارخانه ملی) منچستر (نگارخانه)، نیویورک (موزه متروپولیتن، مجموعه فريك)، پروگیا، فیلادلفیا (جانسون)، سينا (پناکوتیا، ایرادل دیوموو کلیسای جامع که شیشه‌های رنگی آن منتسب به کیناپوست) و در اوترخت (موزه سراسقفی) وجود دارند.

Duchamp, Marcel,

دوشان، مارسل (۱۸۸۷ - ۱۹۶۸)،

برادر ر. دوشان ویون و جی ویون و یکی از نخستین دادائیستها بود هر چند پیش از ابداع مکتب دادائیسم به سال ۱۹۱۵ به نیویورک رفت. در

نمایشگاه آرموری با اثر خود به نام «برهنه‌ای در حال بالا رفتن از پلکان» شرکت کرد (دو نسخه ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ هر دو در فیلادلفیا). این اثر تقریباً یک کار کاملاً کپیوفوتوریستی اما به زودی کارهای حاضر آماده (هر چه که به دست می‌آمد) جای آن را گرفتند. اولین کار حاضر و آماده او، قفسه بطری، در ۱۹۱۴ به نمایش گذاشته شد و سپس یک ظرف پیشاب با عنوان «فواره» و امضاء ر. موت در ۱۹۱۷ از سوی او عرضه شد. تعبیر او از مونا لیزا به سال ۱۹۱۹ ساخته شد، اما کار اصلی این هنرمند عنوان «شیشه بزرگ» یا «عروسی که توسط مجردها برهنه می‌شود» نام دارد (ایون ۲۳-۱۹۱۵ فیلادلفیا). این اثر یک تابلو نیست بلکه ترکیبی شفاف از سیم و قلع رنگ آمیزی شده است که بین دو صفحه شیشه‌ای به دقت کشیف شده قرار دارند. نسخه اصلی (۱۹۱۵، ناتمام) تصادفاً در ۱۹۲۶ شکسته شد و توسط دوشان تعمیر گشت در حالیکه ترکها حفظ شده‌اند تا نشان دهند که به‌طور اتفاقی مرمت شده است. او جزئیات این امر را به‌طور مفصل منتشر کرد، اما در چهل سال آخر عمر خود عمدتاً به شطرنج مشغول بود. اکثر آثار او در فیلادلفیا قرار دارند اما یک نمونه هم در لندن (تیت) در معرض نمایش است.

دوشان - ویون، ریمون (۱۸۷۶ - ۱۹۱۸)، Duchamp - Villon, Raymond,

برادر مارسل دوشان و ژاک ویون بود. از سال ۱۸۹۸ پیکره‌سازی او تحت تأثیر رودن قرار گرفت، اما بعدها به آرمان‌های کویسم گرایش یافت و همراه برادرانش در نمایشگاه «بخش طلا» شرکت جست. از ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۴ مجموعه «اسبها» را پدید آورد که دارای کیفیت یک بیانیه کویستی است که با توجه بوچیونی به حرکت در آمیخته باشد. در ۱۹۱۶ در معرض گاز سمی قرار گرفت و در ۱۹۱۸ درگذشت. موزه هنرهای مدرن پاریس نمونه‌ای از اسبهای او را دارد (۱۹۱۴). یک مجموعه دیگر در لندن (تیت) حفظ می‌شود.

Ducros (Du Cros), Louis,

دو کرو، لوئی (۱۸۱۰ - ۱۷۴۸)،

يك منظره پرداز بالنسبه مرموز سوئسی است. كه بیشتر با آبرنگ كار ميكرد و سر ر. كلت هور در ۱۸۲۲ اورا عامل انقلاب در آبرنگ دانسته زيرا اين شيوه را از رسم به تابلو سازی متحول ساخته است. حوالی ۱۷۷۰ در ایتالیا بوده و سی و چند سال را در رم زیست و سپس حوالی ۶ - ۱۸۰۵ به سوئیس بازگشت. به مالتا سفر کرد و چند رنگ و روغن از مناظر آن ناحیه در موزه والتا کار اوست. هنگام اقامت کوژن در رم بود، اما دلیلی برای تأثیر مفروض او بر نقاشان انگلیسی در دست نیست. کارهایی از او در لوزان و برن، لندن (موزه بریتانیا، ویکتوریا و آلبرت، کورتولد) و منچستر (ویتورث) وجود دارند.

Dufy, Raoul,

دوفی، راثول (۱۸۷۷ - ۱۹۵۳)،

تا سال ۱۹۰۵ به سبك سوب - امپرسیونیست ناقصی كار می كرد، اما تأثیر نیرومند جنبش فوویسم (بویره لوکس، آرامش و شهوت کارماتیس) او را به کاربرد شکلهای ساده و رنگهای روشن وادار ساخت. او طراح پارچه و سرامیک بود و سبکی شاد، سبك، تزیینی را پدید آورد كه به خوبی برای موضوعات او - گردشگاهها، میدان سوارکاری، كلوپ قایقرانی - مناسب بود و ترفندهای فنی متعددی چون لكه های سفید (لكه های بیرنگ) را برای سایه، و خطوطی سریع، با روح و شبه كالیگرافيك را ابداع كرد. نمونه کارهایش در لندن (تیت و کورتولد)، نیویورك (موزه هنرهای مدرن) پاریس (موزه هنر مدرن) و مجموعه بزرگ لوهاور ونیس حفظ می شود.

Dugento,

دو گنتو یا دوستو (واژه ایتالیایی به معنی «دوستان»)،

قرن سیزدهم یا از سال ۱۲۰۰ به بعد.

Dughet, Gaspard,

دوگه، گاسپار،

نگاه کنید به «پوسن» (Poussin)

Du Jardin, Karel,

دوژاردن، کارل (۱۶۴۱/۲ - ۷۸)،

نقاش هلندی که در آمستردام به دنیا آمد. او شاگرد برچم بود و دو بار به ایتالیا سفر کرد. دوژاردن اکثراً از مناظر ایتالیایی همراه با پیکره‌هایی نقاشی می‌کرد و گاهی اوقات نیز از موضوعات مذهبی و اساطیری و صحنه‌های زندگی روزمره در طرح‌های خود بهره می‌برد. تنها چهره‌نگاری او به نام «هیئت رئیسه زندان زنان در آمستردام» که به سال ۱۶۶۹ کشیده شده از ظرافت بسیار برخوردار است. در سال ۱۶۷۴/۵ به ایتالیا بازگشت و در آنجا درگذشت. نمونه کارهای او در مجموعه سلطنتی، برلین، بروکسل، کمبریج (فیتز ویلیام)، درسدن، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، لاهه، هارتفورد کانکتیکات، لنینگراد، لندن، مونیخ، پاریس (لوور)، وین، ییل، یورک و دیگر شهرها وجود دارد.

Dunlap, William,

دانلپ، ویلیام (۱۷۶۶ - ۱۸۳۹)

چهره‌نگار آمریکایی - از جمله تصویری از خود که هنگام بازگشت از لندن به ۱۷۸۸ ترسیم کرده که هملت او را به والدینش نشان می‌داد (نیویورک، انجمن تاریخ). او نمایشنامه نویس هم بود و سی جلد یادداشت (۱۷۸۶ - ۱۸۳۴) نوشت که یازده جلد آن منتشر شده است. همچنین، او مؤلف «تاریخ صعود و ترقی هنر طراحی در ایالات متحده» (۱۸۳۴) است که بهترین مآخذ برای نقاشی اولیه آمریکایی تلقی می‌شود.

Dunoyer de Segonzac,

دونیور دو سگونزاك،

نگاه کنید به «سگونزاك» (Segonzac)

Duquesnoy, Francois,

دوکنوا، فرانسوا (۱۶۴۳ - ۱۵۷۹)

مشهور به ایل فیامینگو در بروکسل متولد شد و در رم کار کرد (۴۳-۱۶۱۸). معروفترین مجسمه ساز غیر ایتالیایی عصر خود بود و بیشتر نماینده گرایش کلاسیک به شمار می آید تا باروک پرشور برنینی، هر چند تحت تأثیر برنینی هم قرار گرفت و مخصوصاً در زمینه مینیاتور این تأثیر محسوستر بود. در روزهای فلاکت بار آغاز فعالیت خویش در رم تعدادی تندیس کوچک عاج و چوب ساخت اما از ۱۶۲۱ به بعد برای برخی از معتبرترین حامیان عصر به کار پرداخت. با پوسن، که کلاسیک شاخص دوران بود، روابط صمیمانه ای داشت و با یواکیم فن ساندراوت نیز دوست بود. به تدریج گرفتار بیماری جنون شد و در سال ۱۶۴۱، وضعیت او چنان به وخامت گراییده بود که به او توصیه شد به پاریس رود شاید درمان یابد. در همان حال، مقام تندیس ساز دربار فرانسه انتظارش را می کشید. سرانجام به سال ۱۶۴۳ عازم پاریس شد اما در راه رسیدن به آن شهر در لگهورن وفات یافت. کارهای عمده او عبارتند از سنت آندرو (۴۰ - ۱۶۲۸)، کلیسای سنت پیترو، ن.ك، بولگی)، سن سوزانا (۳۳ - ۱۶۲۹)، سانتاماریادی لورتو، رم) و دو بنای یادبود در سانتا ماریادی اینما، رم که هر دو حاوی گروههایی از کودکان برهنه است که همواره مداحان بسیار داشته است. آثار کوچکتر متعددی از او به خارج از ایتالیا برده شده اند و نمونه هایی در برلن، لندن (ویکتوریا و آلبرت)، پاریس و سایر جاها یافت می شوند.

Durand, Asher B.

دوراندا آشر (۱۷۹۶ - ۱۸۸۶)،

کار خود را با گراورسازی آغاز کرد و در سال ۱۸۲۰ شهرت خود را

به عنوان يك گراوریست که به سبك تابلوهای ترامبول (سازنده تابلوی اعلان استقلال) کار می کرد. حتی در سال ۱۸۳۰ نیز به انتشار يك سری گراور منحصر به ترسیم مناظر آمریکایی دست زد، اما توفیقی به دست نیاورد و آن را پس از اولین اثر کنار گذاشت. در این هنگام او به سوی چهره نگاری و نقاشی مناظر روی آورد و سرانجام به یکی از منظره پردازان برجسته در مکتب رود هودسن تبدیل شد. در سال ۱۸۴۰ - سفری به اروپا کرد و به کپید آثار اساتید کهن پرداخت. در سال ۱۸۴۶ به ریاست فرهنگستان طراحی انتخاب شد و به این ترتیب اولین منظره پرداز در تمام کشورها بود که حتی مورد احترام قرار گرفت. برخلاف دوستش کول، او در فضای باز کار می کرد و رئالیسم (واقع گرایی) ناپخته مناظر اوجاذبه اصلی این آثار به شمار می رود، اما سپس کار به سبکی نزدیک به سنت نقاشان قرن هفدهم هلند (مانند هوپما) را آغاز کرد. آثاری از او در بسیاری از موزه های آمریکایی وجود دارد و به نظر نمی رسد که در خارج از آمریکا آثاری از او وجود داشته باشد.

Durer, Albrecht,

دورر، آلبرخت (۱۴۷۱ - ۱۵۲۸)

نقاش آلمانی و پسر يك زرگر که در سال ۱۴۵۵ در نورنبرگ مآوی گزید و به سال ۱۴۶۷ با دختر استادش ازدواج کرد. آلبرخت جوان در ابتدا کارآموز پدر بود و سپس مدت سه سال قرار داد کارآموزی را با نقاشی به نام میخائیل وولگموت منعقد کرد که کارگاه بزرگش کلیشه های چوبی برای نقاش آنتون کوبرگر، پدر تعمیدی دورر هم تهیه می کرد. در عید پاک ۱۴۹۰ عازم يك سفر چهار ساله شد و از کولمار (به قصد دیدن آثار مارتین شوناگور)، بال و استراسبورگ دیدن کرد و در ماه مه ۱۴۹۴ به نورنبرگ بازگشت و ازدواج کرد. در پاییز ۱۴۹۴ به ونیز رفت (دوست انسانگرایش ویلیباد پیرکهایمر در آن زمان در پادوا دانشجو بود) و در بهار ۱۴۹۵ به شهرش بازگشت. البته اخیراً ادعا شده است که شواهد دال بر سفر اولش به ونیز قانع کننده نیست. در اواخر سال ۱۵۰۵ بار دیگر از

طریق او کزبورگ به ونیز رفت و تا فوریه ۱۵۰۷ در آنجا ماند. در این سفر با جیووانی بلینی که او را بسیار تحسین می‌کرد آشنا شد و چند تابلو خلق کرد که شامل «مدونا در حلقه گل سرخ» (پراگ، در حال حاضر کاملاً آسیب دیده) برای تجار آلمانی در ونیز و «مسیح در میان اطبا» که نشاندهنده آگاهی او از سبک لئوناردوست. پس از بازگشت، جنبه علمی هنر و شخصیت خود را قوام بخشید، به مطالعه ریاضیات، هندسه، لاتین و ادبیات انسانی روی آورد و به جای مصاحبت هنرمندان، به محفل دانشمندان گرایش یافت. این تغییر جهت در شیوه زندگی و تفکر او مستقیماً قابل پیگیری تا تأثیر لئوناردو و ماتگنا بوده و در آلمان سابقه نداشت. در ۱۵۱۲ نقاش دربار امپراتور ماکسیمیلیان شد و در ژوئیه ۱۵۲۰ به هلند رفت تا از جانشین او، چارلز پنجم، فرمان انتصاب و شهریه خود را دریافت کند. او شاهد تاجگذاری امپراتور جدید در آخن بود و حکم انتصابش تنفیذ شد. از آنتورپ، بروکسل، مالینس، کلن، میدلبورگ، بورگس و کنت دیدن کرد و در مسیر خود مورد تمجید و پذیرایی قرار گرفت. در ژوئیه ۱۵۲۱ به وطن بازگشت و با وجود بیماری ناشی از تب، احتمالاً معلول باتلاقیهای ژیلند، که به امید مشاهده یک بالن مرده سفر به آنجا را پیش گرفته بود، تا زمان مرگ لاینقطع کار کرد.

مجموعه عظیم دورر شامل حکاکی روی چوب و کلیشه‌سازی، تابلو، طراحی مقدماتی و مستقل بود و همچنین رسالاتی در باب «اندازه‌گیری» (۱۵۲۵)، «حصاربندی» (۱۵۲۷)، نسبتها و نظریه هنری (۱۵۲۸) بوده و در کنار آنها سفرنامه مفصلی از هلند را نیز باید نام برد. او مجرای اصلی انتقال شکلها و عقاید رنسانس ایتالیایی به شمال بود و اینها را با آن فرد گرایبی رایج در هنر آلمانی میراث سنت گوتیک درهم آمیخت. مهمترین نفوذ او از طریق گرافیکهایش اشاعه یافت. او یکی از اساتید معتبر حکاکی چوب و کلیشه مسی است و این الگوها که به سادگی قابل حملاند عملاً روش، موضوعات، طرحها، سبک او را در سرتاسر اروپا اشاعه داد و حتی در ایتالیا هم تأثیر نهاد (مثلاً پوتنورمو). او دامنه حکاکی چوبی و کلیشه‌سازی را توسعه داده و فنون هر دو را تکمیل کرد و سطح هنر گرافیک را

از طریق آموزش کارگرانی که طرحهایش را اجرا می کردند ارتقا بخشید (ن. ك. كلاينماستر).

کارهای اصلی اش عبارتند از: در حکاکی چوبی عبارت مجموعه‌هایی چون «مکاشفات» (۱۴۹۸)، «وجد عظیم» (۱۵۱۰ - ۱۴۹۸) و «وجد كوچك» (۱۱ - ۱۵۰۹)، «زندگی باکره» (۱۱ - ۱۵۰۱) و در چاپهای انفرادی آثاری چون «حمام مردانه» (۱۴۹۷)، و کلیشه‌هایی چون «وجد کلیشه‌ای» (۱۲ - ۱۵۰۷) و الواح انفرادی از قبیل «هیولای دریایی» و «پسر مسرف» (۱۴۹۷) و «سنت اوستانس» (حدود ۱۵۰۱)، «ثروت عظیم» (۱۵۰۱/۲)، «آدم و حوا» (۱۵۰۴) «سلحشور مرگ واهریمن» (۱۵۱۳) «سنت ژروم» و «مالیخولیا» (۱۵۱۴). «مکاشفات» اولین کتابی بود که کلا آثار يك هنرمند واحد را در برداشت، زیرا دورر هم نقاش، هم چاپ کننده و هم ناشر آثار خویش بود (متن کتاب به دو زبان آلمانی و لاتین در دسترس بود). تمام آثارش نوعی تصویرپردازی واضح، ظرافت فنی، قدرت بیان و طراحی استادانه را با شمایل سازی عمیقاً فکوره و غالباً پیچیده درهم می آمیزد که باید رده‌های متعدد آنها را خواند تا معنای طرح آشکار شود، هر چند تأثیر بصری کار ماهیتی فوری دارد. در سفارشهای امپراطور ماکسیلیمیان برای حکاکی چوبی عظیم «فتوحات» شریك بود و تعدادی لوح برای آنها تدارك دید، هر چند این آثار چندان کمکی به اشتهار او نکردند.

در قیاس با کارهای گرافیکی، تابلوهای او معدوداند و عموماً از نوع سنتی‌تر بوده و چندان اهمیتی ندارند. یکی از خدمات اصلی او ترسیم مناظری با آبرنگ و گواش است که بعضی از آنها را در سفر خود به ایتالیا کشید و از پرتره‌کترین بیان خلق و فضا در منظره‌پردازی به‌شمار می‌روند. در اکتبر ۱۵۲۶، به عنوان یادگاری از خود اثر «حواریون» (مونیخ) را به زادگاهش تقدیم کرد. این اثر احتمالاً به عنوان قسمتی از يك تابلوی «محاورة مقدس» خلق شد که احتمالاً به دلیل نهضت اصلاح‌طلبی به مرحله اجرا در نیامد. از نظر شکل، قدیسین بسیار تحت تأثیر قدیسین بلینی در محجر محراب فراری (ونیز) قرار دارند و اهمیت آنها با تعارضات روحی

اصلاح‌طلبی که بر او تأثیری عمیق داشت در آمیخته بود. ملانکتون از دوستان نزدیک او بود و دورر هم لوئر و هم اراسموس را تحسین می‌کرد. با وجود کارگاه بزرگش، وارثی از خود به جای نهد. هنر او پیش از آن جهانی و در عین حال خصوصی بود که زاینده مقلدانی باشد. آثاری از او در اثر برگ، برلین، بوستون (گاردنر)، بوداپست، کاسل، کلن (والراف - ریچارتز)، درسدن، فلورانس (اوفیزی)، فرانکفورت (موزه و اشتادل)، لیسبون، لندن (نگارخانه ملی)، مادرید (پرادو)، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، نورنبرگ، اوپرسن ویت (نزدیک وین)، پاریس (لوور، کتابخانه ملی)، تولیدو اوهایو، وین، واشنگتن (نگارخانه ملی)، وایمار و سایر نقاط وجود دارند.

Dyce, William,

دایس، ویلیام (۱۸۰۶ - ۶۴)،

نقاش، دانشمند، کارمند اسکاتلندی که در آبردین به دنیا آمد و در لندن و رم به تحصیل پرداخت. شدیداً تحت تأثیر مکتب نازاوتر (ناصریان) قرار گرفت و عقاید آنان را با تابلو با مادونا در ۱۸۲۸ در انگلستان معرفی کرد و به این ترتیب او به انتقال عقاید جدید آلمانی به انجمن برادری احیاگران هنر پیش از رافائل کمک کرد (تأسیس ۱۸۴۸). در توسعه آموزش هنری بسیار مؤثر بود و در این راه از کمک پرنس آلبرت بهره می‌برد. آثاری از او در مجموعه سلطنتی، آبردین، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، لیورپول، لندن (تیت) وجود دارند.

Dyck, Sir Anthony van,

دایک، سر آنتونی وان (۱۶۴۱ - ۱۵۹۹)،

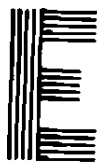
در آنتورپ متولد شد. حدود ۱۶۱۵/۱۶ استاد مستقل شد و در ۱۶۱۸ عضو اتحادیه بود. قبل از بیست سالگی دستیار اصلی روبنس بود و در موضوعات مستلزم عواطف بیشتر تا حرکت تخصص داشت. در ۱۶۲۰ به انگلستان سفر کرد (جیمز اول مایل بود او را به مقام نقاش دربار منصوب

کند) اما پس از چهار ماه به فلاندرز باز گشت، در ۱۶۲۱ به ایتالیا رفت و تا ۱۶۲۲ و زمان مرگ پدر، جز سفری به فلاندرز در ۱۶۲۲، شش سال آنجا ماند. از رم، فلورانس، ونیز و پالرمو دیدن کرد اما عمدتاً در جنوا اقامت می‌کرد و در همانجا اساس فرقه خویش به عنوان چهره‌پرداز را استوار ساخت و گنجینه‌ای از طرح‌ها را آفرید که بعدها در آنتورپ ولندن به کار برد. اوج کار او در رم نبود زیرا در این شهر با تبتو گلها مشاجره کرد. البته دو اثر چشمگیر خود را در سال ۱۶۲۲ در رم به تصویر کشید که عبارت بودند از «سررابرت» و «بانو شرلی» در جامه ایرانی (پتورث، ساسکس، موقوفه ملی). در آن زمان رم از هنرمندان مستعد پر بود- کسانی چون دومینیچینو، گوئر کینو، پیترو دو کورتونا- و البته سبک باروک که روبنس شاهد ولادت آن بود حال به کمال رسیده بود. در ۱۶۲۴ در پالرمو بود و در همانجا «نایب‌السلطنه» (لندن دالویچ) را کشید و مهمترین سفارش ایتالیایی خود «مادونا با تسبیح» (پالرمو کنگرزیانو دل روزاریو) را شروع کرد، اما شیوع طاعون باعث شد بار دیگر به جنوا بگریزد. حدود ۱۶۲۷ به آنتورپ مراجعت کرد و کوشید حمایت نایب‌السلطنه ایزابلا را کسب کند، و همچنین برای خاندان ارنج به نقاشی پرداخت. بین این زمان و عزیمت به انگلستان، اکثر چهره‌های عالی خود را ساخت. او که شخصیتی کم قدرت‌تر از روبنس داشت نسبت به فردیت مدلهایش بسیار حساس بود و آن را با پیگیری خستگی‌ناپذیر سبکی بیان می‌داشت که بخشی از روحیه محزون او را منعکس می‌کرد. در آثار دینی، کاملاً به روبنس، تیتیان و کورجیو گرایش داشت گرچه کمتر از روبنس این تأثیرات را هضم کرد. از نظر فنی، رنگ او نازک‌تر از روبنس، خشک‌تر، کشیده‌تر بوده و زیر رنگ خاکستری دارد و از نظر کار دست کمتر آزادانه و سست است. سالیانی که در انگلستان بود- از ۱۶۳۲ تا زمان مرگش- به ظاهر موفق بود و در دربار چارلز اول اعتبار فراوان، لقب شوالیه و سفارش‌های مهم در مقام نقاش دربار کسب کرد و از میتنس و جانسون پیشی گرفت. اما تلاش او برای کسب اعتبار مجدد در بقیه اروپا و جانشین روبنس (مقایسه شود باجور دائنس) موفق نبود و نیز نتوانست سفارش‌ترین تالار لوور را هنگام

ورود به پاریس دریافت کند زیرا پوسن قبلاً آن را دریافت کرده بود. این واقعیات به او ثابت کرد که موقعیت چارلز اول تا چه اندازه مترلزل بوده و حمایت دربار انگلستان تا چه اندازه محدود کننده بود. اما در این زمان او کاملاً بیمار بود و با بازگشت به انگلستان در ۱۶۴۱، وفات یافت.

در نه سال اقامت خود در انگلستان، کارهای بسیاری انجام داد اما عموماً درگیر تکرار آثار جنوایی خود بود. میزان موفقیت این آثار متفاوت بوده و بستگی به آن داشت که خود او کار را تمام می کرد یا دستیارانش. هیچیک از دستیاران او اهمیتی نداشت و او فاقد توانایی روبنس در اداره يك کارگاه بزرگ بود. در میان معروفترین چهره‌هایی که در انگلستان خلق کرد می توان از چارلز اول سوار براسب، پرتره سه لتی پادشاه که به عنوان مدلی برای تندیس نیم تنه برای برنینی ارسال کرد، گروه‌هایی از فرزندان خاندان سلطنت، و گروه خانوادگی بزرگ در ویلتون، این آثار او را در کار خلقت الگویی نشان می دهند که تا پایان سنت بزرگ چهره نگاری انگلیسی و از طریق دابسون، لیلی، رینولدز و گینز بارو تا عصر لورنس دوام یافت.

اکثر نگارخانه‌های قدیمی تر يك یا چند نمونه دارند، از جمله آنتورپ، بروکسل، لندن (نگارخانه ملی، مجموعه والاس، دالویچ، موسسه کورتولد، و کنوود) و مجموعه سلطنتی که بسیار غنی است. موزه‌های کانادائی و آمریکایی زیر هم نمونه‌هایی دارند: بالتیمور، بوستون (موزه، گاردنر)، شیکاگو، سینسیناتی، کلیولند اوهایو، کلمبوس اوهایو، رنور، دیترویت، هارتفورد کانکتیکات (واردورث)، ایندیانا پولیس، کانزاس سیتی، لوس آنجلس (موزه دانشگاه کالیفرنیا جنوبی)، لوئیزویل، نیویورک (موزه متروپولیتن، فریک)، اتاوا، راکی کارولینای شمالی، سن لوئیز، سن دیه گو، سن فرانسیسکو، تولیدو اوهایو، تورنتو، واشنگتن (نگارخانه ملی، کور-کوران، مجموعه ملی)، ییل و سایر جاها.



Eakins, Thomas,

ایکینز، توماس (۱۸۴۴ – ۱۹۱۶)،

نقاش امریکایی که بیشتر در زمینهٔ چهره‌نگاری کار می‌کرد. در سال ۱۸۶۶ از فیلادلفیا به پاریس رفت و در آنجا تحت تأثیر رئالیسم (واقع‌گرایی) مانه قرار گرفت پس از سفری به اسپانیا در سال ۱۸۷۰ به فیلادلفیا بازگشت و معلم موفق شد. که پیگری رئالیسم او را به کلاسهای پزشکی کشاند تا دانش خود از آناتومی را تکمیل کند و سرانجام به درمانگاه کراس (۱۸۷۵) سوق داد که جراحی را در حال عمل نشان می‌دهد و جنبالی بر پا کرد و نیز تابلوی «کلینیک آکتیو» را آفرید. موضوعات رامبراندی فوق به سبک اسپانیولی «مانه» انجام شدند اما باز هم پیشاپیش باعث جنبالی در پاریس شد. کارهای متعددی از او در موزه‌های آمریکایی، به ویژه در فیلادلفیا وجود دارند.

Earl, Ralph,

ارل، رالف (۱۸۰۱ - ۱۷۵۱)،

چهره‌نگار آمریکایی که برای اولین بار از او در سال ۱۷۷۵ نام برده شد که طرحهایی را از انقلاب را برای کلیشه تهیه می‌کرد. بین ۱۷۷۵-۸۵ در انگلستان کار کرد، در ۵ - ۱۷۸۳ در فرهنگستان سلطنتی نمایشگاه گذاشت و احتمالاً با غرب وفادار به بریتانیا تماس داشت. در ۱۷۸۵ به نیوانگلند بازگشت و تا زمان مرگ در آنجا به نقاشی چهره مشغول بود. دو بار ازدواج کرد و هر دو زن را ترک کرد. از ۱۷۹۹ به علت اعتیاد به الکل کارش تنزل یافت و همین اعتیاد او را کشت. تابلوی «راجر شرم‌ان» (حدود ۱۷۷۵/۷، نگارخانه دانشگاه ییل) دارای کیفیتی تکیده دارای روحیه آمریکایی است که نسبت به کارهای التقاطی بعدی مشهود در آثار بعدی او که تحت تأثیر هنر انگلیسی باب روز قرار داشت، به نظر می‌رسد. بسیاری از موزه‌های آمریکایی آثار او را دارند. بیرون از ایالات متحده ظاهراً تابلوی «آدمیرال کمپنف» (۱۷۸۳ در نگارخانه ملی چهره‌پردازی، لندن و یکی دیگر در موزه آمریکایی باث قرار دارد).

Eau - Forte,

او - فورت،

واژه فرانسوی معادل سیاه قلم.

Eclectic,

التقاطی،

نگاه کنید به «کراچی» (Carracci)

Ecole Royale des Eleves Proteges,

اکوله، رویال دوالوه پروتژه،

مدرسه سلطنتی عالی شاگردان
مدرسه اختصاصی که فرهنگستان فرانسه در ۱۷۴۸ تحت ریاست رئیس

خود، شارل کوپیل و به اصراری سربازرس، عموی مادام دوپمپادور، تأسیس کرد. از آنجا که کیفیت کار داوطلبان جایزه رم برای چند سال کیفیتی نازل داشته و قادر به کسب جایزه و تقدیرنامه نبودند، کسب آموزش توسط جوانان الزامی تشخیص داده شد. تنها کسانی که در فرهنگستان به کسب جایزه نقاشی و مجسمه‌سازی نایل می‌آمدند اجازه ورود می‌یافتند. از هر رشته سه نفر انتخاب می‌شد و قبل از عزیمت به رم، سه سال آموزش می‌دیدند. در ۱۷۷۱ تعداد ورودیه در هر نوبت به دو نفر و دوره آموزش به یک سال تنزل یافت. در ۱۷۷۵، مدرسه منحل شد زیرا با خصومت فرهنگستان مواجه گردید که آن را نشانه تردید در آموزش خود می‌دانست. شیوه تعلیم اعتنای چندانی به تکنیک نداشت زیرا داوطلبان قبلاً صلاحیت خود را نشان داده بودند در عوض دانشجویان به نظریه‌های علمی، تاریخ روم و یونان و اسطوره‌شناسی می‌پرداختند. دانشجویان غیر عضو حق شرکت در جلسات سخنرانی را داشتند.

اکهوت، گبراند وان دن (۷۴ - ۱۶۴۱) Eeckhout, Gerbrand van den,

نقاش اهل آمستردام و شاگرد، دوست و مقلد وفادار رامبراند. حوالی ۱۶۵۵ تعدادی صحنه درامیک کاملاً متفاوت تر بورخ ترسیم کرد.

ایدو متروپولیس، ایدوفوسیلون، Eedometropolis, Eldopbusikon,

به ترتیب به گیرتین ولوثر بورگ رجوع شود.

الیاس، نیکولائس (۱۶۵۴/۶ - ۱۵۹۰/۱)، Elias, Nicolaes,

چهره‌پرداز اهل آمستردام از نسل قبل از رامبراند. تابلوی «گروهان سروان یان وان ولوسویک» (آمستردام، ریکسموس) در ۱۶۴۲ نقاشی شد، یعنی در سالی که رامبراند «نگهبان شب» را خلق می‌کرد. موزه بیرمنگهام

دارای تابلوی «يك بانو» (۱۶۳۰) است که هم سنخ کارهای اولیه رامبراند است.

اله، فردیناند ارشد (حدود ۱۶۴۹ - ۱۵۴۰)، Elle, Ferdinand the Elder,

از چهره پردازان فلاندرز که در زمان فرانس پوربوس دوم در پاریس فعالیت داشت. پرسن هم مدتی با او همکاری داشت، اما اطلاع دیگری از او در دست نیست. پسرش لوئی (۸۹ - ۱۶۱۲) برای لوئی چهاردهم کار کرد و از بنیانگذاران فرهنگستان بود.

الزهایمر، آدام (۱۶۱۰ - ۱۵۷۸)، Elsheimer, Adam,

منظره پرداز آلمانی که مهمترین آثارش را در ایتالیا ساخت. حدود ۱۵۹۸ در ونیز و حوالی ۱۶۰۰ در رم بود و بقیه عمر خود را در آنجا گذراند. مناظر او در میان نخستین آثار ایدال است که پیکرها در آن نقشی قابل توجه اما نه فراگیر دارد و تأثیر نور در آنها با دقت بسیار بررسی می شود. احتمالاً تأثیر تنوع نقاط نوری را از تینتورتو و کارا واجیو فرا گرفت و بسیاری از منظره های کوچکتر او دارای منابع نور متعدد هستند. مثلاً غروب گرم با نور سرد مهتاب در بخش دیگری از تابلو، همراه شعله مشعل در جایی دیگر. تابلوهای او کوچک هستند: عموماً روی مس (گاه نقره اندود) که با ظرافت بسیار انجام می شوند. آثارش تأثیر عظیمی بر دوستانش روبنس و جوانانی چون رامبراند و کلود باقی نهاد. آثار پل بریل بسیار شبیه کارهای اوست.

روبنس در نامه ای به تاریخ ۱۴ ژانویه به مرگ الزهایمر اشاره می کند که باعث اندوه او شده و ادامه می دهد: از درگاه خداوند خواستارم که گناهان سینیور الزهایمر و معصیت کندی کار او را عفو فرماید که باعث شد از زیباترین چیزها محروم بماند، برای خود او فلاکت آورد و به اعتقاد من سرانجام او را بیچاره کرد، حال آنکه می توانست با دستان خود ثروتی

عظیم کسب کند و خود را مورد احترام جهانیان سازد. سپس اضافه می‌کند که حاضر است آثار الزهایمر را از طرف بیوه‌اش به مبالغ هنگفتی بفروشد زنی اسکاتلندی که ادعا می‌شود به خاطر زندقه پناهنده شده و در ۱۶۰۶ با الزهایمر ازدواج کرده بود. در ادامه نامه می‌خوانیم: «و اگر تابلوها فوراً به فروش نرسد، ما در خلال این مدت طرحی می‌یابیم که پولی به او قرض دهیم بی‌آنکه بر فروش اصرار ورزیم». اما ساندرا رت می‌گوید که الزهایمر مبتلا به مالیخولیا بوده و نمی‌توانست کار کند. در نتیجه، شاگرد خود گودت را استثمار می‌کرد و همین مرد بود که نقاش را به خاطر قرض به زندان انداخت. از او آثاری در مجموعه سلطنتی، برلین، بن، برانزویک، کاسل، کمبریج (فیتز ویلیام)، کپنهاگ، درسدن، ادینبورگ، فلورانس (اوفیزی)، فرانکفورت (استادل)، لاهه، لنینگراد، لندن (نگارخانه ملی، موزه ولینگتون)، مادرید، مونیخ، پاریس (لوور)، ونیز (فرهنگستان)، وین (موزه کونستیتوریشس)، ییل و سایر نقاط وجود دارند. هشت تابلوی کوچک قدیسین در پتوورث ساسکس (موقوفه ملی) و نهمین قدیس در مونپلیه حفظ می‌شوند.

Encaustic Wax,

رنگ مومی،

تکنیکی در نقاشی که ظاهراً با موفقیت کامل در عصر باستان به کار می‌رفت ولی اینک فراموش شده است. ظاهراً اصل کار عبارت بود از کار بر روی دیوار با آمیخته‌ای از رنگ و موم که با آهن یا ابزار مشابه حرارت داده شده و به داخل دیوار تزریق می‌شد. پین توصیفی از آن می‌دهد و این احتمالاً مشوق لئوناردو در تلاش فاجعه بارش برای احیای این روش در ۱۵۰۳-۵ و همچنین در اواخر سده نوزدهم بود. این روش احتمالاً با توفیق بیشتر برای نقاشیهای پررنگ و کوچک ساخته شده از قالب مومیایی به کار می‌رفته است. بسیاری از نمونه‌ها در واحه فایوم نزدیک رود نیل یافت شده و تاریخ آنها قرن اول میلادی و پس از آن است. نمونه‌هایی در لندن (موزه بریتانیا) حفظ می‌شوند.

انکلبرختس، کرنلیس (۱۵۳۳ - ۱۴۶۸)، Engelbrechtsz, Cornelis,

هنرمند پیشتاز لیدن در اوایل سده شانزدهم و استاد لوکاس وان لیدن بود. رنگهای نیرومند و جامه‌های عجیب در آثارش از شیوه گران آنتورپ تأثیر پذیرفته و به نوبه خود بر لوکاس اثر نهادند. نمونه‌هایی در آمستردام، کنت، لیدن، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، استکهلم، اوترخت و وین حفظ می‌شوند.

Engraving,

حکاکی یا گراورسازی،

نامی عمومی که غالباً برای نامیدن تمام شیوه‌های تکثیر چاپی به کار می‌رود گرچه اگر دقیق‌تر بگوییم، این واژه تنها شامل دومین فرآیند مشروح در زیر است. اولین وجه تمایز به حکاکی بازسازی (کپی) و اصیل مراجع است. حکاکی نوع اول وسیله‌ای برای بیان ایده‌ای در شکل تابلو، طرح، مجسمه یا با واسطه‌های دیگری است که شخصی غیر از گراور ساز پدید آورده است. يك کار اصیل توسط خود گراور سازی را می‌توان به شرح زیر طبقه‌بندی کرد: (۱) نقش برجسته یا کامئو (برجسته کاری) (۲) مهر کنی و (۳) پلانار یا روکش. هر يك از این انواع کمابیش با تکنیکهای اصلی خاص ارتباط داشته و هر نوع دارای شیوه خاص چاپ است.

(۱) نقش برجسته: شیوه اصلی آن حکاکی یا گراورسازی روی چوب و لینوکات و اشکال ساده‌تر آن چون حکاکی روی سبزمینی است. يك قالب چوبی ساده آغشته به مرکب در صورت فشار آوردن بر کاغذ، يك مستطیل سیاه ایجاد می‌کند، اما اگر شیارهایی با قلم بر آن حک شوند، مرکب به اینها راه نمی‌یابد و در نتیجه لکه‌های سفید را ایجاد می‌کنند. پس اصل حکاکی چوب عبارتست از باقی گذاشتن خطوط یا لکه‌های سیاه به همان صورت و نقش قسمتهایی که باید سفید چاپ شود. برای يك خط واحد سیاه باید با کندن طرفین آن ایجاد شود که با کاردها یا قلمهای خاص انجام می‌شوند. حکاکیها روی چوب نرم به صورت برداشتن تکه‌هایی از

آن انجام می‌شود و قبل از فرسوده شدن می‌توان صدها یا هزاره‌ها نقش چاپی از آن گرفت. امروزه غالباً لینولیوم به کار می‌رود زیرا کار با آن ساده‌تر است، اما عمر کوتاه‌تری دارد. چاپهای رنگی با نقش يك قالب خاص برای هر رنگ و يك قالب اصلی (کلیدی) صورت می‌گیرد که معمولاً برای رنگ سیاه به کار رفته و ساختار خطی طرح را بر خود دارد (به‌حکاکی روی چوب هم مراجعه کنید). این قطعات باید به ترتیب چاپ شوند به نحوی که اشکال روی هم نیفتد. تاریخ حکاکیهای اولیه به اواخر قرن چهاردهم باز می‌گردد اما کنده‌کاری روی چوب تا قبل از نیمه قرن هجدهم دیده نشده و یکی از رواج‌دهندگان اصلی آن توماس بیوک بود که شیوه حکاکی خط سفید را احیا کرد. حکاکی چوبی به گراور سازی مسی شباهت بسیار دارد و با ابزار مشابهی موسوم به قلم حکاکی یا قلمتراش انجام می‌شود. تفاوت اصلی بین کنده‌کاری روی چوب و حکاکی در خود قالب است که در حکاکی چوبی از چوب شمشاد و در عرض دانه‌ها صورت می‌گیرد. روی این سطح صاف و بی‌دندانه، ابزار نوک تیز حکاکی شیارهایی بسیار ظریف را نقل می‌کنند که به شکل خطوط ظریف سفید رنگ چاپ می‌شوند. آشکار است که راحت‌تر می‌توان به خطوط سفید بر زمینه‌ای عمدتاً سیاه حک کرد و احیاء عظیم این حکاکی چوبی در زمان معاصر (از حدود ۱۹۲۰) به شکل خط سفید یا نوع زیلوگرافیک انجام گرفته که امکان طرحهایی استلیزه را نیز می‌دهد.

(۲) مهر کنی (اینتاگلیو به معنی حفر کردن): شامل انواع کلیشه روی فلز، و معمولاً مس، است که به واسطه نحوه چاپ از سایر شیوه‌ها متمایز می‌شود. وقتی که صفحه چاپ توسط یکی از طرق مشروح در زیر حک شد و البته معمولاً فرآیندهای متعدد در ترکیب با هم به کار می‌روند روی تمام سطح قشر نازکی از مرکب چاپ کشیده شده و سپس با ملل نرم یا کف دست زدوده می‌شود و در نتیجه مرکب در شیارها باقی می‌ماند. سپس تکه کاغذ مرطوبی روی صفحه فلزی قرار گرفته و کاغذ و صفحه زیر غلطک سنگینی شبیه چرخشت فشرده می‌شوند. کاغذ مرطوب وارد خطوط کنده شده گردیده و مرکب موجود را جذب می‌کند و در نتیجه خطوط چاپی

برجسته می‌نمایند. این نکته نشاندهنده تفاوت بین حکاکی مسی یا هر نوع دیگر چاپ مهری، و حکاکی چوبی است که به شکل مشابه کنده شده است. در کلیشه چوبی، مرکب روی سطح قالب می‌ایستد و داخل شیارها نمی‌شود حال آنکه در چاپ فلزی، عکس این جریان اتفاق می‌افتد. با قالب چوبی نمی‌توان از شیوه فلزی استفاده کرد زیرا چوب زیر فشار شدید خرد می‌شود. فرآیندهای اصلی مهر کنی عبارتند از، الف: شیوه حکاکی خطی (یا مسی)، ب: نقطه خشک، ج: سیاه قلم، شامل سیاه قلم نرم، د: حکاکی زبره کاری و مدادی، ه: رنگ نیمه برجسته و و: رنگ آب و فرآیندهای مرتبط.

الف - حکاکی خطی: نوک تیز قلم روی مس فشار داده می‌شود، درست همانطور که خیش زمین را شخم می‌زند و تراشه‌های کوچک را بیرون کشیده و شیاری به شکل ۷ باقی می‌گذارد. این قدیمی‌ترین شیوه مهر کنی است و سابقه اولین چاپهای مربوط به آن به حدود ۱۴۴۶ باز می‌گردد، اما در عین حال یکی از دقیق‌ترین روشها محسوب شده و محتاج دقت عمل حکاک است زیرا نوک قلم باید جلوتر از دست حکاک حرکت کند و سطح مس نیز بسیار لغزنده است. دورر استاد بی‌رقیب این فن تلقی می‌شود، فنی که بعدها عمدتاً برای نسخه سازی از تابلوها و سایر آثار هنری به کار رفت. کلیشه سازان قرن هفدهم (مخصوصاً فرانسویان) این هنر را به حد اعلای آن رسانده و به ابزاری آموزشی مبدل کردند.

ب - نقطه خشک: این ساده‌ترین روش و عبارت است از طراحی روی صفحه فلزی با «مدادی» از فولاد سخت یا میله فولادی بانوک الماس، یا قوت یا کاربرندوم (ن. ک. مداد الکتریک). ویژگی این شیوه همانا تراشه‌هایی از فلز است که در دیواره‌های شیار جمع می‌شود. در شیوه حکاکی خطی، این تراشه‌ها را جمع می‌کنند اما در نقطه خشک آنها را باقی می‌گذارند و در نتیجه، حاصل کار غنایی دارد که حالت خشکی کار هنرمند را تکمیل می‌کند. متأسفانه صفحات چاپ در این شیوه به سرعت زیر پرس خرد می‌شوند و بنابراین حداکثر نسخه‌های مطلوب از پنجاه عدد تجاوز نمی‌کند. معمولاً از این روش برای تشدید ماهیت سیاه قلم یا حتی حکاکی استفاده

می‌شود و مخصوصاً رامبراند آن را با سیاه قلم در هم می‌آمیخت.

ج: سیاه قلم: در اینجا سطح فلزی را با لایه صمغی خاص که در برابر اسید مقاوم باشد می‌پوشانند و سپس سیاه قلم کار با نوک سوزن کار خود را روی آن انجام داده و در محل خطوط مورد نظر، موم را از روی فلز می‌تراشد. سپس صفحه در محلول اسید قرار داده می‌شود و قسمتهای نپوشیده از صمغ حل می‌شوند اما مهارت کار در این است که به محض خورده شدن خطوط کمرنگ، باید آن را از محلول بیرون آورد. سپس روی این نوع خطوط با لاک پوشانده شده و برای خطوط نیمه باریک، فلز مجدداً در اسید قرار می‌گیرد تا آخر کار. اولین سیاه قلم موجود تاریخ ۱۵۱۳ (توسط اورس گراف) را دارد، اما عصر شکوفایی این شیوه قرن هفدهم بود که بارامبراند به اوج خود رسید و از آن زمان تا کنون مورد توجه باقی مانده است. شیوه سیاه قلم زمینه نرم به نقاشی بامداد یا گچ شباهت دارد زیرا زمینه را با موم مخلوط کرده و یک لایه کاغذ نازک روی آن قرار می‌دهند و هنرمند با مداد مستقیماً کار خود را طراحی می‌کند. بخشی از زمینه به کاغذ می‌چسبد و پس از کار با اسید، نوعی حالت دانه‌دانه به آن می‌دهد. شاید کاستیگلیونی مخترع این شیوه بوده باشد. سیاه قلم فتوگرافیک روی کلیشه شیشه‌ای صورت می‌گیرد و برای انجام آن، از نوعی قلم استیلوس روی سطح شیشه‌ای استفاده می‌شود و بعداً آن را به صورت نگاتیو فیلم به کار گرفته و روی کاغذ عکاسی چاپ می‌نمایند. حدود سال ۱۸۵۳، کورت بیش از پنجاه «سیاه قلم» از این نوع تولید کرد اما با وجود امکان چاپ نامحدود، این روش هرگز با استقبال مواجه نشد.

د - حکاکی مدادی و چاپ رنگی در میان روشهای متداول قرن هجدهم بودند. این شیوه‌ها مخصوصاً برای نسخه‌برداری از پرتره‌ها به کار رفته و تأثیری شبیه نقاشی با گچ ایجاد می‌نمودند. برای تهیه آن، ترکیبی از روشهای سیاه قلم و حکاکی به کار می‌رود در حالیکه بانوک سوزن سیاه قلم با ابزار مخصوص نقطه‌هایی روی صفحه چاپ ایجاد می‌شوند. وسیله‌ای به نام رولت که عبارتست از چرخ دندانه‌دار باعث ایجاد سطحی شبیه گچ می‌شود و معمولاً آن را با «ماتوار» که وسیله‌ای شبیه یک پتک کوچک

دنداندار است به کار می گیرند. این نقاط نوک تیز سطحی دانه دانه چون گچ روی سطح مس برهنه ایجاد می کنند که به صورت نقاط سیاه گچ مانند جلوه می نمایند. گاه تأثیری شبیه گچ دو رنگ را با چاپ توسط دو سطح پدید می آورند که معمولاً سیاه و قرمز هستند.

کلیشه رنگی قرن هجدهم به دو گروه اصلی منقسم است: انگلیسی و فرانسوی. چاپ رنگی نوع انگلیسی معمولاً بر مبنای فرآیند «رنگ آبی» (به پایین مراجعه شود) قرار دارد و به وسیله چاپ واحد از روی يك صفحه رنگ شده در محل های مناسب ایجاد می شود. برخی چاپ های رنگی انگلیسی در واقع رنگ آب تک رنگی است که با دست و آبرنگ روی آن کار شده و هم گیرتین و ترنر معاش خود را در ابتدا با رنگ آمیزی کلیشه ها آغاز کردند.

روش فرانسوی که مانیدولاوی خوانده می شود. تقلیدی از رنگ آبی یا آبرنگ است که با استفاده از تعداد زیادی رولت و ماتوار حاصل می آید. استفاده از اینها باعث می شود که کار رنگمایه بگیرد اما رنگ اصلی از چهار صفحه جدا گانه - زرد، قرمز، آبی و سیاه به همین ترتیب به دست می آید که مهمترین آنها رنگ سیاه است زیرا خطوط اصلی را معین می کند. مشکل ترین قسمت این روش اطمینان از این است که صفحات به طور مرتب یکی پس از دیگری چاپ می شوند.

ه - نیم رنگ. این روش عمده نسخه برداری در قرن هجدهم بود (گرچه در قرن هفدهم اختراع شد) و بخصوص در انگلستان با شهرت و موفقیت یافت. با فشار دادن کاغذ سمباده روی سطح آماده شده حاصل می شود یا می توان از مخلوط شکر با پوشش یا استفاده از سولفور بر سطح صفحه بهره برد (رنگ گوگردی). پل سندی اولین هنرمند خلاق بود که از این روش بهره جست و پس از او بارزترین هنرمندان این شیوه گویا بود اما احیای سبک توسط جان پایپر صورت گرفت و پیکاسو نیز برای طرحهایش جهت بوفون از فرآیند شکر استفاده برد.

(۳) چاپ سطحی - فرآیند عمده ای که بدون برش قالب یا نسخه

صورت می گیرد و بنابراین در مفهوم واقعی کلمه، حکاکی وجود ندارد.

شیوه لیتوگرافی است که معمولاً روی يك لوح سنگی ضخیم انجام می‌شود. هر چند امروزه به‌جای سنگ از ورقه‌روی (زینك) استفاده می‌شود که سبکتر و محکمتر است. کل این روش در ۱۷۹۸ توسط آلواسنفلدر اختراع شد و مبتنی بر این واقعیت است که آب روی سطح چرب می‌لغزد. طرح روی سنگ طراحی یا ترسیم می‌شود و برای این کار از يك تکه گچ چرب استفاده می‌شود. سپس سطح سنگ مرطوب می‌گردد. هنگامی که مرکب چرب روی سطح سنگ ریخته می‌شود به محلهای مرطوب نمی‌چسبد اما در محلهایی که قبلاً چرب شده می‌چسبد و آب از روی آن جاری می‌شود. چندین هنرمند در قرن نوزدهم، از جمله دلاکروا، گویا، ژریکو، دومیه، مانه و سایرین این روش را اتخاذ کردند و هنوز هم این روش محبوبیت دارد. امروزه این روش به طور وسیع برای پوستر و سایر هنرهای تجاری به کار می‌رود زیرا می‌تواند هزاران نسخه از کار را تولید کند. کرومو لیتوگرافی - که نام کامل روش چاپ رنگی است - برای تهیه نسخه‌های رنگی به کار می‌رود که به صورت طبقه طبقه برای هر رنگ مورد استفاده قرار می‌گیرد. اولین کار عمده در این شیوه «معماری خوش منظره» کار بوی بود که در ۱۸۳۹ انجام شد. امتیاز عمده آن این است که می‌توان تعداد نامحدودی نسخه را با این روش به چاپ رساند. همچنین به سریگرافی مراجعه شود.

Ensor, James,

انسور، جیمز (۱۸۶۰ - ۱۹۴۹)،

نقاش بلژیکی که پدرش انگلیسی بود. به جز کار آموزشی‌اش در بروکسل، انسور زندگی خود را در اوستند گذراند. او نگرشی مرگ‌آلود و غیر عادی داشت، موضوعات نقاشی خود را از کالو، بوش، بروگل اقتباس می‌کرد و با تکنیک مانه، کوربه و روبنس آنها را بکار می‌برد. قبل از ابداع اکسپرسیونیسم از ماسک و اسکلپ برای منظورهای اکسپرسیونیستی استفاده می‌کرد. در ۱۸۸۴، همراه (له‌پا) در نمایشگاهی شرکت کرد حال آنکه له‌پا در ۱۸۸۹ اثر انسور به نام «ورود مسیح بر بروکسل در ۱۸۸۹»

(۱۸۸۸؛ نوکلوزوت، کازینو) را رد کرد و به اخراج او رأی داد. انسور بهترین آثار خود را تا سال ۱۹۰۰ بوجود آورد: در ۱۹۲۹، لقب بارون گرفت. آثاری از او در آنتورپ، بروکسل، دیترویت، لندن (تیت)، نیویورک (موزه هنرهای مدرن) و پاریس (موزه هنرهای مدرن) وجود دارد.

اپستین، سر جیکوب (۱۸۸۰ - ۱۹۵۹)، Epstein, Sir Jacob,

در نیویورک به دنیا آمد و در سال ۱۹۰۲ به پاریس رفت، و از ۱۹۰۵ در انگلستان مأوا گزید. در سال ۱۹۰۷ مأموریت یافت که هجده تندیس برای ساختمان انجمن پزشکی بریتانیا بسازد. تندیسها در سال ۱۹۰۸ نصب و باعث رسوایی بزرگی شدند: پس از این حادثه رسم بر این بود که هر کار تخیلی جدید او جنجالی به دنبال داشته باشد. از جمله تندیس ریما در هایدپارک (۱۹۲۵) یا حکاکی‌های بنای حمل و نقل لندن در وستمینستر (۹ - ۱۹۲۸)، از نظر فنی، سنگتراشیهای او ناقص هستند اما تندیسهای برتری او دارای نوعی کیفیت بزرگتر از اندازه طبیعی هستند که تاحدودی معلول سطح چروکیده آنهاست که کارهای رودن را به خاطر می‌آورد و عموماً مورد ستایش هستند. نمونه آن را می‌توان در سفارش مجسمه اسماتس بیرون از ساختمان مجلسین دید که مانند اکثر کارهای برتری او، نوعی هاله سبز رنگ آن را پوشانده است. سایر آثارش در ابردین، اوکلند، زلاندنو، بیرمنگهام، کلیسای جامع کاوتتری (ملک اعظم در برنز)، ادینبورگ، هال، لیورپول، کلیسای جامع لانداف، لندن (صومعه وستمینستر، کلیسای سنت پل، موزه امپراطوری جنگ و در میدان کاوندیس)، منچستر، نیویورک (موزه هنرهای مدرن)، آکسفورد (مجموعه نوین)، پاریس (گورستان پیرلاشه، آرامگاه اسکار وایلد) و سایر جاها وجود دارند.

Ercole de Roberti,

ارکوله دو روبرتی،

مراجعة شود به «روبرتی» (Roberti)

ارهارت، گرگور (مرگ: احتمالاً ۱۵۴۰)، Erhart (Erhaert), Gregor,

پیکره ساز آلمانی که در اولم به دنیا آمد و از سال ۱۴۹۴ تا هنگام مرگ در اوگزبورگ کار می کرد. هیچ اثر موثقی از او وجود ندارد، اگرچه گفته می شود در ۱۴۹۸ یک صلیب سنگی تراشید و در ۱۵۰۹ بر روی یک تندیس سواره امپراطور ماکسیمیلیان کار می کرده است. از کارهای بعدی او اطلاعی در دست نیست، اما به نظر می رسد که او پیکره سازی مهم در دوره انتقالی بود که آثارش ابتدا تحت تأثیر مولتشر، هنرمند برجسته اولم قرار گرفت، در حالیکه کارهای بعدی او نزدیک به آثار ریمینس شنايدر بود. مهمترین آثاری که به او نسبت داده شده، پیکره تریینی در کلیسای بلویرن (۴ - ۱۴۹۳) و پیکره های حضرت مریم در برلین (۴ - ۱۵۰۲ در ۱۹۴۵ منهدم شد)، فرانشتاین و اتریش (حدود ۱۵۱۵) هستند. دیگر آثاری که به او نسبت داده شده در کلیولند اوهایو، دیترویت، لندن (ویکتوریا و آلبرت) و پاریس (لوور) قرار دارند.

Ernst, Max,

ارنست، ماکس (۱۸۹۱ - ۱۹۷۶)

در سال ۱۹۱۴ با آرپ آشنا شد (برای تمام عمر دوست او باقی ماند). در سال ۱۹۱۹ نهضت دادائیسم را در کلن معرفی کرد اما در ۱۹۲۲ در پاریس اقامت گزید و از ۱۹۲۴ به بعد به سوررئالیست روی آورد و به ساختن کلاژ و فروتاژ و تدوین نوارهای کلاژ پرداخت. از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۹ در آمریکا زندگی کرد. نمونه هایی از کارهایش در ادینبورگ، گرنوبل، هارتفورد کانکتیکات، لندن (تیت)، منچستر، نیویورک (موزه هنرهای مدرن) و استراسبورگ وجود دارند.

E.S.

استاد ا، س.

از اهالی راینلند یا سویس بوده و در حوالی ۱۶۷-۱۴۵۰ فعالیت داشت. در سالهای پس از ۱۴۵۰ مهمترین کلیشه ساز زمان بود و کارهایش عموماً با پیکر تراش گرهات مقایسه می شود. او بیش از سیصد نسخه چاپی (مراجعه شود به هنر مرگ) ساخت که هجده نسخه آن با دو حرف ا. اس. امضاء شده اند. اولین گراورسازی بود که این نوع امضاء را به کار برد و نیز سبک هاشور متقاطع را ابداع کرد و راه را برای شونگوئر گشود. احتمالاً ابتدا زرگر بوده است.

Esquisse,

اسکوئیز،

واژه فرانسوی برای پیش طرح، طرح مقدماتی.

Etching

چاپ خطی تیزابی، با سمه سیاه قلم،

مراجعه شود به «گراورسازی» (Engraving)

Etty, William,

اتی، ویلیام (۱۷۸۷ - ۱۸۴۹)،

یکی از معدود هنرمندان انگلیسی که منحصرأ به نقاشی از شکلهای عریان می پرداخت. سبک کار او از تیتان و روبنس الهام می گرفت و در نتیجه پر حرارت و شهوانی، امادر همان حال در محدوده الزامات هنرایده آلی بود. بسیاری از تابلوهایش تصاویر کاملاً وفادارانه از پیکرهای عریان بوده و در قالب مکتب طبیعی فرهنگستان خلق شده اند، همان فرهنگستانی که در طول عمر خود کرارأ به آنجا می رفت. این پیکرها معمولاً به شکل شخصیت های اسطوره ای تصویر می شدند. چندین سفر به اروپا رفت و در ۱۸۲۵ با دلاکروا آشنا شد، بنابراین قاعدتاً از نهضت رمانتیک فرانسه آگاهی داشت. در ۱۸۲۸ در انتخابات فرهنگستان سلطنتی توانست بر کنستابل غلبه کند. کنستابل به «قایق باری اتی» اشاره کرد و با لحنی طنز آلود به مقایسه

بین شفافیت منظره پردازی «و کفل پشم آلود ساتیرها» اشاره می کرد. بهترین مجموعه از آثار اتی در زادگاهش یورک حفظ می شود اما تابلوهای دیگری در بوستون، لیدز، لندن (تیت)، منچستر، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اکسفورد، یورت سانلایت (نگارخانه لیور)، پرستون و سایر نقاط حفظ می شود.

Euston Road,

خیابان یوستون،

نامی است که به گروهی هنرمند انگلیسی که در اواخر دهه ۱۹۳۰ پایه گذاشته شد و از نام خیابانی در لندن گرفته شده است. آنان در صندبازگشت به مفهومی واقع گرایانه از نقاشی بودند که نه سبک انتزاعی آستره و نه سبک سوررئالیست را در برمی گرفت. اعضای اصلی این گروه عبارت بودند کولداستریم، گوئینگ، راجر و پاسمور (که بعداً به آستره روی آورد).

Everdingen, Allart Van,

اوردینگن، آلارت فن (۷۵ - ۱۶۴۱)،

نقاش هلندی مناظر، به اسکاندیناوی سفر کرد (۴ - ۱۶۴۰) و نوع جدیدی از گرایش رمانتیک در ترسیم مناظر کوهستانی با جنگلهای کاج، آبشارها و صخره ها به هلند بازگشت که غریب و موفقیت آمیز بودند. این نوع مناظر برخی از کارهای بعدی وان روئیزدان را تحت تأثیر قرار داد. آثاری از او در بسیاری از موزه های هلند و آلمانی، و در نگارخانه ملی لندن و مجموعه والاس و سایر مناطق وجود دارند او همچنین بیش از یکصد گراور از مناظر ساخت. برادر بزرگتر او سزار بوئیتوس (۷۸ - ۱۶۱۷) متخصص نقاشی پیکر در آلکمار و هارلم بود و شدیداً تحت تأثیر کارا واجیو قرار داشت و بنابراین نوعی شعبه مکتب او ترخت تلقی می شود. از او تابلوهایی در آلکمار، آمستردام، بارنرلی، درسدن، هارلم، لاهه، روئن، سوتامپتون و استکهلم حفظ می شوند.

Eworth, Hans,

اورث، هانز،

نقاشی از اهالی آنتورپ که آثار خود را با حروف اختصاری اچ. ای امضاء می‌کرد. و احتمالاً همان یان اوورت است که نامش در اتحادیه آنتورپ به سال ۱۵۴۰ ثبت شد. اورث بین ۱۵۴۹ (یا ۱۵) تا ۱۵۷۴ در لندن کار می‌کرد. اولین کار او با امضای اچ. ای و تاریخ ۱۵۴۹ «مرد ترکی سوار بر اسب» نام دارد اما او عمدتاً به تهیه چهره‌نگاره‌های گاه تمثیلی، از جمله «سرجان لوترل» مورخ ۱۵۵۰ یا کاملاً به سبک هولباین کار می‌کرد، مانند «مری تیودور» (۱۵۵۹: لندن، انجمن انتیکواری) می‌پرداخت. سبک او حساس و عصبی است و مقدار زیادی جزئیاتی را به کار می‌گیرد که در نهایت ظرافت ترسیم شده‌اند، در آنها دیده می‌شود که در نهایت به سبک هولباین ختم می‌شود. شخصی که قبل از او نقاش دربار هانری هشتم بود. هرچند کار او فاقد قدرت هولباین است. تابلوی «ملکه الیزابت در حال لعنت چوно، منیروا و ونوس» (۱۵۶۹: مجموعه سلطنتی) نمونه‌ای از تملق گویی ناپخته است که در شیوه بسیار پیچیده تصور پردازی شیوه گرایانه که از خصوصیات دربار الیزابت، خصوصاً در ادبیات بود. اما سبک این تابلو و شکل حروف نقاشی شده یا چهره‌نگاری‌های او تفاوت دارند و برخی معتقدند که کار یک نقاش دیگر است. از سوی دیگر، تابلوی دیگری مورخ ۱۵۷۰ (کپنهاگ) با همان موضوع را می‌توان حد فاصل این دو شیوه دانست. تابلوی «لرد دانلی و برادرش» (۱۵۶۳: مجموعه سلطنتی) یک چهره‌نگاری عادی است اما همچنان پیش‌تاز و ظریف بوده و حاوی چهره‌های رنگ پریده خاص اورث است. تعداد زیادی از آثار او با امضاء اچ. ای هنوز در مجموعه‌های خصوصی است و برخی آثار منتسب به او را می‌توان در مجموعه سلطنتی، در آنتورپ، کمبریج (فیتز ویلیام)، ادینبورگ (نگارخانه ملی چهره اسکاتلند)، لندن (نگارخانه ملی چهره، تیت و مجموعه والاس)، اوتاوا، آکسفورد (اشمولیان) و ولینتگتون زلاندنو مشاهده کرد.

Exc, Excudit,

اکسیودیت،

عبارت لاتینی به معنی «او انجام داد» روی کلیشه به معنی ناشر است که معمولاً همان هنرمند بوده است.

Expressionism,

اکسپرسیونیسم (هیجانگری، بیانگری)،

جستجو برای بیانگری سبک به وسیلهٔ مبالغه و اعوجاج خطوط و رنگ؛ با ترك عمدی طبیعتگرایی تلویحی امپرسیونیسم در جهت سبکی ساده‌شده که دارای تأثیر عاطفی بسیار بیشتری باشد. در این مفهوم عمومی نیروی عاطفی، اکسپرسیونیسم يك ویژگی هنر تمیز مدیترانه‌ای به طور کلی است که نمونه بارز آن را باید در کار گرونیوالد جست. در قالب محدودتر هنر مدرن، نهضت اکسپرسیونیستی را می‌توان جسته از استفادهٔ وان گوگ از خطوط اصلی شدیداً ساده شده و رنگ بسیار تند تلقی کرد. در فرانسه، این گرایش دارای تشابهاتی با ددگری است اما مروج اصلی آن، به استثنای تولوز - لوترک عمدتاً آلمانی (یا لاقلاً از اهالی اروپای شمالی بودند چون مونچ از نروژ که هنر هیستریک او از مبانی نهضت تلقی می‌شود). دو شعبهٔ اصلی آن عبارتند از بروک و سوار کارآبی در حالیکه هنرمندان عمدهٔ آن عبارتند از بکمان، انسور، نولد، کوکوشکا، روآلت و سوتین. ماهیت موضوع آثار آنان و تأکیدی که بر خط کناره می‌نهند دو دلیل عمد بر آن است که اکسپرسیونیسم نقش مهمی در هنر گرافیک ایفا کرده است.

Ex Voto,

اکس ووتو،

هدیه‌ای نذری. نگاه کنید به «مائی» (Mai)

وان آيك

Eyck, Van,

روی قاب يك تابلوی چند لته به نام «ستایش برده» در سنت باون، گنت يك رباعی به لاتین حك شده با این مضمون که «نقاش» هوبرت وان آيك، کز او برتر کسی نبود، آن را آغازید، یان، تالی او در هنر که آن را کامل کرد به هدایت یودوکس وید، شما را با این شعر در ششم ماه مه فرامی خواند بیندیشید چه انجام شده.» این رباعی به حساب حروف سال ۱۴۳۲ را ذکر می کند. در مورد مسالهای که این شعر ادعا می کند، بیش از هر موضوع دیگری در تاریخ هنر مطلب نوشته شده است. تنها حقایقی که فرض می شود به هوبرت ربط دارند عبارتند از: در سالهای ۱۴۲۴/۵، شخصی به نام استاد لوبرخت از قضاات گنت پولی دریافت کرد تا دو طرح برای يك محجر محراب تهیه کند؛ و در ۱۴۲۵/۶ کارگاه فردی به نام استاد او ترخت مورد بازدید قضاات قرار گرفت؛ در ۱۴۲۶، فردی به نام استاد هوبرت نقاش «در کارگاه خود مجسمه و کارهای دیگری مربوط به يك محجر محراب بود و بعدها در همان سال، وراث لوبرخت وان هایك (که معلوم نیست نقاش باشد) مالیات برارث اموال خود را پرداخت. به استثنای دو نسخه که گفته می شود از نقش سنگ گور او قبل از انهدام آن در ۱۵۷۸ برداشته شده، و مدعی بود که او در هجده سپتامبر ۱۴۲۶ مرده، چیز بیشتری درباره هوبرت نمی دانیم.

در باره وان آيك مدارك كافی موجود است. از ۱۴۲۲ تا ۱۴۲۴ برای گنت جان هلند در لاهه کار می کرد و در همان زمان، یا جلوتر، با تورین هور مربوط بود. در ۱۴۲۵ به مقام نقاش دربار و «پیشخدمت مخصوص» فیلیپ نيك منصوب شد که دوک بورگاندی بود و تا اواخر ۱۴۲۹ در لیل زیست. احتمالاً حدود ۱۴۳۰ به بروگز رفت، در ۱۴۳۱ یا ۱۴۳۲ خانه ای در آنجا خرید و تا زمان مرگ آنجا زیست. بین ۱۴۲۶ و ۱۴۳۶ از طرف دوک به چند ماموریت محرمانه رفت که دو مأموریت - در ارتباط با مذاکرات خواستگاری - در سال ۱۴۲۷ به اسپانیا و در ۱۴۲۸ او را به پرتغال کشاند. مدارك بسیاری از حضور و فعالیت او در بروگز حکایت دارند (پرداخت

حقوق، بازدید امنای شهر از کارگاهش در ۱۴۳۲ و بازدید شخص دوک در ۱۴۳۳) تا اینکه مدرک نهایی مرگ و تدفین او در ژوئیه سال ۱۴۴۱ صادر شد. علاوه بر این وقایع مستند، تعدادی تابلوی تاریخداری امضا شده هم وجود دارند، از جمله «چهره مرد» که بر آن نوشته شده «تیموتیوس لیال سونیر ۱۴۳۲» و «مرد با عمامه سرخ ۱۴۳۳» که شعار «آنگونه که من می‌توانم» را بر قالب آن حک کرده‌اند، و «گروه ازدواج آرنو لفینی» ۱۴۳۴ با اعلان اینکه خود او از شهود عقد بوده عین جمله این است: «یوهانس وان آیک اینجا بود» (همه در لندن، نگارخانه ملی)، و «مادونا وتودک» در ملبورن ۱۴۳۳ (که گرچه امضاء صحیح است برخی متخصصین آن را رد می‌کنند) در آنتورپ، و «مادونای کانون وان در پائل» ۱۴۳۶ در سنت باربارا که نقاشی مفصلی بر زمینه گیسو است و «مادونا» در درسدن که پس از نظافت تاریخ ۱۴۳۷ را نشان داد؛ و «مادونای چشمه» مورخ ۱۴۳۹ در آنتورپ، «چهره همسرش» ۱۴۳۹ در بروگر. در تمام این کارها شیوه حیرت‌آور آیک عامل اصلی است. برای مدتهای مدید اعتقاد بر این بود که این دو برادر مخترع رنگ و روغن بودند و گرچه دیگر چنین اعتقادی وجود ندارد، اما روشن است که یان ابزار رنگ و روغن و جلای را تکمیل کرد تا باعث شود رنگ درخشان آثارش تقریباً بدون آسیب باقی بماند و همین مایع کافی بود به او امکان دهد عمیقترین تأثیرات نورو ظرفیترین پردازش شیئی را کسب کند. از طریق تجزیه حیرت‌آور مطرح است که او به درک بزرگتر شکل و فضا دست یافت؛ از ظرفیت مشاهده جزئیات او به بیان کامل کلیت دست یافت، و روش او کاملاً در خدمت نگرش واقعگرایانه، غیر آرمانی و غیر احساساتی اوست.

محراب گنت یک چند لته‌ای بسیار بزرگ و پیچیده است. این اثر شامل دو ردیف روی هم از تابلوهاست: ردیف بالا در میان وسط حاوی «مسیح پادشاه» است که باکره و یحیی تعمیدان در طرفین او قرار دارند و در باله‌های مجموعه «نوازندگان» و «ملائک سراینده» و «آدم و حوا» دیده می‌شوند. ردیف پایین حاوی «ستایش بره» در میانه و داخل باله‌ها تداوم صف مؤمنان است که برای ستایش بره وارد می‌شوند که شکل قضات،

سلحشوران، زاهدان و زائران را دارند (قسمت قضات نسخه جدیدی است که جای قطعه مسروقه در ۱۹۳۴ گذاشته شده است). بیرون باله‌ها در ردیف بالا، تصویر «اعلان حاملگی باکره» و در ردیف پایین تصاویر سفارش دهنده تابلو و همسرش دیده می‌شوند که در طرفین آنان قدیسان حامی ایشان یعنی یحیی تعمیدان و یوحنا مکاشفه‌گر رسم شده‌اند. تفسیر این کار عظیم و مرکب بواسطه تعمیرات و رنگ آمیزیهای مکرر بعدی که تحقیقات علمی جدید مکشوف کرده دشوارتر می‌شود. بنابراین محتوای رباعی ماده تاریخ، این همراه با چهره لئال سونیر نشان می‌دهد که این از اولین آثار اوست، اما دشوار بتوان گفت کدام قسمت قبلا (توسط هوبرت) ترسیم شده است. نظریه‌ای که مطرح شده این است که این رباعی بعدها جعل شده و هوبرت يك شخصیت موهوم است که هیچ کاری یا مشارکت در محجر محراب کنت را نمی‌توان نسبت داد. این ادعا البته اغراق آمیز است زیرا به نظر می‌رسد که این رباعی صحیح باشد و کارهایی نیز وجود دارند (مانند «ماری‌ها در مقبره» روتردام، و به اصطلاح «اعلان» فرید سام، نیویورک (موزه متروپولیتن) که با آثار یان مرتبط بود، اما نه تا آن حد که قابل انتساب به او باشند و دارای خصوصیتی هستند که شاید سازنده سبك او باشد.

سایر آثاری که با قاطعیت نسبی می‌توان به یان نسبت داد عبارتند از «باکره در يك کلیسا»، برلین؛ «اعلان» واشنگتن (نگارخانه ملی)، «مادونا و سفارش دهنده» قبلا در قصر وارویک، «مادونا و صدراعظم رولین» پاریس، لوور، «مادونا و کونك» فرانکفورت، استادل، و به اصطلاح «کاردینال البرگاتی» وین که طرحهای مقدماتی آن در درسین بوده و تنها شیوه نقطه تفره‌ای است که بدون ذکر نام به وان آيك منتسب است.

توانایی و خلاقیت یان او را به سادگی مهمترین نقاش مکتب ابتدایی هلند جلوه می‌دهد و تنها رقیب جدی او استاد فلمال است. در سبك یان، دربار اشرافی بورگاندی با فرصت‌طلبی سیاسی و شکوه آن به بهترین بیان هنری تجلی می‌یابد. محجر محراب کنت در تمام طول قرن پانزدهم بسیار مؤثر بود و شیوه تکمیل شده یان به شیوه رایج فلاندرز تبدیل شد. اما تأثیر رسمی او در سالهای بعد کمتر از راجر وان در وایدان بود زیرا کار نقاش

اخیر الذکر گرمتر و نگرش آن عاطفی تر است. پیرو اصلی یان نقاش پتروس کریستوس است که گفته می‌شود «مادونا و کودك همراه قدیسین» (نیویورک، مجموعه فریک) را تکمیل کرد؛ این اثر در ۱۴۴۱ و چند ماه قبل از مرگ یان سفارش داده شده بود. همینطور تابلوی «سنت جروم» (دیترویت) نیز احتمالاً توسط کریستوس کامل شد و هم‌او بود که سرپرستی کارگاه یان و تا حدودی مقام او به عنوان نقاش اصلی بروگز در آن روزگار را در اختیار گرفت.

مارگارت وان آیک، که گفته می‌شود خواهر یان و مینیاتورست بوده یک شخصیت کاملاً موهوم است.

علاوه بر کارهایی که قبلاً ذکر شد، آثار دیگری در برلین، نیویورک (موزه متروپولیتن)، فیلادلفیا (جانسون)، تورین و وین حفظ می‌شوند.



F, Fec, Fecit,

(واژه لاتین به معنی: آن را ساخت)،

واژه‌ای که غالباً به دنبال اسم آثار نقاشی، کنده‌کاری و غیره می‌آید و نشاندهنده تأکید خالق اثر است.

F.F.

اف. اف.

حروف اختصاری Feiri Fecit (عبارت لاتینی به معنی عامل ایجاد اثر) و نباید آن را با امضاء مؤلف اثر اشتباه کرد؛ به عنوان مثال «جان اسمیت اف. اف.» یعنی اسمیت هزینه تابلو را پرداخت، نه اینکه نقاش آن باشد.

Fabriano,

فابریانو،

نگاه کنید به «جنتایل دا فابریانو» (Gentile da Fabriano)

Fabritius, Barent,

فابریتیوس، بارنت (۷۳ - ۱۶۴۴)،

نقاش هلندی که برادر کوچکتر کارل فابریتیوس بود. او نیز مانند برادرش احتمالاً در حوالی سال ۱۶۴۰ شاگرد رامبراند بود، اما برخلاف کارل تمام دوران حیات هنری خود پیرو و مقلد رامبراند باقی ماند. علاوه بر چهره‌پردازی به نقاشی از موضوعات منبعث از کتاب مقدس و اسطوره‌ها می‌پرداخت؛ که نمونه‌هایی از آنها را می‌توان در آمستردام، برگامو، برلین، بوستون، کمبریج (فیتز ویلیام)، شیکاگو، فرانکفورت، هارلم، هارتفورد کانکتیکات، هال، لنینگراد، لندن (نگارخانه ملی)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، مونیخ، سانفرانسیسکو، وین و یورک یافت.

Fabritius, Carel,

فابریتیوس، کارل (۵۴ - ۱۶۴۳)،

از بهترین و موفقترین شاگردان رامبراند بود و در انفجار دوازدهم اکتبر ۱۶۵۴ دلفت که مشغول کار بر روی یک چهره‌نگار بود، به هلاکت رسید و به این ترتیب آینده درخشان و امیدبخش او به کلی نابود شد. حدود سالهای ۳ - ۱۶۴۱ با رامبراند ارتباط داشت و احتمالاً خود او نیز استاد ورمیر بود؛ فابریتیوس با وارونه کردن اثر رامبراند، که در آن اشیاء تیره را بر روی پس زمینه روشن نقاشی می‌کرد (به عنوان مثال، خودنگاره‌ای از او، در رتردام) فاصله زیاد و خارق‌العاده بین رامبراند و ورمیر را کاست و آن دو هنرمند را به هم پیوند داد. چهره‌نگاره‌های متعددی به سبک رامبراند اخیراً به او نسبت داده می‌شوند، اما از معدود آثار شناخته شده او - که تنها پنج اثر تاریخ خورده هستند، و فقط در مورد هشت تابلو جای تردیدی وجود ندارد - نمی‌توان صحت انتساب این چهره‌نگاره‌ها به او را

تأیید کرد، و از سوی دیگر هنوز هم سر در گمیهای قابل ملاحظه‌ای بین آثار او و کارهای برادرش وجود دارند و کراراً با هم اشتباه می‌شوند. یکی از آثار او به نام «سهره طلایی» (۱۶۵۴، لاهه) در تاریخ هنر هلند تقریباً نمونه‌ای منحصر به فرد و اثری بی‌همتا تلقی می‌شود، اما این اثر با کارهای ور میر بیشتر وجه اشتراك دارد تا با سبك آثار رامبراند. تابلوهایی از او در آمستردام (موزه ریکس: یکی از آنها آشکار تاریخ ۱۶۴۰ را در بردارد، ولی احتمالاً مربوط به سال ۱۶۴۸ یا ۱۶۴۹ است)، خرونینگن، لاهه، اینسبروک، لیورپول، لندن (نگارخانه ملی، با تاریخ ۱۶۵۲ و ۱۶۵۴)، مونیخ، پاریس (لوور)، رتردام، شورین (با تاریخ ۱۶۵۴) و ورشو وجود دارند.

Facture, Fattura,

فاکتور، فاتیورا،

معادل‌های فرانسوی و ایتالیایی برای کلمه «اجرا» (Handling)

Fakes and Forgeries,

جعل و تقلب

ماهیت این دو واژه آشکار است اما نواحی مشترکی نیز وجود دارند که مانند کلاهبرداری عمد و در همین طبقه قرار نمی‌گیرند: به عنوان نمونه به انتساب اثر می‌توان اشاره کرد. يك نقاش آماتور به نام جورج کنستابل با جان کنستابل آشنا و دوست او شد. آثار جورج با تابلوهای جان مخلوط شده که البته بدون نظر هم نبوده و گفته می‌شود که جورج شخصاً به این ابهام دامن می‌زده است. گاه کپی‌های اصلی مثلاً آثار جان داترون که کنستابل به عنوان کپی‌کار و دستیار استخدام کرده بود ظاهراً با نام خود کنستابل معامله شده و تنها با ملاحظه کیفیت و تا حدودی سابقه قابل تمایز هستند. ایجاد این نوع ابهام در مواردی که نقاشان بزرگ استودیوی پر کاری داشتند ساده‌تر بروز می‌کند. روبنس يك نمونه بارز است زیرا تعداد زیادی طراحی، طرح و نسخه آثارش توسط دستیاران خبره انجام شده و

غالباً با اسم او همراه می‌شوند. نمونه دیگر رامبراند است که شاگردان متعددی در زمانهای مختلف داشت که می‌کوشیدند کار قلم‌مو، رنگ‌آمیزی و سبک استاد را تقلید کنند، و امروزه لازم است کار آنان را از رامبراند تشخیص داد. برای مجموعه داران، و مهمتر دلالتان، گرایش به تلقی کردن اردك به جای قو و سوسه‌انگیز است و این اقدام گاه برای کسب اعتبار و گاه نفع مادی صورت می‌گیرد. همچنین تعداد کثیری تابلوهای بازسازی و تعمیر شده وجود دارند که نمی‌توان هنرمند را تشخیص داد و انتساب آنها به عقیده و گرایش بیننده بستگی دارد. در مجموع، مورخین هنری اینها را به آسانی تشخیص می‌دهند. مشکل اصلی زمانی بروز می‌کند که يك مجموعه‌دار امیدوار غالباً سخاوتمند در صدد کسب جواز اصالت برمی‌آید، هر چند امروزه این اقدام فقط توسط افراد ساده لوح و متقلب انجام می‌شود. این جوازاها بی‌ارزش‌اند. بعضی آثار مجعول را دشوار می‌توان تشخیص داد. مثلاً آثار جعل شده توسط روش «ضد جعل» تنها با تبدیل ضربه قلم مو هنرمند چپ دست به راست دست قابل تشخیص است و در غیر این صورت کاملاً اصل به نظر می‌رسد. یا قالب جعلی نیم‌تنه یا يك مدال یا يك تصویر که تنها با اندازه‌گیری فنی دقیق و مقایسه با يك اثر اصلی تعیین می‌شود. بعضی آثار عمداً جعل شده را می‌توان از کاربرد رنگهایی مثل آبی پروس، ویریدیان و زرد و سرخ کادمیوم که مدتها بعد از تاریخ اثر انجام شدند قابل تمیز است، و بعضی دیگر از طریق شناسایی زمینه‌هایی که بعدها رواج یافتند شناخته می‌شدند، مثل کاربرد ماهاگونی قبل از قرن هجدهم، یا با استفاده از کراکولور که باعث تردید می‌شود. اما تعیین اینها به کارآگاهان و آزمایشگاه موزه‌ها نیاز دارد، آنهم در مواردی که يك اثر به دلایلی مشکوک تلقی شده و لازم است آن را قطعی کرد. بسیاری از آثار جعلی بعد از حدود پنجاه سال یا بیشتر «فرو می‌پاشند». به عبارت دیگر این نوع آثار منطبق با تصور عمومی از هنرمند در زمان خلق اثر جعلی است. به عنوان مثال می‌توان به جعل آثار بوتیچلی در دوره برن - جوتر اشاره کرد. نسلهای بعدی که تصور کاملاً متفاوتی از هنرمند دارند قادرند بین ظاهر حقیقی کار و طرز تلقی او در میان ستایشگران نسلهای گذشته تمایز گذاشته

و گاه از خود می‌پرسند چگونه اجدادشان چنان به سادگی فریب می‌خوردند.

فالكونه، اتينه - موريس (۹۱ - ۱۷۱۶)، Falconet, Etienne - Maurice,

پیکره‌ساز فرانسوی که در هر دو سبک باروک و روکو کار می‌کرد. او تحت نظر جی. بی. لوموین کار می‌کرد و در سال ۱۷۴۴ در فرهنگستان پذیرفته شد. در سال ۱۷۵۷ به عنوان رئیس بخش پیکره‌سازی کارخانه چینی‌سازی سور انتخاب شد و تا سال ۱۷۶۶ در آنجا بود و به نظارت بر ساخت قطعات متعدد از روی مدل‌های شخصی خود پرداخت. او همچنین برای مادام پمپادور نیز کار می‌کرد. از طریق دیدرو، امپراتریس کاترین دوم فالكونه را به روسیه دعوت کرد تا برای ساختن تندیس‌سواره برتری از پتر کبیر در سن پترزبورگ به آنجا برود. این اثر شاهکار فالكونه محسوب می‌شود و از تکنیک بسیار عالی و برجسته‌ای برخوردار است، مثلاً مجسمه اسب را به صورتی در آورده است که روی پایه ناهموار سنگی خود رم کرده و دست‌هایش بدون تکیه‌گاهی در هوا معلق است. در سال ۱۷۷۹ پیش از پرده برداری از این تندیس روسیه را ترک کرد و در ۱۷۸۱ به فرانسه بازگشت. به خاطر ابتلا به سکتة قلبی در سال ۱۷۸۳ مجبور شد دست از کار بکشد. او همچنین به نگارش مطالبی پیرامون پیکرتراشی پرداخت و به خاطر دیدگاهش که معتقد بود لطافت و حرارت پیکره انسان در آثار معاصرین خود وی بهتر عرضه شده‌اند تا در آثار هنرمندان مقدم، بدنام شد («ملاحظات در باب پیکرتراشی»، ۱۷۶۱)؛ اکثر کارهای شخصی او تندیسهایی از ونوس، حوریان، و موضوعات مشابه هستند که گرایش به لطافت و حرارت در آنها مشهود است. اثر رسمی‌تر او «میلوی کروتون» (۱۷۵۴)، که برای فرهنگستان ساخته بود) امروزه در لوور نگهداری می‌شود، و ماکت مجسمه پتر کبیر او در هرمیتاژ لنینگراد موجود است؛ مجموعه والاس ویکتوریا و آلبرت لندن، و مجموعه فریک نیویورک آثاری از او که بیشتر ویژگی شیوه خاص او را نشان می‌دهند در اختیار دارند.

فانتین - لاتور، هنری (۱۸۳۶ - ۱۹۰۴)، **Fantin - Latour, Henri,**

نقاش فرانسوی که از موضوعات رماتیک، چهره‌نگاری‌های گروهی و طبیعت بیجان نقاشی می‌کرد. او از سال ۱۸۶۱ به طور منظم در سالن آثارش را به نمایش می‌گذاشت، ولی در سال ۱۸۶۳ آثارش برای عرضه در سالن اصلی پذیرفته نشدند و او آثار خود را در سالن آثار مردوده یافت، و از آنجا که به نظر می‌رسد او یکی از نقاشان ثابت سالن بود، با اکثر هنرمندان پیشتاز و برجسته روزگار خود، از جمله مانه و ویستلر روابط دوستانه‌ای داشت، و نقاشان ما قبل رافائلی را نیز می‌ستود. او چندین چهره‌پردازی گروهی نیز نقاشی کرد، که مشهورترین آنها تابلوی «تکریم مانه» (در آتلیه باتینول) (۱۸۷۰، لوور، پاریس) است، اما تخیلات رماتیکش و، بعدها، علاقه شدید وی به واگنر، او را به کشیدن نقاشی از برخی موضوعات غیر عادی و خارق‌العاده سوق داد. در انگلستان او همیشه به‌خاطر نقاشیهای طبیعت بیجان و گلزارهایش مورد توجه عام‌قرارداشت، آثاری که با دقت خاص نقاشان هلندی آفریده شد و کاملاً با کارهای تخیلی شبه‌لاکروایی او متفاوت بودند. تابلوهایی از آثار او در بریمنگهام، بوستون، کمبریج (فیتز ویلیام)، کیولند اوهایو، دوبلین، گلاسکو (مجموعه بارل و دانشگاه گلاسکو)، کانتراس سیتی، لندن (نگارخانه ملی، تیت، ویکتوریا و آلبرت)، منچستر، اوتاوا، آکسفورد، بندرسانلدیت (نگارخانه لوور)، تولیدو اوهایو، سن‌لوئیس، واشنگتن (نگارخانه و فیلیپس) و شهرهای دیگر وجود دارند.

فارینگتون، جوزف (۱۷۴۷ - ۱۸۴۱)، **Farington, Joseph,**

طراح نقشه‌کشی که از قابلیت چندانی برخوردار نبود و در سال ۱۷۸۵ به عضویت فرهنگستان سلطنتی درآمد و استعداد وافرش در زمینه دسیسه‌چینی و حقه‌بازی باعث نفوذ شدید وی بر آن نهاد شد. او دفتر خاطرات روزانه بسیار کاملی از خود به جا گذاشت که یکی از منابع

اصلی تاریخ هنر انگلستان (وایضاً تاریخ فرهنگستان سلطنتی انگلیس) در سالهای آخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم به شمار می‌رود؛ چکیده‌ای از این دفتر خاطرات چاپ شده و نسخه‌کامل آن در دست تهیه است؛ بخش اعظم متن اصلی در قصر ویندمور است، اما بعضی قسمتهای آن پراکنده شده‌اند. طرحهای فارینگتون در لندن (موزه بریتانیا، ویکتوریا و آلبرت)، پیل (مرکز هنرهای بریتانیایی) و جاهای دیگر موجود هستند.

Fat,

چرب، چربی‌دار،

به ماده‌رنگی در صورتی چرب گفته می‌شود که با روغن مخلوط شده باشد تا خمیر روغنی لازم برای تهیه رنگ خمیری غنی و ضخیم به دست آید. رنگ کم‌مایه با تربانتین یا الکل دیگری رقیق می‌شود، تا به خشک شدن سریعتر آن کمک کند. شعار يك نگارستان این بود: «با رنگ کم مایه شروع کن و با چرب به انجام رسان.»

Fattori, Giovanni,

فاتوری، جیووانی (۱۸۲۵ - ۱۹۰۸)،

یکی از اعضای برجسته گروه ماکایولی بود. در فلورانس به کارآموزی پرداخت و بعدها در جنگهای استقلال ۹ - ۱۸۴۸ شرکت کرد. در ۱۸۶۱ به خاطر اثرش به نام «جنگ ماگنتا» (۲ - ۱۸۶۱)، فلورانس، نگارخانه هنرهای مدرن) جایزه‌ای به دست آورد. به دنبال این اثر آثار دیگری در زمینه موضوعات نظامی و همچنین منظره و صحنه‌هایی از زندگی روستایی را به تصویر کشید. در ۱۸۷۵، یکسال پس از نمایشگاه امپرسیونیسم به پاریس رفت، اما تأثیری ناچیز از آن پذیرفت. آثاری از این هنرمند در فلورانس، لکهورن، میلان و رم وجود دارد و همچنین در حدود دویست کار سیاه قلم (يك تکنیک غیر معمول در قرن نوزدهم ایتالیا) از او باقی مانده است.

Fauve,

دد،

در سالن پاییزی سال ۱۹۰۵ آثاری از نقاشان در اتاقی در معرض نمایش گذاشته شد؛ این هنرمندان عبارت بودند از: ماتیس، مارکه، درن، ولامینک، روئو، مانگن، کاموا، ژان پی و اوتن فریز. آثار آنان که سرشار از دگر شکلی و انگاره‌های مسطح بود و با رنگهای خشن ترسیم شده بود، خشم ناظران را برانگیخت و يك منتقد به آنها لقب فووها «ددان» داد. این نقاشان تا آن زمان - یا حتی بعد از این تاریخ - هرگز يك گروه کاملاً منسجم نبود. ماتیس بتدریج به رهبری آن شهره شد، شاید به این دلیل که خود به این نقش علاقه داشت، اما منشاء سایرین کاملاً متفاوت بود. ماتیس، مارکه، روئو و کاموا همگی شاگردان گوستاو مورو در مدرسه هنرمندان بودند؛ ماتیس و مارکه اغلب با هم کار می‌کردند، اما روئو تکروی را پیش گرفت و به جای اینکه در پی ددگران برود، خود را در میان آنان یافت؛ درن و ولامینک با هم کار می‌کردند و شدیداً تحت تأثیر اکسپرسیونیسم قرار گرفتند. و سایرین موقتاً و عمدتاً به دلیل طغیان علیه نظام فرهنگستانی و اینکه امکان نداشت کارهایی با رنگ تند در میان سایر تابلوها آویخته شود به آن پیوستند. در ۱۹۰۶، راثول دوفی و در سال ۱۹۰۷ براك و مترینگر و لوفوکوینه همراه ددگران در سالن پاییزی بکارهای خود را در معرض نمایش گذاشتند. در سال ۱۹۰۸ ددگران به عنوان يك گروه متلاشی شدند و تعدادی از اعضای آن به کویسم روی آوردند.

Faydherbe, Luc,

فید هرب، لوك (۹۷ - ۱۶۱۷)،

عضو یکی از خاندانهای بیکر تراش و معماران سرشناس منطقه مالین در بلژیک بود. در ۱۶۳۶ به آنتورپ رفت و برای روبنس کار کرد و دوست او شد. پس از مرگ روبنس در مالین سکنی گزید (۱۶۴۰) و تنها نقاش فلاندرزی سبك باروك بود که هرگز به ایتالیا نرفت (ر.ك).

هوکنوا). از دهه ۱۶۶۰ در معماری فعالیت کرد. تندیسهایی از او در مالین (موزه و کلیساها) و بروکس حفظ می‌شوند.

فینینگر، لیونل (۱۸۷۱ - ۱۹۵۶)، Feininger, Lyonel,

نقاش آمریکایی متولد نیویورک که در همان شهر در گذشت اما عملاً یک کویست آلمانی بود. در ۱۸۸۷ برای تحصیل در رشته موزیک به اروپا سفر کرد و تنها در ۱۹۳۷ بود که به آمریکا رفت. در آلمان تعلیم یافت و در ۳ - ۱۸۹۲ به پاریس سفر کرد. از سال ۱۹۱۱ به کویسم علاقمند شد و دلونه تأثیر بسزایی بر روی نقاشیهایش گذاشت. در سال ۱۹۱۲ با اعضای گروه «سوارکار آبی» ملاقات کرد و سال بعد در نمایشگاهی با همان گروه شرکت جست. وی به‌ویژه به کله و کاندیسکی نزدیک بود و در بوهاوس تدریس کرد. پس از بازگشت به آمریکا، کارهایش بیشتر انتزاعی (آبستره) شد. بسیاری از موزه‌های آلمانی و آمریکایی نمونه‌هایی از آثار او را در اختیار دارند.

فیک، رابرت (حدود ۱۷۰۵ - ۵۱/۶۷)، Feke, Robert,

اولین نقاش مهم متولد آمریکای شمالی است. نخستین اثر ثبت شده‌اش تابلوی «خاندان سلطنت» (۱۷۴۱ هاروارد) است که بر تابلوی «خاندان برکلی» کار اسمیرت (بیبل) مبتنی است. در ۱۷۴۲ ازدواج کرد و در ردزایلند سکنی گزید و دوره فعالیت ثبت شده او سالهای ۵۱ - ۱۷۴۱ است. هر چند آثارش چنان با کارهای معاصران انگلیسی و مانند هودسون و رمزی نزدیک می‌باشند که قطعاً در لندن با آنان دیدار کرده است. مشهور است که وی مدتی به کار اشتغال داشته است. آثاری از او در کیولند اوهایو، بوستون، دیترویت، نیویورک (موزه متروپولیتن، پرویدانس رودزایلند، و تولیدو اوهایو حفظ می‌شوند).

فرگوسن، ویلیام گو (۹۵ - ۱۶۴۴)، **Ferguson, William Gouw,**

نقاش اسکاتلندی که چنان به سبک هلندی طبیعت بیجان را ترسیم می‌کرد که غالباً او را با یان وینیکس اشتباه می‌شود. او در هلند و انگلستان کار می‌کرد. چهار نقاشی او در ادینبورگ است و دیگر آثار در آبردین، بارتزلی، برلین، لندن (تیت، ویکتوریا و آلبرت در هم‌هاوس)، منچستر و دیگر شهرها حفظ می‌شوند.

فرنلی، جان (۱۸۶۰ - ۱۷۸۴)، **Ferneley, John,**

نقاش ورزشی انگلیسی که آثارش در تکتیر محبوبیت بسیاری یافت. در ۱۰ - ۱۸۰۹ در ایرلند کار می‌کرد. «اسب کهر» او (۱۸۲۶)، لندن (تیت) نمونه بارزی است، اما تابلوی «پسر و دختر در کنار ارگ دستی» (لستر ۱۸۴۷) اثری غیر عادی است.

فراری، گودنزو (۱۵۴۶ - ۱۴۷۱/۸۱)، **Ferrari, Gaudenzio,**

نقاش ایتالیایی اهل لمبارده که تأثیرات لئوناردو را با پروگینو و کورجیو ترکیب کرده و گاه اندکی از هنر آلمانی به آن افزود. قدیمی‌ترین کار او (۱۵۰۷) برای وارلو نزدیک مرز سوئیس انجام شد و مجموعه دیوار نگاره‌های اصلی‌اش در لمباردی در ساکروموتته، وارلو (شروع ۱۵۱۷)، در کلیسای سنت کریستوفر ورچلی (۳۲ - ۱۵۲۹) و در سارونو (۶ - ۱۵۳۴) حفظ می‌شوند. نقاشی ساکروموتته که از آثار آلمانی‌الهام گرفته حاوی پیکره‌های انبوه است که برای افزودن ژرف‌نمایی گروه‌های بزرگ سفالی جهت افزایش ژرف‌نمایی در آن دیده و به پیچیدگی آن می‌افزایند. در مجموع چهل و پنج نمازخانه با تابلو از کارهای او وجود دارند که شامل ششصد مسجد و بیش از چهار هزار پیکره نقش برجسته هستند. احتمال دارد که گودنزو در طول سالها دستیاران بسیاری داشته

باشد که از آن میان می‌توان به تیبالدی و گالاتزو آلسی در معماری، مورازن و تاتریو دا وارالو در نقاشی اشاره کرد. از ۱۵۳۹ به بعد در میلان کار کرد. تابلوهایی از او در آمستردام، برگامو، برلین، لندن (نگارخانه ملی)، میلان (بررا، پولوی-پزولی، کاستلو و کلیساها)، پاریس (لوور)، ساراسوتا فلوریدا، تورن و جاهای دیگر حفظ می‌شود.

Ferrata, Ercole,

فراتا، ارکول (۸۶ - ۱۶۱۰)،

پیکر ساز سبک باروک ایتالیایی که قبل از عزیمت به رم در ناپل و آکیلا - احتمالاً اواخر دهه ۱۶۴۰ - کار می‌کرد در حالیکه شاگردش کافا او را همراهی می‌کرد. در ۱۶۴۵، برای برنینی در سن پیترو، و در ۱۶۵۳ با راگی برای مقبره پیمنتل اثر برنینی (ساتا ماریا مساجیوره) همکاری کرد. فراتا کار در سن نیکولا دا تولنتینو را که الگاردی هنگام مرگ نیمه تمام گذاشته بود ادامه داد و همچنین در سن اگنس در پیازا ناونا (سن اگنس ۱۶۶۰ و سن امرزیانا ۱۶۶۰) کار کرد که پس از مرگش تمام شد. با وجود ارتباط با برنینی هرگز نتوانست سبک دینامیک او را تقلید کند و همواره نوعی کلاسیسم مشتق از الگاردی و نقاشی بولونیایی را حفظ کرد.

Ferri, Ciro,

فری، چیرو (۸۹ - ۱۶۴۸/۴۴)،

نقاش ایتالیایی که نزدیکترین پیروی پیترو دا کورتونا بود و برخی از دیوارنگاره‌هایش در قصر پی‌تی در فلورانس تکمیل شدند. او بیشتر در رم، فلورانس و برگامو کار می‌کرد و همچنین برای حکاکی طرح‌های بسیاری ساخت. تابلوی «خاندان مقدس» کار او در لیورپول است.

فتی، دومینیکو (حدود ۱۶۲۳ - ۱۵۸۸/۹)، Feti (Fetti), Domenico,

در رم به دنیا آمد و در ابتدا کار خود را به عنوان یکی از پیروان کاراوجیو آغاز کرد و از طرفداران الزهایمر بشمار می‌رفت. به وسیله کاردینال فردینا و گوتزاک (که بعدها دوک مانتوا شد) به مانتوا برده شد و به عنوان نقاش دربار به کار پرداخت تا اینکه در سال ۱۶۲۱ به ونیز سفر کرد. در سال ۱۶۲۲ در ونیز مأوی گزید. و بنا به اسناد موجود در اوایل ۱۶۲۳ شدیداً بیمار شد. در مانتوا او چهره‌نگاری‌های روبنس را دید و همچنین تحت تأثیر نقاشی ونیزی قرار گرفت و این تأثیرات همراه با ستایش همیشگی او از الزهایمر، او را به خلق نقاشیهای کوچکی از زندگی روزمره سوق داد که اغلب از داستانهای مذهبی ریشه گرفته بودند که به نحوی آزاد و با رنگهای غنی تصویر می‌شدند. در مانتوا چند دیوارنگاره خلق کرد که موفقیت کمتری کسب کردند. نمونه‌هایی در مجموعه سلطنتی (مجموعه‌ای در قصر همپتون)، بالتیمور، بیرمنگهام (انستیتوی باربر)، درسدن، فلورانس (اوفیزی، پیتی)، فرانکفورت (اشتادل)، کاتراس سیتی، لندن (کورتولد)، منچستر، مانتوا (پالازا و کلیسای جامع)، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور)، پراگ، ونیز (آکادمی)، وین، واشنگتن (نگارخانه ملی) و یورک حفظ می‌شوند.

Feuerbach, Anselm,

فویر باخ، انسلم (۸۰ - ۱۸۴۹)،

مانند بولکین نقاش رمانتیک آلمانی که تحت تأثیر ایتالیا و هنر ایتالیایی قرار گرفت (در مورد او، رافائل). قبل از آن که به پاریس برود و در نگارخانه کوتور به کار پردازد (۳ - ۱۸۵۲) در آلمان و آنتورپ به کارآموزی پرداخت. او همزمان تحت تأثیر دلاکروا و کوربه قرار گرفت. در سال ۱۸۵۵ به ایتالیا رفت و بقیه عمر خود را عمدتاً آنجا گذراند، البته بجز سه سال ناموفق تدریس در وین (۶ - ۱۸۷۳). او چند

چهره‌نگاری زیبا مخصوصاً از نانا که چهره‌اش بین ۱۸۶۵-۱۸۶۰ او را مجذوب کرده بود با احساس ایتالیا قرن شانزدهم آفرید. کارلسروهه یک سالن از آثار او را در اختیار دارد و بیشتر گالریهای آلمانی نمونه‌ای از آثار او را دارند.

فیامینگو، **Fiammingo,**

نگاه کنید به «دوکنه» (Duquesnoy)

فینشیلدر، **Fijnschilder,**

نگاه کنید به «دو» (Dou.)

شیوه ظریف کاری، **Fine Manner,**

حکاکیهای اولیه فلورانس در اواسط و اواخر قرن پانزدهم به دورده تقسیم شده‌اند شیوه ظریف و ضخیم. شیوه ظریف به واسطه کاربرد خطوط باریک و اغلب هاشور حصیری به این نام خوانده می‌شدند. در شیوه ضخیم از خطوط عریضتر به موازات هم، اما کمی دورتر و اغلب با قلاب کوچکی در انتها استفاده می‌شد و ظاهر قلم آزاد را دارند. گرچه ماتنگنا فلورانسی نبود ولی تحت تأثیر شیوه ضخیم قرار گرفت.

فینیگرا، ماسو (۱۴۴۶-۶۴)، **Finiguerra, Maso,**

زرگر فلورانسی و احتمالاً از شاگردان گیبرتی که به گفته واساری مخترع کلیشه سازی بود. متأسفانه هیچ کلیشه ثبت شده از او در دست نیست و کتاب تصویری موسوم به «تاریخ مصور فلورانسی» (لندن، موزه بریتانیا) دیگر منسوب به او تلقی نمی‌شود. با اینهمه چندین لوح زرین و سیمین که

احتمالاً کار اوست در دست هستند که نظر واساری را تایید می کنند.

فینسون، (فینسونیوس)، لودویکوس (قبل از ۱۶۱۷ - ۱۵۸۰)،

Finson (Finsonianus), Ludovicus,

شخصیتی کمابیش مرموز و پیرو سبک کاراواجیو که در بروگزمتولد شد و در آمستردام در گذشت. سبک خود را در ناپل شکل داد و ظاهراً بیشتر در ازان پروانس کار می کرد. در ۱۶۱۰ آنجا بود اما تابلوی «بشارت» که هنوز آنجاست امضاء و تاریخ «۱۶۱۲ در ناپل» را دارد و نسخه آن در موزه ناپل است. سبک او از نزدیک شبیه آثار پیروان ناپلی کاراواجیو (ر. ک. مکتب اوترخت) بود و در واقع در «مادونا وتسییح» کاراواجیو سهیم بود. دو تابلوی مورخ ۱۶۱۳ او در مارسی، و «شهادت سن استفان» (۱۶۱۴) در کلیسای جامع آرنز، تابلوی دیگری باز هم به تاریخ ۱۶۱۴ در سن تروفیم، آرنز حفظ می شوند و یادآور ورونیز هستند. اکثر آثارش در جنوب فرانسه مخصوصاً در ازان پروانس حفظ می شوند و کارهای منتسب به او را می توان در شیکاگو، لندن (موزه ولینگتون) و آکسفورد دید. ضمناً مراجعه شود به چکودل کاراواجیو.

Fixative,

ثابت کننده، تثبیت کننده،

یک نوع لایه نازک جلا که روی طراحی و پاستل پاشیده می شود و از سائیدگی آن جلوگیری به عمل می آورد.

Flaxman, John,

فلاکسمن، جان (۱۸۴۶ - ۱۷۵۵)،

پیکره ساز نئوکلاسیک انگلیسی که در زمان خود شهرت بسیاری در اروپا داشت. اولین بار در ۱۷۶۷ آثار خود را به نمایش گذاشت و در اوایل کار با رامنی آشنا شد. در سال ۱۷۷۰ به مدرسه های فرهنگستان سلطنتی

در همین زمان با بلیک آشنا شد: بخش اعظم تمایل به هنر گوتیک احتمالاً به خاطر تأثیر این دوستی است. در سال ۱۷۷۵ کار برای کارخانه وجود را آغاز کرد و طرحهای نئوکلاسیک او روی ظروف چینی اترسکی مورد توجه بسیار قرار گرفت. در سال ۱۷۸۷ با کمک کارخانه به ایتالیا رفت و تا سال ۱۷۹۴ در آنجا به سر برد و به مطالعه آثار برجسته در کلیه دوره‌ها پرداخت. یک دفترچه طراحی کار فلاکسمن در موزه ویکتوریا و آلبرت نشانگر وسعت نظر ذوق اوست زیرا شامل طراحی‌هایی از آثار برنینی است گرچه شخصاً آنچه را که برنینی نماینده آن بود مترجم کننده می‌یافت. بیزاری او نسبت به سبک باروک تا حدودی منشأ مذهبی دارد و بازتابی از احساسات پروتستانی اوست. جالب اینکه بیکن عضو فرقه متدیست و بنکس بیدین بود و تمام آنان فقط نمادگرایی کلی مسیحی - و غیر گوتیک - را در تندیس سازی مقابر به کار می‌بردند هر چند فلاکسمن به مسیحی کردن مجسمه‌سازی یادبودهای خود افتخار می‌کرد. پس از مراجعت از ایتالیا منحصراً به ساخت یادبود پرداخت که دو نمونه آن در رم شروع شده بودند. این دو عبارت بودند از منسفیلد که در ۱۷۹۵ در صومعه وستمینستر بنا شد و کالینر که در همان سال در کلیسای چیچیستر قرار گرفت. هنگامیکه فلاکسمن در رم به سر می‌برد کتاب مصوری را آغاز نمود که شهرت بسیاری در اروپا برای او فراهم آورد و حتی هنرمندان نسل بعد، از جمله اینگرز و ناصریان، را نیز تحت تأثیر قرار داد. این نقاشیها با سادگی نئوکلاسیک آنها این احساس را پدید می‌آورند که طرحهای مقدماتی برای تندیس نقش برجسته بوده‌اند: نقاشیها مجموعه‌ای از ایلپاد و اودیسه، اشیلوش هسیود، دانتیه و میلتن و بنیان را شامل می‌شدند، فلاکسمن در سال ۱۸۰۰ به عضویت فرهنگستان سلطنتی و در ۱۸۱۰ به استادی بیکره‌سازی فرهنگستان دست یافت. سخنرانیهای او پس از مرگش به سال ۱۸۲۹ منتشر شد. در میان چند تندیس غیر یادبودی فلاکسمن که می‌توان از «خشم آتمس» (۲- ۱۷۹۱) موقوفه ملی، اکورث هاوس) و «سنت مایکل در حال غلبه بر شیطان» (۱۸۲۱) و «آپولو شبان» (۱۸۲۴ هر دو موقوفه ملی، پتورث) نام برد. کالج دانشگاه لندن

دارای مجموعه بزرگی از طرحهای مدل اوست. دیگر آثار این هنرمند از مدرس تا كبك پراکنده‌اند و شامل کارهایی در باث، کپنهاگ، ادینبورگ (نگارخانه ملی چهره)، گلاسکو، گلوستر، لندن (نگارخانه ملی چهره، ویکتوریا و آلبرت، فرهنگستان سلطنتی، وستمینستر و سنت پل) و سایر کلیساها و کلیساهای جامع انگلستان دیده می‌شوند.

فلینک، گواثرت (۶۰ - ۱۶۱۵)، Flink, Govaert,

نقاش هلندی و شاگرد رامبراند که تا اواسط دهه ۱۵۶۰ از او تقلید می‌کرد، گرچه این تلاش بیشتر برای ظرافت کار مبذول می‌داشت که برای او تمرین موفقیت‌آمیزی به عنوان يك نقاش چهره‌نگار تلقی می‌شد. اما او فرد جاه‌طلبی بود و به عنوان نقاش تاریخی از سوی انجمن شهر آمستردام مأموریت یافت تا سالن شهر را با آثار تاریخی تزیین کند، اما قبل از انجام کار درگذشت و این کار بین هنرمندان مختلف از جمله رامبراند تقسیم شد. آثاری از او در آمستردام (ریکسموس)، آنتورپ، برلین، برمنگهام (مؤسسه باربر)، بوستون (موزه)، برترویک، کیپ‌تاون، درسدن، دوبلین، لندن (نگارخانه ملی، مجموعه والاس)، لنینگراد، لیورپول، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لور)، روتردام، وین و دیگر شهرها حفظ می‌شوند.

فلوریس، فرانس (فرانس دو وریندت) (حدود ۱۵۱۸/۲۰ - ۱۵۷۰) Floris, Frans (Frans de Vriendt),

نقاش فلاندرزی که احتمالاً حوالی ۱۵۲۴/۷ به ایتالیا رفت و در ۱۵۴۰ به اتحادیه صنفی آنتورپ پیوست. به ویژه تحت تأثیر «داوری نهایی» میکلاثر (پرده برداری ۱۵۴۱) قرار گرفت و پس از بازگشت مروج اصلی سبك ایتالیایی شد. جدا از ترکیبهای عظیم اسطوره‌ای و دینی - که با کمک دستیاران متعدد خلق شدند - فلوریس چهره‌پرداز

ماهری هم بود. آثار او در آمستردام (ریکسموس)، آنتورپ، برلین، بروترویک، بروکسل، کائن، کمبریج (فینتر ویلیام)، درسدن، فلورانس (پیتی)، لاهه، مادرید (پرادو)، آکسفورد (کلیسای مسیح)، پاریس (لوور)، قصر پراگ، وین، و سایر نقاط حفظ می‌شوند. دو پسر او یان باتیستا و فرانس نیز نقاش بودند که دومی در رم کار می‌کرد.

مکتب اول و دوم فونتین بلو، Fontainebleau, First and Second School cf.,

مکتب اول فونتین بلونامی است که به نقاشیهای مانریست (شیوه گری) و گچ بریهای داده شده که به وسیله هنرمندان ایتالیایی روسو، پریماتیکو و نیکول دل اباته در قصرهای سلطنتی فرانسه، بویژه در فونتین بلو و تحت حمایت فرانسوای اول خلق شد. این سبک در حوالی سال ۱۵۳۰، یعنی هنگامی که روسو وارد فرانسه شد آغاز گردید و تا حدود سال ۱۵۶۰ تحت نظر نیکول دل اباته ادامه یافت، سبک ظریف پارمیگیانو مشخصه این مکتب اول است. مکتب دوم فونتین بلو نشانگر کوششی مشابه در سنت تریینی در نیمه دوم قرن شانزدهم و هنگام سلطنت هنری چهارم بود. قصرهایی که توسط او تزیین شدند آسیب بسیار دیده‌اند اما سالن بیضی قصر فونتین بلو نمونه‌ای از باز خیز آن است. هنرمندانی که نامشان با مکتب دوم فونتین بلو مرتبط است مشهور نبودند. آمبروا دونوا (۱۶۱۴-۱۵۲۴/۳)، توسن دوبرویی (۱۶۰۲-۱۵۶۱) و مارتن فرمینه (۱۶۰۲-۱۵۶۷) از جمله این هنرمندان هستند.

Fontana, Lavinia,

فونتانا، لایوینا (۱۶۱۶-۱۵۵۴)،

دختر و شاگرد پروسپرو فونتانا (۹۷-۱۵۱۲) و کار خود را در بولونیا آغاز کرد. او به چهره‌نگاری و آثار مذهبی پرداخت و قدیمیترین کار ثبت شده او «خاندان مقدس» مورخ ۱۵۷۵ (درسدن) است. در ۱۵۷۷ او با یک نقاش جزء به نام جی. پی زاپی ازدواج کرد و با وجود

داشتن بچه، شغل خود را با موفقیت ادامه داد و به سبکی نزدیک به کورجیو و پارمیگیانو نقاشی مذهبی می کرد. (که معمولاً ابعاد بزرگی داشتند) و در چهره پردازی به شیوه گری فلورانس نزدیک بود. در ۱۶۰۳ به دعوت پاپ کلمنت هشتم به رم رفت و در آنجا در گذشت. آثاری از او در بوردو، اسکوریان، فلورانس (اوفیزی) و کلیساهای بولونیا، سنتو و رم وجود دارد.

فوپا، وینچنزو (۱۵۱۵/۱۶ - ۱۴۲۷/۳۰)، Foppa, Vincenzo,

نقاش برجسته مکتب میلان پیش از آن که این مکتب تحت تأثیر لئوناردو داوینچی تغییر شکل دهد. در نزدیکی برشا به دنیا آمد و احتمالاً شاگرد اسکوراچیونه بود، مانند ماتنگنا را هم تعلیم می داد. اولین اثر تاریخ دار او صلیب عیسی (۱۴۵۶) است که تأثیر یاکوپ بلینی به او را نشان می دهد و آثاری بعدی او ثابت می کند که پسر یاکوپ جوانی و داماد ماتنگنا را هم می شناخته است. از سال ۱۴۵۶ تا ۱۴۹۰ در پاوا کار می کرد و مدت زیادی در استخدام دوکهای میلان بوده است. آثاری از او در میلان، بالتیمور، برگامو، برلین، برشا، لندن (نگارخانه ملی و مجموعه والاس، بانک مدیسی)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاوا، فیلادلفیا (جانسون)، واشنگتن (نگارخانه ملی)، و وسترمس حفظ می شوند.

فورن، ژان - لوئی (۱۸۵۴ - ۱۹۳۱)، Forain, Jean Louis,

طراح و نقش پرداز فرانسوی که از ۱۸۷۶ به بعد برای روزنامه های طنز پاریس کار می کرد. بسیار تحت تأثیر رامبراند و گویا و دومیه (که پیش از او در زمینه انتخابی اش کار می کرد) و مانه قرار گرفت. دوست و دنباله روی دگا بود و بین سالهای ۱۸۷۹ و ۱۸۸۶ چهار بار با امپرسیوپیستها نمایشگاه تشکیل داد. تا حدود سال ۱۹۰۹ موضوعات آثار او بیشتر صحنه های زندگی پاریسی و گاه کاریکاتوری در زمینه رسوایی های سیاسی

مانند کانال پاناما، بود اما پس از سال ۱۹۰۹ به سوی مسایل اجتماعی و روش بیرحمانه و غیر انسانی رویه قضایی روی آورد. کتاب عهد جدید را به تصویر درآورد. اکثر نقاشیهای او با آب رنگ ملایم رنگمایه قهوه‌ای با خطوط مهیج و پر از حرکت و روشنی ترسیم شده و کاملاً یادآور دومیه است، آثاری از او در بوستون (موزه)، شیکاگو، درسدن، لندن (کورتولد، تیت)، پاریس (لوور)، واشنگتن و دیگر شهرها موجود است.

Foreshortening,

کوتاه نمایی،

در پرسپکتیو به يك شیئی واحد اطلاق می‌شود. بازویی که مستقیماً به نگرنده اشاره می‌کند و چیزی بیش از انتهای دست دیده نمی‌شود شدیداً کوتاه‌نمایی شده است. کوتاه‌نمایی مفرط می‌تواند حاوی لحن عاطفی باشد همانطور که در «مسیح مرده» کار ماتتگنا (میلان، بررا) دیده می‌شود (به سوتو در سو مراجعه شود). کار او چلو به کفایت نشان می‌دهد که مهارت در کوتاه‌نمایی لزوماً با توانایی ساختن نظامهای منسجم پرسپکتیو همراه نیست.

Forgeries,

تقلب

نگاه کنید به «جعل آثار» (Fakes)

Found Object (object trouve),

شیئی یافته شده ،

در تئوری مورثالیستی هر شیئی از هر نوع، مانند يك صدف که هنگام قدم زدن در ساحل پیدا می‌شود می‌تواند يك کار هنری باشد و این اشیاء یافته شده به نمایش هم گذاشته شده‌اند. اگر کمی دستکاری ظریف هم صورت گرفته باشد، اثر حاصله را «شیئی یافته شده ترکیبی» می‌نامند.

فوکه، ژان (حدود ۱۴۲۰ - دریا قبل از ۸۱) Fouquet, Jehan,

نقاش برجسته فرانسوی قرن پانزدهم. به ایتالیا سفر کرد و بین سالهای ۱۴۴۳ و فوریه ۱۴۴۷ در رم بود، زیرا گفته می‌شود از یوژینوس چهارم و دو همراهش نقاشی کرده است. البته این بستگی به آن دارد که یوهان فرانسوی را همان جیاچتو فرانکوسو بدانیم که بدیهی نیست. امکان دارد او با یک هیئت فرانسوی در ۱۴۴۶ به رم رفته باشد تا به سلك کشیشی درآید، زیرا نامه‌ای مورخ ۱۴۴۹ از نیکلای پنجم به «ژان فوکودانشجوی مبتدی الهیات...» وجود دارد. حدود سال ۱۴۴۸ ژان فوکو به زادگاهش تور بازگشت و به زودی کار برای چارلز هشتم را آغاز کرد. در سال ۱۴۷۵ فوکو به عنوان نقاش پادشاه منصوب شد. معروف است که او تندیسهایی را نیز طراحی نموده و برای فرقه سنت میشل اثری انجام داده، اما تنها اثر موثق بجا مانده مینیاتورهایی در یک نسخه از «یهودی قدیمی» (پاریس، کتابخانه ملی) است. چند کتاب خطی و چند پرده نقاشی براساس سبك کار به او نسبت داده شده که عبارتند از آثاری در لوور (چهره - نگاری از شارل هفتم و ژونال دورسین، و کتابخانه ملی)، آنتورپ و برلین (دو نسخه تابلوی دولته اتیان شوالیه و مادونا)، شانتلی (موزه کونده)، لندن (موزه بریتانیا)، مونیخ (کتابخانه دولتی)، نوان اندرن لووار (کلیسای محلی، دپوزیسیون) و تور (سراهب).

چهره بسیار ظریفی از مردی جوان با تاریخ ۱۴۵۶ در لیختن اشتاین، مجموعه وادو قبلا منتسب به فوکو بود اما امروزه آن را کار استاد ۱۴۵۶ می‌دانند، و چهره دیگری به نام «مردی با ساغر» در لوور نیز منتسب به اوست.

Fraglia.

فراگلیا،

اتحادیه صنفی نقاشان ونیز (Guild)

در مجسمه سازی دارای دو معنی محتمل است: ۱) قطعه‌ای که پس از حادثه یا آسیب به مجسمه اصلی بر جای می‌ماند و قرن‌ها بعد پیدا یا حفاری می‌شود و به دلیل نه فقط زیبایی خود، بلکه شکوه قطعه اصلی ارزش دارند؛ ۲) قطعه‌ای از تندیس که عمداً به قطعات ساخته می‌شود و هنرمند دیدگاه خاصی داشته است و از نظر زیباشناسی توجه به جزء مهمتر از کل تلقی شده است. نمونه‌هایی از این قبیل عبارتند از «نیم تنه قهرمان (لندن تیت) کار ماسترویچ یا برخی از کارهای رودن که به نظر می‌رسد قطعاتی از یک پیکر از سنگ بیرون آمده‌اند. اجزاء میکلائز هرگز پیچیده نیستند، در اوورهایش این آثار به دلیل ناتمام ماندن اثر اصلی برجای مانده‌اند و نه به این دلیل که عمداً چنین کرده است. همچنین به «ناتمام» مراجعه شود.

فراگونارد، ژان اونوره (۱۸۰۶ - ۱۷۳۳)، Fragonard, Jean Honore,

نقاش نمونه موضوعات پر احساس و با شکوه در زمان سلطنت لویی پانزدهم و اشتهار مادام دوباری و در زمان سلطنت لویی شانزدهم بود. چند ماهی در سال ۱۷۵۰ شاگرد شاردن بود و سپس تا سال ۱۷۵۲ که جایزه سفر به رم را به دست آورد نزد بوشه کار کرد. البته او مستقیماً به رم نرفت بلکه بین ۶ - ۱۷۵۳ در مدرسه هنرمندان تحت حمایت کار کرد. اثر او بنام «روح» (۱۷۵۳، لندن، نگارخانه ملی) نشاندهنده کار در سبکی شکوهمند است. از ۱۷۵۶ تا ۱۷۶۱ در فرهنگستان فرانسوی رم مشغول به کار بود و در آنجا بیش از هر استاد قدیمی به مطالعه آثار تیپلوی زنده پرداخت. تحت حمایت سر راهب صومعه سن‌نان همراه با هیوبرت به جنوب سفر کرد و سر راهب بعداً سفرنامه‌ای نوشت. در سال ۱۷۶۱ به پاریس بازگشت و با اثر خود به نام «روحانی اعظم کورسوس برای نجات کالیرهو خود را قربانی می‌کند» (لوور) نامی از خود بجا گذاشت. این اثر با سبکی بسیار با شکوه نقاشی شده است. فراگونارد به

زودی (و پس از انتخاب به عضویت فرهنگستان) موضوعات تاریخی را رها کرد و به سوی موضوعات مورد توجه مردم مانند «تاب سواری» (لندن مجموعه والاس: حدود ۱۷۶۶) روی آورد. این کار در اصل بوسیله بارون دو سنت ژولیان به یک نقاش جدی تاریخی سفارش داده شد. بارون به نقاش گفته بود: «شما باید مادام را (اشاره به معشوقه‌اش) روی یک تاب که اسقفی آن را تکان می‌دهد نقاشی کنید و می‌بایست مرا در جایی قرار دهید که بتوانم پاهای زیبای این موجود را به خوبی ببینم.» نقاش موضوعات تاریخی تنها کاری که می‌توانست انجام دهد معرفی فرگونارد به عنوان یک نقاش مناسبتر بود. فرگونارد در این زمینه با نشاط و سبکبالی که بعضی اوقات حالتی عاشقانه و بی‌پرده داشت با موفقیت بسیار بداین کار ادامه داد. از سوی مادام دوباری مأموریت یافت که به نقاشی یک سری «پیشروی عشق» در خانه جدید او در لووسیان بپردازد (۱۷۷۱)؛ اما مادام نقاشیها را نپسندید و فرگونارد آنها را به زادگاه خود گرس که در عصر وحشت به آنجا فرار کرده بود برد. این سری نقاشی اکنون در نیویورک (مجموعه فریک) است. در سال ۱۷۷۳ او بار دیگر به ایتالیا رفت و از طریق اطریش و آلمان به فرانسه بازگشت. انقلاب فرانسه باعث شد حامیان خود را از دست بدهد و همچنین سبک هنری او با وجود هنرمندان روشنفکری مانند داوید با روحیه‌ای انقلابی دیگر مورد توجه قرار نگرفت. در این زمان با فقر بسیار دست به گریبان بود و از زادگاهش به پاریس رفت و داوید شغلی در موزه برای او یافت. فرگونارد در حالیکه کاملاً فراموش شده بود در پاریس در گذشت. آثاری از او در بزاسن، پاریس (لوور بانک فرانسه) و دیگر موزه‌های فرانسوی است. در خارج از فرانسه بهترین مجموعه در لندن (مجموعه والاس) حفظ می‌شوند و آثاری در بوستون، سینسیناتی، کلیولند، دیترویت، سنت لوئیز، نیویورک (موزه متروپولیتن)، تولیدو اوهایو، واشنگتن (نگارخانه ملی) و سایر نقاط یافت می‌شوند، نمونه‌هایی شکوهمند از «چهره‌های تخیلی» او بر اساس کار رامبراند و تیپلودر بارسلونا، لیورپول و ویلیامزتان ماساچوست وجود دارند.

فرانچسکو دی جورجیو مارتینی (۱۵۰۱/۲ - ۱۴۳۹)،

Francesco di Giorgio Martini,

نقاش سینا، پیکره‌ساز، معمار و طراح استحکامات جنگی بود. (اختراع مین‌گذاری بر روی زمین به او نسبت داده شده). شاگرد و چیتا بود و اولین مدرک از او به نام نقاش و مجسمه‌ساز به ۱۴۶۴ تعلق دارد. در پیکره‌سازی او تحت تأثیر دوناتلو قرار گرفت و در نقاشی از لیبی تأثیر پذیرفت. نقاشی يك محراب در سینا مورخ ۱۴۷۵ از آثار اوست و تابلوهای دیگر او در آمینس، کمبریج ماساچوست، لندن (نگارخانه ملی)، نیویورک (موزه متروپولیتن) و واشنگتن (نگارخانه ملی)، پاریس (لوور) و سایر نقاط حفظ می‌شوند. به عنوان يك معمار او در قصر اوربنو کار کرد و با لئوناردو داوینچی در طراحی کلیسای میلان به عنوان مشاور همکاری داشت و يك رساله بسیار مهم نیز تدوین نمود.

فرانچیا، فرانچسکو (حدود ۱۵۱۷/۱۸ - ۱۴۵۰) Francia Francesco,

زرگر ایتالیایی از اهالی بولونیا که نامش به عنوان يك نقاش در سال ۱۴۸۶ ثبت گردیده است. قبلاً تصور می‌شد که اثر مادونا مورخ ۱۴۹۲ در نگارخانه ملی لندن از جمله اولین آثار اوست. اما این ادعا اکنون رد شده و از جمله آثار اولیه او مادونا فلیچینی (در بولونیا پیناکوتکا به تاریخ ۱۴۹۴ امضاء شده) است که نشان‌دهنده ترکیبی از سبک پروگینو و کوستا و فراریز - کوسا و روبرتی - است و تقریباً هیچ خصوصیت شخصی نداشت. تا سال ۱۵۰۶ وقتی کوستا به عنوان نقاش دربار به ماتتووا رفت، آن دو با یکدیگر کار می‌کردند، اما پس از آن تاریخ او هر چه بیشتر تحت تأثیر رافائل و سبک لطیف پروگینو و امبریانا قرار گرفت. گمان می‌رود که اثر رافائل در سن سیلیسیا باعث شد تا او در افسردگی از زخافت کار خویش بمیرد. آثاری از او در مجموعه سلطنتی، برلین، بولونیا (پیناکوتکا، موزه سیویکیو و چندین کلیسا)، بوستون (گاردنر)،

بوداپست، شاتلی، درسدن، دوبلین، فرا (کلیسای جامع)، فلورانس (اوفیزی)، گلاسکو، لندن (نگارخانه ملی)، میلان (بررا، پولدی پزولی)، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور)، فیلادلفیا (موزه و جانسون)، پیتزبورگ (نسخه اصلی و بدون تاریخ اثر موجود در نگارخانه ملی)، رم (نگارخانه ملی، کاپیتولین، بورگس)، سن مارینو کالیفرنیا (مانتیتگدون)، تورن، وین (موزه ک ه، آکادمی)، واشنگتن (نگارخانه ملی) و ورستر ماساچوست، ییل و سایر شهرها موجود است.

فرانسیا، فرانسوا لویی توماس (۱۸۳۹ - ۱۷۲۲)،

Francia, Francois Louis Thomas,

در کاله به دنیا آمد اما در جوانی به انگلستان رفت و برای دکتر مونرو کار کرد. و باگیرتین آشنا بود. این نقاش در سالهای ۱۸۲۲ - ۱۷۹۵ او در فرهنگستان سلطنتی آثارش را به نمایش گذاشت هر چند در ۱۸۱۷ به کاله بازگشته بود. او استاد بونینگتن بود و هنرمندان انگلیسی در سر راه خود به اروپا، دیدن او می رفتند، بنابراین او پلی بود بین سنت ناپ آبرنگ انگلیسی و عقاید معاصر فرانسوی.

فرانچیا بیوجیو (حدود ۱۵۴۵ - ۱۴۸۲/۳)،

Franciabigio,

نقاش ایتالیایی از اهالی فلورانس، دستیار آندرا دل سارتو و از شاگردان آبرتینلی بود. بهترین آثار این هنرمند چهره نگاریهای درون گرای اوست و او نماینده خصوصیات نسل بین آندرا دل سارتو و فرا بارتولومه محسوب می گردد و می توان این خصوصیات را در دیوار نگاره هایش در فلورانس مورخ حدود سال ۱۵۱۸ مشاهده کرد. آثاری از او در فلورانس، (اوفیزی، پیتی، کلیساها)، مجموعه سلطنتی، قصر برنارد (موزه باوز)، برلین، بروکسل، دیترویت، لندن (نگارخانه ملی)، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اکسفورد، پاریس (لوور)، رم

(بورگز و نگارخانه ملی)، و وین وجود دارند.

Francis, Sam,

فرانسیس، سام (متولد: ۱۹۲۳)،

نقاش رنگ افشان کالیفرنایی در سالهای ۵ - ۱۹۴۳ در نیروی هوایی آمریکا خدمت می کرد و پس از مدت مدیدی بستری شدن در بیمارستان در ۱۹۴۷ يك نقاش انتزاعی شد. در سال ۱۹۵۰ به پاریس رفت و به گروهی از هنرمندان نقاش آمریکایی در اطراف ریوپل ملحق شد. او روی دیوار برای کوتسهاله در بال نقاشی کرد (۸ - ۱۹۵۶) و در سفری به ژاپن در ۱۹۵۷ برای مدرسه گل آرایشی آنجا خلق کرد. تکنیک او در چکاندن رنگ با سبک اکثر هنرمندان آمریکایی تفاوت دارد. نقاشیهایی از او در لندن (تیت) و نیویورک (موزه هنرهای مدرن) وجود دارند.

فرانکه، استاد (فعال در حدود ۱۴۰۵ - تا بعد از ۱۴۲۴)،

Francke, Master,

مهمترین نقاش هامبورگی پس از استاد برترام (اما مانند کونارد فن سوست) مبلغ سبک نرم بود. احتمالاً حدود ۱۴۰۵ در پاریس بود زیرا سبک او بسیار مدیون سبک تذهیب فرانسوی است. کار اصلی او «سنت توماس آبکت در محراب» است که برای تجاری که با انگلستان تجارت داشتند ترسیم شد اما فقط قطعاتی از آن باقی مانده (آغاز ۱۴۲۶ هامبورگ). سایر آثار وی در هامبورگ، هلسینکی و لایپزیک حفظ می شوند.

فرسکو، دیوارنگاره (واژه ایتالیایی به معنی «زنده و با روح»)

Fresco (Ital. Fresh),

نقاشی با آبرنگ روی گچ مرطوب دیوار یا سقف. فرسکو خشك نقاشی دیواری روی گچ خشك است اما فرسکوی واقعی یا Boun Fresco

که در قرن سیزدهم در ایتالیا مورد استفاده قرار می‌گرفت و در قرن شانزدهم تکامل یافت یکی از پایدارترین نوع تزیینات دیواری است. دیوار ابتدا با گچ زیر پوشیده می‌شود و سپس يك لایه روکش روی آن قرار می‌گیرد (موسوم به آریکو). سپس روی این لایه تصاویری کشیده شده و تمام موضوع نقاشی بر روی دیوار انتقال می‌یابد و سپس فضایی که برای يك روز کار کافی است از آخرین لایه اندود که آنرا انیتوناکو می‌نامیدند پوشیده می‌شود. تصاویر دوباره بر روی این لایه ایجاد شده و با قسمتهایی که هنوز پوشیده نشده در مجاورت هم قرار می‌گرفت و سپس بر روی اندود مرطوب با رنگمایه‌ای که با آب یا آب آهك مخلوط بود رنگ می‌شد. چون گچ هنوز رطوبت دارد يك بازتاب‌شیمیایی روی می‌دهد و رنگها با دیوار یکی شده و بنابراین پوسته و یا زدوده نمی‌شود. استفاده از تصاویر کامل تمام قد به این معناست که چند دستیار همزمان بر روی بخشهای مختلف دیوار می‌توانند کار کنند و کار از بالای دیوار به طرف پایین انجام می‌گیرد تا ترشح رنگ بر روی قسمتهای نقاشی شده پاشیده نشود. در پایان روز تمام قسمتهای نقاشی نشده را بریده و جدا می‌کنند تا روز بعد مجدداً لایه دیگری بر روی آن کشیده شود و بدینگونه سطح کار همیشه مرطوب باشد. در مطالعه دقیق بر روی يك فرسكو الحاق قطعات آشکار می‌گردد و از روی تعداد آنها می‌توان بطور تقریبی مدت کار بر روی نقاشی را تخمین زد. فرسكو خشك ممكن است برای رتوش یا افزودن تأکیدی به کار رود، اما در قرن شانزدهم تنها از فرسكوی حقیقی استفاده می‌شد و از بهترین نمونه‌های این تکنیک تزیینات رافائل در واتیکان است. شرایط آب و هوا در خارج از مرکز ایتالیا همیشه مناسب نبود و این که ونیزی‌ها نقاشی رنگ و روغن را ترجیح می‌دادند به خاطر همین موضوع بوده است.

فردریخ، کاسپار داوید (۱۸۴۰ - ۱۷۷۴)، Friedrich, Caspar David,

نقاش آلمانی که از منظره‌پردازان رمانتیک بشمار می‌آید و دید او

از جنگلها یکی از نابترین مناظرمانتیکاروپایی را بوجود آورد. فردریش در کپنهاگ تحصیل کرد و هرگز به رم نرفت - می گفت که می ترسد اگر رم را ببیند دیگر هرگز نتواند آن شهر را ترك کند. او خصوصاً به تجلی تأثیرات نور و فصلها علاقه داشت. اما احساسات او برای جنگلهای پر اشباح و خاموش بیرون از آلتدورفر نظیر ندارند. داوید داتره که او را در سال ۱۸۳۴ در درسین ملاقات نمود گفته است که او تراژدی منظره‌ها را کشف کرد. در ۱۸۰۸ تابلوی «صلیب در کوهستان» (درسین) را به نمایش گذاشت که به عنوان محجر محراب يك نمازخانه خصوصی خلق شده بود و البته فاقد مفهوم دینی خاصی است. این اثر يك بحث داغ را در زمینه مناسب بودن منظره برای مقاصد مذهبی آغاز کرد. در واقع منظره‌های او در این زمینه واجد مفاهیم چند ایزدی و اصلادینی نمی‌باشند. او بیشتر عمرش را در درسین گذراند اما بارونکه آشنا بود. اکثر کارهایش در موزه‌های آلمانی، خصوصاً درسین هستند.

Frith, William Powell,

فریت، ویلیام پاول (۱۸۱۹ - ۱۹۰۹)،

نقاش انگلیسی که پسر يك مهمانخانه‌دار بود و پدرش او را وادار کرد تا به هنر روی آورد. کارش را به عنوان يك نقاش چهره‌نگار دوره گرد شروع کرد و پس از سال ۱۸۴۰ در نقاشی موضوعهای تاریخی و زندگی روزمره تخصص یافت و یکی از موفقترین نقاشان عصر خود شد. شنای رمزگیت (۱۸۵۳: مجموعه سلطنتی)، روز دوبی (۱۸۵۸: لندن، تیت)، ایستگاه قطار (۱۸۶۲: کالج سلطنتی هالووی نزدیک ویندزور) با دقت بسیار در ارائه جزئیات نقاشی شده همراه با تنوع بسیار در حکایات ضمنی که باعث چنان محبوبیتی برای او شد که فرهنگستان سلطنتی برای جلوگیری از هجوم طرفداران او حصار بر پا کرد. ویلیام پاول سفرهای متعددی در هلند کرد و به ایتالیا نیز رفت و سه جلد از خاطرات خود را منتشر ساخت که در آن به بر شمردن منابع موضوعات نقاشیهای خود و جزئیات شهرت شکفت‌آورش پرداخت.

فرومه، نیکلاس (فعال در ۹۰ - ۱۴۵۰)، Froment, Nicolas,

نقاش فرانسوی که در جنوب فرانسه کار می‌کرد و نقاش رنه آثروی بود. دو اثر مستند از او در دست است: «مریم در بوته‌های آتش» (کلیسای ازان پروانس) و «عروج از اروس» (۱۴۶۱، فلورانس اوفیزی). يك نقاشی دولته‌ای از حکمران و همسرش به این نقاشی نسبت داده شده که در موزه لوور پاریس است.

فروتاژ (واژه فرانسوی به معنی «مالیدن»)، Frottage,

اکثر مردم آن را يك بازی مجلسی می‌دانند که عبارتست از گذاشتن يك کاغذ نازک بر روی يك سکه و مالیدن يك مداد بر روی آن که باعث ظاهر شدن سر پادشاه روی صفحه کاغذ می‌شود. این وسیله ساده که با اصطلاح فروتاژ عظمت یافته، اغلب برای به دست آوردن تأثیرات بافت در نقاشی انتزاعی یا نیمه انتزاعی استفاده می‌شود. این کار معمولاً با انجام فروتاژ روی يك قطعه ورق و سپس به کار بردن يك قطعه از این ورق و یا بیشتر روی بوم نقاشی به کار می‌رود مانند نقاشی چسباندنی (کولاژ). ماکس ارنست اغلب از این روش استفاده می‌کرد و قطعات پارکت یا سایر سطوح چوبی را به کار می‌برد.

فروف، رولاند اول و دوم، Frueauf, Rueland I and II,

نقاشان اطریشی از شهر پاسو بودند. رولاند اول (حدود ۱۵۰۷ - ۱۴۴۰/۵) از سال ۱۴۷۰ در پاسو و سالزبورگ و به شیوه‌ای که ملهم از نقاشان فلاندرزی مانند یان وان آیک و استاد فلامل کار می‌کرد. در وین چهار تابلوی «وجد مسیح» از او وجود دارند (۹۱ - ۱۴۹۰).
پسرش رولاند دوم (حدود ۱۵۴۵ - ۱۴۷۰/۵ یا دیرتر) قبل از سال ۱۴۹۷ يك شهروند پاسو بود و در ۱۵۳۳ به عضویت شورای شهر درآمد

و در ۱۵۴۵ هنوز به عنوان يك نقاش فعالیت داشت. او به يك رشته نقاشی از صحنه‌های زندگی سنت لئوپولد پرداخت که برخی از آنها با حروف اختصاری آر - اف امضاء شده و تاریخ ۱۵۰۷ را دارند و برای کلستر - نوی بروک تردیک وین خلق شدند. او همچنین تابلوی «سنت آن با باکره و فرزند» را نیز نقاشی کرد. (۱۵۸: وین). دیگر آثار پدر و پسر در بوستون، بوداپست، کمبریج ماساچوست (فوگ)، دیترویت، مونیخ، پراگ و ونیز (کورر) حفظ می‌شوند.

فرای، راجر (۱۸۶۶ - ۱۹۳۴)، Fry, Roger,

به عنوان نقاش کار خود را آغاز کرد اما سپس به نقد و تاریخ هنر روی آورد. در ۱۰ - ۱۹۰۵ رئیس موزه متروپولیتن نیویورک بود، اما به لندن بازگشت تا به ویرایش مجله برلینگتون به‌پردازد و در ۱۹۱۰ به برگزاری نمایشگاه «فرا امپرسیونیستی» مبادرت کرد. در سال ۱۹۱۳ کارگاه امگا را تأسیس کرد (و با همکاری وترا بل و دانکن گرانت) به تولید مبلمان، منسوجات و اشیاء تزئینی با طرحهای مدرن پرداخت. در دهه ۱۹۲۰ فرای با گروه لندن همکاری می‌کرد. نقاشیهای او نسبت به سخنرانیهای کم اهمیت‌تر هستند. از جمله کتابهای اولین کتاب درباره سزان (۱۹۲۷) به زبان انگلیسی را می‌توان نام برد. موزه تیت وانستیتوی کورتالد در لندن مجموعه بزرگی از محصولات امگا را در اختیار دارند.

فولر، ایزاک (متوفی ۱۶۴۷)، Fuller, Isaac,

نقاش انگلیسی که احتمالاً در فرانسه به تحصیل پرداخت و همزمان با دبسون در اکسفورد کار می‌کرد (۱۶۴۲). ظاهراً فولر شخصیتی کولی واداشته و چند اثر بجا مانده از او باشهامتی خشنناک را جلوه می‌دهند و کاربرد رنگ غلیظ توسط او اندکی یادآور رامبراند است. اولین محجر محراب کالج السولز اکسفورد را که اکنون از میان رفته است چنین

توصیف کرده است: «بیش از شامل پیکره‌های برهنه است که بتواند مناسب يك كليسا باشد» (خاطرات روزانه، ۱۶۶۴). فولر در لندن درگذشت. آثاری از او در لندن (تیت، نگارخانه ملی چهره‌نگاری، و دالویج)، اکسفورد (چهره‌نگاری خود نقاش در کتابخانه بودلین و يك نسخه در کالج کوئین است) حفظ می‌شوند.

Fuseli, Henry,

فوزلی، هنری (۱۸۴۵ - ۱۷۴۱)

نقاش متولد سوئیس که بخش اعظم زندگی فعال خود را در لندن گذراند. پدر هنری که يك نقاش و مورخ هنری بود پسرش را وادار کرد به کسوت روحانی درآید و در سال ۱۷۶۱ هنری به این مقام برگزیده شد ولی افشاگری او از کار يك قاضی فاسد به کار او به عنوان يك کشیش پایان داد. در سال ۱۷۶۳ در برلین به مطالعه هنر روی آورد و سپس به انگلستان آمد تا به عنوان مترجم کتابهای فرانسه، آلمانی (اثر وینکلمان در همان سال ۱۷۶۵) و ایتالیایی کار کند و گه‌گاه تصاویری را می‌کشید. رینولدز او را تشویق به نقاشی کرد و هنری در سال ۱۷۷۰ برای هشت سال به رم رفت و در آنجا با کپی کردن از آثار میکلا‌آثر در نمازخانه سیستمین به آموزش خود پرداخت. در بازگشت به انگلستان به نمایش آثار تخیلی خود که از تکنیکی پخته نیز برخوردار نبود اقدام کرد. اولین اثر موفقیت‌آمیز او «کابوس» (دیترویت: ۱۷۸۱) حاکی از هراسی رماتیک بود. فوزلی در نگارخانه شکسپیر برای بویدل کار می‌کرد در سال ۱۷۸۸ او عضو فرهنگستان سلطنتی شد و به خلق يك مجموعه نقاشیهای بزرگ از آثار میلتن اقدام کرد (جمعاً ۴۶ تابلو) اما این مجموعه مورد توجه مردم و حامیان خود او قرار نگرفت. در سال ۱۷۹۹ استاد نقاشی فرهنگستان شد و در سال ۱۸۰۴ به سمت سرپرست فرهنگستان منصوب گردید و تا هنگام مرگ هر دو سمت را حفظ کرد. از شاگردان اومی‌توان به اتی، هیدن، مولردی، لسل، کنستابل، لنديسر اشاره کرد و خاطرات هنری این دوره سرشار از داستانهای طنزآلودی درباره کارهای عجیب

و بذله‌گویی‌های اوست. هنر فوزلی با زیاده‌روی در حرکت و ژست، شکل‌های تحریف شده و استیلیزه (به‌ویژه در تابلوهای شهوانی از زنان)، استفاده از لایه‌های رنگ تیره از ترس و وحشت در تخیلات، در تضاد با کلاسیسم رینولدز و جاذبه کارگینز بورو قرار دارد ولی سنجی نمودن متعهدانه از آن کیفیت بینشگری است که به بلیک، که حدود ۱۷۸۷ با او آشنا شد، الهام می‌بخشید. او با داوید (در رم ۱۷۷۵/۸) و ژرار نیز آشنایی داشت. در ۱۸۳۱ زندگینامه او با نسخه‌ای از آثارش انتشار یافت. آثاری از او در اوک کند نیوزیلند، بیرمنگهام، کمبریج (فینتر ویلیام)، کاردیف، فرانکفورت (موزه گوته)، لندن (تیت، انستیتوی کورتولد)، وایمار، ییل (مرکز هنر بریتانیایی)، زوریخ و دیگر شهرها وجود دارند.

Futurism,

آینده‌نگری،

این واژه که گاه به معنی هر نوع اثر هنری که جدیدتر از سال ۱۹۰۰ باشد در واقع معنایی دقیق دارد. این نهضت تنها حرکت نوین قبل از مکتب نیویورک که تا حدودی قابل توجه از پاریس مستقل بود (و به همین دلیل در فرانسه محبوبیتی ندارد) و سابقه آن به بیستم فوریه ۱۹۰۹ بازمی‌گردد و در سرآغاز جنگ اول جهانی (حوالی ۱۹۱۵) از میان رفت. این نهضت عملاً در پاریس و در مقاله‌ای به قلم مارینت، شاعر، نمایشنامه‌نویس، سوار کار و یار آتی موسولینی زاده شد. در آن مقاله وی اعلام می‌داشت: «... زیبایی نو... اتومبیلی غرش کنان که چون مسلسل کار می‌کند، زیاتر از پیروزی بالدار ساموتراس است... ما می‌خواهیم جنگ را تکریم کنیم...». در پی این بیانیه آینده‌نگری «بیانیه نقاشی آینده‌نگر» (۱۹۱۰) و سپس بیانیه‌ای فنی (بازهم در ۱۹۱۰) انتشار یافتند که کلید زیباشناسی آینده‌نگرانه است. اینها در صدد نمایاندن ماشینها یا پیکرها در حال حرکت عملی بودند «ما اعلام می‌داریم... پویایی کلی باید با شکل حساسیت‌پویا ارائه شود؛ حرکت و نور جوهر اشیاء را نابود می‌سازند.» بیانیه نقاشی توسط بوچیونی، کارا، روسولو، بالاسورینی امضاء شده بود؛

بوکیونی همچنین در ۱۹۱۲ بیانیه خود را در باب مجسمه سازی انتشار داد. در آن سال نمایشگاه آینده‌نگری در پاریس برگزار شد و بساعت رسوایی عظیم شد؛ این نمایشگاه از پاریس به لندن و برلین انتقال یافت و سرانجام در تمامی اروپا منعقد گردید و باعث هیجان عمومی شد. معنالك حیات آینده‌نگری به عنوان يك نیروی زیباشناسانه در خلال جنگ اول خاتمه یافت و تمام آینده‌نگرهایی که باقی ماندند، سپس به روش سنتی ابراز افکار خویش روی آوردند.



Gabo, Naum,

گابو، ناوم (۱۸۹۰ - ۱۹۷۷)،

هنرمند پیکره‌ساز که در روسیه به دنیا آمد و برادر کهنتر آنتوان پوسز بود و ناوم نام گابو را در ۱۹۱۵ اختیار کرد تا خود را از برادرش متمایز سازد، ابتدا به عنوان دانشجوی پزشکی در مونیخ تحصیل می‌کرد. اما طب را رها کرد و زیر نظر هایز ولظین استاد و مورخ برجسته هنری به تحصیل پرداخت و از نمایشگاه سال ۱۹۱۰ کویستها دیدن کرد. در سال ۱۹۱۰ کاندینسکی را ملاقات کرد و در ۱۹۱۳/۱۴ هنگام دیدار از برادرش، که يك نقاش کویست در پاریس بود با سایر هنرمندان آشنا شد و در ۱۹۱۵ اولین سازه خود را خلق کرد. پس از بازگشت به روسیه در سال ۱۹۱۷ خود را درگیر در هنر و سیاست یافت. در سال ۱۹۲۰ گابو و برادرش به مخالفت با تاتلین پرداخته و در مسکو بیانیه خود را منتشر کردند به نام «بیانیه واقعگرایی» که با این جمله شروع می‌شد. «ما حجم را به عنوان بیان فضا نفی می‌کنیم...». در نتیجه،

او ناچار شد مسکو را ترك گوید و سالهای ۳۲ - ۱۹۲۲ را در برلین گذراند و همزمان با قدرت گیری نازیسم آلمان را ترك گفت. سالیان درازی را در انگلستان گذراند و در طول جنگ به پخش برنامه‌های بی‌بی‌سی مشغول شد و در ۱۹۴۶ در آمریکا سکونت گزید. آثاری در لندن (تیت)، و نیویورک (موزه هنرهای مدرن) و يك یادبود پنجاه و دو فوتی در روتردام (۱۹۵۷) از او برجای مانده است. اثر او به نام «درباب هنر متنوع» در ۱۹۶۲ منتشر شد.

Gaddi, Taddeo,

گادی، تادئو (متوفی ۱۳۶۶)،

نقاش هنرمند ایتالیایی که در فلورانس به دنیا آمد و یکی از وفادارترین پیروان جیوتو بود که احتمالاً مدت بیست و چهار سال برای او کار می‌کرد و به این ترتیب از طریق پدرش آگنولو به انتقال سبک جیوتو تا اواخر قرن چهاردهم و حتی از طریق جنینی شاگرد آگنولو تا قرن پانزدهم کمک کرد. از آنجا که جیوتو در ۱۳۳۷ در گذشت لاجرم گادی تا قبل از ۱۳۳۷ شاگرد او بوده اما در سال ۱۳۳۲ سفارش مهم و مستقل نقاشی مجموعه «زندگی مریم» در نمازخانه بارونچلی در سانتا کروسه، فلورانس را دریافت کرد و شخص جیوتو نمازخانه را نقاشی کرد. این دیوارنگاره‌ها در ۱۳۳۸ تکمیل شد و مهمترین کار اوست و تأثیر شدید وابستگی به جیوتو و نیز نوعی تمایل به جدایی را نمایش می‌دهد. این تحول را يك سه لتی تاریخ‌دار و امضاء شده (۱۳۳۴، برلین) تایید می‌کند که نمایانگر گرایش به هنر برناردو دادی است. چندین اثر تاریخ‌دار از او شناخته شده و در سال ۱۳۴۷ نام او در راس اسامی هنرمندان مشهوری ظاهر شد که ممکن است برای ترسیم يك سه لتی جهت سن حیوانی فور سیوتیاس پیستوا استخدام شده باشند. او توانست سفارش این کار را دریافت کند و محجر کار او (مورخ ۱۳۵۳) هنوز در کلیساست. او يك مجموعه صحنه‌های زندگی مسیح و سن فرانسیس را بر جدار در قفسه‌ای در تعمیدگاه (اینک در فلورانس، آکادمی، برلین و مونیخ) خلق کرد. اینها عموماً

از دیوارنگاره‌های جیوتو در سانتا کروسه و آسیسی اقتباس شده‌اند. سایر آثارش در برن، بریستول، استرگوم، فلورانس (اوفیزی، آکادمی، موزه هورن، بارگلو و کلیساها)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (سن فرانسیسکو)، ییل (دانشگاه) و سایر جاها دیده می‌شوند.

پسر او انگولو (متوفی ۱۳۹۶) به عنوان دستیار برادرش درواتیکان به سال ۱۳۶۹ کار می‌کرد و ظاهراً شغلی پر درآمد داشته و مبنای ثروت خاندان گادی را فراهم آورد. او یک رشته دیوارنگاره در سانتا کروسه خلق کرد و سبک او به سادگی قابل مقایسه با آثار جیوتو و پدرش است. مهمترین دیوارنگاره‌های او مجموعه‌ای به نام «صلیب حقیقی» در محل همسرایان است (احتمالاً اوایل دهه ۱۳۸۰). دیوارنگاره‌های تاریخ‌دار از او در کلیسای جامع پراتو (۵ - ۱۳۹۲) و دیواره‌های سن‌مینیاتو المونته، فلورانس (۶ - ۱۳۹۳) است. سایر آثارش در فلورانس و دربرلین، لندن (نگارخانه ملی، موسسه کورتولد)، مونرآل، مونیخ، پاریس (لوور)، پروگجیا (کلیسای جامع)، واشنگتن (نگارخانه ملی)، ییل و سایر نقاط حفظ می‌شوند.

Gainsborough, Thomas,

گینزبارو، توماس (۸۸ - ۱۷۲۷)،

نقاش چهره‌نگار و منظره‌پرداز انگلیسی متولد سادبری، سافوک که در ۱۷۴۰ به لندن رفت و مدت چند سال زیر نظر گراولو به کار پرداخت و احتمالاً با هیمن نیز ملاقات کرد که در آن زمان مشغول ترین قصر واگ بود. ارتباط او با هیمن روشن نیست، اما مسلماً بسیاری از چهره‌نگاریهای گروهی گینز بارو در اوایل که او شکلها را در یک منظره واقعگرا قرار می‌دهند بیانگر وابستگی شدید او به هیمن است. در این مرحله یکی از تأثیرات عمده بر کار او و منظره‌پردازی هلندی قرن هفدهم بود. در لندن او این قبیل نقاشیها را برای فروشندگان هنری تعمیر و نسخه‌برداری می‌کرد و مسلماً خود را یک نقاش منظره در این سبک می‌دانسته است. نقاشیهای اولیه او که در سافوک خلق شده بسیار نزدیک به

نمونه آثار وینئات، روزدائل وهوبما است، تأثیری که می‌توان از مشهورترین تابلوهایش به نام «جنگل کنراد» (تکمیل ۱۷۴۸، لندن نگارخانه ملی) استنباط کرد که خود گینز بورو درباره آن نوشته است «... به عنوان نمونه‌ای اصیل از گرایش به منظره، این نقاشی در واقع در سادیری و به سال ۱۷۴۸ نقاشی شد، آن را قبل از ترك مدرسه آغاز کردم و دلیل اصلی پدرم در فرستادن من به لندن همین اثر بود...» او در تمام زندگی استعداد اصلی خود را در منظره‌پردازی می‌انگاشت، گرچه برای امرار معاش به چهره‌نگاری نیز می‌پرداخت و در حدود سال ۱۷۴۸ در سادبری زندگی می‌کرد. حدود سال ۱۷۵۰ گینز بورو به ایسویج نقل مکان کرد و تا آخر سال ۱۷۵۹ و عزیمت به باث در آنجا باقی ماند. در سافولک او به نقاشی منظره و همچنین گروه پیکره‌های كوچك مانند قطعات مكالمه در يك پارک، با طینینی ضعیف از واتو اشتغال داشت. تأثیری که شاید از طریق نفوذ فرانسوی گراولو و هیمن پدیدآمده بود. يك جفت از منظره پردازی اولیه او در ووبرن ابی (۱۷۵۵) سبکی فرانسوی دارند. عزیمت به باث، که در آن زمان شهری پررونق بود، احتمالاً با منظور یافتن مدل‌های بیشتر صورت گرفت. و چنین نیز شد و تا زمان عزیمت به لندن در ۱۷۷۴ محبوبترین نقاش شهر باقی ماند. دوران اقامتش در باث با فقدان اصالت اولیه سبك او همراه شد و به تدریج به ظرایف باب روز روی آورد که امروزه در چهره‌های تمام قد به اندازه طبیعی جلوه می‌کنند به نحوی که مدل در برابر يك منظره تخیلی قرار گرفته است. در تابلوهایی چون «پسر آبی» (سان مارینو، کالیفرنیا) تأثیر وان‌دایك، که اینك فرصت مطالعه آثارش را یافته بود کاملاً مشهود است و در آثار دیگری از او، مدل جامه‌هایی به سبك مدل‌های وان دایك در بردارد. او به نقاشی منظره ادامه داد اما بیشتر به مناظر ساده روستایی توجه داشت که اینك بیشتر کهنه و ساختگی به نظر می‌رسند تا واقعی، آثاری که بیشتر ترکیبی هستند تا مشاهده هر چند زیباترین آنها به نام «گاری خرمن» (بیرمنگهام، انستیتو باربر) غنایی جدید در رنگ آمیزی دارد. در سال ۱۷۶۱ گینز بورو نمایش آثار خود در انجمن هنرمندان لندن آغاز نمود و در آنجا

در میان اعضاء اصلی فرهنگستان سلطنتی که بعداً به وسیله جورج سوم در ۱۷۶۸ تأسیس شد معروفیت یافت. او سپس عضو شورای فرهنگستان شد ولی در سال ۱۷۷۳ پس از يك مشاجره بر سر نحوه آویختن تابلوهایش کناره گرفت و تا ۱۷۷۷ دیگر تابلویی در آنجا به نمایش نگذاشت. مجدداً در ۱۷۸۴ مشاجره‌ای با فرهنگستان داشت و باز هم از اذنامه نمایش امتناع ورزید. عزیمت او به لندن در ۱۷۷۴ به منظور رقابت بارینولدز صورت گرفت و اکثر مردم از این رقابت لذت می‌بردند. سبك آن دو کاملاً متفاوت است و آثار کینزبورو که در شبیه‌پردازی مهارتی بیشتر داشت غالباً مکانیکی و بیروح‌اند هرچند بر خلاف رینولدز مهارت او در رنگ‌آمیزی بهتر بود. این رقابت با اعطای لقب شوالیه به رینولدز و انتصاب به ریاست فرهنگستان پادشاه جالبتر شد اما سایر اعضای خاندان سلطنت کینزبورو را برای تصویر خود ترجیح می‌دادند و با اینهمه رمزی تا پایان عمر در ۱۷۸۴ نقاش پادشاه ماند و سپس جای خود را به رینولدز داد هرچند رینولدز هرگز از علاقه خاندان شاه برخوردار نشد. از حدود ۱۷۸۰ به بعد، کینز بورو چندین «تابلوی تخیلی» کشید که کمابیش تقلیدی از آثار مورلیو بودند و کیفیتی شاعرانه داشته و تداوم علاقه او به منظره را نمایان می‌کردند. منظره‌های بعدی او بیشتر تحت تأثیر روبنس قرار گرفتند و ترکیبی بودند از «خرده سنگها، علفهای خشك و قطعاتی از آینه که بزرگ شده و در صخره‌ها جلال می‌یافتند... و درختان و جویباری در جلو». اثر او به نام «آبشخور» (تیت: فرهنگستان سلطنتی ۱۷۷۷) به وسیله هوراس والپول چنین توصیف شده: «منظره‌ای به سبك روبنس که زیباترین اثری است که تا بحال در انگلستان نقاشی شده و با کار استادان بزرگ نقاشی «لاف برابری می‌زند».

بر خلاف روش دیگر هنرمندان قرن هجدهم کینزبورو تمام نقاشی‌هایش را خود به تنهایی می‌کشید و هرگز دستکاری برای ترسیم جامه‌ها استخدام نکرد. او دریافته بود که روش بخشی‌حیاتی از تأثیری بود که می‌جست و آن را در نفس خود زیبا می‌ساخت واقعیتی که رینولدز در مدیحه‌ای در مرگ او («مقالات» چهاردهم) برای فرهنگستان ایراد

کرد: در تمام آن خراشیدگیها و علامات غیر عادی که با دقت کاملاً مشهوداند... و حتی برای نقاشان با تجربه بیشتر تصادفی به نظر می‌رسند تا عمدی، این هرج و مرج، این نمود نیاراسته و بی‌شکل به واسطه نوعی جادو و در فاصله‌ای معین شکل می‌گیرند...» گینزبور و ظاهراً از قلم موهای بسیار بلند استفاده می‌کرد و به خاطر ثبات بیشتر، رنگ را با تربانتین رقیق می‌کرد تا سیلان آبرنگ را پیدا کند. در نتیجه آثارش بهتر از آثار دیگر هنرمندان قرن هجدهم محفوظ مانده است. خواهر زاده همسرش، گینزبور و دوپونت (۹۷ - ۱۷۵۵ حوالی) شاگرد و مقلد او بود. آثار او تقریباً در اکثر موزه‌های بزرگ جهان حفظ می‌شوند و بعضی خانه‌های ویلاقی بریتانیا نیز نمونه‌هایی دارند.

Galgario, Fra,

گالگاریو، فرا،

رجوع کنید به «گیزلاندی» (Ghislandi)

Garzone,

تازه شاگرد،

واژه‌ای ایتالیایی برای نامیدن يك کارآموز نوجوان که مهارتی کمتر از يك دستیار یا کارآموز ماهر را ندارد. وقتی در يك قسمت از نقاشی کار به صورت ضعیفی انجام می‌گیرد، معمولاً تازه شاگرد مقصر جلوه داده می‌شود.

Gaspar,

گاسپار

نامی که در انگلستان قرن هجدهم برای گاسپار پوسن به کار می‌رفت.

گودیه - برزسکا، هنری (۱۸۹۱ - ۱۹۱۵)، Gaudier - Brzeska, Henri,

پیکره ساز فرانسوی که در لندن زندگی می کرد (برزسکا نام يك زن لهستانی بود، که نقاش با او زندگی می کرد). این هنرمند با نهضت «ورتیسیسم» (دورانگرایی) ارتباط داشت اما در سال ۱۹۱۴ به ارتش فرانسه ملحق شد و بیش از آن که به عنوان يك پیکره ساز نام آور شود، کشته شد. بهترین آثار او خوش نگاریهایش در باغ وحش است که در آنها قلم لطیف او به توصیف زیبایی يك یوز پلنگ یا پلنگ می پردازد. آثار متعددی از او در کمبریج (کتلزیارد) و نگارخانه تیت در لندن و همینطور در بیرمنگهام، کاردیف، شیکاگو، هال (دانشگاه)، لیورپول، منچستر، نیویورک (موزه هنر مدرن)، سوتامپتون و دیگر شهرها دیده می شوند.

گوگن، پل (۱۸۴۸ - ۱۹۰۳)، Gauguin, Paul,

در پاریس متولد شد و بخشی از طفولیت خود را در پروگنراند زیرا خانواده مادری او اهل آن کشور بود و از ۱۸۶۵ تا ۱۸۷۱ به دریانوردی پرداخت. در سال ۱۸۷۱ دلال سهام شد و به طور غیر حرفه ای نقاشی می کرد و به جمع آوری آثار امپرسیونیستها مشغول بود و در نمایشگاههای آنها شرکت می کرد (۶ - ۱۸۸۱). در سال ۱۸۸۳ شغل خود را ترك گفت و پس از فراز و نشیبهای بسیار از خانواده اش جدا شد و برای زندگی به بریتانی رفت و در پون آون و لوپولدو زیست و از ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۰ در آنجا کار کرد و سفرهای و جز بازدیدهای کوتاه به پاریس و سفری به پاناما و جزایر مارتینیک در ۱۸۸۷ و دوماه اقامت مصیبت آمیز با وان گوگ در آرس به سال ۱۸۸۸ آنجا را ترك نکرد. در سال ۱۸۹۱ گوگن به تاهیتی رفت و به خاطر مشکلات مالی در سال ۱۸۹۳ به پاریس بازگشت ولی بار دیگر در ۱۸۹۵ به جزایر دریای جنوب سفر کرد. در این هنگام سلامت او از دست می رفت و در ۱۸۹۴ در تراجی با ملوانان در بریتانی به سختی مجروح شد. بقیه عمر او در فقر و بیماری همراه با کشاکش مداوم با

مقامات مستعمراتی به خاطر مبارزاتش به نفع بومیان سپری گردید. گوگن در آتونا در مارکراس در گذشت.

کارهای اولیه او را می‌توان در ردیف کارهای امپرسیونیستها مخصوصاً پیسارو و سزان قرار داد اما پس از ۱۸۸۶ که کارهایش در هشتمین و آخرین نمایشگاه امپرسیونیسم همراه آثار سورا به نمایش گذاشته شد، برای معرفی بیشتر رنگها به تلاش پرداخت و این گرایش پس از مسافرتش به جزایر مارتینیک مشخصتر شد. در سال ۱۸۸۸ در پونتاون با امیل برنارد ملاقات کرد که معلومات هنر قرون وسطایی او با علاقه گوگن در پیکره سازی بدوی و هنر ژاپنی، رومی و هنر شرق دور و نزدیک آمیخته شد و او را تشویق کرد تا امپرسیونیسم و تمام تلاش خود برای نمایاندن طبیعت در ترکیگرایی را رها کند. طرد تمدن غرب از سوی گوگن او را به تائیتی کشاند و کوشش او متوجه خلق هنری رها از سنتهای طبیعتگراییانه، سادگی زندگی مردم بدوی و ناآلوده شد. تأثیر گوگن عظیم بوده است زیرا او یکی از سرچشمه‌های هنر غیر ناتورالیستی قرن بیستم بود.

آثار این هنرمند در بالتیمور، بال، بیرمنگهام (مؤسسه باربر)، بوستون (موزه)، بروکسل، بوداپست، بوفالو، شیکاگو، کیولند اوهایو، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، اسن، گلاسکو، کرنوبل هارتفورد، کانکتیکات ایندیانا پولیس، کاتراسیتی، لندن (تیت، مؤسسه کورتولد)، لس‌آنجلس، منچستر (موزه شهر)، مینیاپولیس، مسکو، نیوکاسل، نیویورک (موزه هنرهای مدرن، موزه متروپولیتن)، نورثامپتون ماساچوست، اسلو، اوتاوا، پاریس (لوور، پتی‌پاله)، پراگ، رنس، استکهلم، تولیدو اوهایو، واشنگتن (نگارخانه ملی، فیلیپس) و دیگر شهرها موجوداند.

Gaulli,

گاولی،

رجوع کنید به «باچیچیو» (Baciccio)

Geddes, Andrew,

گیدز، آندرو (۱۷۸۳ - ۱۸۴۴)،

نقاش انگلیسی که از ۱۸۰۷ به بعد در مدارس فرهنگستان سلطنتی تحصیل می‌کرد و در آنجا با ویلکی آشنا و یاری همیشگی شد. از سال ۱۸۰۱ تا ۱۸۱۴ در ادینبورگ به چهره‌نگاری پرداخت و هنگامی که در لندن اقامت گزید غالباً از ادینبورگ دیدن می‌کرد. در ۱۸۲۸ او به فرانسه، آلمان و ایتالیا سفر کرد و در ۱۸۳۲ به عضویت فرهنگستان سلطنتی انتخاب شد. به زودی پس از سفری به هلند این هنرمند در گذشت. چهره‌نگاریهای او صریح و از قلمی محکم برخوردار بوده و کاربرد ماهرانه خاکستری جذابیت خاصی به آثارش می‌دهد. موضوعات او غالباً احساساتی و اندکی به سبک ناصری است. از او تابلوهای متعددی در ادینبورگ (نگارخانه ملی) وجود دارند.

Geertgen Tot Sint Jans,

گیرتگن توت سنت یان،

(یعنی «برادر کوچک اخوان سنت جان»)، نقاشی هلندی بود که در اواخر قرن پانزدهم فعالیت داشت. در لیدن متولد شد و گفته می‌شود در سن بیست و هشت سالگی و احتمالاً حوالی ۱۴۸۵/۹۵ در گذشت. او شاگرد آلبرت وان اووالتر بود و تنها کاری که می‌توان مستدلاً از او دانست دولت بزرگ در وین (موزه ک - ه) هستند که بدو آقسیمتهای جلو و پشت یک لت واحد برای محجر محراب در صومعه سنت جان هارلم بودماند و این نقاش در استخدام صومعه کار می‌کرد. این دو قطعه نشان دهنده «ندبه بر سر جسد مسیح» و «جولیان و رسل در حال سوزاندن استخوانهای یحیی تعمیدان همراه اعضای صومعه در حال حفظ یادبودهایی» را ترسیم می‌کنند. سرهای عجیب و تخم مرغی شکل گروهبندی برخی آثار دیگر پیرامون این دو قطعه را تسهیل می‌کند، اما تابلویی در کلیسای جامع هارلم که به طور سنتی کار او دانسته شده بود هیچ مشخصه مشترکی را بروز نمی‌دهند. تابلوهای عمده منتسب به او در آمستردام (ریکسموس)،

برلین، کلیولند اوهایو، لایپزیک، لیننجراد، لندن (نگارخانه ملی)، میلان (آمبروزیان)، پاریس (لوور)، پراگ و اوترخت حفظ می‌شوند.

گلدر، آرت دو (۱۷۲۷ – ۱۶۴۵)، Gelder, Aert de,

نقاش هلندی که در دهه ۱۶۶۰ شاگرد رامبراند بود و تا قرن هجدهم به سبک او نقاشی می‌کرد و با افزودن رنگهای صورتی و ارغوانی و روشن کردن نحوه رنگ آمیزی رامبراند، کیفیتی روکو کو به آن سبک می‌داد. موضوعات و چهره‌های نقاشیهای او بیشتر از کتاب مقدس و صحنه‌هایی از کتاب تورات گرفته شده که بواسطه کاربرد رنگهای قوی و گرم نوع رامبراندی و کاربرد لباسهای شرقی مشخص می‌شوند. در موزه‌های اشفانبورگ، مونیخ، آمستردام، برلین، بیرمنگهام (مؤسسه باربر)، بوستون، برایتون، کمبریج (فیتز ویلیام)، شیکاگو، دوردراخت، درسدن، فرانکفورت، لاهه، لندن (دالویج)، ملبورن، پاریس (لوور)، پرویدانس ردزآیلند، رتردام، وادو (مجموعه لیختنشتاین) و وین مجموعه‌ای از صحنه‌های انجیلی یافت می‌شوند که حوالی ۱۷۱۵ خلق شده‌اند.

نوع، صحنه‌های عادی و روزمره زندگی Genre,

(واژه‌ای فرانسوی به معنی نوع، گونه)
یک نوع نقاشی که معمولاً در اندازه کوچکی کشیده می‌شود و به ارائه زندگی روزمره می‌پردازد هر چند محتوای داستانی گاه به سادگی آنها به بخشهای فرعی تقسیم می‌کند مانند بخش اخلاقی و بخش محاوره که گونه‌ای از این نوع چهره‌نگاری می‌باشد. مسئله مهم این است که این سبک نباید به ارائه زندگی آرمانی بپردازد. سایه‌ای از این سبک - توجه به صحنه و اشیاء - در نقاشی سده‌های چهارده و پانزده ایتالیا و نقاشیهای اولیه فلاندرز یافت می‌شود. اما چندان تکامل نمی‌یابد که پایگاه آن را به عنوان هنر مذهبی مخدوش سازد. اگر چه ژانر از طریق کارپاچو و

بعدها در آثار کاراواجیو و کرسپی و چروتی نقش کوچکی در ایتالیا ایفا کرد اما در قرن هجدهم پترولونگی تمام زندگی خود را وقف آن نمود. در کشورهای شمالی بود که بدو آرایشهای محکم یافت و به شکل شیوه‌ای متمایز نمود کرد، تأثیری که در کلیشه‌های استاد کتاب سرا و تابلوی بانکداران کار ماسیس و مارینوس دیده می‌شود. در هلند سده هفدهم فقدان حامیانی برای نقاشی دینی و تزئینی به گسترش ژانر انجامید و کسانی چون اوستاد، استین، متسو، تربوخ، ورمیر و هوخ جز این نوع تابلو کار دیگری عرضه نکردند و هر کدام در زیرگونه‌هایی چون دهقانان و صحنه‌های ملیحانه، میهمانیهای شرابخوری و موسیقی طبقات متوسط همراه با نمایش ساتن براق یا نمای ساده درونی ساختمانها یا نور مشعشع تخصص یافتند. در قرن هجدهم، شاردن در فرانسه موضوعات فرو دست خود را با شکوه و زیبایی حیرت‌آوری در آمیخت و در انگلستان شکل اصلی این نوع هنر همانا داستانهای اخلاقی هوگارت، تابلوهای خیالی کینزبورو و صحنه‌های روستایی مورلاند بودند. در سده نوزدهم موضوعات روزمره به حکایات متعارف و متداول نقاشیهای عصر ویکتوریا در آثار نقاشانی چون مالردی مبدل شدند. ما قبل رافائلی‌ها با ترکیب جامه‌های تاریخی و موضوعات مذهبی و صحنه‌هایی از زندگی معاصر خود منامین سبک روزمره و تاریخی را مهتر کردند. مانه گاه این شیوه را به کار می‌گرفت و امپرسیونیستهایی چون رنوا و دگا هم از آن استفاده می‌کردند. این سبک در زمان ما در کارهای استیکرت و گروه کامدن تاون، نقاشان خیابان بوستون و حتی هنرمندان واقعگرا و پاپ باقی مانده و دلیل آن همان است که باعث توسعه عظیم آن در هلند شد.

جنتایل دا فابریانو (حدود ۱۴۲۷ - ۱۴۷۰)، Gentile da Fabriano,

نقاش ایتالیایی که نامش اولین بار در سال ۱۴۰۸ و هنگام اقامت در ونیز ثبت شده است در سال ۱۴۰۹ او روی دیوارنگاره‌هایی برای قصر صدارت کار می‌کرد که بعداً به وسیله پیزانلو تکمیل شد ولی در

سالهای بعد از بین رفت. بین سالهای ۱۴۲۲ تا ۱۴۲۵ این هنرمند در فلورانس بود و نقاشی باشکوه محجر محراب موسوم به «ستایش مغان» را در ماه مه ۱۴۲۳ تکمیل کرد که اینک در اوفیزی است. این اثر شاهکاری از سبک گوتیک بین‌المللی بود و تأثیری عمیق بر هنر فلورانس باقی نهاد. پس از این اثر نقاشی مادونا در محجر محراب کاراتسی را در ماه مه ۱۴۲۵ تمام کرد که اینک در مجموعه سلطنتی است و باقیمانده آن نیز بین اوفیزی و واتیکان و واشنگتن تقسیم شده است. در ۱۴۲۵ فلورانس را ترک کرد و به کار در سینا واروینو مشغول شد و حوالی ۱۴۲۷ روی دیوارنگاره‌های لاتران با سیلیکا در رم کار کرد که آن هم از میان رفته است. هنر او جذاب، ظریف و درباری و نمونه‌های از گوتیک بین‌المللی است. او علاقه چندانی به مسایل مذهبی و فضا و حجم ندارد، مسایلی که ماساچیو را، که دقیقاً در همان زمان در فلورانس کار می‌کرد، به خود مشغول می‌داشت (مقایسه کنند مادونا در مجموعه سلطنتی با چند لتی ماساچیو «مادونا» در نگارخانه ملی لندن). دیگر آثار او در برلین، هاروارد (نگارخانه دانشگاه)، اروینو، پاریس (بررا و پولدی‌پزولی)، نیویورک (موزه متروپولیتن و مجموعه فریک)، اروینو، پاریس (لوور: قسمتی از ستایش اوفیزی)، پرولیا، پیزا، واشنگتن (نگارخانه ملی) و پیل (دانشگاه) حفظ می‌شوند.

جنتیلسکی، اورازیو (۱۶۳۹ - ۱۵۶۳)، Gentileschi, Orazio,

نقاش ایتالیایی پیرو سبک کاراواجیو بود که در ۱۶۲۳/۴ در پاریس کار می‌کرد و در ۱۶۲۶ به عنوان نقاش دربار چارلز اول وارد لندن شد. تا زمان مرگ در انگلستان ماند و همراه هونهورست از جمله اولین نقاشانی بود که در انگلستان به سبک کاراواجیو کار می‌کرد. نقاشی او بر سقف کوئین هاوس در گرینویچ که اینیگو جونز معماری آن را بر عهده داشت، اینک در مالبرو هاوس قرار دارد. آثاری از او در مجموعه سلطنتی، برلین، بیرمنگهام، کیولند اوهایو، دوبلین، فابریانو (کلیسای

جامع و کلیساها)، فلورانس (پیتی)، هارتفورد کانکتیکات، مادرید، میلان (لوور)، پراگ، رم (کورسینی و کلیساها)، نورین (موزه سیویکو و سابودا)، اورینو، وین (موزه ك - ه) واشنگتن (نگارخانه ملی) حفظ می‌شوند.

دختر او آرمیسا (۱۶۵۱/۳ - ۱۵۹۷ حدود) نیز پیرو سبك كارا واجیو بود و یکی از محبوبترین موضوعات تابلوهایش ترسیم خشونت‌بار هلن در حال قتل هوکو فرنها بود (نسخه‌هایی در فلورانس اوفیزی و پیتی). در سال ۱۶۱۲ پدرش از اگوستینو تاسی که دخترش نزد او تحصیل می‌کرد به دلیل تجاوزهای مکرر به او شکایت کرد و تاسی به زندان افتاد. آرمیسا پدرش را در سیاحت‌های او همراهی می‌کرد اما بعدها در ناپل مأوی گزید و به جز يك سفر به لندن به خاطر دیدن پدر محضر خود در ۱۶۳۸/۹ هرگز ناپل را ترك نکرد. آثاری از او در برلین، بولونیا، کلمبوس اوهایو، مادرید (پرادو)، ناپل، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پوزولی (کلیسای جامع) و يك نقاشی سقفی در کاسابو تاروتی در فلورانس حفظ می‌شوند. مجموعه سلطنتی يك چهره - نگاری از خود نقاش دارد و دیترویت در میان معدود مجموعه - هایی است که از پدر و دختر هر دو آثاری در اختیار دارد.

ژرار، بارون فرانسوا (۱۷۷۰ - ۱۸۳۷)، Gerard, Baron Fracois,

در يك خانواده فرانسوی در رم به دنیا آمد. در زمانی که نزد داوید کارآموزی می‌کرد از ۱۷۸۶ به بعد برای امرار معاش نزد يك گراور ساز مشغول شد و در جریان انقلاب برای گریز از خدمت سربازی با اتکا به نفوذ داوید شغلی را در دادگاه انقلاب کسب کرد اما کوشید همواره تمارض کرده و از این خدمت نفرت‌آور اجتناب ورزد. شهرت او به عنوان نقاش چهره‌نگار با تابلویی به سال ۱۷۹۵ آغاز شد و در طول امپراطوری اول ناپلئون همردیف داوید تلقی می‌شد و برای کسب حمایت دربار رقیب او بود. ژرار بود که به داوید پیشنهاد کرد در تابلوی عظیم

تاجگذاری ناپلئون، بهتر است امپراطور در حال تاج نهادن بر سر ژوزفین باشد تا خود. بعدها بین این دو نقاش، و بین ژرار و گرو اختلافاتی بروز کرد و گرو هر دو نفر را با همان سرعت تغییر عقیده سیاسی خود را کنار زد تا در سلطنت بوربون به مقام نقاش دربار برسد. لوئی هجدهم به او لقب بارون داد و او استودیوی بزرگی همراه با دستیاران متعدد است که در ترسیم پرتره‌های سطحی او را یاری می‌دادند. آثاری که از لحاظ زرق و برق و نمایش و جاذبه هم‌ردیف کارهای لورنس هستند اما فاقد آن بینش و استحکامی می‌باشند که ویژگی بارز کارهای داوید است. کارهایی از او در پاریس (لوور، کارناواله)، ورسای، لندن (موزه ولینگتون)، قلعه برنارد (موزه باوئر)، آکسفورد (دو پرتره خوب در اطاق امتحان) و سایر نقاط حفظ می‌شوند.

گرهارت، نیکولوس (فعال در ۷۳/۸ - ۱۴۶۲)، Gerhaert, Nicolaus,

او آخرین پیکر ساز برجسته گوتیک آلمان در سنت واقعگرایی بود. حداقل اگر او را از تبار هلندی ندانیم، استنباطی که افزودن عنوان لیدن به نامش باعث می‌شود. نام او اولین بار در شهر تریر در سال ۱۴۶۲ ذکر می‌شود که مجسمه مقبره اسقف اعظم فون سیرک را تاریخ زده و امضاء کرده است (این اثر اینک در موزه حوزه اسقفی است). اما از ۱۴۶۳ تا ۱۴۶۷ در استراسبورگ بود (قبری در این شهر امضاء او، تاریخ ۱۴۶۴ را دارد). در ۱۴۶۷ صلیب بادن بادن را تراشید و برای کار بر مقبره فدریش سوم به وین رفت (اینک در سن استفن وین). به نظر می‌رسد این مجسمه ساز در وین و زمانی بین ۱۴۷۳ و ۱۴۷۸ در گذشته است. سایر آثار او در شیکاگو، دانساید ابی سامرست، فرانکفورت، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاسائو کلیسای جامع و رانشوفن حفظ می‌شود. یک مجسمه مادونای عالی کار او قبلاً در برلین بود و در ۴۵ - ۱۹۳۹ منهدم شد.

Gericault, Theodore,

ژریکو، تئودور (۱۷۹۱ - ۱۸۲۴)،

نقاش فرانسوی که در روان در خانواده‌ای مرفه به دنیا آمد. در سال ۱۸۰۸ شاگرد کارل ورنه بود، اما پس از دو سال او را ترک کرد و به نگارخانه کارن رفت (به گفته او: یکی از اسبهای من شش اسب او را از بین می‌بردند). دلاکروآ نیز شاگرد همان استودیو بود. مخصوصاً در نقاشی از اسبها و انتخاب موضوعات معاصر ژریکو تحت تأثیر عمیق گرو قرار گرفت. نوآوریهای فنی ژریکو نیز با ارزش بودند: او استفاده از طراحی مفصل اولیه و شیوه جدول‌بندی را کنار گذاشت و مستقیماً از روی مدلهایی که بنابر يك طرح رنگی ژست گرفته بودند روی بوم نقاشی می‌کرد. در خلال حکومت صد روز ناپلئون (پس از مراجعت از تبعید در ۱۸۱۵) چنان از فرار سربازان لوئی هجدهم و پیوستن آنان به ارتش ناپلئون منزجر شد که به عنوان تفنگچی به پادشاه فراری ملحق شد و با او تا مرز بلژیک رفت. بعدها از این تصمیم خود پشیمان شد و با مخالفان لیبرال رژیم بوربون همراهی کرد و این اتحاد در بسیاری از تابلوهایش محسوس است (صحنه‌هایی از جنگ استقلال یونان، موضوعات ضد برده‌داری، خاتمه دادگاه مذهبی تفتیش عقاید) و بویژه در مشهورترین اثرش «كلك مدوزا» که نشاندهنده يك کشتی شکسته است می‌توان آثار لیبرالی را مشاهده کرد، اثری که به جنجال سیاسی روز مبدل شد (لوور ۱۸۱۹)، در ۱۸۱۶ به ایتالیا سفر کرد و در ۲۲ - ۱۸۲۰ به انگلستان رفت و تابلوی «كلك» را به نمایش گذاشت. در خلال اقامت طولانی در انگلستان، لیتوگرافی‌های متعدد از صحنه‌های اسبدوانی و فقر خیابانهای لندن و همچنین تابلوهای كوچك از اسبها و مسابقات اسبدوانی کشید. تأثیر او بر تکامل نهضت رمانتیک از آنچه که از نمایشگاه چند چهره‌نگاری و تصاویر اسب و لیتوگرافی و طراحی او فراتر رفت. اما هنرش، به همان اندازه گرو و روبنس به منزله نقطه آغازین برای دلاکروآ جوان بود که او را عمیقاً می‌ستود.

وی در سالهای ۳ - ۱۸۲۲ يك مجموعه ده تایی چهره‌نگار از بیماران

تیمارستان سالپتیه کشید که به گونه‌ای بارز و مؤثر واقعگرایانه هستند و در حال حاضر پنج تابلو از آنها باقی مانده‌اند (کنت، لوور، لیون، اسپرینگفیلد ماساچوست، وینترتور). آنها از دوستش ژرژت بیگانه‌گرا که یکی از پیروان پینل در مراقبت انسانی از مجانین بود الهام گرفته‌اند اما اندیشه بنیانی آنها—اینکه نوعی حالت چهره با نوع خاصی از جنون همراه است—اینک طرد شده است. شاید، منظور او از خلق آنها تهیه گراورهایی برای رساله ژرژت بوده باشد. آثار او را می‌توان در مکانهای زیر دید: آلنسان، بالتیمور (والترز)، بایرن، بوفالو، کمبریج ماساچوست (فوگ)، شیکاگو، دیترویت، ژنو، گلاسکو، هارتفورد کانکتیکات، لندن (نگارخانه ملی)، مونپلیه، مونیخ (موزه‌ایالتی باواریا)، نورثامپتون ماساچوست (مجموعه اسمیت)، پاریس (لوور)، پرویدانس ردزایلند، روئن و نقاط دیگر.

Gesso,

بتونه گچی،

نامی برای ملاطی سخت که از مخلوط گچ نرم با آب و روغن حاصل می‌شود و برای لعاب کاری یا انواعی از رنگ و روغن مورد استفاده قرار می‌گیرد. بتونه گچی یک زمینه سفید درخشان سفید با قدرت جذب بسیار را ایجاد می‌کند (در ایتالیا معمولاً از سنگ گچ استفاده می‌شود اما در شمال اروپا گچ پخته به کار می‌رفت). در روش ایتالیایی از چند لایه استفاده می‌شود که ترکیب بتونه گچی با مواد چسبنده و شبیه رنگ لعابی سفید با خاصیت جذب بسیار است و سپس بر روی آن ده لایه گسوسوتیله کشیده می‌شود، که گچ پاریس است که یک ماه یا بیشتر در آب مانده و حالت خشک شدن خود را از دست داده است. حاصل کار سطح سفید درخشان و صافی است که حاوی جاذبه اندک و لطافت خاصی است.

خانواده‌های گيراثر، دو کریتس و ایزاک اولیور همگی از پناهندگان فرانسوی پروتستان بودند که به انگلستان گریخته و احتمالاً اعضای یک نگارخانه بودند و با یکدیگر وصلت کرده بودند. بیشتر چهره‌نگاریهای اواخر عصر الیزابت به آنان نسبت داده شده است. جان دو کریتس (حدود ۱۶۴۲ - ۱۵۵۴) در سال ۱۵۹۸ موقعیت خوبی در انگلستان داشت و از سال ۱۶۰۵ تا هنگام مرگ در سن کهولت به عنوان سرنقاش برای دربار کار می‌کرد. خواهر او سوزانا در سال ۱۵۷۱ با مارکوس گيراثر ارشد ازدواج کرد که یک نقاش زینت کار از بروگس بود که در سال ۱۵۶۸ از الوا به انگلستان گریخت و ۷۷-۱۵۶۸ در انگلستان بود و پیش از سال ۱۶۰۴ درگذشت. او در سال ۱۵۷۶ گراوری امضا شده از رژه شوالیه‌های بندجوراب تهیه کرد و ممکن است نقاشی ملکه الیزابت (مجموعه دوک پورتلند) با امضاء ام‌جی - اف متعلق به او یا احتمالاً پسرش باشد. مارکوس گيراثر جوان (۱۶۳۶ - ۱۵۶۱ حدوداً) فرزند ازدواج اول بود و در ۱۵۹۰ با مگدالین دو کریتس ازدواج کرد که خواهر نامادری‌اش بود. هیچ کاری را نمی‌توان به جان دو کریتس نسبت داد و شواهد زیادی هم برای مارکوس گيراثر اول به عنوان یک نقاش چهره‌نگار در دست نیست. مارکوس جوان بر حسب مدارک یک نقاش چهره‌نگار و در استخدام دولت بود: تابلوی «دوک وورتمبرگ» (در مجموعه سلطنتی) به تاریخ حدود ۱۶۰۸ و امضای گراردی دو بورگینز را دارد. آثار دیگری در اکسفورد (بودلین) در مجموعه دوک بدفورد و در پنزهرست وجود دارد که مطمئناً کار این هنرمند است. اثر «کاپیتان توماس لی» ۱۵۹۴ (لندن، تیت) نه امضا دارد و نه مبتنی بر سند است اما معمولاً آنرا شاهکار مارکوس می‌دانند. چهره‌نگاریهایی (و موضوع دیگری ممکن نبود) که معمولاً زیر رنگهای خاص این خانواده سیلان دارند معمولاً پیکره‌های تمام قد از مردان و زنان اشرافی نقاشی شده که با لباسهای رسمی و برزمینه‌ای حاوی پرده‌های سنگین، یک میز با صندلی و یا یک قالی ترك استقرار یافته‌اند. این آثار

جوی رسمی و اشرافی داشته و با رنگ درخشان ترسیم شده‌اند. چهره‌نگاریهای ملکه الیزابت در ویلاهای بیلاقی انگلستان عموماً (و در مواردی که به زوکارو نسبت داده نمی‌شوند) به این خاندان نسبت داده شده‌اند. امانوئل دوکریتس (متوفی ۱۶۶۵) پسر جوانتر جان بود. معمولاً گفته می‌شود که او خالق چهره‌های خانوادگی خوب دوکریتس‌ها و تراد سکانت (که یکی تاریخ ۱۶۴۵ را دارد) کار او دانسته شده، این آثار در موزه آشمولین اکسفورد حفظ می‌شوند اما انتساب آنها مستدل نیست.

Ghent, Altar,

محجر محراب گنت

رجوع شود به «آیک» (Eyck)

Ghiberti, Lorenzo,

گیبیرتی، لورنزو (۱۴۰۰ - ۱۴۷۸)،

پیکره‌ساز ایتالیایی از اهالی فلورانس که دو در از سه در برتری تعمیدگاه کلیسای فلورانس از ساخته‌های اوست. لورنزو از برونل لسکی جوانتر اما از دوناتلو و مازاتکو مستتر بود. با وجود مجموعه‌ای که از تندیس‌های قدیمی داشت و تمایلش به اینکه او را هنرمندی انسانگر بنامند اما گرایش گیبرتتی به سبک گروه ماساچیو - برونلسچی - دوناتلو شباهتی ندارد و تنها حاوی احساسی سطحی از هنر کلاسیک است یا حداقل در اوایل کارش این چنین بود گرچه در سالهای آخر عمرش این گرایش تعمیق یافت. در سال ۱۴۰۱ برای ساخت یک دربرتری برای تعمیدگاه مسابقه‌ای اعلام شد تا دری شبیه آن که آندریا پیسانو ساخته بود تهیه شود اما حاوی ماجراهای عهد عتیق باشد. در این رقابت گیبرتتی در برابر برونلسکی (که بعدها خود را وقف معماری کرد) و یاکوپو دلاکریسیا و چهار نفر دیگر برنده شد و به گفته خود او: «نخل پیروزی به وسیله تمام متخصصین و تمام رقبای همکارم به من داده شد... و با تایید همگانی و بی‌هیچ استثنایی، این افتخار نصیب من شد.» تا آن زمان فعالیت او در زرگری و نقاشی خلاصه

می‌شد، اما بقیه عمرش وقف ساختن اولین در (۲۴ - ۱۴۰۳) و بلافاصله انجام سفارش در دوم شد (۵۲ - ۱۴۲۴). برجسته کاری «قربانی اسحاق» که به وسیله گیرتی و برونل لسکی انجام گرفته باقی مانده (فلورانس، بارگلو) اما دیگر آثار او از میان رفته‌اند. وقتی در سال ۱۴۰۳ سفارش ساخت در به گیرتی داده شد موضوع از کتاب عهد عتیق به کتاب عهد جدید تغییر یافت، اما درها بسیار نزدیک به سبک پیسانو ساخته شده‌اند به نحوی که نقش تمام نقش برجسته در قاب‌های گوتیک قرار دارند و پیکره‌ها اندود شده و در برابر یک زمینه خنثی قرار گرفته‌اند. گیرتی برای انجام این کار بزرگ یک کارگاه وسیع تأسیس کرد و این کارگاه یک تسهیلات اصلی کار آموزی را برای هنرمندان نسل بعدی همچون دوناتلو و نقاشانی مانند مازولینو و انچلو فراهم آورد.

با وجود آن که به دلیل سفارش گیرتی در این دوره (۲۴ - ۱۴۰۳) فرصت محدودی داشت ولی کارهای دیگری نیز خلق کرد. دو تندیس بزرگ از «یحیی معمدان»، (۱۴۱۴) و تندیس از متی (از ۲۲ - ۱۴۱۹) اما با تاریخ ۱۴۲۰ و قالب گیری مجدد در ۱۴۲۲ را برای کلیسای ارسامیشل ساخت که نشانگر دور شدن سبک او نواخت خطی گوتیک به سوی سبکی قدیمی‌تر است. بین سالهای ۱۴۱۷ و ۱۴۲۷ او دو نقش برجسته برای تعمیدگاه سینا ساخت که تصاویر آن بر در دوم کار خود او سایه می‌افکند و احتمالاً از کار دوناتلو روی یک مدل از گنبد کلیسای جامع فلورانس دریافت کرد که نشان می‌دهد او در کارهای بزرگ معماری زمان خود شرکت داشته ولی همکاری او در ساخت این گنبد با برونلسکی هنوز جای تردید دارد. پس از سفری به ونیز در سال ۱۴۲۴، گیرتی به فلورانس بازگشت و در ۱۴۲۵ سفارش ساخت سومین و آخرین در را دریافت کرد. دودی را که قبلاً ساخته بود با چنان موفقیتی روبرو شده بودند که طرح در سوم را به عهده سلیقه خود او گذاشتند. او تمام طرح را تغییر داد و تعداد صحنه‌های کتاب عهد عتیق را به ده کاهش داد (در مقایسه بیست و هشت صحنه از کتاب عهد جدید در قبلی) و کاری کرد که هر زمینه چهار گوش به تابلویی در قاب به نظر برسد. پس زمینه نشان دهنده آسمان یا زمین و نه زمینه خنثی

متداول در آثار قبلی است. پرسپکتیو (ژرفنمایی) با دقت محاسبه شده و با تحقیقات جدید برونلسکی و دوناتلو ارتباط داشت. گیرتی درباره درها چنین می گوید: «ده صحنه وجود داشتند و هریک در قابی قرار گرفته بودند تا هنگامی که چشم از يك فاصله‌ای آن را مشاهده می کند برجسته به نظرش برسد. نقوش برجسته عمق کمی دارند و شکلها آنچنان قرار گرفته‌اند که نزدیکترین آن از شکل‌های پشت سر بزرگتر است، همانطور که در واقعیت این چنین دیده می شود. تمامی کار براساس این اصول مبتنی است.» درها با اندودی غنی زرانوده و بر تأثیر تابلو گونه آنها افزوده شده است، اما به دلیل گذشت زمان و گردوخاک طلاکاری کاملاً محو شده بودند تا در زمان جنگ جهانی دوم درها از جای خود باز و تمیز شدند. (بعضی از قابها بر اثر سیل ۱۹۶۶ صدمه دیده‌اند). این جفت در به در بهشت شهرت دارند، زیرا میکلائل آنها را چنان با ارزش تشخیص داد که لایق نام درهای بهشت باشند.

در دوره ۵۲ - ۱۴۲۵ گیرتی آرامگاه برتری سه شهید (فلورانس، بار گلو، ۱۴۲۸) و همچنین جعبه اشیاء متبر که در کلیسای زنویپوس (۴۲-۱۴۳۲، کلیسای جامع فلورانس) و تندیس دیگری در کلیسای اسانمیشل (۱۴۲۸) از آثار این هنرمند است. از او آثار دیگری در فلورانس وجود دارند (سانتاگروسه، سناگیدیو و سانتاماریا نوولا). او چند شیشه رنگی برای کلیسای جامع فلورانس هم طراحی کرد.

در سالیان آخر عمر خود، گیرتی رسالات «تفسیرات» را نوشت که در بالا از آن نقل قول کرده‌ایم - که رساله دوم منبع آگاهی ما از هنر قرن سیزدهم فلورانس و سینا بوده و همچنین شامل زندگینامه گیرتی به قلم خود اوست، اولین نمونه توسط يك هنرمند. علاقه او به هنر قرن چهاردهم او را کاملاً به اسلاف گوتیک او مرتبط می سازد؛ آگاهی او از فردیت خویش در زندگینامه‌ای که نوشته او را مردی رنسانسی و شاید حلقه رابط مهم بین دو سنت نشان می دهد.

گیرلانداو، دومنیکو (۹۴ - ۱۴۴۹)، Ghirlandaio, Domenico,

نقاش ایتالیایی که بهترین نقاش دیوارنگاری نسل خود در فلورانس بود که شهرت اصلی او آموزش میکلاثر است. او همراه برادرش دواید (۱۵۲۵ - ۱۴۵۲) و دیگر خویشاوندانش یک نگارخانه وسیع و منظم را اداره می‌کرد ولی خود او دیوارنگاره را به لعاب‌کاری ترجیح می‌داد و هرگز بارنگ و روغن کار نکرد. او همراه بوتیچلی و سایرین در نمازخانه سیستم در واتیکان کار می‌کرد (۲ - ۱۴۸۱) و کمک او در تکمیل کار به این دلیل که بیش از سایرین به ماساچیو - که در دهه ۱۴۸۰ قدیمی تلقی می‌شد نزدیک است قابل توجه بود. و اینکه موضوع اسمی آن - فراخوانی حواری اول - در میان ردیفهایی از چهره‌های طبیعتگرایانه از شخصیت‌های فلورانسی ساکن‌رم قرار گرفته است. افکار ماهیتاً متعارف و کاربردی جزئیات طبیعتگرایانه در تمام آثارش او را در زمان خود و در اواخر قرن نوزدهم بسیار محبوب ساخت اما قابل توجه اینکه او تنها یک سفارش از خاندان مدیچی دریافت کرد (مفقود شده) و حامی دیگری نداشت. البته دیوار - نگاره‌هایش حاوی ارزش تاریخی عظیمی هستند. اکثر آنها در فلورانس قرار دارند. سنت جروم (۱۴۸۰، اگینسانتی) نشاندهنده تأثیر فلاندرزی عظیمی در مورد کاربرد جزئیات است و دو چرخه عمده دیگر عبارتند از آثاری در نمازخانه ساستی، سانتاترینتیا (تکمیل شده به سال ۱۴۸۵) و در محل همسرایان سانتا ماریا نوولا (تکمیل به سال ۱۴۹۰). بیرون از فلورانس آثاری از او در برلین، کمبریج (فیتز ویلیام)، کمبریج ماساچوست (فوک)، دیترویت، لندن (نگارخانه ملی)، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور)، فیلادلفیا (جانسون)، واشنگتن و نقاط دیگر حفظ می‌شوند.

پسرش ریدولفو (۱۵۶۱ - ۱۴۸۳) تحت تأثیر دوستش رافائل قرار گرفت و چهره‌نگاری برجسته بود. آثار متعددی از او در فلورانس وجود دارند و محلهای زیر هم نمونه‌هایی در دست دارند: شیکاگو، لندن (نگارخانه ملی)، فیلادلفیا (جانسون)، واشنگتن (نگارخانه ملی)، و وستر

ماساچوست و ییل.

گیزلانندی، ویتوره، موسوم به فرا گالگاریو (۱۷۴۳ - ۱۶۵۵)،

Ghislandi, Vittore, Called Fra Galgarlo,

نقاش چهره‌نگار ایتالیایی که بیشتر در بر گامو فعالیت داشت، در ونیز به کارآموزی پرداخت و چهره‌نگاریهای او بازتابی از بهترین کیفیتهای باروک متأخر ونیزی است و حاوی کار یکدست و رنگ آمیزی غنی ولی ملایم است. مدلهایی که در برابر او می‌نشستند معمولاً مردمان ساده بودند و او آنان را در حالت‌های غیر رسمی نشان می‌داد و نور قوی و سایه زنی رایج در کارهایش نشان‌دهنده آگاهی او از رامبراند است. در اواخر کار خود با گرایش رئالیستی (واقعگرا) لمبارد (ن. ک. چروتی) در اوایل قرن هجدهم ارتباط پیدا کرد، اما در میان معاصرینش ظاهراً نزدیکترین هنرمند به سبک او چهره‌پردازیهایی هوگارت است. سر ماردوک کنستابل در جریان سفر طولانی خود به بر گامو سفر کرد و به ملاقات او رفت تا از چهره‌اش نقاشی شود (این اثر اکنون از میان رفته است). آثار او عمدتاً در بر گامو، حفظ می‌شوند اما کمبریج (فیتز ویلیام)، هارتفورد کانکتیکات، میلان، مینیاپولیس و ونیز نیز دارای نمونه‌هایی هستند.

Giacometti, Alberto,

گیاکومتی، آلبرتو (۱۹۰۱ - ۶۶)،

او پیکره‌ساز، نقاش و شاعر سوئیسی که در ۲۲ - ۱۹۲۰ در ایتالیا به کارآموزی پرداخت و سپس سه سال را در پاریس زیر نظر بوردل کار کرد و تحت تأثیر برانکوزی و در دهه ۱۹۳۰ سوررئالیست شد. تندیسهای او در این دوره را «تندیس طبیعت بیجان» یا «اشیاء جادویی» نامیده‌اند. و مشهورترین آنها عبارت است از «قصر در ساعت چهار صبح» (نیویورک، موزه هنر مدرن: ۳ - ۱۹۳۲) بود. بعدها او به‌تک‌پیکره‌های واقعگرایانه‌تر روی آورد که معمولاً پیکره‌هایی شدیداً لاغر و ساخته شده از گچ پاریس

روی اسکلت سیمی هستند. نمونه‌ای بارز از آنها «مردی در حال اشاره» (۱۹۴۷، لندن، تیت) است.

Giambologna,

گیامبولونا،

رجوع کنید به «بولونا» (Bologna)

Giambono, Michele,

گیامبانو، میشل،

نقاش و معرقکار ایتالیایی از اهالی ونیز. نام او در سال ۱۴۲۰ به عنوان يك مرد متأهل ثبت و آخرین بار به سال ۱۴۶۲ از او یاد شده است. او از يك فامیل نقاش بود، اما سبك ونیزی نگارخانه‌ای او عمیقاً تحت تأثیر سبك گوتيك بین‌المللی قرار گرفت که در نیمه اول قرن پانزدهم به وسیله جنتیل دا فابریانو و پیزانلو وارد ونیز شده و در کارهای برجسته آنان در قصر صدارت مشهود است (این آثار در قرن شانزدهم نابود شد و تنها از بازتاب آن از آثار هنرمندانی چون گیامبونو بر ما روشن می‌شود). از سال ۱۴۴۴ روی معرقکاری نمازخانه سنت مارك کار می‌کرد و اثر «تاجگذاری باکره» که در سال ۱۴۴۷ به او سفارش داده شد احتمالاً تابلویی است که اینك در ونیز (فرهنگستان) حفظ می‌شود و نسخه‌ای از تابلوی قدیمی‌تری در همین موضوع است. آثاری از او در باسانو، اکسفورد (آشمولیان)، رم (نگارخانه ملی) و ونیز وجود دارند.

Glaquinto, Corrado,

گیاکینتو، کورادو (۶۵ - ۱۷۰۳)،

نقاش ایتالیایی از اهالی ناپل که تا ۱۷۲۳ شاگرد سولیمنا بود و سپس به رم رفت و زیر نظر کونکا، که خود شاگرد سولیمنا بود، به کار ادامه داد. این دو در رم و تورین با هم همکاری داشتند. در سال ۱۷۴۰ او به عضویت فرهنگستان سنت كوك رم درآمد و در سال ۱۷۵۰ رئیس این

فرهنگستان شد. در سال ۱۷۵۲ به مادرید دعوت شد تا به عنوان نقاش دربار جانشین آمیگونی شود. در ۱۷۵۳ او وارد مادرید شد و مدیریت فرهنگستان آنجا را نیز بر عهده گرفت اما در ۱۷۶۱ وقتی چارلز سوم منگس را به مادرید احضار کرد و گياکینتو که سبك روکوکوی ناپلی‌اش با سبك نئوکلاسیسم منگس تضاد داشت فوراً به ایتالیا بازگشت. یکی از مهمترین آثار این هنرمند تابلوی عظیم «ولادت باکره» در کلیسای جامع پیزا بود (۱۷۵۱/۲) که طرحهایی از آن وجود دارد و یکی از این طرحها در اکسفورد (کلیسای مسیح) است. آثاری از او در مادرید و يك طرح نقاشی سقفی برای کاخ سلطنتی مادرید در لندن (نگارخانه ملی) حفظ می‌شوند.

گیونس، گرینلینگ (۱۷۴۱ - ۱۶۴۸)، Gibbons, Grinling,

طراح معماری و پیکره‌ساز چوبی که در روتردام در يك خانواده انگلیسی به دنیا آمد و در ۱۶۷۰/۷۱ به انگلستان آمد. او یکی از ماهرترین کنده‌کاران روی چوب تمام اعصار بوده و شاهد ذوق این هنرمند آثارش در موزه ویکتوریا و آلبرت در لندن است. این هنرمند از طریق اولین وقایع‌نگار به چارلز دوم معرفی شد و به مقام حكاك چوب دربار رسید. در خاطرات روزانه اولین (به تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۶۷۱)، چنین نوشته شده: «امروز من این مرد جوان بی‌همتا [گیونس] را به اعلیحضرت معرفی کردم، مردی که به تازگی و برحسب تصادف او را در محلی گمنام و کاملاً تصادفی هنگام قدم از مقابل يك خانه محقر دور افتاده در مزارع روستایمان ملاقات کردم... در حالیکه به پنجره خانه نگاه می‌کردم. او را مشاهده کردم که در حال حكاکی بر روی کارتون عظیم یا صلیب تینتورت بود... من او را در حین چنین کار اعجاب‌انگیزی در طراحی و دقت دیدم که هرگز در طول تمام سفرهایم ندیده بودم.» علاوه بر استادی در حكاکی، گفته می‌شود او مجسمه بزرگ جیمز دوم در بیرون نگارخانه ملی را هم ساخته، اما احتمالاً بیشتر کار آن را دیگران تکمیل کردند. او همراه

کوئلین روی نمازخانه وایت هال کار می کرد (۶ - ۱۶۸۵) و احتمال دارد مجسمه فوق کار کوئلین بوده اما گیبونس پول آن را دریافت کرده باشد.

Gibson, John,

گیبسون، جان (۱۸۶۶ - ۱۷۹۰)،

پیکره ساز انگلیسی که در ۱۸۰۴ شاگرد یک سنگتراش در لیورپول بود، اما در سال ۱۸۱۷ به رم رفت و بقیه عمر خود را در آن شهر گذراند («هر روز صبح که چشمهایم را در رم می گشایم خداوند را سپاس می گویم»). او زیر نظر کانووا و ثوروالدسن کار می کرد و از شهرتش چندان کمتر از آنان نبود. او تنها دو بار به انگلستان ۱۸۴۴ و ۱۸۵۰ به انگلستان بازگشت و هر دو بار هم برای ملکه کار کرد. نوآوری برجسته او معرفی دوباره رنگ آمیزی مرمر بود که گرچه قطعاً به وسیله یونانی ها انجام می شد اما از نقطه نظر یکی از معاصران «دوری خطرناکی از هنر واقعی بود.» داستانهای بسیاری درباره سادگی او گفته شده: یکی از شاگردان زن او می گوید «او در نگارخانه خود یک خداست، اما در خارج از نگارخانه خدا به او رحم کند»، و مشهور است یکبار گیبسون در پاسخ یک باربر شگفتزده راه آهن گفته، «نه من یک خارجی نیستم، من یک پیکره ساز هستم.» با این وجود او ثروتی عظیم از خود بجا گذاشت و میراث او برای فرهنگستان سلطنتی (که در ۱۸۳۸ به عضویت آن درآمده بود) برای ساختمان تالار دیپلم به کار رفت که اکنون آثار این هنرمند را در خود جای داده است. آثار دیگر در مجموعه سلطنتی، کمبریج (فیتز ویلیام)، کاردیف، دارهام (کلیسای جامع)، لیورپول (که ونوس رنگی بازیافته شده او را دارد)، لندن (نگارخانه ملی، نگارخانه ملی چهره نگاری، تیت، ویکتوریا و آلبرت موزه ولینگتون و وستمینستر امی) و ویل (مرکز هنرهای بریتانیایی) حفظ می شوند.

Gill, Eric,

جیل، اریک (۱۸۸۲ - ۱۹۴۰)،

پیکره‌ساز، گراوریست، حروف‌ساز، مجسمه‌ساز، تیپوگرافر و نویسنده انگلیسی. از جمله بهترین آثار حکاکی او «ایستگاه صلیب» (صومعه وستمینستر) و «پروسپورو و آریل» (بی‌بی‌سی) است. دیگر آثارش در گالری تیت قرار گرفته‌اند. نام او شاید بیش از هر چیز با طرح‌القبای جیل سانسریف و طراحی‌های دیگری در این زمینه به یادها مانده است.

Gilman, Harold,

گیلمن، هارولد (۱۸۶۷ - ۱۹۱۹)،

نقاش انگلیسی که در مدرسه اسلید تحصیل کرد و با گور آشنا شد و به محفل سیکرت ملحق گشت اما بعدها با تأثیر پذیری از ون گوگ به مخالفت شدید با آن پرداخت. او عضو گروه کامدن تاون و اولین رئیس گروه لندن به هنگام تأسیس آن در ۱۹۱۳ بود. آثار او در کاردیف، ایبیسویج، لیورپول، لندن (تیت)، منچستر (ویتورث)، اوتاوا و ییل (مرکز هنرهای بریتانیا) دیده می‌شوند.

Gilpin, Sawrey,

گیلپین، سوری (۱۸۰۷ - ۱۷۳۳)،

نقاش انگلیسی با علایق رماتیک که از حیوانات نقاشی می‌کرد. او برادر کوچک کشیش ویلیام گیلپین، نویسنده مشهور «تماشائوها» (پیکچرسک) بود. او در لندن در ۱۷۴۹ زیر نظر اسکات به مطالعه پرداخت کار او نسبت به استابس از حساسیت کمتری برخوردار است و تا حدودی به واسطه گرایش انسان شبیهی لطمه خورده است. این تأثیر را می‌توان از اثر او به نام «گزینه داریوش» (یورک) مشاهده کرد بنابر اسطوره‌ها گزینه داریوش به شاهی به وسیله شهیه اسبش در محل گرد آمدن اعضای خاندان هخامنشی انجام گرفت. اما اکثر آثارش حاوی تصاویر ساده صحنه‌های شکار است. از سال ۱۷۸۶ به بعد در فرهنگستان سلطنتی نمایشگاه

می‌گذاشت و در ۱۷۹۷ به عضویت آن انتخاب شد.

Giordana, Luca,

جیوردانا، لوکا (۱۷۰۵ - ۱۶۳۳)،

نقاش ایتالیایی از اهالی ناپل که به «لوکای تیزدست» شهرت داشت زیرا مشهور بود پدرش او را به سرعت کار تشویق می‌کرد. او می‌توانست با تنوعی حیرت‌آور در سبکهای مختلف کار کند که يك اندازه برایش تحسین و تقبیح حاصل می‌آورد. او احتمالا در ناپل شاگرد روبرا بود، اما به رم رفت و در آنجا تحت تأثیر سبک پیترو داکورتونا قرار گرفت. به فلورانس و ونیز نیز سفر کرد و هنر ونیزی وسیله‌ای شد تا او از سبک روبرا دور سازد. در فلورانس او به نقاشی يك نمازخانه پرداخت و در ۳-۱۶۸۲ سقف بزرگ تالار رقص قصر مدیسی ریکاردی را نقاشی کرد. شهرت بسیار او باعث شد تا چارلز دوم در ۱۶۹۲ او را به اسپانیا احضار کند و احتمالا نقاشی سقف اسکوریان شاهکار این هنرمند است. در سال ۱۷۰۲ او به ناپل بازگشت و سالهای باقی مانده عمرش را در آنجا گذراند. او مهمترین نقاش ناپلی نیمه دوم قرن هفدهم بود و سبک درخشان و رنگارنگ او نشانه تحولی بزرگ در نقاشی ناپل نیمه اول قرن است. حجم آثار او بسیار زیاد است و بیشتر گالریهای قدیمی نمونه‌هایی از نقاشیهای چهارپایه‌ای او را در اختیار دارند. لندن (نگارخانه ملی) دارای تابلوی پرسیوس حاوی ویژگیهای اوست.

Giorgione,

جیورجیونه (حدود ۱۵۱۰ - ۱۴۷۶/۸)،

نقاش ونیزی و شاگرد جیووانی بلینی بود که واساری او را همپراز لئوناردو داوینچی و یکی از مؤسین نقاشی نوین نامیده است. جیورجیونه از جمله اولین نقاشانی در ونیز بود که تابلوهای رنگ و روغنی کوچکی را برای مجموعه‌داران خصوصی می‌کشید و معمولا از موضوعاتی مرموز و محرک استفاده می‌کرد. بسیاری از معاصرین او از تعبیر موضوعهای

نقاشیها، مانند تابلوی «تندباد» (ونیز) که می‌توان گفت اولین اثری است که به بیان «منظر خلق و خوی» و عملاً حرارت و تنش قبل از توفان را ارائه می‌دهد عاجز بودند. شرح حال او تقریباً اسرارآمیز است. در سال ۱۵۰۶ از میان تمام هنرمندان، نگارخانه‌ای مشترك با کاتنا تأسیس کرد. در ۱۵۰۷/۸ او در قصر صدارت کار می‌کرد که البته این آثار از میان رفت‌اند. در ۱۵۰۸ او به دیوارنگاره‌های بیرونی مرکز کار تاجران آلمانی در ونیز پرداخت و تیتیان نیز در يك کار کم اهمیت‌تر در آنجا مشغول به کار بود. اکنون تنها قسمتهای کم رنگی از این نقاشیها باقی مانده و ثابت می‌کند که جیورجیونه و نه تیتیان مبتکر اصلی بوده‌اند. اگر ما از سبك کار او اطلاع بیشتری داشتیم، این موضوع چنین جنجال برانگیز نمی‌شد اما هیچ تابلوی موجود را به طور کاملاً موثق نمی‌توان به او نسبت داد و تنها چند تابلو را می‌توان به اطمینان نسبی به او نسبت داد. با مرگ او در سال ۱۵۱۰ به خاطر طاعون این مسئله پیچیده‌تر شد زیرا احتمالاً چند اثر نیمه تمام او به وسیله تیتیان و سباستیانو دل‌پیمبو تکمیل شدند که هر دو در آن زمان شدیداً تحت تأثیر جیورجیونه قرار داشتند. با اینهمه هنرشناسان همچنان آثاری را با خوشبینی به او نسبت می‌دهند. «مادونای کاسل فرانکو» (کاستل فرانکو و تتو زادگاهش، سن‌لیبراله) اقتباسی از محجر محراب بزرگ جیووانی بلینی و احتمالاً یکی از آثار اولیه اوست و کار او دانسته می‌شود. دیگر آثار او در درسدن، لنینگراد، ونیز و وین (موزه ك - ه) شامل او را به تاریخ ۱۵۰۶ قطعاً کار او هستند. بحث درباره دیگر آثارش در مجموعه سلطنتی، برلین، بوستون (گاردنر). بوداپست، فلورانس (اوفیزی و پیتی)، گلاسکو، لندن (نگارخانه ملی و کورتولد)، مادرید، آکسفورد، پاریس (لوور)، سان دیاگو کالیفرنیا و واشنگتن و احتمالاً آثار نامحتمل‌تر او ادامه دارد. نقاشی چهره‌نگاری موجود در سان دیاگو تاریخ قرن شانزدهم و نوشته‌های منسوب به ژرژن (تلفظ ونیزی نامش) را دارد و تاریخ بین ۱۵۱۰ - ۱۵۰۸ تلقی شده است که شاید درست نباشد. تابلوی «ستایش» در واشنگتن مشکوک است اما ممکن است از کارهای اولیه او باشد.

جیورناتا (واژه ایتالیایی به معنی روز - یعنی «کار يك روز»)

Giornata,

نگاه کنید به «دیوارنگاره» (Fresco)

Giotteschi, Glottesques,

جیوتسکی، جیوتسک،

نامی است که به تعدادی از نقاشان قرن چهاردهم داده شده بود که در سبك جیوتو کار می کردند. بسیاری از آنان گمنام مانده اند، ولی از جمله شخصیت‌های برجسته می توان از دادی، جیوتینو و تادئو گادی یا ماسو دی بانکو نام برد.

Glottino,

جیوتینو

فعالیت او در اواسط قرن چهاردهم واقع شد و احتمالاً «گواهی سن رمیگیو» فلورانس (اوفیزی) که واساری و سایر نویسندگان قبلی کار ماسو دانسته اند اثر اوست. تمایز طرز کار مشهود است اما دلیلی وجود ندارد که جیوتینو همان جیوتو دومستر و استفان باشد که در ۱۳۶۹ در واتیکان کار می کرد و به نوبه خود نمی تواند بایکرماسو/جیوتینو مذکور توسط واساری یکسان دانسته شود. هیچ اثر دیگری را نمی توان به خالق «گواهی سن رمیگیو» در اوفیزی نسبت داد مگر اینکه بخواهیم انتساب آن را به ناردو دی چیونه برادر ارکانکا بپذیریم.

Gloto,

جیوتو (۱۳۳۷ - ۱۳۷۶ به احتمال کمتر ۱۴۶۶/۷)،

نقاش ایتالیایی اهل فلورانس که همراه چامبو بنیانگذار نقاشی مدرن تلقی می شود. زیرا از سنت کلیشه ای سبك ایتالیایی - بیزانسی برید و کوشید به پیکره هایش حداکثر استحکام و صنعتگرایی را ببخشد. او

صحنه‌هایش را از هیجان و تخیل می‌انباشت، همانگونه که کمی پیشتر پیسانو در مجسمه‌سازی کرده بود. قدرت او در خلق حالت دراماتیک در دیوارنگارهایی از زندگی سن یواکیم و آن وباکره و زندگی و وجد مسیح در نمازخانه آرنامایا دوا ملاحظه کرد. این آثار احتمالاً در ۱۳۱۳ و یا شاید حدود ۱۳۰۶ به پایان رسیدند. پیش از آن تاریخ جیوتو احتمالاً به طراحی مجموعه دیوارنگارهای اسطوره سنت فرانسیس در کلیسای علیا در آسیسی مشهود است هر چند بسیاری از منتقدین این انتساب را براساس سبك نفی می‌نمایند. این دیوارنگارها سرشار از همان انسانیتی هستند که سن فرانسیس به زندگی دینی القا کرد و تأثیری چنان عمیق بر هنر باقی نهاد.

احتمالاً پس از سال ۱۳۰۰ ناویچلا را طراحی کرد که يك کار بزرگ معرقکاری در کلیسای سنت پیترو بود و «سفینه امت» را نشان می‌داد، اما چندین بار هنرمندان دیگر بر این اثر کار کردند. به طوری که دیگر نمی‌توان کار جیوتو را تمیز داد. بعدها و شاید در دهه ۱۳۲۰ او به ترین چهار نمازخانه در کلیسای سانتا کروسه فلورانس دست زد که تنها دو نمازخانه (باردی و پروزی: زندگی سن فرانسیس و زندگيهای یحیی معمدان و یوحنا مکاشفه‌گر) و يك «رسالت» (مشكوك و منسوب) در نمازخانه سوم باقی مانده‌اند. تأثیر کمی از مجسمه‌سازی گوتیک در آنها مشهود است. در ناپل (۳۳ - ۱۳۲۹) نیز کارهایی انجام داد که از میان رفته‌اند. چندین نقاشی روی چوب - برخی امضاء شده - نیز به او نسبت داده‌اند که در بولونا، فلورانس (سانتا کروسه)، لندن (نگارخانه ملی)، مونیخ، پاریس (لوور)، رالی کارولینای شمالی، آپتون پارک (موقوفه ملی) نزدیک پانبری و واشنگتن و سایر جاها حفظ می‌شوند اما ممکن است تمام اینها کار شاگردان کارگاهش باشند (حتی امضاء شده‌ها که به اصطلاح امروزی نوعی علامت تجارتي محسوب می‌شد). حتی محجر محراب استفانسکی در واتیکان هم که در سندی به تاریخ ۱۳۴۲ مذكور است ممکن است همین وضعیت را داشته باشد. سایر کارهای بالنسبه موثقتراو

عبارتند از «سلطنت باکره» (برلین) و عیسی بر صلیب در سانتا ماریا نوولا، فلورانس.

به دلیل شهرت عظیم او دانته او و چیامپورا به نام ذکر می‌کند این هنرمند به مقام بازرس کلیسای جامع در سال ۱۳۳۴ منصوب شد و کاربر «برج جیوتو» (کامپانیل) را آغاز کرد اما طرح او بعدها تغییر یافت. تقریباً تمام نقاشان فلورانسی و سینایی قرن چهاردهم تحت تأثیر او قرار داشتند، اما در اواخر قرن تأثیرش کمرنگ شد تا بعدها ماساچیو و حتی میکلائو آن را تجدید کنند.

Giovanni d'Alemagna,

جیووانی دلمآگنا،

نگاه کنید به «ویوارینی» (Vivarini)

Giovanni da Bologna,

جیووانی دابولونا،

نگاه کنید به «بولونا» (Bologna)

Giovanni da Milano,

جیووانی دامیلانو (فعال در ۶۹ - ۱۳۴۶)،

بر خلاف نامش، در فلورانس کار می‌کرد و در سال ۱۳۶۳ عضوانجمن صنفی هنرمندان و در ۱۳۶۶ شهروند فلورانس شد. نقاشی پیتا (فلورانس فرهنگستان) به تاریخ ۱۳۶۵ امضا شده است یعنی همان سال امضا قرار داد برای تزئین نمازخانه رینوچینی در سانتا کروسه. در ۱۳۶۹ او در واتیکان کار می‌کرد ولی این نقاشیها اکنون از میان رفته‌اند. سبک او شکل گرفته از پیروان جیوتو در شمال ایتالیاست که در فلورانس با تأثیرات ارکانگا تشدید شد. آثاری از او در آمستردام، بوردو، فلورانس (آکادمی، اوفیزی، موزه‌ها و کلیسای جامع)، لندن (نگارخانه ملی)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پراتو، رم (نگارخانه ملی)، واتیکان و ویلیامز تاون

ماساچوست وجود دارند.

Giovanni di Paolo,

جیووانی، دی پائولو (۸۲/۳ - ۱۴۰۳)،

نقاش برجسته سینا در قرن پانزدهم محسوب می‌گردد. از سال ۱۴۲۶ تا سال ۱۴۷۵ آثاری موثق از او وجود دارد و احتمالاً در اواخر عمر درازش دست از نقاشی کشید. سبک نقاشی او بیشتر قدیمی و تقلید ناپخته‌ای از جنتیل دافابریانو (در ۱۴۲۴/۶ در سینا بود) قرار گرفته است و کارهای بعدی او نشان می‌دهد که از فلورانس نیز دیدن کرده است. معذک او هم مانند ساستا همواره به اساتید قرن چهاردهم نظر داشته است. آثاری از او در آلتنبورگ، بالتیمور (والترز)، برلین، بوستون (موزه و گاردنر)، کمبریج (فیتز ویلیام)، کمبریج ماساچوست (فوگ)، شیکاگو، کلیولند اوهایو (نسخه‌ای از ستایش کار جنتیل)، کلن (والراف ریچارتز، راینیش موزه)، فلورانس (اوفیزی، بارگلو)، لندن (نگارخانه ملی)، مینیاپولیس، مودنا، کالج مونت هولیوک ماساچوست، مونستر، نیویورک (موزه متروپولیتن، فریک)، اکسفورد (آشمولیان، کلیسای مسیح)، پاریس (لوور)، فیلادلفیا (جانسون)، سینا (پیناکوتکا، کلیسا موزه و کلیساها)، اوترخت، وین (آکادمی)، واشنگتن (نگارخانه ملی) و دانشگاه ییل حفظ می‌شوند.

Glardon, Francois,

ژیراردون، فرانسوا (۱۷۱۵ - ۱۶۲۸)،

پیکره ساز فرانسوی که به سبک کلاسیک در ورسای و برای لویی چهاردهم کار می‌کرد. حدود سالهای ۱۶۴۵/۵۰ در رم به سرمی‌برد و در هنگام بازگشت با لبرون در ورسای همکاری شد. اثر ژیراردون به نام «آپولو و حوربان» که سفارش ساخت آن را در ۱۶۶۶ به دست آورد و اکنون تغییرات بسیاری یافته، سبکی کاملاً کلاسیک داشت و بر آپولو بلودره و پوسن مبتنی بود و او ترکیب آثارشان را در مجسمه‌سازی تفسیر

می‌کرد. اثر او به نام «تجاوز پروسرپین» در باغ‌اگرچه سرشار از حرکت است اما عمداً هم از شیوه‌گری گروهی جیووانی دابولونا و هم حرکت باروکی در عمق گروه‌های برنینی درباره‌همین موضوع اجتناب می‌ورزد. در واقع او بود که تصمیم گرفت مجسمه سوار براسب لوئی چهاردهم را از تأکید باروکی برنینی تهی سازد.

ژیروده دوروسی - تریوسون، آن - لوئی (۱۸۴۴ - ۱۷۶۷)،

Girodet de Roucy - Trioson, Anne - Louis

نقاش فرانسوی که در سال ۱۷۸۵ شاگرد داوید بود و در سال ۱۷۸۹ جایزه سفر به رم را به‌دست آورد. وقتی در سال ۱۷۹۳ داوید دستور تعویض علامت سلطنتی را به نشان جمهوری صادر کرد و به شورش مردم و تخریب فرهنگستان و قتل مأموران فرانسوی دامن زد، او در رم بود. پس از این حادثه او به ناپل فرار کرد، اما در آنجا جمهوری خواهی خود را خطرناک یافت و پس از فراری مشقت‌بار و در حالی که شدیداً بیمار بود وارد جنوا شد و در آنجا کرو به کمک او شتافت. اثر او به نام اندیمیون که در سال ۱۷۹۳ از رم فرستاده شد نه فقط بازتابی از روحیه رماتیک اوست بلکه حرکتی از کلاسیسم داوید به سوی موضوعاتی شاعرانه‌تر و رماتیک‌تر را نشان می‌دهد. داوید کار او و ژرارد را تایید نکرد و اعلام داشت که آنها با توسل به شعر و چهره‌نگاری مقام هنر را تنزل داده‌اند در واقع تابلوی بدنام دانائو او به سال ۱۷۹۹ (اینک در مینیاپولیس) عملاً تصویر يك زن بدکاره است که حامی‌اش به صورت بوقلمون ترسیم شده است. در ۱۸۱۲ ثروت هنگفتی به او به ارث رسید و او نقاشی را رها کرد تا به سرودن اشعار ناموفق درباب زیباشناسی پردازد درحالی‌که درخانه‌ای کار می‌کرد که کرکره‌های آن را کاملاً بسته بود. آثاری از او در لیژیک، مون‌پلیه، مالمازن، اورلئان، پاریس (لوور) مجموعه اسمیت ماساچوست (۱۸۰۴، مادام ترواسون)، ورسای و سایر جاها وجود دارند.

Girtin, Thomas ,

گیرتین، توماس (۱۸۰۴ - ۱۷۷۵)،

نقاش انگلیسی که دوست و معاصر ترنر بود اما تمام آثار مهم خود را با آبرنگ کشیده است و در عمر کوتاهش انقلابی در نقاشی منظره به وجود آورد. او همراه ترنر برای دکتر مونرو کار می‌کرد و همچنین به کپی کردن از نقاشیهای کانالتو پرداخت و از این آثار نقشه‌برداری را یاد گرفت. در ۲ - ۱۸۰۱ به پاریس رفت و در آنجا یکسری نقاشیهای سیاه قلم از مناظر پاریس کشید که پس از مرگش در سال ۱۸۰۳ به چاپ رسید (ن. ک. بویز). هنگام بازگشت از پاریس او دوباره کار خود را روی يك منظره بزرگ از شهر لندن ادامه داد (ایدومتروپولیس) که آن را در سال ۱۸۰۲ به نمایش گذاشت. این منظره اکنون در دست نیست، اما چندین طرح مقدماتی از آن در موزه بریتانیا وجود دارد. او در نقاشی آبرنگ فاصله بین نقاشی قرن هجدهم و نقاشی آبرنگ قرن نوزدهم را پر کرده است. اثر او به نام «خانه سفید در چلسی» (لندن، تیت: ۱۸۰۰) یکی از زیباترین آثار اوست که نشاندهنده این تحول و روحیه شاعرانه گیرتین است. او چندین نوآوری تکنیکی بوجود آورد که مهمترین آنها تغییر بنیانی رها کردن رنگ قدیمی زیر کار نقاشی و استفاده از رنگهای غنی‌تر و استفاده از کاغذ جاذب سفید بود (ن. ک. کاکس). آثاری از او در بدفورد (موزه هیگینس)، بیرمنگهام، برایتون، بریستول، کمبریج (فیتز ویلیام)، کاردیف (بریکنهد)، دوبلین، ادینبورگ، لیدز، لیکلن، لندن (موزه بریتانیا، تیت، ویکتوریا و آلبرت، گیلدهال، کورتولد)، منچستر (وبتورث)، نیوکاسل، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اوتاوا، آکسفورد، شفیلد سوانزی، ویکتوریا یورک، ییل (مرکز هنرهای بریتانیایی) و سایر جاها وجود دارند.

ژیزلبرتوس،

پیکره ساز فرانسوی که حوالی ۳۵ - ۱۱۲۵ در کلیسای جامع اوتون

در بورگاندی کار می‌کرد و برجسته‌کاری «روز قیامت» (با امضای مشخص) و چند سرستون هم انجام داد. پیکرهای او حاوی تخیلات صریح با شبیه‌سازی روشن و با چین و شکنهای بسیار جزئی پارچه است. باقیمانده‌های در جناح شمالی کلیسا شامل «حرای» مشهور است. شباهتهایی را می‌توان مابین کار اوتون و برخی از پیکره‌های وژلی مشاهده کرد که نشان می‌دهد احتمالاً او قبل از رفتن به اوتون در آنجا کار می‌کرده است و همین اتکای شبیه‌سازی او بر کلونی بیانگر ارتباطش با صعومه آنجاست. دیگر اماکن در بورگاندی دارای آثاری الهام گرفته از آثار اوتون هستند که احتمالاً در کارگاه او ساخته شده‌اند.

گیلیو، رومانو (۱۵۴۶ – ۱۴۹۹ یا ۱۴۹۲)، Giulio, Romano,

نقاش و آرشیتکت ایتالیایی و از خالقین شیوه‌گری. از حدود سال ۱۵۱۵ تا هنگام مرگ رافائل به سال ۱۵۲۰، رومانو دستیار اصلی او بود و روی دیوارنگاره‌های تالار عصرمان در واتیکان کار می‌کرد، حقیقتی که تولد او را در ۱۴۹۹ بعید جلوه‌گر می‌سازد. پیش از رفتن به مانتوآ در سال ۱۵۲۴ او چند کار نیمه تمام رافائل را تکمیل کرد که عبارت بودند از «دگریکری» و دیوارنگاره‌های تالار کوستانتینو و نقاشی محجر محراب کلیسای سانتاماریا دل اینما در رم و همچنین سنگسار کردن سنت استفن بر کلیسای استفانو در جنوا (۱۵۲۳). تمام این آثار نشانه‌دهنده تقلید اغراق‌آمیز از سبک رافائل و همچنین نوع ابداع ملودرام همراه با تأثیر میکل آنژاند. این کیفیات در دیوارنگاره‌های پلازودل تی که برای حکمران مانتوآ نقاشی کرد به نحوی وسیع‌تر دیده می‌شوند. «سقوط غولها» تمامی یک اتاق را در بر گرفته، یک توصیف تخیلی است که عمداً طراحی شده بر بیننده که خود را در شکست بی‌رحمانه غولها توسط صاعقه ژوپیتر در آسمان سهیم می‌بیند تأثیر گذارد. تمام اتاق از زمین تا سقف نقاشی شده تا بر او هام بیفزاید، و واساری – که این اثر را تحسین کرده – به ما می‌گوید که شعله بخاری به قصد افزودن بر تأثیر نابودی کلی ایجاد می‌شد.

این سری کار در ۴ - ۱۵۳۲ نقاشی شد و دیوارنگاره‌های دیگری نیز از او در مانتوآ وجود دارند. ادینبورگ (نگارخانه ملی)، فلورانس، لندن، ناپل، پاریس، رم و وین آثاری از او دارند. همچنین به پارمیجیانو مراجعه شود.

Giunta Pisano,

گوئینتا، پیسانو

در کنار برلینگیر و یکی از قدیمیترین نقاشان ایتالیایی است که او را به صورت فردی می‌شناسیم. او در حدود ۱۲۵۴ - ۱۲۲۹ در پیزا فعالیت داشته و این فعالیت را می‌توان از سه صلیب باقیمانده از او در آسیسی، پیزا، بولونا تشخیص داد. او همچنین یک صلیب در کلیسای آسیسی نقاشی کرد (به تاریخ ۱۲۳۶ اما اکنون از میان رفته) و احتمالاً نقاشی دراماتیک سنت فرانسیس (پیزا) هم اثر این هنرمند است. سبک او به صورت آگاهانه‌ای واقع‌گرایانه‌تر از سبک برلینگیر بوده و از نوع صلیب مدرن‌تری برای وجد مسیح استفاده می‌کرده است.

Glasgow School,

مکتب گلاسکو،

برخلاف ایتالیا که مکتبهای منطقه‌ای مانند مکتب فلورانس، ناپل و نیز با وجود نوعی ارتباط درونی با هم تفاوت بسیار دارند، در انگلستان تنها سه مکتب منطقه‌ای وجود داشت: نیولین، نورویچ و گلاسکو، که هر سه مکتب عمری کوتاه داشتند: مکتب نیولین، نورویچ و گلاسکو که هر سه باقی مانده‌اند. مکتب نورویچ تحت تأثیر دو هنرمند برجسته کوتمن و کروم قرار داشت از نظر سبک پیوستگی دارد، اما مکتب نیولین و «پسرهای گلاسکو» (آنها همگی جوان بودند) وجوه اشتراك چندانی ندارند. آنها هر دو تحت تأثیر مناظر ناتورالیسم (طبیعت‌گرا) مکتب باریزان قرار داشتند بعضی از آنان در پاریس تعلیم گرفته بودند و همین از آثار مشابه مکتب لاهه و باستین-لوپاژ تأثیر پذیرفتند. پسران

گلاسکو کاملاً با این تابلوها آشنا بودند زیرا چندین دلال اهل گلاسکو در نمایش آنها پیشقدم شدند. در انگلستان نوعی همراهی با کلپ هنری جدید انگلستان دیده می‌شد زیرا ویستلر بر هر دو اثر گذاشت. از حدود سال ۱۸۸۰ پسرهای گلاسکو همراه هم آثارشان را به نمایش گذاردند و موفقیت بسیاری از نمایشگاههای گروهی خود در لندن و مونیخ در ۱۸۹۰ به دست آوردند، اما در حدود سال ۱۸۹۵ اعضاء گروه پراکنده شدند. مثلاً لوری (۱۹۴۱ - ۱۸۵۶) که به لندن رفت و یک نقاش چهره‌نگار اجتماعی شد. دیگر اعضاء برجسته گروه (بیست نفر) عبارت بودند: گوتری (۱۹۳۰ - ۱۸۵۹)، هورنل (۱۹۳۳ - ۱۸۶۴)، هنری (۱۹۴۳ - ۱۸۵۹) و ملویل (۱۹۰۴ - ۱۸۵۵) در ادینبورگ.

Glazing,

لعابکاری،

به کاربردن يك لایه شفاف از رنگ و روغن در پایان کار روی پرده نقاشی به طوری که روی رنگ اول عمیقاً تأثیر بگذارد. يك لعاب سرخ تیره بر روی يك رنگ آبی یکدست، رنگی بنفش تریك به رنگ شاه توت ایجاد می‌کند که بستگی به ضخامت لعاب یا قدرت رنگ به کار رفته دارد. این کار عملاً نقطه مخالف کدر کردن یا رنگ مستقیم یا رنگ گذاری یکضرب در نقاشی است. اکنون از لعاب بندرت استفاده می‌شود زیرا حالت صنعتی داشته و مغایر با الهام تلقی می‌گردد. عجیب اینکه امروزه مروجین لعابکاری معمولاً طرفداران سبك رنگ افشانی هستند. استفاده دقیق از ساخت لعاب به وسیله استادان قدیمی مختلف موضوعی بحث‌انگیز است، زیرا هر بار که يك نقاشی قدیمی را پاك می‌کنند ادعا می‌شود که لعاب به کار رفته از سوی استاد به صورت غیر قابل برگشتی از میان رفته است. البته گاه ممکن است این موضوع حقیقت داشته باشد. اما معمولاً به این معناست که لایه گرد و خاک به عنوان يك لعاب در نظر گرفته می‌شود. مسئله پیچیده‌تر این است که بعضی لعابها که از رنگهای بی‌دوام ساخته شده بودند به مرور

زمان از میان می‌رود و این مسئله بر روی بسیاری از نقاشیهای رینولدز اثر گذاشته است.

Gleizes, Albert,

گلیر، آلبر (۱۸۸۱ - ۱۹۵۳)،

نویسنده و نقاش سبك كوبيسم فرانسوی که در ۱۹۱۰ تحت تأثیر کوبیسم قرار گرفت و در ۱۹۱۲ همراه مترینگر رساله «درباب کوبیسم» را چاپ کرد. این اولین کتاب درباره کوبیسم بود (ترجمه انگلیسی ۱۹۱۳). او از کویستهای طرفدار انگاره مسطح بود و کارهای آبستره هم خلق کرد. او از پایه‌گذاران «بخش طلا» بود و در نمایشگاه آرموری شرکت کرد. در ۱۹۱۷ و هنگام اقامت در آمریکا به مذهب روی آورد و کارهای بعدی او عمدتاً حاوی وصلت بین مفاهیم کاتولیک و تصورات کویستی است. او در باب مذهب و هنر کتابهایی نوشت. آثار او در لندن (تیت)، پاریس (موزه هنرهای مدرن)، نیویورک (موزه هنرهای مدرن) و تورنتو دیده می‌شوند.

Gleyre, Charles,

گلیر، شارل (۱۸۰۶ - ۷۴)،

در سوئیس به دنیا آمد و در اواسط دهه ۱۸۲۰ به مدرسه هنرهای زیبای پاریس رفت. با بونینگتون در آتلیه سوئیس ملاقات کرد و دوست او شد. سالهای ۳۳ - ۱۸۲۸ را در ایتالیا بسر می‌برد و تحت تأثیر مکتب ناصری قرار گرفت و برای تمام عمر از علاقمندان زافائل شد. در سالهای ۱۸۳۴ در خاور میانه بود و به نقاشی منظره برای يك مشتری امریکایی می‌پرداخت. هنگام بازگشت به پاریس در ۱۸۳۸ با دلاروش ملاقات کرد که توانست سفارش تزئین شاتو دو دامپیر را برای او به دست آورد اما دوک دولیوتر هنگام اتمام نقاشیها آنها را از میان برد (۱۸۴۲) تا راهی برای آثار جدید اینگرس ایجاد کند. (که هرگز به اتمام نرسید). این فاجعه برای او بسیار ناگوار بود، اما اثر او به نام «اوهام از میان رفته»

در سالن ۱۸۴۳ با موفقیت بسیار روبرو شد و وقتی دلا روش تدریس در نگارخانه خود را تعطیل کرد بیشتر شاگردانش نزد گلیر آمدند. تشویق او برای نقاشی منظره در هوای آزاد و اهمیت دادن به طراحی مقدماتی به عنوان ایده اول، طراحی از خاطره و تقدم بر بیان شخصی و ابتکار باعث شد تا او به عنوان يك معلم مورد تحسین قرار بگیرد و مخصوصاً هنرمندان جوانی که بعدها امپرسیونیست شدند مانند مانه، بازیل، سیسلی ورنوآر- او را می‌ستودند. او به خاطر ازدست دادن بینایی و مشکلات مالی نگارخانه خود را در سال ۱۸۶۴ تعطیل کرد. آثاری از او در بالتیمور (والترز)، بال، کمبریج، ماساچوست (فوگ)، لوزان، مون‌پلیه، پاریس (لوور) و دیگر شهرها وجود دارند.

Glover, John,

گلاور، جان (۱۸۴۹ - ۱۷۶۷)،

نقاش انگلیسی که در لستر شایر به دنیا آمد و در سال ۱۸۰۵ نقاشی را آغاز نمود و به لندن رفت و بزودی در آنجا يك استاد معروف طراحی شد. در سال ۱۸۱۵ رئیس جامعه آبرنگ قدیمی، در ۱۸۲۴ از اعضای بنیانگذار جامعه هنرمندان انگلیسی شد. در سال ۱۸۳۰ تصمیم به مهاجرت به استرالیا گرفت و در سال ۱۸۳۱ در تازمانیا مأوی گرید و در آنجایی از مهمترین هنرمندان مؤثر بر هنر استرالیایی شد. درست قبل از ترك انگلستان کنستابل نوشت «لردن... بیش از آن گلاور ما را دوست دارد که بتواند کنستابل مطرود را بیسند. تابلویی که از گلاور دارد و پیش زمینه آن حاوی یکصد گلدان گل است که در يك ردیف قرار دارند و آفتاب مستقیم بر آنها می‌تابد اما سایه‌ای موجود نیست.» این يك توصیف دقیق، اما مغرضانه از دید تند گلاور در تابلوی «خانه و باغ» (نگارخانه ملی استرالیای جنوبی) است که به سبك پالمر است. آثار او در موزه‌های استرالیایی و همچنین در بیرمنگهام، دوبلین، لستر، لندن (ویکتوریا و آلبرت، تیت)، ناتینگهام و ییل (مرکز هنر بریتانیایی) وجود دارند.

Glyptic,

کنده کاری روی سنگهای قیمتی،

رجوع کنید به «پیکرتراشی».

Goes, Hugo Van Der,

گوئس، هوگو وان در (متوفی ۱۴۸۲)،

نقاش اهل فلاندرز که مهمترین نقاش اهل گنت (شرق فلاندرز) در دوره پس از یان وان ایک و یکی از با استعدادترین نقاشان اولیه هلندی به شمار می‌رود. احتمالاً در گنت به دنیا آمد و در سال ۱۴۶۷ عضو اتحادیه صنفی (گیلد) و در ۱۴۷۳/۴ و ۱۴۷۵ رئیس اتحادیه شد. حدود سال ۱۴۷۵ یا کمی دیرتر نقاشی محجر محراب پرتیناری (فلورانس، اوفیزی) را برای یک فلورانسی مقیم هلند به پایان رساند؛ این اثر مستقیماً به فلورانس فرستاده شد و تأثیر کمی در هلند بجا گذاشت ولی تأثیر قابل توجهی بر چند نقاش فلورانسی و بیش از همه بر گیرلانداو باقی نهاد. این اثر که در ابعاد بزرگ (بیش از هشت فوت ارتفاع) نقاشی شده بود کاری غیر معمول در فلاندرز به شمار می‌رفت و ابعاد زیاد امتیاز مثنی برای ترکیب‌بندی کار گوئس بود در حالی که برای هر نقاش دیگر فلاندرز نامطلوب جلوه می‌داد. رنگ آمیزی سرد اما غنی و ابتکار عالی در کاربرد رنگ و روغن قاعداً می‌بایست در فلورانس با شگفتی روبرو شده باشد. در حدود سال ۱۴۷۵ (یا شاید ۱۴۷۷/۸) گوئس، به عنوان یک برادر غیر روحانی به برادرش در صومعه اگوستین در رود کلوستر در تردیک بروکسل ملحق شد اما به نقاشی ادامه می‌داد و نجیب‌زادگان را می‌پذیرفت و به سفرهایی می‌رفت زیرا در سال ۱۴۷۹ به لوون سفر کرد تا املاک بوتس را ارزیابی کند. او در سال ۱۴۸۱ به کلن سفر کرد و در این سفر گرفتار جنون (یا با توصیفی حاضر نوعی خلعجان دینی) شد و از همین بیماری سال بعد در گذشت. نقاشی محجر محراب پرتیناری بنا به شواهد معتبر متعلق به اوست و دیگر آثاری که به او نسبت داده شده براساس سبک این اثر صورت گرفته است: سبکی دراماتیک و تقریباً اغراق‌آمیز که به سادگی معلوم می‌شود.

آثاری که به او نسبت داده‌اند عبارتند از دو تابلوی عظیم در برلین و دیگر کارهایی در بالتیمور، بروکس (موزه سن سوور)، بروکسل، کاسل، ادینبورگ (نگارخانه ملی به وام از مجموعه سلطنتی)، فرانکفورت (استادل)، لنینگراد، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اکسفورد (کلیسای مسیح)، فیلادلفیا (جانسون)، وادز (مجموعه لیختنشتاین)، ونیز (کور)، وین و ویلتون هاس ویلتشایر.

گوگ، وینسنت وان (۱۸۴۰ - ۱۸۹۰)، Gogh, Vincent Van,

نقاش مشهور هلندی که پسر يك كشيش بخش بود. او ابتدا در لاهه، لندن و پاریس برای دلالانی که برادرش در استخدام آنان بود نقاشی می‌کرد. سپس در دو مدرسه انگلیسی تدریس کرد، در يك كتاب فروشی در هلند به کار پرداخت و به مطالعه برای ورود به کسوت روحانی مبادرت ورزید و يك مبلغ مذهبی در يك ناحیه معدن ذغال سنگ در بلژیک شد و در آنجا شريك فقر و مرارت معدنچیان بود. پس از اخراج از سوی مبلغین مذهبی در سال ۱۸۸۰ و هنگامی که در فقر بسیار زندگی می‌کرد به نقاشی روی آورد و تا سال ۱۸۸۶ در شهرهای مختلفی مانند بروکسل، اتن، لاهه، درنته، هیوئن، و آنتورپ زندگی کرد و به خودآموزی طراحی و نقاشی مشغول بود. او در این دوره گهگاه در بروکسل از خویشاوند خود آنتون موو عضو مکتب لاهه و آکادمی آنتورپ درسهایی می‌گرفت که ظاهراً در پیشرفت او سهم کمی داشت. در ۱۸۸۶ در پاریس به برادرش تئو ملحق شد و بلافاصله با آثار امپرسیونیستها تماس یافت تئو زیرا تلاش می‌کرد آنها را در گالری ویژه هنر مدرن که خود اداره می‌کرد بفروشد. او با تولوز لوترک، پیسارو، دگا، سورا و گوگن آشنا شد و در سال ۱۸۸۸ به آرال رفت که بعداً گوگن در آنجا به او ملحق شد. در دسامبر ۱۸۸۸ وان گوگ دیوانه شد و از آن زمان تا هنگام مرگ از حمله‌های نوبه‌ای روانی رنج می‌برد. در فواصل بین حملات، وان گوگ به نقاشی ادامه می‌داد، و چه هنگامی که در تیمارستانی در آرل وسنت رمی بود و چه پس از رفتن

به ثوور کارش را تعقیب می‌کرد و در ثوور بود که در ژوئیه ۱۸۹۰ با شلیک گلوله به حیات خود خاتمه داد. تئو برادر وینست، مخاطب اکثر نامه‌هایش که حامی مادی و معنوی پایداری برای او بود نیز شش‌ماه بعد درگذشت.

ویژگی هنر هلندی در دورهٔ وان گوگ استفاده از گلهای تیره، اشکال سنگین و موضوعاتی بود که عمدتاً از زندگی و کار دهقانان گرفته می‌شد. او توصیهٔ تئو را در مورد استفاده از رنگهای روشنتر مورد علاقه امپرسیونیستها رد می‌کرد، اما در حین اقامت کوتاهش در آنتورپ علاقه زیادی به باسمة ژاپنی و کار روبنس پیدا کرد. پس از ورود به پاریس، تغییری کلی در گزینش رنگ و موضوعها پدید آورد. او تکنیک امپرسیونیستها را اقتباس کرد و تمایل مختصری به سوی پونتیلیسم (نقطه چین) سورا پیدا کرد و به سوی نقاشی از گلها، مناظر پاریس و چهره - نگاری و نقاشی از خود روی آورد. که امکان تجربه‌های جدید را به او می‌دادند. پس از آن که به آرلس رفت چندین منظره و چهره‌نگاری با رنگهای روشن و با بیان شورانگیز نور و احساس به تصویر درآورد و پس از ورود گوگن کار او نشاندهندهٔ نفوذ ترکیب‌گرایی در ساده‌گرانی عظیم اشکال و تعدیل رنگمایه بود. نقاشیهای او در سنت رمی و ثوور با اشکال درهم پیچیده و استفاده از رنگهای روشن نشاندهندهٔ درد و عذاب اوست. وان گوگ بر روی مونچ واکسپرسیونیستهای آلمانی تأثیر بسزایی گذاشت.

او مجموعهٔ عظیمی از آثار خود به جا گذاشت که همگی در سالهای ۹۰ - ۱۸۸۰ نقاشی شده بودند. بیشتر این آثار در يك موزهٔ مخصوص وان گوگ در آمستردام (حدود دویست تابلو و ششصد طرح) و موزهٔ کرولر - مولر در اوترلو در هلند قرار گرفته‌اند. دیگر آثارش در آمستردام (موزه استدلیک)، بالتیمور، بوستون (موزه)، کمبریج ماساچوست (فوگ)، شیکاگو، کپنهاگ، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، اسن، گلاسکو، لندن (نگارخانه ملی، کورتولد)، مینیاپولیس، مسکو، نیویورک (موزه متروپولیتن، هنرهای مدرن، بروکلین)، پاریس (لوور، موزه رودن)،

واشنگتن (نگارخانه ملی، فیلیپس)، ساثوپائولو و دیگر موزه‌ها یافت می‌شوند.

Golden Section,

تناسب طلایی (مقطع طلائی)،

نام يك تناسب هندسی گنگ که ریشه‌ای قدیمی دارد و حداقل از زمان اقلیدس به بعد شناخته شده است و اعتقاد بر آن بوده که فی‌النفسه واجد زیبایی و نوعی تناسب هماهنگ با نظم هستی است. این شکل خطی است که به نحوی به دو بخش تقسیم می‌شود که نسبت بخش کوچک به بزرگتر همان نسبت بخش بزرگتر به مجموع دو بخش. وقتی خط AB در نقطه C تقسیم می‌شود بنا به $(CB : AC = AC : AB)$ و چنین تناسبی را تناسب طلایی می‌گویند و با کسر $1/618$ نشان داده می‌شود. ن. ک. مقطع طلایی.

Goltzius, Hendrik,

گوتزیوس، هندریک (۱۶۱۷ - ۱۵۵۸)،

حكاك و نقاش اهل هارلم که در کنار اسپرانگر، بلومثرت و توائل از رهبران سبك شیوه‌گری تلقی می‌شد. در ۱۵۸۳ مدرسه‌ای برای طراحی در هارلم تأسیس کرده ولی تا سال ۱۶۰۰ و تحت تأثیر هنر ایتالیایی شروع به کار نکرد. در ۹۱ - ۱۵۹۰ به ایتالیا رفت. تابلوی او به نام «ونوس و آدونوس» (مونیخ: ۱۶۱۴) براساس کار تیتان خلق شده ولی روبنس را هم منعکس می‌کند. چهره‌نگاریهای او که هم نقاشی و هم حكاکی شده‌اند از يك واقعگرایی و شناخت شخصیت برخوردار بوده و کاملاً با موضوعهای خیالی او تفاوت دارند و گاه به نظر می‌رسد که آنها نگاهی به آینده هم‌شهری‌اش هالس هستند. حكاکیهای او که خود او یا به وسیله سایرین از طرحهای او ساخته شده‌اند از تکنیکی عالی برخوردار هستند. او اولین کسی بود که از لوح چوبی رنگی برای چاپ منظره استفاده کرد و از روش چاپ چوبی سایه روشن نیز برای چاپ پیکره‌ها بهره گرفت.

نقاشیهایی از او در آمستردام، آراس، بالتیمور (والترز)، بال، هارلم، لاهه، لنینگراد، پاریس (لوور)، فیلادلفیا، پرویدانس ردزایلند، روتردام و اوترخت وجود دارند.

گونسالوز، نونو (فعال در ۷۲ - ۱۴۵۰) Goncalves, Nuno,

مهمترین نقاش پرتغالی قرن پانزدهم به شمار می‌رفت. اثر او به نام محراب سنت وینسنت برای کلیسای جامع لیسبون در سال ۱۷۵۵ از میان رفت ولی يك اثر دیگر که از شش تخته تشکیل و به مقدس تقدیم شده (اکنون در موزه لیسبون) می‌توانند به او نسبت داده شوند. این اثر شامل چهره‌نگاریهای بسیاری است و احتمالاً در حدود ۱۴۶۵-۷ نقاشی شده: سبك او نهایتاً فلاندرزی و مبتنی بر بوتس، اما ساده‌تر و زهدآلودتر است. تأثیر حكاکی چوبی در ترسیم سرها محسوس می‌باشد.

گونچاروا، ناتالیا (۱۹۶۳ - ۱۸۸۱) Goncharova, Natalia,

هنرمند زن روسی که از سال ۱۹۰۶ به بعد سخت تحت تأثیر گوگن، سزان، ماتیس، قرار گرفت. از نزدیک با میخائیل لاریونوف مبتکر ریونیسم همکاری نزدیک داشت. او به ترکیب انگیزه‌های هنر روسی و خط کناریهای ضخیم، اشكال و رنگهای تند دگرگی تمایل داشت و با تردیکتر شدن به ریونیسم آستره‌تر می‌شد. او به عنوان طراح صحنه برای باله دیاگلیف (۲۹ - ۱۹۱۴) کار می‌کرد.

گوتزالس، جولپو (۱۹۴۳ - ۱۸۷۶) Gonzalez Julio,

در کنار لورنس ولیپشیتس پیکره‌ساز کویست بود. در بارسلون در يك خانواده فلزکار به دنیا آمد. در سال ۱۹۰۰ خانواده‌اش به پاریس نقل مکان کردند و گوتزالس به زودی با پیکاسو که در ۳۲ - ۱۹۳۰ در

بارسلون ملاقات کرده بود تماس گرفت و روش کار با آهن را به او آموخت. گوتزالس که سالها نقاشی می کرد در هنگام جنگ جهانی اول در کارخانه رنو استخدام شد و بعداً تمام وقت خود را صرف پیکره سازی با آهن کرد. او تحت تأثیر آرچینکو قرار گرفت و نوعی مجسمه سازی کویستی را پدید آورد که به نوبه خود بر مجسمه سازان انگلیسی و آمریکایی (مثل باتلر) تأثیر نهاد. شاهکار او مجسمه «مونسرات» (۷ - ۱۹۳۶، آمستردام، موزه استدلیک) است که برای غرفه اسپانیا در نمایشگاه بین المللی ساخته شد، اما این اثر به مراتب طبیعتگراتر از سایر آثارش می باشد مثلاً «زن در حال آرایش گیسو» (۱۹۳۶، نیویورک موزه هنرهای مدرن). اکثر کارهایش در پاریس (موزه هنرهای مدرن). بقیه آثارش (شامل طراحیهای متعدد) در لندن (تیت) حفظ می شوند.

گور، اسپنسر فردریک (۱۸۷۸ - ۱۹۱۴)، Gore, Spencer Frederick,

نقاش انگلیسی که بسیار تحت تأثیر سیکرت و نقاشی امپرسیونیسم متأخر قرار گرفت و از ۱۹۱۰ (زمانی که راجر فرای اولین نمایشگاه امپرسیونیستی را در لندن برگزار کرد) عمیقاً از سزان و گوگن تأثیر پذیرفت. در ۱۹۱۱ به مقام اولین رئیس گروه کامدن تاون منصوب شد. آثاری از او در اکستر، منچستر و لندن (تیت) حفظ می شوند.

گورکی، آرشیل (۱۹۰۴ - ۴۸)، Gorky, Arshile,

در ارمنستان به دنیا آمد و پیش از حمله ترکها در ۱۹۱۵ از آنجا گریخت و سرانجام در سال ۱۹۲۰ وارد آمریکا شد. زندگی او با فاجعه آغاز شد مادرش از گرسنگی مرد و پس از يك جراحی برای درمان سرطان در ۱۹۴۶ با خودکشی خاتمه یافت. او از حدود سال ۱۹۲۵ در نیویورک مشغول به کار بود و از سال ۱۹۲۷ نقاشی کویست را آغاز نمود: کارهای اولیه او تقلیدی از سزان و سپس پیکاسو و سرانجام میرو

را نشان می‌دهند. اثر او به نام «هنرمند و مادرش» (نیویورک، موزه ویتنی: ۳۶ - ۱۹۲۶ حدوداً) يك تقلید خوب از سبك پیکاسو حوالی ۱۹۲۰ است. در ۱۹۳۵ و ۱۹۳۹ دو دیوارنگاره برای ساختمان جدید ورودگاه نیوجرسی خلق کرد که هر دو اثر از میان رفته است. در سال ۱۹۴۰ او با ماما آشنا شد که او را تحت تأثیر القائنات سوررئالیستی مشابه میرو قرار داد. سایر موزه‌های آمریکایی که آثاری از این هنرمند دارند عبارتند از بالتیمور، بوفالو، شیکاگو، نیویورک (موزه هنر مدرن)، اوبرلین اوهایو، سن فرانسیسکو، توسکان آریزونا (دانشگاه) و یوتیکا (مونسون ویلیام پروکتور). يك اثر نیز در لندن است (موزه تیت).

Gossaert or Gossart, Jan,

گوسارت، یان،

نگاه کنید به «مابوزه» (Mabuse)

Gothic,

گوتیک،

گوتیک شیوه‌ای است که برای توصیف سبك معماری شمال اروپا از قرون دوازدهم تا شانزدهم به کار می‌رود و در نتیجه ارتباطی با موضوع کتاب حاضر ندارد. اما معمولاً بر دیگر هنرها در همین دوره نیز به ویژه وقتی تأکید بر کیفیتهای شمالی در تقابل با هنر رنسانس منظور باشد به کار می‌رود. در این رابطه عبارت «گوتیک متأخر» مفید است، زیرا به این معنا می‌باشد که هنرمندانی مانند نوتکه، هولبین ارشد و حتی گرونوالد به سبکی ادامه دادند که تا پایان قرن پانزدهم و حتی قرن شانزدهم تحت تأثیر عقاید رنسانس قرار نگرفته بود. هنر گوتیک فرانسه در قرن چهاردهم چند هنرمند ایتالیایی را تحت تأثیر قرار داد، که بویژه می‌توان به سیمون مارتینی اشاره کرد که نتیجه آن شاخه‌ای آذینی به نام گوتیک بین‌المللی است.

Gottlieb, Adolph,

گوتلیب، آدولف (۷۴ - ۱۹۰۳)،

در نیویورک به دنیا آمد و در نیویورک، پاریس، برلین و مونیخ به مطالعه پرداخت. همراه با دوست صمیمی‌اش روتکو به عنوان يك نقاش انتزاعی (آبستره) شهرت یافت که با نقاشی خودجوش در افسانه‌ها و ضمیر ناخودآگاه می‌پرداخت. در دهه ۱۹۵۰ او نمادهای سیستم گرافیک تصویری خود را تکمیل کرد. يك صفحه چوبی که به يك بخش شطرنجی و نوارهای باریکی که شامل نمادهای جادویی سرخپوستان (چشمها، دستها، مارها، کمانها) است تقسیم شده است. او برای مرکز یاد بود اشتاینبرگ در نیویورک يك نمای شیشه‌ای رنگی بسیار بزرگ ساخت (۱۹۲۵).

Gouache,

گواش

گواش آبرنگ کدر است (بسیاری از مردم آن را رنگ پوستر می‌نامند). تأثیر گواش بسیار مشابه رنگ و روغن اما بی‌دردس‌تر است تا بنابراین وسیله‌ای مفید برای مطالعه بر روی يك نقاشی بزرگ رنگ و روغن تلقی می‌شود، اگرچه همچون رنگ لعابی معایبی نیز دارد و آن پس از خشک شدن رنگ است که رنگی بسیار روشن‌تر را پدید می‌آورد. این وسیله جذابیت آبرنگ را ندارد اما در اروپا همیشه محبوبیت داشته است. پل سیدنی از معدود هنرمندان انگلیسی است که آن را بسیار به کار می‌گرفت. به رنگ بدنه هم مراجعه شود.

Goujon, Jean,

گوژن، ژان (۶۳ - ۱۵۴۰ فعالیت)،

پیکره‌ساز فرانسوی که به عنوان يك آرشیتکت نیز از او نام برده شده است. پیکره‌های ظریف و کشیده او با جامه‌های لطیف از مکتب اول فونتن‌بلو و چلینی الهام گرفته و این تأثیرات با چنان پختگی و کمالی به کار گرفته می‌شوند که برای او سبکی شخصی به وجود آورد که نشانگر

تأثیر پیکره سازی کلاسیک ایتالیاست و احتمالاً آن را از طریق مسافرتی به ایتالیا در حدود سال ۱۵۴۰ کسب کرد. او در روآن یک سرستون در سنت مالکو ساخت: آرامگاه لویی دو برژ. او در پاریس بر روی یک لوح صلیبی کار می کرد (لوور: ۱۵۴۴) و همینطور بر روی «چشمه معصومین» (۹ - ۱۵۴۷: بیشتر برجسته کاری اکنون در لوور). او در سال ۱۵۶۲ از نظرها ناپدید شد. به جز کارهایی که اکنون در لوور است، آثاری در روآن به او نسبت داده شده است.

گوئر، جورج (مرگ: ۱۵۹۶)، Gower, George,

در سال ۱۵۷۳ نقاش چهره نگار محبوب محافل لندن بود و در ۱۵۸۱ نقاش حضور الیزابت اول بود و در این سمت همراه هیلارد انحصاراً به چهره نگاری از خانواده سلطنتی می پرداخت. دو اثر او در لندن (تیت) وجود دارند. کارهایی که به او نسبت داده شده در ایندیانا پولیس، منچستر و بورک حفظ می شوند.

گویا، فرانچسکو دو گ. ی لوسیانتس (۱۸۲۸ - ۱۷۴۶)،

Goya, Francisco de G.Y Lulentes,

در نزدیکی ساراگوسا در روستای «فونند وتوزوس» در اسپانیا به دنیا آمد و در آنجا زندگی می کرد تا اینکه به خاطر مسایلی (ظاهراً عشقی) مجبور به ترك آنجا شد. در سال ۱۷۶۳ در مادرید زیر نظر شوهر خواهرش بایو کار می کرد. حدود ۱۷۷۰ در ایتالیا بود و به سال ۱۷۷۱ در رم به سر می برد اما در همان سال به ساراگوسا بازگشت تا در کلیسای جامع شهر کار کند. حوالی ۱۷۷۵ در مادرید بود و برای کارگاه سوزن دوزی دربار طراحی کارتون می کرد. همین شغل باعث موفقیت او شد و در ۱۷۸۵ به مقام معاون فرهنگستان منصوب شد و در سال ۱۷۸۶ به مقام نقاش شاه، در ۱۷۸۹ به مقام نقاش حضور و در ۱۷۹۹ به مقام نقاش اعظم

پادشاه منصوب شد و می‌توان گفت که معاصرانش او را نابغه می‌دانستند. در ۱۷۹۲ اما بیمار و کمر بود که او را درونگراتر کرد. در نتیجه ملاحظه می‌شود که در کنار کار اداری خود کارهایی خلق می‌کرد که به گفته خود او «باعث مشاهداتی می‌شد که کارهای سفارشی فرصت آن را نمی‌دادند و در آنها تخیل و ابتکار مرزی ندارد.» این تخیلات در یک مجموعه به نام «کاپریشو» به تاریخ ۸ - ۱۷۹۶ تبلور یافتند و در ۱۷۹۹ به حراج گذاشته شدند (در ۱۸۰۳ هشت اثر دیگر به مجموعه اضافه شد). این مجموعه حاوی حمله‌ای شدید و طنزآلود بر آداب و مراسم و سوء استفاده‌های کلیسایی است؛ با اینهمه در سال ۱۷۹۹، او دیوارنگاره‌های گنبد داخلی کلیسای سنت آنتونیو دولا فلوریدا در مادرید را کشید (که از لحاظ فنی مهم، اما ظاهراً با اسفنج آغشته به رنگ انجام شدند و سپس رنگ اضافی پاک شد). این دو راهی که گویا و سایر اسپانیولی‌های لیبرال را عذاب می‌داد در سال ۱۷۹۷ که چارلز چهارم علیه جمهوری نوپای فرانسه اعلان جنگ داد شدت یافت، زیرا چارلز شدیداً ارتجاعی بود در حالیکه اکثر لیبرالها تا حدودی با فرانسه همدردی می‌کردند. در ۱۸۰۸ قوای ناپلئون اسپانیا را اشغال کردند و فردیناند هفتم (که در ۱۸۰۸ جانشین چارلز شده بود) را متواری ساختند و جای او را به ژوزف بناپارت دادند. اکثر اسپانیاییها از لیبرالیسم او استقبال می‌کردند اما از خارجیان نفرت داشتند مخصوصاً از سپاهیان فرانسوی که تقریباً وحشیگری قرن بیستم را نمایش دادند. این جنایات را گویا در مجموعه سیاه قلم به نام «فاجعه جنگ» (۱۳ - ۱۸۱۰، اولین بار به طور کامل در ۱۸۶۳ چاپ شدند) و مهمتر از آنها، دو تابلو به نامهای دوم وسوم ماه مه ۱۸۰۸ (حدود ۱۸۱۴ مادرید، پرادو) تبلور یافتند. فرانسویان به کمک ولینگتون (که گویا در ۱۸۱۲ تصویرش را کشید) اخراج شده و در ۱۸۱۴ فردیناند هفتم به تاج و تخت بازگشت. جرم گویا در خدمت به ژوزف بناپارت عفو شد و او تا ۱۸۲۴ برای دربار کار کرد تا اینکه موج جدید ارتجاع او را به پاریس راند و نقاش به تبعید خود خواسته در بوردو رفت. آنچه که نمی‌توان درک کرد این است که چرا بوربونها همچنان به او سفارش کار می‌دادند

زیرا گفته‌اند تابلوی او از چارلز چهارم و خانواده او آنان را به شکل بقالان مرفه ترسیم کرده است. اما در واقع این تابلو و چهره‌هایی که از فردیناند رسم کرده آنان را بیشتر افرادی خشن، مرتجع و متکبر نشان می‌دهند.

از ۱۸۱۹ به بعد گویا هنر جدید لیتوگرافی را آغاز کرد و چندین صحنه گاوبازی (گاوهای بوردو) و چند چاپ واحد و سیاه قلمها و آبرنگهای متعددی را پدید آورد. نمونه‌هایی خوب از چاپهای او در موزه بریتانیا، لندن و مادرید، نیویورک (موزه اسپانیولی) حفظ می‌شوند.

به عنوان نقاش گویا کار خود را شدیداً تحت تأثیر دیوار-نگاره‌های اسپانیایی تیپولو آغاز کرد در حالیکه پرتره‌هایش از منگس و عجیب‌تر، توسط پرتره‌های انگلیسی قرن هجدهم (که گفته می‌شود کلیشه‌هایی از آنها را داشته) تأثیر پذیرفتند. مطالعه عمیق ولاسکر، سلف او در مقام نقاش دربار، به وسعت سبک او منجر شد که به نوعی امپرسیونیسم منتهی می‌شود. او تأثیری عظیم بر نقاشی فرانسوی، مخصوصاً مانه باقی نهاد که او را آخرین استاد متقدم و اولین استاد مدرن (معنی آن هر چه باشد) نامید.

آثاری از او در آژن، بالتیمور، برنارد کاسل، بایون، برلین، بزانشان، بوستون (موزه)، بوداپست، کاستر، شیکاگو، سینسیناتی، کلیولند و اوهایو، دیترویت، سن دیاگو کالیفرنیا، ادینبورگ، هارتفورد کانکتیکات، هوستون تگزاس، کاتراس سیتی، لیل، لندن (نگارخانه ملی، موسسه کورتولد، موزه ولینگتون)، سن لوئیز، مادرید (پرادو، آکادمی و سنت آنتونیو دو لا فلوریدا)، مینیاپولیس، مونترآل، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن، مجموعه فریک، موزه بروکلین و مخصوصاً انجمن اسپانیولی)، نورثامپتون ماساچوست (مجموعه اسمیت)، اوتاوا، سائوپائولو برزیل، پاریس (لوور)، تولیدو اوهایو، والنریا، واشنگتن (نگارخانه ملی و فیلیپس) و ووستر ماساچوست یافت می‌شوند.

Goyen, Jan Van,

گوین، یان وان (۱۶۵۶ - ۱۵۹۶)،

همراه سالومون وان رویسدان مهمترین منظره‌پردازان مکتب طبیعتگرایی هلندی قبل از روئیزدال بود. در جوانی يك سال را در فرانسه گذراند و زیر نظر وان دولد در هارلم (حدود ۱۶۱۷) کار کرد و سپس در ۱۶۳۴ در لاهه مقیم گردید. او سفرهای متعددی در هلند کرد و به حوالی آنتورپ و بروکسل نیز رفت (دفتر طرحهایی از سفر بلژیک او در دست است) و بسیاری از تابلوهایش محلّهای مشخص را نشان می‌دهند. او تمام درآمد خود را بر سر معاملات لاله و خانه هدر داد و در ورشکستگی در گذشت هر چند تعداد آثار او بسیار کثیر بود. با اینهمه، تابلویی از اعضای خانواده کار داماد او یان استین افرادی بسیار مرفه همراه با غلامان سیاه را نشان می‌دهد. اولین آثار او حدود ۱۶۳۰ خلق شده و تأثیر اسایاس وان دولد را همراه با ترکیب پر ازدحام و رنگهای موضعی تند آشکار می‌سازد. از حوالی ۱۶۳۰ تحولی عظیم در کارش دیده می‌شود. ترکیب او ساده شده و خط افق بسیار پایین آمده است و وسعت کاربرد قلم و رنگمایه با کاربرد تکرار رنگ تقریبی همراه با سایه‌های سبز و زرد قهوه‌ای بروز می‌کنند (هوبر اکن در سالهای قبل از ۱۷۱۸ نوشته است که آب‌هایش به سبزه‌ها تمایل یافته و زردها را برجای می‌گذارد. ن. ک. پیناکر). در این مرحله دشوار می‌توان تابلوهایی او را از آثار س وان رویز دال تشخیص داد (یکی از کارهای او به تاریخ ۱۶۳۱ در نگارخانه ملی سالها کار گوین تلقی می‌شد). بعدها رنگهایش مجدداً غنی‌تر شده تا اینکه هنگام مرگش خیالپردازی شاعرانه یا کوب وان رویز دال منظره‌پردازی هلندی را به اوجهایی نو می‌کشاند. وان گوین سیاه قلم و تعداد کثیری طرح نیز خلق کرد که بعضی قطعاً به عنوان کارهای مستقل تهیه شده بودند تا به فروش برسند. او پیکره‌های خود را در منظره‌ها قرار می‌داد که اولین آنها تاریخ ۱۶۱۸ را دارد و حدود ۱۲۰۰ عدد ثبت شده‌اند. بنابراین اکثر موزه‌ها آثار او را دارند.

گوزولی، بنوزو (حدود ۱۴۲۱ - ۱۴۹۷)، Gozzoli, Benozzo,

دستیار فرا آنجلیکو بود اما دیدگاهی کاملاً غیر دینی داشت. دیوار-نگارهای متعدد او بازتابی از زندگی قرن پانزدهم است و مشهورترین آنها «خاندان مدیچی به عنوان مغان» (حدود ۱۴۵۹، فلورانس، قصر مدیچی) است. يك نسخه بارز در لندن (نگارخانه ملی) است.

گراف، اورس (۱۵۲۷/۸ - ۱۴۸۵ حدوداً)، Graf, Urs,

نقشه‌کش، گراور ساز و زرگر سوئیسی بود. او تنها يك تابلو به نام «جنگ» (بال: حدود ۱۵۱۵) پدید آورد و احتمالاً يك اثر دیگر به نام «سنت جورج» در بال به او تعلق دارد. غالباً به عنوان سرباز مزدور کار می‌کرد و طراحی‌های او از این تجربیات بیرحمانه جاذبه مرگباری دارد که با آهنگ سیال قلم مو همراه می‌شود. در سال ۱۵۲۷ از بال ناپدید شد شاید می‌خواست در غارت رم شرکت جویند و همسرش در سال ۱۵۲۸ بار دیگر ازدواج کرد. تابلوی «زنی در حال شستن پاهایش» (۱۵۱۳) احتمالاً اولین سیاه قلم تاریخ‌دار است (ن. ک. کلیشه). او همچنین به عنوان سیاه قلم کار برای نقره‌سازان کار می‌کرد. در سال ۱۵۱۹ او به حکاکی از هشت صحنه از زندگی سنت برنارد برای صومعه سیستم‌سیان در تردیکی لوسرن پرداخت که چهار لوح اکنون در زوریخ (لاندز موزوم) است و سه لوح امضاء شده به تاریخ ۱۵۱۹ به صورت وام در موزه بریتانیا در معرض نمایش‌اند. این موزه تعدادی از نسخه‌های چاپی کار او را هم در اختیار دارد. اکثر طرح‌ها و حکاکی‌های گراف در بال حفظ می‌شوند.

گراف، آنتون (۱۸۱۳ - ۱۷۳۶)، Graff, Anton,

نقاش چهره‌نگار که در سوئیس به دنیا آمد اما به معتبرترین نقاش

آلمان قرن هجدهم تبدیل شد. او معاصر جواتر رینولدز بود و اغلب با این هنرمند مقایسه می‌شود، اما گراف در واقع متعلق به نسل بعد است و بیشتر چهره‌نگاری‌های او فاقد زرق و برق سبك شكوهمند قدیمی است و این هنرمند تقریباً تا دوره بیدرسیر هم فعال بود. در سال ۱۷۵۶ او در اوگربورگ بود و در ۱۷۶۶ به درسدن رفت تا در يك فرهنگستان جدید التأسيس به تدریس بپردازد. به ادعای خود، وی در حدود هزار و دویست و چهل چهره‌نگاری را نقاشی کرده و اشخاصی که در برابر او می‌نشستند از جمله مهمترین و مشهورترین افراد معاصر بودند از جمله لسینگ، هردر، شیلر (که ظاهراً در طول کار مرتباً تکان می‌خورد). او همچنین حدود سیصد و بیست و دو چهره‌نگاری با قلم نوک نقره‌ای طراحی کرده که در قرن هجدهم روشی بسیار نادر بود. بعضی بخشهای زندگی نامه او پس از مرگش در ۱۸۱۵ در زوریخ به چاپ رسید. آثار او در بسیاری از موزه‌های آلمان از جمله برلین، درسدن و لایپزیک وجود دارند.

Graffito,

گرافیتو،

مراجعه شود به «اسگرافیتو» (Sgraffito)

گراناچی، فرانچسکو (۱۵۴۳ - ۱۶۶۹/۷۰)، Granacci, Francesco,

نقاش فلورانسی از نسل بلافصل قبل از میکلاثر که از جوانی دوست او بود. مانند میکلاثر او هم شاگرد گیرلانديو و بعداً دستیار او شد. هنگام آغاز کار بر سقف نمازخانه سیستمی وی از جمله دستیاران میکلاثر بود، اما مانند دیگر دستیاران بعد از يك ماه اخراج شد. هنگام بازگشت به فلورانس تحت تأثیر فرا بارتولومه قرار گرفت و کوشید پیکره‌های کشیده‌ای به عنوان یاد بود خود خلق کند. تابلوی «خاندان مقدس» که معمولاً به او نسبت داده می‌شود به میکلاثر نیز نسبت داده شده و نمایانگر قرابت سبك این دو هنرمند است. اساساً او يك هنرمند قرن پانزدهمی بود و از این‌رو

آثارش به کار نقاشان دوره انتقالی چون رودلفو گرلانیدیو و فرانسیاییگیو شباهت دارد. آثاری از او در فلورانس، بالتیمور (والترز)، برلین، کاردیف، گرین ویل کارولینای جنوبی (یک نسخه از مادونای دوبلین)، لندن (ویکتوریا و آلبرت)، مونیخ، اکسفورد، سن فرانسیسکو، ساراسوتا فلوریدا و واشنگتن در معرض نمایش‌اند.

Grandi, Ercole di Giulio Cesare,

گرات، دانکن (۱۸۸۵ - ۱۹۷۸)،

نقاش انگلیسی که در ایتالیا به سفر پرداخت و در پاریس تحصیل کرد و در آنجا باماتیس آشنا شد. او خویشاوند لیتون استراچی و دوست صمیمی کلایو و ونسایل، ویرجینیا و ولف، مینارد کینز و راجر فرای بود. کارهای اولیه‌اش بر سزان و پیکاسو مبتنی بودند اما پس از ۱۹۱۸ از نقاشی انتزاعی مجدداً به طبیعتگرایی گرایش یافت و در همانحال برای کارگاه امگا کار می‌کرد. (تاسیس ۱۹۱۳) و برای ظروف چینی، پارچه و تزیینات داخلی طرح تهیه می‌کرد. آثار او در آبردین، لندن (تیت) کورتولد، و مجموعه‌ای عظیم در امگا) و منچستر دیده می‌شوند.

هنر گرافیک، **Graphic Arts,**

این عبارت از واژه گرافیک آلمانی وارد زبان انگلیسی شده و به معنای هنرهایی به کار می‌رفته که تأثیر آنها به طراحی و نه رنگ آمیزی بستگی دارد؛ به بیانی دیگر هنرهای طراحی و گراورسازی تمام انواع را در بر می‌گیرد. واژه گرافیک به تنهایی لغتی جدید است و در عباراتی چون «گرافیک تلویزیونی» برای تهیه نمودارهای تشریحی به کار می‌رود. بیشتر آن را هنر تجاری می‌نامیدند و به تکرنگ منحصر نبود.

Gravelot, Hubert,

گراولوت، هوبر (۱۷۷۳ - ۱۶۹۹)،

گراوریست و نقاش فرانسوی کتابهای مصور بود. پس از آموزش در پاریس زیر نظر بوشه در سال ۱۷۵۳ به لندن سفر کرد و پس از تعلیم از گینز بورو در سال ۱۷۵۵ به پاریس بازگشت. او مهمترین حلقه پیوند بین مکتب فرانسوی - بخصوص پیروان واتو - و مکتب انگلیسی در اواسط قرن هجدهم بود. در مدتی که در لندن اقامت داشت تصاویر اکثر کتابهای مهم را نقاشی کرد. تعداد تابلوهای باقی مانده از او ناچیز است که تحت تأثیر هایمن و سایر قرار دارند اما يك اثر عالی در ماربل هیل توکینهام لندن و يك اثر دیگر (شاید کپی) در نیویورک حفظ می‌شوند.

Graver,

گراور،

نگاه کنید به «بورن» (Burin)

Greaves Walter,

گریوز، والتر (۱۹۳۰ - ۱۸۴۶)،

نقاش انگلیسی که در چلسی به دنیا آمد و پسر يك قایق‌ساز کنارۀ تیمز بود. او و برادرش هنری معمولاً پارو زنی قایق ویسلر روی تیمز را بر عهده داشتند (همانطور که پدرشان برای ترنر پارو می‌زد) و در نگارخانه‌اش دستیار او شدند. کار اولیه و ساده‌نگرانه او به نام «پل هم‌سمیت در روز مسابقه قایقرانی» (لندن، تیت: ۱۸۶۲) یکی از شاهکارهای اوست. در اواخر دهه ۱۸۸۰ ویسلر به او حسادت می‌ورزید و این هنرمند سالهای بسیار دشواری را گذراند تا اینکه با شرکت در نمایشگاهی در ۱۹۱۱ شهرتی زودگذر به دست آورد. اما این شهرت به دست پنل، قهرمان گزیده ویسلر، نابود شد. در ۱۹۲۲، گریوز توانست مکانی را در چارتر هاوس (يك نوانخانه) به دست آورد و در همانجا درگذشت.

گرکو، دمینیکوس تئوتوکوپولوس (۱۶۱۴ - ۱۵۴۱)،

Greco, Domeniko Theotocopoulos,

مشهور به ال گرکو (یونانی) در جزیره کرت متعلق به یونان به دنیا آمد و احتمالاً همانجا تعلیم اولیه گرفت. بعدها کرت به ونیز تعلق یافت اما مرکز بقایای هنر بیزانسی در قرن شانزدهم باقی ماند و طبیعی به نظر می‌رسید که یک هنرمند جوان که خواهان تعلیم بیشتری است قصد سفر به ونیز را داشته باشد و گرکو نیز چنین کرد. درباره سالهایی که او در ایتالیا به سر می‌برده اطلاعات کمی در دست است، مهمترین منابع موجود نامه‌ای از دوست او گبلیو کلویو است. یکی از نامه‌ها که در سال ۱۵۷۰ نوشته شده حاوی درخواستی از کاردینال فارنس برای حمایت از اوست: «یک هنرمند جوان وارد رم شد، شاگرد تیتان، که به نظر می‌رسد... استعداد نادری در نقاشی دارد.»

در یکی از منابع قرن هفدهم که چندان معتبر نیست نوشته شده که او در دوران امامت پاپ پیوس پنجم (۷۲ - ۱۵۶۶) در رم زیر نظر تیتان کار می‌کرده در یک زمان مناسب و با خودبینی بسیار به رم آمده بود. ادعا این بود که هنگامی که پیوس در صدد برآمد پیکرهای برهنه «داوری آخر» میکلائر را بپوشاند (که سرانجام به دست دانیل دا والترا تکمیل شد) گرکو داوطلب شد که تمام اثر را از میان ببرد و چیزی بمراقتب جالبتر به جای آن خلق کند. این موضوع اترجار عمومی بسیاری را سبب گشت و گرکو ناگزیر به اسپانیا رفت و مجبور شد برای جلب محبت دربار با هنرمندان برجسته‌ای مانند سوکارو و تیبالدی رقابت کند، که توطئه‌های آنها سبب بازنشستگی‌اش و مرگ او در گمنامی شد. در این گفته چند نکته درست وجود دارند، از جمله عدم موفقیت او در دربار و اینکه او یک نسخه از کتاب «زندگی‌ها» اثر واساری را در اختیار داشت و در آن نظر تحقیرآمیز خود را نسبت به میکلائر و هنر فلورانسی به طور کلی عنوان کرده بود.

کارهای اولیه گرکو نشان‌دهنده وسعت منابع او بود: تیتان، میکلائر،

باسانو، رافائل، دورر، شیوه گران ایتالیای مرکزی مانند پونتو مورو و پارمیگیانو است که زیربنای آن میراث بیزانسی او بود. روشن نیست چرا او به اسپانیا رفت اما نام او از سال ۱۵۷۷ تا هنگام مرگ در تولید و ضبط شده است. پس از ورود به اسپانیا، ال گرکو به زودی اولین نقاشی مهم خود را به دست آورد - محجر محراب اصلی و دو محراب جناحین کلیسای سانتو دو مینگوال آنتیگو (۹ - ۱۵۷۷). محراب اصلی از میان رفته است اما محرابهای جناحین باقی مانده اند. این اثر از حیث کمال تلفیق عناصر متنوع سبک او و ابعاد آن حیرت آور است. تابلوی بزرگ تثلیث (اکنون در پرادو) تقریباً ده فوت ارتفاع دارد و بلندای «عروج مریم» (اکنون در شیکاگو) بیش از شانزده فوت است. سفارش مهم بعدی او «برهنه کردن مسیح» برای کلیسای جامع تولید و بود؛ این اثر مردود شناخته شد و او وادار به دادخواهی گشت، اما رأی ارزیاب در حمایت از گرکو چنان پر شور بود که احتمالاً باعث نسخه های متعدد گردید (از جمله یکی در آپتون هاوس پانبری، موقوفه ملی). به زودی پس از این موفقیت با خلق تابلوی «رویای فیلیپ» که همتای برای تصویر چارلز پنجم اثر تیتان بود در صدد جلب توجه دربار برآمد. این کار نشاندهنده «ستایش نام مسیح» و استعاره ای از اتحاد مقدس علیه ترکهاست و در حدود سال ۱۵۸۰ نقاشی شده است. در سال ۱۵۸۱ فیلیپ سفارش نقاشی «شهادت سنت موریس و لشکر بتان» را به او داد که در سال ۱۵۸۴ تحویل داده شد و بلافاصله از سوی پادشاه رد شد و منشی خطاب به گرکو نوشت: «نقاشی مورد رضایت اعلیحضرت قرار نگرفت و تعجبی ندارد زیرا تعداد کمی آن را تحسین کردند، اگر چه گفته شد که هنر بسیاری در آن به کار رفته و نقاش درك والایی داشته و در آن چیزهای زیبایی برای دیدن وجود دارد.» فیلیپ علاقه بسیاری به هنر متوازن و آرامش بخش تیتان داشت و این کار شیوه گرانه، غیر متقارن و خشن در دگرگونی مقیاسها، تشویش آمیز با رنگهای تند بی تردید با سلیقه پادشاه مغایرت داشت. پادشاه سعی بسیاری به عمل می آورد تا هنرمندان برجسته را به خدمت خود جلب کند، اما تنها هنرمندانی ضعیف در تقلید از سبکی که گرکو کاملاً مردود

می‌شناخت. گر کو سالهای باقی ماندهٔ عمر خود را در تولید و گزیند و جذب و شور و وجد سبك او همراه با گذشت زمان و تکرار موضوعات فزونی می‌یافت و اغلب، تکرار يك موضوع و سبك او چنان شخصی بود که شاگردان و دستیارانش جز در تقلیدهای ضعیف به دست پسرش یورگه مانوئل قادر به ادامهٔ آن نبودند. در ایتالیا پیشرفت شیوه‌گری با غارت رم و ضد اصلاح‌طلبی شکل گرفته بود اما در اسپانیا جنگ با هلند و تراژدی تبعید یهودیان و مغربیان از ۱۵۸۵ تا ۱۶۰۹ که باعث نابودی تولید و بجا ماندن ناحیه‌ای ویران و خیابانهای متروك و پوشیده از علف شد، انگیزهٔ این سبك بود. سبك او همچنین حاوی فعالیت‌های عرفانی سنت ایگناتیوس بنیان‌گذار فرقهٔ یسوعی است که بر فوریت تجربه و حتی لمس وجد دینی توسط پیروان فرقه تأکید دارد. نحوهٔ استفادهٔ گر کو از رنگهای هولناك و پر تحرك همراه با تقابل رنگهای آبی، زرد، سبز تند و نوعی صورتی تیرهٔ متمایل به بنفش، اندامهای زرد و تنش عصبی پیکرها و این احساس که لباسها دارای حیاتی خاص خود هستند همهٔ اینها نمایانگر تجربهٔ عرفانی نقاش و شوری است که در هنرش یافت می‌شود. عالیترین مجموعه کارهای ال گر کو در اسپانیا یافت می‌شود: در اسکوریال، پرادو مادرید، و موزه‌ها و کلیساهای تولید و دیگر آثارش در قصر برنارد (موزه باوئر)، بوستون، بوداپست، کادیز، کمبریج ماساچوست (فوگ)، شیکاگو، سینسیناتی، کیولند اوهایو، کپنهاگ، دیترویت، درسدن، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، گلاسکو (پولوك هاوس)، هارتفورد کانکتیکات (وادورث آتینوم)، کاتراس سیتی، لندن (نگارخانهٔ ملی)، لوس آنجلس، میلان، مینیاپولیس، مودنا، مونترآل، مونیخ، ناپل، نیویورك (موزه متروپولیتن، مجموعه فريك، انجمن اسپانیولی‌ها)، اوسلو، اوتاوا پالپخیا (کلیسای جامع)، پاریس (لوور)، پارما، فیلادلفیا، پرینستون، پرویدانس زدزآیلند، روچستر نیویورك، سن لوئی، سن دیاگو کالیفرنیا، سن فرانسیسکو، ساراگوسا، سویل، استکهلم، استراسبورگ، تولید و اوهایو، ویلانوئی گلترو، واشنگتن (دامبارتون اکس).

Greco, Emilio,

گرکو، امیلیو (تولد: ۱۹۱۳)،

پیکره‌ساز ایتالیایی اهل سیسیل. هنگام نوجوانی برای یک سازنده سنگ قبر کار می‌کرد و هنگام خدمت در ارتش موفق شد به مدرسه هنر در پالرمو برود. اولین نمایشگاه یکنفره او در رم به سال ۱۹۴۶ موفقیتی سریع برای او به همراه داشت. کارهای اصلی او نیم تنه‌های برتری و پیکره‌های برتری تمام قد از زنان، بلند و لاغر و اغلب تقلید کنایه‌آمیز و تندی از تندیسهای کلاسیک است. در سال ۱۹۶۴ او در برتری کلیسای ارویتو را به اتمام رساند. طراحیهای قلمی او حاوی هاشور و خطوط اصلی تصادفی است.

Greenhill, John,

گرین‌هیل، جان (۷۶ – ۱۶۴۰/۴۵ حدوداً)،

شاگرد و دستیار للی بود. او در حدود سال ۱۶۶۵ به عنوان چهره‌نگار کار مستقل خود را آغاز کرد، اما بزودی «یک زندگی بی‌بندوبار را در پیش گرفت و هنگامی که مست بود در یک کانال آب سقوط کرد و در گذشت. چهره‌ای از خود که او را در حال نگاه داشتن طرح کار لیل نشان می‌دهد در لندن (دالویچ) مبنای تمام آثار منسوب به او (از جمله در کاردیف) است.

Greuze, Jean Baptiste,

گروتر، ژان باتیست (۱۸۰۵ – ۱۷۲۵)،

نقاش فرانسوی که شهرت خود را در نمایشگاه سال ۱۷۷۵ با اثری به نام «یک پدر بزرگ در حال خواندن کتاب مقدس برای خانواده‌اش» که ملهم از ژانر هلندی بود و شرافت فقرا را تقدیر می‌کرد، به دست آورد. کارهای بسیار محبوبی چون «وصلت دوستان» (۱۷۶۱، لوور) و «فرد معلول در حال مراقبت توسط فرزندانش» (۱۷۶۳، لنینگراد، هرمتاژ) زمینه فلسفی روسو را با مهارت و اراده مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد.

و با استقبال گرم دیدرو مواجه شد که بعدها در ستایش هنرمند اعتدال بیشتری به خرج می‌داد. غرور فوق‌العاده او باعث نفرت همکاران او شد و تلاش او در ۱۷۶۹ به عنوان نقاش موضوعات تاریخی با ارائه تابلوی ناکافی و بد دست «سپتموس سوروس در حال سرزنش کاراکالا» (اینک در لوور) با تحقیر و امتناع روبرو گشت و باعث شد که مجبور به ترك نمایشگاهها شود. او آثار خود را به طور خصوصی به نمایش می‌گذاشت و در دهه ۱۷۷۰ کارهایش رواج بسیار پیدا کرده بود و آثارش به وسیله چند گراور ساز تکثیر می‌شدند در حالیکه چند نقاش دیگر هم، البته با سود کمتر آنها را کپی می‌کردند. در خلال این سالها او به کار در ترکیب بندی سبکی شبیه به پوسن با روشی سخت گیرانه پرداخت و به استفاده‌ای محدود از ریزه کاری‌های ترکیب شده با رنگی غلیظ، سایه روشن قوی و ارائه حالت‌های روشن صورتها و حالتها با لحنی بسیار اخلاقی روی آورد. او همچنین چند چهره‌نگاری عالی نیز کشید و چند اتود پر شفقت از اطفال انجام داد. در اواخر دهه ۱۷۷۰ و در دهه ۱۷۸۰ برای جبران کاهش محبوبیتش تحت تأثیر منفی نئوکلاسیسم قرار گرفت و تابلوهای کوچک و متعددی از دختران جوان در لباسهای پرچین با نقص طراحی واحساسات خنک و چندین تابلوی «خلق‌ها» با اسمهایی نامتناسب چون «اندوه» یا «معصومیت» کشید. زندگی او را ازدواج مصیبت‌آمیزش با يك مدل زیبا در اوایل کارش که بعداً تبدیل به زنی فاسد گشت تلختر شد و به جدایی انجامید. پس از انقلاب که باعث فقر او شد، هنرمند در فقر و گمنامی می‌زیست و گاه سفارشهای خیریه کمی از سوی ناپلئون و اطرافیان او دریافت می‌کرد. گروهی در گمنامی مردمانند فراگونار او نیز در افول شهرتش درگذشت. بزرگترین مجموعه نقاشیهای او در لوور، لندن (مجموعه والاس) و مونپلیه حفظ می‌شوند. زادگاه او تورنو دارای موزه‌ای به نام گروهی است که دو پرتره اولیه او و چندین طرح و اطاق ویژه‌ای را در اختیار دارد. این موزه امکان مقایسه با پوسن و هوگارت را ارائه می‌دهد. اکثر موزه‌های محلی فرانسه در مجموعه سلطنتی، بالتیمور، برلین، بوداپست، دوبلین، ادینبورگ، گلاسکو، هارتفورد، کانکتیکات،

لنینگراد، لندن (نگارخانه ملی) مینیاپولیس، مسکو، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، رتردام، استکهلم، وین، وادسدن باکینگهام (موقوفه ملی)، واشنگتن (نگارخانه ملی) و ورستر ماساچوست و یورک نمونه‌هایی دارند. در روسیه بسیاری از آثار او وجود دارند و در آنجا از محبوبیت زیاد برخوردار بود.

Grien, Hans Baldung,

گرین، هانس بالدونگ،

نگاه کنید به «بالدونگ» (Baldung)

Grimshaw, Atkinson,

گریمشای، اتکینسون (۱۸۳۶ – ۹۳)

در لیدز به دنیا آمد و در همانجا نیز درگذشت. مناظر اولیه او تحت تأثیر گروه «احیاگران هنریش از رافائل» قرار داشت اما سپس یک نوع سبک خاص منظره صنعتی را بوجود آورد که با نور ماه یا چراغ‌گازی و یا هر دو روشن می‌شد. مانند لوری در قرن بیستم، این مناظر شهری بسیار مورد توجه عامه بود ولی با توجه کمی از سوی دنیای رسمی هنر روبرو شد. آثاری از او در لندن (تیت)، گیتهد، لیدز و پرستون در معرض نمایش‌اند.

Gris, Juan,

گریس، خوان (۱۸۸۲ – ۱۹۴۷)،

در سال ۱۹۰۶ مادرید را ترك کرد و در پاریس در نزدیکی پیکاسو اقامت گزید. ابتدا در نقاشی خود به تفکیک اشیاء به سطوح متعدد و کوچکتر می‌پرداخت، اما در ۱۹۱۱ از شکل کوئیسیم تحلیلی استفاده کرد و سپس از کلاژ (نقاشی چسباندنی) و شکلهای ترکیبی بهره‌جست که در آنهادرك و اصالت نقاش او را از دیگر پیروان پیکاسو جدا می‌کرد. در ۱۹۲۲-۳ چند اثر برای گروه باله دیا گلیف انجام داد، اما دنیای باله را بسیار آشفته

یافت. در سال ۱۹۲۴، رساله «امکانات نقاش» را به سوربون تسلیم کرد. آثاری از او در نیویورک (موزه هنر مدرن) و پاریس (موزه هنرهای مدرن) و بسیاری از موزه‌های دیگر وجود دارند.

Grisaille,

گریزای،

واژه‌ای فرانسوی به معنی نقاشی تکرنگ که با چند رنگ خاکستری ایجاد می‌شوند. يك نقاشی تکرنگ بطور اخص در هر رنگی مانند قرمز، آبی و یا سبز می‌تواند صورت گیرد، اما این واژه همانطور که از نامش برمی‌آید تنها در زمینه خاکستری کار می‌کند. از این تکرنگ خاکستری به خودی خود به عنوان تریپین یا به صورت يك مدل برای گراور ساز و یا اولین مرحله در ساخت يك نقاشی رنگ و روغن می‌توان استفاده کرد.

گرو، بارون آنتوان ژان (۱۸۳۵ - ۱۷۷۱)، Gros, Baron Antoine Jean,

والدین او هر دو نقاشان غیر معروف بودند اما او در سال ۱۷۸۵ شاگرد داوید بود. در ۱۷۹۳ در ایتالیا بسر می‌برد و پس از نبرد ایتالیا در میلان به وسیله ژوزفین به اطرافیان ناپلئون معرفی شد (و از او چهره‌ای نقاشی کرد). او یکی از اعضای کمیته‌ای بود که مسئول انتخاب اشیاء هنری غارت شده برای انتقال به فرانسه را برعهده داشت. قدرت کار او در تصویرسازی‌های بزرگ برای افسانه ناپلئونی دیده می‌شود، مانند «ناپلئون در حال دیدار از طاعون زدگان یافا» (لوور: ۱۸۰۴) و صحنه‌هایی از جنگ که سرشار از نور و حرکت‌اند. او صمیمی‌ترین دوست و طرفدار پرشور داوید به شمار می‌رفت و پس از مرگ داوید در ۱۸۲۵ رهبری مکتب کلاسیک را به عهده گرفت. چارلز دهم به او عنوان بارون اعطا کرد که دلیل آن گنبد پانتئون بود، در اصل برای ستایش اغراق‌آمیز از ناپلئون طراحی شد و بعداً به ستایشی از بازگشت بوربون‌ها بدل شد. آخرین آثار او به سبک کلاسیک با استهزاء روبرو شدند و او تا حدی به

خاطر ناامیدی‌اش در کار و بخشی به‌خاطر ناكامیهای زندگی خصوصی‌اش خود را غرق کرد. تأثیر او بر ژریکو و دلاکروآ در جهت پیشرفت جنبش رماتیک اهمیت بسیار داشت. آثاری از او در الجزیره، بزانشان، بوردو، شارتر، کلیولند و هایو، گرنوبل، مسکو، پاریس (لوور، کارناواله، انوالید)، تولوز، والنسین، ورسای و دیگر شهرها وجود دارند.

گروز، گئورگ (۱۸۹۳ - ۱۹۵۹)، Grosz, Georg,

نقاش آلمانی و پیشرو طراحان طنزآمیز این قرن بود. از سال ۱۹۰۹ در فرهنگستان درس‌ن تعلیم گرفت و در ۱۹۱۴ در ارتش خدمت کرد، اما ناراضی‌تی او از حکومت باعث شد در یک دادگاه نظامی به‌خاطر سرپیچی محاکمه شود و تقریباً حکم اعدام دریافت کند. در سال ۱۹۱۸، او یکی از بنیان‌گذاران مکتب دادا در برلین بود و در ۱۹۲۰ یک کتاب از طراحیه‌های هجوآمیز به نام «گوت میت اوتر- بوجود آورد و در نتیجه به اتهام توهین به ارتش آلمان جریمه شد. در سال ۱۹۲۳ بار دیگر به‌خاطر توهین به اخلاق جامعه و در ۱۹۲۸ به اتهام کفرگویی جریمه شد. در ۱۹۳۱ نمایشگاه خود در آمریکا را شروع کرد و در ۱۹۳۳ به نیویورک رفت و تا بازدید بعدی خود از آلمان به سال ۱۹۵۱ همانجا ماند. در ۱۹۵۹ مجدداً جهت اقامت دایم به برلین رفت اما به‌زودی پس از ورود در گذشت. زندگینامه او به آلمانی و انگلیسی به چاپ رسیده است. نمونه‌هایی از آثارش در برلین، کلن، اشتوتگارت، بوستون، کمبریج ماساچوست (فوک)، شیکاگو، لندن (تیت) و نیویورک (موزه هنرهای مدرن) دیده می‌شوند.

صور عجایب، Grotesque,

در مفهوم تکنیکی ربطی به کاربرد نمادی آن (به معنی ناهنجار) ندارد و اشاره به نوعی ترین است و بعضی اوقات آن را نقوش اسلیمی

(عربسك) نیز می‌نامند (اگرچه این نام واقعاً منطبق با مفهوم آن نیست)، که در عهد باستان برای تزیین به کار می‌رفت. این تزیین شامل ترنجی، ابولهول، شاخ و برگ و عناصر مشابهی است که از آثار حفاری باستانی چون خانه زرین نرو و در غارهای مصنوعی آن یافت شده و نام آن مستخرج از اسم غار (گروتو) است. رافائل یکی از اولین هنرمندان جدید بود که از این روش مخصوصاً در ایوان سرپوشیده استفاده کرد. واژه فوق در تقابل با اصطلاح پیکولو مینو فرسکو در سینا که پینتوریکو ابداع کرد برای اولین بار در ۱۵۰۲ به شکل گروتسکو به کار رفت.

زمینه ، Ground,

زمینه سطحی است که نقاشی بر روی آن انجام می‌گیرد. اگر روی بوم باشد، زمینه معمولاً از رنگ و روغن پوشیده می‌شود و بعضی اوقات یک لایه ته رنگ روی آن را می‌پوشاند. روی چوب زمینه می‌تواند مانند بوم یا لایه‌ای بتونه باشد. بعضی از هنرمندان بی‌صلاحیت از زمینه استفاده نمی‌برند و مستقیماً بر روی بوم عریان کار می‌کنند. روی بوم چنین کاری همیشه فاجعه‌آمیز است. همچنین ن. ک. زمینه بولوس و به کلیشه هم مراجعه شود.

گروه هشت، Group of Eight,

نگاه کنید به «مکتب اشکان» (Ashcan School)

گروه هفت، Group of Seven,

نگاه کنید به «هفت، گروه».

Gruber, Francis,

گروبر، فرانسیس (۱۹۱۲ - ۴۸)،

نقاش فرانسوی که با حرکتی به عنوان «بینوایی گری» که در دههای ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ جریان داشت مربوط شد. در «سالن آزادی» که اولین نمایشگاه پاییزی بود که در سال ۱۹۴۴ منعقد شد شرکت کرد و اثری به نام «کار» (تیت) بیانگر افسردگی و رنج ملت اروپا در سالهای ۴۴ - ۱۹۴۳ است که در اشیاء و رنگ اثر تجلی می‌یابند. علاقه او به هنر تصویری صریح که باعث بوجود آمدن این اثر و آثار دیگری مانند «نگارخانه هنرمند» و همچنین آثار هنرمندان دیگر بینوایی مانند بوفه شد تقابلی با تصویرپردازی انرواگرایانه و معوج پیکاسو در همان دوره و کوششی در جهت رهایی از آن نوع زبان هنری بود که عصر آن دیگر سپری می‌گردید. گروبر دوست فریتس و گیاگومتی بود. زندگی او به خاطر بیماری آسم دردآور کوتاه بود.

گرونوالد، ماتیس تایتهارد گوتارد (۱۵۲۸ - ۱۴۷۰/۸۰ حدوداً)،

Grune Wald, Mathis Nelthardt - Gothardt,

موسوم به گرونوالد معاصر دورر و نقطه مقابل او بود. از زندگی او اطلاع کمی در دست است. اولین اشاره مستند به او - در زیلگنشات به سال ۱۵۰۱ - است اما ممکن است قبلاً در آخشافنبورگ بوده و احتمالاً در ورتسبورگ به دنیا آمده باشد. از ۱۵۰۸ تا ۱۵۱۴ نقاش دربار سر اسقف والی ماینتز و سپس کاردینال آلبرخت والی ماینتز کار کرد ولی ظاهراً (مانند دورر) حامی لوثر بود و در ۱۵۲۶ در فرانکفورت و در ۱۵۲۷ در هاله بود و همانجا مرد. برخلاف اکثر هنرمندان آلمانی معاصر خویش، ظاهراً و هرگز به سیاه‌قلم و یا حکاکی دست نزد و تنها چند نقاشی از او بجا مانده است. اولین اثر تاریخدان او «استهزاء مسیح» (قبلاً مورخ ۱۵۰۳، مونیخ) است، اما شاهکارش جناحین محراب آیزنهایم (در حدود ۱۵۱۵ پایان یافته، موزه کولمار) است که نشان می‌دهد چگونه نظریه او

با دورر تفاوت کلی داشت. در حالیکه دورر می‌کوشید تا روشهای فنی ایتالیایی را فراگیرد تا بتواند به دنیای آرامش بخش رسوم کلاسیک ایتالیایی راه یابد، گرنوالد ظاهراً کاملاً با عقاید رنسانس، مثلاً پرسپکتیو (ژرفانمایی) و فضای مناظر آشنایی داشت. با اینهمه، خلاقیت او در این زمان هنوز کاملاً مطابق هنر گوتیک متأخر بود و عقاید ایتالیایی را در نقاشی خود از این جهت به کار می‌برد که دنیای خیالی را بیشتر به حقیقت نزدیک ساخته و آن را بیش از پیش هیجان‌انگیز جلوه دهد. پیکر رعب‌انگیز مسیح در محجر محراب آیزنهایم در تندی خود ضد رنسانسی است اما محجر محراب به طور کلی بیان شورانگیز مکاشفات سن بریثیت با احساس ایتالیایی (یا رنسانسی) طرح، نور و رنگ را نشان می‌دهد. محدود آثار نقاشی او در بال، دوناشینگن، فرانکفورت (اشتادل)، فریبورگ، کارلسروهه، مونیخ، استوپاخ و تنبرگ و واشنگتن (نگارخانه ملی) حفظ می‌شوند.

Guardi, Francesco,

گواردی، فرانچسکو (۹۳ - ۱۷۱۲)،

نقاش ونیزی موضوعهای شهری که کار آزادانه و تأثیرات جوی آن اکنون خوش‌آیندتر از مناظر بسیار دقیق کانالتو از معماری شهر ونیز به نظر می‌رسند، حال آنکه آثار هنرمند اخیر تا ظهور امپرسیونیستها که نحوه دیدن گذرای نور را ببینیم ارزشمندتر تلقی شدند. اکثر منظره‌های او از ونیز - و او چندان کار دیگری انجام نداد - به صورت یادگاری برای مسافران تهیه و فروخته می‌شدند و یکی از معاصران او را از پیروان کانالتو دانسته که برای یک انگلیسی کار می‌کرده است. او با برادرش جووانی آنتونیو (۱۷۶۰ - ۱۶۹۹) کار می‌کرد و همراه با برادرش چند تابلوی مذهبی را نقاشی کرد. اما فعالیت فرانچسکو به عنوان یک نقاش پیکر اخیراً با کشف کارهایی مانند محراب روسنیو در والسو گانا به تاریخ حدود ۱۷۷۷ و پنج تخته‌تزیینی بزرگ (یکی در حال) مشخص شده است. دو اثر تمثیلی (لیورپول) یا متعلق به فرانچسکوست یا برادرش

جووانی آنتونیو. تنها کاری را که می‌توان با اطمینان به جووانی نسبت داد و کاری متوسط است، تابلوی «مرگ سنت ژوزف» (برلین شرقی) است که قبلاً تصور می‌شد در ۱۹۴۵ از میان رفته اما در سال ۱۹۶۵ به صورت مرموزی پیدا شد. مناظر فرانچسکو که او برای آنها تنها نصف دستمزد کانالتو را دریافت می‌کرد به تعداد زیادی تولید شده و از قرن هجدهم به بعد همواره مورد تقلید قرار گرفته‌اند. سرزندگی و هیجان این پیکره‌های کوچک، و رنگهای پریده و روشن ممکن است تا حدودی مدیون برادر خواهرش تیپولو باشد. اکثر نگارخانه‌های بزرگ نمونه‌هایی از کارهای او را دارند اما آثار زیر مجموعه‌های تاریخدار هستند: «انتخاب صدراعظم الویز چهارم موسیو، ۱۷۳۶ مبتنی بر کلیشه‌هایی به تقلید طرحهای کانالتو در لوور (۷)، بروکسل، گرنوبل، نانت (۲) و تولوز؛ «دیدار پیوس ششم از ونیز» ۱۷۸۲ در اکسفورد و مجموعه‌های خصوصی؛ «ضیافت به افتخار آرشیدوک پل پروسی و ماریا فیودورونا» ۱۷۸۲ در مونیخ و مجموعه‌های خصوصی. سایر تابلوهای تاریخدار عبارتند از «ایمان و امید» ۱۷۴۷ در موزه ریتگلینگ ساراسوتا فلوریدا، که امید توسط فرانچسکو امضاء و تاریخ خورده اما اینها حین نظافت محو شدند و اینک تردیدهایی ایجاد شده‌اند. دو منظره تاریخدار از ونیز به اندازه‌های استثنایی که در میان کارهای او منحصر به فرد هستند در وادسدن باکینگهام (موقوفه ملی).

Guariento di Arpo,

گوارینتو دی آریو (۷۰ - ۱۳۳۸)،

پیرو برجسته جیوتو و هنرمند ممتاز پادوا بود. دیوارنگارهایش (اکنون بخشی از میان رفته) نمازخانه ارمیتانی در پادوا نشان می‌دهد چگونه نقاشیهای جیوتو در نمازخانه ارنا سبک قدیمی بیزانس را متحول کرد. یک تابلوی صلیب عیسی با امضاء این هنرمند در باسانو (موزه) حفظ می‌شود به سبک جیوتو بسیار شبیه می‌باشد. در ۱۳۶۵ او روی دیوارنگاره عظیم «تاجگذاری باکره» در ارك صدارت ونیز کار می‌کرد اما این اثر

به خاطر آتش‌سوزی به شدت صدمه دیده و بعدها جای خود را به «پردیس» کار تینتوره داد. قطعاتی از اثر هنوز در قصر موجود است. و دیگر آثار او در پادوا، کمبریج ماساچوست (فوگ)، لندن (مؤسسه کورتولد)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، رالی کارولینای شمالی و وین (سرزینن) حفظ می‌شوند.

گئورگ کینو (۱۶۶۶ - ۱۵۹۱)، Guercino,

در چنتو در نزدیکی بولونیا متولد شد. لقب او معنی «احول» دارد اما نام اصلی او فرانچسکو باربیری بود. ابتدا تحت تأثیر لودویکو کاراچی قرار گرفت اما به زودی این گرایش خود را با سایه روشنهای غنی سبک کارا واجیو ممزوج کرد که لطافت و نرمی ناشناخته‌ای برای مبدع آن همراه داشت. بعداً این سبک را هم که بیشتر برای محجرهای مکانیکی و خشک عصر ضد اصلاح‌طلبی دوره بولونیایی مناسب بود رها کرد. در ۱۶۲۱ در رم برای پاپ گریگوری پانزدهم کار می‌کرد و سقف نگاره شاهکارش ارورا را بر سقف کازینو لودوئسی تکمیل می‌کرد، که عالیت‌ترین نمونه تزیینات تخیلی باروک است. در منظره‌پردازی تاسو وبریل به او کمک می‌کردند. با مرگ پاپ در ۱۶۲۳ به چنتو بازگشت و کارگاهی تاسیس نمود اما پس از مرگ رنه که از او متنفر بود و او را به کپی آثارش متهم کرده بود به بولونیا رفت و در حدود سال ۱۶۴۴ کارگاه تولید نقاشیهای مذهبی رنه راتصاحب کرد. در ۱۶۲۹ والاسکر در چنتو از او دیدن به عمل آورد. دفاتر حسابداری او برای سالهای ۶۶ - ۱۶۲۹ که در دست‌اند جزئیاتی درباره حامیان او و پرداختهایشان و خلاصه‌ای از درآمد او را در پایان هر سال نشان می‌دهد. نمونه آثار او در مجموعه سلطنتی (مجموعه غنی طراحی)، بولونیا (موزه و کلیساها)، بیرمنگهام، برلین، بروکسل، بوداپست، کمبریج (فیتزویلیام)، چنتو، کلیولند و هایدو، دیترویت، درسدن، دوبلین، ادینبورگ، فلورانس (افیزی، پیتی)، جنوا، گرینویل، کارولینای جنوبی، هارتفورد کانکتیکات، لنینگراد، لندن

(نگارخانه ملی، داوولیچ، لنکسترهاوس، موزه ولینگتون)، مادرید (پرادو)، میلان (بررا)، مینیاپولیس، مدونا، مونیخ، ناپل، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اوتاوا، اکسفورد (کلیسای مسیح)، پارما، پاریس (لوور)، پیاسنزا، پرویدانس ردزآیلند، رم، روئن، ساراسوتا فلوریدا، تولوز، وادو (لیختنشتاین مجموعه)، ویسنا و وین.

Guido da Siena,

گیدو، دو سینا،

پایه گذار واقعی مکتب سینا بود. تابلویی در قصر بوبلیکوسینا را در ۱۲۲۱ امضا کرد اما آثار دیگری هم در سینا مرتبط با او وجود دارند که می توان آنها را مورخ ۱۲۶۲ و دهه ۱۲۷۰ دانست. بنابراین دو طرز تفکر وجود دارند: (۱) اینکه سال ۱۲۲۱ درست است هر چند سطح تابلو بارها رنگ مجدد خورده است. در چنین صورتی (الف) در تکامل نقاشی دوجنتو سینا بر فلورانس تقدم دارد؛ (ب) تابلوهای مذکور کار پیروان گیدو هستند و نه خود او. (۲) مکتب دیگر (که اینک حاوی معدودی سینایی است) معتقد است که ۱۲۲۱ دستکاری تاریخ اصلی حدود ۱۲۶۱ (تاریخها به اعداد رومی نوشته شده اند) و در نتیجه سایر تابلوها کار او و همعصرانش اند. آزمایشهای اشعه ایکس که اخیراً صورت گرفته دلیلی برای پذیرش این ارائه نمی دهند. نظریه دیگر که معقولتر است اینکه تابلو شاید حدود ۱۲۶۰/۷۰ انجام شد اما عملاً نسخه ای از يك اثر قدیمی تر به تاریخ ۱۲۲۱ بوده و آن را هم کپی کرده است.

Guild,

اتحادیه (گیلد)،

در قرون وسطی صنعتگران و کسبه برای مقاصد اقتصادی، مذهبی و اجتماعی خود اتحادیه های صنفی تشکیل می دادند و اغلب چند حرفه مختلف در يك اتحادیه صنفی به هم می پیوستند. در فلورانس مثلاً نقاشان به اتحادیه دکترها و داروسازان (مدیچی ته اسپریالی) تعلق داشتند.

بیشتر اطلاعات، در بارهٔ تابلوهای قدیمی از طریق مدارك این اتحادیه‌ها به دست آمده، زیرا تمام نقاشان می‌بایست به این انجمن ملحق شوند مگر آنان که در خدمت شخصی امرا کار می‌کردند. تنها يك استاد می‌توانست کسی و کاری برای خود تأسیس کند، شاگرد بگیرد و کارگر ماهر استخدام کند و برای استاد شدن لازم بود يك شاهکار خود را به عنوان مدرك صلاحیت به اتحادیه ارائه دهد. مأمورین اتحادیه به نظارت بر تعداد شاگردان و شرایط کار و حتی نوع مواد صنعت می‌پرداختند. بعضی از اتحادیه‌ها برای اعضای خود مواد ضروری را به طور عمده می‌خریدند و برخی دیگر تنها قابهایی را برای نقاشی مجاز می‌دانستند که مهر اتحادیه را داشته باشند. گرایش به یکنواختی کار و طرز تفکر «صنفی» نقاشانی مانند لئوناردو و میکلائو را واداشت بر آزادی واصلت کار هنرمند و موقعیت او به عنوان يك فرد حرفه‌ای و محقق (واصیل) اصرار ورزند. این بینش جدید باعث افول اتحادیه و طلوع فرهنگستانها شد که وظیفهٔ مهم تدریس را به عهده گرفتند. دوام قدرت این قبیل اتحادیه‌ها (گیلدها) در اروپای شمالی بیشتر از ایتالیا بود. حتی در سال ۱۶۵۵ اتحادیه صنفی در مالین (شمال بلژیک) با جلوگیری کردن از تمام سفارش کار توسط یان گوسیه در نگارخانه‌اش در آنتورپ، براین اساس که او مقیم آنجا نبوده و بنابراین کار کردنش در آن شهر ممنوع است خود را مضحکه کرد. وضعیت مشابهی در سال ۱۹۶۰ در تورنتو بروز کرد که در آن اخوت نقاشان، نقاشان ساختمان و کاغذ چسبانها از تکمیل يك دیوارنگاره توسط طراح و دستیارانش جلوگیری کردند.

Guillaumin, Armand,

گیومن، آرمان (۱۸۴۷ - ۱۸۴۱)،

یکی از هنرمندان کم فروغتر امپرسیونیسم بود. از سن هفده سالگی در شغل کارمند فقیری در شهرداری پاریس کار می‌کرد و در اوقات فراغتش به نقاشی می‌پرداخت. در سال ۱۸۶۱ در فرهنگستان سوئیس با سزان و پس از آن با دیگر هنرمندان امپرسیونیست آشنا شد. از سال ۱۸۷۴

به بعد، به استثنای ۱۸۷۶ و ۱۸۷۹ مرتباً همراه با هنرمندان امپرسیونیست آثارش را در سالن مردودین نمایش می گذاشت. او دوست گوگن، وان گوگ و سیناک بود و در همسایگی سزان در پاریس زندگی می کرد. در سال ۱۸۹۱ در بخت آزمایی برنده صد هزار فرانک شد که او را قادر ساخت تا در آسودگی به نقاشی پردازد. درک او از امپرسیونیسم به مراتب سطحی تر از سایر افراد گروه بود و با وجود کارکردن در کنار سزان نقاشی هایش ساختاری استوار نداشتند. در سالهای آخر رنگ آمیزی او به سوی رنگهای شدیدتر دگرگری تمایل یافت. آثاری از او در آمستردام (موزه وان گوگ)، لموزه، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (موزه امپرسیونیسم)، واشنگتن (نگارخانه ملی) و دیگر مجموعه های حاوی آثار امپرسیونیستها وجود دارند.

گوئتر، ایگناز (۷۵ - ۱۷۲۵)، Gunther, Ignaz,

پیکره ساز و روکو کو آلمانی، که عمدتاً بر روی چوب کار می کرد. او پسر یک نجار و پیکره ساز روستایی بود و از سال ۱۷۴۳ در مونیخ به کارآموزی پرداخت و سپس به وین رفت و در آنجا به سال ۱۷۵۳ جایزه ای از فرهنگستان برنده شد. تندیسهای او امپراطریس کونیگوند (۱۷۶۲ روتردام آم این) و فرشته نگهبان (مونیخ بورگر سال ۱۷۶۳) شبیه به نسخه های مجسمه سازی تیپولو و گواردنی بوده و از نشاط روکو کو در رنگهای صورتی، آبی و طلایی سرشارند، اما پیکر مسیح (۱۷۵۸)، گرشایز لفینگ) و آخرین کار او در ۱۷۷۴ در قبرستان نمازخانه ای در ننینگن نشان می دهند که او می توانسته عواطف عمیق و واقعی دینی را تصویر کند. اکثر آثارش در مونیخ و حوالی آن حفظ می شوند و یک اثر نیز در کلیولند اوهایو وجود دارد.

Guttuso, Renato,

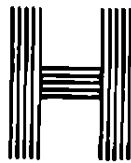
گوتوسو، رناتو (تولد: ۱۹۱۴)،

در سیسیل به دنیا آمد و از پیشروان واقعگرایی اجتماعی در ایتالیا (یا حتی اروپا) بود. او به تحصیل حقوق پرداخت و تنها در سال ۱۹۳۱ بود که نقاشی را آغاز کرد. آثار او (به ویژه گوت میت اوتر) به فاشیسم و نازیسم حمله می‌برد و لزوماً سبکی واقعگرا داشت، اما تأثیر پیکاسو نیز در آنها مشهود است. آثاری از او در لندن (تیت)، نیویورک (موزه هنرهای مدرن)، پراگ و سیدنی وجود دارند. او روی جلد و تصاویر کتاب «آشپزی ایتالیایی» الیزابت دیوید را هم طراحی کرد (نیگوئن، ۱۹۵۴).

Guys, Constantin,

گیز، کنستانتین (۱۸۰۴ – ۹۴)،

طراحی بود که به ثبت تاریخچه جنگها و لباسهای اروپای قرن نوزدهم می‌پرداخت. او سفرهای بیشماری کرد و در جنگهای استقلال یونان و جنگ کریمه شرکت داشت. (که آن را به عنوان خبرنگار مجله اخبار مصور لندن گزارش می‌کرد). اما بیشتر شهرت او حاصل طراحی‌های نکته بین او از سربازها، اسبان و زنان مجالس بود. بودلر مقالهای طولانی درباره او نوشت و او را «نقاش زندگی مدرن» توصیف کرد. موزه مارموتان پاریس مجموعه‌ای از طراحی‌های او را که به مونه تعلق داشته در اختیار دارد.



Haarlem, C. Van,

هارلم س. وان،

نگاه کنید به «کورنلیتر وان هارلم» (Cornelisz. Van Haarlem)

Hackert, Philipp,

هکرت، فیلیپ (۱۸۰۷ - ۱۷۳۷)،

نقاش منظره‌پرداز آلمانی در اوایل دوره رمانتیک که شهرتش به خاطر زندگینامه‌ای است که گوته از او نوشت. در برلین به کارآموزی پرداخت و قبل از رفتن به رم در ۱۷۶۸ و ناپل در ۱۷۷۰ به فرانسه و سوئد سفر کرد. بقیه عمر خود را در ایتالیا گذراند، و در ۱۷۸۶ در ناپل نقاش دربار شد. در سال ۱۷۸۷ گوته از او دیدن کرد و دوست او شد و پس از مرگ فیلیپ زندگینامه او را به رشته تحریر درآورد. در ۱۷۷۷ همراه پین تایت نویسنده انگلیسی تماشایی‌ها از سیسیل دیدن کرد. آثاری از او در مجموعه سلطنتی، برلین، گلاسکو و وین و تعداد زیادی در پارك آتینگهام

شرایشیر (موقوفه ملی) و منازل انگلیسی وجود دارند.

Hague School, the,

مکتب لاهه،

يك گروه از نقاشان منظره و ژانر (زندگی روزمره) که در ۹۰ - ۱۸۶۰ فعالیت داشته‌اند و اعضای اصلی: آن عبارت بودند از بسبوم، اسرائیلها، برادران ماریس و موو. آنان از مکتب باریزن برخاستند و گلاسکو و همینطور وان گوگ را در اوایل کار او تحت تأثیر قرار دارند و برسگانتینی اثر نهادند.

Half - Tones,

نیمتاب،

نیمتاب رنگمایه‌های بین روشنایی شدید و تاریکی شدید است. يك لوح نیمتاب در فرآیند گراور سازی مورد استفاده قرار می‌گیرد و تغییرات رنگمایه به وسیله نقطه‌ها به دست می‌آید، هم‌چنان که در عکس روزنامه‌ای دیده می‌شود.

Hals, Frans,

هالس، فرانز (۱۶۶۶ - ۱۵۸۱/۵)،

در آنتورپ در خانواده‌ای از اهالی فلاندرز به دنیا آمد، اما بیشتر عمر خود را در هارلم گذراند. او شاگرد کارل وان ماندر (۱۶۰۳ - ۱۶۰۰) بود و در سال ۱۶۱۰ وارد اتحادیه هارلم شد. اولین کار او «یاکوبس زافیوس، ۱۶۱۱، هارلم» در هارلم نقاشی شده، اما در حدود سال ۱۶۱۶ احتمالاً در آنتورپ اقامت داشته و ممکن است با روبنس هم تماس داشته باشد. استعداد بارز او چهره‌نگاری بود و مخصوصاً در دستیابی به حالت‌های زودگذر مهارت داشت و شهرت او به دلیل مجموعه چهره‌نگاری از گروه کمانداران و تفنگدارانی است که در زمان جنگ بر علیه اسپانیا می‌جنگیدند و اولین آنها تاریخ ۱۶۱۶ را دارد. این روش توانست

مسأله دشوار ترکیب گروهی از پیکرها را که تمام آنها مستلزم اولویت یکسان بودند (زیرا تمام مدلها در دستمزد سهمیم بودند) حل کرد و روش کلاسیک تقلیل نقش پیکرهای درجه دوم را کنار گذاشت. او روشی خاص خود را به کار گرفت تا تمام سطوح تابلو را جان بخشد و هر یک از پیکرها حالتی زود گذر را بیان می کند. شاید تمام این سبک اندکی به مکتب عکاسی شباهت داشته باشد اما این همان چیزی بود که مدلها از او می خواستند و همین عدم رعایت نظم محکم تأثیری بر مانه و امپرسیونیستها باقی گذاشت. در تک پیکرها، گاه مهارت عظیم او مهام کارش را به دست می گیرد. مثلاً در مشهورترین کارش «سوارکار خندان» (۱۶۲۴)، لندن (مجموعه والاس) و او هرگز نتوانست همدردی و بینش معاصر بزرگش رامبراند را کسب کند. در خلال سالهای ۸ - ۱۶۲۴ شدیداً تحت تأثیر مکتب اوترخت قرار گرفت و به اقتباس از نوع ژانر پرتره رایج برای تربوگن و هونتورست روی آورد. عمدتاً اینها را برای تجربه اندوزی فنی به کار می برد و طرحهایش را حتی ساده تر کرد، و باعث شد که کارهایش تقریباً تکرنگی شود. در واقع او تعداد رنگهای محدودی را به کار می برد و از خاکستری بسیار استفاده می برد اما طرز کارش به مراتب خودجوش تر از آن است که بدو به نظر می رسد. پس از صلح ۱۶۴۸ که واحدهای ارتشی منحل شدند اما جای آنان را در سفارش کار به نقاشان امنای روسای مؤسسات خیریه گرفتند. او چندین تابلو از آنان نقاشی کرد، مخصوصاً در سالهای آخر زندگی که ورشکست شده و برای ادامه زندگی خود و همسرش محتاج خیریه ها بود. این تجربه ها باعث ایجاد عاطفه و انسان دوستی بیشتری در مقایسه با گروه پیکرهای سابق به تابلوهایش راه یافت و نحوه کارش به نحوی عجیب به رامبراند متأخر نزدیک می شود.

هر دو برادر او هم نقاش بودند اما فقط دیرک (۱۶۵۶ - ۱۵۹۱) به استقلالی دست یافت گرچه موضوعات و سبک او بسیار شبیه فرانس بودند. هر هفت پسرش هم نقاش بودند اما اهمیتی نیافتند. شاگردان او احتمالاً شامل بروئر، یان مولنائر و همسرش جودیت لیستر، وان اوستاد، و ووثرمان بودند در حالیکه یان دوبری هم بسیار مدیون تکامل گروههای روسای

خیریه کار هالس بود. هالس کارگاه بزرگی داشت و از هر کارش تا بیست نسخه در دست است. سایر کارهای او یا کارگاهش عبارتند از آثار موجود در مجموعه سلطنتی، آمستردام (ریکسموس)، آنتورپ، بالتیمور، برلین، بیرمنگهام (مؤسسه باربر)، بوستون (موزه)، بروکسل، کیپ تاون، کاسل، شیکاگو، سینسیناتی، کلیولند اوهایو، کلن (موزه والراف - ریفارتر) دنور، دیترویت، درسدن، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، فرانکفورت (اشتادل)، لاهه، هارتفورد کانکتیکات، هوستون تکراس، هال، کانزاس سیتی، لندن (نگارخانه ملی و کنوود)، لوس آنجلس، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن و مجموعه فریک)، اوتاوا، پاریس (لوور)، ریچموند ویرجینیا، سن دیاگو کالیفرنیا، سنت لوئیز، ساراسوتا فلوریدا (رینگلینگ)، استکهلم، تولیدو اوهایو، تورنتو، وین، واشنگتن (نگارخانه ملی)، ییل و سایر جاها.

Hamilton, Gavin,

هامیلتون، گوین (۹۸ - ۱۷۲۳).

یک ملاک اسکاتلندی بود، از دانشگاه گلاسکو فارغ التحصیل شد و سپس به رم رفت و در دهه ۱۷۴۰ به عنوان یک نقاش کارآموزی کرد. پس از مدتی کار در انگلستان به عنوان یک نقاش چهره نگار در ۱۷۵۳/۴ به رم بازگشت و یک دلال هنری و عتیقه شناس معروف و عضو مکتب نئوکلاسیک شد که در اطراف منگس و وینکلن شکل گرفته بود. در سال ۱۷۵۸ او به نقاشیهای تاریخی سبک پوسن مشغول بود، و در نتیجه یکی از مروجین اولیه دکتربین داوید بود که پانزده سال بعد از او ظاهر شد. او گراورسازی به نام گونگو استخدام کرد تا نقاشیهایش به صورت گسترده ای شناخته شوند (همانطور که رافائل مارك آنتونیو را استخدام کرده بود). و همچنین سفارشهای بسیاری در زمینه نقاشیهای تاریخی را به عنوان واسطه و در ارتباط با کارش به عنوان دلال هنری دریافت کرد. آثار پاستل او در مونپلیه و نقاشیهای در ادینبورگ (نگارخانه ملی)، گسکو و لندن تئاتر دروری لین) وجود دارند، اما مؤثرترین آثار

او در ویلابورگز رم حفظ می‌شوند.

هامیلتون، گاون (۱۷۳۷-۱۶۹۸)، Hamilton, Gowen,

او را نباید با گاوین هامیلتون اشتباه گرفت و آنها با یکدیگر نسبتی نداشتند. او نقاش گروه چهره‌های کوچک و معاصر هوگارت بود و ورتو از بعضی لحاظ او را برتر از هوگارت توصیف کرده است. اثر او به نام «باشگاه هنرمندان» (لندن، ۱۷۳۷) و یا صحنه گفتگو کار او در موزه انفیلد میدلکس نمونه‌های سبك او هستند. گلاسکو و ییل (مرکز هنرهای بریتانیا) دارای آثاری از گاون و گاوین بوده و مقایسه‌را ساده‌تر می‌سازند.

هامیلتون، ریچارد (تولد: ۱۹۲۲)، Hamilton, Richard,

نقاش انگلیسی که از بنیان‌گذاران هنر پاپ به شمار می‌رود. اثر او به نام «واقعاً چه چیزی خانه‌ای امروزی را چنین متفاوت و خوش آیند می‌سازد؟» (۱۹۵۶) يك كلاژ است که تصاویر فرهنگ مردمی را ترکیب کرده و یکی از کلیدهای درك تکامل اولیه اوست.

کاربرد، کاردست، به کارگیری، Handling (Fr. Facture; Ital. Fattura),

عنوانی است که به ویژگی خاص يك کار هنری اطلاق می‌گردد و آن اجرای عملی کار است. طرح کلی ترکیب‌بندی، موضوع و رنگ‌آمیزی می‌تواند برای انتساب يك نقاشی به يك مکتب یا دوره خاص مورد استفاده قرار گیرند، اما کاربرد رنگ، قلم، گل یا دیگر وسایل ویژگی شخصی هنرمند محسوب می‌شوند و تقلید آنها برای جا‌اعلان اثر بسیار دشوار هستند. همانگونه که امضاء يك شخص شدیداً خصوصی بوده و بدون فکر کردن به آن انجام می‌گیرد، يك نقاش نیز شکلها و سطوح را در چارچوب

کار قلم موی خود انجام می‌دهد یا حتی مشاهده می‌کند.

هارنت، ویلیام مایکل (۹۴ - ۱۸۴۸)، Harnett, William Michael,

هنرمند آمریکایی و پیشگام توهمگرایی در نقاشی است. او در ایرلند به دنیا آمد، در فیلادلفیا پرورش یافت جایی که رافائل پیل سنت واقعگرایانه از نقاشی طبیعت بیجان را پایه‌گذاری کرده بود. در سال ۱۸۷۱ هارنت به نیویورک رفت و از ۱۸۷۵ شروع به نقاشی توهمی از طبیعت بیجان نمود: در ۱۸۷۶ به فیلادلفیا بازگشت و با یک نقاش دیگر تابلوهای کوچک طبیعت بیجان به نام جی. اف. پتو آشنا شد که آثار او اغلب با آثار هارنت به اشتباه گرفته می‌شوند و این کار البته همیشه بی‌غرضانه نبوده است. در سال ۱۸۸۰ هارنت به اروپا رفت و تا ۱۸۸۶ بیشتر در پاریس اقامت داشت، اما هنگام بازگشت بیماری مانع کار او شد و در جوانی درگذشت. آثار او معمولاً شامل جای نامه‌ای با نامه‌ها، بریده روزنامه و شاید جوایز مسابقات هستند. نمونه‌هایی در بوستون، شیکاگو، مونت هولیوک کالج ماساچوست، نیویورک (موزه متروپولیتن)، سانفرانسیسکو و پیل حفظ می‌شوند، اما یک اثر (۱۸۸۹) در شفیلد است.

آرپاین، هانری (۱۹۱۶ - ۱۸۱۹)، Harpignies, Henri,

نقاش منظره‌پرداز فرانسوی که عمدتاً تحت تأثیر کورو و نقاشان باربیزن قرار گرفت. در هنگام کهولت ناتوانی در بینایی او را وادار کرد تا سبکی کلی را در پیش گیرد که به شیوه اواخر کورو بی‌شبهت نبود. او در انگلستان و آمریکا محبوبیت داشت و چهار اثر او در نگارخانه ملی در لندن و بقیه آثار در موزه‌های آمریکایی است.

Hartung, Hans,

هارتونگ، هانس (تولد. ۱۹۰۴)،

در لایپزیک به دنیا آمد و به عنوان يك اكسپرسیونیست نقاشی را آغاز کرد، اما در حدود سال ۱۹۲۲ يك نقاش انتزاعی (آبستره) شد. در ۱۹۲۵ آثار کاندینسکی را دید که راه او را تایید می کرد. او از ۱۹۳۵ در پاریس زندگی کرده و در لژیون خارجی جنگیده است و يك پایش را در بلنورت (۱۹۴۴) از دست داده است و اکنون تابعیت فرانسوی دارد. کارهای او شبکه ای از ضربه قلم موهای خطاطی با رنگهای تیره بر زمینه سفید است که يك علاقمند آنها را چنین توصیف کرده: «آمیزه ای از دیسیلین کامل حاکم بر هنر فرانسوی و بهترین کیفیت قابل تشخیص در اشعار آلمانی است.» نقاشیهای او عنوانی ندارند و به وسیله اعداد مشخص شده اند. مثلاً ت ۵۴ - ۱۶ به معنی توال (بوم) ۱۹۵۴، شماره شازده است. نمونه هایی در بال، گرنوبل، لندن (تیت)، نیویورک (کاگنهام)، پاریس (موزه هنرهای مدرن) و فیلادلفیا وجود دارند.

Hassam, Childe,

هسام، چایلد (۱۸۵۹ - ۱۹۳۵)،

نقاش امپرسیونیست امریکایی که به ویژه تحت تأثیر مونه قرار گرفت. در ۶ - ۱۸۸۳ در پاریس تحصیل کرد و در ۱۹۱۳ در نمایشگاه آرموری شرکت نمود. آثاری از او در اغلب موزه های امریکایی وجود دارند.

Hatching,

هاشورزنی،

اسلوب سایه زنی با خطوط موازی نزدیک به هم با هاشور حصیری سایه زنی در دو لایه از خطوط موازی است که يك لایه، لایه دیگر را با زاویه قطع می کند.

هیدون، بنجامین رابرت (۱۸۴۶ - ۱۷۸۶)، Haydon, Benjamin Robert,

نقاش انگلیسی که در زمینه موضوعات تاریخی نقاشی می کرد. مانند باری او نیز می کوشید تا يك نقاش تاریخی اصیل در سبك برجسته‌ای باشد که رینولدز در سخنرانیهایش مطرح می کرد. او زندگی غم‌انگیز و در عین حال مضحکی داشت که با تلاش برای هنر متعالی همراه شد، به‌زندان برای بدهکاری و خودکشی منجر شد. تبلیغات بی‌امان او باعث شد تا حکومت و اشراف این ایده جدید را بپذیرند که حمایت از هنر از نظر اجتماعی مطلوب است و تا حدودی مسئول خریداری مرم‌های الگین توسط حکومت در سال ۱۸۱۶ او بود. آثاری از او در لندن (نگارخانه ملی چهره، تیت) و ییل (مرکز هنرهای بریتانیا) موجوداند اما بهترین یادگارش «زندگینامه» خود اوست (چاپ اول ۱۸۵۳).

Hayez, Francesco,

هایز، فرانچسکو (۱۸۸۲ - ۱۷۹۱)

در ونیز از مادری ونیزی و پدر فرانسوی متولد شد. فقر باعث شد تا او شاگرد مرمت کار تابلو شود، اما در ۱۷۹۸ مطالعه نقاشی را آغاز کرد. در سال ۱۸۰۹ بورسیه سفر سه ساله به رم تحت حمایت کانونوا و کنت چیکو گنا را که عاشق هنر و سالها حامی اصلی او بود بدست آورد. در رم با ناصرپها تماس پیدا کرد و با اینگرز صمیمی شد که تأثیر بسیاری بر سبك او گذاشت. گرچه او به خاطر نوع موضوعات انتخابی‌اش بیشتر به عنوان نقاش پیشروی روماتیک ایتالیایی منظور می گردد. در سال ۱۸۱۴ پس از سفری به فلورانس در پی حمله به او از سوی يك عاشق حسود بورس مسافرت به ناپل را به دست آورد اما سقوط قدرت ناپلئونی در ۱۸۱۷ به این سفر خاتمه داد. او به رم بازگشت و به كمك چیکو گنا سفارش نقاشیهای تزئینی از جمله دیوارنگاره‌های اولش (۱۸۱۷) در واتیکان را به دست آورد که هزینه‌اش را کانونوا می پرداخت. بعدها دیوارنگاره کاخ میلان را انجام داد که در ۱۹۴۳ نابود شدند. او در ۱۸۵۰ به استادی ودر ۱۸۶۰

به ریاست بررا رسید. از طرف امپراطور اطریش لقب شوالیه یافت و در ۱۸۳۵ و بار دیگر در ۱۸۵۲ از وین دیدن کرد و چهره‌نگاری فردیناند اول را به اتمام رساند. معلومات او از نقاشی‌رمانتیک معاصر فرانسوی قاعدتاً از گراورهای این نقاشیها ناشی شده، زیرا او هرگز به فرانسه سفر نکرده بود. مشهورترین اثر او «بوسه» (میلان: ۱۸۵۹) يك نمونه از موضوع کتاب مقدس و جامه‌های تاریخی است که مرهون تأثیر دلاکروآ و دلاروش (مثلاً آخرین لحظات دوژ و فالیر و ۱۸۶۷، بررا) است. پیکره‌های عریان نیمه کلاسیک و سرهای خیالی (که شباهت غریبی به کارهای اتی دارند) چیزی مابین کار اینگرس و دلاکروآست، اما پسرتره‌های استادانه‌اش مخصوصاً از بانوان اشرافی قطعاً در حد آثار اینگرس‌زاند. او تقریباً تمام مردان برجسته زمان خود را نقاشی کرد که از جمله می‌توان به ماترونی و ماسیمو داز گلیو، سیاستمدار کاوور (۱۸۶۴، از ماسک مرگ)، آهنگساز روسینی و بسیاری دیگر. در سالهای آخر عمر در ترسیم چهره خویش از تشابه با تیتیان سود برد. بزرگترین مجموعه آثارش در بررا، میلان و سایر آثارش در برلین، فلورانس (اوفیزی)، ناپل، رم (گالری هنرهای مدرن)، تورین و وین حفظ می‌شوند.

Hayman, Francis,

هیمن فرانسیس (۱۷۰۸ - ۷۶)،

نقاش انگلیسی منظره و تصویرگر که در ۱۷۶۸ یکی از اعضاء مؤسس فرهنگستان سلطنتی و بعدها اولین کتابدار آن شد. چند چهره‌نگاری گروهی تحت تأثیر گینز بورو کشید (احتمالاً زیر نظر خود او)، اما مشهورترین نقاشی او تزیینات بنای زیبای واگسهال بود که از او اسطدهه ۱۷۴۰ آنها را شروع کرد. برخی از این آثار که در موزه تیت و موزه ویکتوریا و آلبرت در لندن به جا مانده نشان دهنده تأثیر پر قدرت سبک فرانسوی در کار او می‌باشد، که شاید از دوستش گراولو الهام گرفته باشد. در واقع تابلوی کوادریل (بیرمنگهام) در سال ۱۷۴۳ این جمله را دارد «توسط هیمن، طرح گراولو». در ۱۷۸۴ همراه هوگارت به پاریس

رفت و به عنوان جاسوس به زندان باستیل افتاد. مانند هوگارت او هم به نقاشی تصاویر داستانهای ساموئل ریچاردسون پرداخت و موزه سوتامپتون صحنه‌ای از «کلاریسهارلو» را در اختیار دارد در حالیکه جنبه‌های دیگر کار او را می‌توان در آثار زیر دید: «کارگاه نقاش و لرد کلایو... نواب بنگال، مدلو برای قسمتی از واکسهال (لندن، نگارخانه ملی چهره) و «یافتن موسی» (۱۷۴۶، لندن بنیاد کورام، پیشتر بیمارستان فاندلینگ). در ۱۷۶۰ رهبری انجمن هنرمندان را در مذاکراتی بر عهده داشت که به تأسیس فرهنگستان سلطنتی منجر شد.

Heckel, Erich,

هکل، اریش (۱۸۸۳ - ۱۹۷۰)،

در سال ۱۹۰۴ در درسدن به تحصیل معماری پرداخت و در آنجا با کرشتر و شمیدت روتلوف آشنا شد، و همراه آنان در سال ۱۹۰۵ گروه بروکه (پل) را تشکیل داد. سفری به ایتالیا در سال ۱۹۰۹ تأثیر بسزایی بر او گذاشت و همینطور شدیداً تحت تأثیر فنینگر، ماکه، مارک که در ۱۹۱۲ با آنها آشنا شده بود قرار گرفت و آنان او را با سبک کویسم دلونه آشنا کردند. او در رشته پزشکی ارتش خدمت کرد و در ۱۸-۱۹۱۵ در بلژیک با انسور وبکمان آشنا شد. از سال ۱۹۱۸ به بعد در برلین زندگی می‌کرد تا اینکه در سال ۱۹۴۴ بعد از اینکه بیش از ۷۲۹ اثرش به موزه‌های آلمانی منتقل شدند به سوئیس گریخت. از ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۶ در کارلسروهه تدریس می‌کرد، اما سرانجام به سوئیس بازگشت. آثاری از او در برلین، کاردیف، کلن، دیترویت، هاگن دانشگاه هاروارد و نیویورک (موزه هنرهای مدرن) وجود دارند.

Heda, Willem Claesz,

هدا، وینم کلانز (۱۵۹۴ - ۱۶۸۰)

نقاش هلندی که از آن نوع طبیعت بیجان نقاشی می‌کرد که به قطعات تکرنگ صبحانه، که تقریباً منحصر به هارلم‌اند نقاشی می‌کرد. نقاش

معاصر او پیتر کلاز نیز یکی از مروجین برجسته ژانر (روزمره) بود. اما سبك هدا به آثار کالف نزدیکتر است. بنابر اسناد، او از ۱۶۳۱ در اتحادیه لاهه عضویت داشت. نمونه‌هایی از آثارش در آمستردام (ریکسموس)، بوستون، درسدن، دوبلین، مادرید، مونیخ، پاریس (لوور)، وین و سایر جاها حفظ می‌شوند. پسرش گریت هدا (حدود ۱۶۲۰ تا قبل از ۱۷۰۲) هم يك نقاش طبیعت بیجان به سبك او بود. کارهایی از او نیز در ریکسموس، لندن (نگارخانه ملی)، اکسفورد، روتردام و سایر جاها وجود دارند.

هیم، یان داویدز دو (۸۳/۴ - ۱۶۰۶)، Heem, Jan Davidsz. de,

پیش از آن که معضلات مذهبی در ۱۶۳۶ او را به اقامت در آنتورپ مجبور سازد، در اوترخت ولیدن کار می‌کرد (هر چند استانداری می‌گوید علت سفر او چشیدن میوه‌های نادر و تازه بود). معمولاً نقاشیهای او پر از گلها، میوه، صدف و مانند اینها در کنار جامهای تزئینی است، اما در لیدن او موضوعات دیگری را نیز نقاشی می‌کرد. گاه نقاشیهای «سودایی» از طبیعت بیجان نیز می‌کشید که در آنها يك پیکر در میان کتابها، اوراق و تابلوها قرار داشت. در ۱۶۶۹ عضو انجمن اوترخت بود، اما در ۱۶۷۲ به آنتورپ بازگشت و تا هنگام مرگ در آنجا ماند. او تحت تأثیر کلاثر و هدا قرار گرفت، اما در آنتورپ به باروک فلاندرز گرایش پیدا کرد (مثلاً لندن، مجموعه والاس). او برجسته‌ترین نقاش طبیعت بیجان در خانواده‌ای از این گروه نقاشان به شمار می‌رفت. پدرش داوید (۱۶۳۲ - ۱۵۷۰) در اوترخت کار می‌کرد و پسر او کورنلیوس (۹۵ - ۱۶۳۱) در لیدن و آنتورپ فعالیت داشت. آثاری از این خانواده در آمستردام (ریکسموس)، برلین، بیرمنگهام (مؤسسه باربر)، بروکسل، کمبریج (فیتز ویلیام) چلتنام، درسدن، دوبلین، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، گلاسکو (نگارخانه مجموعه بورل)، لندن (نگارخانه ملی)، مادرید، منچستر، ملبورن، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، او برلین اوهایو، اوتاوا، اکسفورد، پاریس، فیلادلفیا (جانسون)، سوتامپتون، استکهلم، تولیدو

اوهایو، اوترخت، وین (آکادمی وموزه ك - ه) وواشنگتن (نگارخانه ملی) حفظ می‌شوند.

هیمز كرك، مائرتن وان (۱۵۷۴ - ۱۴۹۸)، Heemskerck, Maerten Van,

نقاش هلندی که در ۹ - ۱۵۲۷ با اسکورل در هارلم کار می‌کرد و بخش اعظم سبك ایتالیایی را قبل از آن که به سال ۱۵۳۲ به ایتالیا سفر کند از او آموخت. پیش از ترك هارلم، تابلوی «سنت لوك مریم را نقاشی می‌کند» به اتحادیه هارلم هدیه کرد (اکنون در موزه هالس هارلم): این اثر تقریباً تقلیدی ناپخته از سبك ایتالیایی است. در رم از آثار باستانی و کارهای هنری طرحهای متعددی کشید و دو دفتر طراحی‌اش (برلین)، منابعی گرانبها از آثار باستانی موجود در قرن شانزدهم و همچنین پدیده‌هایی چون سنت پیتر محسوب می‌شوند. در سال ۱۵۳۷ در هارلم سکنی گزید و به استثنای يك بار که در زمان محاصره هارلم توسط اسپانیایی‌ها (۳ - ۱۵۷۲) به آمستردام گریخت، تا پایان عمر همانجا ماند. چند چهره‌نگاری زیبا شبیه آثار اسکورل نیز به تصویر در آورده و چند اثر مذهبی هم خلق کرده است. آثاری از او در آمستردام (ریکسموس)، قصر برنارد (موزه باوئر)، برلین، بروكسل، کمبریج (فیتز ویلیام، چهره خود با کلوسیون در پشت)، کاسل، گنت، لاهه، لیل، کلیسای جامع لینکو پینگ سوئد، نیویورک (موزه متروپولیتن) و همچنین در موزه‌های هارلم و سایر نقاط وجود دارند.

هلست، بارتولومئوس واندر (۷۰ - ۱۶۱۳)،

Helst, Bartholomeus Vander,

نقاش چهره‌نگار محبوب روزگار خود در آمستردام و از مؤسسين اتحادیه این شهر در سال ۱۶۵۳ بود. او احتمالاً نزد الیاس آموزش دید و تحت تأثیر هالس ورامبراند قرار گرفت و احتمالاً برخی از سفارشهای

آنان را انجام داد. در مقابل او بر بول و فلینک اثر نهاده است. آثاری از او در آمستردام، برلین، بروکسل، کمبریج (فیتز ویلیام)، دیترویت، دوبلین، لاهه، لندن (نگارخانه ملی، مجموعه والاس)، پاریس، فیلادلفیا (جانسون)، رتردام، وین و دیگر شهرها موجوداند.

Hepworth, Barbara,

هیپورث، باربارا (۷۵ - ۱۹۰۳)،

یکی از اولین پیکره‌سازان انتزاعی (آبستره) انگلیسی محسوب می‌گردد. بیشتر عمر خود را به کار تراش مستقیم چوب و سنگ پرداخت و در سالهای آخر از برنز نیز استفاده می‌کرد که معمولاً حداقل قسمتی از آن را از مدل گچ تراشیده پیکره‌ای کامل می‌گرفت. در ۵ - ۱۹۲۴ در ایتالیا به سر می‌برد اما از سال ۱۹۳۱ تحت تأثیر بن نیکلسون (که هجده سال همسر او بود) به شکل انتزاعی علاقه بیشتری پیدا کرد و شروع به ایجاد حفره‌هایی در تندیسهای خود نمود. مانند هنری مور که با او از لندن آشنایی داشت، هیپورث نیز در لیدز آموزش دید و تحت تأثیر پیکره‌سازان فرانسوی مانند برانکوزی قرار گرفت. در سال ۱۹۳۹ او در سنت ایدز کورنوال اقامت گزید. (نگارخانه او در آنجا اکنون تبدیل به یک موزه شده) و شروع به ساخت یکسری تندیسهای انتزاعی کرد. که در آنها توده‌های بزرگ را تار یاسیم که تأثیر آلات موسیقی را ایجاد می‌کنند متوازن می‌سازند. برای کلیسای سنت ایوز یک تندیس مادونا ساخت که یادبودی برای پسرش بود که هنگام خدمت در نیروی هوایی به سال ۱۹۵۳ کشته شد. همچنین یک مجموعه بزرگ در دامنه تپه‌ای در کورنوال تراشید. کارهای او را می‌توان در فضای باز در هارلونیوتاون اسکس، هتفیلد هارتفورد شایر و در رویال فستیوال هال و دالویچ پارک لندن مشاهده کرد. دواثر بزرگ او در بنای دولتی لندن و در سازمان ملل در نیویورک دیده می‌شوند. دیگر آثار در آبردین، بیرمنگهام، بریستول، کاردیف، لیدز، لندن (ویکتوریا و آلبرت و تیت)، ویکفیلد، منچستر و موزه‌های امریکایی دیگر وجود دارند.

پیکر پایه (هرم یا ترم)، Herm, Term,

يك سر يا تندیس نیم تنه که بر روی يك ستون چهار گوش قرار می‌گیرد و قطر آن به طرف پایه کمتر می‌شود. این نوع تندیس در عهد باستان متداول بود و در دورهٔ باروک دو باره احیا شد (مثلا کاخ ورسای).

کوبیسم هرمس یا مرموز Hermetic Cubism,

عبارتی که اغلب برای توصیف روش پیچیده (یا مرموز) براك و پیکاسو در حدود سال ۱۹۱۰ به کار می‌رود.

هرینگ، جان. ف (۱۸۶۵ – ۱۷۹۵)، Herring, John F.,

يك درشکه‌چی بود که به سوی نقاشی حیوانات روی آورد. پس از راندن درشکه‌های محلی به مدت چهار سال به راندگی دلیجانهای تندرو بین لندن و یورک مشغول شد تا اینکه خود را کاملا وقف نقاشی از اسبهای مسابقه کرد. سی‌وسه اسب برندهٔ سنت لجر را نقاشی کرد. از سال ۱۸۳۳ در لندن به کار پرداخت. از سال ۱۸۱۸ تا سال ۱۸۴۶ در نمایشگاههای فرهنگستان سلطنتی شرکت کرد و برای جورج چهارم و ملکه ویکتوریا سفارشهایی را انجام می‌داد. آثار او از طریق گراور در آمریکا بسیار مورد توجه قرار گرفتند. تابلوهایی از او در لندن (تیت) و نیل (مرکز هنرهای بریتانیا) وجود دارند. پسرش جان فردریک هرینگ جوان با همان سبک پدر کار می‌کرد و تا سال ۱۹۰۷ هم زنده بود.

هایدن، یان وان در (۱۷۱۲ – ۱۶۳۷)، Heyden, Jan Van der,

اولین نقاش آمستردامی بود که از مناظر شهر نقاشی می‌کرد هر چند این نوع نقاشی قبلا در هارلم توسط برکهایدنز انجام می‌گرفت. کار خود

را به عنوان نقاش طبیعت بیجان آغاز کرد و در اواخر عمرش بار دیگر به این نوع نقاشی بازگشت، اما موضوعات معماری او بیشتر در دهه ۱۶۶۰ نقاشی شده است. نقاشیهای او از دیوارها و ساختمانها با کمال دقت و مهارت انجام گرفته، مکان نگاریهایش اغلب خودسرانه‌اند. گفته شده است که تابلوهایش غالباً حاوی پیکرهای کاروان دویلداند. از حوالی سال ۱۶۷۰ او تلمبه آتش خاموش کن و روشنایی خیابان را طراحی کرد و از هر دو کار بسیار ثروتمند شد؛ کتاب دستگاه آتش خاموش کن با سیاه قلمهای او در سال ۱۶۹۰ منتشر شد. آثاری از او در مجموعه سلطنتی، آمستردام، بارنزی، برلین، درسدن، ادینبورگ، فلورانس (اوفیزی: «انجمن شهر آمستردام»، ۱۶۶۷ که حداقل از سال ۱۶۷۲ در فلورانس است)، گلاسکو، لاهه، هامبورگ، لندن (نگارخانه ملی، مجموعه والاس، موزه ولینگتون ودالویچ)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور)، فیلادلفیا، زتردام، وادو (مجموعه لیختنشتاین)، وین، وادسدن (موقوفه ملی)، واشنگتن (نگارخانه ملی) و سایر نقاط وجود دارند.

Hicks, Edward,

هیکس، ادوارد (۱۸۴۹ - ۱۷۸۰)،

واعظ مشهور فرقه کواکر بود که به کالسکه سازی، تصنیف سازی نیز می پرداخت، و مشهورترین نقاش ابتدایی امریکایی در قرن نوزدهم به شمار می رفت. اثر او به نام «پادشاهی صلح» در حدود صد نسخه وجود دارد و همگی براساس آیات کتاب اشعانی استوارند که (آیات ۹ - ۶ باب ۶): «و پلنگ با بزغاله خواهد آرمید...» و اغلب نسخه ها ویلیام پن و سرخپوستان را در زمینه تابلو در حال امضاء عهدنامه نشان می دهند که در نهایت تعجب از شکاف در میان کواکرها بروز کرد. بسیاری از موزه های آمریکایی آثاری از او را دارند مانند بروکلین، بوفالو، نیوآرک، نیویورک (موزه متروپولیتن) و طرحهای او به عنوان کارت کریسمس در سرتاسر جهان منتشر شده اند.

Highmore, Joseph,

هایمور، جوزف (۱۷۸۰ - ۱۶۹۳)،

نقاش چهره‌نگار انگلیسی که با هوگارت معاصر بود و هنگامی که رینولدز شهرت یافت بازنشسته شد. به جز چهره‌نگاری، برای کتابهای ادبی نیز تصاویری می‌کشید، که مشهورترین آنها يك رشته تصویر به سبك هوگارت برای دوستش ساموئل ریچاردسون به نام «پاملا» بود [در مجموع دوازده تصویر که در ۱۷۴۵ تکمیل شده و اینك بین کمبریج (فیتز ویلیام)، لندن (تیت و ویکتوریا و آلبرت) و ملبورن تقسیم شده‌اند]. در سال ۱۷۳۲ در هلند و بلژیک سفر کرد و به مطالعه آثار روبنس و وان دایك پرداخت و در ۱۷۳۴ به پاریس سفر کرد. تأثیر این سفر در سری پاملا روشن است، مهمتر اینکه باید تأثیر ریچاردسون بر نویسندگان فرانسوی مخصوصاً فکری گریان را هم به یاد داشت. در ۱۷۴۶ با الهام از هوگارت يك نقاشی تاریخی به بیمارستان فاندلینگ هدیه کرد که هنوز هم در همان مکان است. او بدواً تعلیم حقوق گرفت اما در اواخر عمر نوشته‌های متنوعی دربارهٔ هنر منتشر کرد. دیگر آثار او در مجموعه سلطنتی، کمبریج، کاردیف، لیورپول، لندن (نگارخانه ملی چهره، تیت، دالویج)، اکسفورد و بیل (مرکز هنرهای بریتانیا) دیده می‌شوند.

Hildebrand, Adolf Von,

هیلدبراند، آدولف فن (۱۸۴۷ - ۱۹۲۱)،

بیکره ساز برجسته آلمانی به سنت کلاسیك در اواخر قرن نوزدهم بود. در سال ۱۸۶۷ به رم رفت و با نویسنده کتراد فیدلر و همچنین ماره که تأثیر به سزایی بر او گذاشت آشنا شد. در سال ۱۸۷۲ بار دیگر به ایتالیا سفر کرد و مدت پنج سال در آنجا بود و در دیوارنگاره‌های ناپل به ماره کمک کرد. مشهورترین اثر او آب نمای ویتل‌باخ در مونیخ است که در ۱۸۹۱ آغاز شد. اما هیلد براند به عنوان يك نویسنده شهرت بیشتری دارد و کتاب زیباشناسی او به نام «مسایل شکل» که اولین بار در سال ۱۸۹۳ به چاپ رسید تا سال ۱۹۱۴ نه بار تجدید چاپ شدند. این اثر تحت

تأثیر فیدلر نوشته شد و یکی از مشهورترین کتب دربارهٔ زیباشناسی است که تا به حال در آلمان به چاپ رسیده‌اند. گرایش واقعگرایانهٔ او در تندیسهای نیم تنه و یادبودهایش، از جمله یادبود برامس، مشهوداند. آثاری از او در برلین، درسدن، فرانکفورت، مونیخ و دیگر گالریهای آلمانی وجود دارند.

هیلیارد، نیکلاس (۱۶۱۹ - ۱۵۴۷ حدوداً)

Hilliard (Hillyarde), Nicholas,

اولین هنرمند برجستهٔ انگلیسی که دربارهٔ او جزئیات کمی می‌دانیم. پسر یک زرگر بود و خود نیز در این رشته آموزش دیده و کار می‌کرده است، اگرچه حوالی سال ۱۵۶۰ نقاشیهای مینیاتور نیز می‌کشیده است. در سال ۱۵۵۷ به عنوان یکی از افراد خانواده پناهندهٔ پروتستانی احتمالاً در ژنو بود (ده سالگی) و این مصادف حضور زرگری از روئن به نام الیویه بود. نام او در شرکت زرگری در سال ۱۵۷۰ ذکر شده و در همان سال اولین چهره‌نگاری خود از ملکه الیزابت را نقاشی کرد که پیشتر به منصب تذهیب کار و زرگر او رسیده و همچنین یک مهربزرگ برای ملکه طراحی کرده بود. بین سالهای ۱۵۷۶ و ۱۵۷۸ قطعاً در فرانسه به سر می‌برد و احتمالاً همان نیکولاس بلیار است که در خدمت دوک دالسان، خواستگار ملکه کار می‌کرد. حوالی سال ۱۶۰۰ رساله‌ای به نام «هنر تذهیب» (انتشار اول ۱۹۱۲) نوشت و ضمن آن مجاورات خود را با ملکه و به خصوص توافق هر دو نفر درباره اینکه نقاشی چهره‌نگاری باید بدون سایه‌زنی باشد، ذکر کرد: «... بهتر است با خطوط ساده بدون سایه زنی باشد، چون خطوط بدون سایه همه چیز را در معرض داوری خوب قرار می‌دهد اما سایه بدون خط هیچ نمی‌نمایاند.» در این زمان از نظر مالی با مشکلاتی روبرو بود که احتمالاً تا حدودی ناشی از اصرار قدیمی‌اش بر خط بدون مدل بود که باعث می‌شد شاگردش ایراک اولیور یک رقیب جدی برای او محسوب شود. در سال ۱۶۱۷ به زندان افتاد، هر چند به نظر

می‌رسد که این زندانی شدن به خاطر ضمانت شخص دیگری بود. نقاشیهای مینیاتور او ظاهراً به عنوان جواهرات طراحی شده‌اند که باید در دست نگاه داشته شوند و مهارت زرگری او در آنها محسوس است. هیچ تابلویی را نمی‌توان با اطمینان به او نسبت داد، اما يك چهره‌نگاری گروهی و كوچك نشاندنده سبك اوست که مهمترین پرترة موسوم به پليكان از ملکه الیزابت (لیورپول) و دیگری چهره‌نگاری «خز» در هتفیلد هاوس هستند. نمونه کارهای او در مجموعه سلطنتی، بیرمنگهام (مؤسسه باربر)، کمبریج (فیتز ویلیام)، کلیولند اوهایو، لندن (نگارخانه ملی چهره، ویکتوریا و آلبرت، موزه ملی دریایی)، وجود دارند. پسرش لارنس هیلارد (۱۶۴۰ پس از - ۱۵۸۲) نیز يك تذهیب کار بود.

History Painting,

نقاشی تاریخی،

نقاشی تاریخی در نظریه کاملاً پیشرفته فرهنگستانی اصیلترین شکل هنر محسوب می‌گردد و شامل ارائه کلی عواطف و تعقل در تاریخ کلاسیک یا اسطوره‌شناسی یا در موضوعاتی است که از شمایل‌نگاری مسیحی گرفته شده‌اند. واژه تاریخی معمولاً اشاره به تاریخ کهن و اساطیری دارد اما داستانها امکان دستیابی به پرواز متعالی هنر تخیلی را فراهم آورد. تاریخ نوین و مخصوصاً موضوعاتی که با لباس نوین ارتباط دارد، به جای توده‌ای پارچه چین‌دار تنها در اواخر قرن هجدهم در انگلستان مورد قبول قرار گرفت (مرگ گرگ اثر وست از جمله نمونه‌های اولیه است) و سپس به کشورهای دیگر راه یافت. نظریه نقاشی تاریخی توسط مردانی مانند هایدن به افراط کشیده شد و او جان خود را بر سر آن گذاشت، اما خدمت حقیقی به آن بر عهده آثار برجسته استادانی چون رافائل، پوسن و داوید است.

Hitchens, Ivon,

هیچنز، ایون (۱۸۹۳ - ۱۹۷۹)،

پسر يك نقاش بود و در مدارس فرهنگستان سلطنتی به تحصیل پرداخت.

در سال ۱۹۴۰ برای زندگی به ساسکس رفت و موضوع اصلی کار او مناظر زیبای جنگلهای اطراف خانه‌اش بودند که آنها را به سبکی غیر طبیعتگرا و تقریباً انتزاعی و معمولاً با رنگ‌افشانی و در قطع مستطیل‌ارائه می‌کرد. از گلها و پیکرها نیز نقاشی می‌کرد و کارش در دیوارنگاره‌های عظیم او برای انجمن رقص و آواز محلی انگلیسی (۱۹۵۴) و برای دانشگاه ساسکس (۱۹۶۳) دیده می‌شوند. آثار خاص او در اکثر موزه‌های بریتانیایی از جمله آبردین، بیرمنگهام کمبریج (فیتز ویلیام)، کاردیف، ادینبورگ (موزه هنرهای مدرن)، لندن (تیت، ویکتوریا و آلبرت)، ناتینگهام و در آدلید، بوفالو، گوتنبرگ، ملبورن، مونترال، اوسلو، اوتاوا، پاریس (موزه هنرهای مدرن)، سیاتل، تولیدو اوهایو، تورنتو و ولینگتون زلاندنو دیده می‌شوند.

هوبما، مایندارت (۱۷۰۹ - ۱۶۳۸)، Hobbema, Meindert,

نقاش منظره پرداز هلندی که دوست و شاگرد یا کوب وان روئیزدال بود که پیش از سال ۱۶۵۹ او را در آمستردام ملاقات کرده بود نقاشیهای اولیه او تاریخ ۱۶۵۸ (دیترویت) و ۱۶۵۹ (فرانکفورت و گرنوبل) را دارند و نه تنها بعضی از آنها از آثار روئیزدال تمیز داده نمی‌شوند، بلکه بعضی مواقع هر دو از يك منظره نقاشی کرده‌اند؛ مثلاً يك جفت از این آثار در آمستردام و واشنگتن وجود دارد. در سال ۱۶۶۸ با خدمتکار حاکم شهر آمستردام ازدواج کرد و با اعمال نفوذ یکی از همکاران همسرش يك شغل کم اهمیت در اداره عوارض به دست آورد و از آن به بعد به نقاشی پرداخت. پیشتر تصور می‌رفت که مشهورترین اثرش، «خیابان در میدلهارئیس» (لندن نگارخانه ملی) تاریخ ۱۶۶۹ را دارد و این آخرین اثر اوست، اما اینك گفته می‌شود تاریخ واقعی آن ۱۶۸۹ بوده و تابلوهای دیگری به تاریخ ۱۶۷۱ (نگارخانه ملی) و ۱۶۸۹ (مجموعه بریجواتر) هم وجود دارند، بنابراین احتمال می‌رود که به نقاشی ادامه داد اما آنها را تاریخ نگذاشت. در هر حال دشوار بتوان پذیرفت مردی با استعداد او

نقاشی را کنار بگذارد و چهل سال را به اندازه گیری شراب در بشکه‌ها جهت اخذ عوارض بگذراند. برخلاف روئیزدال او مناظر آرام، معمولاً با آسباد می‌کشید و تابلوهایش فاقد آن کیفیت رماتیک شکوه ابر و آسمانهای تابلوهای روئیزدال‌اند. گرچه در زمان او آثارش ارزشی والایی نداشتند، اما مجموعه داران قرون هجدهم و نوزدهم بریتانیا علاقه شدیدی به آنها داشتند و از این طریق تأثیری عظیم بر نظرپردازی انگلیسی باقی نهاد. به همین دلیل، بهترین مجموعه آثارش در نگارخانه ملی لندن است. دیگر آثار او را می‌توان در مجموعه سلطنتی، آمستردام، آنتورپ، بروکسل، کمبریج (فیتز ویلیام)، کیپ تاون، شیکاگو، سینسیناتی، دیترویت، ادینبورگ (نگارخانه ملی اسکاتلند)، فرانکفورت (اشتادل)، گلاسکو، لاهه، ایندیاناپولیس، لندن (مجموعه والاس و دالویج)، مینیآپولیس، مونیخ، نیویورک (مجموعه فریک، انجمن تاریخی و موزه متروپولیتن)، اوتاوا، پاریس، فیلادلفیا، روتردام، تولیدو اوهایو، واشنگتن و وین مشاهده کرد.

Hockney, David,

هاکنی، دیوید (تولد: ۱۹۳۷)،

نقاش، سیاه قلم کار و فیلمساز انگلیسی که در زمینه هنر پاپ (هنر تصویری روی آورد و به خصوص رنگهای روشن و تند و اغلب از رنگ مردمی) آغازیه کار کرد، اما کار خود را پیشرفت داده به هنر صریح تصویری روی آورد و به خصوص رنگهای روشن و تند و اغلب از رنگ آکرلیک یکنواخت بهره می‌برد. موضوعات انتخابی او شامل سطوح متحرک و بازتاب سطح آب، شیشه آجر در رأس همه چهره‌نگاری‌هاست: اغلب چهره‌نگاری‌های دو نفر انجام می‌دهد که به نظر نمی‌رسد مدلهای به یکدیگر معرفی شده باشند (لندن تیت). او کتاب «افسانه‌های برادران گریم» را (۱۹۶۹) و طراحی «پیشرفت ریگ» کار استراوینسکی (۱۷۹۵) را بر عهده داشت و مجموعه سیاه قلمهایی را هم خلق کرد.

Hodgkins, Frances,

هاگکینز،

نقاش زن نیوزلندی که از سال ۱۹۰۱ به بعد بیشتر در انگلستان و فرانسه زندگی کرد. از ۱۹۰۷ نقاشی آبرنگ را در آکادمی کولاسوری پاریس و بعداً در آموزشگاه خود تعلیم می‌داد و به نقاش «فضای آزاد» معروف بود. احتمالاً حدود ۱۹۱۰/۱۱ با امیلی کار آشنا شد. در سال ۱۹۰۶ برای نمایش آثار خود (با اندوه) به استرالیا و نیوزیلند بازگشت و بار دیگر در ۱۳ - ۱۹۱۲ با موفقیت بسیار روبرو شد. در ۱۹۱۴ از پاریس به کورنوال نقل مکان کرد و در ۱۹۲۰ برای مدتی بار دیگر به پاریس بازگشت و سبک کارش از فوق امپرسیونیسم حالاتی متأثر از بونارد و وولار تغییر جهت داد و مخصوصاً پس از ۱۹۳۰ تأثیراتی چند، گرچه گنرا، از گوگن، ماتیس و شاگال و همینطور دوفی و لورنس را نشان می‌دهد. موضوعات او آرام و عادی بودند: پیکرها، که گاه چهره‌نگاری، گلها و مناظر که در ابتدا با آبرنگ ولی بعد از ۱۹۱۴ با رنگ و روغن خلق شده‌اند. آثاری از او در نیوزیلند (واکلند، کرایستچرچ، دوندین) و بریستول، لندن (تیت)، تمپل نیوسام و سایر نگارخانه‌ها موجوداند.

Hodler, Ferdinand,

هودلر، فردیناند (۱۸۵۳ - ۱۹۱۸)،

در کنار بوکلین نقاش برجسته سوئیسی در قرن نوزدهم بود. در ۱۸۷۸ به مادرید و در ۱۸۹۱ به پاریس سفر کرد و در آنجا تحت تأثیر کورو و کوربه قرار گرفت اما سرانجام سبکی مسطح و با تأکید بسیار بر خطوط و یکدست پدید آورد که به پووی دوشاوان نزدیکتر بود. حدود ۱۸۹۱ او شدیداً از ایده‌های نمادگری هنر نو تأثیر پذیرفت و مانند سایرین از کروسیناها الهام گرفت. از اواسط دهه ۱۸۹۰ بر کارهای بزرگ با موضوعات تاریخی و اسطوره‌ای تمرکز کرد که از آن جمله می‌توان به آثار موجود در دانشگاه ینا (۱۹۰۷) و شهرداری هانوفر (۱۹۱۰) اشاره کرد. آثاری از او در زوریخ و دیگر موزه‌های سوئیسی و آلمانی موجوداند.

Hofer, Carl,

هوفر کارل (۱۸۷۸ - ۱۹۵۵)،

هنرمند آلمانی که از نظر سبک تحت عنوان اکسپرسیونیست طبقه‌بندی می‌شود اما هنر او عمیقاً به دلیل پیگیری افکار کلاسیک ماهیت فرانسوی دارد. در ۱۹۰۰ برای اولین بار به پاریس رفت و پس از مدت دو سال زیر نظر توما در کارلسروهه کار کرد و سپس پنج سال را در رم گذراند (۸-۱۹۰۳). در ۱۳ - ۱۹۰۸ به پاریس بازگشت و سپس به هندوستان سفر کرد. در سال ۱۹۱۸ در برلین به استادی دانشگاه رسید، در ۱۹۳۳ اخراج شد و در ۱۹۴۵ دوباره به کار خود بازگشت. طی حملات هوایی در جنگ جهانی دوم بسیاری از آثار او از میان رفتند و او سعی کرد که چند اثر را از حافظه دوباره نقاشی کند. کلاسیسم متین او که از باره و مهمتر از همه سزان تأثیر پذیرفته بود و بسیار به سبک درن شباهت دارد. او زندگینامه خود و کتابی دربارهٔ هنر مربوط به انضباط در کار نوشت که پس از مرگش به چاپ رسید. آثاری از او در کلن، دیترویت و دانشگاه هاروارد وجود دارند.

Hofman, Hans,

هوفمان، هانز (۱۸۸۰ - ۱۹۶۶)،

در باواریا به دنیا آمد. در مونیخ و از ۱۴-۱۹۰۸ در پاریس به تحصیل پرداخت، و مدتی را در محفل پورمان و ماتیس گذراند. از سال ۱۹۱۵ تا هنگام مهاجرت به آمریکا در ۱۹۳۲ در مونیخ تدریس می‌کرد. در نیویورک معلمی متنفس و نخست مروج افکار اکسپرسیونیستی و ددگری و سپس نقاش انتزاعی شد که در خلال دههٔ ۱۹۵۰ به امپرسیونیسم انتزاعی نیرومند مبدل گردید و در این روش او لکه‌ها و چکه‌های رنگ را برای انگاره‌هایی با رنگ قوی و آزاد جهت نیروی انفجاری به کار می‌برد. او تأثیری مهم در شکل‌گیری پولوک مثلاً در «بهار» او باقی نهاد (۱۹۴۰: نیویورک موزه هنرهای مدرن).

Hogarth, William,

هوگارت ویلیام (۱۷۶۴ - ۱۶۹۷)،

به عنوان کارآموز زرگری مشغول به کار شد اما حدود ۱۷۲۰ به گراور سازی روی آورد. در آکادمی سنت مارتین لین تعلیم گرفت اما هرگز در طراحی مهارت کامل نیافت. اما از نیاز به آموزش آکادمیک آگاهی داشت و بعدها خود يك آکادمی دیگر در سنت مارتین لین ایجاد کرد که پایه فرهنگستان سلطنتی را تشکیل می‌داد. با نقاشی گروه‌های کوچک و قطعات محاوره نقاشی را آغاز کرد و در حوالی ۱۷۲۹ که با دختر تورنهییل ازدواج کرد به شهرت دست یافت. تابلوی «اپرای گدایان» (چندین نسخه وجود دارند که یکی در تیت است) احتمالاً موفقترین این آثار بود که گذار او از چهره‌پردازی قطعات محاوره به مشهورترین آثارش، یعنی تابلوهای اخلاقی، منجر گردید. خود او می‌گفت «آنگاه ازدواج کردم و به نقاشی قطعات محاوره کوچک با ارتفاع دوازده تا پانزده اینچ پرداختم. به خاطر نو بودن کار، در چند سال موفقیت یافتیم... و سپس فکرم را متوجه کار جدیدتری کردم، یعنی به نقاشی و حکاکی موضوعات اخلاقی جدید که قبلاً هرگز در هیچ کشور و هیچ عصری گشوده نشده بود... بنابراین آرزو داشتم تابلوهایی را روی بوم بکشم که به‌نمایش روی صحنه شباهت داشته باشند و امید هم داشتم که آنها با همان معیار و محك سنجیده و نقد شوند... کوشیده‌ام با موضوعات خود مانند نمایشنامه‌نویس برخورد کنم، تابلوی من صحنه من است و مردان و زنان بازیگران آن که با حرکت یا ژست خاص خود يك نمایش گنگ را ایفا می‌کنند.» اولین تابلو از این موضوعات اخلاقی «سقوط روسپی» نام داشت که انحطاط يك دختر روستایی در دست مردان خبیث لندن را (که چند نفر از آنها قابل شناسایی بودند) نشان می‌دهد. مقایسه آن با «مال فلاندرز» (اثر دانیل دو فوئه) نشان می‌دهد که هوگارت با ادبیات عصر خود ارتباط داشت. تابلوهای اولیه احتمالاً در ۱۷۳۱/۲ انجام شدند (واینک مفقوداند) اما محبوبیت این مجموعه از کلیشه‌های آن ناشی می‌شود که در ۱۷۳۲ ساخته شدند و چنان شهرتی یافتند که معمولاً مورد تقلید قرار می‌گرفتند و او

مجبور شد در ۱۷۳۵ از مجلس درخواست قانون حق امتیاز کند که به نفع تمام هنرمندان و حکاکان تمام شد. مجموعه بعدی «پیشرفت جاهل» (۱۷۳۵)، تابلوها در موزه سون لندن) بود که «ازدواج باب روز» (۵ - ۱۷۴۳ لندن نگارخانه ملی) و سپس «انتخاب» (۱۷۵۴، موزه سون) در پی آن آمدند. در ۱۷۴۳ از پاریس دیدن کرد و شدیداً تحت تأثیر روکو کوی فرانسوی قرار گرفت. اما این تأثیر شاید در ابتدای کارش قویتر بود مثلاً در «قبل» و «بعد» (کمبریج، فیتز ویلیام) که آن هم موضوعی حماسی دارد و همچنین در آثاری که در دهه ۱۷۳۰ خلق کرد. او در واقع دیوانه وار ضد فرانسوی بود (ویژگیهای بارز او ظاهراً از چارو پرمدهایی بود) و بیگانه گریزی او با این واقعیت که در ۱۷۴۸ همراه هیمن به دلیل نقاشی از استحکامات بندر کاله به زندان افتاد تشدید شد. حاصل این حادثه تابلوی «آه، گوشت برشته انگلستان پر!» (یا دروازه کاله) (۱۷۴۸، لندن نگارخانه ملی) است. در ۱۷۴۱ حتی یک پرتره را هم (دالویج لندن) با عنوان «ویلیام هوگارت انگلیسی» امضاء کرد که شاید اعتراضی علیه یان وانلو بود. تلاش او در سبک متعالی ایتالیایی موفقیتی نداشت گرچه «حوضه بتسدا و ساماریتان نیک» (۶ - ۱۷۳۵ لندن، بیمارستان سنت بارتالمو) قطعاً بهتر از تابلوی «سیگسموند» است (۱۷۵۹، نگارخانه تیت) که به این دلیل نقاشی شد که نشان دهد می تواند موضوعی تراژیک را به سبک عالی و در حد یک تابلوی بولونیایی در همان موضوع نقاشی کند که در زمان خلق اثر با قیمتی به مراتب بالاتر از آنچه که هوگارت مجاز می دانست به فروش رفته بود. این تابلو را در اواخر زندگی خود انجام داد و مورد انتقاد شدید جان ویلکس که هوگارت در یک کلیشه او را مسخره کرده بود قرار گرفت.

شهرت او همیشه بر مبنای کلیشه های اخلاقی او استوار بوده اند که باید جزء به جزء خواننده شوند و این با تعبیر متداول از نقاشی تفاوت دارد. با اینهمه، در تمام زندگی خود قادر بود تابلوهایی ارزنده را پدید آورد. او به نقاشی پرتره ادامه داد که موفقیت آمیزترین آنها عبارتند از مدلهایی شبیه خود او مثل «ناخدا کورام» (۱۷۴۰، بنیاد کورام لندن). این تابلو

برای بیمارستان فوندلینگ که کورام تأسیس کرد تهیه شد و خود هوگارت رئیس هیئت امنای آن شد. این تابلو نه تنها به عنوان اقتباسی از سبک باروک متأخر برای مدلهای متوسط قابل ذکر است، بلکه هوگارت توانست عده‌ای از هنرمندان چون هیمن و هایمور را وادار کند که تعدادی تابلوی تاریخی به بیمارستان اهدا نمایند. اینها به نفع بیمارستان در معرض تماشای عموم قرار گرفتند اما نمایشگاه چنان موفق شد که سرانجام به ایجاد نمایشگاههای عمومی در لندن و سپس در فرهنگستان سلطنتی منجر شد. او همچنین یک رساله در باب زیباییشناسی به نام «تحلیل زیبایی» (۱۷۵۳) نوشت و زندگینامه خود را هم به رشته تحریر در آورد که دست‌نویس آن در موزه لندن است و در مجموعه جان بلیک به نام «تحلیل» منتشر شد (اکسفورد ۱۹۵۵).

آثاری از او در مجموعه سلطنتی، در آبردین، بیرمنگهام، بریستول، بوفالو، دیترویت، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، لیورپول، لندن (نگارخانه ملی، نگارخانه ملی چهره، تیت، موزه ملی دریانوردی، دالویچ، موزه سون، بنیاد کورام یعنی بیمارستان فوندلینگ)، منچستر، مینیاپولیس، مونترآل، نیویورک (موزه متروپولیتن و مجموعه فریک)، نورثامپتون، ماساچوست، ابرلین اوهایو، اوتاوا، فیلادلفیا، سنت لوئیس، تولیدو اوهایو، ونکوور، واشنگتن (کورکوان و مجموعه ملی)، وورستر ماساچوست، ییل (مرکز هنرهای بریتانیا) و بسیاری نگارخانه‌های محلی انگلستان یافت می‌شوند.

هولباین، هانز ارشد (۱۵۴۴ – ۱۶۶۵ حدوداً)، Holbein, Hans the Elder،

نقاش برجسته آلمانی در اواخر دوره گوتیک که کارگاه نقاشی بزرگی در اوگزبورگ داشت و پسرانش هانز جوان و آمبروسیوس در آن کار می‌کردند. حوالی ۱۵۱۴ کارگاه ورشکست شد و هولباین ارشد حدود سال ۱۵۱۷ به ایزنهایم رفت. کار برجسته او «محجر محراب سنت سباستین» (مونیک: ۱۵۱۵/۱۷) است اما تابلوی بزرگ «مرگ باکره» که در سال ۱۶۹۹ امضاء شده و در بوداپست حفظ می‌شود و یک دفتر طراحیهای مقدماتی

که بیشتر حاوی چهره‌نگاری است (برلین) و یک دو چهره‌ای از پسرانش را هم دارد، از آثار او هستند.

هولباین، هانز کوچک (۱۵۴۳ - ۱۴۹۷/۸)، Holbein, Hans the Yonger,

او برجسته‌ترین و نافذترین نقاش واقع‌گرا در چهره‌نگاری است که شمال اروپا پرورانده است. کار خود را در نگارخانه پدرش آغاز کرد اما حدود سال ۱۵۱۵ همراه برادرش در بال نزد یک نقاش محلی استخدام شد. سپس کار برای ناشران را آغاز کرد، که برجسته‌ترین آنان فروبن بود و از طریق این ناشر حوالی ۱۵۱۵/۱۶ باراسموس آشنا شد. چهره‌نگاریهای اولیه («بورگوماستر مایر و زنش» ۱۵۱۶ و «بونیفاسوس آمر باخ» ۱۵۱۹، بال) نشانگر استعداد عالی او در توصیف شخصیت است و کارهای مذهبی او نشان‌دهنده واقع‌گرایی ناب («مسیح مرده»، ۱۵۲۱، بال؛ مادونا سولوترن»، ۱۵۲۲) معمولاً یا واقعیتی دل‌مرده را نشان می‌دهند یا تزیینی هستند و چندان حالت روحانی ندارند. در سال ۱۵۱۷ شهر بال را ترک کرد، از لوسرن دیدن نمود و احتمالاً به ایتالیا سفر کرد و پس از مرگ برادرش در ۱۵۱۹ بار دیگر به بال بازگشت شهروند آنجا شد و ازدواج کرد. او سفارش یافت تا در تالار شورای شهر صحنه‌هایی از عدالت، فضیلت اجتماعی و قانون‌گذاری را روی دیوار نقاشی کند، اما این کار به خاطر آشوبهایی که در رابطه با اصلاح‌گران دینی روی داد و غیبت او نیمه تمام ماند (او در ۱۵۲۳/۴ در فرانسه بود) و تا سال ۱۵۳۰ به پایان نرسید. او کتاب مقدس لوتر را به تصویر درآورد و «رقص مرگ»، ۱۵۲۳/۴ و «الفبای مرگ»، ۱۵۲۴ را طراحی کرد، این دو اثر رنج و تلخی جنگهای دهقانی را در چارچوبی قرون وسطایی نشان می‌داد که چگونه رقص از سوی مرگ که دروگر افراد تمام طبقات است خلع می‌شود. رقص مرگ اولین بار در لیون (۱۵۸۳) چاپ شد و در ظرف دوازده سال ده بار تجدید چاپ شد. در سال ۱۵۲۶ نقاشی بزرگ «مادونا با شهردار مایر و خانواده‌اش» را آغاز کرد که شاید بتوان آن را نزدیکترین هم‌تا برای عالیت‌ترین نقاشی

محجر محراب رنسانس متأخر ایتالیایی در نظر گرفت. پس از مراجعت از انگلستان در سال ۱۵۲۸ این تابلو تغییر یافت و چهرهٔ همسر سابق مایر پس از مرگ به آن افزوده شد و تا حدی نماد موقعیت مایر به عنوان رهبر گروه کاتولیک در بال درآمد اما در ۱۵۲۹ به دستور شورای شهر تمام نقاشیهای مذهبی کلیساهای جامع جمع‌آوری شده بودند. در قرن نوزدهم در مورد دو نسخه از این اثر که یکی در دارمشتات و دیگری در درسدن است اختلافی پیش آمد، اما اکنون روشن شده که نقاشی دارمشتات نسخهٔ اصلی است.

شهرت بین‌المللی او به عنوان یک نقاش چهره‌نگار با سه چهره‌نگاری از اراسموس در سال ۱۵۲۳ تثبیت شد که بسیار تحت تأثیر ماسیس قرار گرفته بودند. در سال ۱۵۲۶، احتمالاً به خاطر ادامهٔ درگیریهای مذهبی که در کار او مؤثر بودند بال را ترك کرد و از طریق آنتورپ (که در آنجا با ماسیس ملاقات داشت) معرفی‌نامه‌ای از سوی اراسموس را برای سرتوماس مور و سراسقف وارهام برد. او هجده ماه در لندن اقامت داشت و در این مدت از خانوادهٔ بزرگ مور نقاشی کرد (اکنون تنها کپیها و طراحیهای مقدماتی باقی مانده‌اند) و به‌صورت موقت از سوی خانواده سلطنتی برای تزئین کاخها استخدام شد. سپس به بال بازگشت و تا ۱۵۳۲ آنجا ماند، اما نزاع مذهبی اکنون حادث‌تر شده بود. (سندی مورخ ۱۵۳۰ حاکی از نگرانی او دربارهٔ معنی عشای ربانی است) و حتی پیشنهادی از سوی شورای شهر برای مقرری مانع تصمیم او در مراجعت به انگلستان نشد. وقتی در سال ۱۵۳۲ به لندن بازگشت سرتوماس مور مغضوب پادشاه شده بود و او نیز از ۱۵۳۲ تا ۱۵۳۶ بیشتر برای تاجران استیل یارد کار می‌کرد (تاجران پشم و اتحادیهٔ هانسی). پس از نقاشی «سفر» (۱۵۳۳: لندن، نگارخانه ملی) احتمالاً وارد خدمت دربار شد، این اثر مروری بر نمایانگری و شبیه‌سازی است. یکی از کارهای برجستهٔ او برای هنری هشتم نقاشی از «سلسلهٔ شاهی» به صورت گروهی بود (۱۵۳۷) که هنری و ملکه جین سیمور، هنری هفتم و ملکه الیزابت را نشان می‌داد. این اثر در ۱۶۹۸ سوخت و فقط بخشی از طرحها در لندن، نگارخانهٔ پرتره موجوداند. تصویر هنری به عنوان مدلی

برای نسخه‌های متعددی از چهره پادشاه مورد استفاده قرار گرفت و پادشاه هولباين را نیز به عنوان طراح جواهر و نقاش و تریین کار به خدمت خود در آورده و او را به خارج فرستاد تا از عروسهای احتمالی او نقاشی کند (دوشس، میلان، ۱۵۳۸، لندن، نگارخانه ملی؛ آن کلیوز، ۱۵۳۹/۴۰، پاریس، لوور). کارهای بعدی او از طراحی بجای مدل استفاده می‌کرد و با تقاضاهای بسیار چهره‌نگاری در دربار سبکی محکمتر یافت. چهره‌نگاریهایش که مینیاتورهایی به اندازه طبیعی هستند به تدریج سبکی خطی و طبقه‌بندی یافت‌تر از کارهای اولیه او شد زیرا تا حدودی بر جزییات تأکید می‌نهاد و کمتر بر احساس و بینش. هیچیک از تریینات یا کارهای جواهرسازی او در انگلستان نمانده هر چند کارتونهایی در نسخه‌های متعددی در دست‌اند. يك جفت شبکه ارگ در بال و طرحهای متعددی برای تریین «حجره شورا» که از میان رفته و رونمای خانه‌ها در بال و لوسرن وجود دارند که تنها باقیمانده کارهای تریینی عظیم او هستند و تأثیر سبك ایتالیایی مخصوصاً ماسیس را نشان می‌دهند. بزرگترین مجموعه آثارش در بال و مجموعه سلطنتی (حاوی هشتاد و پنج طرح برای تابلوهای ونیززور) قرار دارند. سایر آثار او یا کارگاهش را می‌توان در برلین، بوستون (موزه گاردنر)، بروتریک، کیولند اوهایو، دیترویت، درسدن، ادینبورگ (نگارخانه ملی و تابلوی استماره عهد عتیق و جدید)، فلورانس (اوفیزی)، فرانکفورت (اشتادل)، فرایبورگ ریم برایزگو (کلیسای جامع)، لاهه، کارلروهه، لیورپول، لندن (نگارخانه ملی، پرتره ملی، ویکتوریا و آلبرت، مجموعه والاس، گیلدهال)، لوس آنجلس، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن، مجموعه فریک)، اوتاوا، پاریس (لوور)، پارما، فیلادلفیا (جانسون)، رم (نگارخانه ملی)، سنت لوئیز، اشتوتگارت، تولیدو اوهایو، وین، واشنگتن (نگارخانه ملی) و زوریخ حفظ می‌شوند.

Hollar, Wenceslaus,

هولار وانسلاوس (۷۷ - ۱۶۰۷)،

در پراك به دنیا آمد اما مهمترین تصویرگر و نقشه‌بردار قرن هفدهم

انگلستان به شمار می‌رفت. پس از ترك بوهیمیا در سال ۱۶۲۷ به آلمان سفر کرد و در کلن به خدمت کنت آرنولد درآمد (۱۶۳۶). در سال ۱۶۴۵ و در خلال محاصره بیزینگ‌هاوس به دست طرفداران پارلمانی دستگیر شد و سپس انگلستان را ترك کرد و به آنتورپ رفت، اما در سال ۱۶۵۲ به انگلستان بازگشت و پس از برقراری سلطنت چارلز دوم به عنوان «نقاش پرده‌های صحنه و طراح مناظر حضور اعلیحضرت» منصوب شد. آثار او شامل سیاه قلمها و نقاشیهای آبرنگ درباره موضوعاتی بود که مورد توجه مردم انگلیس در قرن هفدهم قرار می‌گرفت و همچنین تصاویر کتابها، چهره‌نگاریها، لباسهای زنان، بشقابهایی از حوادث معاصر و بالاتر از همه مجموعه مناظر لندن قبل از آتش سوزی بزرگ در سال ۱۶۶۶ و بشقابهایی از ساختمانها مانند سنت پل و همچنین تکثیر آثار هنری که اکنون از نظر تاریخی نیز بسیار با ارزش را پدید آورد.

Holzel, Adolf,

هولزل، آدولف (۱۸۵۳ - ۱۹۳۴)،

نقاش آلمانی که در سال ۱۸۸۲ به پاریس رفت. در ۱۸ - ۱۹۱۷ ب. نوعی نقاشی تجربی که آن را اصوات رنگها می‌نامید روی آورد و از سال ۱۹۳۲ ترکیب‌بندیهای آبستره بسیاری را با پاستل خلق کرد. مدرسه او در داخو در سال ۱۸۹۳ افتتاح شد و از جمله شاگردانش می‌توان به نولده، شلمر و بومایستر اشاره کرد. آثاری شامل شیشه‌های رنگی در کلن، هانوفر و اشتوتگارت از او بر جای مانده‌اند.

Homer, Winslow,

هومر، وینزلو (۱۸۳۶ - ۱۹۱۰)،

در کنار ایکتیز یکی از پر قدرترین نقاشان امریکایی قرن نوزدهم محسوب می‌شود. او برای امرار معاش به نقاشی تصاویر وقایع می‌پرداخت. از جمله جنگهای داخلی را ثبت کرد و این درك واقعگرایانه در تمام کارهای او باقی ماند. و حتی پس از ۱۸۷۵ وقتی خود را وقف نقاشی کرد

نیز همچنان محسوس بود. او ده ماه را در فرانسه گذراند (۷-۱۸۶۶) و دوباره به انگلستان سفر کرد (۲-۱۸۸۱) و در آنجا منظره دریادرتاینموث عمیقاً بر او اثر نهاد. در دهه ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ با سبک شبه امپرسیونیست و مرتبط با کوبر در کارهایش از مناظر دریا انقلابی در نقاشی آمریکایی بوجود آورد و موضوعاتی همچون ماهی گیری و تیراندازی مورد توجه مردان آمریکایی قرار گرفت. او همچنین تحت تأثیر رواج وسیع هنر ژاپنی که در دهه ۱۸۹۰ به اروپا رسیده بود قرار گرفت و این تأثیر در کارهای او در دهه ۱۸۷۰ قابل مشاهده است. آثار هومر در نگارخانه ملی واشنگتن و بسیاری از موزه های آمریکایی دیگر وجود دارند.

۷

Hondecoeter, Melchior,

هوند کوتر، ملکوآر (۹۵ - ۱۶۳۶)

آخرین فرد و بهترین هنرمند يك خانواده از نقاشان هلندی بود. او در زمینه طبیعت بیجان و صحنه هایی از پرندگان و مزارع یا يك حیاط با تعداد زیادی پرندگان مختلف تخصص داشت. نزد پدرش گیزبرت (۵۳ - ۱۶۰۴) و عمویش یا - ب. وینیکس تعلیم گرفت. در لاهه و آمستردام کار می کرد و آثار متعدد او در مجموعه سلطنتی، آمستردام (موزه ریکسموس)، بوستون، بروکسل، کاردیف، کلن، درسدن، لاهه، لندن (نگارخانه ملی و مجموعه والاس)، لیون، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، ناتینگهام، پاریس (لوور) و وین دیده می شوند.

Hone, Nathaniel,

هون، ناتانیل (۸۴ - ۱۷۱۸)،

نقاشی از اهالی دوبلین که در شهرستانهای انگلستان به چهره نگاری می پرداخت (اغلب در زمینه مینیاتور یا مینا کاری) تا اینکه ازدواج با زنی ثروتمند به او امکان داد دو سال (۵۲ - ۱۷۵۰) را در ایتالیا بگذراند. بعداً به لندن بازگشت و یکی از اعضاء مؤسس فرهنگستان سلطنتی شد و از ۱۷۶۹ تا هنگام مرگ مرتباً آثارش را به نمایش می گذاشت. در ۱۷۷۵ تابلوی

«ساحر» را ارائه کرد که نشاندهندهٔ ساحری که با يك عصا به آثاری تقلید شده از میکلائر، ماراتا، پیترودا کورتانا و دیگر هنرمندان اشاره می‌کند و به روشنی بر سرقت هنری دلالت دارد و گفته شده که این نقاشی به رینولدز و استفاده از منابع او اشاره می‌کرد. در این نقاشی پیکر يك زن جوان نیز دیده می‌شود و آنجلیکا کافمن (که ارتباط کامل او با رینولدز يك موضوع جالب برای شایعه‌سازی بود) حس کرد که مورد اتهام قرار گرفته است. به دادگاه شکایت برد و تابلو رد شد ولی در سالهای بعد در شهرهای دیگر به نمایش گذارده شد. این اثر (اکنون در دوبلین؛ طرح مقدماتی حدود ۱۷۷۳، اکنون در لندن در تیت است) در سال ۱۹۴۴ دوباره کشف و چنین به نظر می‌رسد که آن اتهام چندان بی‌اساس نبوده است. دیگر آثار او در لندن (نگارخانه ملی پرتره، فرهنگستان سلطنتی، ویکتوریا و آلبرت)، بلفاست، بیرمنگهام (مؤسسه باربر)، کاردیف، دوبلین، لیدز، منچستر، اکسفورد و ییل (مرکز هنرهای بریتانیا) دیده می‌شود.

هونتورست، گرااردوان (۱۶۵۶ - ۱۵۹۰)، Honthorst, Gerard Van,

یکی از استادان برجستهٔ مکتب اوترخت بود. در رم زیر نظر بلومارت آموزش دید، و در آنجا بسیار تحت تأثیر کارا واجیو (متوفی ۱۶۱۰) قرار گرفت. ساندترات که شاگرد هونتورست بود گفته است که او بسیار تحت تأثیر مانفردی از شاگردان کارا واجیو قرار داشت. این هنرمند در خدمت مرکز جوستیانی کار می‌کرد که از حامیان کارا واجیو نیز بود و تابلوی «مسیح در برابر کاهن اعظم» (لندن، نگارخانه ملی) را برای او خلق کرد. این اثر خصوصیت شمالی پیروان کارا واجیو را نشان می‌دهد که در کاربرد شمع به عنوان تنها منبع نور، پرتو مستقیم نور که پیکرها در برابرش قرار داشتند تجلی می‌کند. صحنه‌های شب او بسیار مورد توجه قرار داشته و به او لقب «گزار شبانه» را دادند. به قول لرد آرونندل در نامه‌ای به تاریخ ۱۶۲۱ «او شیوهٔ کارا واجیو را در رنگ آمیزی دارد که امروزه چنان در رم محترم است.» تا حوالی ۱۶۲۸ در اوترخت اقامت

داشت و هنگام سفر به انگلستان تابلوی بزرگ «چارلز اول و هنریتا ماریا با علوم انسانی» (دربار همپتون) را نقاشی کرد که مرحله گذار از سبک اولیه کاراواجیو و ژانر به مرحله موضوعهای اساطیری به سبک درباری براساس چهره‌نگاری واقعی به سبک فاخر وان دایک تلقی می‌شود. او به عنوان نقاش دربار در لاهه جانشین میرولد شد و کارهای بعدی او به سبک میرولد شباهت یافت. تابلوی «بانو» مورخ ۱۶۳۹ بسیار به سبک فان دیک نزدیک است. برادرش ویلم (۱۶۶۶ - ۱۵۹۴) با او کار می‌کرد. آثاری از او در مجموعه سلطنتی، در آلمان آمستردام، برلین، کیولند اوهایو، کلن، درسدن، دوبلین، فلورانس (اوفیزی)، کلاسکو، گرینویل، لاهه (مجموعه پرتره‌های درباری)، هارلم، لندن (نگارخانه ملی، نگارخانه ملی پرتره)، مونیخ، اوتاوا، پاریس (لوور)، رم (بورگس، کلیساها)، اوترخت، وین، ووترماساچوست (مورخ ۱۶۲۲) و سایر نگارخانه‌ها حفظ می‌شوند.

هوک (هوگ)، پیتر دو (۸۴ - ۱۶۳۹)، Hooch (Hoogh), Pieter de,

نقاش هلندی که در زمینه تابلوهای روزمره به کار می‌پرداخت، احساس او در بازی با نور نزدیکترین شیوه به سبک ورمیر است. اولین تابلوی تاریخدار او «دلفت پس از انفجار» (۱۶۵۴) بود و در ده سال بعد یابیشتر او غالباً در دلفت کار می‌کرد و بنابراین قطعاً با ورمیر آشنایی داشته است. هم موضوعهای مشابهی را انتخاب می‌کرد - درون یک خانه یا دو یا سه نفر در حالیکه به کارهای خانگی سرگرم‌اند و توجه خود را عمدتاً معطوف فروتابی نور بر یک سطح تیره می‌ساخت و از جمله تأثیرات مورد علاقه او دری باز بود که شعاع نور از میان آن به اطاق تاریک دیگری جریان می‌یافت. همانند ورمیر علاقه او به نور میراث مکتب اوترخت و کاراواجیو بود و به نظر می‌رسد که او چنین صحنه‌هایی را دهه ۱۶۵۰ و پیش از ورمیر کشیده بوده است. در سال ۱۶۶۱ به آمستردام رفت. کارهای دوره اقامت او در آمستردام از نظر کیفیت ضعیفتر، در موضوع نیز متفاوت است: برخلاف صحنه‌های ساده درون منزل در دوره اقامت در دلفت اکنون به

صحنه‌های ساختگی از زندگی اشرافی گرایش داشت که در هلند چندان رایج نبود و براساس اقتباس از سالن جدید شهر آمستردام یا معماری ایتالیایی مبتنی بود. اکنون بر ما روشن شده که او در سال ۱۶۸۴ در يك تیمارستان درگذشت و آخرین تابلوی او نیز همین تاریخ را دارد. آثاری از او در مجموعه سلطنتی، آمستردام، برلین، بوستون، کیپ تاون، سینسیناتی، کلیولند اوهایو، کپنهاگ، دیترویت، دوبلین، لندن (نگارخانه ملی، مجموعه والاس، موزه ولینگتن)، لوس آنجلس، منچستر، مینیاپولیس، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور)، فیلادلفیا، رم (بورگس و نگارخانه ملی)، سنت لوئیس. استکهلم، تولیدو اوهایو، وین، واشنگتن (نگارخانه ملی و کورکوران) حفظ می‌شوند.

Hopper, Edward,

هوپر، ادوارد (۱۸۸۲ - ۱۹۶۷)،

نقاش واقع‌گرای زندگی شهری آمریکا. در ۱۹۱۳ در نمایشگاه آرموری شرکت کرد و يك تابلو فروخت اما برای ده سال نتوانست حتی يك اثر دیگر به فروش رساند، در نتیجه به هنر تجاری روی آورد و به نقاشی و تصویرپردازی تجاری پرداخت که بر تابلوهایش نیز اثر نهاد. صحنه‌هایی که از خیابانهای مفلوک و کافه‌های محقر کشیده بیانگر انزوای شهرهای بزرگ و مخصوصاً نیویورک است که بیشتر عمرش را در آنجا گذراند. سه‌بار به اروپا سفر کرد (۱۹۰۶ - ۱۰) اما تحت تأثیر هنر اروپای معاصر قرار گرفت. آثار متعددی از او در موزه ویتنی نیویورک و سایر موزه‌های آمریکایی حفظ می‌شوند.

Hoppner, John,

هاپنر، جان (۱۸۱۰ - ۱۷۵۷)،

او یکی از پیروان برجسته رینولدز و رقیب نیرومند لورنس به شمار می‌رفت. این رقابت گه‌گاه باعث می‌شد که او به سوی سبکی پر جلوه و خوش ظاهر کشیده شود تا با نبوغ لورنس رقابت کند. چهره‌نگاری خانم

جردن که يك هنرپیشه کم‌دی بود (لندن، کنوود) یکی از بهرترین کارهای او محسوب می‌شود، زیرا سبك کار مناسب موضوع است. در ۱۷۷۵ در فرهنگستان سلطنتی تحصیل می‌کرد و در ۱۷۹۳ نقاش برجسته شاهزاده ولز و لیعهد انگلستان و در ۱۷۹۵ عضو فرهنگستان سلطنتی شد. کارهای او در مجموعه سلطنتی، لندن (نگارخانه ملی، نگارخانه ملی چهره، تیت، ویکتوریا و آلبرت، فرهنگستان سلطنتی)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اوتاوا، واشنگتن (نگارخانه ملی)، بیل (مرکز هنرهای بریتانیا) و سایر نقاط حفظ می‌شوند.

Hortus Conclusus (Lat. enclosed garden), **باغ محصور،**

این عبارت از «غزل غزل‌های سلیمان» گرفته شده (سوره چهار، آیه دوازده: باغی محصور خواهر و همسرش است...) و معمولاً برای توصیف مریم و طفل در باغی با حصار و فواره‌ای در میان آن به کار می‌رود (... چشمه‌ای جوشید، فواره‌ای). گاه چندین قدیس زن نیز حضور دارند. یکی از بهترین نمونه‌ها «باغ فردوس» توسط يك استاد آلمانی گمنام به تاریخ حدود ۱۴۱۵ (فرانکفورت، اشتادل) است. نوع «باکره در میان قدیسین» دارای قدیسین زن هست اما لزوماً باغی محصور وجود ندارد.

Hoskins, John, **هاسکینس، جان (مرگ: ۱۶۶۵)،**

نقاش مینیاتوریست انگلیسی که بنا به ادعای اولین زندگینامه نویس او «در چهره‌سازی رنگ و روغن تعلیم گرفت و سپس به مینیاتور روی آورد و کارش عالیت از قبل شد.» اولین مینیاتورهایش تاریخ حدود ۱۶۲۰ را دارند و بنابراین احتمالاً اواخر قرن شانزدهم زاده شد و تأثیراتی از هیلارد و الیور در تابلوهایش مشهوداند. او از نخستین افرادی بود که «قدرت و آزادی رنگ و روغن را به مینیاتور بخشید» هر چند این جمله درباره شاگرد و برادرزاده‌هایش الکساندر و ساموئل کوپر گفته شده است.

او تذهیب کار دربار چارلز اول بود و طبیعتاً تحت تأثیر وان دایک قرار گرفت و سبک او را در مینیاتور به کار برد. نمونه‌هایی از آثارش در مجموعه سلطنتی، کمبریج (فیتز ویلیام)، لاهه، لندن (ویکتوریا و آلبرت، هم‌هاوس و مجموعه والاس) و اکسفورد حفظ می‌شوند.

Hot Colour, tone,

رنگ، رنگمایه داغ،

رنگهایی که مایل به سرخی‌اند. بطور کلی این عبارت مفهومی تحقیر آمیز دارد و به گرایش تعادل رنگ یا شدت و ضعف بی‌رویه آن به‌سوی انتهای طیف قرمز اشاره دارد. گاه این وضعیت برای سطح قهوه‌ای بوم به کار می‌رود. ن. ك. رنگهای سرد و گرم.

Houdon, Jean - Antoine,

هودن، ژان-آنتوان (۱۷۴۱ - ۱۸۲۸)،

یکی از برجسته‌ترین پیکره‌سازان فرانسوی قرن هجدهم به شمار می‌رود. او شاگرد بیگال و لیموین بود و سپس به یک نوع مدرسه مقدماتی برای ورود به فرهنگستان فرانسوی در رم راه یافت (پدرش سالها دربان مدرسه بود). در ۱۷۶۱ جایزه سفر به رم را به دست آورد. در سال ۱۷۶۴ به رم رفت و با اثر ساده کلاسیک خود «سنت برونو» (۱۷۶۶) برای کلیسای سانتاماریا الگی آنجلی شهرتی یافت. در سال ۱۷۶۹ به پاریس بازگشت و با فرهنگستان همکاری داشت. در سال ۱۷۷۷ با اثر خود «مورفیوس» (اکنون در موزه لوور است) به عضویت رسمی فرهنگستان دست یافت. در دوره انقلاب تردید بود که به زندان افتد اما در دوره امپراتوری ناپلئون به کار ادامه داد. در سال ۱۸۱۴ بازنشسته شد، اما تا سال ۱۸۲۳ و هنگام کهولت در مدرسه هنرهای زیبا تدریس کرد و در همین شغل گرفتار عوارض پیری شد. در میان آثار مشهور او «دختر لرزان» (مونپلیه: ۱۷۸۳)، «دیانیا» (۱۷۸۰ مجموعه گلبانکیان، ۱۷۹۰، لوور)، «مینروا» در انستیتوی پاریس که روی تمام انتشارات انستیتو دیده می‌شود. تندیس نیم تنه اکثر

روشنفکران برجسته فرانسوی و رهبران سیاسی معاصر خود را ساخت، که از آن میان می‌توان به ولتر به سال ۱۷۸۱ در کمدی فرانسه (وچندین مجسمه ولتر دیگر وجود دارند از جمله یکی در فیتز ویلیام کمبریج باسفال، یکی در لندن، ویکتوریا و آلبرت و دیگری در کمدی که مجسمه مولیر را هم دارد)؛ مجسمه فراکلین او باعث دریافت سفارشی از پارلمان ایالتی ویرجینیا برای ساخت تندیس از جرج واشنگتن شد. او در سال ۱۷۸۵ برای انجام این مأموریت به آمریکا رفت و چهارده روز را در ورمونک گذراند. ساخت تندیس مرمری در سال ۱۷۹۱ به پایان رسید (اگر چه امضاء آن تاریخ ۱۷۸۸ را دارد) و در ریچموند است و یک کپی برتری از آن بیرون نگارخانه ملی لندن قرار دارد. یک تندیس فرانکلین در نیویورک است (موزه متروپولیتن)، قالب گچی اصلی در سنت لوئیس قرار گرفته. یک تندیس دیدرو در موزه لوور حفظ می‌شود، یک تندیس دلقک در گلاسکو، دو نیم تنه در مجموعه والاس، لندن و بسیاری دیگر در فرانسه، کوتا و سایر شهرها وجود دارند. تندیسهای نیم تنه او از کودکان بوژه پراحساس‌اند. یک تندیس استثنایی به نام «تشریح انسان» که یک پیکر تشریحی است در بیمارستان فرانسوی رم ساخته شد و قالب آن زمانی در هر مدرسه هنری وجود داشت.

Hours of Turin,

ساعات تورین،

یک کتاب خطی («ساعات بس خوش») که در حدود سال ۱۳۸۵/۹۰ توسط یاکوب کمارت دو هس‌دین آغاز شد و به علت مرگ او، حدوداً ۱۴۱۲/۱۳ ناتمام ماند و قسمت ناتمام آن به دست کنت ویلیام (مرگ ۱۴۱۷) در هلند رسید که برادر بزرگتر حامی یان وان ایک بود. این قسمت به وسیله هنرمندان مختلف در اواسط قرن پانزدهم به اتمام رسید و بین پرنس تریوولسیو (میلان) و کتابخانه شهری تورین تقسیم شد. بخشی که در تورین بود در سال ۱۹۰۴ سوخت و بخش متعلق به پرنس تریوولسیو در موزه شهری تورین است. هیولین دولو تنها محقق بود که هر دو قسمت

اصلی را مطالعه و اعلام کرد که حدوداً بیست و پنج مینیاتور آن به قلم وان ایک است؛ اختلاف نظر در این مورد بسیار است و احتمالاً خواهد بود زیرا قسمتهایی از اصل اثر نابود شده و تنها از روی عکسهای قدیمی می‌توان اظهار نظر کرد و پیوستگی به سبک پخته وان ایک را می‌باید تشخیص داد.

هوبر، ولف (۱۵۵۳ - ۱۴۹۰ حدوداً)، Huber, Wolf,

نقاش و طراح چاپ چوبی که پس از آلتروفر از مهمترین اعضای مکتب دانوب محسوب می‌شود. حدود سال ۱۵۱۰ با آلتروفر تماس داشته و احتمالاً دستیار او بوده است. مسلماً او در احساس شاعرانه مناظر با آلتروفر سهیم بود و می‌توان این احساس را در نقاشیهای مناظر او دید. از سال ۱۵۱۵ او در پاسو کار می‌کرد و در آنجا مورد بی‌مهری نقاشان قرار گرفت. آثاری از او در دوبلین، مونیخ، وین و لندن (موزه بریتانیا و مجموعه دانشگاه) وجود دارند.

مکتب رود هودسن، Hudson River School,

مکتب آمریکایی نقاشی منظره در قرن نوزدهم که حاوی احساسی بسیار رمانتیک بود و به ستودن شگفتیهای طبیعت مشهود در مناظر آمریکا می‌پرداخت. این سبک نقاشی پس از سال ۱۸۰۰ با منازری از واشنگتن اثر آلستون آغاز گشت، اما این نام بیشتر مناسب دوره‌ای بین سال ۱۸۲۵ می‌باشد که کول در نیویورک مأوی گزید تا دهه ۱۸۷۰ است. دوران یکی از نقاشان بارز این مکتب بود و اثر او به نام «نامه‌هایی در باب منظره - پردازی» (۱۸۵۵) خلاصه اهداف آن است.

هودسون، توماس (۱۷۰۱ - ۷۹)، Hudson, Thomas,

داماد جوناتان ریچارد سون اول بود و به همان سبک یکنواخت چهره.

نگاری روی آورد هر چند دو چهره‌نگاری مانده از او درباره زن و شوهرهاست. شهرت او بیشتر به خاطر استادی رینولدز (۴۳ - ۱۷۴۰) است اما خود نیز چهره‌نگاریهای بی‌شماری را در سالهای ۶۰ - ۱۷۴۵ نقاشی کرد و (مانند هوگارت) عملاً دست از کار کشید، که شاید يك دليل آن این بود که رینولدز بازار را در اختیار خود داشت. آثار او در لندن (تیت، موزه ملی دریانوردی، نگارخانه ملی چهره‌نگاری، بنیاد کرام، دالویچ)، بریستول، ادینبورگ (نگارخانه ملی و نگارخانه ملی چهره‌نگاری)، منچستر، نیویورک (موزه متروپولیتن)، وادسون باکینگهام (موقوفه ملی)، ییل (مرکز هنرهای بریتانیا) و سایر نقاط وجود دارند.

هانت، ویلیام هولمن (۱۸۲۷ - ۱۹۱۰)، Hunt, William Holman,

در سال ۱۸۴۴ در مدارس فرهنگستان سلطنتی بود و در آنجا با میلی و روزتی آشنا شد و همراه آنان گروه احیاگران هنرپیش از رافائل در ایتالیا را بنیان نهاد. در سال ۱۸۵۴ و ۱۸۶۹ و ۱۸۷۳ به ارض مقدس رفت تا صحنه‌های کتاب مقدس را در مکانهای اصلی آنها و با جزئیات عینی نقاشی کند و تنها عضو گروه بود که به اصول گروه خود وفادار ماند. مشهورترین اثر او «فروغ جهان» است (نسخه‌هایی در اکسفورد، مجموعه کیبل و کلیسای جامع سنت پل). خصوصیت کارهای متأخر او ریزه کاریهای بسیار (احتمالاً معلول دوربینی) و رنگهای تند سطحی بسیار کار شده بود. در سال ۱۹۰۵ کتاب «احیاگران هنر پیش از رافائل و اخوت آن» را منتشر کرد، که بهترین مدرک برای تاریخچه این حرکت محسوب می‌شود. در همان سال نشان لیاقت را دریافت کرد. آثاری از او در بیرمنگهام، لیورپول، لندن (تیت)، منچستر، اوتاوا، اکسفورد (آشمولیان، کالج مسیح) و پرت سانلایت حفظ می‌شوند.

Huysum, Jan Van,

هویسوم، یان وان (۱۷۴۹ - ۱۶۸۲)

نقاش هلندی گلها، پسر نقاش گلها یوستوس وان هویسوم (۱۷۱۶ - ۱۶۵۹)، که بسیاری از کارهایش با آثار پسر مشهورترش به اشتباه گرفته می‌شود. تابلوهای گل وان حاوی جزئیات بسیار و ترکیب شلوغ‌اند که گاه در برابر يك زمینه روشن (ابداعی یان) قرار می‌گیرند. او اغلب منتظر می‌ماند تا گل‌های به خصوصی در زمانهای مختلف شکوفه کنند و چندین تابلوی او دارای دو تاریخ است، مثلاً تابلویی در لندن (نگارخانه ملی) با تاریخهای ۱۷۳۶ و ۱۷۳۷. نمونه آثارش در بسیاری موزه‌ها یافت می‌شوند. او چند منظره و موضوع اسطوره‌ای را هم نقاشی کرده (تجاوز پیروسرین در لندن، موزه ولینگتن به او نسبت داده شده) و يك چهره‌نگاری از خود نقاش وجود دارد که احتمالاً در کار او منحصر به فرد است (آکسفورد). برادر کوچکترش یا کوپ (۱۷۴۰؟ - ۱۶۸۷/۹ حدوداً) که اغلب از سبك یان تقلید می‌کرد در انگلستان به کار پرداخت و در لندن درگذشت. کمتریچ (فیتز ویلیام) دارای دوازده تابلو از اوست که «ماه‌های سال» را بد نحو نمادین تصویر می‌کنند. سایر مقلدان او تا زمان وان اس (متوفی ۱۸۶۱) سنت یان وان هویسوم را ادامه دادند.



شمایل (ایکون، به یونانی یعنی تصویر)، I con (I kon, Gk, image),

در اصل به معنی تصویری از مسیح یا یکی از قدیسین روی قابی چوبی است که بارگه‌بند دیوار بیرونی تفاوت دارد. این تمثالها از نظر موضوع بسیار محدود و عملاً دارای صورتها و اشکال معین و مشخص بودند که بدون هیچگونه تغییر و تنوعی طی قرون متمادی در جهان ارتدوکس باقی ماندند. بنابراین قدیمیترین نمونه‌های موجود به قرن ششم و هفتم تعلق دارند از آثار قرن هفدهم غیرقابل تشخیص‌اند. ایکونا ستاسیس پرده‌ای است که حجرهٔ محراب کلیسای ارتدکس را از تالار کلیسا جدا می‌کند و پوشیده از تصاویر مقدسین است. ایکونکاسم یا شمایل شکن به دوره‌های مخالفت با شمایل‌سازی اطلاق می‌شود که مشهورترین مورد آن موج شمایل شکنی در بحبوحهٔ مجادلات قرن هشتم است. ایکسونگرافی (شمایل‌نگاری) و ایکونولوژی (شمایل‌شناسی) به علوم مربوط به معنای انواع شمایلها اطلاق می‌شود. به عنوان مثال تصویر بره با یک پرچم ساده (به عنوان مسیح)

موضوعی ساده است اما در عصر باروك و آمیزش شمایل‌نگاری مسیحی با تصاویر غیر مسیحی گاه بسیار پیچیده بوده و امروز قابل تفسیر نیستند. آگاهی از شمایل‌نگاری برای درك هنر قرون وسطایی و رنسانسی ضروری است. به عنوان مثال دیوار نگاره‌های جیوتو یا پیترو دلا فرانچسکا در نظر افرادی که قادر به درك آنها نمی‌باشند جز تصاویر رنگی نیستند. برای اصطلاح شمایل‌نگاری معنای قدیمی‌تری نیز هست و آن مجموعهٔ چهارم-نگاریها، از جمله در شمایل‌نگاری وان دایك است.

Ideal Art,

هنر آرمانی،

«هر اثر هنری که به جای تصویر شیئی مادی نشانگر مفهوم ذهنی‌آنی باشد مفهوم ابتدایی واژه هنر آرمانی را می‌رساند. به عبارت دیگر، این اثر است و نه يك شیئی. هر اثر هنری که ارائه‌کننده یا بیانگر يك شیئی مادی باشد حاوی مفهوم اولیه اصطلاح غیر آرمانی است» (از راسکین) طبق نظریه افلاطون تنها تصورات واقعیت دارند و هرچیز قابل درك توسط حواس صرفاً تحقق ناقصی از تصویر اولیه است. بنابراین، تصور يك سگ در واقع يك سگ واقعی است و تمام سگهای قابل رویت فقط به تصور سگ بودن نزدیک‌اند. از این موضوع يك نظریهٔ پا برجا بوجود آمد که بنابر آن وظیفه واقعی هنر ارائه آینه‌وار شکل‌های کمال مطلوب است که منحصرأ واقعیت محض دارند و برای این منظور، هنرمند به پدیدهٔ فیزیکی که واقعیت معوج آنهاست نظر دارد. داستانی که بلینی نقل کرده و قرن‌ها اساس هنر آرمانی را تشکیل داده است حاکی از آن است که نقاش یونانی رثو-کسیس ناچار شد ونوس را نقاشی کند. پس از بازدید از تمام دختران زیبای کورتونا، او پنج نفر را انتخاب کرد و از هر يك از آنان زیباترین عضورا به تصویر کشید. نظریهٔ او این بود که: مجموع بخش‌های کامل خود سازندهٔ يك کل مطلوب است. بعدها ماجرای مشابهی نیز از رافائل نقل شد که ماحصل آن به ماجرای ونوس شباهت دارد با این اختلاف که نه تنها رافائل

می‌بایست زندهای زیبای بسیاری را می‌دیدند، بلکه می‌بایست يك تصور معین را هم در فکر خود داشته باشد. مسلماً این نظریه غیر قابل درك نیست اما نفوذ مفاهیمی چون تناسب، هماهنگی کلاسیك و علم هندسه، اندیشه انسان را قرن‌ها (و بیشتر در دوره نئوکلاسیك) چنان به خود معطوف کرده بود که هنرمندان در جستجوی انتخاب، آراستن و اصالت بخشیدن به جزئیات پیکر انسانی در حد تصور اعلی بودند به نحوی که حاصل کار بیانگر تمام آرمانها و نمادپرداز رفیعترین آمال و اندیشه‌ها باشد. طبیعتاً، این کار منحصرأ با پیکر عریان مفهوم می‌بافت («پیکر انسان پنهان شده در کت و شلوار يك موضوع مناسب برای پیکره‌سازی نیست، من حتی از فکر کردن به چنین شیئی پرهیز می‌کنم». جان کیسون). معهداً بجای یا نابجای این نظریه باعث به وجود آمدن برجسته‌ترین آثار هنری موجود شده و کیفیت جاودان آنها را شاید بتوان با این حقیقت نشان داد که، با ظاهری متفاوت، هنوز هم یکی از بارورترین نظریه‌های زیباشناسی است و بسیاری از اشکال هنرهای انتزاعی به آن بستگی دارند و آثار برانکوزی، مالویچ یا موندریان در نهایت برخاسته از تصور گرایی افلاطونی‌اند.

Illusionism

وهم‌گرایی، سه بعد گرایی

اسلوب مجسم کاربرد شیوه‌هایی چون پرسپکتیو و کوتاه‌نمایی برای فریب چشم انسان به نحوی است که تصویر را با واقعیت یکی بدانند. مهمترین دوره‌های استفاده از این شیوه دوره متأخر عهد باستان (در پمپئی و دیگر جاها) و باروک ایتالیایی بوده‌اند که در آن از ابزار مجسمه‌سازی و معماری برای واقعی جلوه دادن تابلو استفاده می‌شد، مثلاً با استفاده از پیکرهای گچی سه بعدی که به تابلو چسبانده می‌شد به نحوی که پیکرهای نقاشی و حکاکی شده غیر قابل تشخیص از یکدیگر باشند. یکی از اولین کارهای سه بعد نمایی اثر ماتنگنا در مانتوآ است که به سال ۱۴۷۴ به اتمام رسید. وقتی چنین مهارتی برای کارهایی چون نقاشی يك مگس روی قاب پنجره یا تصویر پنجره غیر واقعی روی دیوار به کار می‌رود، معمولاً اصطلاح

فرانسوی ترومپه لاویل (Trompe-l'oeil) به کار می‌رود؛ در حالیکه گاه اصطلاح ایتالیایی کوآدرا توریستا (Quadraturista) برای نقاشان حرفه‌ای تزیینات و هم‌گرایانه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ایماگو پیتاتیس (واژه لاتین به معنی تصویر شفقت)،

Imago Pietatis (Lat. Image of Pity).

نمایش جسد مسیح در حال ایستادن در قبر که در اواخر قرون وسطی بسیار مورد توجه بود. گاه پیرامون مسیح نمادهای وجد دیده می‌شوند که در کنار باکره، قدیسین یا ملائک حضور دارد اما در هر حال تأکید اصلی بررنجی است که باید برای رستگاری تحمل کرد. نقاشی پیتا (مسیح مرده) نیز همین اندیشه را با توجه کمتر به مفاهیم نمادین عرضه می‌کند.

Impasto

رنگ خمیری،

در اصل واژه‌ای ایتالیایی است و برای توصیف ضخامت رنگ روی بوم یا چوب به کار می‌رفته است. وقتی رنگ آمیزی به‌صورت بسیار ضخیم باشد به نحوی که رد قلم مو به‌صورت واضح دیده شود، آن را «رنگ خمیری سنگین» می‌نامند.

Impression,

اثر، چاپ،

اثر لوح یا حروف کلیشه روی کاغذ. یک چاپ نامرغوب معمولاً به دلیل استفاده از لوح فرسوده یا کمبود مرکب به دست می‌آید و یک چاپ ناخوانا و غیر واضح، اغلب از کمبود مرکب و یا تمیز نبودن لوح ناشی می‌شود. ماکولاتور چاپی آزمایشی است که بدون تجدید مرکب و برای تمیز کردن یا مشاهده طرح کلیشه انجام می‌شود.

Impressionism,

امپرسیونیسم (دریافتگری)،

امپرسیونیسم نامی بود که به تمسخر به برجسته‌ترین پدیده‌های هنری قرن نوزدهم داده شد که نخستین جنبش مدرن محسوب می‌شود. این نام از تابلویی کار مونه به نام «اندر یافت، طلوع آفتاب» (۱۸۲۷: پاریس، موزه مارموتان) گرفته شده که به ارائه بازی نور در آب می‌پردازد در حالیکه بیننده مستقیم به خورشید در حال طلوع نگاه می‌کند. علت اطلاق اصطلاح تحقیرآمیز فوق اولین نمایشگاه مستقل امپرسیونیستها بود که در سال ۱۸۷۴ و با شرکت هنرمندانی همچون مونه، رنوار، سیسلی، پیسارو، سزان، دگا، گیومان، برته موریز و سایرین برگزار شد که مورد استقبال مردم قرار نگرفت. در واقع هدف واقعی امپرسیونیسم دستیابی به ناتورالیسم متعالی‌تر از طریق تجزیه شدت و ضعف رنگ و ارائه بازی با نور بر سطح اشیاء بود. این شکلی از احساسگری است که در آن مفاهیم سنتی ترکیب و طرح - بدینگونه که خطی پیرامون مفهوم یا تصویر کشیده شود - آسیب می‌دیدند. توجه امپرسیونیستها به رنگ و نور بخشی لااقل تا حدودی مدیون تحقیقات فیزیکی دانشمندانی مانند شورو بود و این که یک شیئی از هر رنگی که باشد سایه‌ای به رنگ مکمل خود دارد (گرچه این موضوع را قبلاً دلاکروآمی دانست) و نقاشان با این شیوه سطح تابلو را جان می‌دادند. نحوه کاربرد لرزان قلم و تکه رنگهایی کوچک و روشن و فقدان خط کناری همراه با رنگ روشن و حتی در سایه‌ها باعث خصومت عامه شد. برای مدتی این ابزار کار به شکلی شبه علمی در ثواب امپرسیونیسم نمود کرد که می‌کوشید حداکثر واقعیت و نزدیکی به صحت را ادامه دهد و سپس به ما بعد امپرسیونیسم و ضدیت با طبیعتگرایی انجامید. دهه شکوفایی امپرسیونیسم ۸۰ - ۱۸۷۰ بود که هنرمندان عمده‌ای چون مونه، پیسارو و سیسلی را به خود دید و برای چند دهه بعد هم شاهکارهایی پدید آورد. دگا، رنوار و سزان امپرسیونیستهای تقریبی دهه ۱۸۷۰ بودند (گرچه اکثر اعضا می‌اندیشیدند که تاب تحمل سزان را ندارند) و به تدریج از آن فاصله

گرفتند. سزان می گفت که مایل است «امپرسیونیسم را به چیزی محکم و ماندنی مبدل کند که به آثار موزه‌ها شباهت داشته باشد و به این ترتیب نقطه ضعف اصلی نهضت و فقدان قدرت عقلی آن را آشکار ساخت. در هر حال اکثر تابلوهای یکصد سال گذشته کم و بیش از این سبک تأثیر پذیرفته و حتی فرهنگستان سلطنتی و سالن نیز بدون آن ناکافی به نظر می‌رسند. يك موزه امپرسیونیستی در پاریس وجود دارد و مجموعه‌هایی عمده در موزه مارموتان، پاسی، پاریس هم احداث شده‌اند. اما ماهیت این مکتب و تأکید آن بر نقاشی منظره در فضای باز و ضبط لحظه‌های گذرا به آن معنی است که حجم آثار امپرسیونیستی زیاد بوده و یافتن نمونه‌ها دشوار نیست. در سالهای ۱۸۷۴، ۱۸۷۶، ۱۸۷۷، ۱۸۷۹، ۱۸۸۰، ۱۸۸۱، ۱۸۸۲ و ۱۸۸۶ هشت نمایشگاه امپرسیونیستی برگزار شد.

آستر کاری (ایتالیایی)، **Imprimatura (Ital.),**

آستر یا زمینه کاری معمولاً با رنگمایه، که روی بوم یا چوب با آن پوشانده می‌شود.

برش (واژه لاتین به معنی «او آن را برید»)، **Inc.**

در کلیشه سازی به حكاك يا معمولاً سیاه قلم زن اشاره دارد. ن. ك.
«تقرکن»

اینگرز، ژان اگوست دومینیک (۱۸۷۶ - ۱۷۸۰)،

Ingres, Jean Auguste Dominique,

در مونتوبان متولد شد. پدرش که يك هنرمند متوسط بود استعداد پدرش را تشخیص داد و او را در سال ۱۷۹۱ به فرهنگستان تولوز و سپس در سال ۱۷۹۷ نزد داوید به پاریس فرستاد. در سال ۱۸۰۱ برنده جایزه سفر

به رم شد که دلیل آن خلق تابلویی به نام «سفیران آگامنون» بود که مورد تحسین فلاکمن که تأثیر بسیاری بر اینگرز نهاد، قرار گرفت. اینگرز تا سال ۱۸۰۶ با چهره‌نگاری امرار معاش می‌کرد تا اینکه سرانجام به ایتالیا رفت و در نظر داشت سه یا چهار سال در آنجا بماند ولی هجده سال در آن سرزمین بسر برد. چهره‌نگاریهای او از خانواده ریویه (۱۸۰۵: موزه لوور) با تأکید بر خطوط موج‌دار که يك تن سایه را شکل می‌دهد، در عین حال حاوی و بیانگر شکل است و سبکی را به وجود آورد که آن را اینگرز خلق کرد و تکامل داد بی آنکه تعدیل نماید. کارهایی که از رم به وطن فرستاد مورد انتقاد شدید قرار گرفت و با سقوط ناپلئون، نقاش مجبور شد با نقاشی مداد از جهانگردان در رم زندگی دشواری را بکنرانند. در ۱۸۲۰ در فلورانس اقامت گزید و تابلوی «پیمان لویی سیزدهم» را برای کلیسای جامع مونتبان نقاشی می‌کرد و در سال ۱۸۲۴ این اثر را به نمایش گذاشت موفقیت بسیاری یافت (هنوز در کلیساست). این کار اینگرز را در صف مقدم نقاشان قرار داد و موقعیت او را به عنوان يك مخالف رسمی عقاید دلاکروآ و پشتیبان اصلی يك کلاسیسم مستحکم در تضاد با نهضت رمانتیک تثبیت نمود. در حالیکه آثار او بیشتر چهره‌نگاری بودند که بر طبق اظهار خود تمایلی به آن نداشت و در این کار هم تحت تأثیر عکاسیهای اولیه قرار گرفت و هم آنرا تحت تأثیر قرارداد او به نقاشیهای موضوعی نیز می‌پرداخت و به عنوان بهانه‌ای برای نقاشی پیکرهای برهنه شهوانی، موضوعاتی درباره شرق را هم به شیوه‌ای شاعرانه خلق کرد. نقاشیهای روی دیوار او موفقیتی نیافتند و «عصر طلایی» (۱۸۴۲-۹) فراموش و نابود شد و تنها طراحیهای عالی برای برهنه‌های آن برجای ماندند. (ن. ک. گلیر). در سال ۱۸۳۴ به عنوان مدیر فرهنگستان فرانسوی به رم بازگشت که حاصل پذیرش تقاضانامه‌ای بود که در حالت ناخشنودی از واکنش نسبت به «شهادت سنت سیمفوریان» تسلیم کرده بود. پس از بازگشت به پاریس در سال ۱۸۴۱، او به خاطر موقعیت فرهنگستانی خود با هر نظری به مخالفت می‌پرداخت و از نفوذ خود کورکورانه بهره می‌جست و نه تنها با دلاکروآ، بلکه با جوانان سرکشی که بدون نبوغ و ابتکار به تقلید آثارش می‌پرداختند مخالفت

می‌ورزید. سبك اینگرز تا به آخر تغییری نکرد و او نگاه عینی و نافذ خود را همراه با خطوط موج‌دار و ستایش از رافائل دنبال می‌کرد. در همان حال تعمد او در کاربرد خشن قلم مو بیانگر طراحی عالی اوست. او می‌گفت... طراحی کمال مطلوب هنر است و همه چیز جز رنگ را در بر می‌گیرد. افرادی مانند تئوفیل سیلوستر با این نظر مخالف بوده و می‌گفتند: «او يك نقاش چینی است که در ویرانه‌های آتن گم شده است. و به گفته دلاکروآ «هنر او بیان کامل اندیشه‌ای ناقص است.» در ۱۸۲۵ عضو انستیتو، در ۱۸۵۵ مفتخر به نشان افتخار و در ۱۸۶۲ سناتور شد. هیچیک از شاگردانش جز شاسریو شهرتی نیافتند، اما پیرو واقعی اود گابود.

يك موزه بزرگ به نام اینگرز در مونتوبان وجود دارد و دیگر آثار او در ازن پروانس، الجزیره، آنتورپ، بالتیمور، بایون، بروکسل، کمبریج، ماساچوست (فوک)، شانتلی، سینسیناتی، فلورانس (اوفیزی)، هارتفورد، کانکتیکات، کاتزاس سیتی، لنینگراد، لندن (نگارخانه ملی، ویکتوریا و آلبرت)، لیون، مونپلیه، نورثامپتون ماساچوست، نیویورک (موزه متروپولیتن، مجموعه فريك)، پاریس (لوور، کارناواله، آنوالید)، فیلادلفیا، روئن، استکهلم، تولوز، ورسای، واشنگتن (نگارخانه ملی) و دیگر شهرها حفظ می‌شوند.

اینس، جیمز دیکسون (۱۸۸۷ - ۱۹۱۴)، Innes, James Dickson,

نقاش منظره پرداز اهل ویلز که درك پر قدرتی از طراحی داشت و از رنگهای غنی استفاده می‌کرد. ابتدا به سبك امپرسیونیسم ویلسون استیر کار می‌کرد و سپس شدیداً تحت تأثیر اگوستس جان قرار گرفت. مرگ زود رس او این فکر را برمی‌انگیزد که شاید بعدها به ددگری روی می‌آورد. آثاری از او در آبردین، کاردیف، لیدز، لندن (تیت) و منچستر وجود دارد.

Inness, George,

اینس، جورج (۹۴ - ۱۸۲۵)،

نقاش منظره‌پرداز آمریکایی که تحت تأثیر مکتب باریزان قرار گرفت. سالهای متعددی را در اروپا گذراند: اولین بار در ۱۸۵۰/۵۱ به اروپا سفر کرد و بعدها پنج سال را در فرانسه و ایتالیا گذراند (۷۵ - ۱۸۷۰) و عمیقاً از عقاید مکتب باریزان تأثیر پذیرفت. در ده سال آخر عمر تحت تأثیر سوئیندنبرگ بود و در نتیجه مناظر او مفهومی سمبولیک (نمادگرا) همراه با استفاده از رنگمایه‌های غنی را در بردارند. آثاری از او در نیویورک (موزه متروپولیتن) و دیگر موزه‌های آمریکایی و یک تابلو نیز در نگارخانه ملی لندن حفظ می‌شوند.

Intaglio (Cavo - rilievo),

چاپ گود،

حکاکی اشکال روی سطح به نحوی که نوعی نقش برجسته معکوس را تشکیل می‌دهد. متداولترین نمونه کنده کاری روی مهر است و در نتیجه اصطلاح مخالف آن کامئو است. برای نحوه کار به مدخل کلیشه مراجعه شود.

International Gothic,

گوتیک بین‌المللی،

در اواخر قرن چهاردهم نگرشی نوین نسبت به طبیعت پدید آمد که ابتدا در دربار هنری فرانسه و بورگاندی بروز کرد (ن. ک. برو در لام، لیمبورگ) و سپس به سرعت در ایتالیا و آلمان (ن. ک. لوکرن) و بوهیمیا (استاد ویتینگو) رواج یافت. به عنوان یک سبک، این شیوه اساساً گوتیک باقی ماند. واقعگرایی جدید به‌رینه کاری تابلو، به خصوص جزئیات مناظر، حیوانات و لباس محلی محدود ماند. این نوع واقعگرایی (رنالیسم) هیچ وجه مشترکی با واقعگرایی بعدی نداشت که الهام گرفته از طبیعت بود و به وسیله ماساچیو و دوناتلو مورد استفاده قرار گرفت. با اینهمه،

جنبه‌هایی از هر دو شیوه در کار گیرتی نمایان است. در ایتالیا، نماینده برجسته سبك گوتيك بين‌المللی جنتیل دافا بریانو و پیسانلو بودند. مقایسه بین «مادونا» کار جنتیل در مجموعه سلطنتی و «مادونا» کار ماساچیو در نگارخانه ملی لندن، و یا «نیایش» کار جنتیل در اوفیزی، فلورانس و نمازخانه برانکاچی کار ماساچیو به روشنی اختلاف مقصود و همچنین سبك را نشان می‌دهند. تأثیرات سبك گوتيك بين‌المللی سالهای بسیار برجای ماند، در اواخر قرن پانزدهم نیز دوباره احیاء شد.

Intimisme,

صمیمیت‌گری،

يك شكل از تكنيك امپرسیونیست که بیشتر در مورد به تصویر درآوردن زندگی روزمره داخل منازل به کار می‌رفت تا در منظره‌ها. آثار بوناردو و ویولار تجلی این اصطلاح‌اند.

Intonaco,

ابداع، (واژه لاتینی: او آن را ابداع کرد).

Inv., Inventit (Lat., He invented it),

این واژه اغلب روی يك کار گراور دیده می‌شود و به معنی نام طراح اصلی است در حالیکه ممکن است کس دیگری اثر را کشیده، نقاشی (Del) کرده (Pinx)، گراور راتهییه کرده (Inc. or Sculp) و به چاپ رسانده (Excudit) باشد. يك کار سیاه قلم كوچك و زیبا به وسیله دومنیکو تیپلو وجود دارد که چنین امضاء شده؛ (ج. ب. تیپلو اختراع کرد و این کار را نقاشی کرد و پسرش صفحه را قلم کاری کرد).

Isabey, Eugene - Gabriel,

ایزابی، اوژن-گابریل (۱۸۰۳ - ۸۶)،

پسر نقاش مینیاتور ژان باتیست (۱۸۵۵ - ۱۷۶۷) بود. اوژن کار خود را با نمایشگاهی در سال ۱۸۲۴ آغاز کرد که در آن مناظر دریا و

مناظر طبیعت را، به نمایش گذاشت و مدالی به دست آورد. در سال ۱۸۳۰ همراه نیروی دریایی فرانسه به عنوان يك نقاش مناظر دریایی به الجزیره رفت. رنگ آمیزی رماتیک او از دلاکروآ الهام گرفته است. او چند بار به انگلستان سفر کرد و احتمالاً بایننگتون او را تشویق به استفاده از آبرنگ نمود. او نقاش بسیاری از رخدادهای دوران سلطنت لوئی فیلیپ است (نقاشیهایی در ورسای و مجموعه سلطنتی). دیگر آثار او در موزه لوور و در بایون، بوستون، کاردیف، کلیولند اوهایو، لندن (نگارخانه ملی، مجموعه والاس)، ناسی، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اورلئان و یورک وجود دارند.

آیزنبراند، آدریائن (متوفی ۱۵۵۱)، Tsenbrandt (ysenbrandt), Adriaen,

در سال ۱۵۰۱ در بروک فعالیت داشت و گفته می‌شود او شاگرد ژرار داوید بوده و به همین دلیل اثر «مادونا با هفت مصیبت» (بروکس، نوتردام، موزه بروکسل) به او نسبت داده شده است. يك مجموعه بزرگ متعلق به اوایل قرن شانزدهم مکتب بروک تحت نام او آورده شده است که يك نمونه جالب آن «ستایش مغان» در بیرمنگهام حفظ می‌شود. البته برخی از این آثار را واگن به موستائرت نسبت داده و در نتیجه اصطلاح «شبه موستائرت» به ایزنبراند اشاره دارد.

ایزرائیل، یوزف (۱۸۲۴ – ۱۹۱۱)، Israels, Josef,

یکی از پیشروان مکتب لاهه بود که در مدرسه هنرهای زیبای پاریس زیر نظر دولاروش به تحصیل پرداخت و پس از مراجعت به هلند در ۱۸۴۷ به نقاشی از موضوعات تاریخی مشابه او روی آورد. در سال ۱۸۵۵ به زاندفورت رفت و از زندگی ماهیگیران آنجا به سبک واقعگرایانه نقاشی کرد. این آثار وان گوگ را تحت تأثیر قرار داد که علت توجه به ایزرائیل است و بر مکتب گلاسکوهم اثر داشت. آثاری از او در آمستردام

و بسیاری از موزه‌های هلندی و همچنین در آبردین، بوستون، شیکاگو، کلاسکو، لندن (نگارخانه ملی) و نیویورک (موزه متروپولیتن) حفظ می‌شوند.

Italianizers,

ایتالیایی مآبان،

هنرمندان شمال اروپا، معمولاً هلندی یا فلاندرزی که سبک ایتالیایی را حتی‌المقدور با ایتنای بر سبک ایتالیایی‌ها یا داخل کردن طرح‌های ایتالیایی در آثار خود دنبال می‌کردند. این اصطلاح اغلب بر منظره پردازان هلندی مانند اسیلین، بوث، وبرکم اطلاق می‌شود و همچنین به هنرمندان نقاش فلاندرز در قرن شانزدهم مانند مابوس یا وان اورلی اشاره دارد، اگرچه آنها را معمولاً رمانتیست می‌نامیدند.

Itten, Johannes,

ایتن، یانس (۱۸۸۸ - ۱۹۶۷)،

نقاش سوئیسی که در آلمان به تحصیل پرداخت و در سال ۱۹۱۵ یک نقاش انتزاعی شد، به مدرسه طراحی بوهاوس پیوست و در آنجا یک دوره پایه بنیان نهاد که تأثیری عمده - و عمدتاً مخرب - بر هنر قرن بیستم اروپا و امریکا باقی گذاشت. او باعث شد که کلی به بوهاوس پیوند اما در ۱۹۳۸ خود به سوئیس بازگشت. کتاب او به نام «طراحی و شکل» براساس طرح درس او در بوهاوس به سال ۱۹۷۵ به انگلیسی منتشر شد.

Ives, James,

ایوز، جیمز،

نگاه کنید به «کوریه» (Currier)



یاکوبلو دل فیوره (متوفی ۱۴۳۹)، **Jacobello del Fiore,**

نقاش ونیزی که از سال ۱۳۹۴ به بعد فعالیت داشت. او سنت بیزانسی را که تا اواخر قرن چهاردهم بر هنر ونیزی مسلط بود رها کرد، اما در عوض تحت تأثیر سبک گوتیک بین‌المللی رایج در اوایل قرن پانزدهم قرار گرفت. اکثر آثار او در ونیز است اما قدیمیترین اثر او به تاریخ ۱۴۰۷ که به وسیله این هنرمند امضاء شده سابقاً در یک مجموعه خصوصی در آمریکا حفظ می‌شد.

یاکومارت دوهسیدن (متوفی حدود ۱۴۱۱)، **Jacquemart de Hesdin,**

از ۱۳۸۴ تا ۱۴۱۱ نقاش دربار دوك بری بود و به جانشینی برادران لیمبرگ برگزیده شد. او تابلوی «ساعات با شکوه دوك دوبری» (پاریس کتابخانه ملی) و همچنین «ساعات بسیار خوش» (بروکسل، کتابخانه)

سلطنتی) به وجود آورد و نام او عمدتاً به خاطر آغازگر آنچه که به «هور دوتورن» مشهور شد به یادها مانده است.

جیمسون، جورج (متوفی: ۱۶۴۴)، Jamesone, George,

نقاشی از اهالی ابردین که در ادینبورگ به کار آموزی پرداخت و بنا به مشهور، هر چند به احتمال بسیار کم، از روبنس تعلیم گرفت. سبک کار او در چهره‌نگاری بی‌شابهت به کورنیلیوس جانسون یعنی فلاندرزی نبود. در سال ۱۶۳۳ از چارلز اول در ادینبورگ نقاشی کرد و به ایتالیا نیز سفر نمود اما از ۱۶۳۴، بیشتر در ادینبورگ کار می‌کرد. آثاری از او در ادینبورگ (نگارخانه ملی چهره) و تعدادی نیز در ابردین (نگارخانه و مخصوصاً در مجموعه دانشگاه) وجود دارند.

ژانت، Janet,

نگاه کنید به «کلوئه» (Clouet)

ژانزس (ژانسنس)، کورنیلیوس، Jansens (Janssens), Cornelius,

نگاه کنید به «جانسون» (Johnson)

ژاردن. کی. دو، Jardin, K. du,

نگاه کنید به «دوژاردن» (Dujardin)

یاولنسکی، الکسی (۱۸۶۴ - ۱۹۴۱)، Jawlensky, Alexej,

نقاش روسی که در ابتدا افسر گارد کز امپراطوری بود و بیشتر عمر

خود را در آلمان گذراند، اما تنها تأثیر مهم سبک غربی بر او آثار ماتیس است. از سال ۱۸۹۶ در مونیخ تحصیل می‌کرد و در آنجا با کاندینسکی ملاقات کرد، ولی به گروه سوار کار آبی ملحق نشد. بعدها همراه با کاندینسکی، کلی، فنینگر گروهی را تشکیل داد که به چهار آبی مشهور گشت. در سال ۱۹۲۱ در ویسبادن اقامت گزید و کارهای بعدی او انتزاعی‌تر، بیزانسی‌تر و بیانگرتر شدند؛ او خود می‌گوید: «هنر احساس دلتنگی برای پروردگار است». آثار بسیاری از او در ویسبادن و در مجموعه پاسادینا کالیفرنیا وجود دارند.

Jean de Boulogne,

یان دو بلونی،

نگاه کنید به «بولونیا» (Boulognia)

جان، اگوستوس ادوین (نشان لیاقت) (۱۸۷۸ - ۱۹۶۱)؛

John, Augustus Edwin, OM,

نقاش انگلیسی که در ویلز به دنیا آمد. او در اسلید تحصیل کرد و از ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۲ در لیورپول به تدریس پرداخت و در سال ۱۹۰۳ به کلوب هنر جدید انگلیسی پیوست و از راه طراحی عالی خود به زودی شهرت یافت. او عمیقاً تحت تأثیر پووی دوشاوان و مابعد امپرسیونیستها قرار گرفت (۱۴ - ۱۹۱۰) و زیر طرحهای تزئینی (کارتون) بسیاری پدید آورد که تنها یکی از آنها (ژوهانسبورگ) اجرا شد. چهارم نگاریهای بی‌نظیر او از سبک با شکوه سنتی الهام می‌گیرد که با روش نیمه امپرسیونیستی و رنگمایه‌های غنی و با یکدستی طراحی غیر امپرسیونیستی درهم می‌آمیزد. او در انگلستان و فرانسه سفرهای بسیاری کرد و اغلب کولی‌وار همیشه در زندگی و هنر از مخالفین پرشور اصول فرهنگستانی بود. در سال ۱۹۲۸ عضو فرهنگستان شد و سپس با هیاهو استعفا داد، اما در سال ۱۹۴۰ بار دیگر به عضویت فرهنگستان انتخاب شد.

آثاری از او در ابردین، بیرمنگهام، برایتون، بوفالو، کمبریج (فیتز ویلیام)، کاردیف، دیترویت، دوبلین، گلاسکو، لیدز، لندن (تیت)، منچستر، ملبورن، اوتاوا، شفیلد، استکهلم، سوانزی، سیدنی، تورنتو، واشنگتن (نگارخانه ملی)، ییل (مرکز هنرهای بریتانیا) و دیگر شهرها وجود دارند.

John, Gwen,

جان، گوین (۱۸۷۶ - ۱۹۳۹)،

خواهر اگوستس بود و در اسلید و پاریس (۱۸۹۸) همراه با ویسلر تحصیل می‌کرد و با آیدانتاشیپ که بعداً با اگوستس ازدواج کرد به سر می‌برد. بعدها به مودون رفت تا نزدیک رودن باشد اما دوستی طولانی آن دو با تلخی به پایان رسید. گوین با همسایه‌اش فیلسوف کاتولیک ژاک ماریاتن روابط دوستانه‌ای داشت. در میزان تأثیر این فیلسوف بر هنر گوین مبالغه شده، اما در سال ۱۹۱۳ گوین به مذهب کاتولیک درآمد و بسیاری از نقاشیهایش به تصویر راهبه‌ها در یک صومعه دومنیکن نزدیک محل اقامتش تبدیل شدند. تابلوهای او متضاد آثار برادرش هستند و روحیه آرام و محبوب او را منعکس می‌سازند که با رنگ‌های آرام و کیفیتی درونگرا خلق شده‌اند. اکثر عمر او در فقر و تمایلی غیرعادی به کنارم جویی و استقلال سپری شد. نمونه‌هایی از آثار او در بیرمنگهام (مؤسسه باربر)، کاردیف، لندن (تیت، نگارخانه ملی، چهره حاوی چهره خود او)، منچستر، نیویورک (موزه هنرهای مدرن)، شفیلد، تنبی و دیگر شهرها وجود دارند. یک بار اگوستس گفته بود که بعدها او را فقط به عنوان برادر گوین در خاطره‌ها باقی خواهد ماند و در حقیقت شهرت گوین با افول شهرت برادرش اوج گرفته است.

Johns, Jasper,

جانز، جاسپر (تولد: ۱۹۳۰)،

نقاش آمریکایی که همراه روشنبرگ یکی از افراد مؤثر در شکل-

گیری هنر پاپ نیویورک محسوب می‌گردد. او نقاشی، نقاشی چسباندنی (کلاژ)، مونتاژ اشیاء، پلاستیک، فلز، برتر به صورت جدا یا ترکیبی استفاده می‌کرد که از آن جمله می‌توان به «قوطی آبجو» (۱۹۶۱) اشاره کرد که دارای برجسب رنگی است. یک نمونه از آثارش در تیت در لندن وجود دارد.

جانسون (یونسون)، کورنیلیوس (همینطور مشهور به یانسن و یانسن وان کولن) (۱۶۶۱/۲ - ۱۵۹۳)،

Johnson (Jonson) Cornelius (also Called Jansens, Janssen Van Ceulen),

در خانواده‌ای هلندی در لندن به دنیا آمد و یکی از برجسته‌ترین نقاشان چهره‌نگار انگلیسی در دوره پیش از ورود وان دایک در ۱۶۲۳ بود. تابلوهای او صریح، اما به سبک با احساس هلندی است که گاه از آثار میتنس غیر قابل تشخیص است اما گرایش بیشتری به چهره‌نگاریهای نیم تنه در یک طرح بیضی شکل داشت گرچه یک چهره‌نگاری خانوادگی از او در لندن (نگارخانه ملی پرتره) است. پس از سال ۱۶۳۲ تحت تأثیر وان دایک قرار گرفت تا اینکه در ۱۶۴۳ جنگهای داخلی باعث شد در هلند مأوی گیرند و در آنجا به سبکی که بیشتر هلندی و به کارهای میرولد نزدیک بود روی آورد. آثاری از او در آمستردام (ریکسموس)، باث (موزه هولبورن)، بلاک هیت، بوستون، کاردیف، کیولند اوهایو، دوبلین، لاهه، لیورپول، لندن (نگارخانه ملی چهره‌نگاری، تیت، ویکتوریا و آلبرت ودالویچ)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اوتاوا (نگارخانه ملی)، شفیلد، و بیل (مرکز هنرهای بریتانیا) حفظ می‌شوند. پسرش کورنیلیوس جوان (پس از ۱۶۹۸ - پس از ۱۶۲۲) نیز نقاش بود و از سبک او تقلید می‌کرد. در آمستردام (ریکسموس) یک چهره‌نگاری امضاء شده به تاریخ ۱۶۶۸ مسلماً اثر کورنیلیوس جوان است.

Jones, David,

جونز، دیوید (۱۸۹۵ - ۱۹۷۴)،

نقاش اهل ویلز که گراوریست و نویسنده نیز بود و کتابهای خود را به تصویر درآورد («در پراتتر» ۱۹۳۷ که حاصل تجربه‌هایش در سنگرهای جنگ اول بود؛ «آنا‌تاما»، ۱۹۵۲ و «عصر هنرمند» ۱۹۵۹). در دهه ۱۹۲۰ بسیار تحت تأثیر اریک جیل قرار گرفت. نقاشیهای آبرنگ و طراحیهای منادی او که با پاشیدن آبرنگ جان می‌گیرند جنبه مهمی از هنر او را تشکیل می‌دهند. هنری درخشان، تخیلی و تقریباً حاکی از اوهام در تصویرپردازی که غالباً به افسانه‌های ویلزی، نمادگرایی مسیحی و روم باستان اشاره دارند. شاید بیماری روانی او در ۱۹۳۲ و ۱۹۴۷ در تخیلات اوهامی او دخالت داشت. تا حدود سال ۱۹۶۴ موضوعات او حاوی مناظر، باغها، نشو و نمای گیاهان، حیوانات، چهره‌نگاری و اسطوره‌ها بودند، اما در سالهای آخر عمر خود مجموعه‌ای از نوشته‌های خطی را نقاشی کرد که از بخشی خطاطی و بخشی هنر انتزاعی تشکیل شده و بیشتر به کتیبه اسلامی شباهت داشتند تا تأثیر جیل. آثار او در تیت، لندن، کاردیف و دیگر موزه‌های انگلیسی در معرض نمایش هستند.

Jones, Inigo,

جونز، اینیگو (۱۶۰۳ - ۱۵۷۳)،

شهرت او اساساً به خاطر معماری است، اما اولین بار در ۱۶۰۳ از او به عنوان یک نقاش نام برده شده و بیش از چهار صدوپنجاه طرح از او به جا مانده که بیشتر در چاتسورث، کربی شایر و برای صحنه تأثر و لباسهای محلی انجام شده‌اند. او در صحنه‌پردازی تأثر انگلستان تحولی به وجود آورد و صحنه‌های بیست و پنج نمایش موزیکال و دونمایشنامه را طراحی کرد. از او نقل شده که: «به خاطر تمایلی که در سالهای جوانی به مطالعه در هنر و طراحی داشتم از سرزمینهایی گذر کردم تا با استادان برجسته ایتالیا آشنا شوم». به نظر می‌رسد مدتی را در ونیز به سر برد و

به فلورانس نیز سفر کرده که کار بوتالتی به عنوان هنرمند برتر بر او تأثیر نهاد. او در دربار دانمارک نیز خدمت کرد و همسر جیمز اول، ملکه آن دانمارک به او مأموریت داد طراحی يك برنامه موسیقی و رقص در سال ۱۶۰۵ را بر عهده گیرد. در سالهای ۱۴ - ۱۶۱۳ در رم بسر می برد و ظاهراً هنوز نقاشی می کرد، اما بیشتر عمر خود را به عنوان مشاور هنری دربار انگلستان و معمار سپری شد. يك تابلو در چاتسورث به نام او شهرت دارد.

Jones, Thomas,

جونز، توماس (۱۷۴۲ - ۱۸۰۳)،

منظره پرداز اهل ویلز و شاگرد ریچارد ویلسون در ۵ - ۱۷۶۳ که از سال ۱۷۶۹ در مدارس فرهنگستان سلطنتی تعلیم گرفت. در سالهای ۸۳ - ۱۷۷۶ به ناپل و رم سفر کرد (خاطرات او از این دوره در سال ۱۹۵۱ منتشر شد)، و در آنجا چند منظره كوچك از روی طبیعت کشید که به آثار نقاشان بعدی چون میخالون، والنسین و حتی کورو شباهت دارند. پس از بازگشت به انگلستان نقاشی را به عنوان حرفه کنار گذاشت، اما تا سالهای ۸ - ۱۷۸۴ به شرکت در نمایشگاههای فرهنگستان سلطنتی ادامه داد و در نمایشگاه ۱۷۹۸ هم شرکت کرد. شش تابلوی منظره از او به سبك کورو در کاردیف است.

Jongkind, Johan Barthold,

یونگکیند، یوهان بارتولد (۹۱ - ۱۸۱۹)،

نقاش هلندی که از مناظر و دریا نقاشی می کرد و همراه با بودن از منادیان مکتب امپرسیونیسم تلقی می شد و تأثیری بسزا بر مونه داشت. (گرچه که در سال ۱۸۶۰، مونه به بودن نوشته بود که یونگکیند که او را ملاقات نکرده بود مجنون است). او در سال ۱۸۶۲ با مونه ملاقات کرد و در ۱۸۶۳ در نمایشگاه هنرمندانی که آثارشان از سوی نمایشگاههای رسمی رد شده بود شرکت نمود، سپس سالهای آخر عمر خود را در فرانسه اقامت گزید،

در نزدیکی گرنوبل در تنگدستی زیست و مانند وان گوگ در حالت جنون مرد. او هرگز در فضای آزاد یا رنگ و روغن کار نکرد و از روی طراحی و آبرنگی که در محل می‌ساخت به کار می‌پرداخت، اما حاصل فعالیت او بسیار شبیه به آثار امپرسیونیست‌هاست. در سال ۱۸۶۴ دو منظره از نوتردام از يك نقطه دید اما تحت دو وضعیت جوی متفاوت نقاشی کرد. که به آثار اولیه امپرسیونیستی شبیه و در واقع آغازگر مجموعه کارهایی بودند که بعدها مونه پدید آورد. يك نمونه شاخص از کار او در نگارخانه ملی لندن است.

یوس، وان کلف (۱/۱۵۴۰ - ۱۴۸۵ حدوداً)، Joos Van Cleve,

در سال ۱۵۱۱ در آنتورپ به مقام استادی رسید. این هنرمند را معمولاً همان استاد تابلوی «مرگ مریم» می‌دانند. اما تفاوت‌های بسیاری بین چهره‌نگاری و نقاشیهای مذهبی منسوب به او (یا آن دو) وجود دارند. او معاصر مامیس بود و بسیاری از چهره‌نگاریهایی که به او نسبت داده به سبک واقعگرایانه‌ای شبیه به اسلوب مامیس و یا حتی هولباین و مابوس خلق شده و احتمالاً به کارهای بارتل بروین نزدیکتراند. به نظر می‌رسد او به جنوآ هم سفر کرد و به احتمال بسیار حدود سال ۱۵۳۰ در خدمت دربار فرانسوای اول بود و مطمئناً بسیاری از چهره‌نگاریهای موجود از فرانسوا و ملکه از آثار اوست، اما هیچیک از چهره‌نگاریهای که به او نسبت داده‌اند دارای امضاء صریح و اسناد معلوم نیست از جمله مانند چهره‌نگاری از خود نقاش در مجموعه سلطنتی که در ۱۶۳۹ به عنوان اموال چارلز اول با «سوتو کلف از خود کشیده» ثبت شده است، اما اجزاء چهره به صورت پوس که در کلیشه‌های قرون شانزدهم و هفدهم ترسیم شده‌اند شبیه‌اند. آثار منسوب در مجموعه سلطنتی، و در آنتورپ، برلین، بوستون، بروکسل، کمبریج (فیتز ویلیام)، کلن (والراف ریچارتز)، دیترویت، درسدن، ادینبورگ، فلورانس (اوفیزی)، لیورپول، لندن (نگارخانه ملی، مؤسسه کورتولد)، مادرید، منچستر، نیوهامپشایر، میشیگان (دانشگاه)، مونیخ،

نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور)، فیلادلفیا (جانسون)، تولیدو اوهایو، وین، واشنگتن (نگارخانه ملی، کورکوران) و ووستر ماساچوست حفظ می‌شوند.

پسر او کورنیلیوس (۶۷ - ۱۵۲۰) موسوم به «سوتو کلف» هم نقاش بود و حوالی ۱۵۵۴ به امید حمایت دربار به لندن سفر کرد. اما موربر او پیشدستی کرده بود و کورنیلیوس در ۱۵۵۶ دیوانه شد.

یوس، وان گنت (وان واسنهوفه) (۱۴۷۵ پس از - ۱۴۶۰ فعالیت)،

Joos Van Gent (Van Wassenhove),

موسوم به جوستوس (داور) گنت در سال ۱۴۶۰ در آنتورپ و در سال ۱۴۶۴ در گنت به استادی رسید. آنجا با هوگووان در گوئس آشنا شد (که در ۱۴۶۷ اتحادیه صنفی را پایه نهاد) و اسناد مربوط به او تا سال ۱۴۶۹ در دست‌اند، اما در ۱۴۷۵ به رم رفته بود. در ۴ - ۱۴۷۳ در اورینو زندگی می‌کرد و به نقاشی از عشاء ربانی می‌پرداخت که ابتدا به پیرو دلا فرانچسکا محول شده بود. در میان کارهایی که به او نسبت داده شد می‌توان از «صلیب» (گنت، کلیسای جامع) و مجموعه‌ای حاوی بیست و هشت «مرد مشهور» (حدوداً ۱۴۷۵: نیمی در پاریس، موزه لوور و نیمی دیگر در اورینو) و همچنین (لااقل) دست‌های دوک اورینو در «مادونا بررا» کار دلا فرانچسکا نام برد. سایر آثار او در مجموعه سلطنتی، لندن (نگارخانه ملی)، نیویورک (موزه متروپولیتن) و اورینو حفظ می‌شوند. دواثر دیگر در برلین در ۱۹۴۵ نابود شدند. تابلوی «مردان مشهور» و دست‌های دوک (و تابلوهای دیگر) به برگوئت هم نسبت داده شده‌اند هرچند يك نویسنده ایتالیایی قرن پانزدهم آن را کار «يك هلندی» دانسته و تنها هنرمند هلندی ساکن اورینو در آن زمان یوس بود.

یور دائنس، یاکوب (۱۶۷۸ - ۱۵۹۳)، Jordaenes, Jacob,

در آنتورپ به دنیا آمد و در آنجا نیز درگذشت. در آنتورپ یاکوب دستیار روبنس بود. پس از مرگ روبنس کارهای نیمه تمامی را که از طرف اسپانیا سفارش داده شده بود به پایان رساند در حالیکه پر مدعایی وان دایک امکان مذاکره با او را نمی‌داد. او نمونه بارز تأثیر وسیع سبک روبنس است زیرا نوعی باروک پرشور و پر تقلاناشی از روبنس را، هر چند بدون ذوق و مهارت و تنوع طرح و رنگ او تقلید می‌کرد. در اواخر عمر به مذهب کالوین پیوست و سبک کارش ملایم‌تر شد، اما سفارش کاتولیکها را هم می‌پذیرفت. او برای خاندان اورتر هم کار کرد و در دهه ۱۶۳۰ چهره‌ها و تزییناتی را انجام داد و کارهای آخر او حاوی صحنه‌های ژانر و مجالس باده‌گساری بزرگ (نمونه‌ای از آن سلطان مستان در بروکسل) است که از براوتر و استین تأثیر گرفته‌اند. آثار او در آنتورپ، بلفاست، بریستول، بروکسل، بوداپست، کاسل، کیولند اوهایو، درسدن، کارلسروهه، لیل، لندن (نگارخانه ملی، مجموعه والاس)، مادرید، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور)، ساتمپتون، استکهلم و (چهار فقیه کلیسا) در مجموعه استونی هرست، لنکشایر حفظ می‌شوند.

کاردان (شاگرد فارغ التحصیل)،

Journeyman (From Fr. Journee a day),

یک هنرمند که دوران کارآموزی خود را گذرانده اما هنوز سمت استادی در یک اتحادیه (گیلد) را ندارد. او به عنوان کارگر روزمزد در کارگاههای استادان مختلف امرار معاش می‌کند (و هنگامی که یک شاگرد در چند نگارخانه کار کند، اغلب مشکل می‌توان کارهای یکی را از دیگری تشخیص داد). برخی نقاشان «سالهای سرگردانی» خود را به این روش

می‌گذرانند؛ گروهی نیز هرگز موفق به کسب کار مستقل برای خود نمی‌شوند.

Jouvenet, Jean,

ژوونه، ژان (۱۷۱۷ - ۱۶۴۴)،

در روئن در يك خانواده هنرمند به دنیا آمد و در سال ۱۶۶۱ به پاریس رفت. به زودی کار زیر نظر لیرون را مخصوصاً در ورسای و همچنین يك مجموعه در رنس، روئن و پاریس (انوالید) و يك تابلوی بسیار بزرگ در سن مارتن دوشاتر (اینک در لوور) را قبل از ۱۷۰۶ انجام داد. سبك او به لیرون و لوسوئو نزدیک است هر چند هیچانگری بیشتر باروک و مقدار بیشتری طبیعتگرایی را در بر دارد. آثار بسیاری از او در موزه‌های فرانسوی و دیگر آثارش در فلورانس (اوفیزی)، مادرید، مونیخ، نورثامپتون ماساچوست و استکهلم حفظ می‌شوند.

Juan de Juanes,

خوانس، خوان دو (حدود ۷۹ - ۱۵۲۳)،

نقاش اسپانیایی و پسر نقاش ویسنته تاسیپ (۱۵۴۵ حدوداً - ۱۴۷۵ حدوداً) که به احتمال زیاد در ایتالیا و احتمالاً در ونیز به تحصیل پرداخت. او «کمال مطلوب» هنر ضد اصلاح‌طلبی را خلق کرد که از «شام آخر» اثر لئوناردو داوینچی و اثر رافائل به نام «مادونا» همراه با تأثیراتی از نقاشان فلاندرز (چون ماسیس) ملهم بود. آثار دیگرش در مادرید (پرادو، فرهنگستان) و سایر نقاط اسپانیا حفظ می‌شود.

Jugendstil,

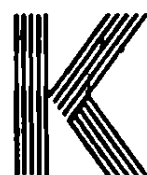
یوگنداستیل،

به هنر نو مراجعه شود.

Justus of Ghent,

یوستوس گنت،

نگاه کنید به «یوس وان گنت» (Joos van Gent)



Kalf, Willem,

کالف، ویلم (۹۳ - ۱۶۱۹)،

نقاش هلندی که به نقاشی از طبیعت بیجان می‌پرداخت و در پاریس، رتردام و آمستردام کار می‌کرد و در قطعات استادانه ضیافت که به نمایش (پرنکستیلون) معروف‌اند تخصص داشت. سالهای ۶ - ۱۶۴۲ را در پاریس به سر می‌برد و احتمالاً بزرگترین تابلوی خود (بیش از هفت فوت ارتفاع) به نام «طبیعت بیجان مسلح» (لومان) را در فرانسه کشید و گفته می‌شود که این تابلو امضاء و تاریخ داشته که اینک مشهود نیست. در سال ۱۶۵۱ به هلند بازگشت و در ۱۶۵۳ در آمستردام مأوی گزید. عمق و درخشندگی رنگهای او و مهارت کارش نشاندهنده تأثیر ورمیراند. معمولاً نقاشیهای نمایشی او شامل گلدانهای شیشه‌ای، طلایی، نقره‌ای، میوه و یک قالی ترکی در مقابل یک زمینه تیره است که اغلب یک ساعت بغلی در جلوتصویر قرار می‌گیرد. یک نمونه خوب از این سبک نقاشی در نگارخانه ملی لندن است و دیگر آثار او در آمستردام (موزه ریکسموس)، برلین، کلیولند اوهایو،

درسدن، فرانکفورت (اشتادل)، گلاسکو، لاهه (موزه بردیوس)، ایندیاناپولیس، مالبو کالیفرنیا، منچستر، ملبورن، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اکسفورد، پاریس (لوور)، فیلادلفیا (جانسون)، رتردام، روئن، سنت لوئیز، استکهلم، وین، واشنگتن (نگارخانه ملی) و دیگر شهرها موجوداند.

Kalraet, Abraham,

کاندینسکی، واسیلی (۱۸۶۶ - ۱۹۴۴)،

Kandinsky, Wassily,

در مسکو به دنیا آمد و پس از ترك رشته حقوق در مونیخ به تحصیل هنر پرداخت. اولین اثر کاملاً انتزاعی خود را در سال ۱۹۱۹ نقاشی کرد (تیت، لندن)، و بنابراین یکی از بنیان گذاران نقاشی انتزاعی محض محسوب می گردد. در سال ۱۹۱۱ گروه سوارکار آبی را بنیان نهاد و در ۱۹۱۲ کتابی با عنوان «هنر هماهنگی روحانی» منتشر کرد که در ۱۹۱۴ به انگلیسی ترجمه شد. در ۲۱ - ۱۹۱۴ به روسیه بازگشت و سپس به آلمان رفت و در مدرسه بوهاس به تدریس پرداخت و باردیگر با کلی تماس پیدا کرد. کاندینسکی در سال ۱۹۳۳ به فرانسه سفر نمود. نیویورک (موزه گوگنهایم) آثار بسیاری از او در اختیار و همچنین موزه های مونیخ و روسیه نیز صاحب آثاری از او هستند.

Kane, John,

کین، جان (۱۸۶۰ - ۱۹۳۴)،

یکی از هنرمندان برجسته «ابتدایی» آمریکا در اوایل قرن بیستم به شمار می رود. او در اسکاتلند به دنیا آمد، اما در ۱۸۷۹ به آمریکا مهاجرت کرد و در پنسیلوانیا و اوهایو اقامت گزید و از حوالی ۱۹۱۰ به نقاشی از مناظر صنعتی به خصوص راه آهن مشغول شد. او با شرکت در نمایشگاه کارنکی به سال ۱۹۲۸ شهرت یافت.

Kauffmann, Angelica,

کوفمن، آنجلیکا (۱۸۰۷ - ۱۷۴۱)،

نقاش تزیینات سوئسی که زنی فرهیخته در موسیقی بود و تابلویی حاوی استعاره انتخاب بین «هنر موسیقی و نقاشی» را به تصویر درآورد (۱۷۶۰: نسخه‌های بعدی موجود است). پس از آن که نقاشی را برگزید در ۱۷۶۳ به رم رفت و در آنجا یک چهره‌ای از وینکلمان (۱۷۶۴: زوربخ، کونستهاوس) کشید که باعث شهرت او شد. در سال ۱۷۶۵، به ونیز و سال بعد به لندن سفر کرد و تا سال ۱۷۸۱ در این شهر باقی ماند او بارینولدز دوست شد (و شایعه روابط عاشقانه آن دو هم وجود دارد) و از سبک چهره‌نگاری رینولدز تقلید کرد. ازدواج نخست آنجلیکا با یک کنت قلابی فاجعه‌آمیز از کار درآمد، اما او بار دیگر با یک نقاش تزیینی به نام زوکی ازدواج کرد و در سال ۱۷۸۱ همراه همسرش به ایتالیا رفت. در ۱۷۶۸ او یکی از بنیانگذاران فرهنگستان سلطنتی بود. از آثار تزیینی تاریخی کوچک و کم جاذبه او گراورهای بسیاری ساخته شدند که در تولید اشیاء هنری مورد استفاده قرار گرفت به همین دلیل تمام نقاشیهای تزیینی خانگی دوره آدم را به او نسبت می‌دهند در صورتی که فقط چهار اثر (دو اثر در فرهنگستان سلطنتی) از اوست. اکثر این آثار و در واقع بهترین آنها (از جمله آثار موجود در کورتولد) کار زوکی‌اند. بعدها در نتیجه اقامت در رم به نئوکلاسیسم گرایش بیشتری یافت. آثاری از او در برایتون، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، لندن (نگارخانه ملی چهره، کنوود)، منچستر، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پلیموت، بیل (مرکز هنرهای بریتانیا) و دیگر شهرها موجوداند. همچنین به هون مراجعه شود.

Keeping,

ارزش،

نگاه کنید به «مقادیر ارزشی» (Values)

Kent, William,

کنت، ویلیام (۱۷۴۸ - ۱۶۸۵)،

او به عنوان معمار، متخصص ترین باغ و د داخلی و طراحی اثاثیه شهرت دارد. در ۱۹ - ۱۷۰۹ در رم به مطالعه نقاشی پرداخت و در آنجا سقف کلیسای سن گیلیانو دی فیامینگی (۱۷۱۷) را نقاشی کرد و بالرد برلینگتون حامی همیشگی و با نفوذ خود آشنا شد. در سال ۱۷۱۹ او تابلوهایی را که ریچی در قصر برلینگتون ناتمام گذاشته بود به پایان رساند (محل که اکنون به فرهنگستان سلطنتی تبدیل شده)، و به جای تورنهییل سفارش ترین قصر کنزینگتون را در سال ۱۷۲۳ به دست آورد. این کار آخرین نقاشی او بود و با تصویر هجو آمیز هوگارت (داماد تورنهییل) روبرو شد که در آن لرد برلینگتون در نقش کارگر ساختمانی مجسم شده و رافائل و میکلائل با وحشت به پیکر تر یومفانس کنت خیره می نگرند.

Ketel, Cornelis,

کتل، کورنیلیوس (۱۶۱۴ - ۱۵۴۸)،

در هلند به دنیا آمد و در سال ۱۵۷۳ به انگلستان رفت. شهرت دارد که در ۱۵۷۸ تابلویی از ملکه الیزابت اول خلق کرد، اما در ۱۵۸۱ به هلند بازگشت و در آمستردام اقامت گزید. چند اثر با امضاء و تاریخدار از او وجود دارد که عبارتند از «سرماتین فرویشت» (اکسفورد، کتابخانه بودلیان)، و یک چهره نگاری گروهی از افسران گارد شهری به سال ۱۵۸۸ (آمستردام، موزه ریکسموس) که پیش در آمد سبک قرن هفدهم است. بحث انگیز ترین اثری که به او نسبت داده شده نقاشی «ملکه الیزابت به عنوان یک باکره و ستال» است (سینا)، که غالباً به فدریکو زورکارو هم نسبت داده می شود.

Kettle, Tilly,

کتل، تیلی (۸۶ - ۱۷۳۵)،

نقاش چهره نگار انگلیسی که در لندن به دنیا آمد و اولین هنرمندی

بود که در پی ثروت به هند رفت. در ابتدای کار تحت تأثیر رینولدز قرار گرفت و این تأثیر را می‌توان در چهره‌نگاریهایی که در ۱۷۶۲ و ۱۷۶۳ در اکسفورد کشیده مشاهده کرد. در ۱۷۶۹ به هندوستان سفر کرد و در آنجا موفقیت بسیاری به دست آورد و تا سال ۱۷۷۶ در آنجا اقامت داشت. پس از بازگشت به لندن دامنه رقابت هنری را بسیار فشرده‌تر از حد انتظار یافت و زندگی تجملی او را وادار نمود تا در سال ۱۷۶۶ به هندوستان باز گردد، اما در بیابانی در نزدیکی بصره درگذشت. آثاری از او در لندن (تیت، نگارخانه ملی چهره، ویکتوریا و آلبرت، موزه ملی دریانوردی، مؤسسه کورتولد که یک چهره‌نگاری دوتایی مهم از او دارد که در هندوستان نقاشی شده)، اکسفورد، ورسای و بیل (مرکز هنرهای بریتانیا) موجوداند. گفته می‌شود آثاری نیز از او هنوز در هندوستان دیده می‌شوند.

کلید، گام، شدت رنگ، Key,

از لحاظ میانگین ارزش رنگمایه و رنگ می‌توان گفت که یک تابلو از کلید بالا یا پایین برخوردار است. از این رو یک تابلوی امپرسیونیستی از لحاظ کلید بالاست زیرا تمام رنگمایه‌ها نزدیک به سفیداند تا سیاه و تمام رنگها روشن و پریده‌اند. از جمله تابلوهایی با مشخصه رنگمایه کلیدی پایین می‌توان به آثار پیروان کارا واجیو اشاره کرد که کدر یا چرک یا تیره نامیده می‌شوند.

کیزر، توماس دو (۱۶۶۷ - ۱۵۹۶/۷)، Keyser, Thomas de.,

نقاش چهره‌نگار از اهالی آمستردام و از تیره الیاس که ابتدا رامبراند را تحت تأثیر قرار داد (مثلاً تابلوی او به نام «کنستانتین هوگنس ۱۶۲۷، نگارخانه ملی لندن) و سپس خود تحت تأثیر رامبراند قرار گرفت. کارهای بعدی او شامل چهره‌نگاریهای کوچک همراه با منظره‌ای در پس‌زمینه‌اند که غالباً توسط سایرین نقاشی شده‌اند. آثار او در آمستردام، هارلم، لاهه،

نیویورک، اکسفورد، پاریس، فیلادلفیا، رالی کارولینای شمالی، رتردام، تولیدو اوهایو و دیگر شهرها دیده می‌شوند.

خود جنبشی، پویا (از واژه یونانی متحرک)، Kinetic (Gk'moving'),

کار هنری براساس این نظر که نور و حرکت می‌توانند باعث خلق یک کار هنری بشوند. می‌توان اشیاء را متحرک ساخت و بدینگونه انگاره‌های جالبی از نور و سایه را ایجاد کرد. قطعات متحرک فلز، شیشه یا دیگر مواد را می‌توان ماهرانه برهم سوار کرد تا همراه تغییر نور رنگی، سایه‌ها و انعکاسهایی را پدید آورند. تندیسهای متحرک کالدرا یا چادویک، نمونه‌های ساده هنر خود جنبشی‌اند؛ انواع پیچیده‌تر این سبک با موتور الکتریکی تکمیل می‌شوند از جمله ترکیبهای برایان وینتر که از ورقهای نقاشی شده ساخته شده‌اند و بازتاب آنها در یک آینه مقعر تأثیری ایجاد می‌کند. یا به کارهای پل بری اشاره کرد که تارهای پلاستیک و گلوله و مکعب چوبی را به حرکت در می‌آورد یا از تأثیرات تصادفی لوپارک ناشی از نور حاصله از مربعات فلزی متحرک آویزان به نخ نایلون نام برد. کار کابو به نام «امواج ساکن» (۱۹۲۰، لندن، تیت) از جمله نمونه‌های اولیه است که به ساختارگری هم ارتباط دارد.

کیرشنر، ارنست لودویگ (۱۸۸۰ - ۱۹۴۸)، Kirchner, Ernst Ludwig,

نقاش اکسپرسیونیست آلمانی که بانی اصلی گروه بروکه بود. از سال ۱۹۱۷ وی به دلیل بیماری سل در سوئیس زندگی می‌کرد تا اینکه در سال ۱۹۳۸ خودکشی کرد. بسیاری از نقاشیهای او از سوی حکومت نازی توقیف شدند، اما بهترین مجموعه آثار او اکنون در اشتوتگارت است. او تعداد زیادی چاپ چوبی و تندیس نیز ساخت. در سال ۱۹۰۶ وی برنامه گروه بروکه را تدوین کرد و سوگنامه آنرا نیز در سال ۱۹۱۳ نگاشت، هر چند دوست صمیمی او هکل عضو فعال گروه به شمار می‌رفت. گفته می‌شود

کیرشنر گاه تعمداً تاریخ نقاشیهایش را بسیار جلوتر از زمان واقعی ثبت می کرد تا ادعای تقدم داشته باشد. آثاری از او در ادینبورگ، لندن (تیت) و نیویورک و دیگر موزه های امریکایی و آلمانی وجود دارند.

کیتاج، ر. ب. (متولد: ۱۹۳۲)، Kitaj, R.B.,

نقاش آمریکایی که ارتباط نزدیکی با پیشرفت شاخه انگلیسی هنر پاپ داشت. هدف شخصی او ابداع سازش بین کویسم انتزاعی، تاییدگی خطوط زاویه دار پیکاسو، رنگ آمیزی ماتیس، و ضروریات موضوعات پیچیده بود. در سال ۱۹۶۷ او به آمریکا بازگشت. آثاری از او در لندن (تیت) و نیویورک (موزه هنرهای مدرن) وجود دارند.

کیت کت، Klt Cat (kitkat),,

يك بوم نقاشی در ابعاد ۳۶×۲۸ اینچ که برای چهره نگاری سر ویک دست به کار می رود. به نلر مراجعه شود.

کلی، پل (۱۸۷۹ - ۱۹۴۰)، Klee, Paul,

نقاش و قلم کار سوئیسی که هنر او حاوی تخیلات آزاد، احتمالاً شاعرانه ترین آثار نوین است و به قول خود او به بهترین وجه با عبارت «طنابی برای قدم زدن» تعریف می شود. در مونیخ تعلیم گرفت و در (۲- ۱۹۰۱) به ایتالیا رفت و سپس به سوئیس بازگشت و سیاه قلم را آغاز کرد. کارهای اولیه او در گرافیک تحت تأثیر بلیک و بیردزلی و همچنین گویا و بعدها انسور قرار گرفت. از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۳۳ کلی در آلمان کار می کرد و سالها در بوهاوس وایمار و سپس در فرهنگستان دوسلدورف به تدریس پرداخت. او معلمی پر شور بود و بسیاری از نوشته های نظری و «کتابهای آموزش طراحی» او به چاپ رسیده اند. از سال ۱۹۱۱، او با

هنرمندان گروه سوار کارآبی همکاری داشت و به خصوص با کاندینسکی، فنینگر و ولنسکی نزدیک بود (از سال ۱۹۲۴ آنان به چهارآبی شهرت داشتند). در سال ۱۹۱۴ همراه ماک به تونس سفر کرد. تجربه‌ای که دنیایی از رنگهای جدید را در برابر او گشود. از دهه ۱۹۲۰ به بعد او شهرت بسیار داشت و حدود صدویست اثر او به وسیله حکومت نازی توقیف شدند. آثاری از او در اکثر نگارخانه‌های هنر نو وجود دارند و در شهر برن نیز يك بنیاد کلی ایجاد شده است.

استادان کوچک (واژه آلمانی)،

Kleinmeister, Die (Ger. the little Masters),

يك گروه از گراوریستهای قرن شانزدهم آلمان که در ابعاد کوچکی کار می‌کردند (و نام خود را از این عادت گرفتند). آنان همگی کم‌وبیش تحت تأثیر دورر قرار داشتند و در غیر اینصورت وجوه مشترك چندانی در کارشان دیده نمی‌شدند. مشهورترین آنان آلتدورفر است و سایرین عبارتند از آلدگریور، بالدونک، برادران بهام، بروگمیر و پنس.

کلیمت، گوستاو (۱۸۶۲ - ۱۹۱۸)،

Klimt, Gustav,

یکی از نقاشان معروف اطریشی در حیطه هنر جدید محسوب می‌شود. گوستاو کلیمت در اصل نقاش ساختمان بود و از ۱۸۸۳ تا ۱۸۹۲ همراه با برادرش و يك هنرمند دیگر نگارخانه‌ای برای نقاشیهای تزئینی را اداره می‌کرد. در ۱۸۹۱ آنان در موزه کونتسهیستوریک کار می‌کردند. از حدود ۱۸۹۸ و پس از يك دوره غیر خلاق شش ساله، تحت تأثیر هنر ژاپنی و نقاشان انگلیسی معاصر چون برن-جوتز و آلمان-تادما قرار گرفت. کار او بر سقف دانشگاه وین حاوی گرایش بیشتری به واقعگرایی است (۱۹۰۳-۱۹۰۰) که محبوبیتی نداشت. شاید موفقیت او بیشتر از طراحی هنرهای کاربردی (مثل معرقکاری) ناشی می‌شود اما به نوبه خود بر کسانی چون

شیل و کوکوشکا تأثیر گذاشت. کارهایی از او در وین (نگارخانه استریخیش) و چهره‌نگاره‌ای در نگارخانه ملی لندن دیده می‌شوند.

Kline, Franz,

کلاین، فرانتس (۶۲ - ۱۹۱۰)،

یکی از هنرمندان پیشرو جنبش آمریکایی پس از جنگ است که در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تأثیر بسزایی بر هنر باقی نهاد. او مروج اکسپرسیونیسم انتزاعی بود که عمیقاً تحت تأثیر خطاطی شرقی قرار داشت (مثلاً ن. ک. توبی) و رنگ آمیزی او معمولاً به سیاه، سفید و خاکستری محدود می‌شد. آثار او در موزه‌های آمریکا در معرض نمایش‌اند و تیت لندن نیز یک تابلو از او در اختیار دارد.

Knapton, George,

ناپتون، جرج (۱۷۷۸ - ۱۶۹۸)،

شاگرد ریچاردسون بود و در سال ۱۷۲۵ برای مدت هفت سال به ایتالیا رفت. از اعضاء بنیانگذار جامعه طرفداران هنر در سال ۱۷۳۶ محسوب می‌گردد و بین سالهای ۱۷۴۱ و ۱۷۴۹ بیست و سه چهره‌نگاری از اعضاء این گروه خلق کرد (که همگی به استثنای یکی در) و این اثر او را با حامیان عمده آن عصر آشنا کرد. از ۱۷۳۷ به پاستل روی آورد که باعث شد ورتو درباره او اظهار نظر کند که «رنج اندک و سود سرشار در طرحهای نازنین و باب روز او». او استاد کوتس بود. نمونه آثارش در مجموعه سلطنتی (شامل تابلوی گروهی عظیم شاهزاده فردریک و خاندانش در مارلبوروهاوس، لندن، ۱۷۵۷)، بیرمنگهام (نگارخانه شهر)، کمبریج (فیتز ویلیام)، لندن (دالویچ، چیزویک‌هاوس)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، شفیلد و بیل (مرکز هنرهای بریتانیایی) حفظ می‌شوند.

نلر، سر گادفری (۱۷۲۳ - ۱۶۴۹ یا ۱۶۴۶)، Kneller, Sir Godfrey,

در لوبك متولد شد و در آمستردام زیر نظر بول از شاگردان رامبراند به کارآموزی پرداخت و احتمالاً با رامبراند سالمند نیز تماس داشت. سپس به ایتالیا رفت (در سال ۱۶۷۲ در رم بود) و سرانجام حوالی سال ۱۶۷۶ به انگلستان بازگشت و سریعاً به يك نقاش چهره‌نگار برجسته تبدیل شد. در سال ۱۶۸۸ به همراه رایلی به مقام نقاش ارشد دست یافت و پس از مرگ رایلی به تنهایی این عنوان را حفظ کرد. در سال ۱۶۹۲ عنوان سر را به دست آورد و در ۱۷۱۵ اولین نقاش در انگلستان بود که به رتبهٔ بارونت دست یافت. بین سالهای ۱۶۷۸ و ۱۶۸۲ دوره‌ای مبهم در زندگی او وجود دارد که گمان می‌رود احتمالاً به دلیل سفر به خارج بوده باشد. آثار اولیهٔ او در انگلستان کاملاً به سبك بول خلق شده‌اند، اما بعدها بخشی از نرمی سبك ماراتارا به آثار خود ضمیمه کرد. در ۱۶۸۳ سبکی پخته از خود بنیان نهاد و از آن زمان به بعد صدها چهره‌نگاری امضاء شده با تاریخ از او بجا مانده است. از این آثار تعداد بسیاری با بی‌توجهی و با ترکیب ماشینی نقاشی شده و برخی صرفاً براساس سبك و ژستهای للی ترسیم شده‌اند. با اینهمه، آثار برجستهٔ او نشاندهندهٔ درك شخصیتها بوده و رنگ‌آمیزی آنها یکضرب و با تکنیکی نیرومند صورت گرفته است که سالها به سبك رایج در انگلستان مبدل شد و تا زمان رواج سبك فرانسوی‌تر آلن رمزی ادامه یافت. بخشی از نفوذ او به خاطر استخدام دستیاران متعدد و بخشی دیگر به خاطر فرهنگستان نلر بود که در سال ۱۷۱۱ به عنوان اولین کوشش در راه ایجاد يك فرهنگستان انگلیسی تأسیس شد. بهترین آثار او چهل و دو چهره‌نگاری است که اکنون در نگارخانهٔ ملی چهره‌نگاری لندن وجود دارند و به سری کیت کت معروف است زیرا برای کریستوفر کت نقاشی شده‌اند. تاریخ این تابلوها بین سالهای ۱۷۰۲ و ۱۷۱۷ است و اندازهٔ استاندارد داشته (۳۶×۲۸ اینچ که بعدها به کیت کت معروف شد) و نشاندهندهٔ سر و يك دست مدل‌اند. این آثار اعضای کلوب وینگ را تصویر

می‌کنند که کریستوفر کت دیپری آن را بر عهده داشت. يك مقایسه مستقیم با للی را می‌توان با توجه به دو سری نقاشی «زیباییها» در دربار هامپتون و «دریاسالاران» در موزه دریانوردی ملی انجام داد. يك تابلو به تاریخ ۱۶۶۸ در لویک وجود دارد و يك اثر دیگر به موزه تیت به تاریخ ۱۶۷۲ امضاء شده است. دیگر آثار او در مجموعه سلطنتی، کمبریج (کالج ترینیتی)، لندن (نگارخانه ملی، نگارخانه ملی چهره)، بیل (مرکز هنرهای بریتانیایی) و نگارخانه‌های دیگر وجود دارند.

خودبینی نلر بسیار بود. گفته می‌شود او به این جمله که اگر خداوند پس از مشورت بانلر به کار خلقت می‌پرداخت، دنیا زیباتر می‌شد کاملاً باور داشت. اما البته پیشنهاد فوق از سوی الکساندر پوپ شاعر مطرح شد که شخصی گوژپشت بود و نلر در پاسخ، با نامهربانی، پاسخ داده بود که «برخی چیزها فی‌الواقع بهتر خلق می‌شدند».

کوخ، یوزف آنتون (۱۸۳۹ - ۱۷۶۸)، Koch, Joseph Anton,

نقاش اطریشی منظره که در تایرول به دنیا آمد و اساساً يك هنرمند رمانتیک محسوب می‌گردد، اما همچون دیگران تحت تأثیر اصول نئوکلاسیک نیز قرار گرفت. در ۱۷۹۴ يك حامی انگلیسی مخارج سفر او به ایتالیا را تقبل کرد و کوخ توانست در رم با کارستنس و توروالدسن آشنا شد. بهترین منظره اولیه او يك آبشار به تاریخ ۱۷۹۶ (هامبورگ) و به سبک پوسن است، اما سبک کاملاً رمانتیک او را می‌توان در آثاری مانند «شما دریباخفال» (۱۸۰۵/۱۱ لایپزیک؛ نسخه‌های ۱۸۲۱/۲ در مونیخ) مشاهده کرد. پس از بازگشت به رم، در ۱۵ - ۱۸۱۲ در وین کار می‌کرد و در آنجا در ترین کلیسا ماسیمو (۹ - ۱۸۲۵) با نازارنر همکاری داشت. کوخ در رم در گذشت. مناظر این هنرمند ملهم از سبک ایتالیایی مآب از نوع کارهای پوسن در اوایل قرن نوزدهم در ایتالیا بسیار مورد توجه قرار گرفتند و او خود گفته بود که می‌خواهد به منظره «ویژگی عنصری بیخشد همانگونه که شخص هنگام مطالعه کتاب مقدس و اشعار هومر احساس

می‌کند». آثاری از اودر برلین، کلن، کپنهاک، دوسلدورف، کارلسروهه، مونیخ، وین و دیگر موزه‌های اطریشی و آلمانی وجود دارند.

Koekkoek,

کو کوک،

يك خانواده نقاش هلندی که از مناظر طبیعت، دریا و منظره‌های شهری نقاشی می‌کردند. اولین فرد این خانواده، یوهانس (۱۷۷۸ - ۱۸۵۱) بود که بیشتر قطعاتی درباره دریا را به تصویر در می‌آورد، اما مشهورترین فرد خانواده، پسرش بارند کورنیلیوس (۶۲ - ۱۸۰۳) بود که سبك او در منظره پردازی بر آثار استادان قرن هفدهم مانند هوبما، وان گوین و نیانت مبتنی بود. در ۱۸۴۱ او زندگینامه خود را به رشته تحریر درآورد. برادر کوچکتر او هرمانوس (۸۲ - ۱۸۱۵) از صحنه‌های دریا و ساحل نقاشی می‌کرد و پسرش ویلم (۹۵ - ۱۸۳۹) بیشتر به مناظر شهری توجه داشت (يك نمونه خوب در نگارخانه ملی لندن است). او در ۱۸۸۱ در لندن اقامت گزید و در همان شهر نیز درگذشت. آثار این خانواده در موزه‌های آلمانی و هلندی حفظ می‌شوند و همچنین آثاری در گلاسکو، نیویورک (موزه متروپولیتن) و سفیلد وجود دارند.

Kokoschka, Oskar,

کو کوشکا، اسکار (۱۸۸۶ - ۱۹۸۰)،

نقاش اطریشی که بین سالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۱۴ يك سبك تخیلی اکسپرسیونیستی را به وجود آورد. دروین شاگرد کلیمت بود (۱۹۰۴-۹). در سال ۱۹۱۵ او از ناحیه سر شدیداً مجروح شد، اما در سال ۱۹۱۹ در فرهنگستان درسین تدریس می‌کرد و تحت تأثیر نقاشانی قرار گرفت که در گروه بروک مشارکت داشتند. از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۱ سفرهای بسیاری به اروپا کرد و به شمال افریقا و خاور نزدیک نیز رفت. از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۴ در وین اقامت داشت و سپس به پراگ و لندن رفت و تا سال ۱۹۵۳ در لندن ماند و در ۱۹۴۹ به تابعیت انگلستان درآمد و در ۱۹۵۹ مدال

امپراطوری بریتانیا را دریافت نمود. چهره‌نگاریها، مناظر و خصوصاً مناظر شهری او که اغلب به صورت دورنما و از بالا ترسیم شده‌اند دارای رنگهای زنده و نیروی سرشار طرح هستند. او چندین حکایت را هم نقاشی کرد که از افسانه‌ها و یا بیشتر از ایدئولوژیها الهام گرفته‌اند. یکی از این آثار در لندن يك کار تزینی بزرگ روی سقف می‌باشد (مؤسسه کورتولد). آثاری از او در ادینبورگ (نگارخانه ملی)، لندن (تیت)، نیویورک (موزه هنرهای مدرن) و بسیاری از موزه‌های هنرمندان دیده می‌شوند. در سال (۱۱ - ۱۹۰۹) او چند نمایشنامه نوشت که بخشی از تأثیر اکسپرسیونیستی به شمار می‌روند.

کولیتز، کاته (۱۸۶۷ - ۱۹۴۵)، Kollwitz, Kathe,

یکی از پر احساسترین هنرمندان آلمانی این قرن بود. در سال ۱۸۹۱ همسر يك پزشك شد و در يك محله فقیرنشین و پر جمعیت زندگی می‌کرد تا اینکه در ۱۹۴۳ محل اقامت آنان بمباران شد. به زودی این زن هنرمند به قلم‌کاری، چاپ چوبی و لیتوگرافهایی، معمولاً درباره مادر و فرزند و اغلب با اهدافی متمایل به جناح چپ روی آورد (قیام کارگران نساجی ۷ - ۱۸۹۳ و جنگ دهقانان، ۸ - ۱۹۰۳). بیشتر آثار خوب کاته غمناک و بسیاری از آنها مشخصاً صلح‌جویانه است. پسر کاته در ۱۹۱۴ و نوۀ او در سال ۱۹۴۲ کشته شدند. در سال ۱۹۲۷ به روسیه سفر کرد، اما بعدها اعتقاد خود را به کمونیسم از دست داد. در سال ۱۹۳۳ از فرهنگستان اخراج شد و سال بعد هشت کار لیتوگرافی به نام «مرگ» ساخت. در سالهای آخر عمر چند کار برتری نیز پدید آورد که مهمترین آن یادبودی برای پسرش در دیکسموئید، فلاندرز است (۳۲ - ۱۹۲۴).

کونینک، فیلیپس دو (۱۶۱۹ - ۸۸)، Koninck, Phillips de,

احتمالاً پیش از آن که نقاشی منظره را از برادرش یاکوب یادبگیرد

شاگرد رامبراند بود. او چند منظره نامطبوع از صحنه‌های ژانر (زندگی روزمره) به سبك بروئر نقاشی کرد و همچنین چند چهره‌نگاری نه چندان ممتاز و چند دورنمای عالی از مناطق مسطح و آسمان آبی و درخشان هلند خلق کرد. پیکره‌های موجود در این تابلوها گاه کار خود اوست و بعضی مواقع نیز توسط لینگلباخ یا آدرین وان درفلد کشیده شده‌اند. تابلوهای متعدد او در بیشتر موزه‌های بزرگ وجود دارند و اغلب با آثار رامبراند به اشتباه گرفته می‌شوند ضمناً این اشتباه گاه در مورد او و سالومون کونینک نیز روی می‌دهد. آثاری از او در مجموعه سلطنتی و آمستردام (موزه ریکسموس)، برلین، کیپ تاون، فرانکفورت (اشتادل)، گلاسکو (دانشگاه)، لاهه، لندن (نگارخانه ملی، ویکتوریا و آلبرت)، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اکسفورد، فیلادلفیا (موزه)، رتردام و دیگر شهرها حفظ می‌شوند.

کونینک، سالومون (۵۶ - ۱۶۰۹)، Koninck, Salomon,

نقاش اهل آمستردام که از اوایل دهه ۱۶۳۰ به تقلید از سبك رامبراند کار می‌کرد و به خصوص در ترسیم پیکره‌های كوچك و گروههایی از پیر مردان ریشو به کارهای رامبراند نزدیک است. مانند فیلیپ دو کونینک - که شاید از خویشاوندان دور او بودم - بسیاری از تابلوهای او را بهرامبراند نسبت داده‌اند. آثاری از او در آمستردام (موزه ریکسموس)، برلین، لاهه، لیورپول، وادو (مجموعه لیختنشتاین) و سایر نقاط وجود دارند.

کنراد، ون سوئست، Konrad (Conrad) Von Soest,

نقاش برجسته وست فالیا در اوایل قرن پانزدهم بود. تنها اثری را که می‌توان با اطمینان به او نسبت داد يك نقاشی چند لته‌ای در کلیسای نایدرویلدونگن است که امضای نقاش را دارد، اما تاریخ آن روشن نیست و احتمالاً به سال ۱۴۰۴ نقاشی شده است. این اثر نشاندهنده تأثیر سبك نرم

و یادآور هنر فرانسوی - بورگاندی عصر اوست. سایر آثار منسوب به او در کلیساهای سوئست و دورتموند دیده می‌شوند.

کونینگ، ویلم دو (تولد: ۱۹۰۴)، Kooning, Willem de,

در رتردام به دنیا آمد، اما از سال ۱۹۲۶ در آمریکا زندگی می‌کند. او تحت تأثیر دو استیجیل آموزش دید اما به یک نقاش حالات‌مبدل شد. در آثار او یک نوعی واقعگرایی خشن دیده می‌شود که به سبک آپل هلندی شبیه است. برای نمایشگاه جهانی نیویورک دیوارنگاره‌ای کشید و تابلوهایی از او در بوفالو، لندن (تیت) و نیویورک (موزه هنرهای مدرن) وجود دارند.

نیروی پاسدار، Kortegaardjes,

یک واژه هلندی مشتق از واژه فرانسوی Corps de garde که برای توصیف صحنه‌های اتاق گارد که در قرن هفدهم بسیار مورد توجه بود به کار می‌رود که در آنها سربازان در حال نوشیدن، قمار و تراع و این قبیل سرگرمیهای نظامی هستند. احتمالاً این نوع نقاشی ژانر به وسیله مانفردی ابداع شد اما در شمال اروپا مورد توجه قرار گرفت. دلویدتیه دوم تعدادی عالی از این موضوع را خلق کرده است.

کرافت، آدام (۱۵۸/۹ - ۱۴۵۵/۶۰)، Kraft (Krafft), Adam,

او پیکره‌ساز برجسته کوتیک متأخر نورنبرگ و دوست پیتر ویشربود. او بیشتر از سنگ استفاده می‌کرد و تمام مجسمه‌هایش در نورنبرگ حاوی شخصیت بارزاند. مهمترین این آثار مرقدی در سنت لورنر به تاریخ ۱۴۹۳ است که بیش از شصت فوت ارتفاع دارد. و دهها پیکر را شامل می‌شود.

Kricke, Norbert,

کریکه، نوربرت (تولد: ۱۹۲۲)،

پیکره‌ساز آلمانی که تحت تأثیر حرکت آب قرار گرفت. اثر او به نام «جنگل آب» که نه فوت ارتفاع دارد در سالن اپرای گلز نکرین (۱۹۵۷) از پلکسی گلاس ساخته شده که آب در آن جریان دارد. او چند ترکیب از سیم هم ساخته است، از جمله در تئاتر مونستر (۱۹۵۹).

Krieghoff, Cornelius,

کریگهوف، کورنیلیوس (۷۳ - ۱۸۱۵)،

در آمستردام به دنیا آمد، اما بیشتر در دوسلدورف تحت تعلیم قرار گرفت. و اگر در سال ۱۸۳۷ به آمریکای شمالی نرفته بود يك نقاش گمنام باقی می‌ماند. او در آمریکا به سیاحت پرداخت و قبل از رفتن به کانادا حدود ۱۸۴۱ - ۱۸۴۰ در ارتش ایالات متحده خدمت می‌کرد. در کانادا او به اولین نقاش کانادایی مبدل شد و طرحهای تکرنگ از سرخپوستان و موضوعات پیرامون مرز نشینان نقاشی می‌کرد. برای مدتی کوتاه به اروپا بازگشت، و اهمیت او به عنوان يك شخصی است که زندگی کانادایی را ثبت کرده است. آثار او در نگارخانه ملی کانادا و دیگر نگارخانه‌های کانادایی موجوداند.

Kruger, Franz,

کروگر، فرانتس (۱۸۵۷ - ۱۷۹۷)،

نقاش برجسته سبک بایدر مایر در برلین بود و در آنجا استاد فرهنگستان شد و سمت نقاش دربار را دریافت کرد. تخصص او در نقاشی از اسبها، چهره‌نگاریها و نقاشیهای تشریفاتی به کارهای هنرمند معاصر او ورنر بسیار شبیه‌اند و این دو در سال ۱۸۴۶ در پاریس با هم آشنا شدند. او همچنین با دلاکروآ ملاقات کرد و تحت تأثیر او قرار گرفت (در خاطرات خود می‌گوید که دلاکروآ را در حال طراحی ندیده است). بسیاری از چهره‌

نگاریهای او به صورت لیتوگراف پس از مرگش منتشر شدند. بیشتر آثار او در برلین هستند.

کولمباخ، هانس سوس فن (۱۵۲۲ - ۱۴۸۰ حدود)،

Kulmbach, Hans Suss Von,

نقاش آلمانی از اهالی نورنبرگ که در کنار شوفلایین بهترین و نزدیکترین پیروان دورر به شمار می‌رود. او سبک خود را با الهام از دورر همراه با گرایش به سبک ونیزی که از طریق یاکوبودو بارباری فرا گرفته بود شکل داد (و این دورر را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده بود). احتمالاً در ۱۵۱۰/۱۱ به کراکوفت و در ۱۶-۱۵۱۴ مطمئناً در آنجا به سر می‌برد. آثاری از او در برلین، کراکو، دوبلین، فلورانس (اوفیزی)، هانوور، لایپزیک، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، نورنبرگ، وین، وادو (مجموعه لیختنشتاین) و وین وجود دارند.

Kunstverein (Ger. Art Union),

اتحادیه هنری (آلمان)،

اولین اتحادیه هنری آلمان در سال ۱۸۱۴ تأسیس شد و به زودی پس از آن اتحادیه‌های دیگری پدید آمدند. اتحادیه‌های انگلیسی و آمریکایی که بعداً تأسیس شدند، اهداف مشابهی داشتند از جمله ارتقاء ذوق هنری عامه و امکان خرید آثار هنری با سرمایه‌های مناسب.

کوپکا، فرانسیسک (فرانک، فرانتس) (۱۸۵۷ - ۱۸۷۱)،

K pka, Frantisek (Frank, Franz),

یکی از بنیانگذاران هنر انتزاعی بود که قبل از سفر به پاریس در حدود سال ۱۸۵۹، در پراگ و وین به کارآموزی پرداخت. به عنوان یک نقاش دگر نیز کار می‌کرد. اما حدود سال ۱۹۱۱ کار به سبک انتزاعی،

تحت تأثیر کلیمت، اورفیسیم و جنبش بخش طلا تحت رهبری ژاک ویلون را آغاز کرد. تابلوی او به نام «سطوح با رنگ» (۱۹۱۱، پاریس، موزه هنرهای مدرن) با آبرنگهای انتزاعی کاندینسکی قابل قیاس بوده و بر آثار مالویچ و موندیان تقدم دارد. او کتابی هم در خلاقیت هنری نوشت. آثار او در پراگ (حدود پنجاه نقاشی) و دیگر آثارش در لندن (تیت)، نیویورک (موزه هنرهای مدرن) و پاریس (موزه هنرهای مدرن) حفظ می‌شوند.



Laer, Pieter Van,

نگاه کنید به «بامبوچیو». (Bamboccio)

Laguerre, Louis,

نقاش فرانسوی که پس از مدتی کار زیر نظر لبرول در ۱۶۸۳ به انگلستان رفت. در سال ۱۶۸۴ زیر نظر وریو به کار در بیمارستان مسیح پرداخت و همراه يك نقاش به نام ریکارد در ترین نمازخانه و چند ساختمان دولتی در چاتسورث شرکت کرد. او ترین بسیاری از قصرهای بیلاقی کار کرد که از جمله می‌توان به برگلی و بانهایم (بهترین کارش) و همچنین قصر مالبرو لندن اشاره کرد.

در دهه پایانی عمرش درگیر رقابت تورنیهیل شد که زیر نظر او تعلیم گرفته بود و کارش از رونق افتاد. پس از ۱۷۱۵ او کلیسای سنت لورنس،

استانمور نزدیک لندن را تزیین کرد.

لم، ویفردو (یا ویلفردو) (۸۴ - ۱۹۰۴)،

Lam, Wifredo (or Wilfredo),

در کوبا در یک خانواده مختلط سیاهپوست و چینی به دنیا آمد و در هاوانا، مادرید و پاریس به تحصیل پرداخت. در سالهای ۳۸ - ۱۹۲۳ در اسپانیا بسر می‌برد و از ۱۹۵۲ در پاریس اقامت داشت و در آنجا تحت تأثیر برتون و پیکاسو به سوررئالیسم روی آورد. در ۱۹۴۲ به کوبا بازگشت و سپس به ایالات متحده رفت. او در نقاشیهایش از موضوعات فولکور، شامل توتم‌ها و مناظر جنگلی استفاده می‌کرد. نمونه‌هایی از آثار او در لندن (تیت) و نیویورک (موزه هنرهای مدرن) وجود دارند.

Lancrer, Nicolas,

لانکره، نیکولا (۱۷۴۳ - ۱۶۹۰)،

در کنار پاتر از جمله پیروان اصلی واتو به شمار می‌روند. پس از عدم موفقیت به عنوان نقاش موضوعات تاریخی، تحت تأثیر صحنه‌های تأثری ژیلو قرار گرفت و بقیه عمر خود را صرف نقاشی از صحنه‌های تأثر نمود. آثار متعددی از او در مجموعه والاس، لندن و در وادسدون باکینگهام (موقوفه ملی) موجوداند.

Landseer, Sir Edwin,

لندسیر، سر ادوین (۷۳ - ۱۸۰۴)،

نقاش مشهوری که از حیوانات نقاشی می‌کرد. او نقاشی با نبوغ پیشرس بود که در سن دوازده سالگی اولین نمایشگاه خود را در فرهنگستان سلطنتی ترتیب داد. پدر ادوین گراوریست بود و برادر بزرگترش زندگی خود را وقف تهیه گراورهای از نقاشیهای ادوین نمود که زمانی نمونه‌هایی از آنها در هر مکان عمومی در انگلستان یافت می‌شدند. در ابتدای کار او

يك نقاش برجسته حیوانات محسوب می‌شد که طرحهای استابس برای کالبد شناسی حیوانات را در اختیار داشت. اما به زودی دریافت که بخشیدن حالتی از احساس نیمه انسانی به حیوانات، مخصوصاً سگ باعث تسخیر قلوب عامه مردم خواهد گشت. اولین سفرش به اسکاتلند در ۱۸۲۴ او را شیفته ساخت و به زودی راه خود را به محافل اشرافی باز کرد و نقاش محبوب ملکه ویکتوریا و دوست همیشگی دوشش بدفورد شد. لندسیر در سن بیست و چهار سالگی، که پاپینترین سن ممکن تلقی می‌شد، به همکاری با فرهنگستان سلطنتی و در ۱۸۳۱ به عنوان عضو فرهنگستان برگزیده شد و در سال ۱۸۶۵ ریاست فرهنگستان را رد کرد، همانطور که عنوان نجیب‌زادگی را در ۱۸۴۲ رد کرده بود (اگرچه در ۱۸۵۰ آن را پذیرفت). مشهورترین کار او گروهی شیر در پای ستون یادبود نلسون در میدان ترافالگار لندن (۶۷ - ۱۸۵۷) است. بطوریکه مشاهده شده، در بسیاری از نقاشیهای حیوانات لندسیر ریشهای از يك نوع شقاوت نامطبوع وجود دارد. در ۱۸۶۹ ادوین لندسیر دیوانه شد و چهار سال بعد در حالت جنون کامل در گذشت. آثاری از او در مجموعه سلطنتی، بیرمنگهام، لیورپول، لندن (تیت، نگارخانه ملی چهره‌نگاری، ویکتوریا و آلبرت و کنوود)، ییل (مرکز هنرهای بریتانیا) و دیگر شهرها وجود دارند. «گوزنی در خلیج» که شاید معروفترین اثر او در زمینه موضوعات کوهستانی باشد اکنون در يك مجموعه خصوصی در دوبلین حفظ می‌شود.

Lanfranco, Giovanni,

لانفرانکو، جیووانی (۱۶۴۷ - ۱۵۸۳)،

نزدیک پارما به دنیا آمد و در آنجا شاگرد آگوستینو کاراچی بود و همچنین بسیار تحت تأثیر گنبدهایی که کارا و اجیو ساخته بود قرار گرفت. در سال ۱۶۱۲ در رم می‌زیست و در حدود سال ۱۶۱۶ به ترین سقف کازینو بورگس پرداخت، به سبکی که تماماً الهام گرفته از گالری فارنزه بود. او شیوه نگرش «پایین به بالا» ابداعی کارا و اجیو را تا حد افراط ادامه داد و چندین گنبد و طاق ضربی را به این شیوه در کلیساهای رم و ناپل نقاشی

کرد. در رقابت با دومینیچینو بر سر سفارش کلیسای سن آندریا دلا واله بخشی از کار را گرفت و این مساله چنان نقاش را گران آمد که شایع است داربست را به امید اینکه لانفرانکو سقوط کند برید. از ۱۶۳۳/۴ تا ۱۶۴۶ در ناپل بود و در ۳ - ۱۶۴۱ گنبد نمازخانه سن گنارو در کلیسای جامع را نقاشی کرد که حاوی توهمگرایی جدیدتر و زرق و برق بیشتری بوده و برای اهالی محل مطلوبتر از کار دومینیچینو بود. گنبد او براساس توهمگرایی کورجیو مبتنی است و عملاً جای کاری را که دومینیچینو آغاز کرده بود گرفت. او در رم مرد و آخرین کارش گنبد نمازخانه سن کارلو آلی کاتیناری بود. جدا از رم و ناپل، کارهای او را می‌توان در برلین، درسدن، دوبلین، فلورانس (پیتی)، لندن (بنیاد کورام)، مارس، آکسفورد (اشمولیان)، پاریس (لوور)، پارما و وین مشاهده کرد.

Laocoon,

لائوکون،

تندیس مشهور قدیمی که اکنون در واتیکان قرار دارد و در سال ۱۵۰۶ نزدیک شهر رم کشف شد. تعمیراتی که در قرن شانزدهم روی آن صورت گرفت اینک برداشته شده و بنابراین اکثر نسخه‌های آن به اصل شباهت ندارند. این اثر نشاندهنده مرگ دردناک لائوکون و دو پسرش است که زیر هجوم مارها خرد می‌شوند. طبیعتگرایی مهیب این کار سبک متأخر یونانی باعث بروز عقایدی نادرست درباره طبیعت هنر یونانی شد و این بحث را برانگیخت که آیا لائوکون واقعاً در سکوت نجیب خویش رنج می‌کشید (وینکلمان، ۱۷۵۵) و یا (همانطور که به وضوح دیده می‌شود) از درد نعره می‌زند. بخشی از این بحث ناشی از «لائوکون» نوشته لسینگ و منتشر به سال ۱۷۶۶ بود که به رابطه بین نقاشی و شعر می‌پردازد.

لاژیلیر، نیکولا دو (۱۷۴۶ - ۱۶۵۶)،

Largillierre (Largilliere), Nicolas de,

در پاریس به دنیا آمد، اما جوانی خود را در آنتورپ گذراند و از حدود سال ۱۶۷۴ چند سالی در انگلستان به عنوان دستیار للی کار کرد. هنگامی که در سال ۱۶۸۲ تقریباً يك نقاش فلاندرزی شده بود به پاریس بازگشت. در سال ۱۶۸۶ عضو فرهنگستان و سرانجام به ریاست فرهنگستان برگزیده شد. رقیب اصلی او ریگو بود، او چهره‌نگاری از طبقه متوسط مرفه را تخصیص به خود داد و نقاشی از طبقه اشراف به رقیبش اختصاص یافت. نمونه‌هایی بارز از آثار او در لندن (نگارخانه ملی، مجموعه والاس)، نیویورک (موزه متروپولیتن) و پاریس (لوور) وجود دارند. تابلوی سن ژنویو (پاریس، سن‌اتین) تنها نقاشی بزرگ باقی مانده برای جلب‌تأیید است که برای شرکتها کشید. او چند نقاشی از طبیعت بیجان نیز دارد.

لارکین، ویلیام (فعال حدود ۲۰ - ۱۶۱۰)،

Larkin, William,

نقاش چهره‌نگار انگلیسی که معاصر فلمینگروان سومر و جانسون بود. کارهای او اخیراً بازسازی شده‌اند، اما رنجرز هاوس در بلاک هیث لندن اکنون يك سری چهره‌نگاری از خانواده سافوک دارد. اما دلیل این انتساب صرفاً نقشهای قالی و پرده‌های تابلوست و خود اثر دارای وجه مشترك اندکی با دو چهره‌نگاری در پارک چارلکوت (موقوفه ملی) است که تعلق آن به هنر مستند است. سایر آثارش را می‌توان در لندن (نگارخانه ملی) و ییل (مرکز هنرهای بریتانیایی) مشاهده کرد.

Lastman, Pieter,

لاتسمان، پیتر (۱۶۳۳ - ۱۵۸۳)،

نقاش تاریخی از آمستردام که حدود سال ۱۶۰۴ به ایتالیا رفت و تحت

تأثیر کاراواجیو - که او را به مکتب اوترخت نزدیک کرد - و الزهایمر قرار گرفت. کار برجسته او نقاشی از شکل‌های کوچک با لباس‌هایی غیرعادی در رنگ‌های درخشان است. به سال ۱۶۰۷ به آمستردام بازگشت. اهمیت واقعی او ناشی از این است که در سال ۱۶۱۷ لوئر و در ۱۶۲۴/۵ رامبراند شاگردان او بودند. نمونه‌های خوبی از آثارش در آمستردام، دوسلین، گیتسهد، لندن (نگارخانه ملی) و پرویدانس ردنز آیلند وجود دارند.

La Tour, Georges de,

لاتور، ژرژ دو (۱۶۵۲ - ۱۵۹۳)،

تمام عمرش را در لورن به کار پرداخت. نقاشی‌های او در موضوعات ژانر و مذهبی در سبکی ملهم از کاراواجیو انجام شده‌اند گرچه به نظر می‌رسد که او بیشتر از مکتب اوترخت الهام گرفته تا مستقیماً از کاراواجیو یا پیروان ایتالیایی او. در کارهای بعدی خود، دو لاتور از نور غیر مستقیم از یک شمع یا دیگر منابع نوری استفاده می‌کرد که به شیوه طرفداران هلندی کاراواجیو مانند هونهورست شبیه است. در آخرین کارهایش خود او سبکی در پیکرنگاری به وجود آورد که در آن تمام توده‌ها بدل به ساده‌ترین شکل خود، و تقریباً در اشکال هندسی نمود می‌کنند که با آرامشی ایستا در کنار هم قرار می‌گیرند که خود بیانگر کلاسیسم فرانسوی است. موضوعات مذهبی آثار او ظاهراً با احیای مذهبی در لورن و مخصوصاً عقاید فرقه فرانسوسی مرتبط‌اند. بازده کار او چون ورمیر اندک بود: حدود چهل نقاشی که آثاری در مجموعه سلطنتی، برلین، کلیولند، دیترویت، اسپینال، گرنوبل، هارتفورد کانکتیکات، کانزاس سیتی، لومان، مالیبو کالیفرنیا، میدلز بارو، ناسی، نانت، نیویورک (موزه متروپولیتن، مجموعه فریک)، پاریس (لوور)، رنس، روئن و استکهلم را شامل می‌شوند.

Latour, Maurice Quentin de, ، (۱۷۰۴ - ۸۸)،

او و پرونو از جمله مشهورترین نقاشان پاستیل کار فرانسه در قرن

هجدهم بودند. لاتور در سنت کوئنتن به دنیا آمد و هنگام جوانی به پاریس رفت، و پس از سفرهایی به لندن و چند شهر دیگر در ۸۴ - ۱۷۲۴ در پاریس رحل اقامت افکند. به زودی دریافت که محبوبیت چهره‌نگاری پاستیل که در ۲۰/۱۷۱۹ به وسیله روزالبا کاریرا آغاز شده بود هنوز قابل بهره‌برداری است و بقیه عمر خود را صرف این کار کرد. ویژگی چهره‌نگاری او سرزندگی بسیار - گاه تا حدی عامیانه - و درکی قوی از شخصیتهاست. هنگام کهولت مطالعه سیاست او را آشفته کرد و برای استراحت به سنت کوئنتین رفت، جایی که بهترین مجموعه آثار او را می‌توان یافت. این مجموعه شامل بسیاری از مطالعات و طرحهای مقدماتی اوست که بعضی اوقات بر چهره‌نگاری تکمیل شده رجحان دارند.

لورانا، فرانچسکو (حدود ۱۵۰۲ - ۱۴۳۰)، Laurana, Francesco,

در دالماتسیا به دنیا آمد، اما ملیت ونیزی داشت و بیشتر در سیسیل و فرانسه کار می‌کرد. نام او اولین بار هنگام کار بر طاق پیروزی ناپل (۸- ۱۴۵۳) ثبت شده، اما مشکل می‌توان حدود کار او را معین کرد. در ۶- ۱۴۶۱ در فرانسه و در ۱۴۶۷ در سیسیل به سر می‌برد - دو نقاشی مادونا کار او به تاریخ ۱۴۷۱ هنوز در آن شهر است - در سال ۱۴۷۷ (?) برای شش سال به فرانسه بازگشت. احتمالاً او یک بار دیگر به فرانسه رفت زیرا مرگ او در فرانسه پیش از دوازدهم مارچ ۱۵۰۲ رخ داده است. او به عنوان پیکره‌ساز یک سری تندیسهای نیم تنه از زنانی با چهره‌ای مرموز بسیار شهرت دارد و این آثار اکنون در چند موزه محلی فرانسوی و همچنین در برلین، پاریس (لوور)، وین و واشنگتن (نگارخانه ملی) وجود دارند. یکی از این تندیسها، تندیس «اسفورزا دوشس اوربینو» (متوفی ۱۴۷۲ بارگلو، فلورانس) است که احتمالاً در حدود سال ۱۴۷۴ از ماسک مرگ ساخته شده. در خلال سالهای واپسین عمرش در فرانسه او آرامگاهی در تاراسکون، لومان و پیکر سن مارتا را در کلیسای جامع قدیمی مارسسی ساخت. دیگر آثار او در آوینیون، نیویورک (مجموعه فریک) و پاریس

(ژاکمار - آندره) حفظ می‌شوند.

Laurens, Henri,

لورن، هانری (۱۸۸۵ - ۱۹۵۴)،

پیکره‌ساز کویست که آثارش بیشتر دربارهٔ طبیعت بیجان و رنگ شده‌اند، از این رو به کلاژ (چسباندنی) نزدیک می‌باشند. از سال ۱۹۱۱ با پیکاسو، براك، لژه، گری و سایر نقاشان کویست همکاری داشت و مانند لیپچیتز پیکره‌سازی کویسم را پدید آورد. کارهایش از اواخر دههٔ ۱۹۲۰ بیشتر واقع‌گرایانه شدند و این تحول مخصوصاً در زمینه موضوعات افسانه‌ای یونانی مصداق دارد. او چند کتاب را نیز به تصویر درآورد. آثار او در کالد، دیپ، دیروول، گرنوبل، لیورپول، لندن (تیت) و پاریس (موزه هنرهای مدرن) حفظ می‌شوند.

Lautrec,

لوترک،

نگاه کنید به «تولوز - لوترک» (Toulouse - Lautrec)

Lawrence, Sir Thomas

لورنس، سرتوماس (۱۸۳۰ - ۱۷۶۹)،

در بریتول به دنیا آمد و از چنان استعداد سرشاری برخوردار بود که در سن ده سالگی به عنوان طراح چهره‌نگاری با مداد در اکسفورد به کار پرداخت. در سن هفده سالگی به مادرش نوشت: «به استثنای سر جاشوا، در نقاشی از سر حاضرم با هر نقاشی در لندن مسابقه بدهم». اما در سال ۱۷۸۷ برای مدتی کوتاه در مدارس فرهنگستان سلطنتی تعلیم گرفت و در نمایشگاه آن سال فرهنگستان شرکت کرد. از آن به بعد او موفقیت عظیمی کسب نمود، در ۱۷۹۱ همکار فرهنگستان سلطنتی و در ۱۷۹۲ پس از درگذشت رینولدز به مقام نقاش پادشاه منصوب شد. در ۱۷۹۴ به عضویت و سپس به ریاست فرهنگستان دست یافت. او به عنوان يك نقاش چهره‌نگار در اروپا

شهرت داشت که تا حدی ناشی از درخشندگی محسوس و قدرت آثارش ناشی می‌شد و تا حدی از اینکه از سوی نایب‌السلطنه (بعداً جورج چهارم) سفارش یافت از شخصیت‌های برجسته‌ای که علیه ناپلئون قیام کرده بودند نقاشی کند که به این منظور پیروزمندانه رم تا وین را زیر پا گذاشت. او درآمد سرشاری داشت، اما همیشه بسیار مقروض بود که احتمالاً مسبب برخی کارهای ضعیف او است. نکته قابل توجه اینکه سبک او در جوانی شکل گرفت و کمتر دگرگون شد. دو شاهکار او «دوشیزه فارن» (نیویورک موزه متروپولیتن) و «ملکه شارلوت» (لندن، نگارخانه ملی) که در سال ۱۷۹۰ هر دو اثر در فرهنگستان سلطنتی قرار داشتند، یعنی زمانی که نقاش هنوز بیست و یکساله نبود. معذک، این دو تابلو با تابلوهایی که از «آرشدوک اطریش» و پاپ پایوس هفتم (هر دو در مجموعه سلطنتی) به سال ۱۸۱۹ کشیده تفاوت اندکی دارند. او مجموعه‌ای بی‌همتا از طرح‌های استادان قدیمی گرد آورد که طبق وصیت نامه‌ای با شرایط بسیار آسان به ملت عرضه شدند. اما این اهدایی با یک ماده قانون کاملاً ابلهانه از سوی دولت رد شد و بسیار از نقاشیهای نفیس مجموعه پراکنده شدند. بعدها قسمتی از آنها برای اکسفورد (اشمولیان) خریداری شد. بهترین مجموعه آثار او در تالار واترلو قصر ویندسورد قرار دارند و دیگر آثار او در موزه‌هایی در سراسر دنیا حفظ می‌شوند که می‌توان به مجموعه‌های زیر اشاره کرد: برایتون، شیکاگو، لندن (نگارخانه ملی، نگارخانه ملی چهره‌نگاری، موزه بریتانیا، تیت، ویکتوریا و آلبرت، فرهنگستان سلطنتی، دالویج، گلیدال، کنوود و موزه ولینگتون)، اوتاوا، پاریس (لوور)، سن مارینو کالیفرنیا، واتیکان، وین، واشنگتن (نگارخانه ملی، کورکوران و فیلیپس) و ییل (مرکز هنرهای بریتانیا).

Lay Figure,

پیکر عروسی،

یک پیکر چوبی که اغلب در اندازه طبیعی ساخته می‌شود و هنرمند از آن برای طرز قرار گرفتن حالت پارچه و یا به عنوان راهنمایی برای یک

ژست پیچیده استفاده می کند. گفته شده که این پیکرچوبی را فرابارتولومئو ابداع کرده اما بدون شك پیکره های گلی یا مانکن، سالها قبل از او مورد استفاده قرار می گرفته اند.

Lay - In,

زیر پرداخت،

در روش سنتی نقاشی رنگ و روغن بر عکس روش یکضرب، نقاش کار خود را با پیاده کردن طرح روی بوم آغاز می کند. سپس این طرح با تکران پرداخت می شود تا تمام تأثیر رنگمایه - اما نه رنگ آمیزی - کاملاً صورت گیرد. رنگهای مرده مثل قهوه ای، خاکستری یا سایه رنگی سبز و ندرتاً قرمز کدر در اینجا به کار می رود. منظور این بود که تمامی طرح و رنگمایه پرداخت شود و نقاش بتواند بعداً توجه خود را بر مقدار ارزشی رنگها متمرکز سازد.

Leal, Valdes,

لئال والدس،

نگاه کنید به «والدس» (Valdes)

Lean,

تکیده،

نگاه کنید به «فربه، چاق» (Fat)

Le Brun, Mme Vigee,

لو برون، مادام ویژه،

نگاه کنید به «ویژه» (Vigee)

Lebrun, Charles,

لبرون، شارل (۹۰ - ۱۶۱۹)،

عملا دیکتاتور هنر فرانسه در هنگام سلطنت لویی چهاردهم بود و این موقعیت را تا هنگام مرگ حامی خود کلبر حفظ کرد. او يك هنرمند سیاستمدار بود و حتی در ۱۶۴۱ هم حمایت ریشلیو را با يك چهره‌نگاری تمثیلی از لویی سیزدهم به دست آورد. او شاگرد ووئه بود و احتمالا همراه با پوسن در ۱۶۴۲ به رم رفت. در آنجا تا حدی زیر نظر پوسن و بخشی نیز با مطالعه هنرمندان ترینی سبك باروك مانند پیترو دا. کور تونا تعلیم گرفت. در سال ۱۶۴۶ بدون کسب اجازه به فرانسه بازگشت زیرا از رم خسته شده بود. در سال ۱۶۴۷ يك نقاشی محجر محراب را برای کلیسای نوتردام به نمایش گذاشت، که سر آغاز موفقیت او بود و در ۱۶۴۸ به‌چنان موقعیتی دست یافت که یکی از رهبران بنیانگذار فرهنگستان منظور شد. او متولی، رئیس و مدیر فرهنگستان شد. در سال ۱۶۵۸ ترین وولو و بکمت را برای فوکو که وزیر بود آغاز کرد. پس از سقوط فوکو، کلبر به‌استعداد لبرون و همینطور منافع ناشی از وجود يك نهاد متمرکز به عنوان يك حربه سیاسی پی‌برد و از لبرون پشتیبانی کرده، او را به مدیریت کارخانه گوبلن و همچنین نقاش اول منصوب نمود (۱۶۶۴). در ۱۶۶۱ او اولین سفارش درباری خود را دریافت کرد. در سال ۱۶۶۵ برنینی وارد پاریس شد و به انتقاد از استعداد لبرون پرداخت. این موضوع احتمالا با کارشکنی لبرون در برنامه‌های برنینی برای ترین لوور و شکست کلی سفر او بی ارتباط نبود. از سویی دیگر لبرون در سال ۱۶۷۵ به‌عنوان عضو فرهنگستان سنت کوك در رم برگزیده و در همان سال (و مجدداً در ۱۶۷۶) ریاست آنجا را عهده‌دار گشت. لبرون قوانین سخت‌گیرانه‌ای را در فرهنگستان فرانسوی به‌مورد اجرا گذاشت و حتی رساله‌ای درباره بیان عواطف به‌رشته تحریر درآورد. مهمترین نقاشیهای او در ورسای قرار دارند. و در آنجا «سررای بلور» (۸۴ - ۱۶۷۹) و «تالار جنگ و صلح» (در سال ۱۶۸۶ به پایان رسید) را ترین کرد. پس از مرگ کلبر در ۱۶۸۳، اگر چه لبرون

بلافاصله به ریاست فرهنگستان انتخاب شد، اما به تدریج جای خود را به مینار داد. آثاری از او در بریستول، کمبریج (فیتز ویلیام)، دیترویت، لندن (ویکتوریا و آلبرت، دالویج)، مونترال، مونیخ، ناتینگهام، اوتاوا، پاریس (لوور)، پراگ، ونیز، ویکفیلد و بسیاری از موزه‌های محلی فرانسوی دیده می‌شوند. حدود دو هزار طراحی از او در موزه لوور قرار دارند.

لگا، سیلوسترو (۹۵ - ۱۸۴۶)، Lega, Silvestro,

مانند فاتوری او نیز در جنگهای استقلال جنگید (۹ - ۱۸۴۸) و یکی از اعضاء برجسته گروه ماکیانولی بود (حدود ۱۸۶۰). برخلاف فاتوری، او مخالفت سیاسی‌اش با فرانسه را تا حد نفرت از هنر فرانسوی وسعت داد: با این وجود شاهکار او «پرگولا» (۱۸۶۸) را نمی‌توانست بدون توجه به هنر کورو و رویش امپرسیونیسم خلق کند. از سال ۱۸۸۰ چشمهای او بیمار و چند سال پیش از مرگ نابینا شد و در فقر بسیار در فلورانس در گذشت. آثاری از او در فلورانس، میلان و رم وجود دارند.

لژه، فرنان (۱۹۰۰ - ۱۸۸۱)، Leger, Fernand,

با براك و پیکاسو در سال ۱۹۱۰ آشنا شد و به تدریج يك فرم خط خمیده کو بیسم از پیکرهای حجم‌دار اولیه خود استخراج کرد (حوالی ۱۹۱۷) که به اشکال پویای ماشینها و شالوده هندسی آنها مانند مخروط، استوانه، چرخنده، پیستونها و سطوح درخشان فلزی بستگی داشت. این شکها همچنین بر پیکرهای بزرگ او که به آدمهای مصنوعی شباهت داشتند نیز تأثیر گذاشتند و تأثیرات خاکستریهای شفاف و رنگهای یکدست و نیرومند او را افزایش دادند. در ۲ - ۱۹۲۱ لژه برای باله سوئدی طراحی کرد و در سال ۱۹۲۴، اولین فیلم انتزاعی خود را به نام «باله مکانیکی» را با اشیاء واقعی، و نه مانند اکلینگ و ریشتر حدود هفت سال قبل با طرحهای انتزاعی متحرك شبیه کرد. از جمله کارهای او می‌توان از

دیوارنگارهٔ عظیم در ساختمان سازمان ملل در نیویورک نام برد. او همچنین یک سری شیشه‌های رنگی برای ساکره کور، ادینکور تردیک بلفور (دوب) تهیه کرد. آثاری از او در ادینبورگ، لندن (تیت)، نیویورک (موزه هنرهای مدرن)، پاریس (موزه هنرهای مدرن) و موزهٔ لژه در یو، کت دازر وجود دارند.

لهمبروک، ویلهلم (۱۸۸۱ - ۱۹۱۹)، Lehmbruck, Wilhelm,

بیکره‌ساز آلمانی که در دوسلدورف به تحصیل پرداخت و معاصر ماک بود. در سال ۱۹۰۵ به ایتالیا رفت و در سالهای ۱۴ - ۱۹۱۰ در پاریس اقامت گزید. او تحت تأثیر رودن و مایلول قرار گرفت، اما شکهای او کشیده‌تر بوده و شاهکارش «زنی زانو زده» به سال ۱۹۱۱ حاکی از بیانگری کوتیک است. او در پاریس با مودیلیانی، برانکوزی و آرکپینکو آشنا شد. لهمبروک در سال ۱۹۱۹ خودکشی کرد. آثار بسیاری از او در زادگاهش دوسبورک وجود دارد و دیگر آثار او را می‌توان در اوکلند نیوزیلند، بوفالو، لندن (تیت)، لوئیزویل کنتاکی، نیویورک (موزه هنرهای مدرن)، اترلو و چند موزهٔ آلمانی دیگر مشاهده کرد.

لیبل، ویلهلم (۱۸۴۴ - ۱۹۰۰)، Leibl, Wilhelm,

نقاش آلمانی که رهبر رئالیسم (واقعگرایی) آلمان در اواخر قرن نوزدهم بود. او با کوربه در مونیخ آشنا شد. در این هنگام نمایشگاه سال ۱۸۶۹ کوربه منعقد بود. سپس تا قبل از بروز جنگ فرانسه و پروس شش ماه را در پاریس گذراند (۱۸۷۰). از تجربه‌اندوزی فنی او می‌توان به استفاده از لعاب اشاره کرد که سطحی مینایی شکل تولید می‌کند و دقت کار وریزه‌کاریهای او را می‌توان در شاهکارش «سه زن در کلیسای دهکنه» (هامبورگ: ۱۸۱۸) مشاهده کرد. او در روستاهای باواریا به سر می‌برد و از دهقانان به عنوان مدل استفاده می‌کرد، از اینرو تأثیر

بسیاری بر توما و مکتب مونیخ گذاشت. بسیاری از موزه‌های آلمانی آثاری از او دارند از جمله برلین، کلن، هامبورگ و مونیخ.

لیتون، فردریک (بعدها لرد لیتون استرتون) (۱۸۳۰ - ۹۶)،

Leighton, Frederic, (later Lord Leighton of Stretton),

یکی از پیشروان بهره‌گیری از کلاسیسم یونانی در اواخر قرن نوزدهم بود. مطالعات خود را به سال ۱۸۴۴ و در سن چهارده سالگی از فلورانس آغاز نمود و تا ۱۸۴۹ تحصیلاتش را در فرانکفورت، بروکسل و پاریس ادامه داد. او تحت تأثیر ناصریها قرار گرفت. در سال ۱۸۵۲ در رم اقامت لیتون تابلوی بزرگ‌ساز مادونا را بتصویر در گزید و در آنجا دوست نینو کوستاشد. آورد که در نمایشگاه فرهنگستان سلطنتی در سال ۱۸۵۵ به نمایش گذاشته و توسط ملکه ویکتوریا خریداری شد (هنوز در مجموعه سلطنتی است). در سال ۱۸۶۰ در لندن اقامت کرد و در ۱۸۶۴ به همکاری با فرهنگستان سلطنتی انتخاب گردید و در ۱۸۶۸ عضو فرهنگستان سلطنتی و ده سال بعد رئیس آن شد. در لندن با واتس دوست بود و درست پیش از مرگ به رتبه اشرافیت مفتخر گردید و تنها نقاش انگلیسی شد که لقب لرد گرفت. نمونه‌هایی از آثار او در لندن (نگارخانه ملی چهره، تیت، ویکتوریا و آلبرت)، بسیاری از نگارخانه‌های انگلیسی و در بوستون، نیویورک (موزه متروپولیتن) و بیل (مرکز هنرهای بریتانیا) حفظ می‌شوند.

Lely, Sir Peter,

لی، سرپیتر (۱۶۱۸ - ۸۰)،

او در آلمان در خانواده‌ای هلندی به دنیا آمد نام اصلی او وان در فائس بود. در هارلم زیر نظر پیتر دوگربر (۱۶۵۲ - ۱۶۰۰ بدون) به تحصیل پرداخت و در سال ۱۶۳۷ در اتحادیه صنفی هارلم (گیلد) به مقام استادی رسید. هیچ اثری از این دوره اقامت او در هلند در دست نیست، اگرچه تابلوی «دیانا و حوریان» تاریخ ۱۶۴۰ یا ۱۶۴۶ را دارد و احتمالاً

در هلند نقاشی شده است هر چند وی در اوایل دهه ۱۶۴۰ احتمالاً در لندن بود و در ۱۶۴۷ قطعاً در آنجا می‌زیست. آثار اولیه او در انگلستان کم و بیش به سبک گریز تهیه شده‌اند، از جمله تابلوهایی با موضوعات تاریخی و حتی مذهبی که در طول دوره جمهوری کرامول هم به نقاشی آنها ادامه داد. در سال ۱۶۴۷ للی از پادشاه انگلستان و همچنین از فرزندان خانواده سلطنتی تابلوهایی کشید و یک چهره‌نگاری دوتایی از چارلز اول و دوک یورک نقاشی کرد. (۱۶۴۷: سایون هاوس، مید لسکس) که ملهم از این شعر لاولاس بود: «بنگرید چه شکوه ابر آلودی...» با برقراری مجدد سلطنت او تولید سیلی از چهره‌نگاریها را آغاز کرد و این آثار او را به یکی از با نفوذترین نقاشان قرن هفدهم انگلستان مبدل کرده و اهمیتی بیش از وان دایک نصیب او ساختند. در سال ۱۶۶۱ للی به عنوان نقاش اول چارلز دوم جانشین وان دایک شد. از آن پس تا هنگام مرگ، او یک نگارخانه بزرگ را اداره می‌کرد و به خلق صدها چهره‌نگاری به سبک باروک بین‌المللی اقدام نمود و دقیقاً به بازنمایی محیط حاکی از آسودگی و لذا یند درباریان چارلز دوم پرداخت خصوصیات که چارلز خود را واجد آنها می‌دانست. دو قطب کار هنری او را می‌توان در زیبایی‌های تجمل‌آمیز دربار چارلز دوم (مجموعه سلطنتی، دربار هامپتون) و شکوه مردانه «دریا سالاران» (موزه دریانوردی ملی) مشاهده کرد. این آثار دوازده دریا سالار تحت فرماندهی دوک یورک (بعداً جیمز دوم) را نشان می‌دهند و به یادبود پیروزیهای دومین جنگ با هلند خلق شدند. سپس نویسنده در خاطراتش می‌نویسد (هجده آوریل ۱۶۶۶): «به محل آقای للی نقاش رفتم و سرها را دیدم، برخی تمام و همگی آغاز شده، و تمام مربوط به دریانوردان در جنگ بزرگ اخیر...». سایر آثار او را می‌توان در موزه‌های زیر مشاهده کرد: مجموعه سلطنتی، بیرمنگهام، ادینبورگ (نگارخانه ملی چهره)، لندن (نگارخانه ملی، نگارخانه ملی چهره، تیت، موسسه کورتولد، دالویچ، گلیدهاال، و هم هاوس)، منچستر، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اوتاوا، ییل (مرکز هنرهای بریتانیا)، یورک، و سایر جاها.

لوموین، فرانسوا (۱۷۳۷ - ۱۶۸۸)، Le Moine (Le Moine), Francois,

نقاش فرانسوی که سبک باشکوه لیرون را ادامه داد. او تزیینات بسیاری را در ورسای انجام داد و اثر او «زمان حقیقت را آشکار می‌سازد» در مجموعه والاس در لندن کمی قبل از خودکشی او نقاشی شده و نشان‌دهنده سبک ناب قرن هفدهم بدون تأثیر پذیری از واتو است، هر چند غلبه سبک روبنس را هم آشکار می‌سازد. پوشه شاگرد او بود.

لموین، ژان باتیست (۱۷۰۴ - ۷۸)، Lemoyne, Jean Baptiste,

پسر یک پیکره ساز بود. در سال ۱۷۲۵ جایزه سفر به رم را برد اما هرگز به این سفر نرفت. اثر او به نام «تعمید مسیح» (پاریس: ۱۷۳۱) از معروفترین آثار مذهبی اوست ولی شهرت ژان بیشتر به خاطر چهره نگاری‌های باشکوه و به عنوان یک معلم بود - در میان شاگردان او فالکونه، پیگال، پاژو و هودن را می‌توان نام برد - آثاری از او در پاریس (لوور، ژاکمار-آندره، کمدی فرانسز)، ورسای، استکهلم، تولیدو اوهایو، وین و بسیاری از موزه‌های محلی فرانسوی دیده می‌شوند.

لونن، Le Nain,

سه برادر به این نام وجود داشتند که همگی در لائون به دنیا آمدند. آنتوان (۱۶۴۸ - ۱۵۸۸ حدود) از سال ۱۶۲۹ در پاریس اقامت داشت و دو برادرش لویی (۱۶۴۸ - ۱۵۹۳ حدود) و ماتیو (۱۶۰۷ - ۷۷ حدود) از سال ۱۶۳۰ در آنجا بودند. هر سه برادر هنگام تأسیس فرهنگستان در سال ۱۶۴۸ از اعضاء انتخابی آن بودند. مسئله غامض آن است که در حدود پانزده اثر امضاء شده با تاریخ وجود دارند اما هیچکدام دارای نام اول نیست و تاریخ ۱۶۴۸ یا پیش از آن را دارند. البته یک رشته تابلوهای کوچک

وجود دارند که بیشتر روی مس انجام و به آنتوان نسبت داده شده است. اینها حاوی رنگهایی قوی و پیکرهای کوچک هستند. یکسری دیگر نقاشی که در ابعادی بسیار بزرگتر و در رنگمایه‌ای خاکستری نیز وجود دارد، که گاه (مانند آنتوان) از خانواده‌های روستایی و همچنین موضوعات مذهبی و اساطیری نیز سود برده و حاوی سادگی مفرط و فاقد تأثیر باروک است و از نظر هنری ارزشمندتراند. گفته می‌شود لوئی به ایتالیا هم سفر کرد. سایر آثار باقیمانده که حاوی چند تابلوی گروه پاسدار هستند منسوب به ماتئو می‌باشند. موضوع و نحوه کار این بخش به کاراواجیوتردیک بوده هر چند پیروان مکتب اوترخت قاعدتاً پرشورتر کار می‌کرده‌اند. تابلوهایی از آثار یکی از این برادران در محله‌های زیر دیده می‌شوند: برلین، بیرمنگهام (موسسه باربر)، بوستون، بریستول، کاردیف، گلاسکو (مجموعه بورل، دانشگاه)، هانگرتان مریلند، هارتفورد کانکتیکات، لندن (نگارخانه ملی، ویکتوریا و آلبرت)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور)، سن فرانسیسکو (لژیون دونور)، اسپرینگفیلد ماساچوست و چندین موزه محلی فرانسه.

لنباخ، فرانتس فن (۱۸۳۶ - ۱۹۰۴)، Lenbach, Franz Von,

پیش از سفر به رم در ۱۸۵۸-۹ در مونیخ تحصیل می‌کرد. در سال ۱۸۶۳ با بوکلین به رم بازگشت. در سال ۱۸۶۷ به اسپانیا سفر کرد و در ۱۸۶۸ در مونیخ مأوی گزید و در آنجا نقاش چهره‌نگار موفقی شد که به سبک ملهم از رامبراند و رینولدز کار می‌کرد. او حدود هشتاد چهره‌نگاری از بیسمارک تهیه کرد. یک نگارخانه به نام او در مونیخ وجود دارد و دیگر نگارخانه‌های آلمانی نمونه‌هایی از آثار او را در اختیار دارند. تابلوی «لرد اکتون» او در لندن (نگارخانه ملی) است.

Leonardo da Vinci,

لئوناردو داوینچی (۱۴۵۲ - ۱۵۱۹)،

یکی از بزرگترین مردان تاریخ جهان محسوب می‌شود که رنسانس پدید آورد. نیروی خرد او چنان بود که بسیاری از اختراعات و اکتشافات بعدی در کالبدشناسی، دانش هوانوردی و چندین زمینه دیگر را پیش‌بینی می‌کرد. در همانحال او یکی از برجسته‌ترین هنرمندان ایتالیا به شمار می‌رود. نام او اغلب همراه دو شخصیت بزرگ دیگر، یعنی میکلاوتر و رافائل به عنوان آفریننده اوج رنسانس قرن شانزدهم ذکر می‌شود هر چند که او در ۱۴۵۲ زاده شد و معاصر پروگینو و سینیورلی و از رافائل و میکلاوتر بزرگتر بود. نیروی اندیشه این مرد به او امکان داد که، به قول واساری بر سبک خشک و انعطاف‌ناپذیر قرن چهاردهم فائق آید گرچه دانش او چنان دامنه وسیعی را در بر می‌گرفت که دشوار می‌توانست یکی از ابتکاراتش را تا به آخر دنبال کند. او تقریباً گردش خون را کشف کرد، مبتکر اولین ماشین جنگی، طراح چند هواپیما و هلیکوپتر و پیش‌بینی‌کننده زیردریایی بود، اما هیچکدام از این کشفیات تکمیل نشدند، و به همین روش هزاران دست‌نویس و نقاشی از خود به جا گذاشت که اکثراً نیمه تمام ماندند و تنها چند اثر تکمیل شدند.

او در وینچی پسر نامشروع یک محضر دار فلورانس متولد شد، اما در خانه پدرش پرورش یافت و به عنوان یک نقاش زیر نظر وروچیو تعلیم گرفت. گفته شده لئوناردو زاویه سمت چپ تابلوی «تعمید» وروچیو را نقاشی کرد (فلورانس، اوفیزی) که در نتیجه استادش را کنار گذاشت. از نقطه نظر سبک شناسی این موضوع می‌تواند منطقی باشد که با دیدن چنین نبوغی در نقاشی، وروچیو به پیکر سازی خود بازگشته باشد. براساس سبک شناسی هم این ماجرا صحت دارد که وروچیو با وجود نقاشی خوب در کارگاهش، خود به مجسمه‌سازی پرداخت؛ و در سال ۱۴۷۶ لئوناردو در منزل وروچیو زندگی و به یقین به عنوان دستیارش کار می‌کرد. در همان سال نیز شایعه همجنس‌بازی بر سر زبانها بود. او قبلاً در اتحادیه صنفی

سمت استادی داشت (۱۴۷۲) و قدیمیترین کار او يك نقاشی منظره است که علاقه او به ساخت زمین و شکل گیری صخره ها را نشان می دهد. او مطالعاتی نیز روی پارچه انجام داد و زمینه ای جدید را گشود. نقاشان قدیمی تمام عمر خود را در یافتن روشی برای تصویر چین و شکن پارچه به ناکامی گذراندند و یا به قاعده ای خشك متوسل شدند. اما لئوناردو فرمولی خاص در این زمینه ابداع کرد که ناشی از مطالعات او بود. در زمینه تکنیک نقاشی رنگ و روغن نیز این نابغه دست به تجربه زد و این تجربه را می توان در تابلوی «مادونا» در مونیخ مشاهده کرد که در آن ریزه کاریهایی مانند قطرات شبنم بر روی گلدان کریستال باعث حیرت معاصرینش شد یا تابلوی «جینور ادو بنچی» (احتمالاً ۱۴۷۴، واشنگتن، نگارخانه ملی) که ممکن است بدو دارای دست هم بوده باشد، مانند وروچیو نیم تنه بانویی را با گلها نشان می دهد. بنابراین نیم تنه با دستها تجربه ای جدید و منادی مونالیزا بود. در ۱۴۸۱ لئوناردو می بایست شهرت قابل ملاحظه ای داشته باشد، زیرا مأموریت یافت تا تابلوی بزرگی را برای راهبان سنت دوناتو در نزدیکی فلورانس به نام «ستایش پادشاهان» نقاشی کرد. ترکیب این اثر اهمیت بسیار دارد زیرا حاوی جمع بندی اهداف هنر قرن پانزدهم در خلق يك الگوی مسطح است که در عین حال باید يك شکل هرمی از نظر عمق نیز داشته و فشرده اما پویا باشد. بسیاری از طراحیهای او در این دوره موجوداند، اما اصل تابلو (اکنون در اوفیزی) هرگز پایان نیافت و پرداخت پول به لئوناردو در سال ۱۴۸۱ متوقف شد. از فعالیتهای او پس از این تاریخ دیگر اطلاعی در دست نیست تا اینکه در سال ۱۴۸۳ نام او در میلان ثبت شد و محتمل است يك سال پیشتر به آنجا رفته باشد. پیش نویس يك نامه وجود دارد که در آن لئوناردو برای خدمت به لودویکو اسفورزا ایل مورو، دوك میلان اعلام آمادگی کرده و خود را يك مهندس نظامی ماهر معرفی می کند. او با این جملات نامه خود را به پایان می رساند: «در زمان صلح من قادرم رضایت کامل شما را بهتر از هر کس در ساختن ساختمانهای دولتی و خصوصی برآورده سازم... من حتی می توانم تندیسهایی از مرمر، برتر یا گلی بسازم و در نقاشی نیز می توانم مانند هر

نقاش دیگر، هر آنکس که باشد به کار پردازم. مضافاً می‌توان مأموریت‌های ساخت اسب برتری را تقبل کنم، که باعث شکوه جاودانی و افتخار ابدی برای خاطره فرخنده پدر شما و سلسله جلیل اسفورزا خواهد بود...»

درست پس از ورود خود، لئوناردو تابلوی «بانویی با پوست خز» (اکنون در کراکو است) را نقاشی کرد که قطعاً چهره سیسیلا گالرانسی معشوقه دوک است (گالرانسی شبیه تلفظ یونانی خز است). این تابلو نشاندهنده همان خصوصیات سبکی است که قبلاً در دوره اقامتش در فلورانس به او نسبت داده شده، نکته‌ای که به یادداشتن آن در حل مشکلات موجود در باره دو تابلوی مادونا در پاریس (لوور) و لندن (نگارخانه ملی) مؤثر است. مشکل را می‌توان به طور خلاصه به این صورت عنوان کرد: لئوناردو به ندرت يك کار را به پایان می‌رساند، بنابراین یقیناً او دو نسخه از کاری را نقاشی نمی‌کرد که تقریباً شبیه به هم باشند و تنها يك نسخه مبتنی بر مدارك باشد. این مدارك به سالهای ۱۴۸۳ تا ۱۵۰۶ مربوط می‌شوند و به نظر می‌رسد که به تابلویی اشاره دارند که می‌بایست همان اثر موجود در نگارخانه ملی باشد؛ با این وجود نسخه موجود در موزه لوور بدون شك قدیمتر است و از نظر سبك، به سبك فلورانسى تردیكتر بود و تاریخ سفارش ساخت آن حدوداً سال ۱۴۸۳ است. لئوناردو تا سال ۱۴۹۹ در میلان بود و روی چند پروژه هنری و علمی کار می‌کرد هر چند شغل اصلی او نابغه ویژه دربار بود. در اصل قصد او ساختن يك تندیس سوار کار به یادبود فرانچسکو اسفورزا پدر دوک میلان بود، اما این پروژه از تهیه يك قالب بزرگ گلی برای اسب بدون سوار کار فراتر نرفت و قالب‌ریزی این مجسمه هرگز انجام نگرفت و در اوایل قرن شانزدهم قالب گلی آن نیز نابود شد، اما طراحیهای بی‌نظیری از اسبها در رابطه با آن موجوداند. لئوناردو سوار کار مشهوری بود و هنگام کار بر روی یادبود سوار کار برتری ظاهراً در صدد بود يك كتاب درباره تشریح اسب نیز بنویسد. يك کار برجسته دیگر او در این زمان نقاشی «شام آخر» در سانتا ماریا دل گراتی میلان بود که در سال ۱۴۹۷ روی آن کار می‌کرد. به خاطر علاقه به کارهای تجربی، لئوناردو به جای شیوه دیوارنگاری، مستقیماً روی گچ با رنگ و روغن

کار می‌کرد و دو نسخه نقاشی در زمان حیات او از میان رفت. با این وجود این اثر اولین کار رنسانس با شکوه است که بر روانشناسی حواریون و احساس تنش آنان در زمانی که مسیح اعلام کرد یکی از آنها به او خیانت کرده است تأکید می‌ورزد، تعبیری زیرکانه که در قرن پانزدهم کاری جدید محسوب می‌شد. دربارهٔ کندی کار لئوناردو در خلق این دیوارنگاره و جستجو برای بیانی درونکاو حکایاتی نقل شده که مؤید ادعاهای نسل بعد در این باره است که لئوناردو سرچشمه کمال مطلوب هنرمند به عنوان یک متفکر خلاق و یک فیلسوف و نه صرفاً صنعتگری است که برای مقداری پول در هر روز مقدار معینی از دیوار را نقاشی می‌کند. مسلماً نظر رایج قرن شانزدهم دربارهٔ مقام و منزلت هنرمند را می‌توان ناشی از نمونه‌ای دانست که لئوناردو ارائه داد.

در سال ۱۴۹۹ فرانسه به میلان هجوم آورد، حکومت سقوط کرد و لئوناردو شهر را ترك گفت و در سال ۱۵۰۰ به فلورانس بازگشت و در سالهای ۳ - ۱۵۰۲، در وضعیتی که نوعی بی تفاوتی و سخره‌آلود به نظر می‌رسد، به عنوان یک مهندس نظامی برای سزاره بورگیا به کار پرداخت. در هنگام دومین دورهٔ اقامت خود در فلورانس، لئوناردو به کالبد شکافی - های بسیاری دست زد و در زمان خود بهترین کالبد شناس محسوب می‌شد. در این دوره روی سه طرح هنری مهم نیز کار می‌کرد. مهمترین اینها سفارشی بود که از سوی شهر فلورانس به دو هنرمند برجسته لئوناردو و میکلاثر (که عمیقاً از یکدیگر مترجر بودند) داده شد. این عبارت بود از دو دیوارنگارهٔ غول‌آسا که پیروزیهای فلورانسیها در سالن شورای جمهوری جدید را نمایش می‌داد. هیچکدام از این دو اثر به پایان نرسید. قرار بود لئوناردو صحنهٔ نبرد آنگیاری را ترسیم کند، اما تنها گروه مرکزی اثر نقاشی شد و ظاهراً به تقلید روش باستانی، واسطه‌ای مومی مورد استفاده قرار گرفت که ناکام ماند. کار در سال ۱۵۰۳ آغاز و در سال ۱۵۰۵ متوقف گشت. در خلال این سالها لئوناردو روی چند تابلو از مادونا و کودک همراه سنت آن کار می‌کرد و در جستجوی راه حلی برای مشکل ترکیبی از دو پیکر بزرگسال و یک یا دو کودک بود. دو اثر بجا مانده، احتمالاً اولین و

آخرین سری از این کار است، که یکی در لندن (نگارخانه ملی) است و احتمالاً کار روی آن در میلان آغاز شده و بعداً به فلورانس منتقل گردید؛ و اثر دیگر که در موزه لوور تاریخ ۱۵۰۶ را دارد. یکی از معدود آثار تکمیل شده لئوناردو چهره‌نگاری همسر يك افسر فلورانسی مشهور به مونالیزا است. این اثر بین سالهای ۱۵۰۰ و ۱۵۰۴ نقاشی شد و به جز شهرت زیاد آن به عنوان يك زن جناب، اهمیت آن ناشی از نوع چهره‌نگاری جدید و شاهکاری در فن کاربرد رنگ و روغن به‌خصوص در زمینه تأثیرات محو سازی است.

در سال ۱۵۰۶ لئوناردو به میلان بازگشت و عنوان نقاش و مهندس لوئی دوازدهم فرانسه را در سال ۱۵۰۷ به دست آورد؛ او در فرانسه در کلو ترديك آمبواز در قصری که پادشاه به او داده بود در گذشت. سالهای آخر عمر لئوناردو بیشتر در تحقیقات علمی گذشت، هر چند يك مجسمه سوار بر اسب را به یادبود فرمانده سواران فرانسوی، تریو ولزیو طرح می‌کرد، اما این منظور از مرحله طراحی فراتر نرفت. بین سالهای ۱۵۱۳ و ۱۵۱۶ او بیشتر اوقات را در رم به سر می‌برد و در واتیکان زندگی می‌کرد اما در این زمان از هنر میکلاثر و رافائل آگاهی نداشت. آخرین نقاشی او قبل از عزیمت به فرانسه تابلوی «سنت جان» در سال ۱۵۱۷ (پاریس، لوور) بود. در این تابلو نقایص کیفیتهای لئوناردو به صورت غم‌انگیزی آشکار می‌شوند: جستجو برای یکدستی طرح باعث ایجاد سایه‌های تیره شده و رنگها تحت الشعاع سایه روشن قرار گرفته‌اند و تلاش و دقت برای یافتن حالت صورت باعث به وجود آمدن پوزخند می‌شده که پیروان میلانی لئوناردو (مانند لوئینی) از آن بسیار پیروی کرده و شهره ساخته‌اند.

يك رساله درباره نقاشی که یادداشتهای بسیاری جهت آن تهیه شده بود هرگز به وسیله لئوناردو نگاشته نشد، اما در سال ۱۶۵۱ بخشی از این یادداشتهای و اخیراً تمام آنها به چاپ رسیدند. بی‌نظیرترین مجموعه طراحیهای او در کتابخانه سلطنتی، قصر ویندسور حفظ می‌شود. آثاری از او در لیننگراد، میلان (آمبروزیا) و واتیکان وجود دارند.

Lepine, Stanislas,

لوپین، استانیسلاس (۹۲ - ۱۸۳۵)،

شاگرد کورو دوست بودن و امپرسیونیستها بود. عمر خود را در نقاشی از مناظر پاریس به سبک امپرسیونیستی و سبکی منبث از کورو گذراند. يك نمونه خوب از آثار او در گلاسکو است.

Le Sueur, Eustache,

لوسور، اوستاش (۵۵ - ۱۶۱۶/۱۷)،

نقاش فرانسوی که از سال ۱۶۳۲ شاگرد ووئه بود. او در هتل لمبرت نخست روی يك «تاریخ کیوپید» برای «اطاق عشق» (۷ - ۱۶۴۶) و سپس روی «اطاق موسیقی» (۹ - ۱۶۴۷) کار می کرد و در آنجا او آگاهانه به سوی رافائل و پوسن گرایش پیدا کرد که تأثیر عظیمی بر کارهای بعدی او نهادند. سبک پوسن که احتمالاً در ۴۲ - ۱۶۴۰ برایش آشنا بوده، بر سری نقاشیهای «زندگی سنت برونو» در چارتر هاوس پاریس (لوور، حدود ۱۶۴۸) تأثیری عمیق داشت. و آخرین تابلوی او به تقلید از رافائل (گرچه هرگز به رم نرفته بود) او را بدل به يك هنرمند بی احساس و مقلد تبدیل کرد. آثاری از او در پاریس (لوور) و موزه های محلی فرانسه و همچنین بیرمنگهام (موسسه باربر)، هارتفورد، کانکتیکات، لندن (نگارخانه ملی، طرحهایی برای نوتردام، پاریس ۱۶۴۹)، کالیفرنیا و تولیدو اوهایو حفظ می شوند.

Le Sueur, Hubert,

لوسر، هوبر (۴۳ - ۱۶۱۰ فعالیت)،

ابتدا در فرانسه به عنوان پیکره ساز پادشاه کار می کرد (۱۶۱۰)، و تا سال ۱۶۲۴ نیز مشغول به کار بوده است. در ۱۶۲۹ در انگلستان به سر می برد و در آنجا پیکره هایی برای آرامگاه جیمز اول ساخت و به زودی پس از آن برای ساختن آرامگاه هیولالوش لنوکس وریموند، و دوک

بو کینگهام در صومعه وست‌مینستر استخدام شد. کار تندیس سواری چارلز اول در سال ۱۶۳۰ آغاز شد، که تقلید هنری خوبی از تندیس هنری چهارم در پاریس، اما مانند تمام کارهایش دارای سبکی بی‌روح است. احتمالاً چارلز اول نیز از این مطلب آگاهی داشت که پیکره‌سازش از نظر کیفیت کار در سطحی بسیار پایینتر از نقاش او وان دایک قرار دارد. آثاری از او در مجموعه سلطنتی، لندن (ویکتوریا و آلبرت)، اکسفورد (کالج سنت جان، حیاط مدارس، کتابخانه بودلیان) دیده می‌شوند.

لوئیس، جان فردریک (۱۸۰۵ - ۷۶)، Lewis, John Frederick,

تخصص او در موضوعات شرقی و مدیترانه‌ای بود و اغلب از آبرنگ و رنگهای درخشان و ریزه‌کاریهای بسیار استفاده می‌کرد. در سال ۱۸۲۱ نمایش آثارش در فرهنگستان سلطنتی را شروع کرد و در ۴ - ۱۸۳۲ در اسپانیا اقامت داشت. او به ایتالیا و یونان نیز رفت و در ۵۰ - ۱۸۴۱ در قاهره به سر می‌برد. و در این دوره در نمایشگاهی شرکت نداشت. در سال ۱۸۵۰ با موفقیت بسیار در نمایشگاه فرهنگستان شرکت جست و در ۱۸۵۹ به همکاری با فرهنگستان و در ۱۸۶۵ به عضویت فرهنگستان برگزیده شد. آثار او در بیرمنگهام، کمبریج، دوبلین، ادینبورگ، لندن (تیت، ویکتوریا و آلبرت)، منچستر، اکسفورد و ییل (مرکز هنرهای بریتانیا) حفظ می‌شوند.

لوئیس، ویندهم (۱۸۸۴ - ۱۹۵۷)، Lewis, Wyndham,

نقاش و نویسنده انگلیسی که در مجادلات شکوفا می‌شد. او بنیانگذار ورتیسیسم (شاخه‌ای از کوبیسم) بود، که از کوبیسم و فوتوریسم (آینده‌نگری) الهام می‌گرفت و سردبیر روزنامه «بلاست» هم بود. او احتمالاً اولین تابلوی انگلیسی تحت تأثیر کوبیسم را در سال ۱۹۱۲ کشیده است. گروه ورتیسیسم و گروه لندن با هم ائتلاف کردند، اما وی به زودی خود

را کنار کشید. او چندین داستان و هجونا مه نیز نوشت و آثارش در زمینه نقاشی در ادینبورگ، لندن (تیت)، منچستر و دیگر شهرها وجود دارند.

Leyden, Lucas van,

لیدن، لوکاس ون،

نگاه کنید به «لوکاس» (Lucas)

Leyden, Nicolaus Gerhaert Von,

لیدن، نیکولاس گرهارت فن،

نگاه کنید به «گرهارت» (Gerhaert)

Leyster, Judith,

لیستر، جودیت (۶۰ - ۱۶۰۹)،

او و همسرش یان مولنار که در سال ۱۶۳۶ با او ازدواج کرد، از نقاشان هارلم و احتمالاً شاگردان فراتر هالس بودند. آنان گروههایی از مردم را در حال خنده و میگساری نقاشی می کردند که اگر گفته نشود کاملاً تقلیدی از هالس بودند، حداقل بسیار تحت تأثیر این نقاش قرار داشتند. به دلیل اینکه هالس یکی از شاگردان کارگاه جودیت را به خود جلب کرد، او علیه نقاش اقامه دعوی کرد. تابلوی «دلقک نی نواز» (آمستردام، ریکسموس) که موضوعی بسیار شبیه مکتب اوترخت دارد سالها به هالس نسبت داده می شد. آثار این زن هنرمند هلندی در آمستردام (ریکسموس)، دوبلین، لاهه، لندن (نگارخانه ملی)، فیلادلفیا، استکهلم، واشنگتن و سایر موزه ها دیده می شوند.

Liber Studiorum,

کتاب تحقیق،

نگاه کنید به «کتاب حقیقت» (Liber Veritatis)

Liber Veritatis (Lat. book of truth),

کتاب حقیقت،

نامی لاتینی است که کلود به مجموعه‌ای از ۱۹۵ طراحی برای تابلوهای خود داد، که به عنوان مدرکی از کارهای واقعی‌اش جمع‌آوری نمود. این تعداد بعداً به دوپست طراحی رسید که پنج طراحی اضافه شد که ارتباطی به تابلوها نداشتند. کلیه مجموعه قرن‌ها به دوکهای دوون شایر تعلق داشت و اکنون در موزه بریتانیاست. در سال ۱۷۷۷ گراورهایی از باسمة سایه روشن از این مجموعه توسط ارلوم به چاپ رسیدند که گزارشی در باب منشأ آنها به قلم بالدوینچی ضمیمه آنها بود. این مجموعه الهام‌گر ترنر شد تا به جمع‌آوری آثار خود بپردازد و به آن نام لیبراستودیوروم (Liber Studiorum) را بدهد. این مجموعه شامل: مناظر، موضوعات تاریخی، کوهستانی، شبانی، دریایی و معماری... (۱۸۰۷ به بعد) بود. برخی گراورهای این آثار به وسیله ترنر تهیه شده و او قصد داشت انواع منظره‌پردازی را به صورت يك مجموعه در آورد که با فهرست نقاشیهای کلود تفاوت کلی داشت. ترنر درباره مهارت گراور ساز دقیق و سختگیر بود و چاپ مجموعه فوق سطح کار را در این مورد ارتقاء داد.

Lichtenstein, Roy,

لیختنشتاین، روی (تولد: ۱۹۲۳)،

از هنرمندان برجسته پاپ در آمریکاست. نقاشیهای معمولاً بزرگ او حاوی بزرگنمایی جزئیاتی از تبلیغات اشیاء زندگی روزمره است مانند، يك دست در حال نگهداشتن يك اسفنج، يك اجاق خوراکی‌پزی با غذا – و حتی کارتونهای روزنامه‌ای – يك زن بلوند در حال انتظار (۱۹۶۴). تکنیک او به تقلید از فرآیند چاپ ناهنجار و ارزان روزنامه می‌پردازد و فرمهای او به سبکی خاص منابع پیش پا افتاده به انگاره‌های ساده، اما نیرومند مبدل می‌سازد که در رنگهای اصلی یا سیاه و سفید نشان داده می‌شوند. بعضی از تصویرپردازیهایش منشأ پیکاسویی دارند اما او تأثیرات

براق لکه‌های پلاستیک رنگی، برتر و مجسمه‌لعبی راهم تجربه کرده است.

Libermann, Max,

لیبرمان، ماکس (۱۸۴۷ – ۱۹۵۳)،

نقاش برجسته امپرسیونیست آلمان بود. در ۱۸۷۲ به فرانسه رفت و تحت تأثیر مکتب باریزان مخصوصاً میله قرار گرفت. در ۱۸۷۸ به آلمان بازگشت و تا دهه ۱۸۹۰ به نقاشی از صحنه‌های احساساتی ژانر پرداخت، سپس کار در سبک امپرسیونیسم را شروع کرد. هنگام تأسیس مکتب سزسیون در آلمان به ۱۸۹۹، او رئیس گروه شد. لیبرمان به هلند سفر کرد و تحت تأثیر ایزرائیل قرار گرفت. آثار متعددی از او در موزه‌های آلمانی (اگر چه در زمان نازیها مورد توجه نبود) و در لندن (تیت)، نیویورک (موزه متروپولیتن) و واشنگتن (کورکوران) وجود دارند.

Llievens, Jan,

لیونس، یان (۷۴ – ۱۶۰۷)،

نقاشی از لیدن و دوست و معاصر رامبراند. در آمستردام شاگردلاستمان بود و سپس با رامبراند در نگارخانه‌ای در لیدن شریک شد (اواخر دهه ۱۶۲۰): بسیاری از آثار آنان در این دوره نشاندهنده تأثیر یکی بر دیگری است. پس از اینکه رامبراند به آمستردام رفت، لیونس احتمالاً در سال ۱۶۳۲ به انگلستان عزیمت نمود، اما در سال ۱۶۳۵ در آنتورپ به سر می‌برد و در آنجا تحت تأثیر سبک درباری وان دایک قرار گرفت. در سال ۱۶۳۹ به هلند بازگشت و نقاش چهره‌نگار و موضوعات تمثیلی موفقی شد. آثاری از او در آمستردام، برلین، برانسان، بیرمنگهام (موسسه باربر)، برایتون، کپنهاک، دوبلین، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، لاهه (موریتشویس، هویز تن یوخ)، لیدن، لیل، لندن (نگارخانه ملی)، مالیبو کالیفرنیا، اوتاوا، پاریس (لوور)، رتردام و وین وجود دارند.

لیمبورگ، پل (پل، پلکین)؛ ژان (ژاکمین، هنکین) و هرمان دو (مرگ
(۱۴۱۶)،

Limbourg, Paul (Pol, Polekin), Jean (Jacquemin, Hennekin) and Herman
de,

سه برادر بودند که به تذهیب دستنویسها می پرداختند. پل برادر
بزرگتر بود، اما اولین بار که از آنها نامی برده می شود در ۱۴۰۰ است که
هرمان و ژاکمین مالوئل، «بچه های جوان» - به معنی کوچکتر، احتمالاً
نوجوان - برادر زاده های مالوئل، شاگردان یک زرگر پاریسی بودند و
برای فرار از طاعون به زادگاهشان گلدر فرستاده شدند. در بروکسل به
خاطر درگیری در یک نزاع زندانی شدند. مادر بیوه شان مسئولیت آنها را
به عهده داشت، اما دوک بورگاندی وجهالظمان را پرداخت که احتمالاً به
خاطر خویشاوندی بچه ها با مالوئل بود. در سال ۱۴۰۲ پل و ژان قراردادی
بستند تا کتاب مقدس را برای دوک تذهیب کنند. و این احتمالاً همان «کتاب
مورالیزه» (پاریس، کتابخانه ملی) است. دوک در سال ۱۴۰۴ درگذشت،
و در آن زمان بخشی از کتاب به پایان رسیده بود. در سال ۱۴۰۵ یکی از
برادرها برای برادر دوک ژان دوک دوبری کار می کرد و کتاب «ساعات
بسیار خوش» او ظاهراً در سال ۱۴۰۸/۹ به پایان رسید (نیویورک، موزه
متروپولیتن). در سال ۱۴۱۱ هر سه برادر در خدمت دوک دوبری کار
می کردند و در آن زمان بود که عالیترین نسخه تذهیب بوجود آمد
«ساعات بس غنی» (موزه شاتلی، کنده) که یکی از دست آوردهای برجسته
سبک گوتیک بین المللی است. هر سه برادر و همچنین دوک در اواخر سال
۱۴۱۶ درگذشتند. نسخه هایی به تقلید گادی و سایر ظاهراً نشان می دهد
پل به فلورانس و سینا هم سفر کرده بود.

Limning,

صورتگری،

يك واژه قدیمی که اکنون بار دیگر برای نقاشی چهره در ابعادی كوچك مانند مینیاتور به كار می‌رود. در آمریکا چهره‌نگاران در دوره استعمار را اغلب صورتگر می‌نامیدند، حتی وقتی تابلوهایشان را در ابعاد بزرگ می‌کشیدند.

Linear Composition,

ترکیب‌بندی خطی،

يك ترکیب‌بندی که تأثیر آن بیشتر بستگی به الگوی ساخته شده از طرح کلی شکل (چه طبیعت‌گرا و چه غیر آن) دارد تا رنگمایه و رنگ و بیشتر شکلهای سخن می‌گوید تا لبه‌ها و کناره‌ها.

Lingelbach, Johannes,

لینگلباخ، یوهانس (۷۴ - ۱۶۴۴)،

نقاشی از اهالی آمستردام که از مناظر ایتالیایی مآب و میوه نقاشی می‌کرد (او در ۵۰ - ۱۶۴۲ به فرانسه و ایتالیا سفر کرد). او غالباً پیکرها را در منظره‌های دیگران، مانند هوبا و وینانتس ترسیم می‌کرد. در لندن (دالویج) نمونه خوبی از کارهای او دارد که از وینیکس تقلید شده است.

Linnell, John,

لینل، جان (۱۸۸۴ - ۱۷۹۴)،

نقاش مینیاتور، منظره و تصاویر کتاب مقدس. بسیاری از همکاران هنرمندش با او نامهربان بودند. و ظاهراً کنستابل با شایعه پراکنی درباره شیوه زنده‌اش او در معامله، باعث محرومیت دایم او از عضویت در فرهنگستان سلطنتی شد. دامادش پالمر از او نفرت داشت و تنها نقطه مثبت او کمکی بود که به بلیک داد (با او در ۱۸۱۸ آشنا شده بود). او مأموریت تهیه

گراورهای صحیفه ایوب (۱۸۲۳) را به عهده داشت و موضوع به تصویر درآوردن اثر دانته را مطرح کرد. آثاری از او در برایتون، کمبریج، لندن (تیت، ویکتوریا و آلبرت، گیلدهال)، اکسفورد و ییل (مرکز هنرهای بریتانیا) وجود دارند.

Linocut,

Liotard, Jean Etienne,

لیوتار، ژان اتین (۸۹ - ۱۷۰۲)،

نقاش پاستیل کار سوئسی که از سال ۱۷۲۵ در پاریس مشغول به کار بود و در سال ۱۷۳۸ به ایتالیا رفت و در آنجا با دو نجیبزاده انگلیسی آشنا شد که او را به قسطنطنیه بردند و در آنجا لباس ترکها را پوشید و ریش گناشت و بعدها نیز به این عادت ادامه داد که خود باعث بد نامی شد. از سال ۱۷۵۳ تا ۱۷۵۵ در انگلستان به سر می برد و به چهره نگاری مشغول بود. والپول درباره چهره های او گفته: «بیش از آن شبیه است که مطبوع باشد» اما زیبایی رنگ و بیان آنها بسیار موفقیت آمیز بوده و بر کوت تأثیر نهادند. پس از مدتی اقامت در انگلستان به هلند رفت و در آنجا به کار پرداخت و از ۱۷۷۲ تا ۱۷۷۴ به لندن بازگشت، اما دیگر موفقیت قبلی را نیافت. آثاری از او در آمستردام (موزه ریکسموس)، درسدن، ژنو (حاوی بهترین کارهایش)، لندن (ویکتوریا و آلبرت)، وین و دیگر شهرها وجود دارند.

Lipchitz, Jeaques,

لیپچیتس، ژاک (۱۸۹۱ - ۱۹۷۳)،

او در لیتونی به دنیا آمد اما در سال ۱۹۰۹ به پاریس رفت. پیکره سازی او نشاندنده تأثیر کویسم است در ۱۹۱۳ باریورا و پیکاسو آشنا شد

حدود سال ۱۹۲۵ يك سبك خاص در تندیسهای فضای باز به وجود آورد (تندیسهای شفاف). در سال ۱۹۴۱ به امریکارفت و بقیه عمر خود را عمدتاً در آنجا گذراند. در سال ۱۹۴۶ سفارش ساخت يك مادونا (مریم) را برای یکی از کلیساهای جدید فرانسوی در پلاتوداسی به دست آورد. بنیاد بارنس در پنسیلوانیا آثار بسیاری از این هنرمند را در سال ۱۹۲۲ خریداری کرد، دیگر آثار او در آمستردام (موزه استدلیک)، ادینبورگ (نگارخانه ملی هنرهای مدرن)، لندن (تیت)، نیویورک (موزه هنرهای مدرن)، اوتاوا، پاریس و بسیاری از موزه‌های امریکایی وجود دارند.

لیپی، فیلیپینو (۱۵۰۴ - ۱۴۵۷/۸)، **Lippi, Filippino,**

پسر فرافیلیپو بود و کارهای پدرش در اسپولتو را تکمیل کرد (یا لااقل به اموالش سروسامان داد). سپس در سن دوازده سالگی در روز اول ژانویه ۱۴۷۰ به تنهایی عازم فلورانس شد. در سال ۱۴۷۲ او نزد بوتیچلی بود و از جمله کارهای اولیه او می‌توان از تابلوی «بشارت» (سن جیمیانو: ۱۴۸۳/۴) نام برد. در این وقفه طولانی که در آن چندین نقاش نزدیک به سبك کار او و بوتیچلی وجود دارند باعث شد تا مورخین نقاشی به نام آمیکو دوساندرو را اختراع کنند، اما امروزه این آثار به یکی از آن دو نسبت داده می‌شوند. اولین سفارش مهم او تکمیل دیوارنگاره‌های نمازخانه برانکاجی در صومعه کارمین فلورانس بود، که یا از سوی ماساچیو ناتمام مانده یا بخشی از آن از میان رفته بود. احتمالاً او این نقاشی را در سال ۱۴۸۴ به پایان رساند و در سال ۱۴۸۶ یکی از بهترین آثار خود را به تصویر در آورد «تصویری از سنت برنارد» (فلورانس، بادیا) که نشاندهنده خطوط غنی و موج و رنگ آمیزی درخشان اوست. بین سالهای ۱۴۸۷ و ۱۵۰۲ او تعدادی دیوارنگاره در نمازخانه استروزی در کلیسای سانتا ماریا نوولا و تعدادی دیگر را در رم نقاشی کرد. کار او در رم دیوارنگاریهای نمازخانه کارافا در کلیسای سانتا ماریا سوپرا منیروا (۹۳ - ۱۴۸۸) بود و این سالها زمان مناسبی برای تکمیل مطالعات او در زمینه آثار باستانی

فراهم آوردند. و پس از این دوره او در هرتابلوی خود قطعه‌ای از این آثار باستانی را نقاشی می‌کرد، خواه مناسب بود یا نه. تعدادی نقاشی چوب با تاریخ دهه ۱۴۹۰ از او موجوداند اما مانند بوتیچلی، سبک لیبی هم در زمان خود او منسوخ شد و بعضی اوقات آنرا «شیوه گری قرن پانزدهم» نامیده‌اند. آثاری از او در برلین، بولونیا، شانتلی، کلیولند و واهایو، کپنهاگ، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، فلورانس (آکادمی، اوفیزی، پیتی، موزه هورن، سن اسپریتو)، جنوا، کلاسکو، لندن (نگارخانه ملی)، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اوتاوا، اکسفورد (کلیسای مسیح)، تولیدو و واهایو، اوترخت، واشنگتن (نگارخانه ملی) و دیگر شهرها وجود دارند.

لیپی، فرافیلیپو (۶۹ - ۱۴۰۶ حدود)، Lippi Fra Filippo,

احتمالاً تنها شاگرد ماساچیو بود. او یتیم بود و در سال ۱۴۲۱ به صومعه کارمین در فلورانس سپرده شد، گرچه از نظر روحیه مناسب کسوت رهبانی نبود، او را بدینوسیله از سر راه بردارند. در دهه ۱۴۲۰ ماساچیو به نقاشی در نمازخانه برانکاچی مشغول بود و در سال ۱۴۳۰ (پس از مرگ ماساچیو) است که نام فرافیلیپو برای اولین بار به عنوان نقاش ضبط شده است. این فرضیه که او شاگرد ماساچیو بوده با مشاهده بقایای نقاشیهای روی دیوار، در حدود سال ۱۴۳۲ با عنوان «تخفیف حکومت کارمل» که از نخستین آثار اوست قوت می‌گیرد. این آثار تأثیر دیگری را منعکس می‌سازند. در سال ۱۴۳۴ فرافیلیپو صومعه را ترک گفت و به پادوا رفت، اما آثارش در آنجا از میان رفته است. اولین نقاشی او با تاریخ مشخص تابلوی «مادونای تارکونیا» (نگارخانه ملی رم: ۱۴۳۷) است و نشان می‌دهد که تأثیر ماساچیو تدریجاً به وسیله آشنایی با کار دوناتلو و نقاشان فلاندرزی محو می‌شود. نقاشی محجر محراب باریا دوری (پاریس، لوور) نیز در سال ۱۴۳۷ آغاز شد و در این اثر او از یک نوع جدید ترکیب‌بندی «گردهمایی مقدس» استفاده کرد که در عین حال حاوی تقسیم‌بندی قدیمی یک نقاشی سه لته‌ای است که به ترکیب یکسان تغییر داده شده و پیکرهایی

که در طرفین زانو زده‌اند برای ایجاد شکلی هرمی به کار رفته‌اند که از مرز لتها عبور می‌کنند. دیوارنگاره‌هایش در پراتو شاید برجسته‌ترین دست آورد او نامیده می‌شوند و نشان می‌دهد که به تدریج سبک دراماتیگری را پیش می‌گرفت و به مسأله حرکت علاقمند است. اینک نشانهای از نفوذ ماساچیو در تابلو مشهود نیست. سری نقاشیهای پراتو در سال ۱۴۵۲ آغاز شد و در سال ۱۴۶۴ هنوز ناتمام بود؛ در این سالها محاکمه لیبی به خاطر کلاهبرداری (۱۴۵۰) و فرار کردن با راهبه لوکرسیا (و پی‌آمد آن تولد فیلیپینو بود) پیش آمدند. خانواده مدیچی دوست و حامی همیشگی فرا فیلیپو اجازه ازدواج او را با لوکرسیا اخذ کردند اما به نظر نمی‌رسد که او واقعا از این کار ایشان قدردانی کرده باشد. با وجود این قبیل مسایل، آثار بعدی او برانگیخته شده از احساسات مذهبی و بسیار احساساتی‌تر از نقاشیهای اولیه او هستند؛ و سری نقاشیهای «تولد مسیح» (برلین و فلورانس) از این جمله‌اند. آخرین کار او دیوارنگاره کلیسای اسپولتو بود، اما از آغاز کار تا هنگام مرگش به سال ۱۴۶۹ سلامتی فرافیلیپو دچار تزلزل شده و بیشتر کار به وسیله شاگردان و دستیارانش انجام گرفت. آخرین رسید به وسیله پسرش فیلیپینو امضاء شد که در آن موقع دوازده سال داشت. بوتیچلی در دهه ۱۴۶۰ احتمالاً شاگرد فیلیپو بود. آثاری از او در بالتیمور، برلین، کلیولند، اوهایو، امپولی، فلورانس (اوفیزی، پیتی، پلازا مدیچی و سنت لورنزو)، لندن (نگارخانه ملی)، میلان (کاستلو)، مونیخ، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اکسفورد، پراتو (موزه)، رم (پلازا ونیزیا)، واشنگتن (نگارخانه ملی) و سایر موزه‌ها یافت می‌شوند.

لیس، یوهان (۱۶۴۹/۳۰ - ۱۵۹۷ حدود)، Liss (Lys), Johann,

نقاش آلمانی که احتمالاً قبل از اقامت در ونیز در ۱۶۲۱ در هلند (شاید توسط گولتریوس) و در پاریس تعلیم گرفت. او در ونیز به خاطر مبتلا شدن به طاعون در گذشت. لقب رمی او پان بود که در سفرش به رم در حدود سال ۱۶۶۲ به او دادند و به درستی بیانگر سبک پر قدرت هنر روبنسی او بود؛

سبکی آمیخته با رنگ آمیزی ونیزی و موضوعات دلخواه خود او. نمونه کارهایش در برلین، برمن (کونتسهاله، روز لیهاوس)، بوداپست، کمبریج (فیتز ویلیام)، کاسل، درسدن، فلورانس (اوفیزی)، لاهه (موزه بردیوس)، لندن (نگارخانه ملی)، نورنبرگ، پومر سفلدن (شلوس شونبرون)، ونیز (آکادمی و سن نیکولودی تولدتینی) و وین (ک - ه و آکادمی) وجود دارند.

Lithography,

لیتوگرافی،

نگاه کنید به «کلیشه» (Engraving)

Llanos, Fernando de, فرناندو دو (فعال در ۲۰ - ۱۵۰۷)،

نقاش اسپانیایی که در ایتالیا تحت تعلیم قرار گرفت و سبک لئوناردو داوینچی را با نقاشی در جدار تریینی پشت محراب کلیسای والنسیا (۱۰ - ۱۵۰۷) با همکاری فرناندو یانز به اسپانیا برد.

Local Colour,

رنگ موضعی،

رنگ واقعی يك شیئی بدون تأثیر انعکاس نور یا رنگ: از این رو رنگ موضعی لبها صورتی است اگر چه در برخی نورها ممکن است قهوه‌ای به نظر برسد.

Lochner, Stefan,

لوخنر، استفن (متوفی ۱۴۵۱)،

هنرمندی که حداقل از سال ۱۴۴۲ در کلن فعالیت داشته و استاد برجسته مکتب کلن نماینده مهم سبک نرم و زیبایی بود که با گوتیک بین‌المللی مرتبط می‌شد. ظاهراً او در هلند تحت تعلیم یا حداقل تحت تأثیر

استاد فلمال (او معاصر راجر وان در وایدن بود) و شاید برادران لیمبورگ قرار گرفت. شکار او «مقدسین حامی کلن» (داس دومبیلد) در کلیسای جامع کلن است. دو اثر تاریخ‌دار وجود دارند: یکی در بنیاد گلبانکیان در لیسبون (۱۴۴۵) و دیگری در دارمشتات (۱۴۴۷). دیگر آثار او در کلن (موزه‌های والراف-ریچارتز واسقفی)، فرانکفورت (اشتادل)، لندن (نگارخانه ملی)، مونیخ و نورنبرگ وجود دارند.

لوماتسو، جیووانی پائولو (۱۶۰۰ - ۱۵۳۸)، Lomazzo, Giovanni Paolo,

نقاشی از میلان که تحت تعلیم گودتزو فراری قرار گرفت و در سن سی‌وسه سالگی به خاطر نابینایی نتوانست به کار ادامه دهد. او سالهای باقیمانده عمر خود را صرف نگارش عمدتاً نظریه‌های هنری کرد و رساله او به عنوان «هنر نقاشی» اولین بار در سال ۱۵۸۴ منتشر شد و «کتاب مقدس شیوه‌گری» توصیف شده است. این اثر به وسیله پزشک و گراوریست آماتور اکسفوردی، ریچارد هیداک در سال ۱۵۹۸ به انگلیسی ترجمه شد و این چاپ همراه با سیزده گراور او می‌بایست مورد توجه شکسپیر قرار گرفته باشد، در ترجمه انگلیسی نام هنرمندانی چون هیلارد و الیور هم ذکر می‌شود که در اصل ایتالیایی نیستند. لوماتسو اثری به نام «تصویرات کهن در نقاشی» (میلان، ۱۵۹۰) و چند قطعه شعر نیز نوشت. یک چهره‌نگاری از خود در میلان (بررا) وجود دارد.

لومباردو، پیترو (۱۵۱۵ - ۱۴۳۵ حدود)، Lombardo, Pietro,

پیترو و پسرانش، تولیو (۱۵۳۲-۱۴۵۵ حدود) و آنتونیو (؟-۱۵۱۶-۱۴۵۸ حدود) در میان پیکره‌سازان و معماران برجسته ونیزی عصر خود به شمار می‌رفتند. نام پیترو که از اهالی لمباردی بود اولین بار در ۱۴۶۴ در پادوآ آورده شده (مقبره روزلی در سانتو، ۱۴۶۷)، اما سبک او نشانگر آنست که قبلاً در فلورانس بوده است. در حدود سال ۱۴۶۷ در ونیز مأوی

گزید و در آنجا همراه با پسرانش کارگاه پیکره‌سازی مهمی را اداره می‌کرد. آنان آرامگاه‌های بسیاری ساختند؛ از جمله آرامگاه موسیگو در کلیسای سانتاجیوانی اپولو که در سال ۱۴۸۱ پایان یافت و مهمترین اثر آنان تلقی می‌شود. پیترو در ترویسو نیز کار کرد و آرامگاه دانته راونا را ساخت. خصیصهٔ سبک او پیکره‌های تردید به هم والهام گرفته از عهد باستان است که با مدل‌گیری نرم و تعلل در حرکت شکل همراه است. حرفهٔ تولیو به پدرش وابسته بود اما کیفیتی دراماتی‌کتر داشته و از نیروی انتقال فکری و حتی تأثیر پذیری بیشتر از هنر باستان برخوردار بود. منبع الهام کار آنتونیو بسیار کلاسیک و بازتاب سلیقهٔ حامیانش بود، اما سرانجام حرفهٔ او کارهای تزینی منازل فرارا ختم شد. تولیو و آنتونیو بیشتر کارهای تندیس تزینی برای سانتاماریا دی میراکولی را که پدرشان می‌ساخت انجام دادند (۹ - ۱۴۸۱) و همچنین نقوش برجستهٔ پرسپکتیو در بخش پایین رونمای مدرسه سنت مارکو را تهیه کردند. به غیر از کارهای بیشمار در کلیساهای ونیز و کلیسای جامع ترویسو، نمونه‌هایی از آثار تولیو در نیویورک (موزه متروپولیتن)، نورثامپتون ماساچوست (مجموعه اسمیت)، و وین (موزه ک - ه) وجود دارند.

London Group,

گروه لندن

این گروه در سال ۱۹۱۳ تأسیس شد و به وجود آمدن آن از ائتلاف گروه کمندن تاوون و وریتسیستها و چند هنرمند دیگر پدید آمد. اولین رئیس گروه گیلمن بود و اعضاء آن عبارت بودند از: سیکرت، ویندهام و لوییس. این گروه هنوز هم پا برجاست.

Longhi, Alessandro,

لونگی، الساندرو (۱۷۳۳ - ۱۸۱۳)،

او پسر پیترو لونگی و یک چهره‌نگار مشهور بود. او بسیار زود و حدود سال ۱۷۶۰ به شهرت رسید و دو سال بعد کتابی دربارهٔ نقاشان ونیزی عصر

خود منتشر کرد که مأخذی مهم به شمار می‌رود («کمیندیو دل وی...» ۱۷۶۲). آثاری از او در ونیز، لندن (نگارخانه ملی)، بوستون، نیویورک (موزه متروپولیتن)، تولیدو اوهایو و دیگر شهرها وجود دارند.

Longhi, Pietro,

لونگی، پیترو (۸۵ - ۱۷۰۲)،

نقاش ونیزی که تابلوهای کوچک او از زندگی ونیزی برای مورخین مدارکی با ارزش‌اند. غالباً بین او و هوگارت مقایسه‌ای صورت می‌گیرد. ولی چنین مقایسه‌ای واقعاً درست نیست، زیرا کار لونگی فاقد طنز تلخ هوگارت بود. هنر او در زمینه صحنه‌های آشنای خانوادگی، از زندگی روزمره در خانه‌های اشرافی یا تاجران ثروتمند، همراه با جزئیات رفتار، طرز زندگی و لباس که با شیوه‌ای ظریف و خشک تهیه می‌شدند نگرشی درباره زندگی روزانه مردم ونیز به دست می‌دهند. تعداد این آثار زیاد است و اغلب به وسیله شاگردان یا مقلدینش تکرار می‌شدند و در نتیجه در دسترس هستند. بزرگترین مجموعه آثار او در گالری کوثرینی استامپالیا ونیز حفظ می‌شوند و دیگر آثارش در لندن، نیویورک (موزه متروپولیتن)، اکسفورد و واشنگتن (نگارخانه ملی) وجود دارند.

Loo, Van,

لو، وان

یک خانواده نقاش از تبار فلاندرزی که در فرانسه کار می‌کردند. و مهمترین اعضای آن عبارت بودند از ژان باتیست، کارل ولوئی میشل. ژان باتیست (۱۷۴۵ - ۱۶۸۴) بزرگترین فرد خانواده، چهارمین نسل از نقاشان خانواده به شمار می‌رفت. او در «از آن پروانس» به دنیا آمد و تا سفر به شمال ایتالیا، رم رفت (۱۷۱۴) در آنجا فعالیت داشت. از سال ۱۷۲۰ در پاریس اقامت کرد و در ۱۷۳۱ عضو فرهنگستان شد. در محفل نایب السلطنه به عنوان چهره نگار شهرت یافت و نسخه‌ای از تمثال رسمی لوئی پانزدهم هم تهیه کرد. در ۱۷۳۷ به دلایلی نامعلوم به لندن نقل مکان کرد و موفقیتی

سریع به دست آورد و تحت حمایت نخست‌وزیر سررابرت والپول قرار گرفت. او مهارتی بسیار در همانند سازی داشت و ورتو می‌نویسد: «نقاشان انگلیسی بسیار پریشان شده‌اند، زیرا به شهرت و کارشان لطمه وارد شده بود». به گفته خود وان لو، نخست‌وزیر به او گفته بود اگر امکان داشت يك فرد خارجی به مقام نقاش خاص شاه منصوب شود او را به این مقام منصوب می‌کرد (البته این گفته به وضوح تنها يك بهانه بود - جورج دوم خود خارجی بود و استخدام هولباین سابقه کافی برای استخدام بیگانگان پدید می‌آورد). بر طبق گفته ورتو در سال ۱۷۴۱ وان لو از آب و هوای انگلستان شکایت داشت و در سال ۱۷۴۲ به زادگاه خود «از آن پروانس» بازگشت. کار او اثر قابل توجهی بر آثار رقبای انگلیسی‌اش باقی نهاد، کسانی مانند هودسون و هوگارت. آثاری از او در «از»، بروکسل، گلاسکو، لنینگراد (هرمیتاژ پتره والپول)، لندن (نگارخانه ملی چهره)، نیویورک (انجمن تاریخ)، پاریس (موزه لوور و کلیساها)، پلیموت، تورن، ورسای، ووستر (تالار شهر) دیده می‌شوند.

کارل (۶۵ - ۱۷۰۵) برادر ژان باتیست و شاگرد او بود و در سال ۱۷۱۴ با برادر خود به رم رفت و در سال ۱۷۲۰ به پاریس بازگشت. پس از تحصیل در پاریس در سال ۱۷۲۷ به رم رفت و مدت دو سال در تورین به کار پرداخت و در سال ۱۷۳۴ به پاریس مراجعت کرد. در سال ۱۷۳۵ به عضویت فرهنگستان انتخاب شد و یکی از مشهورترین افراد خانواده به شمار می‌رفت و در سال ۱۷۶۲ به عنوان نقاش پادشاه و در سال ۱۷۶۳ به ریاست فرهنگستان منصوب گشت. آثاری از او در بسیاری از موزه‌های فرانسوی و در قصر برنارد (موزه باوئر)، فلورانس (اوفیزی)، گلاسکو، لنینگراد (هرمیتاژ)، لندن (مجموعه والاس)، مادرید، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور، نوتردام و کلیساها)، پوتسدام، کبک، استکهلم و وین وجود دارند.

لوئیس میشل (۷۱ - ۱۷۰۷) پسر ژان باتیست و برادر سه نقاش آینده است. مانند عمویش کارل که تنها دو سال از او بزرگتر بود او نیز از پدرش در تورین و رم تعلیم گرفت و در سال ۱۷۲۵ جایزه‌ای در فرهنگستان

پاریس به دست آورد. در ۳۲ - ۱۷۲۷ همراه عمویش به رم رفت، اما در سال ۱۷۳۶ نقاش دربار مادرید شد و در آنجا چهره‌نگاریهای بسیاری خلق کرد. او از اعضاء بنیانگذار فرهنگستان مادرید در سال ۱۷۵۲ محسوب می‌شود. در سال ۱۷۵۳ وی به پاریس بازگشت و در دربار لویی پانزدهم چهره‌نگاریهای بسیاری را برای ارائه به دربارهای اروپایی به تصویر درآورد. در ۱۷۶۵ به عنوان رئیس مدرسه مخصوص فرهنگستان فرانسوی جانشین عمویش شد. آثار او در کپنهاک، لنینگراد، لندن (مجموعه والاس)، مادرید (پرادو و آکادمی)، پاریس (لوور)، ورسای و دیگر موزه‌های فرانسوی وجود دارند.

لورنزی، پیتر و آمبروجیو، Lorenzetti, Pietro and Ambrogio,

پیتر و (۴۵ - ۱۳۰۶؟ فعالیت) و آمبروجیو (فعال در ۴۷ - ۱۳۱۹) دو برادر نقاش از سینا. احتمالاً پیتر و برادر بزرگتر بوده است. آنان به ادامه آن بخش از هنر دوچیو پرداختند که با ارائه استحکام فرم و عمق احساسی ارتباط داشت. در نتیجه آنان با سیمون مارتینی مخالف بود و تحت تأثیر پیکرماساز پیزانو (مانند دوچیو) و کارهای معاصر جیوتو و پیروانش در فلورانس قرار داشتند. مانند برخی از معاصرین فلورانسی خود چون دادی این دو برادر حلقه‌ی رابطی بین دوچیو و جیوتو و بین مکتبهای سینا و فلورانس ایجاد می‌کردند. پیتر و احتمالاً شاگرد دوچیو بود، اما اولین اثر شناخته شده او یک تابلوی چند لته‌ای در کلیسای بخش آرتسو است که در سال ۱۳۲۰ سفارش آن را به دست آورد. این اثر نشاندهنده سبکی مستقل است هر چند از ویژگیهای دوچیو برخوردار بوده و یا چند لته مارتینی در پیزا مورخ ۱۳۲۰ قابل مقایسه است. آغاز کار پیتر و به خاطر دو موضوع تا حدی بحث‌انگیز است. نخست برای نقاشی در سال ۱۳۰۶ از سوی شورای شهر پرداختی صورت گرفته: و این پرداخت به نام «پتروچیو دی لورنزی» است که بیشتر محققان او را پیتر و شناسایی کرده‌اند. دوم آنکه نقاشی روی دیوار در فلورانس (اوفیزی) در قرن نوزدهم به عنوان اثری تاریخدان

ثبت شده و در حال حاضر این تاریخ را می‌توان ۱۳۱۶ یا ۱۳۴۱ خواند. از نظر سبک تاریخ دم محتملتر است. چندین دیوارنگاره دیگر هم از پیترو وجود دارند. که برجسته‌ترین آن در آسیسی (کلیسای سنت فرانچسکو علیا)، «محراب کارمین» (سینا پیناکوتکا: ۱۳۲۹) «ولادت باکره» (سینا، اپرادل دومو ۱۳۴۲) اند. دیوارنگاره‌های آسیسی نشان‌دهنده تأثیر هنر جیوتو بر او هستند و از جمله آثار با شکوه و تراژیک یک هنرمند اهل سینا در قرن چهاردهم است. نقاشی «ولادت باکره» احتمالاً بعداً نقاشی شده - تاریخ دیوارنگاره‌های آسیسی بسیار بحث‌انگیز است - و در مقایسه با اثر بسیار پیچیده برادرش «اهدایی» (فلورانس، اوفیزی: ۱۳۴۲) بسیار ساده به نظر می‌رسد و در عین حال از نیروی روایی بسیار برخوردار می‌باشد و نشان می‌دهد پیترو رنگ‌پرداز ماهری بوده است. زمینه تابلو به اثر برادرش «اهدایی» شبیه اما ساده‌تر و از نظر پرسپکتیو از دقت کمتری برخوردار است و نظر بر آن است که آمبروجیو نقاشی مبتکرتر بوده است. احتمالاً وی حدود سال ۱۳۱۸ در فلورانس حضور داشته و اولین کاری که به او نسبت داده‌اند یک تابلوی «مادونا» به تاریخ ۱۳۱۹ (اکنون در فلورانس در موزه دیو چرانو) است که بیشتر تحت تأثیر ایده‌های فلورانسی است تا افکار هنرمندان سینا. در سال ۱۳۲۷ او وارد اتحادیه صنفی فلورانس شد و بار دیگر در ۲ - ۱۳۳۰ در آن شهر اقامت داشت، بنابراین با هنر جیوتو و پیروانش تماسی مداوم داشته است. مهمترین کار آمبروجیو دیوارنگاره‌های سالن شهر سینا به نام «حکومت خوب و بد» (۱۳۳۷-۹) است. این اثر یک تابلوی بزرگ تمثیلی روی دیوار، نوعی اعلامیه سیاسی است که نشانگر تأثیر جیوتو بر شکلهای تمثیلی زنان است، اما دو اثر بسیار جالب او «حکومت خوب در شهر» و «روستا» هستند که در اولی خیابانهای سینا را با پرسپکتیو حیرت‌آوری در آن زمان نشان داده و منظره پانورامیک در تابلوی «روستا» دورنمای بیلاقی آرامش بخش با چند شکل کوچک در حال سواری را تصویر می‌کند (یاغیان توسط حکومت به دار آویخته شده‌اند) که شاید اولین منظره‌پردازی مدرن باشد که به عنوان یک جزء در ترکیب‌بندی انعکاس و حالتی خاص به کار رفته باشد. نام

آمبروجیو آخرین بار در سال ۱۳۴۷ ضبط شده و احتمال دارد هر دو برادر در طاعون سال ۱۳۸۴ که در سینا کشتاری هولناک کرد و اکثر هنرمندان را کشت از میان رفته باشند. این طاعون باعث تنزلی شدید در نیمه دوم قرن چهاردهم شد.

آثاری از این برادران در بالتیمور (والترز)، برلین، بورگوسن سیپولکرو، بوداپست، کمبریج ماساچوست (فوگ)، کلیولند اوهایو، کورتونا، دیژون، فلورانس (اوفیزی، موزه هورن، سانتالوچیا)، فرانکفورت (اشتادل)، لومان، لندن (نگارخانه ملی)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، باسا، ماریتیم، میلان (پولدی پزولی)، فیلادلفیا (جانسون)، واتیکان، واشنگتن (نگارخانه ملی)، ییل و دیگر شهرها وجود دارند. نقاشی به نام اگولینو لورترتی جعلی است و از این خانواده نقاش دیگری ظهور نکرد.

Lorenzo di Credi,

لورنزو دی کردی،

نگاه کنید به «کردی» (Credi)

لورنزو، موناکو (۱۴۲۵ احتمالاً ۱۴۲۲/۵ - ۱۳۰۷/۲ حدود)،

Lorenzo Monaco,

(یا لوتزوی راهب) نقاشی از اهالی سینا که در فلورانس اقامت گزید و در خدمت صومعه کامالرولتزی سانتاماریا آنجلیا که به عنوان یک مدرسه تذهیب کاری شهره بود به کسوت رهبانی درآمد. دون لورتر همچنین به تذهیب نیز می پرداخت. او از پیروان گادی و خصوصیات هنر قرن چهاردهم سینا به شمار می رفت و همچنین تحت تأثیر گبیرتی و گوئیک بین المللی نیز قرار داشت. از کارهای عمده او می توان از «تاجگذاری باکره» (۱۴۱۳) تقویم فلورانسی یعنی ۱۴۱۴: فلورانس، اوفیزی)، نام برد که برای صومعه خود نقاشی کرد و یک «تاجگذاری» مشابه (لندن، نگارخانه ملی) که بعدها خلق نمود. هر دو اثر حاوی ترین محجر محراب به رسم قرن

چهاردهم با زمینه طلایی و پیکرهایی مسطح و رنگهایی روشن و بدون منظره در زمینه می‌باشند. احتمالاً آخرین اثر او «پرسش خان» (فلورانس، اوفیزی) است که یک تغییر کلی در سبک هنر گوتیک را نشان می‌دهد: استفاده از رنگهای تیره، ریزه کاریهای واقعگرایانه و منظره‌ای در پس‌زمینه و کوشی در جهت عمق بخشیدن ولی با پیکرهایی بسیار کشیده.

از این رو او به عنوان معرفی کننده این سبک به فلورانس قبل از ظهور جنتیل دافابریانو اهمیت دارد. آثار دیگر او در فلورانس (آکادمی، اوفیزی، بارگلو، موزه دی سن مارکو و کلیساها)، آمستردام، بالتیمور (والترز)، برلین، کمبریج (فیتز ویلیام)، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، لندن (نگارخانه ملی، کورتولد)، نیویورک (موزه متروپولیتن)، پاریس (لوور)، فیلادلفیا (جانسون)، سینا، تولیدو اوهایو، واتیکان، واشنگتن (نگارخانه ملی)، وورستر ماساچوست، ییل و سایر شهرها موجوداند.

Lost Wax,

موم زاید،

نگاه کنید به «برنز» (Bronze)

Lorrain (e), Claude,

لورن کلود،

نگاه کنید به «کلود» (Claude)

لوت، یوهان کارل (کارلوتو) (۹۸ - ۱۶۳۳)،

Loth, Johann Carl ('Carlotto'),

پسر نقاش دربار یوهان اورلیش لوت بود و در مونیخ به دنیا آمد. اورلیش در ۲۳ - ۱۶۱۹ در رم و ونیز اقامت داشت و ساراسنی را می‌شناخت و کارل نیز به رم سفر کرد و حدود ۱۶۶۰ در ونیز اقامت نمود و همانجا درگذشت. او محجر محراب در تعدادی از کلیساهای ونیزی و کلیساهای

جنوب آلمان را نقاشی کرد و به تعدادی از نقاشان آلمانی سبک باروک را تعلیم داد. (ن. ک. روتمایز). آثاری از او در آمستردام، لندن (نگارخانه ملی) و وین و همچنین وینز وجود دارند.

Lotto, Lorenzo,

لوتو، لورنزو (۱۵۵۶/۷ - ۱۴۸۰).

احتمالا در وینز به دنیا آمد. در ترویسو و برگامو و وینز و آنکونا به کار پرداخت و در سال ۱۵۰۹ در واتیکان مشغول نقاشی بود هر چند از آثار مدت اقامتش در واتیکان اطلاعی در دست نیست. در سال ۱۵۲۲ در صومعه سانتا کاسا در لورتو اقامت گزید و در سال ۱۵۵۴ به کسوت رهبانی درآمد. آثار اولیه او به شدت تحت تأثیر جیووانی بلینی قرار داشتند اما پس از رفتن به برگامو و وینز کیفیتی متلون یافت و به بازتابی از سبک بوتیچلی فرابارتولومئو، رافائل، کورجیو، جیورجیونه، تیتان و حتی بعضی اوقات دورر و هولباین روی آورد که در هر حال با خصوصیات شخصی او نیز همراه بود. دفتر صورتحسابهای لورنزو که بجا مانده (وسندی نادر است) مربوط به بعد از سال ۱۵۳۸ می باشد، نشاندهنده يك شخصیت آشفته و دشوار و موفقیت‌های مادی اندك است. مهمترین دیوارنگاره‌های او در نزدیکی برگامو حفظ می شوند و آثار دیگر او در مجموعه سلطنتی، آنکونا و نواحی اطراف، برگامو (آکادمی کارارا و کلیساها)، برلین، برسیا، بوداپست، کمبریج ماساچوست (فوگ)، کیولند اوهایو، درسدن، ادینبورگ (نگارخانه ملی)، فلورانس (اوفیزی)، لنینگراد، لندن (نگارخانه ملی، موسسه کورتولد)، لورتو، مادرید (پرادو)، میلان (بررا، کاستلو، پولدی پزولی)، مونیخ، ناپل، نیوارلئان، اکسفورد (کلیسای مسیح)، پاریس (لوور)، فیلادلفیا (جانسون)، پرینستون، رساتتی (موزه و کلیساها)، ساراسوتا فلوریدا، ترویسو، وینز (آکادمی، کوور، کلیساها)، رم (بورگس، باربرینی، کاپیتولین، کاتل سن آنجلو، دوریا گالری)، وین، واشنگتن (نگارخانه ملی) و دیگر شهرها موجوداند.

Louis, Morris,

لوئیز، موریس (۶۴ - ۱۹۱۴)،

نقاش آمریکایی که بیشتر در واشنگتن به کار پرداخت. تخصص نقاشی روی بومهای بزرگ از جنس لطیف و عالی بود که روی آن رنگهای ناب و درخشان همچون لکه‌هایی بدون اثر مرئی قلم‌مو شناور بودند.

Loutherbourg, Philipp de,

لوثربورگ، فیلیپ دو (۱۷۴۰ - ۱۸۱۴)،

او در پاریس زیر نظر وان‌لو و کازانووا، برادر شخصیت عاشق‌پیشه تحت تعلیم قرار گرفت. او مناظر را براساس نمونه‌های هلندی به نمایش در می‌آورد و در سال ۱۷۶۷ عضو فرهنگستان شد. در سال ۱۷۷۱ به لندن رفت و به زودی برای طراح صحنه دیوید گاریک شروع به کار نمود و در عرض چند سال در این هنر انقلابی پدید آورد. او همچنین از سال ۱۷۷۲ در فرهنگستان سلطنتی آثارش را به نمایش گذاشت و در سال ۱۷۸۱ به عضویت فرهنگستان سلطنتی نایل گشت. در همان سال او یک نوع شهر فرنگ را ابداع نمود که در آن صحنه‌ها مرتباً تغییر می‌کردند و مورد توجه گینز بورو قرار گرفت: فیلیپ و گینز بورو قبلاً در سال ۱۷۷۸ از یکدیگر چهره‌نگاری کرده بودند. (چهره‌نگاری او از گینز بورو در ییل و چهره‌نگاری گینز بورو از فیلیپ در لندن، دالویج است). در دهه ۱۷۸۰ او با کنت کاگیلوسترو جعلی درگیر شد و نقاشی را برای مدتی رها کرد. در سال ۱۷۸۸ او کنت را به دوئلی در سوئیس دعوت کرد، اما این کار صورت نگرفت و او دوباره به نقاشی بازگشت. آثار بعدی او از سبکی بسیار رمانتیک بهره دارند. در سال ۱۸۰۱ و ۱۸۰۵ او کتابهایی درباره «مناظر بدیع» به چاپ رساند. آثار او در مجموعه سلطنتی، بیرمنگهام، لندن (موزه ملی دریانوردی، دالویج)، اوتاوا، استرانفورد (بنیاد شکسپیر)، وین، ییل (مرکز هنرهای بریتانیا) و یورک در معرض نمایش‌اند.

Lowry, L.S.,

لوری، ل. س (۱۸۸۷ - ۱۹۷۶)،

در منچستر به دنیا آمد و در همانجا زندگی کرد و به نقاشی از مناظر صنعتی و محلات پست با ساکنینی به شکل چوب کبریت پرداخت که به زودی این کار او به انحطاط گذاشت و سبکی یکنواخت یافت. او در اثرها زندگی می‌کرد و اولین نمایشگاهش در لندن به سال ۱۹۳۹ برگزار شد. در ۱۹۶۲ به عضویت فرهنگستان سلطنتی انتخاب شد. آثار او در منچستر، سالفورد و دیگر نگارخانه‌های انگلیسی از جمله ادینبورگ و لندن (تیت) دیده می‌شوند.

Lucas van Leyden,

لوکاس، لیدن وان (۱۵۴۳ - ۱۴۸۹ یا ۱۴۹۴)،

نقاش هلندی که در نوباوگی به سال ۱۵۰۸ مهارتی داشت که از کلیشه‌هایش از جمله «نوشیدن معمد» به امضاء «ل ۱۵۰۸» مشهود است. نخست از پدر تعلیم می‌گرفت (هر چند از آثار پدرش اطلاعی نداریم) و سپس نزد کورنلیوس انگلبرخت تحت تعلیم قرار گرفت که از او نیز اثری به جا نمانده و معمولاً با آثار لوکاس اشتباه می‌شوند و تقریباً از مکتب لیدن چیزی شناخته نشده است. لوکاس در سال ۱۵۱۵ در لیدن ازدواج کرد و در ۱۵۲۱ با دورر در آنتورپ ملاقات نمود و احتمالاً در سال ۱۵۲۲ وارد اتحادیه صنفی آنتورپ شد. در میدلبورگ با مابوس آشنا شد و در سال ۱۵۲۷ با او به سفر رفت و لوکاس ضیافتهایی به افتخار نقاشان محلی ترتیب داد. خصوصیات نقاشیهای او روانی، خطاطی قلم مو و استفاده از رنگ آمیزی حیرت‌آور است. آثار چاپی و گراورهای متعدد او تحت تأثیر دورر قرار گرفته و نشاندهنده مهارت بی‌نظیر او در طراحی و ابتکار در موضوعات متداول در شمال اروپا هستند. مجموعه یادداشتهای او نافی شایعات وان ماندر درباره سفرهای عشرت‌آلود، کار کردن در رختخواب و صرف غذا در لباس ابریشم زرد است. از او در آمستردام، بوستون (موزه)، برمن،

بروکسل، بروترویک، کمبریج، ماساچوست، لنینگراد، لندن، لندن (نگارخانه ملی، کورتولد)، مونیخ، نورنبرگ، پاریس (لوور) فیلادلفیا (جانسون) و سایر شهرها آثاری دیده می‌شوند.

لوئینی، برناردینو (۱۵۴۳ - ۱۴۸۱/۲ حدود)، Luini, Bernardino,

یکی از محبوبترین نقاشان میلان در اوایل قرن شانزدهم به شمار می‌رفت عمدتاً به خاطر اینکه او سبک لئوناردو را عوام‌پسندانه نمود (در حقیقت تمام پیروان میلانی لئوناردو در این کار تلاش نمودند). مطمئناً در سال ۱۵۱۲ فعالیت داشته، اما یک تابلو در موزه ژاکمار - آندره در پاریس به تاریخ ۱۵۰۷ اثر برناردینو است. (البته درباره نسبت دادن این اثر تردیدهایی نیز وجود دارد). قبل از تأثیر کامل لئوناردو، ظاهراً او تحت تأثیر برامانتینو و سایر میلانیها قرار داشت و کارهای کوچک و پر نشاط شبیه دیوارنگاره‌هایش در میلان (بررا)، پاویا، لوور و لندن مجموعه والاس (همگی از ویلایی در موترا) می‌کشید. اکثر کارهای او در میلان (بررا، کاستلو، پولدی پوزلی، آمبروزیا و کلیساها) حفظ می‌شوند. اما دیگر آثارش را می‌توان در مجموعه سلطنتی و در برلین، بوستون، کمبریج ماساچوست (فوک)، کیارواله نزدیک میلان (دیوارنگاره مادونا ۱۵۱۲)، کلیولند اوهایو، کومو (کلیسای جامع)، دیترویت، فلورانس (اوفیزی)، لندن (نگارخانه ملی، مجموعه والاس، موزه ولینگتون، کورتولد)، لوگانو (ساتاماریا دگلی آنجلی)، مینیاپولیس، اوتاوا، پاریس (لوور)، پاویا (موزه، سرسوتا)، فیلادلفیا (جانسون)، سراسوتا، فیلادلفیا، سارونو نزدیک میلان (ساتاماریا دی میراکولی)، وین، واشنگتن (نگارخانه ملی) و سایر جاها مشاهده کرد.

Lukasbruder,

لوکاسبرو در،

نگاه کنید به «نازارنر» (Nazarener)

Luke, Academy of Saint,

لوک، فرهنگستان. سن (لوک)،

سن لوک بر طبق سنت حامی نقاشان است، چون اعتقاد بر این است که «چهره‌نگاری از مریم و کودک» را به تصویر در آورده است. از این جهت فرهنگستانها اغلب به نام او نامیده می‌شوند که معروفترین آنها در رم و پاریس بوده‌اند.

Luminism,

نورپردازی،

یک واژه که اخیراً ابداع شده و برای توصیف یک درک خاص از نور که در میان نقاشان آمریکایی در اواسط قرن نوزدهم پدید آمد به کار می‌رود. برجسته‌ترین مبتکران این سبک بینگهام بود. این واژه دلالت بر مکتب یا نهضتی ندارد.

Lurcat, Jean,

لورکا، ژان (۱۸۹۲ - ۱۹۶۶)،

او طی نسلها تنها طراح معتبر سوزن دوزی به شمار می‌رفت. ژان کار خود را به عنوان یک نقاش آغاز کرد و تحت تأثیر سزان و عقاید کویست قرار گرفت، اما پس از آنکه در سال ۱۹۱۴ زخمی شد، کار روی طراحی نقوش پارچه را آغاز کرد. او سالها در اسپانیا زندگی کرد و تدریجاً کویسم را رها کرد. از سال ۱۹۳۷ به عنوان طراح در اوبوسون و از سال ۱۹۳۹ برای گوبلن کار می‌کرد؛ و در دوره پس از جنگ برای احیای این هنر فعالیت بسیار نمود و بسیاری از آثار او برای دولت فرانسه جهت استفاده در سفارتخانه‌های خارجی بافته می‌شد. او یک سوزن دوزی «راسیونالیستی» هم برای اثره طرح کرد که در مقابل با طرح قرون وسطایی وحی گرایانه قرار داشت. نمونه‌هایی از کارهای او در بون (یک مستباف بزرگ از شراب، منبع زندگی، پیروزی بر مرگ که ظاهراً در

بوردو بی نظیر است)، کمبریج (مجموعه چرچیل)، سن کره (لوت)، لندن (بی بی سی) وجود ندارند. نقاشیهایی از او در پاریس (موزه هنرهای مدرن)، ملبورن، تولید اوهایو و واشنگتن (نگارخانه ملی) دیده می شوند. او کتابی درباره طراحی روی پارچه نگاشت (لندن، ۱۹۵۰).

Lyon, Corneille,

لیون، کورنی،

نگاه کنید به «کورنی» (Corneille)

معرفی چند کتاب

- ۱- دارو غذا نیست (دو جلد) - شناخت کامل داروها و عوارض جنبی و میزان مصرف و نام ژنریک
- ۲- فشارهای روحی - چگونه می توان با این فشارها مبارزه کرد
- ۳- روان شناسی خشم - تعریف و بیان پدیده خشم و راههای جلوگیری از آن
- ۴- روان شناسی تنبلی - در مرکز قرار دادن نیروی جسمی و روحی برای مبارزه با آن
- ۵- زندگی با عشق چه زیباست - چگونه فن آموختن مهرورزی و بیان فلسفه عشق
- ۶- زندگی عشق و دیگر هیچ - تعریف همگانی عشق و راه و روش عشق ورزیدن
- ۷- روان شناسی افسردگی - افسردگی چیست و چگونه می توان به دور از افسردگی زندگی کرد؟
- ۸- روان شناسی بلوغ - چگونه حالات روانی نوجوان را بررسی کنیم؟
- ۹- روان شناسی رشد - چگونه می توان فرزندان خوب و سالم تربیت کرد؟
- ۱۰- روان شناسی رنج - کشف و درمان رنج های اولیه زندگی
- ۱۱- روان شناسی مادران - برداشت حالات روانی مادران در اجتماع
- ۱۲- تی ام - یا دانش هوشیاری خلاق در برداشت از تی ام
- ۱۳- یک دقیقه برای خودم - چگونه می توان فقط در یک دقیقه کوتاه از خودمان مواظبت کنیم
- ۱۴- بیا که شادی را با هم شروع کنیم - چگونه می توان عادت های بد احساسی را از خود دور کنیم
- ۱۵- بچه های طلاق - خودآموز تربیت بچه هایی که پدر و مادر آنها از هم جدا شده اند.
- ۱۶- مدیر یک دقیقه ای - بحثی پیرامون روانشناسی در مدیریت
- ۱۷- روان شناسی اضطراب - چگونه اضطراب را از خود بدور کنیم
- ۱۸- این من کیست - بحثی در خودشناسی

- ۱۹- سکوت بره‌ها - داستانی از یک پدیده روان‌شناختی
- ۲۰- مثبت‌درمانی - چگونه افکار منفی را از خود بدور کنیم
- ۲۱- معلم یک دقیقه‌ای - چگونه خود را آموزش دهیم
- ۲۲- بدن مرد - آناتومی کامل بدن مرد همراه با بیش از هزار سؤال
- ۲۳- آنان مرا دوست دارند - بحثی در روان‌شناسی اجتماعی
- ۲۴- اتوبوس شماره ۹ به مقصد بهشت - چگونه برای خود بهشتی سازیم
- ۲۵- فرهنگ تفسیری موسیقی - فرهنگ کامل موسیقی ۹ زبانده
- ۲۶- رومانف‌ها - برگذشت کامل خاندان رومانف تا حکومت لنین
- ۲۷- خویشتن جدید - اندیشه‌های نو در روان‌شناسی
- ۲۸- هنر عاشقی - بحثی در روان‌شناسی عشق و ارزشهای سنتی
- ۲۹- فرهنگ هنر و هنرمندان - بیوگرافی بیش از ۳۰۰۰ نقاش، مجسمه‌ساز، پیکره‌تراش

منتشر شد

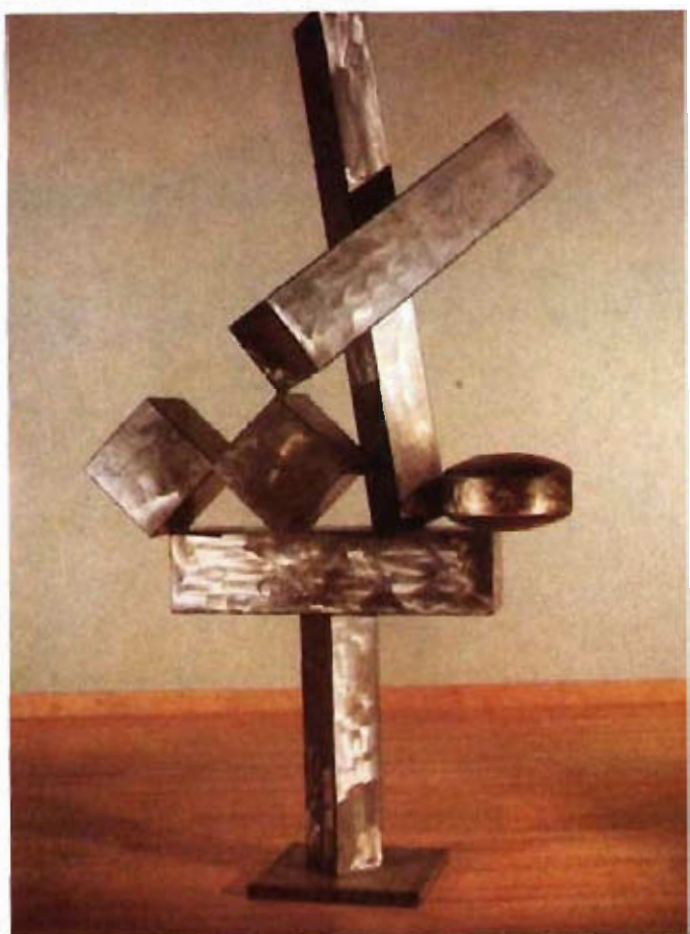
فرهنگ تفسیری موسیقی

زندگی و آثار شوپن

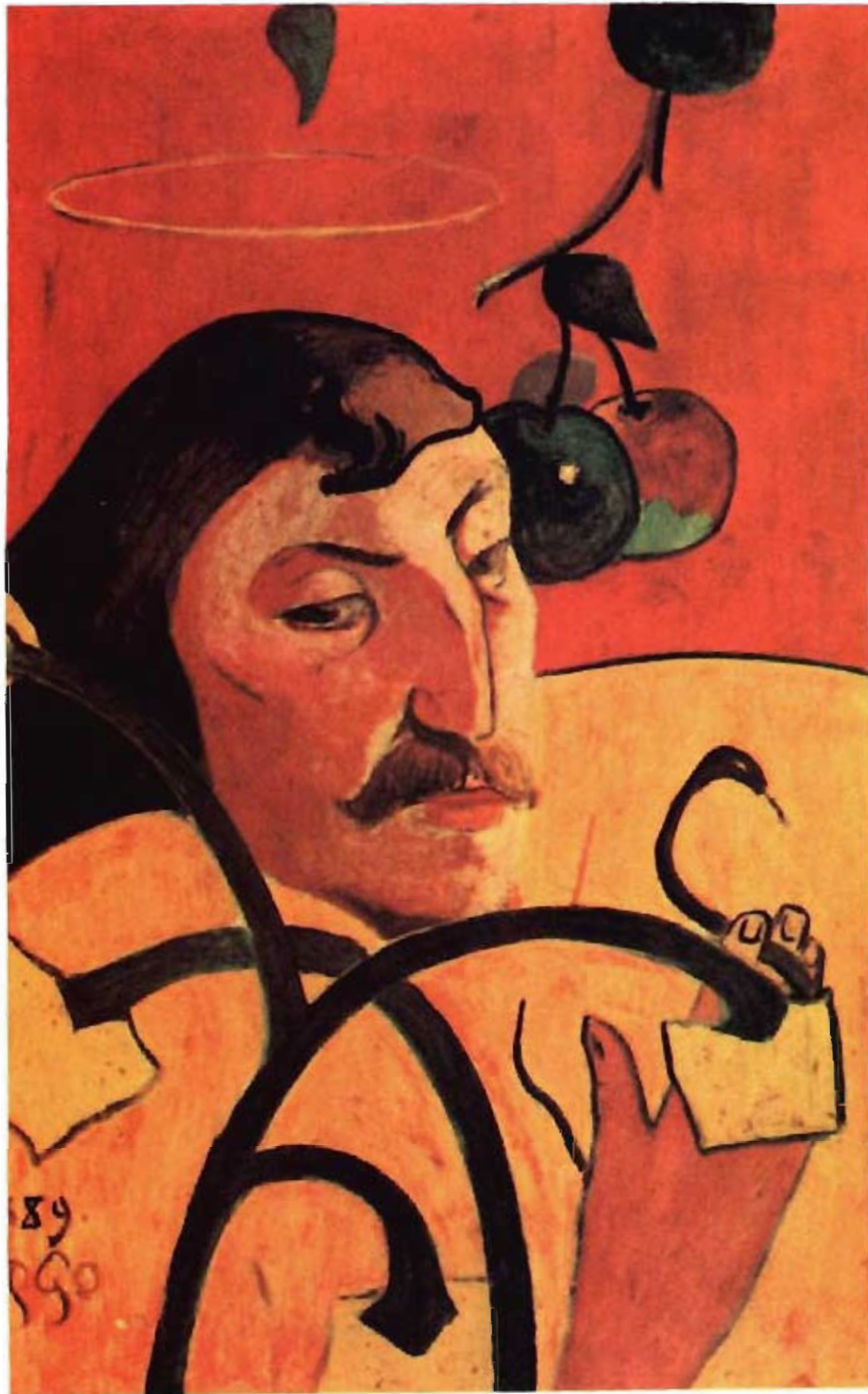
زندگی و آثار اشتراوس



Memling. Portrait of Giovanni Candida



Cubi XIX by David
Smith; stainless steel:



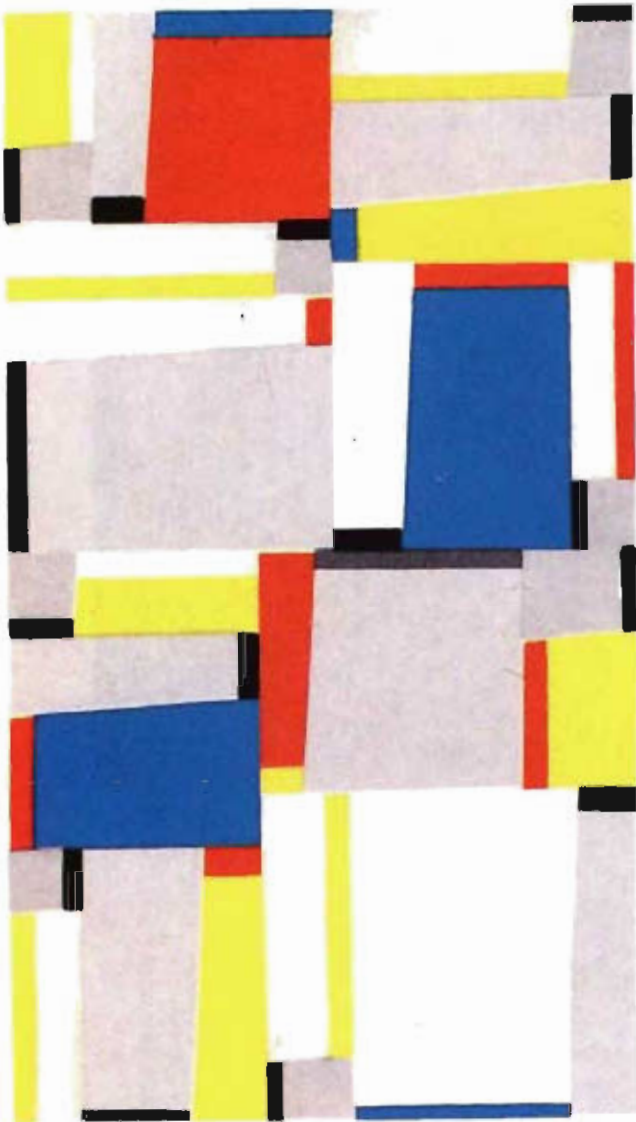
Symbolist Self-Portrait with Halo by Gauguin



Allen Jones: Man Woman







Fritz Glarner: Relational Painting no.



Lucrezia Panciatichi by Bronzino



The Madonna of Chancellor Rolin by Jan van Eyck;



Sunrise by Claude Monet



Andrew Wyeth: Christina's World



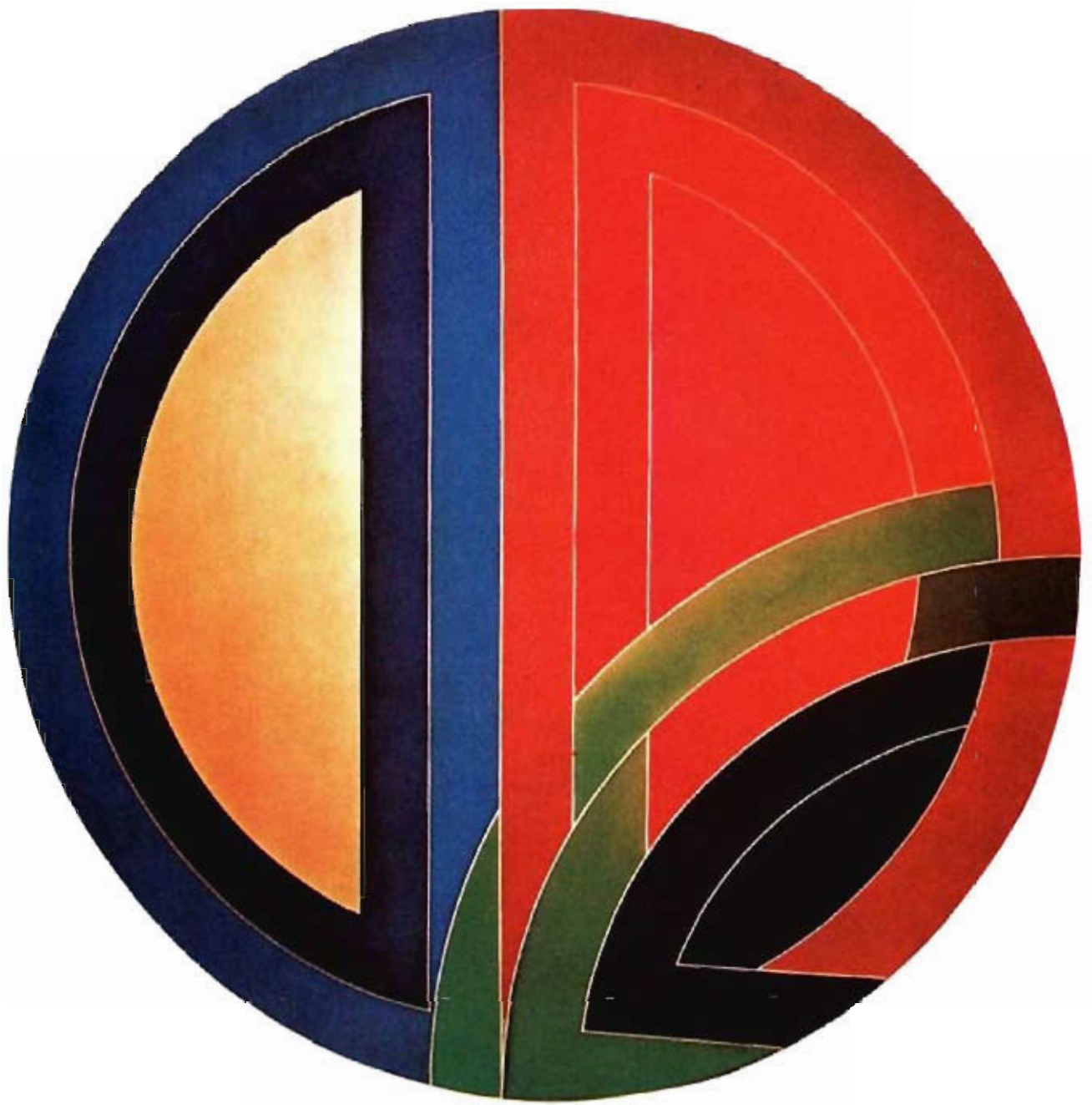
Composition IV by Kandinsky



Jean-Jacques Caffieri: bust of Jean-Philippe Rameau

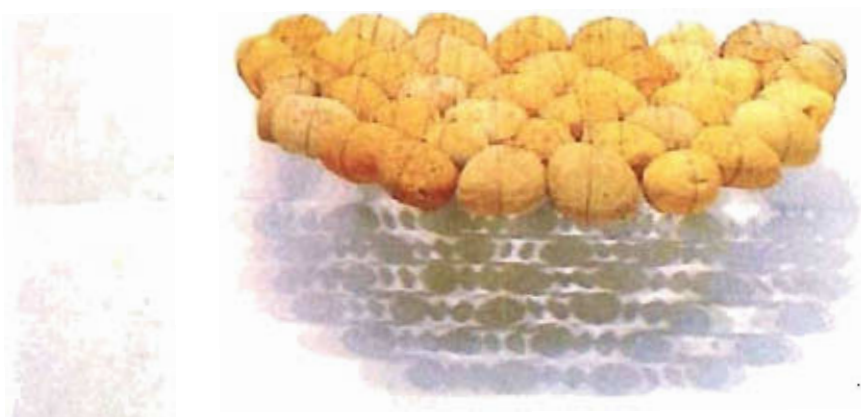


Fernando Botero: The Nun

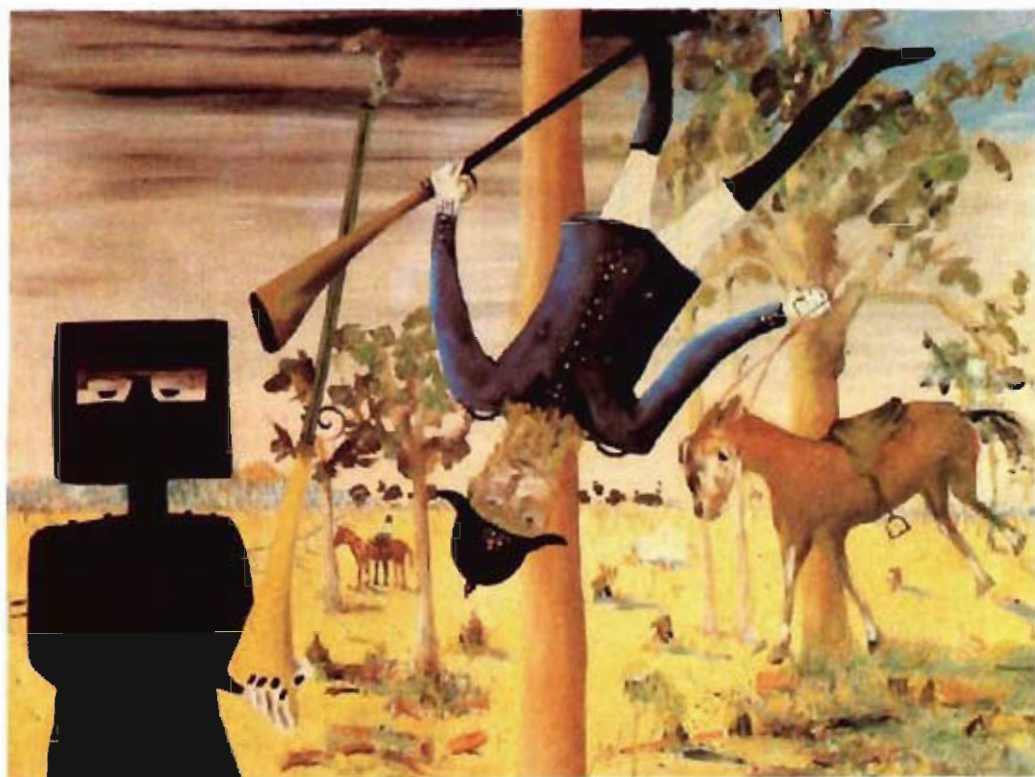


Frank Stella: Sinjerli Variation





An untitled work by Ken Unsworth; stones, steel wire



Death of Constable Scanlon from the first series of Ned Kelly paintings by Sidney Nolan



The Little Dancer of 14 Years by Degas; bronze

دوره دو جلدی ۳۵۰۰ تومان

**DICTIONARY OF
ART & ARTISTS**

*PEETER & LINDA
MURRAY*